

روضُ الجَنَانِ وَرُوحُ الجَنَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ

مشہور ہے:

تفسیر شیخ ابوالحسن رازی

ممالک:

علامہ محمد احمد ازہرہ
حسین بن کنعان خرمی الیسابوری

نیرادل فرن ششمی

جلد ۸

آیت ۱۱۱ سورہ انفصام (۶) تا آیت ۱۷۰ عرف (۷)

پیشکش و تصحیح

دکتر محمد حسنین رازی - دکتر محمد رفیق



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیه ۱۱۱ وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ؛ و اگر که ما بفرستادی^۱ زی^۲ ایشان فرشتگان را و سخن گویند با ایشان مردگان و برانگیزیم^۳ بر ایشان هر چیزی میانجیان^۴ نبودند بگروند مگر آنچه خواهد خدا و لیکن^۵ بیشتر ایشان نمی دانند.

آیه ۱۱۲ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ۚ وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ؛ و همچنین بکردیم هر پیغامبری را دشمن، دیوان^۶ آدمیان و پریان. اشارت می کند^۷ بهر ایشان ز بهر بعضی آرایش گفتار را^۸ به فرفتن^۹ و اگر خواستی پروردگار تو نکردی آن را، بگزارشان^{۱۰} و آنچه دروغ می بافند.

۱. مع، وز، لت؛ اگر ما فرورستیم؛ آج، لب؛ اگر آنستی که ما فرو فرستیم.

۲. آج، لب؛ سوی؛ آف، بسوی. ۳. آج، لب؛ گردآوریم؛ مع، وز، لت؛ جمع کنیم.

۴. مع، وز، آج، لب، لت؛ معاینه. ۵. اساس؛ جز، با توجه به وزو دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۶. اساس، مع، بم، آف + و؛ که زائد می نمود. ۷. مع، وز، لت؛ می فکنند؛ آج، لب؛ وحی می فرستد.

۸. مع، وز، لت؛ نگاهشته سخن. ۹. اساس؛ بفرفتن، با توجه به مع تصحیح شد.

۱۰. مع. وز، لت؛ رها کن ایشان را.

آیه ۱۱۳ وَ لِيَتَصَفَىٰ إِلَيْهِ أَفْسِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لِيَرِضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مَقْتَرِفُونَ؛ تا میل کنند زی او دلهای آنان که نگریدند بدان جهان^۱ و تا پسندند و تا بکنند آنچه خواهند کردن^۲.

آیه ۱۱۴ أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَ الَّذِينَ أَتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ؛ جز خدای بجویم حکم کننده^۳؟ و اوست آن که بفرستاد زی شما کتاب پیدا کرده^۴ و آنان که بدادیم ایشان را کتاب، می دانند بدرستی که^۵ فرستاده است از پروردگار برآستی^۶، پس مباش از گمان مندان^۷.

آیه ۱۱۵ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ و تمام شد سخن پروردگار برآستی و درستی^۸، نیست گرداننده مر سخنان او را و او شنوا و داناست.

آیه ۱۱۶ وَ إِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ بُضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ؛ و اگر فرمان بری بیشتر^۹ آن که در زمین اند گمراه کنند از راه خدای پس روی نمی کنند مگر گمان را. [و نیستند]^{۱۰} ایشان مگر که دروغ می گویند.

آیه ۱۱۷ إِنْ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ؛ که پروردگار تو اوست داناتر بدان که گمراه شدند^{۱۱} از راه او و او داناست^{۱۲} به راه یابندگان^{۱۳}.

قَوْلُهُ تَعَالَى: وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا؛ عبدالله عباس گفت: آیت در شأن آن جماعت کفار

۱. معج، وزه لت: به سرای بازپسین.
۲. عبارت اخیر در اساس معشوش بود، از معج آورده شد.
۳. معج، وزه لت: حاکمی.
۴. معج، وزه لت، آج، لب: قرآن را جدا کرده.
۵. معج، وزه لت + آن.
۶. وزه لت: بدرستی.
۷. معج، وزه لت: از جمله شك کنندگان.
۸. معج، وزه لت: و انصاف.
۹. معج، لت: بیشترینه.
۱۰. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.
۱۱. معج، وزه گمره شود.
۱۲. معج، وزه آج، لب، لت: داناتر است.
۱۳. معج، وزه لت: به راه یافتگان + به راه راست یافتگان.

- آمد که خدای تعالی دانست که ایشان ایمان نیارند [۱۰۴ - پ] و بر کفر اصرار کنند تا به مردن. ابن جریر گفت: آیت در آنان آمد که ایشان اقتراح کردند و آیات خواستند از رسول - عَلَيْهِ السَّلَامُ - و سوگند خوردند، که اگر آیتی به ایشان آید و معجزه‌ای از آن مقترحات ایشان ایمان آرند، خدای تعالی رد کرد برایشان و بیان کرد رسول را که دروغ می‌گویند چه اگر^۱ فرشتگان را از آسمان به زمین فرستیم به ایشان و مردگان را به ایشان به سخن آریم^۲ و زنده کنیم بر ایشان از هر جنسی جماعتی را تا معاینه ببینند که ایمان نیارند. مگر آن که من خواهم که ایشان را قهر کنم بر ایمان و ایشان از رسول این آیات اقتراح کردند، فِی قَوْلِهِ: أَوْ تَأْتِي بِاللهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً^۳، وَقَوْلِهِ: لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ^۴، - الْآيَةُ، گفتند چرا فرشتگان به زمین نمی‌آیند برای او تا بر صدق او گواهی دهند و چرا مرده زنده نمی‌کند چنان که عیسی کرد؟^۵ وَقَوْلُهُ: وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى، کنایت است از احیای موتی، و لکن در این فایده دیگر است^۶ که^۷ اگر احیا گفتمی آن فایده نبود و آن آن است که با آن که زنده شوند گواهی دهند بر صدق او تا ما را آیتی دیگر باشد. پس در ضمن كَلَّمَهُمُ این مزیت هست و در احیا فایده سخن گفتن و گواهی دادن نیست و روا باشد که مراد آن بود^۸ که مردگان با ما سخن گویند در آن حال که مرده باشند و در ایشان حیات نبود چه این نوعی باشد از معجز خارق عادت و بر [این]^۹ قول آیت بر ظاهر خود باشد وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا، حشر در لغت جمع باشد و در قرآن کنایت است از بعث و نشور و زنده کردن خلقان بجمع^{۱۰} جمله را یا قومی

۱. مع، وز، آج، لب، مل، لت + ما.

۲. آج، لب: در سخن آریم.

۳. سوره اسراء (۱۷) آیه ۹۲.

۴. سوره انعام (۶) آیه ۸.

۵. آج، لب: همچو عیسی.

۶. مع، وز، بم، مل، آف، لت: هست.

۷. مع، وز: یکی.

۸. اساس: نبود، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۹. اساس، آن: ندارد، از مع افزوده شد.

۱۰. مع، وز، مل، لت + یا.

بسیار مجتمع را. گفت: اگر چنان که ایشان خواستند از هر جنسی و صنفی جماعتی بسیار را زنده کنیم. **وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا؛ هم ایمان نیارند.**

- ابن عامر و نافع و ابوجعفر خواندند: **قَبْلًا** به کسر «قاف» و فتح «با» و باقی قراءه به ضم «قاف» و «با». ابوزید گفت: معنی آن است که **مُقَابَلَةٌ**؛ روی با روی و معاینه، يُقَالُ: لَقِيْتُ فَلَانًا قُبْلًا و قَبْلًا و قَبْلًا اى مُقَابَلَةٌ و مُوَاجَهَةٌ، همه به يك معنی باشد و این قول شامل^۱ است هر دو قراءت را. و ابوعبیده گفت: **قَبْلًا**، اى مُقَابَلَةٌ و مُعَايَنَةٌ، بر قراءت ابن عامر و نافع. فاما بر قراءت باقی قراءه که به ضم خوانند^۲ گفت سه قول گفته اند: یکی آن است که عبدالله عباس و قتاده و ابن زید گفتند معنی آن است که **مقابله** [به]^۳ معنی قراءت اول^۴. قول دوم مجاهد گفت معنی آن است که گروه گروه و جماعت [جماعت]^۵. بر این قول جمع قبیل باشد و قبیل جمع قبیل، کسفینه و سفین [و سُفُن]^۶ جمع جمع باشد قول سیم^۷ قراءه گفت: معنی قبیل کفیل و پایندان باشد و قَبْل جمع او باشد کرغیف و رُغْف، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: **أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا**، اى كَفِيلًا ضَامِنًا. ابو علی فارسی گفت: این وجه ضعیف است، برای آن که چون به حشر و احیا ایمان نیارند که معجزی باهر باشد، به کفالت و ضمان که معجز خارق عادت نباشد هم ایمان نیارند و این بس طعنی نیست برای آن که روا باشد که معجز حشر باشد و کفالت بر سری بیانی دگر باشد چنان که شرح دادیم فی قَوْلِهِ تَعَالَى: **وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى**، [۱۰۵/ر] و قَوْلُهُ: **مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا**، این «لام» مؤکد نفی است تا قطع طمع رسول - علیه السلام - کند از ایمان ایشان، چنان که یکی از ما گوید: **مَا كُنْتُ لِأَفْعَلَ كَذَا؛ من از آن**^۸ نباشم که این کنم، و قَوْلُهُ: **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ؛ إِلَّا أَنْ** که خدای خواهد. حسن بصری گفت: **إِلَّا** که خدای خواهد که ایشان را بر ایمان جبر کند به آن که ایشان را از

۱. مع: متأمل.

۲. مع، وز، مل، آف، لت: خواندند.

۳. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

۴. آن + باشد.

۵. مع، وز، سه ام، مل، آف: سیوم.

۶. مل: از آنان.

- اضداد ایمان منع کند تا از ایشان جز ایمان در وجود نیاید. ابوعلی گفت: **إِلَّا** اگر خدای خواهد که ایشان را به قهر و الجا بر ایمان دارد به آن که علم ضروری در ایشان آفریند، و معنی متقارب است و اگر چه وجه مختلف است. و فایده استثناء آن است که چون خدای **تَعَالَى** ایمان از ایشان نفی کرد نفی^۱ بلیغ با وجود این همه آیات با هره دانست که بهری مردمان ضعیف بصیرت بی علم را گمان آید^۲ که ایشان در این اصرار به عجز خدای می کنند گفت: **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**، دگر^۳ اگر خدای خواهد که ایشان را جبر کند^۴ بر ایمان تا کس^۵ آن گمان نبرد^۶ و لابد است این مشیت را حمل کردن بر مشیت^۷ جبر و اکراه و **إِلَّا** خدای **تَعَالَى** مرید است ایمان ایشان را بر وجه اختیار برای ادله ای که گفتیم و این آیت دلیل می کند بر آن که خدای مرید است به اراده محدث برای آن که استثناء دلیل این می کند،^{۱۰} نبینی که چون کسی گوید: **لَا أَفَعَلُ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلَ**^۸؛ من این کار نکنم تا تو نکنی به هر حال آنچه موقوف باشد بر محدث قدیم نتواند بودن، پس ایمان ایشان نیست و در وجود موقوف است بر ارادت خدای اگر در وجود آید به اراده او باشد چگونه توان گفتن که اراده قدیم باشد و ایمان ایشان محدث، نبینی که محال بودی اگر گفتی ایشان ایمان نیارند **إِلَّا** آنکه که خدای عالم باشد یا قادر^{۱۵} برای آن که این دو صفت خدای را^۹ متجدد^{۱۰} نیست. پس آیت دلیل بطلان مذهب هر دو قوم می کند آن که مریدی ذاتی گوید یا به اراده قدیم چنان که بیان کردیم، **وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ**؛ و لکن بیشتر ایشان جاهل اند یعنی جاهل اند به آن

۱. مع، وز: یعنی.

۲. اساس، آن: که آن آید، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۳. مع، وز: مل: مگر.

۴. مع، وز: آف: خبر کند.

۵. آج، لب: هر کس.

۶. آف: برد.

۷. مل + به.

۸. مع، وز: يَفْعَلُ.

۹. مل + جل و عز.

۱۰. اساس، بم، آف: متحد، با توجه به مع تصحیح شد.

که اگر خدای تعالی به^۱ ایشان هر چه خواستند بکند هم ایمان نیارند بطوّع. و در آیت دلیل است بر آن که اگر خدای تعالی دانستی که ایشان را آنچه خواستندی^۲ بدادندی^۳ ایمان آوردندی بکردندی^۴ تا ایمان آوردندی، و این دلیل کند بر فساد قول آن کس که گوید: روا باشد که در معلوم لطفی باشد که خدای تعالی داند که اگر با کافر بکند کافر عند آن ایمان آرد و آنکه^۵ نکند، برای آن که اگر باشد واجب بود بر خدای تعالی که بکند تا کافر ایمان آرد و الا مؤدّی بود با نقض غرض او و منافی حکمت باشد.

قَوْلُهُ: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا، وجه تشبیه در «كَذَلِكَ» محتمل است دو وجه را: یکی آن که چنان که دگر پیغامبران^۶ را دشمن بودند همچنین تو را دشمنان^۷ باشند و وجهی^۸ دیگر آن که چنان که تمکین و تخلیه کردیم دشمنان پیغامبران^۹ را همچنین دشمنان تو را تخلیه کنیم^۹ و تمکین و منع نکنیم ایشان را بقهر و جبر.

أَمَّا «جَعَلَ» را در آیت در تفسیر او چهار وجه گفته اند: یکی حکم و تسمیه. ما حکم کردیم به آن که ایشان دشمن اند و ایشان را دشمن نام نهادیم و حکم و تسمیه تابع محکوم و مستمی باشد و اثر نکند در تغییر آن بل تعلق او به آن علی ما هُوَ بِهِ باشد.

و وجه دوم آن است که: به معنی تخلیه و تمکین است، و تخلیه و تمکین از شرایط تکلیف است چه اگر مکلف ممکن^{۱۰} و مخلی نباشد ملجأ و مضطرّ بود، و این منافی تکلیف باشد و روا باشد وجهی دگر و آن آن است که: چون

۱. مع، وز، مل: با.

۲. مع، وز: خواستند.

۳. وز، مل، آن: بدادی.

۴. آج، لب: بکردی.

۵. مع، وز: انکارا مل: آنگاه.

۶. آج، لب، مل، آف، آن: پیغامبران.

۷. آج، لب: دشمن.

۸. مع، وز، آج، لب، مل: وجه.

۹. آف، تخلیه کردیم.

۱۰. مل: متمکن.

- خدای تعالیٰ بر رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - نعمتهای عظیم کرد که دشمنان، او را بر آن حسد کردند، شاید تا گوید: جَعَلْنَا؛ ما کردیم آن^۱ دشمن را برای آن که سبب عداوت و حسد ایشان آن نعمت باشد که او کرد. [۱۰۵ - پ] نبینی که یکی از ما چون بر یکی^۲ نعمتی کند او را از آن سبب دشمنان و حاسدان خیزند گوید:
- جَعَلْتُ لَكَ^۳ اَعْدَاءً وَ حُسَادًا؛ من تو را دشمنان و حاسدان پدید آوردم. و وجهی^۴ دگر این گفتند که: ما تو را و پیغامبران^۵ را فرمودیم که کافران را دشمن گیرید و با ایشان معادات کنید چون چنین بود ایشان نیز معادات کردند. پس سبب دشمنی کافران از دشمنی پیغامبران^۵ بود ایشان را و آن دشمنی به امر خدای بود پس این معنی از جهت او بوده باشد و این نیز وجهی لطیف است و حق تعالیٰ این بر وجه تسلیه^۶ رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت تا بدانند^۷ که این دشمن نه او را تنها بوده است
- پیش از او پیغامبران^۵ دیگر را دشمنان بودند. اما شیاطین انس و جن گفتند مراد مرده انس و جن اند از جمله کافران، و این قول قتاده و حسن و مجاهد است.
- و قَوْلُهُ: عَدُوًّا، مفعول دوم جَعَلْنَا است و شِیَاطِیْنِ، بدل اوست، و قَوْلُهُ: یُوحِی بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ، وحی، القاء کلامی^۸ خفی باشد و آن^۹ دعوت انس و وسوسه جن بود. و زُخْرُفِ الْقَوْلِ سخن آراسته باشد، چنان که ما گوییم سخن بنگار
- و زخرف زینت باشد، و کَلَامٌ مُزْخَرَفٌ، آئی مُزَیَّنٌ. و زُخْرُفٌ زر باشد همچنین؛ و غُرُورًا، نصب او بر مصدر باشد از فعلی^{۱۰} محذوف و شاید که مفعول له باشد.
- آنکه^{۱۱} گفت: اگر من خواستمی که نکنند بر سبیل قهر و اجبار نکردندی

۱. مل: این.

۲. مع، وز، مل: کسی.

۳. بم، آف: لَكُمْ.

۴. آج، لب، بم، مل، آف: آن: پیغامبران.

۵. آج، لب، بم، آف: آن: پیغامبران.

۶. آج، لب: نسلی.

۷. آج، لب، مل: بدانند.

۸. آج، لب، مل، آن: کلام.

۹. مع، وز، این.

۱۰. آج، لب: فعل.

۱۱. مل: آنگاه.

ولکن نخواست، برای آن که اراده چنین منافی تکلیف باشد. آنکه گفت: فَذَرَهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ؛ رها کن ایشان را به آن دروغ که می گویند، یعنی ایشان را به اختیار خود رها کن و بقهر منع مکن ایشان را که خدای تعالی ایشان را مکافات کند. و این بر سبیل تهدید گفت ایشان را چنان که گفت: اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ^۱، نه آن که بر حقیقت اوست بَلْ تَهْدِيدُ اسْت، و باقر - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت معنی آن که: يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، آن است که شیاطین یکدیگر ببینند، بهری بهری را بیاموزند آنچه خلق را به آن اغوا کنند.

وَلِتَصْغَى، «صغو» میل باشد، يُقَالُ: صَغَى إِلَيْهِ إِذَا مَالَ إِلَيْهِ يَصْغَى صَغْوًا وَ صَغَيْتُ صَغِيًّا بِالْيَاءِ وَالْوَاوِ، وَ أَصْغَيْتُ إِلَيْهِ إِذَا اسْتَمَعْتَ إِلَيْهِ لِأَنَّ كَلِمَةَ الْغَوْشِ بَجُنْبَانِهِ أَوْ وَ زَبَانِ مَا أَنَّهُ اسْتَمَعْتَ الْغَوْشَ بِه أَوْ كَرَدَ، قَالَ الشَّاعِرُ^۲:

تَرَى السَّفِيَةَ بِهِ عَنْ كُلِّ مُحْكَمَةٍ زَيْغٌ وَ فِيهِ إِلَى التَّنْبِيهِ إِضْفَاءٌ
وَ يُقَالُ أَصْغَيْتُ الْإِنَاءَ إِذَا أَمَلْتَهُ، وَ مِنْهُ الْحَدِيثُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَصْغَى لَهَا الْإِنْسَاءَ؛ أَيَّ لِلْهَيْرَةِ، وَ قَالَ إِنَّهَا لَيْسَتْ بِنَحْسَةٍ إِنَّهَا مِنَ الطَّوَّافِينَ
عَلَيْكُمْ وَ الطَّوَّافَاتِ، رَسُولٌ - عَلَيْهِ السَّلَام - أَنَايَ خُودِ بَرَايَ غَرِبَهُ بَجُنْبَانِيْدِ تَا آبِ بَازِ
خُورِدِ وَ كُفْتِ: أَوْ بَلِيْدِ نَيْسْتِ^۳ كِهْ أَوْ اَزِ جَمَلَةُ گَرْدَنْدِگَانِ اسْتِ بَرِ شَمَا، وَ «لَام» فِي
قَوْلِهِ: وَ لِتَصْغَى تَعْلُقُ دَارِدُ بِقَوْلِهِ: يُوحِي، وَ مَعْنَى آيَةِ أَنَّهُ اسْتَمَعْتَ الْغَوْشَ بِه
وَ اِنْسَ وَ حَى وَ اِلْقَا مِى كُنْتَدِ سَخْنِ آرَا سْتَه رَا بَرِ سَبِيْلِ غُرُورِ تَا دَلْهَى كَافِرَانَ بَه^۴
اِيْشَانَ مِيْلِ كَنْدِ وَ بَهْ اَنْ اَزِ حَقِّ بَجُنْبَانِيْدِنْدِ. وَ لِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ؛ وَ نِيْزِ
تَا بَسَنْدَنْدِ وَ نِيْزِ^۵ اَنْجَهْ خَوَا هَنْدِ كَرْدَنْ بَكَنْتَنْدِ، وَ اِيْنِ قَوْلِ عَبْدِ اللَّهِ عَبَّاسِ وَ اِبْنِ زَيْدِ وَ
سَدِّي اسْتِ وَ اِيْنِ اَوْلِيْتَرِ اسْتِ اَزِ اَنْ كِهْ «جَعَلْنَا» بَهْ عَامِلِ كَنْتَنْدِ دَرِ اَوْ، بَرَايِ اَنْ
كِهْ اِيْنِ هَمْمَهْ اِضْفَا فْتِ بَا خُدَايِ بَايْدِ كَرْدَنْ، وَ اِيْنِ بَهْ شَيْطَانِ^۶ لَا يَقْتَرِ اسْتِ اَزِ اَنْ كِهْ بَه

۱. سورة فصلت (۴۱) آية ۴۰.

۲. مل + شعر.

۳. به، آف: است.

۴. مج، وز: با.

۵. مج، وز: تا.

۶. آج، لب: این شیطان را.

خدای تعالیٰ. و اگر تعلیق «لام» کنند به «جَعَلْنَا» «لام» لامِ غرض نباشد، «لام» عاقبت باشد، و این قولِ زجاج و ابوالقاسم بلخی است، و قولِ اولِ اولیتر است برای آن که کلام با او بر ظاهر خود می ماند، و جُبائی گفت: «لام» امرِ مغایبه است و معنی تهدید، چنان که: اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ^۱، و این خطاست برای آن که آن «لام» جزم [۱۰۶-] فعل کند، و این جا فعل مجزوم نیست اگر «لام» امر بودی، وَ التَّصَعُّغُ^۵ بایستی، و کنایه فی قوله: وَلَيَرَّضَوهُ، راجع است با زُخْرَفِ الْقَوْلِ، و الْقَرْفُ الْكَنْسَبُ، و الْاِقْتِرَافُ الْاِكْتِسَابُ، و الْقِرْفُ الْقِشْرُ، و الْقَرْفُ الْقَذْفُ، يُقَالُ: قَرَفَهُ بِكَذَا إِذَا رَمَاهُ بِهِ وَ طَعَنَهُ بِهِ. و اصل او از قرف قشر است، و اقترَفَ الْكِذْبَ ای افتَرَاهُ^۲، قَالَ الشَّاعِرُ^۳:
 اَعْيَا اقْتِرَافُ الْكِذْبِ الْمَقْرُوفِ تَقْوَى التَّقَى وَ عِفَّةَ الْعَفِيفِ

۱۰ قَوْلُهُ: اَفْغَيْرِ اللهُ اَبْتَنِي حَكَمًا، خدای تعالیٰ فرمود رسولش را که: بگو این کافران را که جز خدای حاکمی طلب خواهم کردن؟ بر لفظ استفهام و معنی انکار. و «غَيْرَ»، منصوب است بر فعلی محذوف که این فعلی ظاهر، او را تعبیر^۴ می کند، و التقدیر: اَبْتَنِي غَيْرَ اللهِ اَبْتَنِي حَكَمًا، و برای این^۵ فعل را تأخیر کرد که استفهام صدر کلام باشد، و حَكَمٌ و حَاكِمٌ یکی باشد، و گفته اند: حَكَمٌ از حاکم بلیغتر است، و گفته اند: حَكَمٌ آن باشد که حکم جز به حق نکند^۶ و حاکم حکم ۱۵ هم به حق کند و هم به ناحق، و معنی آیت تقریر و ملامت ایشان است بر آن که توقع کردند که رسول با ایشان بسازد بر حکمی که ایشان کنند رضا دهد.

و هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ، «واو» حال است؛ و او آن خداست که کتاب بر شما^۷ فرو فرستاد به تفصیل، و کتاب را وصف کرد به آن که مفصل است یعنی مبین و مشروح، در او اشتباه و التباس نیست، چنان که گفت: كِتَابٌ فُصِّلَتْ ۲۰

۱. سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰.

۲. مع، وز: افتراه.

۳. مع، وز: مل + شعر.

۴. مع، وز: مل، لت: تفسیر.

۵. مع، وز: مل: آن.

۶. اساس، آج، لب: نکنند، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۷. اساس، آج، لب، هم، آف: تو، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

آيَاتُهُ^۱، و بروجہ الغاز و تعمیہ نیست و در او معانی مفضل است و دلائل ملخص، و نصب او بر حال است از مفعول. و گفته اند: معنی آن است که در او فصل و فرق است بَيْنَ الصَّادِقِ وَالْكَاذِبِ، و گفته اند: در او فصل است میان حلال و حرام و شرایع و احکام و کفر و ایمان و هُدًی و ضلال، این قول حسن بصری است.

۵ وَالَّذِينَ أُتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ؛ و آنان که ما ایشان را کتاب دادیم از جهودان و

ترسایان می دانند که این کتاب قرآن مُتَزَل است از خدای تَعَالَى، و خدای تَعَالَى آن را فرستاده است به حق، و این را بر عموم حمل نشاید کردن برای آن که بیشتر اهل کتاب این نمی دانند، این مخصوص باشد به اُحِبَّار و علمای ایشان که دانند و عالم باشند به توریت و انجیل و ذکر رسول ما - عَلَيْهِ السَّلَام - آن جا خوانده و دیده باشند، و ابن عامر و حَفْص خواندند: «مُنَزَّلٌ» به تشدید «زا» مِنَ التَّنَزِيلِ، و باقی قراء «مُنَزَّلٌ» به تخفیف مِنَ الْإِنزَالِ، و معنی متقارب باشد. و قَوْلُهُ: بِالْحَقِّ، در او دو قول گفتند: یکی آن که آنچه در اوست حق و صدق است، و یکی آن که: أَنْزَلَهُ بِالذَّلَالَةِ وَالرُّهَانِ.

۱۰ اگر گویند: چگونه روا باشد که کافران را وصف کند [به آن]^۲ که ایشان حق می دانند، و آن که حق داند مؤمن باشد، و احتیاط^۳ نگوی^۴ تا توانی^۵ گفتن که پس از علم مرتد شود^۶، گوئیم از این چند جواب است:

۱۵ یکی آن که مخصوص است به آنان که در مستقبل ایام ایمان آوردند و اگر چه در آن حال مؤمن نبودند، [در آن وقت عالم بودند]^۷ به قرآن و آن که از نزدیک خداست، و لکن این مقدار ایمان نباشد که ایمان عبارت است از مجموع علومی که تا مجتمع نبود ایمانش نخوانند از علم به حدوث اجسام و آن که آن را محدثی

۱. سورة فصلت (۴۱) آیه ۳. ۲. اساس، آج، لب: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. اساس، آج، لب، آف، آن: احتیاط، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۴. مل: بگوی. ۵. توانی / توانید.

۶. مع، وز، مل، لت: شوند. ۷. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

هست حاصل بر صفات کمال، و آنچه بر او چه روا باشد و چه روا نباشد، و علم به نبوت و امامت و علم به ثواب و عقاب، و این در اوقات بسیار حاصل آید.

- جواب دوم آن است که: این دانند و لکن نه بر وجهی که مستحق ثواب باشند بر آن، برای آن که نظر ایشان در دلیل نه از وجه و جواب نظر بوده باشد، بل برای وجهی دیگر نظر کرده باشند، پس ایشان را علم حاصل آید و لکن بر آن ۵ مستحق ثواب نباشند^۱.

جواب دیگر آن است که: محتمل باشد که معنی این بود که ایشان

- [۱۰۶-پ] بنزدیک خود و در ظن و اعتقاد خود عالم باشند برای آن که چون اعتقاد و صحت توریت دارند و در آن جا ذکر رسول باشد و ایشان اعتقاد کرده باشند که هر چه در آن جاست حق است، و لکن نه از دلیل دانند، ایشان بتزیدیک ۱۰ خود عالم باشند به آن که قرآن منزل است به حق.

و جواب چهارم از این آن است که: مراد به آن^۲ که ایشان را کتاب دادند

- مؤمنان اند، و مراد به کتاب قرآن است که خدای تعالی قرآن را بسیار جایها^۳ کتاب خواند فی قوله: اَلَمْ، ذَلِكِ الْكِتَابُ لِارْتَبِ فِيهِ^۴، و فِي قَوْلِهِ: وَ اِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ^۵، و فِي قَوْلِهِ: حَمَّ، وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ^۶، و دگر آیتها و بر این وجه سؤال ساقط شود. ۱۵

فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُكْفِرِينَ، آنکه امر کرد او را [به آن]^۷ که از جمله شاگان

- نباشد و شاید که مراد او باشد و دلیل بکند بر آن که او وقتی شك بود، چنان که گفت: لَيْسَ اَشْرَكَتَ لِيْخَبَطَنَّ عَمَلِكَ^۸، و روا بود که خطاب با او باشد و مراد اُمت، چنان که گفت: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ^۹، وَ الْمِرْيَةَ وَ الْإِمْرَاءَ، الشَّكُّ.

۱. مع، وز: نباشد.

۲. مع، وز: لت: آنان.

۳. مل: جایگاه.

۴. سوره بقره (۲) آیه ۱ و ۲.

۵. سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۱.

۶. سوره زخرف (۴۳) آیه ۱ و ۲.

۷. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.

۸. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

۹. سوره بقره (۲) آیه ۲۳۲.

قَوْلُهُ: وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا، کوفیان و یعقوب خواندند: کَلِمَةُ رَبِّكَ بر توحید، و باقی قُرَاء خواندند: «كَلِمَاتُ رَبِّكَ» عَلَى الْجَمْع، و این جمع سلامت باشد. مفسران گفتند: مراد به «کلمه» و «کلمات» وعد است، و وعید که خدای تَعَالَى کرد به ثواب و عقاب که در آن تغییر و تبدیل نباشد. صِدْقًا وَعَدْلًا؛ به راستی و داستان^۱، و آن دو^۲ مصدر است در معنی حال، اِی صَادِقَةٌ عَادِلَةٌ، چنان که گفت: قُلْ اَرَايْتُمْ اِنْ اَصْبَحَ مَاءٌ كُمْ غَوْرًا^۳، اِی غَايِرًا، و بعضی مفسران گفتند: مراد به کلمات شرایع است، و قول اوّل درست است^۴ برای آن که شرایع را نسخ در او شود، و خدای تَعَالَى گفت مبدلی نباشد کلمات او را، مگر آنان که این قول گفتند تاویل کنند بر آن که: لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ غَيْرُهُ؛ بدل کننده نباشد کلمات شرایع او را مگر او، و با قول اوّل کلام بر ظاهر خود باشد و حاجت نبود به تقدیر محذوفی، و کلمه يَك سخن باشد و کلمات و «كَلِمٌ» جمع او باشد بر قول بعضی نحویان، و سیبویه گفت: «كَلِمٌ» جمع کلمه نباشد که حروف جمع باید که بیشتر از حروف واحد باشد، این از باب تَمْر و تَمْرَه باشد، و «کلمه» کنایت باشد از جمله کلام بسیار چنان که گویند: کلمه زهیر، اِی قَصِيْدَتُهُ، و کَلِمَةُ قَيْسٍ، اِی حُطْبَتِهِ، و قَوْلُهُ: وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ^۵، گفتند: آن وعده خواست که داد ایشان را مِنْ قَوْلِهِ: وَ تُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَىٰ الَّذِيْنَ اسْتَضَعُّوْا فِی الْاَرْضِ. الْاَيَةُ، و مجاهد گفت فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ اَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى^۶، که آن کلمه گفتن لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ است، و بر این تفسیر دادند آن را که گفت: اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، یعنی لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ^۷، اِی الصَّلَاوَاتُ الْخَمْسُ، و حقیقت

۱. مع، وز، مل: راستان.

۲. مع، وز، مل: و او در او.

۳. سورة ملك (۶۷) آیه ۳۰.

۴. مل: درست تر است؛ چاپ شعرانی (۴۱/۵): درست نیست.

۵. سورة اعراف (۷) آیه ۱۳۷.

۶. سورة قصص (۲۸) آیه ۵.

۷. سورة فتح (۴۸) آیه ۲۶.

۸. سورة فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

این^۱ در کلام باشد، و حَدِّ کلمه هر لفظی باشد که دلیل معنی کند به وضع، و فرق از میان او و کلام آن باشد که کلام بنزدیک اهل نحو جمله باشد از فعل و^۲ فاعل یا مبتدا و خبر، و کلمه مفردی باشد از اسم یا فعل یا حرف، و بر این قاعده مهمل را کلام نخوانند ایشان مگر بر مجاز.

- ۵ و بنزدیک اهل لغت مهمل کلام باشد لِقَوْلِهِمْ: هَذَا كَلَامٌ لَا فَايِدَةَ فِيهِ، وَ هَذَا كَلَامٌ لَفْوٌ وَ هَذَا كَلَامٌ مُهْمَلٌ، و بنزدیک متکلمان حَدِّ کلام گفته ایم که: آن باشد که نظم کنند آن را از دو حرف یا بیشتر از این حروف معقوله^۳ چون در وجود آید از کسی که از او یا از قبیل او فایده صحیح بود، و بر این قاعده مهمل کلام باشد و در آیت دلیل است بر آن که کلام خدای مُحَدَّث است لِقَوْلِهِ: وَ تَمَّتْ، برای آن که گفت: تمام شد، و آنچه تمام شود، [۱۰۷ - ر] پس از آن که تمام نباشد مُحَدَّث بود، قدیم نبود، برای آن که معنی تمام حصول چیزی باشد پس از چیزی و تبدیل چیزی به جای چیزی نهادن باشد.

- بعضی مفسران گفتند: معنی آن است که کس نتواند تا به جای کلمتی دیگر بنهد، و اگر بنهد نرود و مطرد نباشد تا اگر کسی قصد کند و چند جامع بنویسد و يَك حرف با [يَك] ^۴ کلمه بدل کند، هر کس که بیند آن را تغییر کند و به حَدِّ خود باز برد.

- ۱۵ قَتَادَه گفت: اگر لفظش بگردانند، احکامش نتوانند بگردانیدن، چنان که اهل کتاب بعضی الفاظ توریت بگردانیدند، احکام را تغییر نتوانستند کردن. و بعضی دگر گفتند معنی ^۵ قَوْلُهُ: وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ، آن است که آیت از پس آیت می آمد^۶ و سورت از پس سورت تا تمام باشد^۷. وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛

۱. مع، وز، مل، لت: آن.

۲. مل: یا.

۳. لب: معقول؛ چاپ شعرانی (۴۲/۵): مقوله.

۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۵. اساس + و، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها و معنی عبارت تصحیح شد.

۶. آج، لب: می آید.

۷. مع، وز، لت: شد.

او^۱ شنوا و داناست.

قَوْلُهُ: وَإِنْ تُطِيعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ - الآية، این آیت خطاب است رسول را - عَلَيْهِ السَّلَامُ - و مراد او و جمله اُمّت، گفت: اگر اطاعت داری بیشترین اهل زمین را تو را از راه حق ببرند برای آن که بیشتر اهل زمین کافر بودند در آن وقت. و «طاعت» امثال امر باشد با ارادت هر گه که مطیع دون مطاع باشد در رتبت، و اجابت، مراد سایل به دادن باشد بر وفق سؤال او و رتبت بَيْنَ الْمُجِيبِ وَ الْمُجَابِ مَعْتَبَر است، بر عکس آن که بین المَطِيعِ وَ الْمُطَاعِ باشد بر قول بعضی، و درست آن است که رتبه معتبر نیست در سؤال و جواب سواء اگر سؤال علمی باشد و اگر سؤال امری از امور، بل شاید که مثل از مثل پرسد و خواهد و دون از فوق و فوق از دون، و أَكْثَرُ أَفْعَل تفضیل باشد از کثیر، و گفته اند: طاعت در آیت به معنی اجابت است برای آن که چون خطاب با رسول باشد أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ بَلْ جَمِيعُ مَنْ فِي الْأَرْضِ در رتبت دون او اند، پس طاعت او ایشان را صورت نبندد، و اما اگر موافقتی باشد اجابت بود، چنان که شاعر گفت^۲:

رَبِّ مَنْ أَنْصَجْتُ غَيْظًا صَدْرَهُ قَسَدٌ تَمَنَّى لِي مَوْتًا لَمْ يُطْعَمْ

۱۵ ای لَمْ يُجَبِّ برای آن که مرگ به خدای تعلق دارد و آنچه او کند با ما اجابت باشد نه طاعت، آنکه وصف کرد کافران را به آنچه صارف بود از اجابت دعوت ایشان به آن که گفت: إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ؛ این کافران متابعت نمی کنند إلا گمان را. و آن، گاه^۳، خطا بود و گاه، صواب. پس ایمن نباشند و اعتماد نکنند که خطاست یا صواب و «إِنْ» به معنی «ما»ی نافی است و «ظَنَّ» گفتند معنی^۴ باشد که قوی بکند بنزدیک ظَانَ که مضمون چنان است که او گمان برد با آن که روا دارد که بر خلاف آن باشد. و در این حدّ که گفتند بس کشف نیست. وَإِنْ هُمْ إِلَّا

۱. لت: وار.

۲. معج، وز + شعر.

۳. اساس، بم، آف، آن + و از انگاه، که چون معنای محصلی نداشت زاید می نمود.

۴. معج، وز بم: معینی.

يَخْرُصُونَ؛ و ایشان جز دروغ نمی گویند. وَ الْخَرِصُ؛ الْكِذْبُ، و الْخَرِصُ؛ الْخَزْرُ^۱،
لأنَّ فِيهِ خِلَافًا وَ تَفَاوُتًا، و اصل خَرِصٌ قَطْعٌ باشد قَالَ الشَّاعِرُ:

نَرَى قِصْدَ الْمُرَانِ^۲ فِيهِمْ كَأَنَّهُ تَذَرُّعُ خِرْصَانٍ بِأَيْدِي الشَّوَابِطِ

يَعْنِي، جَرَائِدٌ تُقَطَّعُ^۳ طُولًا فِيهِ وَ يُتَّخَذُ مِنْهُ بَوَارِيءُ الْخُصْرِ^۴ وَ جَوِي^۵ كَهَ مِنْهُ

جَوِي^۵ باز برند آن را «خَرِص» خوانند و خَرِصٌ گوشواره مفرد باشد و خَرِصٌ عود
باشد برای آن که مخالف باشد امثال خود را به بوی.

مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که کافران مردار می خوردند.^۷ چون

مسلمانان برایشان عیب کردند گفتند:^۸ این عیب بر شماست. [۱۰۷-پ] که

آنچه شما می کشید می خورید و آنچه خدای می کشد نمی خورید، خدای تَعَالَى

این آیت فرستاد که اگر کسی طاعت ایشان دارد در مردار خوردن ضال باشد از ره

شرع، خدای حق تَعَالَى به این دو کلمه هر دو گروه را ذکر کرد هم آنان را که دروغ

از سر گمان گویند هم آنان را که دروغ بقصد گویند. و در آیت دلیل است بر

بطالان قول اصحاب معارف، برای آن که حق تَعَالَى گفت ایشان تابع گمانند، و

علم بخلاف ظن باشد. و نیز دلیل است بر بطلان قول ایشان که گفتند: خدای

تَعَالَى وعید نکند آن را که او حق شناسد برای آن که آیت مورد وعید و تهدید

دارد.

قَوْلُهُ: إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ^۹ عَنْ سَبِيلِهِ، حق تَعَالَى در این آیت باز

۱. کذا در اساس و همه نسخه بدلها: بجز آن که نقطه ندارد. ۲. آج، لب، لت: المیران.

۳. مل، آج، لب، آف: بقطع.

۴. اساس، آن: الحصور؛ آج، لب، بم، آف: الحضور، با توجه به مل و لت و معنی لغت، تصحیح شد.

۵. مج، وز، آج، لب، لت + بزرگ. ۶. مج، وز، از مثال.

۷. وز، می خوردند.

۸. اساس، آج، لب، بم، آن: گفت، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۹. اساس، آج، لب، بم، آف، آن: بمن ضل، با توجه به مج و ضبط آیه در قرآن مجید تصحیح شد.

نمود که خدای تعالی عالمتر است به آن^۱ کس که او گمراه شود از راه و^۲ عالمتر است به آنان که ره برند به ره دین او. و معنی «أَعْلَمُ» در حق^۳ تعالی تفضیل باشد در این صفت بر صفات دگر عالمان برای آن که قدیم تعالی^۴ عالم است به سایر معلومات بر هر وجه که صحیح باشد که بدانند بلا عِلّت. و یکی از ما که چیزی داند از سایر وجوه نداند و از معلومات اندکی داند، پس قدیم تعالی^۴ أَعْلَمُ مِنْ كُلِّ عَالِمٍ باشد. و حقیقت این لفظ موضوع از میان دو ذات باشد که ایشان حاصل باشند بر صفت عالمی آنکه آن صفت یکی را بیشتر باشد از آن که دیگری^۵ را. و نگویند فُلَانٌ أَعْلَمُ مِنْ فُلَانٍ الْجَاهِلِ، برای آن که این لفظ دلیل اشتراك کند و زیادت. و در موضع «مَنْ» دو وجه گفتند: یکی آن که نصب است به حذف حرف جرّ که اصل آن بوده است که «أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ^۶». بیانش: وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ، چون حرف جرّ بیفکنند فعل به او رسید و عمل کرد. و وجهی دگر آن که محلّ او رفع است به ابتدا. و «مَنْ» به معنی «أَيُّ» است و به معنی استفهام است، و تقدیر آن است که: رَبِّكَ أَعْلَمُ أَيُّ النَّاسِ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ، چنان که گفت: لِنَعْلَمَ أَيُّ الْعِرَاقِيِّينَ^۷، و این قول فراء و زجاج است و گفتند: أَفَعَلَ مِنْ كَذَا عمل نکند در اسم چنان که اسم فاعل و مصدر کند. و بعضی دگر گفتند: أَعْلَمُ به معنی يَعْلَمُ است چنان که حاتم طائی گفت^۸:

فَحَالَّقَتْ طِيَّ مِنْ دُونِهِمْ^۹ حَلِيفًا وَ اللَّهُ أَعْلَمُ مَا كُنَّا لَهُمْ خَوْلًا^{۱۰}
 أَيُّ يَعْلَمُ، وَقَالَتِ الْخَنُصَاءُ:
 أَلْقِسُومُ أَعْلَمُ أَنْ جَفَنَّا^{۱۱} تَغْدُوا^{۱۱} غَدَاةَ الرِّيحِ أَوْ تَسْرِي^{۱۲}

۱. اساس، آج، لب + که، که زاید می نماید.

۲. معج، وزا لت + خدای.

۳. معج، وزا لت: دگر.

۴. معج، وزا آج، لب، لت: بضل.

۵. معج، وزا آج، لب، لت: بضل.

۶. معج، وزا لت: من دونا.

۷. معج، وزا آج، لب، لت: بضل.

۸. اساس: تغدو و با توجه به معج و دیگر نسخه ها تصحیح شد. ۱۲. بم، آفا، آن: بشری.

ای تَعَلَّمَ^۱. رمانی گفت: این ضعیف است برای آن که مطابق نیست آن را که گفت: وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ؛ و معنی آیت آن است که خدای تعالی گفت: من بدانم آنان را که از ره من، که ره حق است، برفته اند به ره هلاک و آنان را که بر ره راست و هدایت رفته اند، که ره نجات و ثواب است.

۵

آیه ۱۱۸ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ؛ بخورید از آنچه یاد کرده شد^۲ نام خدای بر او اگر هستید به نشانه های او گرویدگان^۳.

آیه ۱۱۹ وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ؛ و چیست مر شما را که نمی خورید [۱۰۸ - ر] از آنچه یاد کرده شد^۴ نام خدا بر او و بدرستی که پیدا کرده شد مر شما را^۴ آنچه حرام است بر شما مگر آنچه محتاج شدید زی او و بدرستی که بیشتر گمراه می شوند به خواسته های بی دانش. بدرستی که پروردگار تو اوست دانایتر به حال در گذرندگان^۵.

آیه ۱۲۰ وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَبْجُزُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ و بگذارید^۷ آشکارا بزهکاری را و پنهانی او را بدرستی که آنان که کسب می کنند^۸ بزه را پاداش داده شوند^۹ بدانچه بودند کار می کردند^{۱۰}.

آیه ۱۲۱ وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ؛ و مخورید^{۱۱} از آنچه یاد

۱. مع، وز: تعلم.

۲. وز: لت: گفته باشند.

۳. آج، لب: گروندگان.

۴. مع، وز: لت: جدا کردند برای شما.

۵. مع، وز: لت: به هواهای خود.

۶. مع، وز: لت: به آنان که در گذرند.

۷. آج، لب: دست بدارید.

۸. مع، وز: لت: اندوزند؛ آج، لب: می اندوزند.

۹. مع، وز: لت: پاداشت دهند ایشان را.

۱۰. مع، وز: لت: اندوخته باشند؛ آج، لب: کسب می کردند.

۱۱. لت: مخوری / مخورید.

کرده نشده نام خدا^۱ بر او که او تباه کار است^۲، و بدرستی که دیوان اشارت کنند
زی دوستان خودش تا خصومت کنند [با شما]^۳ و اگر فرمان برید^۴ ایشان را که
شما انباز آرندگانید.

آیه ۱۲۲ **أَوْ مَن كَانَ مَبْئُوسًا فَآخِيسًا وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ
فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**؛ یا آن که بود
مرده زنده گردانیدیم ما او را و بکردیم ما مرا و راه^۵ روشنایی^۶، می رود^۷ در مردمان
چون آن کس که داستان او در تاریکیها؟^۸ نیست برون آینده^۹ از آن همچین آراسته
شد ناگرویدگان را آنچه بودند کار می کردند.

آیه ۱۲۳ **وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُّجْرِمِينَ لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا
بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ**؛ و همچین بکردیم ما در هر دیهی^{۱۰} بزرگان گناهکار آن^{۱۱}
بد بر سکارند^{۱۲} در آن و کید و مکر نکنند مگر به تنهای خویش و ندانند.

آیه ۱۲۴ **وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ
حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا
يَمْكُرُونَ**؛ و چون بیاید نشانی^{۱۳} گویند که هرگز نگریم ما تا داده شد به [ما]^{۱۴} مانند
آنچه دادند پیغامبران خدای [را]^{۱۵} خدای دانان تراست که کجا ودیعت نهد پیغامهای
خودش را برسد آن کسان را که گناه کردند خواری بنزدیک خدای و عذاب^{۱۵} سخت

۱. مع، وز، لت: آنچه نگفته باشند نام خدای.

۲. مع: و آن بیرون فرمان است؛ وز، لت: و آن بیرون فرمان خداست.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. مع، وز، لت: بری / برید.

۵. مع، وز، لت: و کنیم او را.

۶. وز، روشنایی؛ لت: روشنای.

۷. مع، وز: که روند به آن.

۸. مع، وز + بود.

۹. مع، وز: که بیرون نیاید.

۱۰. مع، وز، آج، لت: شهری.

۱۱. مع، وز: بزرگان کافران آن جای را.

۱۲. کذا: در اساس؛ بم، آف: سگالند.

۱۳. مع، وز، لت + به ایشان؛ آج، لب + بدیشان.

۱۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۱۵. مع، وز، عذاب.

بدانچه بودند که بدی می سگالیدن^۱.

آیه ۱۲۵
 فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ
 ضَبْحًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ [پ] اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى
 الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛ هر که را خواهد خدای که راه نماید فراخ کند^۲ سینه او را برای
 مسلمانان را، و هر که را خواهد که گمراه کند بکند سینه^۳ او را سخت تنگ^۴ چنان
 ۵ که گویی [بر شود]^۵ بر آسمان همچین بکند خدای پلیدی را بر آنان که نگروند.

قَوْلُهُ: فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ - آيَةٌ، عبدالله عباس گفت: سبب نزول آیت
 آن بود که گفتیم مشرکان گفتند مسلمانان را چون است که کشته خود می خورید^۶
 و کشته خدای نمی خورید^۷؟ این آیت فرود آمد و گفت^۸: «فاه» برای
 ۱۰ آن آورد که جواب ایشان است، و این لفظ اگر چه لفظ امر است مراد اباحت
 است برای آن که امر آن باشد که امر مرید باشد مأمور به را، و قدیم تعالی
 مرید مباحات نباشد برای آن که در او فایده نبود مگر آنکه که طعام خورنده قصد
 کند به طعام خوردن، برای آن که تا او را قوت باشد بر زیادتی طاعت و
 ۱۵ قیام تواند نمودن به امور دینی آنکه مندوب^۹ الیه باشد و امر به او بر سبیل
 ترغیب بود.

اما آن کس که طعام^۹ بر وجه امساک رمق خورد فعل او در تکلیف نیاید که
 او ملجأ است، و در قرآن اباحت بسیار است که صورت امر دارد، مِنْهَا قَوْلُهُ: وَإِذَا

۱. مع، وزه به آنچه مکر کرده باشند آف: بودند می سگالیدند.

۲. مع، وزه لت: روشن گرداند.

۳. مع، وزه لت: دل.

۴. مع، وزه لت: او تنگ تنگ.

۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وزه افزوده شد.

۶. لت: می خوری / می خورید.

۷. لت: نمی خوری / نمی خورید.

۸. مع، وزه مل، لت: گفتند.

۹. اساس، آج، لب، بم، آف، لت + نه، با توجه به مع، وزه و فحوای عبارت زاہد می نماید.

حَلَلْتُمْ قَاضِطًا دَوَا ، فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ ۲ .

مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، «مِنْ» تبیین راست و «مَأ» روا بود که موصوله باشد، و رواست که نکره موصوفه باشد، و آن ذکر که باید گفتن که مسنون است عِنْدَ الذَّبْحِ «بِسْمِ اللَّهِ» است یا نامی از نامهای خدا که خدای تعالی به آن مختص باشد چون: «قدیم» و «رحمان» او «القادر» و «الْعَالِمُ لِلذَّاتِ». و بر ۳ «بِسْمِ اللَّهِ» اجماع است، و سنت آن است که گوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ»، و دلیل بر آن که دگر نامهای مختص شاید گفتن، قَوْلُهُ تَعَالَى: قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ۴، و آیت خطاب است با مُؤْمِنَانِ و در آیت دلیل است بر وجوب تسمیه، و هر آن ذبیحه را که بر او نام خدای نبرده باشند حرام باشد خوردن آن و حکم او حکم مردار باشد، و از آن جا گفتیم که: ذبایح اصناف کفار حرام است که ایشان نام خدای نبرند، و اگر نام خدای نبرند بر حقیقت نه نام خدای بُرده باشند، و آن را که نام خدای بر او نبرند به سهو و نسیان و کشنده مخالف حق نباشد و در عزم و نیت او پیش از ذبح نام خدای باشد و اگر چه در وقت ذبح فراموش کند، آن ذبیحه حلال باشد جز که به قصد رها کند.

و نیز از شرایط واجب آن است که روی او به قبله کند، و ذبح جز به آهن یا به چیزی که اَوْدَاج ببرد نشاید عند عدم آهن، و ذبح در گلو باید و نَعْر در بالای سینه عِنْدَ الاختیار، اما عند ضرورت روا باشد و اگر خلاف این کند ذبیحه حرام باشد، و اگر بقصد عند ذبح به يك بار سرش ببرد پیش از آن که سرد شود هم حرام باشد، و اگر گوسپندی یا چیزی دیگر بکشد و هیچ خونش نیاید ۵ حرام باشد. و قَوْلُهُ: إِنْ كُنْتُمْ بِأَيَّانِهِ مُؤْمِنِينَ؛ اگر به آیات او ایمان داری ۶، و اگر چه مؤمنان به خطاب مخصوص اند هر ذبیحه که به این صفت باشد حلال باشد مسلمانان را و

۱. سوره مائده (۵) آیه ۲.

۲. سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۰.

۳. مل: و در.

۴. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۰.

۵. مل، لت: دارید.

۶. وزا لت: بنیاید.

جمله مکلفان را، و آنچه به این صفت نباشد حرام بود بر جمله مکلفان.
 قَوْلُهُ: «وَمَا لَكُمْ، «مَا» استفهامیه است و خطاب با مؤمنان است، گفت:
 چه بوده است شما را [۱۰۹ - ر] که نخوری^۱ از آنچه نام خدای بر آن برده باشند،
 یعنی چه منع است و چه حَجَر است که^۲ آنچه حلال است نخوری^۳. وَقَدْ فَصَّلَ
 لَكُمْ، «واو» حال راست، نافع خواند و حفص عَنْ عاصم: فَصَّلَ وَحَرَّمَ به فتح
 «فا» و «صاد» و فتح «حا» و «را» عَلَى الْقَعْلِ الْمُسْتَقِيمِ، و اسناد فعل با خدای
 باشد - جَلَّ جَلَالُهُ - که نام او در آیت مصرح است، و ابو عمرو^۴ و ابن کثیر و ابن
 عامر خواندند: وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ، بر فعل مَا لَمْ يُسَمَّ فاعله، هر دو
 فعل، و جدا کردند برای شما آنچه بر شما حرام کردند. و حمزه و کسائی و ابوبکر
 خواندند: فَصَّلَ لَكُمْ مَا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ، به فتح «فا» و «صاد» و ضم «حا» و کسر
 «را»، و جدا کرد خدای تَعَالَى^۵ برای شما آنچه حرام کردند بر شما، یعنی در سوره
 المائدة مِنْ قَوْلِهِ: حُرِّمَتْ عَلَيْكَ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ^۶ - إِلَى آخِرِ الْآيَةِ -
 آنکه استثنا کرد مضطر را، گفت: إِلَّا أَنْ كَسَّ که مضطر شود به آن و اتفاق است
 که مضطر را از مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام خدای نگفته^۷ باشند بر
 آن، حلال است در کمیت آن خلاف است و بتزديك ما روا نباشد بیش از آن که
 سد رمق کند به آن، و معنی اضْطُرُّرْتُمْ^۸ آن است که بر خویشتن از هلاك ترسد و
 در فقهاء بعضی گفتند که: روا باشد که از آن سیر بخورد و بعضی گفتند: شاید که
 بردارد و ذخیره کند و بعضی فقهاء گفتند: مکره نیز داخل باشد در آن^۹ جا برای آن
 که حکم او حکم مضطر است در خوف بر نفس. وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ؟ بسیاری

۱. مع، وز: مل: نخورید.

۲. مع، وز: و چه حجت که.

۳. مع، وز: بخورید؛ آج، لب: بخورند؛ مل، آف: نخورید. ۴. مع، وز: ابن عمرو؛ آج، لب، بم: ابو عمر.

۵. اساس، بم: جدا کردند، با توجه به مع تصحیح شد. ۶. سوره مائده (۵) آیه ۳.

۷. مع، وز: گفته.

۸. مع: ما اضطررتم.

۹. مع، وز: لت: این.

مردمان به هوای نفس ضال می شوند که ره شرع رها کنند و متابعت هوای نفس کنند و کوفیان خواندند: لَيُضِلُّونَ، به ضم «یا» و کسر «ضاد» مِنَ الْإِضْلَالِ، و بسیار مردمان اضلال می کنند و مردمان را گمراه می کنند به هوای خود و بر این قراءت مفعول به از کلام محذوف باشد، و التَّقْدِيرُ لَيُضِلُّونَ أَشْيَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ، از سر هوانه از ره^۱ علم برای آن که علم به^۲ خلاف هوای تو باشد - إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، حق تعالی بیان کرد که: ایشان را علمی نیست، آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت: خدای تو عالمتر است به آنان که اعتدا و ظلم و تعدی کنند و از حد فرمان او مجاوزت^۳ کنند و در گذرند^۴ تا به حق ایشان برسد و جزای ایشان بسزا بدهد. آنکه امر کرد مؤمنان را و اگر چه امر است ایشان را و خطاب با ایشان است همه مکلفان در او داخل اند، گفت: رها کنی^۵ از گناه آنچه ظاهر است و^۶ باطن است و باید نهی کرد از سایر معاصی بر سایر وجوه.

قتاده و مجاهد و ربیع و انس گفتند: برای آن گفت ظاهر و باطن اثم که مشرکان گفتندی زنا چون پنهان کنی زشت نیست و اگر آشکارا کنند زشت باشد^۷، حق تعالی رد^۸ برایشان گفت: بر سایر وجوه زشت است. جُبَّایی گفت: به ظاهر، افعال جوارح خواست، و بیاطن افعال قلوب^۹. بعضی دگر گفتند: به ظاهر طواف خانه خواست برهنه، و به باطن زنا، و این قول ابن زید است؛

سدی گفت: ظاهر گناه زنا و باطن گناه إِتْخَاذُ الْأَخْدَانِ است؛ دوست گرفتن پنهان و آشکارا. سعید جبیر گفت: «ظاهر اثم» نکاح زن پدر است و باطن زنا و اثم هم گناه باشد و هم حرج، و بزه گناه باشد و بزهکار را مأثوم گویند. آنکه

۲. مع، وزا ندارد.

۱. مع، وزا سر.

۴. آج، لب: منجاوزه.

۳. اساس: در گزیند، با توجه به مع تصحیح شد.

۶. مع، وزا لت + آنچه.

۵. آج، لب: رها کند؛ آف: رها کنید.

۸. مع، وزا لت: برده.

۷. لت، آن: زشت است.

۹. مع، وزا لت + و.

- گفت: آنان که کسبِ معاصی کنند، یعنی فعلِ معاصی کنند چه کسبِ جز لغوی معقول نیست آنچه ایشان دعوی کردند [۱۰۹-پ] معقول نتوانند کردن ایشان را جزا دهند و پاداشت^۱ آنچه کرده باشند^۲. و اقراراف هم اکتساب باشد، آنگه نهی کرد مکلفان را از خوردن آنچه نام خدای نبرده باشند بر آن، گفت: **وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ**؛ مخورید از آنچه - یعنی از آن [ذبیح] که - بر آن نام خدا نبرده باشند، و این [نیز]^۳ دلیل است بر وجوب تسمیه. و بیان کردیم که: ذبیح اهل کتاب حرام باشد و تسمیه ایشان نه تسمیه باشد، برای آن که خدای را نشناسند. و اگر کسی رها کند در او خلاف کردند، اگر بقصد رها کند و یاد دارد ذبیحه^۴ حلال نبود، و اگر بسهو رها کند و معتقد وجوب آن باشد ذبیحه حلال بود، و این مذهب ماست و مذهب ابوحنیفه و اصحابش. و ثوری و شعبی و داوود و ابو ثور گفتند: تسمیه شرط است اگر رها کند بقصد یا سهو ذبیحه حلال نباشد، و مذهب شافعی آن است که: تسمیه سنت است، اگر نکند باکی نبود. جمله فقها گفتند: ذبیحه اهل کتاب حلال باشد، و **در إزسأل الکلبِ و السهمِ** در باب تسمیه هم این گفتند فقها.
- و بعضی مفسران گفتند: آیت منسوخ است، و این درست نیست برای آن که بر نسخ دلایل نیست. و حسن و عکرمه گفتند: ذبیح اهل کتاب از این جمله منسوخ است بقوله: **وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ**^۵، و بتزیدیک ما این طعام مخصوص است به حبوب و این آیت محکم است و بر ظاهر خود است.
- قَوْلُهُ: وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ**؛ یعنی آنچه نام خدا بر آن نبرده باشند فسق [است]^۳، یعنی خوردن آن فسق است، و «ها» کنایت است از اکل **لِمَا دَلَّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ: وَلَا تَأْكُلُوا**. **قَوْلُهُ: وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ**، مفسران گفتند: مراد به شیاطین

۱. معج، وزه لث + به.

۲. معج، آج، لث: باشد.

۳. معج، وزه لث + بس.

۴. اساس: ندارد، با توجه به معج، وزه افزوده شد.

۵. سوره مائده (۵) آیه ۵.

رؤسا و احبار و مقدّمان کافرانند که در کفر متمرد باشند، چون شیاطین وحی می‌کنند به اولیای خود، یعنی اشارت می‌کنند به اتباع خود و ایشان را می‌فرمایند تا با مسلمانان مخاصمه کنند در استحلال میت و مردار.

حسن بصری گفت: مجادله با مسلمانان^۱ در معنی آن کردند که گفتند، آنچه خدای کشته باشد خوردن آن اولیتر باشد که آنچه ما کشته باشیم. عکرمه گفت: مراد به شیاطین، گبرکان^۲ فارس اند که اشاره می‌کردند بر مشرکان عرب به مجادله مسلمانان.

عبدالله عباس گفت و قتاده: مراد به شیاطین دیوان‌اند، وحی می‌کنند یعنی وسوسه می‌کنند اولیا و دوستان خود را از اهل کتاب و مشرکان عرب تا با مسلمانان جدال کنند، و بعضی دگر گفتند: آنان که در این معنی مجادله کردند با رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - جماعتی جهودان بودند. آنکه مسلمانان را گفت: اگر شما طاعت ایشان داری^۳ در این و جز این مشرک باشی^۴ برای آن که آن کس که استحلال مردار کند و آن را حلال دارد به اجماع کافر باشد^۵، و هر که مردار خورد و حلال ندارد در حال اختیار فاسق باشد.

و عطا گفت: این آیت مختص است به ذبایحی که ایشان در جاهلیت کشتندی برای اصنام، و بعضی دگر گفتند: مخصوص است به مردار، و آنچه معتمد است آن است که: عام است در هر ذبیحه‌ای که مسلمانان کشتند و بر آن نام خدای نبرند بقصد.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا، مدنیان خواندند و یعقوب: «مَيْتًا» به تشدید، و باقی قراء به تخفیف. ابوعبیده گفت: [۱۱۰ - ر] معنی یکی باشد در تثقیل و تخفیف، و اصل به تثقیل بوده است، آنکه تخفیف کردند، وَقَالَ الْغَسَانِيُّ وَ جَمَعَ بَيْنَ اللَّغَتَيْنِ ۶:

لَيْسَ مِنْ مَاتَ فَاسْتَرَاحَ بِمَيْتٍ إِنَّ الْمَيِّتَ مَيْتٌ الْأَخْيَاءُ

۱. مع: مسلمان. ۲. مع، وز: کنیزکان.

۳. آج، لب: دارید. ۴. آج، لب: باشید.

۵. مع، وز: شد. ۶. مع، وز: شعر.

إِنَّمَا الْمَيِّتُ مَنْ يَعْيشُ كَيْفَا كَأْسِفًا بِنَالِهِ ۱ قَلِيلُ الرَّجَاءِ

خدای تعالی گفت: آن کس که او مرده باشد یعنی به کفر، برای آن که خدای تعالی کافران را مرده خواند فی قوله: أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ۲.

۵ فَأَخْيَيْنَاهُ؛ ما او را زنده کنیم به ایمان یعنی به اسباب و آلات ایمان از اقدار ۳ و تمکین و ازاحت علت و نصب أدلت و الطاف و توفیق. وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا؛ و او را نوری کنیم که او به آن ۴ در میان مردمان می رود.

در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد نور طاعت و ایمان است که روز قیامت بر بنده تابنده باشد فی قوله: يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ ۵، وَ قوله: رَبَّنَا آتِنَا نُورًا ۵، وَ قوله: انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ ۶، و قولی دیگر آن است که: ۱۰ مراد به نور علم و بیان است که مؤمنان بر آن باشند که کافران آن ندانند و مهتدی نباشند به آن. كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ؛ مثل او چنان باشد که او در ظلمات و تاریکی بود که از آن به در نیاید، یعنی ۷ استفهام به معنی تقریر است، و حسن بصری گفت: مراد به نور در آیت قرآن است، و دیگران گفتند: مراد ایمان است.

۱۵ آنگه خلاف کردند در آن که آیت در که آمد، عبدالله عباس و حسن و جماعتی مفسران گفتند: در جمله مؤمنان و کافران آمد، و عکرمه گفت: آیت در عمار یاسر آمد و ابوجهل، و این قول ابوجعفر باقر است - عَلَيْهِ السَّلَام. وَ زَجَّاج گفت: در رسول آمد - عَلَيْهِ السَّلَام. و در ابوجهل، و قول اول اولیتر است برای عمومش. وَ قوله: كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ، بعضی اهل معانی گفتند: «مثل» صله است این جا، و معنی آن است: كَمَنْ هُوَ فِي الظُّلُمَاتِ، و بعضی دیگر گفتند: در

۱. اساس: ناله، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۲۱.

۳. آج، لب: اقتدار.

۴. آج، لب + که به آن نور.

۵. سوره نحریم (۶۶) آیه ۸.

۶. سوره حدید (۵۵) آیه ۱۳.

۷. مع، وز + نباشد.

اول آیت مثلی مقدر است، و لکن بیفکند برای آن که در دوم باز آورد، و تقدیر آن است که: **أَوْ مَثَلٌ مَنْ كَانَ مَيَّنًا فَأَخِيئًا**، و یا تقدیر کنند^۱ آن جا که گفتند^۲: **فِي النَّاسِ مَثَلُهُ كَمَثَلِ مَنْ فِي الظُّلُمَاتِ**، و تلخیص معنی آیت آن است که: آن کس که او مرده باشد - یعنی کافر باشد - ما او را با الطاف و توفیق و اقدار^۳ و تمکین به ایمان در آریم، چون کافر را مرده خواند مؤمن را زنده خواند، و او را کتابی و شرعی و بیانی و علمی دهیم که به آن در میان مردمان رود، راه دان^۴ و مهتدی و ممیز باشد، مثل او با مثل آن کس راست باشد که او در ظلمات^۵ بود که هرگز از آن به در^۶ نیاید؟ یعنی مؤمن محقق با کافر مصرّ راست نباشد.

كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْكَافِرِينَ، بعضی اهل معانی گفتند: وجه تشبیه در «كَذَلِكَ» آن است که: برای کافران، کفر همچنان بیاراسته‌اند که من ایمان بیاراسته‌ام برای مؤمنان، و تزئین کفر بر کافران منسوب است با شیاطین و رؤسای ایشان **لِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ**^۷، تزئین مضاف باشد با آنان که وحی مضاف است با ایشان، و این قول حسن بصری است و جُبَّایی و رُمانی و بلخی و جز ایشان، و بعضی دگر گفتند: آیت در حمزه عبدالمطلب آمد و ابوجهل و سبب اسلام حمزه چنان که برفته است.

قَوْلُهُ: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ [۱۱۰ - پ] **أَكَابِرَ مُجْرِمِينَ** - الآية، گفتند: وجه تشبیه آن است که ذوالمکر را از کافران ما آفریدیم، چنان که ذوالنور را از مؤمنان، و آنچه با ایشان کردیم که مؤمنان بودند با ایشان کردیم که کافران بودند از اسباب و آلات و علم و قدرت و حیات و کمال عقل و تمکین و نصب ادلت، جز که اینان به حُسن اختیار خود ایمان آوردند، و ایشان به اختیار بد^۸ کافر

۱. آج، لب: کند.

۲. آج، لب: اقتدار.

۳. مع، وز: ظلماتی.

۴. مع، وز: انعام (۶) آیه ۱۲۱.

۵. آج، لب: بیرون.

۶. مع، وز: ندارد.

۷. آج، لب: گفت.

۸. مع، وز: راه وان.

شدند. و وجهی دیگر در [«جَعَلْنَا» آن است که به معنی تمکین و تخلیت باشد، و روا باشد که به معنی خذلان بود بر سبیل عقوبت، چنان که] ^۱: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا، مَأْوَلٌ است بر لطف و توفیق، و قَوْلُهُ: «أَكَابِرٌ مُّجْرِمِينَ»، جمع اکبر باشد، و مراد به «اکابر» رؤسائند، و این را به مشابهت اسم کرده است برای آن بر افعال جمع کرد او را، و اگر صفت بودی جمع او بر فعل بودی [كَقَوْلِهِ: «إِنَّهَا لَأِخْدَى الْكُبْرَى»] ^۲، و در ۵ جمع او اکابره و أضاعره آمده است چون: «أَحَامِرَهُ وَأَسَاوِرَهُ» ^۳، قَالَ الشَّاعِرُ:

إِنَّ الْأَحَامِرَةَ الثَّلَاثَةَ أَهْلَكَتْ مَالِي وَ كُنْتُ بِهِنَّ قِدْمًا مُّوَلَّعًا ^۴
الْخُمْرَ وَ اللَّخْمَ السَّمِينِ أَحِبُّهُ وَ الزَّعْفَرَانَ فَقَدْ آبَيْتُ مُرَدَّعًا ^۵

و قَوْلُهُ: «لِيَمْكُرُوا فِيهَا»، «لام» عاقبت راست بر آن تفسیر که دادیم، كَقَوْلِهِ: لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا ^۶، و نشاید تا «لام» غرض ^۷ باشد برای آن که مکر قبیح ۱۰ است و ارادت قبیح باشد، و اگر این «لام» غرض ^۷ بودی این آیت مناقض آن [آیه] ^۸ بودی که گفت: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» ^۹، برای آن که چون غرض از خلق جن و انس عبادت باشد آنگه گوید: بعضی را برای مکر و کفر آفریدم این مناقضه باشد، پس معنی آن است که ایشان را برای طاعت آفریدم و لکن چون اختیار بد داشتند عاقبت و مآل ایشان به این ۱۵ انجامد ^{۱۰}. آنگه حق تعالی ^{۱۱} در آیت آنچه مقوی و مبین این است باز نمود و گفت: «وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ»، گفت: این مکر و خدیعت جز با خویشتن نمی کنند و نمی دانند که چنین است برای آن که وبال آن و عقاب آن به

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. اساس: مذكر (۷۴) آیه ۲۵.

۳. اساس: اصاده، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۴. اساس: در اساس و همه نسخه بدلها؛ لسان العرب (۴/۲۰۹): بِالزَّعْفَرَانِ، قَلْنُ زُرَّالِ مُوَلَّعًا.

۵. سوره فصحر (۲۸) آیه ۸.

۶. مع، وز: عرض.

۷. اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد.

۸. سوره الذاریات (۵۱) آیه ۵۶.

۹. مع، وز: مل، لت: انجامید.

۱۰. مع، وز: مل + هم.

عاقبت به^۱ ایشان خواهد گشتن، یعنی ضرر و عقاب و جزای آن مکر بر ایشان خواهد بودن و بر حقیقت نشاید که کسی با خود مکر کند، و نظیر این در معنی قَوْلُهُ تَعَالَى: وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ^۲، و قَوْلُهُ: وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ^۳ و مانند این بسیار است و مکر و حیل و غدر متقارب اند و اصل مکر قتل بود مِنْ قَوْلِهِمْ جَارِيَةٌ مَمْكُورَةٌ إِذَا كَانَتْ مَفْتُولَةً^۴ الْخَلْقِ مُحْكَمَتَهُ^۵ و معنی مکر بر بیختن^۶ چیز باشد از ره صواب باره^۷ ناصواب به نوع^۸ حيله.

وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ، حق تعالی در این آیت خبر داد که: هر گه که آیتی و حاجتی و دلالتی به این کافران آید که دلیل توحید من^۹ کند و نبوت پیغامبر^{۱۰} من ایشان گویند ما ایمان نیاریم تا مثل آن که پیغامبران^{۱۱} را دادند ما را ندهند^{۱۲} حق تعالی این از ایشان باز گفت تا تمنای محال ایشان و حسد ایشان بر پیغامبران خود گفته باشد آنگه رد کرد بر ایشان بر سبیل انکار گفت: اللَّهُ أَكْبَرُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خدای عالمتر است که رسالت^{۱۳} کجا نهد و کیست که صلاحیت رسالت و پیغامبری دارد اگر ایشان را دهند از آیات و معجزات که پیغامبران را دادند، ایشان^{۱۴} پیغامبران باشند و پیغامبری به تمنای ایشان نباشد، و وحی به حسب مصلحت بود. آنگه بیان عذاب و عقاب ایشان کرد و خبر داد بر سبیل تهدید و وعید که به ایشان رسد، گفت: سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا؛ برسد به این

۱. لت: یا. ۲. سوره بقره (۲) آیه ۹.

۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۶۹ و سوره النساء (۴) آیه ۱۱۳.

۴. اساس: مقتوله؛ معج، وز: معقوله، یا توجه به آج تصحیح شد.

۵. معج، وز: مل، لت: محکمتها. ۶. آج، لب: پیچیدن؛ آن: ریختن.

۷. آف: یا. ۸. معج، وز: لت: نوعی.

۹. معج، وز: می. ۱۰. آج، لب، آف، لت، آن: پیغمبر.

۱۱. معج، وز: آج، لب، لت: پیغامبران. ۱۲. معج، وز: بدهند.

۱۳. معج، وز: لت + خود. ۱۴. معج، وز: لت + نیز.

- مجرمان گناهکاران صغار مذلتی و هوانی بنزدیک خدای و عذابی سخت به آن مکر که ایشان کردند و عذاب [۱۱۱ - ر] که مذلت و هوان به^۱ او مقرون باشد و مستحق عقاب باشند، و حق تعالی در این کلمات بیان حد^۲ عقاب گفت تا از نفع ممیز باشد، و گفت: هوان با^۳ مذلت به آن مقرون باشد تا از امتحان ممیز باشد و گفت: **بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ**؛ تا^۴ مستحق بود و از ظلم ممیز باشد که این^۵ مجازات راست. ابن کثیر و حفص، «رِسَالَتُهُ» خواندند به نصب «تا»، بر توحید^۶، باقی قراء رِسَالَاتِهِ به کسر «تا»، عَلَى الْجَمْعِ برای آن که «تاء» تانیث جمع در حال نصب مکسور باشد قیاساً عَلَى جَمْعِ السَّلَامَةِ فِي الْمَذْكَرِ. و «عِنْدَ» نصب بر ظرف است. و بعضی دگر گفتند به حذف حرف جر منصوب شد، و تقدیر آن است که: **صَغَارٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ**، چنان که گفت: **وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ^۷، آى مِنْ قَوْمِهِ. قَوْلُهُ: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ - آلَايَةُ، حق تعالی گفت: هر که خدای خواهد که او را هدایت کند دل او روشن کند برای^۸ اسلام، و هر که خواهد که گمراهش کند دل او تنگ کند^۹ پنداری که بر آسمان می شود خدای تعالی رجس بر آنان کند که ایمان نیارند. ظاهر آیه چنان می نماید که مجبیره را تمسکی^{۱۰} تمام است به این آیت در باب جبر و چنین نیست برای آن که در آیت چند وجه گفته اند ۱۵**
- اهل عدل و توحید، که هر يك آیت را از آن ببرد که در او شبهتی و مستمسکی باشد اهل جبر را. اول آن که مراد به هدایت مقدمات ایمان باشد و اسباب و آلات آن که به خدای تعالی تعلق دارد. چون اقدار و تمکین و ازاحت علّت و نصب ادلّت و دلیل بر این قول^{۱۱}: **وَ اَمَّا نُمُودٌ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى**

۱. مع، وزا، لت: با.

۲. آج، لب، بهم، آف، آن: چند.

۳. مع، وزا، لت: و.

۴. مع، وزا، با.

۵. مع، وزا، آج، لب، لت + با.

۶. مع، وزا، و.

۷. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

۸. مع، وزا، بر.

۹. مع، وزا، لت: بکند.

۱۰. مع، وزا، آج، لب: تمسک.

عَلَى الْهُدَى^۱، و قَوْلُهُ: وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى^۲، و مانند این بسیار است. و مراد^۳ شرح صدر هم این باشد از بیان و الطاف و توفیق، و معنی آیت آن باشد که هر که را خدا خواهد تا توفیق دهد و لطف کند با او^۴ بکند و بدهد، و وجهی دیگر آن است که مراد به هدایت ثواب است و نمودن راه بهشت بیانش قَوْلُهُ تَعَالَى: ۵
 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ^۵، ای يُنْهِيهِمْ^۶ وَ يَهْدِيهِمْ
 إِلَىٰ طَرِيقِ الْجَنَّةِ؛ و قَوْلُهُ: وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ^۷ سَيَهْدِيهِمْ
 وَ يُضِلُّهُم بِأَلْهَمِهِمْ^۸، و معلوم است که خدای تعالی مؤمنان را به جزای ایمان ایمان
 ندهد، ثواب دهد و نیز معلوم است که آن^۹ را که^{۱۰} در سبیل خدای کشته باشند
 پس از کشتن ایشان^{۱۱} ایمان ندهد ثواب دهد و قَوْلُهُ: يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ
 سُبُلَ السَّلَامِ^{۱۲}، و قَوْلُهُ: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^{۱۳}، و امثال این
 بسیار است و مراد به شرح صدر الطاف و توفیق و بیان و کمال عقل باشد که از آن
 به ایمان رسند و از ایمان به ثواب، و این هر دو وجه معتمد است و نظایر بسیار
 دارد و در قرآن وجهی دیگر در شرح صدر آن است^{۱۴} یا^{۱۵} چنان تفسیر کنند که
 اهل عدل کردند، یا چنان که مخالفان ما گفتند. اگر چنین تفسیر دهند شبهه زایل
 باشد^{۱۶}، و اگر چنان تفسیر دهند که ایشان گفتند در حق رسول - علیه السلام - فی
 ۱۵
 قَوْلِهِ: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ^{۱۷}، که سینه شکافتن و دل شستن باشد، این معنی

۱. سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۷.

۲. سوره محمد (۴۷) آیه ۱۷.

۳. اساس: بآو.

۴. معج، وز، بم، آف، لت، آن + به.

۵. اساس: بینهم، یا توجه به معج تصحیح شد.

۶. سوره بونس (۱۰) آیه ۹.

۷. سوره محمد (۴۷) آیه ۴.

۸. سوره محمد (۴۷) آیه ۳.

۹. معج، وز، لب، آنان.

۱۰. معج، وز، لب، آنان.

۱۱. سوره مائده (۵) آیه ۱۶.

۱۲. معج، وز، لب، را.

۱۳. معج، وز، آج، لب، لت، آن + که.

۱۴. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹.

۱۵. معج، وز، شود.

۱۶. آج: تا.

۱۷. سوره انشراح (۹۴) آیه ۱.

- صورت نبندد و حاصل نیست و نبود در حق هیچ کس از مؤمنان، و کَذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ^۱، عجب از مذهب گویندگان این معنی خدای تعالی گفت کافری هفتاد سال بر کفر [۱۱۲ - را] اصرار کرد^۲ و با من همتا و انباز گفت^۳ و رسولان مرا ناسزا گفت^۴ و الهیت مرا منکر بود^۵، چون اندیشه کند و انتباهی بود^۵ او را ایمان آرد حق تعالی [گفت]:^۶ مَنْ شَرَحَ صَدْرَهُ^۷ در این دو آیت آنچه بدترین^۷ کافران را حاجت نیست بهترین پیغامبران را چگونه حاجت باشد چون تفسیر ایشان باطل شد تفسیر اهل عدل ماند، این وجهی دیگر است. و وجهی دگر آن است که بعضی اهل معانی گفتند که: شرح صدر در آیت مضاف است با «مَنْ» که مهتدی است و معنی آیت آن است که: هر کس که خدای خواهد که او را هدایت دهد او شرح صدر خود کند برای اسلام، یعنی نظر کند در ادله و تحصیل علم کند، گفت^۸ بِيَانِهِ قَوْلُهُ تَعَالَى: مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مِنْ أُكْرِهٍ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا^۹، شرح صدر به کفر با او حواله کرد. و مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ؛ و هر که را خواهد که اضلال کند این ضلالت^{۱۰} همچنین^{۱۱} بر وجوه است: یکی تمکین و تخلیه بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ اخْتِيَارِهِ السُّوءِ، آنگه این را اضلال خواند برای آن که ضلال عند این حاصل آید. وجهی دیگر آن است که: مراد به اضلال خذلان است بر سبیل عقوبت بر کفر مقدم، وجهی دگر آن است که مراد به اضلال آن است که روز قیامت ایشان را از ره بهشت گمراه کنند^{۱۲} و چندان که ایشان

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۲۲.

۲. مع، وز، آج، لب، لت: کرده.

۳. مع، وز، آج، لب، لت: گفته.

۴. مع، وز، آج، لب، لت: بوده.

۵. مع، وز، لت: بباشد آج، لب: نباشد.

۶. اساس: ندارد، با توجه به آج، لب افزوده شد.

۷. مع، وز، بترین.

۸. مع، وز، ندارد.

۹. سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۰۶.

۱۰. لت: اضلال؛ مع، وز: ضلال.

۱۱. مع: هم.

۱۲. مع، وز، آج، لب، لت: کند.

خواهند تا به بهشت رسند راه ندهند^۱ ایشان را و تمکین نفرماید. وجهی دگر آن است که مراد به «اضلال» هلاک^۲ است و عذاب، چنان که گفت: وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ^۳ و اصل ضلال خود هلاک باشد مِنْ قَوْلِهِمْ: ضَلَّ الْمَاءُ فِي اللَّبَنِ إِذَا ذَهَبَ فِيهِ وَ لَمْ يَتَبَيَّنْ، آن چهار وجه است، و این چهار وجه اما قَوْلُهُ: يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَبِقًا حَرَجًا؛ دل او تنگ^۴ کند و در این نیز هم چهار وجه باشد: ۵ یکی آن که این کنایت باشد از عقوبت یعنی خدای تعالی خذلان کند او را بر سبیل عقوبت^۵، وجهی دگر آن است که: او را از ره بهشت گمراه کند و دل او را تنگ کند تا^۶ ره به بهشت نبرد، و وجهی دگر آن است که: فعل مضاف بود با «مَنْ» او دل خود تنگ کند به ترك نظر و تحصیل علم ناکردن. و وجهی دگر آن که دل او تنگ کند در دوزخ به انواع غموم و هموم و عذابهای مختلف، و لابد است ما را و مخالف را از ظاهر آیت عدول کردن برای آن که در دل مؤمن بر حقیقت نوری و روشنایی نیست و در دل کافر ضیق و حرجی نیست، بل^۷ دل ایشان از روی خلقت بر یک حد است چون او گوید: این کنایت است از ایمان و کفر، گویم^۸: چون کنایت خواهد بود^۹، چرا نشاید که کنایت باشد از حجت و شبهه^{۱۰} و از خذلان و توفیق و از تمکین و تخلیه و از اقدار^{۱۱} و تمکین، ابن کثیر خواند: ضَبِقًا به تخفیف و هُمَا لُغَتَانِ مِثْلُ: سَيِّدٍ وَسَيِّدٍ وَمَيْتٍ وَمَيْتٍ وَ هَيِّنٍ وَ هَيِّنٍ وَ لَيِّنٍ وَ لَيِّنٍ، قَالَ الشَّاعِرُ: ^{۱۲}
هَيِّنُونَ لَيِّنُونَ أَيَسَارٌ ذَوُو يُسْرِ سُوَاسٌ مَكْرُمَةٌ أَبْنَاءُ أَيَسَارٍ
و اهل مدینه و ابوبکر خواندند: حَرَجًا بِكُسْرِ الرَّاءِ وَ باقی قرآء به فتح «ر».

۱. مع، وز ندهد.

۲. مع، وز آج، لب، لت: اهلاک.

۳. سورة ابراهيم (۱۴) آیه ۲۷.

۴. لت + تنگ.

۵. مع + بر کفر مقدم.

۶. مع، وز + او.

۷. مل: بلکه.

۸. آج، لب: گویم.

۹. مع، وز مل، لت: خواهد بودن.

۱۰. مل، آج، لب: شبهت.

۱۱. آج، لب: اقتدار.

۱۲. مع، وز مل + شعر.

- و به فتح، مصدر باشد و به کسر اسم، و مصدر بلیغ تر باشد از اسم و **مِثْلُهُ قَوْلُهُمْ:**
رَجُلٌ دَنَفٌ وَ دَنَفٌ وَ فَرَقٌ وَ فَرَقٌ، وَ قَوْلُهُمْ: رَجُلٌ عَدْلٌ وَ فِطْرٌ وَ رِضَى وَ صَوْمٌ وَ
 امثال این. و ابن کثیر خواند: **كَانَمَا يَصْعَعُدُ** به تخفیف مِنْ صَعِدَ، يَصْعَعُدُ، صُعُوداً وَ
 باقی يَصْعَعُدُ به تشدید «فاء» و «عین فعل» وَالْأَصْلُ: يَتَّصَعَدُ، آنکه «تاء» تفعل با
 «صاد» کردند برای مناسبت [۱۱۲ - ر] «صَادٍ فَاءُ الْفِعْلِ» آنکه «صاد» را در «صاد»
 ادغام کردند و ادغام ممکن نبود تا اسکان «صاد» نکردند و چون «صاد» را اسکان
 کردند همزه وصل بایست، گفتند. **إِصْعَعَدَ يَصْعَعُدُ** وَ اَصْلُ يَصْعَعُدُ^۱ كَمَا بَيْنَا يَتَّصَعَدُ. وَ
 ابوبکر خواند و روایت کرد: **كَانَمَا يَصَاعَدُ** به «الف» وَ اَصْلُ او يَتَّصَاعَدُ بوده است
 و **مِثْلُهُ قَوْلُهُ:** ^۲ **إِطِيرْنَا** ^۳ وَ **إِنَّا قَلْتُمْ** ^۴. **أَمَّا** معنی آن است که خدای تعالی تشبیه کرد
 این کافران را به کسی که بر آسمان شود از صعوبت و مشقت آن کار بر ایشان مِنْ
قَوْلِهِ تَعَالَى: **سَأَرْهَقُهُ صُعُوداً**^۵، ای سَأَعْشِيهِ عَذَاباً شاقاً و يقال: **كَلَّفَنِي صُعُوداً** بِأَهْظاً
 إِذَا كَلَّفَهُ عَمَلًا شاقاً، وَ مِنْهُ قَوْلُ عُمَرَ^۶: **مَا تَصْعَعَدَنِي شَيْءٌ** مَا تَصْعَعَدَنِي خُطْبَةُ النِّكَاحِ
 أَي مَا شَقَّ عَلَيَّ شَيْءٌ كَمَشَقَّتِيهَا، او را تشبیه کرد به آن کس که او را فرمایند که بر آسمان
 شو^۷ **إِنَّمَا** به آلت در باب مشقت و صعود^۸ و **إِنَّمَا** بی آلت در باب تعذر و استحاله
 بر توسع به معنی نفی وجود و قطع طمع. **كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ، أَي الْعَقَابَ؛**
 هم چنین کند خدای تعالی عقاب^۹ بر آنان که ایمان نیارند. گفتند: وجه تشبیه آن
 است که چنان که در دل ایشان ضیق و حرج کرد بر تن اینان عذاب ابد نهد.
 مجاهد گفت: رجس هر چیزی باشد که در او خیر نبود و برای این شیطان
 را رجس خواند. و رجس پلیدی باشد و نیز پلید باشد و شاید که در آیت تفسیر

۱. اساس: تصعد، با توجه به مع تصحیح شد.

۲. مل + تعالی.

۳. سوره نمل (۲۷) آیه ۴۷.

۴. سوره توبه (۹) آیه ۳۸.

۵. سوره المذثر (۷۴) آیه ۱۷.

۶. آج، لب: قَوْلُهُ.

۷. اساس + رضی الله عنه.

۸. مل: روا بم: شود.

۹. مع، وزا لت: صعوبت.

۱۰. آج، لب: ندارد.

دهند^۱ بر کفر و ضلال و معصیت به شرط آن که جعل را تفسیر به حکم و تسمیه کنند، یعنی خدای تعالی بر کافران به کفر و فسق و پلیدی حکم کرد و ایشان را پلید نام نهاد مِنْ قَوْلِهِ: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنْ آثَارًا^۲، آی سَمَوْهُمْ بِذَلِكَ وَ حَكَمُوا لَهُ، و این وجه نیز بر او مطرد باشد فی قَوْلِهِ: يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَبْحًا حَرَجًا، آی يَحْكُمُ عَلَى قَلْبِهِ بِذَلِكَ وَيُسَمِّيهِ. و حکم و تسمیه متناول باشد مسمی و محکوم عَلَيْهِ را عَلَى مَا هُوَ بِهِ، و آن را بر وجهی دون وجهی بکند^۳ این تأویل آیت است که اهل عدل گفتند و از أدلّه عقل و شرع این اولیتر باشد از تأویل مخالفان که ایشان هدی و ضلال را بر ایمان و کفر تفسیر کردند و بنده را مُجَبَّر گفتند و از اختیار بدر بردند و خدای را به تکلیف مَالًا يُطَاقُ ظالم گفتند و نسبت کفر و ایمان به خدای کردند با آن که در عقل خلاف این مقرر است و در قرآن به عکس این مذکور است در يك جای: الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ كَفَرُوا، و جمله افعال منسوب^۴ و مضاف است با مکلفان.

دگر آن که اگر نه چنین تفسیر دهند قرآن سراسر متناقض باشد برای آن که خدای تعالی در بسیار آیتها گفت^۵ که آن هدی که به ماست، ما بدادیم فی قَوْلِهِ: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ^۶، و قَوْلِهِ: وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى^۷، و قَوْلِهِ: وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى^۸، و فی قَوْلِهِ: قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى^۹، و در این آیات گفت: من همه را هدی دادم از مؤمن و کافر. در دگر آیت اگر نفی کند مناقضه باشد دگر آن که ما دل کافران بر آن حد می یابیم از ضیق و سعت که دل مؤمنان، و اگر از ایشان می پرسیم خبر می دهند که ما در دل

۱. لت: دهد. ۲. سورة زخرف (۴۳) آیه ۱۹.

۳. مع، وز، مل، آج، لب، لت: نکند. ۴. اساس: منصوب، با توجه به مع و اصل لغت تصحیح شد.

۵. لت: بگفت. ۶. سورة بلد (۹۰) آیه ۱۰.

۷. سورة كهف (۱۸) آیه ۵۵. ۸. سورة فصلت (۴۱) آیه ۱۷.

۹. سورة انعام (۶) آیه ۱۰۴.

خود ضیقی و تنگی نمی‌یابیم و کلام در این معنی در کُتُبِ اصول مشروح است.

آیه ۱۲۶ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ؛ و این است راه خدای^۱ تو راست، جدا کردیم و بیان کردیم^۲ نشانها^۳ گروهی را که یاد کنند^۴ [۱۱۲ - پ].

آیه ۱۲۷ لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ حِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ؛ ایشان^۵ راست سرای سلام نزدیک خداوندشان اوست ولی ایشان به آنچه همی کنند.

آیه ۱۲۸ وَ يَوْمَ يَخْسِرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاءُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوِيكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ؛ و آن روز که برانگیزید^۶ ایشان را همه، یا شما که پریانید^۷ شما پیشی گرفتید^۸ از مردمان^۹ و گفت اولیاء^{۱۰} ایشان از مردمان خداوند ما برخوردار شدند^{۱۱} برخی^{۱۲} از ما به برخی و برسیدیم ما به زمان^{۱۳} ما آن که زمان کردی^{۱۴} ما را، گفت آتش جایگاه شماست جاودانه اید در آن جا مگر آنچه خواهد خدا، خدای تو با حکم است.

آیه ۱۲۹ وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ؛ و همچنین بر گماریم بعضی ستمکاران را بر بعضی به آنچه بودند همی کردند.

آیه ۱۳۰ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ

- | | |
|--|--|
| ۱. آج، لب: اسلام. | ۲. اساس: راست پدید کرد، با توجه به معج آورده شد. |
| ۳. معج، وز: حجتها. | ۴. معج، وز: اندیشه کنند؛ آج: لب: بند گیرند. |
| ۵. آج، لب: مرایشان. | ۶. معج، وز: آج، لب: سلامت. |
| ۷. معج، وز: جمع کنیم؛ آج، لب: جمع گردانیم. | ۸. معج، وز: ای جماعت جنیان؛ آج، لب: گروه پری. |
| ۹. معج، وز: بگردید. | ۱۰. معج، وز: آدمیان. |
| ۱۱. معج، وز: دوستان. | ۱۲. اساس: برخورداری ده، با توجه به معج نصیح شد. |
| ۱۳. معج، وز: بهری. | ۱۴. معج، وز: وقت. |
| ۱۵. معج، وز: وقت زدی. | |

يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ؛ یا گروه پری و مردم همی نیامد به شما پیغمبران از شما قصه کننده بر شما نشانه‌های من و بیم کننده شما را دیدار روز شما این گویند گواهی دادیم^۱ بر تنهای^۲ ما و غره^۳ کردشان - زندگانی این جهان و گواهی دادند بر تنهای خویش که ایشان بودند کافران.

آیه ۱۳۱ ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ ؛ آن است که نبود پروردگار تو که هلاک کننده دینها^۴ به ستم و مردمان غافل باشند.

آیه ۱۳۲ وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ، و همه را پایه‌هاست از آنچه کردند و نیست خدای تو غافل از آنچه همی کنند.

آیه ۱۳۳ وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ ؛ و خدای تو بی نیاز است خداوند بخشایش^۵ اگر خواهد^۶ ببرد شما را و بیافریند^۷ از پس شما آنچه خواهد چنان که بیافرید شما را از فرزندان گروه دیگران. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

آیه ۱۳۴ إِنْ مَا تُوعَدُونَ لَآئٍ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ؛ که آنچه وعده کنندتان^۸ آمدنی^۹ است و نیستید شما عاجز کنان.

آیه ۱۳۵ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ؛ بگوی ای گروه من کار کنید بر جایگاه خویش که من کننده‌ام زود باشد که بدانید.

مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ؛ هر که بود او را سرانجام^{۱۰} سرای^{۱۱} که نرهند ستمکاران.

۱. آج، لب؛ اقرار دادیم.

۲. معج، وز؛ خود.

۳. معج، وز؛ فریفته؛ آج، لب؛ فریفت.

۴. آج، لب؛ بلاد.

۵. معج، وز؛ رحمت.

۶. آج، لب + به عدم.

۷. معج، وز؛ بیارد بدل شما.

۸. معج، وز؛ می دهند شما را.

۹. آج، لب؛ آینده.

۱۰. معج، وز؛ عاقبت.

۱۱. معج، وز + فلاح.

آیه ۱۳۶ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرِزْقِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ؛ و گردانیدند^۱ خدای را از آنچه بیافرید از کشت و چهار پایان بهره گویند^۲ این خدای راست به گفتار^۳ ایشان و این همبازان ما راست، آنچه بود انبازان را. پس نرسد به سوی خدا و آنچه بود^۴ مر خدای را آن برسد به سوی^۵ انبازان ایشان، بد است آنچه حکم می کنند^۶.

آیه ۱۳۷ وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ [۱۱۳-] شُرَكَائِهِمْ لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُّهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ؛ و همچنین بیاراستند بسیاری را از کافران^۷ کشتن فرزندانشان انبازانیشان تا هلاک کنند^۸ و بپوشند بر ایشان دین ایشان و اگر خواستی خدای نکردندی بگذارشان^۹ و آنچه دروغ گویند^{۱۰}.

آیه ۱۳۸ وَ قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِرِزْقِهِمْ وَ أَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ و گویند این است چهارپای مان و کشت^{۱۱} بازداشته و حرام کند خوردن آن مگر آن که خواهیم به گفتار ایشان و چهارپایان که حرام کرد[ند]^{۱۲} پشت آن و چهارپایانی که نه یاد کنند^{۱۳} نام خدای بر او دروغ گفتند پاداشت دهد به آنچه بودند دروغ می گفتند.

- | | |
|---|--|
| ۱. مع، وز کردند. | ۲. مع، وز بهره گفتند. |
| ۳. مع، وز به قول. | ۴. مع، وز باشد. |
| ۵. مع، وز آج، لب، با. | ۶. اساس: می کنند، با توجه به مع تصحیح شد. |
| ۷. مع، وز انبازان با خدای. | ۸. اساس: تا باز دارندشان، با توجه به مع و رز تصحیح شد. |
| ۹. مع، وز رها کن ایشان را. | ۱۰. مع، وز می گویند. |
| ۱۱. مع، وز کشتی؛ آج، لب: کشتزار بازداشته. | ۱۲. اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد. |
| ۱۳. مع، وز نبرده باشند. | |

- آیه ۱۳۹ وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلٰی أَرْوَاجِنَا وَ إِن يَكُنْ مِيتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَّهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ؛ و گفتند اندر شکمهای این چهارپایان [خاص] ۱ مردان را و حرام کرد بر همسران ۲ ما و اگر باشد مردار اندر آن انباز باشند پاداشت کنند شان بدین دروغ ۳ گفتنشان که او حکیم ۴ است و دانا.
- آیه ۱۴۰ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلٰی اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ؛ زیان کردند آن کسها که کشتند ۵ فرزندانشان بی خردی ۶ بی دانشی و حرام کردند آنچه روزی کردشان خدای دروغ گفتند بر خدای بی راه شدند ۷ و نبودند راه یابندگان ۸.

- ۱۰ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا - الْآيَةَ، اشاره به «هذا» محتمل است که به چیزی باشد از دو چیز. عبدالله عباس گفت: اشارت است به اسلام. بعضی دیگر گفتند: اشارت است به بیانی ۹ که در قرآن هست و اضافه «صراط» با خدای تعالی برای آن است که نهنده این راه آغنی راه اسلام و نصب کننده و بیان کننده و اقامت دلیل کننده بر او خداست - جَلَّ جَلَالُهُ - و به غلبه استعمال از این روا داشتند آغنی
- ۱۵ اضافه صراط با خدای کردن چنان که استعمال راه دین بقوله: فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۱۰، و به بدل این دو لفظ روا نداشتند که گویند طریق الله. و معنی صراط الله، دین الله باشد و معنی سبیل الله طاعة الله. و قَوْلُهُ مُسْتَقِيمًا، نَصَبٌ عَلٰی الْحَالِ مِنْ قَوْلِهِ: هَذَا، وَ التَّقْدِيرُ أَشِيرٌ إِلَيْهِ مُسْتَقِيمًا، وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ: وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا ۱۱، یعنی در او کزی ۱۲

۱. اساس: ندارد، با توجه به معنای افزوده شد.

۲. معنای، و از زنان.

۳. معنای، و از وصف.

۴. معنای، و از محکم کار.

۵. معنای، و از بکشند.

۶. معنای، و از سبکساری.

۷. معنای، و از گمراه شدند.

۸. معنای، و از آج، لب: ره یافتگان.

۹. لست: بیانی.

۱۰. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۰.

۱۲. آن: لذتی

۱۱. سوره هود (۱۱) آیه ۷۲.

نیست. اگر گویند چگونه گفت این راه مستقیم است با^۱ اختلاف اقوال در او، جواب گوئیم: آنچه طریق حق است مختلف نیست اگر چه بر او^۲ ادله مختلف است همه مؤدی و مفضی است با حق، و سلیم است از مناقضه و فساد، جمله مؤدی است با ثواب و نجات اغنی الله، قوله: **قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ**؛ ما آیات مفصل کردیم و مبین و مشروح برای قومی که تذکر و تدبیر^۳ کنند، و اصل^۴ کلمه، **يَتَذَكَّرُونَ**،^۵ بوده است «تاء» تفعل^۵ را بدل کردند به «ذال»، آنکه در «ذال» ادغام کردند و تخصیص متذکران برای آن کرد که ایشان منتفع باشند به آن و اگر چه این تفصیل آیات برای جمله مکلفان کرد، چنان که گفت: **هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ**^۶، و در آیت دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف برای آن که اگر معارف ضروری بودی تفصیل آیات برای تذکر عبث بودی.

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ؛ ایشان راست سرای سلام بنزدیک خداوندشان. در سلام دو قول گفتند: حسن بصری و سدی [۱۱۳-ب] گفتند: سلام نام خداست - **جَلَّ جَلَالُهُ** - **فِي قَوْلِهِ: السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ**^۷ **لَهُمْ دَارُ اللَّهِ**، و قولی دگر آن است که ایشان راست سرای سلامت از آفات، و این قول زجاج و جبائی است. و در **عِنْدَ رَبِّهِمْ** دو قول گفتند: یکی آن که مضمون است بنزدیک خدای تعالی و او^۸ در عهده ضمان تا به مستحقان رسیدن^۸، و دگر آن که: یعنی^۹ در سرای آخرت که دگر کس را حکم نباشد مگر خدای را - **عَزَّ وَجَلَّ** - **وَهُوَ وَلِيُّهُمْ**؛ و او ولی ایشان است. در او نیز دو قول گفتند: یکی آن که متولی نعمت و ایصال منفعت اوست به ایشان، و دگر آن که: مراد به «ولی» ناصر باشد، یعنی خدای تعالی ناصر ایشان

۱. مع، وزه آن: به.

۲. مع، وزه ندارد.

۳. آف، آن: تدبیر.

۴. اساس: أصله، با توجه به مع تصحیح شد.

۵. مع، وزه لت: افعال.

۶. سوره بقره (۲) آیه ۲.

۷. سوره حشر (۵۹) آیه ۲۳.

۸. مع، وزه رسند.

۹. لت: به معنی.

است بر دشمنانشان . بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ، این «با» مجازات است، چنان که گفت^۱ : لِمَا^۲ كَانَ هَدِيلاً يَقْل .

یعنی جزا و عوض آن که ایشان کرده باشند از طاعت برای آن که خدای تَعَالَى ولیّ مرد نباشد به عمل^۳ که او کند که نه عمل صالح باشد، پس به قرینه و هُوَ وَ لِيَهُمْ ، عمل را بر طاعت حمل کرده می شود. ۵

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ^۴ جَمِيعاً يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ ، حفص خواند و روح : وَ يَوْمَ يَخْشُرُهُمْ ، به «یا» عَلَى الْخَبَرِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى حَمَلاً عَلَى قَوْلِهِ : وَ هُوَ وَ لِيَهُمْ ، ای محمد آن روز که ما حشر کنیم و جمع کنیم جمله را و گوییم که ای جمله^۵ جنیان . و این از جمله آن است که در او قول بیفکنند^۶ لِدَلَالَةِ الْكَلَامِ عَلَيْهِ ، و این را نظایر بسیار است در قرآن مِنْهَا قَوْلُهُ : وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ^۷ ، اَي يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ، وَ مِنْهَا قَوْلُهُ : وَ آخِرُ دَعْوِيهِمْ اَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ^۸ اَي اَنْ يَقُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ ، وَ مِنْهَا قَوْلُهُ : وَ اَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ اَكْفَرْتُمْ^۹ ، وَ الْمَعْنَى يُقَالُ لَهُمْ اَكْفَرْتُمْ ؛ ما گوییم جنیان را که : استکثار کردی^{۱۰} از انسیان . عبدالله عباس و حسن و قتاده و مجاهد گفتند : معنی آن است که بسیار بکردی^{۱۱} از اضلال و اغوا و گمراهی دادن انس ، عَلَى حَذْفِ الْمُضَافِ و اِقَامَةِ الْمُضَافِ اِلَيْهِ مَقَامَهُ . ۱۵

وَ قَالَ اَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْاِنْسِ ؛ و گویند اولیا و دوستان ایشان از آنان که فرمان ایشان برده باشند و بر هوای ایشان رفته باشند، یعنی متابعان شیاطین از جمله انس^{۱۲} ، رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ ؛ بارخدا یا تمتع کردیم مابهری به بهری و برخوردار شدیم .

۱. مع، وز + شعر.

۲. لت: لیتما؛ آن: لئما.

۳. مع، وزه لت: عملی.

۴. همه نسخه بدلها: نَحْشُرُ، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۵. مع، وزه لت: جماعت.

۶. مع، وزه لت: بیفکنند.

۷. سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳.

۸. سوره بونس (۱۰) آیه ۱۰.

۹. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۶.

۱۰. آف: کردید.

۱۱. آف: بکردید.

۱۲. مع، وزه لت: گویند.

مفسران در این آیت^۱ دو قول گفتند: یکی آن که جن، انس را تزیین می کنند آنچه به آن ایشان را از راه ببرند^۲ از متابعت هوای نفس، چه جن را شهوت تعلق دارد به اضلال ایشان و انس را به شهوت تعلق دارد به متابعت هوای نفس. و وجهی دگر آن است که حسن گفت و ابن جریر و زجاج و فراء که: چون کسی از ایشان خواستی تا به سفری رود در آن راه از جنیان ترسیدی پناه با سید آن وادی دادی و گفتی: **أَعُوذُ بِسَيِّدِ هَذَا الْوَادِي**. آنگه برفتی و گفتی: ایمنم، **و ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا**^۳، این استمتاع انس است به جن اما استمتاع جن به انس آن است که چون از انس چنین شنوند و بینند و اعتقاد ایشان در خود چنین یابند شادمانه شوند و این قول زجاج و بلخی و رمانی است.

- ۱۰ بلخی گفت: روا باشد که این استمتاع و تمتع راجع باشد با انس که بعضی به بعضی تمتع می شونند به شهوتی که با یکدیگر برانند. **وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتُمْ لَنَا**، در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که حسن و سدی گفتند مراد به اجل [۱۱۴ - ر] مرگ است، برسیدیم به آن اجل که ما را نهاده بودی.
- ۱۵ قول دوم آن است که: مراد حشر و حاضر شدن به قیامت است، برای آن که اجل وقت مرگ باشد و حشر وقت جزا. **قَالَ النَّارُ مَثْوِيكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا**، حق تعالی جواب ایشان دهد و گوید: دوزخ مأوی و مرجع شماست. و مَثْوِي، مقام باشد **مِنْ ثَوِي إِذَا أَقَامَ**، **قَالَ الشَّاعِرُ:**

رَبِّ ثَاوِي يَمَلُّ مِنْهُ الثَّوَاءُ

- و معنی آیه تقریر جن و انس است از جمله غواة و ضلال ایشان در وقت اعتراف ایشان به گناه خود در حالی که اعتراف و پشیمانی سود ندارد، و از خدای تعالی جواب چنین آید که: **النَّارُ مَثْوَاكُمْ**^۴؛ دوزخ جای شماست.

۱. مع، وز: ندارد.

۲. وز: ببردند.

۳. سوره جن (۷۲) آیه ۶.

۴. اساس: لَكُمْ، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

خَالِدِينَ فِيهَا، ای مُؤَبَّدِينَ. نصب او بر حال باشد؛ در آن جا همیشه باشند، إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، إِلَّا آنچه خدای خواهد، در این استثنا سه قول گفتند: بعضی گفتند مراد روزگار مقدم است از وقت استحقاق عقاب تا به وقت معاقبت، آنکه حق تعالی آن را اسقاط فرماید به تفضل برای آن که فایت شده باشد، و ثواب بخلاف این باشد برای آن که ثواب حق اوست^۱ چیزی اسقاط نکنند بل توفیر کنند بر آن^۲ به تمام و کمال. ۵

و قول دوم آن است که: إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، مِنْ تَبْدِيلِ الْجُلُودِ^۳ وَ تَصْرِيفِهِمْ فِي أَنْوَاعِ الْعَذَابِ. و معنی آن باشد که ایشان در آن جا معذب باشند عَلَى صِفَةٍ وَاحِدَةٍ؛ بر يك صفت إِلَّا آنچه^۴ خدای خواهد که حال برایشان بگرداند از آن که پوست ایشان بدل کند و عذاب ایشان به نوعی دیگر بدل کند.

و وجه سیم^۵ آن است که: «مَا» به معنی «مَنْ» است، یعنی إِلَّا آن را که خدای خواهد که از دوزخ برون آرد از جمله مؤمنان فاسق که چون ایشان را به معصیت عقاب کرده باشد ایشان را با بهشت^۶ برد برای ثواب ایمان و طاعات ایشان إِنْ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ؛ خدای تو حکیم است آنچه^۷ کند از عذاب ایشان بر وجه حکمت و صلاح کند و عالم است به مقادیر استحقاق ایشان عقاب را و اجزا و تفصیل آن. ۱۵

وَ كَذَلِكَ نُؤْتِي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا، گفت: ما باز گزاریم^۸ بعضی ظالمان را با بعضی. در این دو قول گفتند: یکی آن که در باب نصرت و معونت ایشان را با یکدیگر گزاریم^۹ و منع نکنیم ایشان را از آن، قول دوم آن است که:

۱. مل: حق بنده است. ۲. مع، وز: تو فر کند بر او.

۳. اساس، مع، وز، آج، لب، بم، آف، آن: الخلود، که با توجه به ضبط مل و لت و معنی جمله در چند سطر بعد تصحیح شد. ۴. مل: آن که.

۵. مع، وز: سه ام؛ مل، آف، لت: سیوم. ۶. آج، لب: به بهشت.

۷. مل: به آنچه. ۸. همه نسخه بدلها: باز گزاریم.

۹. همه نسخه بدلها بجز آن: گزاریم.

- بعضی را متولی کنیم بر کار بعضی، و این هر دو قول متقارب است. قولى^۱ دیگر آن است که: مراد تخلیه است، یعنی ما ایشان را بعضی را با بعضی گزاریم^۲ و بعضی را بر بعضی گزاریم^۳ هم به معنی تمکین و تخلیه، و این وجه صحیح تر است لقولیه: **بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**، و این «با»^۴ جزاست چنان که بیان او چند جای برفت، و مثله قولهم: **وَاللَّهِ لَئِنْ شَكَرْتَنِي فِيمَا^۵ آعْطَيْتَكَ مِنْ قَبْلُ**. قتاده گفت: مراد ۵ به تولیت موالات و متابعت است. یعنی ما ایشان را از پی یکدیگر می فرستیم به دوزخ با آنچه^۶ کرده باشند. اما وجه تشبیه در «كَذَلِكَ» بعضی گفتند آن است که خدای تعالی گفت: چنین که من گفتم و شنیدی^۷ ظالمان را تولیه و تخلیه کنم^۸ بعضی را با بعضی. و وجهی دگر آن است که جُبايي گفت وجه تشبیه آن است که گفت: چنان که^۹ در دنیا ظالمان را با یکدیگر گذاشته ام، در قیامت ایشان را با یکدیگر گذارند تا از یکدیگر یاری خواهند اتباع متبوعان را گویند: **فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ^{۱۰}**، آن متابعت ما که شما را کردیم در دنیا، هیچ نفعی و غنایی نخواهد کردن^{۱۱}، و اگر استعانت^{۱۲} کنند به من، گویم^{۱۳} معبودان خود را بگویی^{۱۴}: تا شما را فریاد رسند امروز، و قوله تعالی: **بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**، «با» مجازات راست، و «ما» مصدریه است، **أَيِ يَكْسِبُهُمْ**، و «ما» ۱۵ **كَانُوا**^{۱۵} [۱۱۴ پ] برای آن آورد تا فعل را در ایام ماضی آرد، و در فعل لابد ضمیر

۱. مع، وز، مل، آن، قول.

۲. وز، مل: ایشان بعضی را با بعضی گزاریم؛ آف: ایشان را بعضی با بعضی گزاریم.

۳. مع، وز، گزاریم. ۴. اساس: «با»، با توجه به مل و لت تصحیح شد.

۵. اساس: فیما، با توجه به لت تصحیح شد. ۶. مع، وز، مل، آف، لت: بآنچه.

۷. مع، وز، شنید. ۸. وز: تولیه کنم.

۹. وز: چنانچه. ۱۰. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۱.

۱۱. مع، وز، لت: و غنا خواهد کردن. ۱۲. لت: استغاثت.

۱۳. مل: گفتم؛ آف، آن، گویم. ۱۴. مل، آج، لب، آف: بگوید.

۱۵. مع، وز، مل، لت: وکان.

منصوب متصل محذوف باشد که راجع بود با «ما» تا مبین بود، والتقدير: بما كانوا يكسبون.

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، خدای تعالیٰ به این آیت خطاب کرد با انس و جن^۱، گفت: ای جماعت انس و جن، یعنی ای فرزندان آدم و ای فرزندان ابلیس! و این خطاب روز قیامت [کند]^۲ بر سبیل تقریر و توییح ایشان را گویند^۳: أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ؛ به شما هیچ پیغامبر نیامد [هم]^۴ از شما و از نسب و شهر شما؟ و «مَعْشَرَ» جماعتی باشند سواء اگر مجتمع باشند و اگر متفرق، و «جِنِّ» مأخوذ است از جَنِّ، و آن سَتْر^۵ باشد، و این اسمی است این جنس را به مثابت انس در آد میان و مَلَكُ در فرشتگان، و این خطاب باشد به جمله إِلَّا آن رسولانی که خدای تعالیٰ ایشان را به خلقان فرستاد، و کس را به ایشان نفرستاد از آنچه او را معلوم بود از عصمت‌های^۶ ایشان. اما «مِنْكُمْ»، مخصوص باشد به انس دُون جِنِّ برای آن که اجماع است که خدای تعالیٰ از جن هیچ پیغامبر نفرستاد، اما بر طریق تغلیب چنان که تغلیب مذکور کنند بر مؤنث، و چنان که گفت: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ^۷، [و لؤلؤ و مرجان]^۸ از آبی^۹ شور برآید^{۱۰} دُون آب عذب و كَقَوْلِهِمْ: أَكَلْتُ خُبْرًا وَ لَبَنًا؛ و شیر^{۱۱} مشروب باشد، مأكول نباشد، این قول بیشتر مفسران است.

و عبدالله عباس گفت در يك روایت که: از جن خدای تعالیٰ پیغامبر فرستاد، و لکن ایشان در امر و حکم شرع پیغامبران انس بودند، گفت: دلیلش قَوْلُهُ تَعَالَى: وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ - إِلَى قَوْلِهِ: وَ لَوْ إِلَى

۱. معج، وز، مل، لت: با جن و انس.

۲. معج، وز، مل، لت: گوید.

۳. مل: سپر.

۴. معج، وز، مل، لت: عصمت.

۵. سورة رحمن (۵۵) آیه ۲۲.

۶. معج، وز، مل، آج، لب: آب.

۷. معج: شور باشد.

۸. اساس + و؛ با توجه به معج وز و دیگر نسخه بدلتها زايد می نماید.

- قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ^۱. و ضحاک گفت: این آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی از جن پیغامبران فرستاد، و این اختیار جریر طبری است و ابوالقاسم بلخی رواداشت، و این رواست جز که بر او نصی نیامد، و به این آیت قطع نتوان کردن، چه آیت را تفسیر می‌توان داد بر وجهی که دلیل نکند بر آن که از جن پیغامبر باشد. جُبَّای و مغربی گفتند: «مِنْكُمْ» خطاب است با مکلفان، یعنی از جماعت مکلفان، و در این قول هم قطع نباشد بر آن که در ایشان پیغامبر باشد یا نه^۲.
- بِقُصُونِ عَلَيْنِكُمْ أَيَاتِي؛ قصه می‌کنند و می‌خوانند آیات من و دلایل و بیانات من بر شما، و اصل کلمه مِنْ قَصِّ الْأَثَرِ إِذَا اتَّبَعَهُ باشد، و مِنْهُ قَوْلُهُ^۳: وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ^۴، أَي اتَّبَعِي أَثَرَهُ. در قصه موسی علیه [السلام]^۵. و «قُصَهُ» طَرَهُ باشد برای تنابع مویها بر یکدیگر، و شما را می‌ترسانند به دار^۶ ملاقات و مقاسات این روز که در آنی^۷، یعنی روز قیامت. ایشان جواب دهند و گویند: بلی، همچنین است است آمدند و انذار و اعدار^۸ کردند و بر خویشتن گواهی^۹ دهند و گواهی^{۱۰} بر خویشتن اعتراف و اقرار باشد، گویند: گواهی دادیم بر خویشتن، و آنکه گفت: ایشان را زندگانی دنیای عاجل مغرور کرد، و نیز بر خویشتن گواهی دهند که ایشان کافر بوده‌اند در دنیا. و برای آن تکرار گواهی کرد که مَشْهُود عَلَیْهِ مختلف شد، گواهی^{۱۱} اول بر آمدن رسولان و انذار پیغامبران است، و گواهی دوم بر کفر خویشتن.
- و گروهی به این آیت تمسک کردند در آن که خدای تعالی کسی را عذاب نکند تا پیغامبر نفرستد^{۱۱}، و تکلیف بی‌آن درست نباشد، و این منتقض است به

۱. سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۹.

۲. مع، وز، مل، لت: پیغامبر بود یا نه.

۳. مل + تعالی.

۴. سوره قصص (۲۸) آیه ۱۱.

۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۶. مع، وز، مل: می‌ترسانند از.

۷. در آنی / در آنید.

۸. مع، وز، مل، لت: اعدار و انذار.

۹. مل: دادند و دهند.

۱۰. لت: گواه.

۱۱. لب: نفرستد.

- اول پیغامبر که خدای فرستاد و پیغامبرانی که برایشان پیغامبر نبود، و جماعتی که در عهد و روزگار ایشان پیغامبر نبود که آن را روزگار فترت خوانند. پس چون چنین باشد، تخصیص باید کرد به^۱ آنان که معلوم از حال ایشان آن است که شرع ایشان [۱۱۵ - ر] را مصلحت باشد و خدای تعالی ایشان را عذاب نکند تا پیغامبر نفرستد به ایشان، و مثله قوله تعالی: **وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا**^۲، تا پیغامبر بیاید و مصالح ایشان به ایشان نماید، چون خلاف کنند پس از آن مستحق عقاب شوند.
- ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ**، موضع «ذَلِكَ» از اعراب محتمل است دو وجه را: یکی رفع بر تقدیر آن که **الْأَمْرُ ذَلِكُ**؛ کار آن است که تو شنیدی از آنچه در آیت مقدم برفت، بر این وجه خبر مبتدای محذوف باشد، و شاید که مبتدا باشد^۳. و آن **لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ**، در جای خبر او بود، و تقدیر آن باشد که: **ذَلِكَ بِأَنْ لَمْ يَكُنْ**، این به سبب آن است که خدای تعالی هلاک نکند هیچ شهر را و اهل آن شهر غافل باشند. و وجه دگر آن است که: محلّ او نصب باشد، و معنی آن که: **فَعَلْنَا ذَلِكَ**، ما این گناه که [در آیت]^۴ مقدم برفت بکردیم، برای آن که خدای تو هلاک نکند هیچ شهر را - و مراد اهل شهر است به ظلم و بیدادی. **وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ**، «واو» حال است؛ و اهل آن شهر غافل و بی خبر باشند، یعنی نکند **إِلَّا بَعْدَ**^۵ از آن که حجت بر ایشان بدارد، و آنچه علت ایشان است در تکلیف ازاحت کند، و «أَنْ» مخففه است از ثقیله، و تقدیر آن است: **لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ**، و **مِثْلُهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ**^۶:
- فِي^۷ فِتْيَةِ كَسْبُوفِ الْهِنْدِ قَدْ عَلِمُوا
أَنْ هَالِكٌ كُلُّ مَنْ يَخْفَى وَ يَتَعَمَلُ
أَيُّ أَنَّهُ هَالِكٌ، برای آن که «ها» ضمیر شأن و کار باشد.
- وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا**، در آیت محذوفی هست^۸، تقدیر آن است که: و

۱. مع، آج، لب، بم: با.

۲. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۵.

۳. مع، وز: مبتدا بودن؛ مل: مبتدا بود.

۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۵. مع، وز: مل، لت: پس.

۶. مع، وز: مل + شعر.

۷. اساس: و، با توجه به مع، وز و منابع شعری تصحیح شد. ۸. مع، وز: و.

لِكُلِّ عَامِلٍ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَوْ مَعْصِيَتِهِ، هر عاملی را که^۱ عملی کند از طاعت و معصیت، درجاتی و منازل هست و پایه‌ای [و]^۲ قدری بر حسب آنچه کرده باشد^۳ از خیر و شر، و این حذف برای آن کرد که فحوی کلام بر او دلیل می‌کند، و آیت دلیل است بر عدل خدای تعالی و آن که در قیامت با مکلفان کار به استحقاق کند، و ثواب و عقاب بر حسب عمل خواهد داد، و خدای تعالی غافل نیست از آن که^۴ شما می‌کنید^۵. و جمله قرآء «تَعْمَلُونَ» خواندند بِتَاءِ الْخِطَابِ، مگر ابن عامر که او «يَعْمَلُونَ» خواند بِيَاءِ خَبْرًا^۶ عَنِ الْغَائِبِ، و این بروجیه تهدید و وعید فرمود تا خلائق بدانند که [چون]^۷ هیچ از اعمال ایشان بر او پوشیده نیست، و ایشان را بر آن جزا خواهد دادن به اندک و بسیار تا^۸ ایشان به صلاح نزدیکتر باشند و از فساد دورتر.

۱۰

و رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ، حق تعالی در این آیت خبر داد که: او غنی و بی‌نیاز است، و خداوند رحمت است و غنی^۸ خدای تعالی را و ما را صفت نباشد، بَلْ مَرْجِعُ أَوْ بِنْفِي حَاجَتِ بَاشِدْ، وَالْغَنِيُّ عَنِ الشَّيْءِ أَنْ بَاشِدْ كَهْ وَجُودِ وَ عَدَمِ أَنْ چِيزِ وَ صَحْتِ وَ فسادش بنزدیک او یکی باشد، به آن معنی که او را نقصانی نباشد و زیادتى از آن، آنگه گفت: ذُو الرَّحْمَةِ ؛ خداوند رحمت است تا بدانند که جُزْ آن که او را حاجت نیست به ما، ما را به رحمت او حاجت است. آنگه باز نمود که وجود و عدم خلقان بنزدیک او یکی است، اگر خواهد شما را برد و از پس شما گروهی دگر را که او خواهد بیارد، چنان که شما را بیافرید از فرزندان گروهی دگر^۹. و «إِنْشَاء» خلق باشد بر سبیل ابتداء، و مِنْهُ أَنْشَأَ الْقَصِيدَةَ

۱۵

۱. مع، وز، لب: عاملی که.

۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. اساس: باشند، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۴. مع، وز، مل، لت: از آنچه.

۵. لت: می‌کنی.

۶. اساس: خبره، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۷. مع، وز، مل: ندارد.

۸. مع، وز، غیبی: مل، لب، هم، آف، لت: غنی.

۹. مع، وز، مل: دیگر.

إِبْتَدَأَهَا^۱ وَ نَشَأَ السَّحَابُ إِذَا ابْتُدِيَ ظُهُورُهَا وَ انْشَأَهَا اللهُ، وَ النَّشَأُ الصِّغَارُ مِنَ
الْأَوْلَادِ كَخَادِمٍ وَ خَدَمٍ، قَالَ نُصَيْبٌ:^۲

وَلَوْ لَا أَنْ يُقَالَ صَبَا نُصَيْبٌ لَقُلْتُ بِنَفْسِي النَّشَأُ الصِّغَارُ

و در وزن [۱۱۵ - پ] و اصل ذَرِيَّةٌ سه قول گفتند: یکی فُعْلِيَّةٌ مِنَ الذَّرِيَّةِ، و

۵ دوم فَعِيلَةٌ عَلَى وَزْنِ صَدِيقَةٍ مِنَ ذَرَّةِ اللهِ الْخَلْقُ، أَيْ خَلَقَهُمْ، و قول سیوم^۳: ذُرُوءُهُ
عَلَى وَزْنِ فُعُولَةٍ^۴، إِلَّا أَنْ اسْتِ كِه هَمْزُهُ رَابِعٌ كَرَدْنِدْ بِه «وَاو»، پَس بَا «يَا»
گِردَانِيدَنْد، و آنگِه «يَا» در «يَا» ادغام کردند بمنزله عُليَّةٌ مِنَ عَلَوْتُ.

إِنْ مَا^۵ تَوَعَّدُونَ لَأَيِّ، آنگِه گفت: آنچه شما را به آن وعده^۶ می کنند آمدنی

است و خواهد بودن از بعث و نشور و حساب و کتاب و ترازو و صراط و دوزخ.

۱۰ و «ما» موصوله است به معنی أَلَّذِي، و از حَقِّ او آن است که مُنْفَصِلٌ^۷ نویسند

إِنْ از «ما» تا فرق باشد میان او و «ماء» کافه، فَيَقُولُهُ إِنَّمَا زَيْدٌ مُنْطَلِقٌ، و قَوْلُهُ:

«لَأَيِّ» در محلّ رفع است به خبر ابتداء^۸ و برای آن لام باز آمد در خبر او که «ما»

در محلّ رفع است بر^۹ ابتداء و اگر [نه] آنستی که قرینه که در آیت هست دلیل

می کند که تَوَعَّدُونَ از ايعاد است از روی لفظ محتمل است وعد او^{۱۱} وعيد

۱۵ را برای آن که وَعِدٌ يُوعَدُ گویند و أُوَعِدُ يُوعَدُ، و اوّل از وعد باشد و دوم از وعيد. و

حسن بصری گفت: از وعده است، مراد وعده به قیام ساعة. به لفظ وعد صالح

باشد خیر و شر را، و لفظ وعيد مختص باشد به شرّ، يُقَالُ: وَعَدْتُهُ خَيْرًا وَ شَرًّا،

چون وعيد خواهی که گویی: «أَوْعَدْتُهُ» باید گفتن. و جُبَّايی گفت: مراد وعده

۱. اساس: اِبْتَدَأَهَا، با توجه به مع تصحیح شد.

۲. مع، وز مل + شعر.

۳. مع، وز سه ام؛ آج، لب، بم: سیم.

۴. اساس: فُعُولٌ، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۵. مع، وز مل: إِنَّمَا.

۶. مع، وز مل، بم: وعيد.

۷. مع، وز: مَفْصَلٌ؛ آج، لب: متصل.

۸. اساس، آف، آن: مبتداء، با توجه به مع تصحیح شد.

۹. مل: به.

۱۰. اساس: نلارد، با توجه به مع افزوده شد.

۱۱. مع، وز مل، لت: را؛ بم: وَعِدًا؛ آج، لب: و.

است به ثواب و عقاب و قول اول اولیتر است.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ، آنکه کافران را گفت شما خدای را عاجز نتوانی^۱ کردن و از قبضه قدرت او برون شدن^۲ و اگر چه عمل آنان می کنند که پنداری^۳ از عذاب او سلامت خواهند یافتن برای غرورشان به طول سلامت. و آیت^۴ وارد است مورد وعید و تهدید [را]^۵.

۵

قُلْ يَا قَوْمِ اِعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ؛ آنکه گفت: ای محمد بگو این مکلفان را که بکنی^۶ آنچه توانی^۷ بر حسب مکنت و طاقت خود، بعضی گفتند: مراد به «مکانت» طریقت است و بعضی دگر گفتند مراد طاقت و مکنت است.

عبدالله عباس و حسن گفتند: ناحیه باشد، جُبَّایی گفت: عَلَيَّ حَالَتِكُمْ،

- ۱۰ زجاج گفت: مراد تمکن است، و اگر چه صیغه امر است مراد تهدید است
كَقَوْلِهِ: اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ^۸ و این صیغه در این معنی برای مبالغت آورد آنکه [گفت]^۹: اِنِّي عَامِلٌ؛ من نیز عمل خواهم کردن و لکن^{۱۰} به طاعت خدای تَعَالَى بر آنچه مرا فرموده است و روا بود که «عَامِلٌ» به خبر از خدا بود، يُقَالُ: وَالْمَعْنَى اِنِّي عَامِلٌ بِكُمْ مَا تَسْتَحِقُّونَهُ مِنَ الشَّوَابِ اَوِ الْعِقَابِ، آنکه گفت: بدانی^{۱۱} آنچه می کنی^{۱۲} و این نیز بر سبیل تهدید است و سَوْفَ^{۱۳} خلوص فعل را باشد به
۱۵ استقبال و سین به معنی سَوْفَ همین معنی دارد، یعنی بدانی^{۱۱} جزای اعمال خود و آنچه شما مستحق آنی^{۱۴}، ابوبکر خواند: مَكَانَاتِكُمْ بر جمع. و باقی قراء بر واحد مَكَانَتِكُمْ. مَنْ تَكُونُ، حمزه و كِسَائِي خواندند مَنْ يَكُونُ به «یا» برای تقدیم

۱. مع، وز، آج، لب، آف: نتوانید.

۲. مع، وز، پندارید؛ مل: پندارند.

۳. مع، وز، آف: بکنید؛ مل: بکنند.

۴. مع، وز، آف: توانید؛ مل: توانند.

۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۶. مع، وز، آف: بدانید.

۷. مع، وز، آف: آید.

۸. مع، وز، مل، آج، لب: بیرون شدن.

۹. مع، وز، مل + هم.

۱۰. مع، وز، آف: بکنید؛ مل: بکنند.

۱۱. سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰.

۱۲. آج، لب: لیکن.

۱۳. مع، وز، آف: می کنید.

۱۴. مع، وز، آف: آید.

فعل، و باقی قرآء «تَكُونُ» خواندند برای تأنیث عاقبة. و آنان که به «یا» خواندند حمل کردند بر معنی که عاقبت مال^۱ و آخر کار باشد، و مثله قَوْلُهُ: وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ^۲، آی الصَّوْتُ الشَّدِيدُ و بِالْعَكْسِ مِنْ هَذَا قَوْلُهُ سَائِلُ بَنِي آسَدٍ مَا هَذِهِ الصَّوْتُ وَ إِنَّمَا عَنَى الصَّيْحَةَ. و موضع «مَنْ» از اعراب محتمل است دو وجه را: یکی رفع [۱۱۶ - ر] [والتقدير] آيْنَا يَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ، و یکی نصب بِقَوْلِهِ تَعْلَمُونَ^۳ و بر قول^۴ [اَوَّل] «مَنْ» استفهامی باشد و بر دوم مَوْصُوله باشد به معنی الَّذِي^۵، و معنی آن که تا بدانند که عاقبت سرای آخرت و ثواب بهشت مؤمنان را خواهد بود^۶ دون کافران و اگر چه کافران را نیز عاقبتی از عقوبت باشد، جز که به فحوی معلوم است که عاقبت خیر می خواهد و این چنان باشد که عرب گوید:

لَهُمُ الْكِرَّةُ وَ لَهُمُ الْحَمَلَةُ، و نیز «لَهُمُ» دلیل عاقبت خیر می کند چه عاقبت بد «لَهُمُ» نباشد عَلَيْهِمْ باشد. إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ، إِنَّهُ ضَمِيرُ شَأْنِ وَ كَارِ اسْتِ، یعنی شَأْنِ وَ كَارِ چنین آمد که ظالمان یعنی کافران در این آیت فلاح و ظفر و بقا نیابند به عاجل، پس بقا نباشد ایشان را و به آجل فوز^۷ و ظفر^۸ نباشد ایشان را.

قَوْلُهُ: وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ نَصِيبًا. الْآيَةُ، آنکه خبر داد از کافران که ایشان خدای را نصیبی کردند از آن کشت و چارپایان که او آفرید. ذَرَأٌ إِذَا خَلَقَ ذَرَّةً^۹، و آن خلق باشد بر سبیل اختراع و اصل او ظهور باشد و منه: مِلْحٌ ذَرَانِيٌّ وَ ذَرَانِيٌّ، نمکی سخت [سپید]^{۱۰} باشد. وَ الذَّرَاةُ ظُهُورُ الشَّيْبِ وَ بَيَاضُهُ، قال الزجاج^{۱۱}:

۱. آج، لب، آن: حال.

۲. سوره هود (۱۱) آیه ۶۷.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع افزودن شد.

۴. اساس و دیگر نسخه بدلها: يعلمون، با توجه به فحوای کلام تصحیح شد.

۵. آف: قولی. ۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، لب افزودن شد.

۷. مع، آف: الدین. ۸. مع، وز، مل، لت: بودن.

۹. مع، وز، فوزی؛ مل: فیروزی. ۱۰. مع، وز، ظفری.

۱۱. اساس: ندارد، با توجه به مع افزودن شد؛ آج. لب: سفید.

۱۲. اساس و همه نسخه بدلها: زاجر، با توجه به منابع لغت تصحیح شد.

- وَقَدْ عَلَّمْتَنِي ذُرَّاءَ بَادِي بَدِي وَرَبِّيَّةً^۱ تَنْهَضُ فِي تَشْدِيدِ
يُقَالُ: ذَرَأَتْ لِحَيْثُهُ إِذَا شَابَتْ، وَذَرَّتِ^۲ الرِّيحُ التُّرَابَ إِذَا أَسَارَتْهُ وَطَعَنَهُ
فَأَذْرَاهُ إِذَا أَلْقَاهُ وَذُرْوَةُ الْجَبَلِ أَعْلَاهُ، وَحَرَثَ هَمَّ زَرْعٍ بِأَشْدٍ وَهَمَّ كَشْتَزَارَ، وَمِنْهُ
قَوْلُهُ: نِسَاءُكُمْ حَرَثٌ لَكُمْ^۳، وَالْأَنْعَامُ؛ الْمَوَاشِي، چهارپای باشد از اشتر^۴ و گاو و
گوسپند، واحدش نَعَمٌ باشد، گفتند: برای نَعَمَت و طيء را، ذَوَاتُ الظِّلْفِ و
الْخُفِّ را انعام خواند بخلافِ ذَوَاتِ الْحَافِرِ. فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرُغْمِهِمْ، گفتند: این
نصیب خدای راست، و اشارت به «هذا» به نصیب است. وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا؛ و این
نصیب دیگر انبازان ما راست، یعنی بتان را. و برای آن بتان را انبازان ایشان
خواند [به آن که ایشان آن را به انبازان خدای کردند، یعنی انبازانی که ایشان فرو
داشتند، و گفتند: برای آن انبازان ایشان خواند]^۵ آن را که مال به مشرک و انبازی
کردند میان خدای و ایشان^۶.
- مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که مشرکان چیزی که ایشان را
دادنی بودی از نذری که کرده بودندی و جز آن، بر دو قسمت نهادندی گفتندی:
این يك قسمت خدای راست به زعم و دعوی ایشان و الا بر حقیقت همه خدای
راست^۷. كِسَائِي خواند: بِرُغْمِهِمْ، بِه ضَمَّ «زا» در هر دو جای، و باقی قراء
«بِرُغْمِهِمْ» خواندند به فتح «زا»، آنگه اگر چنان بودی که از نصیب خدای تعالی^۸
چیزی در نصیب اوئان افتادی رها کردندی، و اگر از نصیب بتان چیزی در
نصیب خدا افتادی با جای نهادندی و روانداشتندی گفتندی: خدا توانگر است
و اینان درویش اند، شاید که از نصیب اینان چیزی در نصیب او افتد. آنگه آنچه
نصیب اوئان بودی به درویشان دادندی، و آنچه نصیب خدای بودی به مهمانان

۱. لت: وریثه. ۲. اساس: ذرات، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۲۲۳. ۴. مع، وز مل: شتر.

۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. ۶. آج، لب + و.

۷. مع، وز مل، لت + و. ۸. مع، وز مل، لت: جل جلاله.

دادندی و به مبرّت^۱ کردند و این قول عبدالله عباس و قتاده است.

حسن و سُدی گفتند: اگر از نصیب بتان چیزی تباه شدی بدل [آن]^۲ از نصیب خدای^۳ برداشتندی، و اگر از نصیب خدای تلف شدی از ایشان نصیب بدل بر نداشتندی^۴. حق تعالی این معنی از ایشان بازگفت، و آنکه گفت^۵: بد حکمی می کنند. سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ [۱۱۶ - پ]، أَي سَاءَ الْحُكْمِ حُكْمًا يَحْكُمُونَ، و موضع «ما» نصب باشد عَلَى أَنَّهَا نَكْرَةٌ مَوْصُولَةٌ، [أَي] سَاءَ حُكْمًا يَحْكُمُونَهُ، و زَجَاجِ گفت: روا باشد که موضع او رفع باشد عَلَى أَنَّهَا مَوْصُولَةٌ، أَي سَاءَ الْحُكْمِ الَّذِي يَحْكُمُونَهُ.

وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، ابن عامر تنها خواند: «زَيْنَ» بضم «زا» و کسر «یا» عَلَى الْفِعْلِ الْمَجْهُولِ. قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائِهِمْ، بضم «لام» و نصب «دال» و کسر «یا» عَلَى تَقْدِيرِ: زَيْنَ قَتَلَ شُرَكَائِهِمْ أَوْلَادَهُمْ، و فصل کرد میان مضاف و مضاف إِلَيْهِ به مفعول و استشهاد کرد به بیتی دو ضعیف، مِنْهَا قَوْلُ الشَّاعِرِ^۸:

فَرَجَجْنَاهَا بِمِرْجَجِي زَجَّ الْقُلُوصِ أَبِي مَزَادَةَ
أَي زَجَّ أَبِي مَزَادَةَ الْقُلُوصِ، و قَوْلُ الْآخِرِ^۸:

تَمُرُّ عَلَى مَا تَسْتَمِرُّ وَقَدْ شَفَّتْ غَلَائِلَ هَذِي النَّفْسِ مِنْهَا صُدُورِهَا
عَلَى تَقْدِيرِ شَفَّتْ هَذِي النَّفْسُ^۹ غَلَائِلَ صُدُورِهَا، و این قراءت ضعیف است، و این ابیات محمول است بر شذوذ، و کلام خدای تعالی بر شذوذ و حمل نکنند، و عرب روا ندارد فصل کردن میان مضاف و مضاف إِلَيْهِ مگر به ظرف

۱. اساس، آج، لب، بم، آف، آن: تمیز، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. وز، مل + تعالی.

۴. مع، وز، مل، لت: بدل برداشتندی.

۵. مع، وز، مل، لت: بگفت که.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۷. مع: توباً للحکم.

۸. مع، وز + شعر.

۹. مع، وز، مل، لت: شَفَّتْ عبدالقیس.

چنان که شاعر گوید^۱:

كَانَ أَصْوَاتٌ مِنْ أَيْغَالِهِنَّ بِنَا أَوْ آخِرٍ^۲ الْمَيْسِ أَصْوَاتُ الْقَرَارِيجِ

و باقی قراء خواندند: زَيْنَ، بفتح «زا» و «یا» عَلَى الْفِعْلِ الْمُسْتَوِيِّ.

قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ، بر آن که «شُرَكَاء» فاعِلِ «زَيْنَ» باشد و «قَتَلَ»

- ۵ مفعول او، معنی آن است که: بیاراستند^۳ برای بسیار مشرکان بتان ایشان کشتن فرزندانشان، لِأَنَّ آن است که تقدیم مفعول کرد^۴ بر فاعل.

و ابو عبدالرحمن السُّلَمِيُّ خواند در شاذ: وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثْرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ، بر فعل مجهول و رفع «قَتَلَ» و «شُرَكَاء» بر تقدیر آن که

پنداری چون گفت: زَيْنَ لِكَثْرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ. سائلی سؤال کرد و

- ۱۰ گفت: مَنْ زَيْنَ؟ فَقَالَ: شُرَكَائِهِمْ، و عَلَى هَذَا قِرَاءَةٌ مَنْ قَرَأَ: يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ

وَالْأَصَالِ رِجَالٌ، «يُسَبِّحُ» بر مجهول، آنکه «رجال» هم بر این مرفوع باشد که

سائلی پرسد: مَنْ يُسَبِّحُ؟ فَقَالَ: رِجَالٌ، و مِثْلُهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ: ۵

لِيُنَّكَ يَرْبِذُ ضَارِعٌ لِيُخْصِمِيَّةً و مُخْتَبِطٌ مِمَّا تُطْبِعُ الطَّوَائِحُ

حق تعالی در این آیت حکایت آن کرد که عرب دختران خود را زنده در

- ۱۵ گور کردند استنکاف آن را تا ایشان را به کسی نباید دادن^۶. و وجه تشبیه در

«كَذَلِكَ» آن است که چنان که شیطان به اوئشان - یعنی عبادتِ اوئشان - برای ایشان

مزین بکرد که خدای را نصیبی کنند و بتان را نصیبی، و همچنین مزین بکرد برای

ایشان قتل اولاد و کشتن فرزندان ایشان.

و در «شُرَكَاء» پنج قول گفتند. حسن و مجاهد و سدی گفتند: مراد

- ۲۰ شیاطین اند که برایشان، واد و دفن کردن^۷ دختران زنده مزین بکرد ترس عار و

۱. وزه، مل، لت: می گوید؛ معج + شعر.

۲. معج، وزه، مل، لت: و آخر.

۳. لت: بیار است.

۴. اساس: کردیم، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۵. معج، وز + شعر.

۶. اساس: داد، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۷. اساس: کردند، با توجه به مل تصحیح شد.

درویشی را. فَرَاءَ وَ زَجَّاجٍ گفتمند: سَدَنَّهُ وَ خَدَمَ بَتَانِ بودند. بعضی دیگر گفتند: غوات و مضلآن بودند از مردمان. بعضی دگر گفتند: شَرِيكَ ايشان بودند در نعمت. بعضی دگر گفتند: شَرِيكَ ايشان بودند در شَرِكِ.

لِيُرْدُوهُمْ ؛ تا هلاك كنند ايشان را. وَالرَّيْدِيُّ ؛ الْهَلَاكُ، وَالْإِزْدَاءُ ؛ الْإِهْلَاكُ، يُقَالُ: رَدَى يَرْدِي رَدًى وَ أَرْدَى غَيْرُهُ وَ تَرْدَى إِذَا هَلَكَ، وَ مِرْدَاةٌ كَوَيْدٌ سَنَكِيٌّ بَزْرِكٌ ۵
را که از کوه به زیر آید، و «لام» غرض است، و گفته‌اند: عاقبت راست، و دین ایشان برایشان پوشند بر وجه اضلال و اغواء. وَ لَوْ شَاءَ اللهُ مَا فَعَلُوهُ ؛ اگر [خدای] خواستی نکردندی به آن معنی که اگر [۱۱۷ -] ر [خدای خواستی ایشان را منع کردی به جبر، جز آن که حکمت راه نداد^۲ در تکلیف که چنین کند. آنکه رسول را امر کرد، گفت: رها کن ایشان را به آن فریه که می‌کنند و آن دروغ که می‌گویند، و این را معنی تهدید و وعید باشد، كَقَوْلِهِ: اِعْمَلُوا مَا سِئْتُمْ^۳.

وَ قَالُوا هَذِهِ اَنْعَامٌ وَ حَجْرٌ حِجْرٌ، آنکه خبر داد از اعتقاد باطل و گفت محال ایشان که گفتند: این «انعام» و چهارپایان و کشت و زرع که برای اصنام خود کردند به زعم ایشان برخواستن حرام کردند. در «انعام» دوم گفتند: مراد ۱۵ بحیره و سایه و وصیله و حام است، وَ هِيَ الْاَنْعَامُ الَّتِي حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا؛ که پشت ایشان بر خود حرام کردند، فَقَالُوا: حَمِي ظَهْرُهُ؛ پشت خود حمایت کرد. و «انعام» سیم^۴ آن چهارپایان است که ایشان بکشتندی و بر آن نام خدای نبردندی. و معنی «حجر» حرام باشد، يُقَالُ: حَجَرْتُ عَلَى فُلَانٍ كَذَا إِذَا حَرَمْتَهُ عَلَيْهِ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ: حِجْرًا مَحْجُورًا^۵ أَي حَرَامًا مُحَرَّمًا. و اصل «حجر» منع باشد، و حجر کعبه برای ۲۰ امتناع او، و حجر عقل برای آن که مانع باشد از ناشایست، و حجر ثمود [را برای]^۶ عزت و امتناع ایشان^۶ گفتند؛ وَ قَالَ رُوْبِيَّةُ:

۱. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۲. مل: ندادی.

۳. سورة فضلت (۴۱) آیه ۴۰.

۴. معج، وز: لت: سه‌ام؛ مل، آف: سیوم.

۵. سورة مطففين (۲۵) آیه ۲۲.

۶. معج، وز: لت: امتناعشان.

وَجَارَةٌ لَهَا حُجْرِيٌّ

وَقَالَ آخَرُ:

فَبِتُّ مُسْرَفِيًّا وَالْعَيْنُ ۱ سَاهِرَةٌ كَأَنَّ نَوْمِي عَلَى اللَّيْلِ مَعْجُودٌ
وَقَالَ الْمُتَلَمِّسُ:

- ۵ حَنَّتْ إِلَى النَّخْلَةِ الْقُضْوَى فَقُلْتُ لَهَا حِجْرٌ حَرَامٌ أَلَا تِلْكَ الدَّهَارِبُ
وَحَجْرٌ وَحَرَجٌ لُعْتَانٍ وَهُوَ مِنَ الْمَقْلُوبِ، مِثْلُ جَذَبَ وَجَبَدَ، وَابْنُ
قُرَاءَتِ عَبْدِ اللَّهِ عَبَّاسٍ اسْتِ، وَحَسَنٌ وَفَتَاهُ خَوَانِدَنْد: «حُجْرٌ بِضَمِّ الْحَاءِ . وَ
حِجْرٌ وَحَجْرٌ كَنَارٍ مَرْدٍ بَاشِد.

- و تلخیص معنی آیت آن است که خدای تعالی گفت: مشرکان گفتند که
۱۰ این چهارپایان و کشت و زرع حرام است، هیچ کس را روا نباشد که خوردن آن را
کس را که ما خواهیم. به گفتار و دعوی باطلشان بی دلیلی و حجتی. و
چهارپایانی گفتند که پشت خود حرام کرده اند. بر آن تفسیر که دادیم حامی را -
و چهارپایان دیگر که بر آن نام خدای تعالی نبرده باشند و گویند: بر بعضی حلال
است و بر بعضی حرام، و این جمله بر سبیل دروغ و فریب گفتند بر خدای تعالی،
۱۵ یا محمد! تو رها کن ایشان را به آن دروغ که می گویند، من به حق ایشان^۲ برسم.
و ممکن است به این آیت تمسک کردن^۳ در آن که اشیاء در اصل عقل بر
اباحت است برای آن که خدای تعالی مذمت کرد عرب را به تحریم این چیزها،
و این در جاهلیت کردند، آنکه که هنوز پیغامبر - عَلَيْهِ السَّلَام - نیامده بود و شرع
او مستقر نبود. اگر در عقل اشیاء بر حَظَرٌ^۴ بودی این مذمت و ملامت نکو
نبودی، و این مسأله ای است در اصول فقه و علما را در او خلاف است. بعضی
۲۰ گفتند: اشیائی که به او انتفاع بر توان گرفت و بر کسی از آن ضرری نباشد آن
بر اباحت است تا حَظَرٌ^۴ و کراهت آمدن، و بعضی گفتند: بر حَظَرٌ^۴ است و

۱. مع: والفیس؛ وزه آن: والعیش: مل، آج، لب: والعیس. ۲. مع: وزه ابان.

۳. مع: وزه کرد. ۴. مع: وزه آف، لت: خطر.

تحریم، تا اباحت معلوم شدن، و بعضی گفتند: بر توقف است میان حَظْر^۱ و اباحت.

آنگه آنان که حَظْر^۱ گفتند، خلاف کردند، بعضی گفتند: آن مقدار که قوام تن و بقای حیات به آن باشد حلال^۲ است، و آنچه برون^۳ آن است حرام است. و بعضی از ایشان این فرق نکردند و همه حرام گفتند، و خلافی نیست در میان آنان که بر حَظْر^۱ گفتند و میان آن[نا]^۴ که بر توقف گفتند، در آن که واجب است امساک کردن از آن، إلا آن است که در تعلیل^۵ خلاف کردند. آنان که حَظْر گفتند، گفتند: امساک واجب است از آن برای آن که اگر اقدام [۱۱۷ - پ] کند بر او اقدام بر قبیحی کرده باشد مَقْطُوعٌ عَلٰی قُبْحِهِ، و آنان که بر توقف گفتند، گفتند: امساک از آن جا واجب است که آن کس که اقدام کند بر او ایمن نباشد که اقدام کرده باشد^۶ بر قبیحی، و مذهب سید^۷ - رَحِمَهُ اللهُ - آن است که: بر اباحت گوید، و مذ[هب] شیخ^۸ بر حَظْر، و دلیل بر صحت آن که بر اباحت است آن است که: ما بضرورت دانیم که هر چه در او منفعتی باشد و در او هیچ مَضَرَّت نباشد نه عاجل نه آجل نه معلوم نه مظنون، صفت مباح دارد و اقدام کردن بر او نیکو بود، همچنان که بضرورت دانیم که هر چیزی که در او ضرری بود خالص از همه منافع عاجل و آجل معلوم و مظنون قبیح باشد و اقدام کردن بر او محذور بود [و] علم به حُسن و قبیح این [هر دو]^۹، جاری مجرای علم به حسن و قبیح احسان و ظلم است^۹، دلیلی دیگر بر این آن است که ما بضرورت دانیم که حُسن^{۱۰} التَّنَفُّسُ فِي الْهَوَاءِ، و لا بد حُسنِ آن را علّتی باید و نشاید که علّت حاجت به آن

۱. مع، وز، آف، لت: خطر.

۲. مع، وز، لت: مباح.

۳. مع، وز، آج، لب، لت، آن: بیرون.

۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۵. آج، لب، آف، بم: تغلیل.

۶. مع، وز، آج، لب: بود.

۷. مل: سید علم الهدی ذوالمجدین قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ.

۸. مل: شیخ عماد الدین ابو جعفر طوسی.

۹. آف + و.

۱۰. اساس: لاحسن، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

باشد که لازم آید که هر چه به آن^۱ محتاج باشد^۲ نیکو بود^۳، و نشاید که وجه حسن آن دفع مضرت بود، برای آن که اگر چنین بودی بایستی که پیش از آن که محتاج بودندی به آن در بقای حیات نیکو نبودی، و خلاف این معلوم است.

دلیلی دیگر بر این آن است که: خدای تعالی این چیزها که آفرید از آنچه به او منفعت بر توان گرفت^۴ که در او طعموم^۵ و اراییح است لا [بد]^۶ باید تا در او^۵ غرضی باشد، چه اگر در او غرض نباشد عبث^۷ بود، و هیچ وجه نیست که اشارت توان کردن به آن جز انتفاع بندگان به آن^۸، برای آن که منفعت بر او روا نیست چون وجه حسن نفع غیر باشد، اگر بر اباحت نبود بر حَظَر^۹ بود، نقض غرض باشد، بمنزله آن که مردی طعامی در پیش گرسنه‌ای نهد، چون خواهد که دست به آن دراز کند، از پیش او بردارد یا دست او از آن کوتاه کند.

۱۰ **وَقَوْلُهُ تَعَالَى: وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ - الْآيَةِ،** خدای در این آیت خبر داد از این کافران که ایشان آن محال گفتند که در آیت اول ذکر کرد که نیز می‌گویند: آنچه در شکم این جانوران است از بچه، چون زنده باشد خالص مردان ما را حلال است و بر زنان حرام است. بعضی گفتند: مراد جمله زنانند از دختران و مادران، و بعضی [گفتند]^۶: ازواج خواست لاغیر، و ظاهر دلیل این^{۱۵} می‌کند. و بعضی مفسران گفتند: این برای آن گفتند که مردان بودندی که خدمت بتخانه کردند، این تفضیل مردان را بر زنان برای این دادند.

آنکه خلاف کردند در آنچه در شکم چهارپایان است تا مراد به آن چیست؟ فتاده گفت: مراد به آن شیر است. مجاهد و سُدَی گفتند: مراد بچه

۱. مع، وز، مل، لت: به او.

۲. مع، وز، لت: باشند.

۳. مع، وز، لت: باشد.

۴. مع، وز، مل: گرفتن.

۵. اساس: در مطعموم، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۷. اساس: عبث، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۸. مع، وز، به او.

۹. مع، وز، آج، لب، آج، لب، بم: خطر.

است، بعضی دگر گفتند: مراد همه است، و نیز احشای شکم، و این قول عامتر است و به فایده^۱ بیشتر^۲. و مراد به خَالِصَةً لِذُكُورِنَا، تخصیص ذکور است به آن دون^۳ اِنَاث نه نفی شوب^۴ و اختلاط.

و در دخول «تا» در خَالِصَةً سه وجه گفتند: یکی آن که مبالغت راست، ۵ كَقَوْلِهِمْ: عَلَامَةٌ وَ نَسَابَةٌ، و یکی آن که بمنزله «تا» است که در مصدر شود، كَالْعَاقِبَةِ وَالْعَاقِبَةِ، و یکی آن که مراد به [ما]^۵ اِنَاث بچگان است، و قول اول بهتر است، و يُقَالُ: فُلَانٌ خَالِصَةٌ فُلَانٍ وَ خُلْصَانُهُ، و بعضی اهل لغت گفتند که: اشتقاق ذَکْرٌ از ذِکْر است که شرف باشد، لِشَرَفِ الرِّجَالِ عَلَی النِّسَاءِ، لِقَوْلِهِ: وَ اِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ^۶.

۱۰ وَ اِنْ یَکُنْ [۱۱۸-ر] مَیْتَةً، ابن کثیر خواند: «یَکُنْ» بِالْبَاءِ، «مَیْتَةً» بِالرَّفْعِ بر آن که «کَانَ» تَامَهُ باشد [و معنی آن که اگر حاصل آید و واقع مرده‌ای، و اگر چه فعل را اسناد به او کرد، «یا» گفت، برای آن که گفت: تَأْنِیْثٌ حَقِیْقِی نِیْسِت. و ابن عامر و ابوجعفر «تَکُنْ» بِالْبَاءِ، «مَیْتَةً» بِالرَّفْعِ برای آن که «کَانَ» تَامَهُ باشد]^۷. و در لفظ «تا»ی تَأْنِیْث هست، تَکُنْ اَوْلَیْتَر باشد. و ابوبکر عَنْ غَاصِمٍ خواند: «تَکُنْ» بِالْبَاءِ، «مَیْتَةً» بِالنَّضْبِ بر^۸ آن که بچه ماده باشد، و «کَانَ» ناقصه باشد، و باقی قراء خواندند: ۱۵ «یَکُنْ» بِالْبَاءِ، «مَیْتَةً» بِالنَّضْبِ، بر تقدیر آن که: وَ اِنْ یَکُنِ الْوَلَدُ مَیْتَةً، و گفتند: اگر چنان باشد که آنچه بزاید مرده باشد، زنان و مردان از آن بخورند و همه را حلال باشد.

آنکه حق تعالی گفت: من جزا دهم ایشان را به این وصف که کردند و این دروغ که گفتند، و «با» بیفکنند^۹، فعل به وصف رسید و در او عمل کرد و مفعول به

۱. مل + نزد بکتر و. ۲. آج، لب + است.

۳. معج، وزا در. ۴. معج، وزا ثبوت.

۵. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. ۶. سوره زحرف (۴۳) آیه ۴۴.

۷. اساس، معج: ندارد، با توجه به وزا مل افزوده شد. ۸. اساس: و، با توجه به معج، وز تصحیح شد؛ لب: برای.

۹. آن + و.

ببفگند، والتقدير: سَيَجْزِيهِمُ الْعِقَابُ^۱ بِوَصْفِهِمْ. و زجاج گفت: مضاف ببفگند و مضاف إليه به جای او بنهاد، و تقدير آن که: سَيَجْزِيهِمْ جَزَاءً وَصْفِهِمْ.
 إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ؛ و او حکیم است، آنچه کند به حکمت کند. و علیم و داناست به مصالح بندگان در حلال و حرام.

- ۵ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ، حق تعالی گفت: زیان کردند آنان که فرزندان خود را بکشتند و زنده در گور کردند، خوف درویشی را و اندیشه عار را، تا کسی ایشان را به نکاح به حکم خود نکند^۲، و اصل «خسران» هلاک باشد، و خسران در تجارت هلاک سرمایه باشد.

ابن کثیر و ابن عامر خواندند: «قَتَلُوا» به تشدید «تا» عَلَى التَّفْعِيلِ لِتَكْثِيرِ

- ۱۰ الْفِعْلِ. و قَوْلُهُ: سَفَهَا، نصب او بر مفعول له است و روا باشد که مصدر بود لِأَنَّ مِنْ لَفْظِ الْفِعْلِ برای آن که آن قتل بر آن وجه سفاقت است، و «سفه» نقیض حِلْم باشد و سفیه ضد حلیم بود و اصل او خفت و سبکی باشد به سبکساری، و فرق میان سفه و نزق آن باشد که سفه از داعی هوا بود و نزق خفتی^۳ طبیعی باشد^۴. وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ؛ و بر خود حرام کردند آنچه خدای تعالی روزی^۵ ایشان کرد از انعام و حرث، و این آیت نیز دلیل آن می کند که پیش از ورود شرع بر اباحت بوده است، چه اگر بر حظر بودی نگفتی^۶: وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ، حرام کردند بر ایشان بلکه^۷ عقل حظر کرده بودی آن را، آنگه به این رها نکردند تا^۸ حوالت آن با خدای کردند به دروغ^۹ بی حجتی. و نصب افترا بر مفعول له باشد و روا بود که مصدری بود چنان که گفتیم^{۱۰}: لَا مِنْ لَفْظِ الْفِعْلِ. آنگه بیان کرد که ایشان به این تحریم که

۱. اساس: جزاء، با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۲. مع: کند، وز: بکند.

۳. اساس: خفی؛ لت: خفت؛ با توجه به مل تصحیح شد. ۴. لت: طبی.

۵. مع، وز مل، لت: به روزی؛ آج، لب: رزق. ۶. مع، مل: بگفتی.

۷. اساس، هم، آن: بلک؛ مع، وز مل: بل. با توجه به آج تصحیح شد.

۸. مع، وز یا. ۹. آن: دروغ.

۱۰. آج، لب: گفتیم.

کردند ضال و گمراه شدند^۱، مهتدی و راه یافته به طریق صواب و سداد نشدند^۲، اگر چه ضلال و نفی اهتدا یکی باشد برای آن جمع کرد میان هر دو که لفظ مختلف شد کَقَوْلِهِ: وَ هِنْدُ آتَى مِنْ دُونِهَا النَّأْيُ وَ الْبَعْدُ.

آیه ۱۴۱ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرِّمَانَ مُتَشَابِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ أَنْتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ؛ اوست آن^۳ که بیافرید بوستانها چفته بسته^۴ و نابسته، درختان خرما^۵ و کشت زار به خلاف یکدیگر میوه اش^۶ و زیتون و نار ماننده با یکدیگر و جُز ماننده، بخوری^۷ از میوه اش چون برآرد و بدهی^۸ حَقش روز درودش و اسراف مکنی^۹ [۱۱۸- پ] که او دوست ندارد اسراف کنندگان را.

آیه ۱۴۲ وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَ فَرْشًا كُلُوا مِنْ ثَمَرِ رِزْقِكُمْ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ و از چارپایان بارکشان^{۱۰} و کوچکان^{۱۱} بخوری^{۱۲} از آنچه روزی داد خدای شما را و پی گیری^{۱۳} مکنی^{۱۴} گامهای^{۱۵} دیو^{۱۶} را که او شما را دشمنی آشکار است.

آیه ۱۴۳ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الصَّانِئِينَ وَ مِنَ الْمَعْرِائِينَ قُلِ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ

۱. مع، وز مل، لت + و.

۲. مع، وز نشدید و.

۳. مع، وز او آن است.

۴. آج. لب: پدید کرده از چوب؛ آن: جفسه بسته.

۵. آج، لب: بیافرید خرما بنان را.

۶. آج، لب: مختلف است بار آن.

۷. مع، وز آف: بخورید.

۸. مع، وز آف: بدهید.

۹. مع، وز آف: مکنید.

۱۰. آف: بارکش.

۱۱. اساس: کوچکاره، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۱۲. مع، وز آف: بخورید.

۱۳. مع، آف: پیروی؛ آج، لب: متابعت.

۱۴. مع، وز آف: مکنید.

۱۵. آج، لب: آثار قدم.

۱۶. آف: دیوان.

أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ نِسُونِي يَعْلَمُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ؛ هشت جفت از میش دو، و از بز دو، بگو آیا دو نر را به حرام کرده است^۱ یا دو ماده را یا آنچه گرد آمد بر او رحمهای دو ماده؟ خیر دهی^۲ ما را^۳ به دانش که^۴ راست می گویی.

آیه ۱۴۴ وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ الذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمَ الْأُنثَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ؛ و از شتر دو، و از گاو دو، بگو دو نر را حرام کرد یا دو ماده را یا آنچه گرد آمد بر او رحمهای دو ماده یا شما بودی^۵ حاضر چون اندرز کرد شما را خدای [به این]^۶؟ کیست ظالمتر^۷ از آن که فرا بآید بر خدای دروغ^۸ تا گمراه کند مردمان را بی دانش [بدرستی که]^۹ خدای راه ندهد گروه ستمکاران را.

آیه ۱۴۵ قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ؛ بگو که نیابم در آنچه وحی کردند^۹ به من حرامی برخورنده ای که بخورد مگر که باشد مرداری یا خونی ریخته^۱ یا گوشت خوک که آن پلید است یا چیزی برون فرمان خدای بر آن نام جز خدای هر که را ضرورت باشد نه بغی کننده و نه تعدی کننده، خدای تو آمرزنده و بخشاینده است.

آیه ۱۴۶ وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ؛ و بر آنان که جهود شدند حرام کردیم هر چه از او ناخن

۱. وزا حرام کرد.

۲. مع، وزا آف: خیر دهید.

۳. مع، وزا مرا.

۴. مع، وزا اگر.

۵. مع، وزا آف: بودید.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد.

۷. مع، وزا لت: بیداد گرترا آج، لب: ستمکارتر.

۸. آن: دروغ.

۹. مع: کرده اند.

۱۰. مع: روان.

دارد^۱ و از گاو و گوسفند حرام کردیم برایشان پیه^۲ هاشان مگر آنچه برداشت پست ایشان یا رودگانی یا آنچه آمیخته باشد به استخوان آن پاداشت^۳ دادیم ایشان را به ظلمشان و ما راستی گیریم^۴.

آیه ۱۴۷: **فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ**؛ اگر دروغ دارند^۵ تو را بگو خدای شما خداوند رحمت^۶ است فراخ و باز ندارند^۷ عذاب از گروه^۸ گناهکاران [۱۱۹-ر].

قَوْلُهُ: وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ، وجه اتصال آیت به آیت اول آن است که خدای تعالی چون ذکر آن که کافران گفتند بکرد و برایشان رد کرد باز نمود که خطا کردند، بندگان را تذکیر کرد به بعضی نعمتهای خود تا بدانند که کس را نرسد که تحلیل و تحریم کند مگر آن را که منعم باشد بر بندگان خود به انواع این نعمت. و بیان کردیم که انشاء، احداث فعل باشد بر سبیل ابتدا نه بر وجه اقتدا به مثالی^۹ سابق، و **مِثْلُهُ: الْإِبْتِدَاعُ وَالْإِنْخِرَاعُ**، «جنات» جمع جنت باشد و آن بستان بسیار درخت بود که زمین او را از آفتاب بپوشد. «مَغْرُوشَات» در او دوقول گفتند: یکی آن که عبدالله عباس و سُدی گفتند مراد چفته است که مردم بر بندند برای رزق و قول دوم آن است که: ابوعلی گفت آن خواست به او که بناهای بلند دارد از دیوار بست و حظیره، و اصل عرش رفع بود و **مِنْهُ سُمِّيَ السَّرِيرُ الرَّفِيعُ عَرْشاً**، و **مِنْهُ قَوْلُهُ: وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ**^{۱۰}، **أَي سَرِيرٌ كَبِيرٌ**^{۱۱}. و **قَوْلُهُ: خَاوِيَةٌ**

۱. مع، وز؛ خداوند هر ناخنی را.

۲. آج، لب؛ چربی.

۳. مع، آج، لب، آف؛ پاداش.

۴. مع، وز؛ راست گیریم؛ بم؛ راستی کردیم.

۵. لت؛ گویند.

۶. مع، وز؛ رحمتی.

۷. اساس؛ باز ندارد؛ با توجه به معنی آیه تصحیح شد.

۸. مع، وز؛ قوم.

۹. آج، لب؛ مثال.

۱۰. سورة نمل (۲۷) آیه ۲۳.

۱۱. اساس؛ کثیر، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

عَلَىٰ عُرْوَسِهَا^۱، آي ساقِطَةً عَلَىٰ سُقُوفِهَا، و سَقْف را برای بلندی عرش خوانند. وَ غَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ، و آنچه بر خلاف این باشد و محلّ او بر نصب است بر صفت جنات. وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ، عطف است بر جنات ای و أَنْشَأَ النَّخْلَ وَالزَّرْعَ؛ و درختان خرما نیز بیافرید و زرع بروی آنید مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ، نصب او بر حال است و اگر چه هنوز مَأْكُولٌ نِيسْت و مِثْلُهُ قَوْلُهُمْ: مَرَزَتْ بِرَجُلٍ مَعَهُ صَقْرٌ صَايِدًا بِهِ غَدًا آي مُقَدِّرًا الصَّيْدَ^۲ ۵ غَدًا، و گفتند مراد به أَكُلٌ میوه آن است، و بر این وجه به تاویل حاجت نباشد. وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ؛ و زیتون و نار یعنی درختان او نیز عطف است بر مَقْدَمِ مُتَشَابِهًا بِهِ وَغَيْرِ مُتَشَابِهٍ، نصب او بر حال است یعنی بهری با بهری ماند از این درختان در تکائف اغصان و بار برگرفتن به میوه و با یگدیگر نماند در دگر اوصاف، و گفته [اند]^۳: مُشْتَبِهًا فِي اللَّوْنِ وَ الشَّكْلِ غَيْرِ مُتَشَابِهٍ فِي الطَّعْمِ، در شکل و لون با یکدیگر ماند^۴، در طعم با یکدیگر نماند بل طعمشان مختلف باشد. كُلُّوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ، صورت امر است و مراد اباحت، گفت: بخوری^۵ از میوه او چون میوه بیارد. وَ أَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ؛ وَ حَقِّ او بَدَهِي^۶ آن روز که بدروی^۷. اهل بصره و ابن عامر و عاصم خواندند: حَصَادِهِ به فتح «حَا» و باقی قراء به کسره، و این هر دو لغت است. ۱۵

سیبویه گفت: مصادری که بر اینها^۸ زمان آمد آن را بر وزن فِعَالٍ گفتند كَالجِدَادِ وَالجِذَاذِ^۹، وَالصَّرَامِ وَالقِطَاعِ وَالْحِصَادِ و فتح نیز روا باشد در او، در این^{۱۰} حق خلاف کردند.

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۹. ۲. مع، آج، لب، لت + په.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

۴. مع، وزه آج، لب، لت: مانند. ۵. مع، وزه مل، آف: بخورید.

۶. مع، وزه مل، آف: بدهید. ۷. مع، وزه مل، آف: بدروید.

۸. آج: انتها. ۹. آج: الجزام؛ لب، هم: الجراد.

۱۰. لب: دین.

- عبدالله عباس گفت و محمد بن الحنفیه و زید بن اسلم و حسن بصری و طاووس^۱ و جابر بن زید و قتاده و ضحاک: مراد زکات است و چون چنین باشد امر بر وجوب بود، و از باقر - عَلَيْهِ السَّلَام - روایت است، و عطا و مجاهد و عبدالله عمر و سعید جبیر و ربیع انس گفتند: مراد آن است که از درخت بیفتد^۲ آن به درویش باید دادن بر سبیل صدقه، و اصحاب ما روایت کردند که آن دسته باشد که به وقت درو کردن^۳ به درویش دهند، برون^۴ زکات.
- ابراهیم و سدی گفتند: آیت منسوخ است به فرض زکات،^۵ روز درو نباید دادن و نیز گفت برای آن که استقرار فرض زکات در مدینه بود و این سوره مکی است و نیز آن که روایت کرده اند که: الزَّكَاةُ نَسَحَتْ كُلَّ صَدَقَةٍ؛ که زکات همه صدقات را منسوخ کرد، یعنی وجوب زکات، و بعضی دگر گفتند: يَوْمَ حَصَادِهِ، وقت وجوب باشد، و يَوْمَ رَفَعِهِ وقت دادن و بنزد يك ما عند بُدُو صلاح زکات واجب شود و دادن به وقت ارتفاع باشد. وَ لَا تُسْرِفُوا [۱۱۹ - پ]؛ و اسراف مکنید. در او چند قول گفتند: یکی آن که توانگران در آن عهد در دادن اسراف کردند تا محتاج شدند تا روایت کرده اند که ثابت بن قیس بن الشَّامِاس^۶ را پانصد درخت خرما بود به وقت ارتفاع همه را بداد و برای عیال هیچ باز نگرفت، خدای تَعَالَى از این نهی کرد و رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: اِنْدَا يَمَنْ تَعُولُ^۷؛ ابتدا به عیال خود کن، مقاتل و عطیه عوفی گفتند: برای بتان چیزی مدهی^۸. زهری گفت: در معصیت خرج مکنید. مجاهد گفت: اگر کوه ابوقبیس زر گردد کسی را باشد به صدقه بدهد اسراف نباشد و اگر مدی در معصیت بدهد اسراف باشد و از آن جا است که حاتم طائی را گفتند: لَا خَيْرَ فِي السَّرْفِ، گفت: لَا اِسْرَافَ فِي الْخَيْرِ. وَ الْاِسْرَافُ التَّبْذِيرُ، وَالسَّرْفُ الْخَطَا.

۱. لت: کاووس.

۲. مع، وز، لت: بیوفند.

۳. مل، درویدن.

۴. آج، لب: لت، آن: بیرون.

۵. لت + برای آن که.

۶. لب، بم، آف، آن: سماس.

۷. اساس، آج، لب، بم: تَعُولُ؛ با توجه به مع تصحیح شد.

۸. مع، وز، مل، آف: مدهید.

بعضی دگر گفتند: این خطاب است با سلطان، یعنی بالای حقّ خود مستائی^۱ و بعضی دگر گفتند: خطاب عام است با همه، و گفته اند: اسراف هم در افراط مستعمل است و هم در تقصیر، و این بیت را بر این تفسیر دادند که شاعر گفت^۲:

أَعْطَوْا مُنِيْدَةً تَخْذُوهَا ثَمَانِيَةً مُسَافِي عَطَائِهِمْ مَنْ وَ لَا تَسْرَفُ
 ۵ آي مِّنَّةٌ وَلَا تَقْصِيْرٌ، وَ يُقَالُ السَّرْفُ الْإِخْطَاءُ مِنْ قَوْلِهِمْ: مَرَزْتُ بِكُمْ
 فَسَرَفْتُكُمْ، أَي أَخْطَأْتُكُمْ،^۳ معنی آن باشد که به جای خود نهی^۴ و از جای و
 استحقاق تعدی مکنید.

و آنچه واجب است در غلات و ثمار عشر است یا نصف العشر، و نصاب در او پنج وسق باشد هر وسقی شصت صاع هر ضاعی چهار مُد هر مُدی دو یست و نود و دو درم و نیم، و نصاب همین یکی باشد و پس از آن هر چه بیفزاید از اندک و بسیار عشر یا نصف العشر باید داد، اگر از جایی آب خورد که آن را مؤتی نبود چون آب باران و رود عشر باید داد^۵ ده يك، و اگر آب را مؤتی باشد چون آب کاریز نصف العشر باید داد^۵ و آنچه دهد در عهد امام به امام مسلمانان باید برد تا او بر مستحقان قسمت کند و در وقت آن که امام حاضر نباشد او قسمت کند بر مستحقان^۶، و اگر چه به يك کس دهد روا باشد.

۱۵ آنگه گفت: خدای تعالی مسرفان را که اسراف کنند و از اندازه تعدی کنند. دوست ندارد.

وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَ فَرَشَاءٌ؛ و از چهار پایان بیافرید برای شما حَمُولَه و فرش و عامل در حَمُولَه و فرشاً هم آن عامل متقدم است مِنْ قَوْلِهِ: أَنْشَأَ، یعنی
 ۲۰ أَنْشَأَ حَمُولَةً وَ فَرَشَاءً، و در معنی «حَمُولَةٌ وَ فَرَشَاءً» سه قول گفتند، یکی آن که
 عبدالله مسعود و عبدالله عباس و حَسَنٌ و مجاهد گفتند: «حَمُولَه» شتر بزرگ

۱. مع، وز، مل، آف: مستانید.

۲. مع، وز، مل + شعر.

۳. اساس: اخطانم، یا توجه به مع تصحیح شد.

۴. آف: نهید.

۵. مع، وز: دادن.

۶. مع، وز: لت: مستحقانش.

باشد. و «فرش» شتر کوچک، قَالَ عَتْرَهُ: ^۱

مَا رَاعِنِي إِلَّا حَمُولَةً أَهْلِهَا وَسَطَ الدِّيَارِ تَسْفُ حَبَّ الْخَمِيحِمْ
و «فعوله» به فتح «فأ» مذکر و مؤنث در او یکسان باشد، كَالضَّرُورَةِ
وَالْفَرُوقَةِ، چون به معنی فاعل باشد و چون به معنی مفعول باشد فرق کنند میان
مذکر و مؤنث، كَالْحَلُوبَةِ وَ الرَّكُوبَةِ، و فرش را شاهد قول راجز است که گفت: ^۱

أُورِثَنِي حَمُولَةً وَ فَرَشًا أَشْهَبَا فِي كُلِّ يَسُومٍ مَنَاءً
وَ قَالَ آخَرَ: ^۱

وَ حَوَيْنَا الْفَرَشَ مِنْ أَنْفَامِكُمْ وَالْحَمُولَاتِ وَ رَبَّاتِ الْحَجَلِ
و قولی دیگر آن است که فتاده و ربیع و سدی و ضحاک گفتند: «حَمُولَه»
اشتر و گاو بارکش باشد [و «فرش» گوسپند. قول سیوم از عبدالله عباس آن است
که: «حَمُولَه» هر چارپایی باشد که بارکش بود] ^۳ از شتر [و استر] ^۳ و اسب و خر و
گاو و فرش گوسپند باشد. و «حَمُولَه» اسم جمع است و از لفظ خود واحد ندارد
و «حَمُولَه» به ضم «حا» بارها باشد ^۴ و گوسپند را برای آن «فرش» خوانند ^۵ که از
خردی منفرش ^۶ باشد بر زمین و فرش زمین مطمئن باشد، و فرش نقبی باشد
[۱۲۰ - ر] به زیر زمین. قَالَ الرَّاجِزُ: ^۷

كَمِشَقْرِ النَّابِ تَلُوكُ ^۸ الْفَرَشَا

آنگه گفت: كُلُّوَا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ ^۹؛ بخورنی ^{۱۰} از آنچه خدا ^{۱۱} شما را روزی
کرده است. وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ؛ و پیروی مکنید ^{۱۲} گامهای شیطان را.

۱. مع، وز، مل + شعر.

۲. مع، وز، مل، آج، لب: آوردنی.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد.

۴. اساس، بم، آن: بارها، با توجه به مع تصحیح شد.

۵. آج، لب: خوانند.

۶. مع، وز، آج، لب: منفرش.

۷. مع، وز، مل + شعر.

۸. اساس، بم: بلوک، با توجه به مع تصحیح شد.

۹. سورة مائدة (۵) آیه ۸۸.

۱۰. مع، وز، مل، آج، لب، آف: بخورید.

۱۱. مع، وز، مل + تعالی.

۱۲. آج، لب: پیروی مکنید؛ مع، وز، لب: پیگیری مکنید.

«كُلُوا» لفظ امر است و مراد اباحت است و در «خَطُوات» سه وجه آمده است: ضَمُّ الخاءِ والطاءِ و ضَمُّ الخاءِ و سکون الطاءِ، و این قراءت ابوعمرو است و ضمّ «خا» و فتح «طا»، و در معنی او دو قول گفتند: یکی بیان متابعت و آن که خطوه را بیان متابعت کرد بر سبیل مبالغت، یعنی پی بر پی شیطان منهی^۱ و به ره او نیروی^۲ بر اثر او، دوم آن که: شیطان بگذراند^۳ شما را از حلال به حرام. إِنَّهُ لَكُمْ ۵ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛ که شیطان شما را دشمنی است آشکارا، مِنْ أَبَانَ الشَّيْءِ إِذَا تَبَيَّنَ. و گفته [اند]:^۴ مُظْهِرِ عداوتِ از آن که با پدر شما کرد.

قَوْلُهُ: ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ، هم عطف است عَلَى قَوْلِهِ: أَنْشَأَ؛ و بیافرید برای شما هشت جفت. مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ؛ از میش دو و از بز دو. اهل بصره خواندند و ابن کثیر، إلا ابن فلیح^۵ و ابن عامر إلا الذَّاجُونِي عَنْ هِشَامٍ: الْمَعَزُ بفتح العَيْنِ، و باقی ۱۰ قراء به سکون العَيْنِ، و معز بفتح العَيْنِ جمع ما عَزَّ باشد كَخَادِمٍ و تَخَدَّمَ و طالب و طلب و حارس و حَرَسَ، و اخفش گفت: جمع جمع است و او را واحد نیست از لفظ. و كَذَلِكَ الْمِعْزَى، و ابوزید گفت: و كَذَلِكَ الْأُمْعُوزُ وَ أَنْشَدَ:

كَالتَّيْسِ فِي أُمْعُوزِهِ الْمُتَزَيَّلِ^۷

و آن که «معز» خواند، گفت: جمع ماعز باشد كَرَاكِبٍ و رَكْبٍ و صَاحِبٍ ۱۵ و صَاحِبٌ، این قول اخفش است. و سیبویه گفت: اسم جمع است برای آن که لفظ جمع^۸ حروف بیشتر باید^۹ از حروف واحد، و ابوعثمان المازنی این بیت بیاورد به حجت قول سیبویه^{۱۰}:

۱. مع، وز، مل، آف: منهید.

۲. مع، وز، مل، آف: نروید.

۳. اساس: بگذراند، با توجه به مع تصحیح شد.

۴. اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد.

۵. کذا: در اساس، مل، هم، آف، آن، لت: فلیح؛ دیگر نسخه بدلها: فلیح.

۶. مع، وز، مل، لت: اسم؛ آج، لب: جمع اسم.

۷. تفسیر ثبیان (۴/۲۹۸): المرید.

۸. مع، وز، مل، آج، لب، لت + را.

۹. مع: باشد.

۱۰. مع، وز، مل + شعر.

بَيْتُهُ بِغُضْبَةٍ مِنْ مَالِيَا أَخْشَى رُكْبِيًّا أَوْ رُجَيْلًا عَادِيًّا
 و ابو عثمان گفت: گاو بنزد يك عرب «نعجه» باشد و آهو «ماعز»، گفت
 دلیل بر این قول ذوالرّمه که گفت:^۱

إِذَا مَا عَلَاهَا زَاكِبُ الضَّيْفِ لَمْ يَزَلْ يَرَى نَعَجَةً فِي مَرْتَعٍ وَ يُبْرِئُهَا
 مُوَلَّعَةً خَنْسَاءَ لَيْسَتْ بِنَعَجَةٍ تُدَمِّنُ أَجْوَابَ الْبَيْتِ وَ قِيرُهَا
 ۵
 و تولیع و خنس از صفت گاو باشد از صفت گوسپند^۲ نباشد و دلیل بر آن
 که آهو را «ماعز» خوانند قول ابو ذؤیب است:^۱

وَ عَادِيَةٌ^۳ تُلْقَى الثِّيَابَ كَأَنَّهَا تُيُوسُ ظِبَاءٍ مَخْضُهَا وَ أَنْبَارُهَا^۴
 و «تیس» فحل بز^۵ باشد و مراد به ازواج افراد است، عرب گوید: عِنْدِي
 زَوْجَانِ مِنَ الْحَمَامِ، نر و ماده خواهد؛ یعنی هر یکی از ایشان جفت آن دیگر باشد
 و واحد «ضآن» ضاین در مذکر و ضائنه در مؤنث است و جمع ضآن کرده اند
 عَلَى ضَمِّينَ، كَعَبْدٍ وَ عَبِيدٍ وَ جَمْعُ «مَاعِزٍ» بِرِ مَوَاعِزٍ كَرْدَهُانَد.

۱۰
 و از صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - روایت کردند که او گفت مراد بقوله: مِنَ الضَّأْنِ
 الْأُنثَيْنِ، اهلی و وحشی خواست و همچنین در بز و گاو اهلی و وحشی خواست
 و در شتر همچنین عربی و بُخْتِي خواست. و بر این قول هشت جفت شانزده
 ۱۵
 عدد باشد و تخصیص این اجناس [برای آن کرد]^۵ که این آن بود که ایشان حرام
 کردند. از این جمله^۶ آنچه حرام کردند. آنکه بر سبیل احتجاج گفت و ردّ بر
 ایشان که: بگوی^۷ تا کدام حرام کرد خدای از این هشتگانه دو نر یا دو ماده؟ و
 «الف» استفهام راست و معنی تقریر و انکار. أَمَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ؟

۱. مع، وز، مل + شعر.

۲. آج، لب، بم، آف، لته، آن: گویند.

۳. مع، وز، غادية.

۴. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۷۹/۵) و تبيان (۲۹۹/۴) وَ أَنْبَارُهَا.

۵. اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

۶. آج، لب، از جمله.

۷. مل: بگویند.

یا آنچه مشتمل شود و گرد آید بر او ارحام این دو ماده از این دو جنس و غرض^۲ آن که هر چه از این بگویند و فتوی کنند بر او خلاف راستی باشد و دروغتر بود^۳ [۱۲۰ - پ]. نَسْتُونِي بِعِلْمٍ؛ مرا خیر دهی به علمی و دانشی اگر راست گویی^۴ در این دعوی که می‌کنی.

- ۵ مفسران گفتند: مشرکان بتزديك رسول آمدند و خطیب ایشان در این وقت^۵ أبوالأخوص مالك بن عوف بود و در معنی بحیره و سایه با او مناظره کردند. رسول عَلَيْهِ السَّلَام گفت: این چیزها چرا حرام کرده‌ای از جهت نران یا مادگان یا از جهت هر دو، و هیچ بچه نباشد إلا از نر و ماده؟ و آنکه به چه علت بهری بر زنان حلال است و بر مردان حرام و چون بمیرند بر همه حلال باشند؟^۶ این چرا چنین باشد؟^۷ فروماندند^۸ و هیچ جواب نداد^۹، گفت: خدای تَعَالَى چنین فرمود. خدای تَعَالَى این آیات فرستاد^{۱۰} رد بر ایشان.
- وَمِنَ الْأِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ؛ و نیز بیافرید برای شما از شتر دو جفت و از گاو^{۱۱} دو جفت، اکنون تمامی هشت بار آمد بر قول اول که ازواج بر افراد حمل کردند، و نصب او بر^{۱۲} «أَنْشَأَ» است، یعنی و أَنْشَأَ لَكُمْ مِنَ الْأِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ^{۱۳}، بر این طریقه^{۱۴} گفت بگو و بپرس^{۱۵} از ایشان^{۱۶}:

۱. آج، لب: اما. ۲. اساس، معج، وزه بم: عرض خوانده می‌شود.

۳. معج، وزه آج، لب، آف، لت: دروغ بود.

۴. معج، وزه راستی گیری؛ مل: راستی گردی؛ لت: راستی‌گری.

۵. آج، لب: در آن. ۶. معج، وزه بم، مل، آف، لت: باشد؛ آج، لب + و.

۷. معج، وزه لت: آید. ۸. معج، وزه مل، آف، لت، بم: فروماند.

۹. آج، لب، بم: ندادند؛ معج، وزه لت: نداشت.

۱۰. معج، وزه بفرستاد. ۱۱. معج، گاؤ.

۱۲. معج، وزه آف، لت، آن: طریقت. ۱۳. معج، وزه لت + آنکه.

۱۴. معج، وزه بم + ایشان یعنی. ۱۵. معج، بترس.

۱۶. معج، وزه + تا.

بر او مشتمل شود از بچه؟ اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ؛ یا شما حاضر بودی چون خدای تعالی شما را اندرز کرده این جمله بر سبیل ردّ بر ایشان و تخطئه و تجهیل ایشان بگفت. آنگه گفت: کیست ظالمتر و ستمکارتر از آن کس که^۱ مردمان را گمراه کند بی علم؟ آنگه گفت: خدای تعالی لطف نکند با چنین کافران بر کفر مُصِرّ، و نیز راه ننماید ایشان را به بهشت و ثواب برای آن که ایشان مستحقّ عقاب^۲ دایم باشند.

قَوْلُهُ: قُلْ لَا أُجِدُ فِيهَا أُوحِيَ - الآية، آنگه رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - را گفت: بگو این کافران را^۳ که من نمی‌یابم در این قرآن که بر من وحی کرده‌اند و فرود آورده هیچ طعامی حرام بر کسی که خُورِدَ إِلَّا که مرداری باشد، یعنی خدای تعالی در شرع من چیزی حرام نکرد از جمله طعام بر خورنده إِلَّا مردار و برای آن مردار گفت این جا و در سورة المائدة مُنْحَقَّةً و مَوْقُودَةً و مُتَرَدِّدَةً و نَطِيحَةً گفت که آن هر چهار داخل باشند در تحت این و جمله مردار باشد، جز که طریق کشتن و تلف^۴ آن مختلف^۵ می‌شود. اَوْدَمًا مَسْفُوحًا؛ یا خونی ریخته باشد یا گوشت خوک باشد که آن پلید است. این سه گانه بر آن^۶ تخصیص کرد که تحریم این مؤکدتر است، و بعضی دگر گفتند: این چیزها به نصّ قرآن حرام است^۷ و آنچه جز این است به وحی که نه قرآن است. بعضی دگر گفتند: سورت مکی است، در مکه حرام هم این^۸ بود باقی محرمات را بیان به مدینه فرود آمد. و «مَيْتَهُ» عبارت باشد از تنی که در او حیات نباشد برود از او بی آن که او را بکشند به ذبح یا به نحر تذکّیتی شرعی. و مَسْفُوحٌ مَصْبُوبٌ^۹ باشد ریخته، و برای آن قید زد به مَسْفُوحٌ که

۱. از آن که .
۲. مع، وز، مل، لت: عذاب.
۳. مع، وز، ایتان را.
۴. آج، لب + کردن.
۵. آج، لب: مختلفه.
۶. مع، وز، لت: برای آن.
۷. مل: حرامند.
۸. آج، لب: همین آن: هم حرام این.
۹. آج، لب: منصوب.

آنچه از خون با گوشت و جگر آمیخته باشد از آنچه جدا نتوان کردن، آن معفو و مباح است و گوشت خوک و^۱ اگر چه گوشت را تخصیص کرد از خوک همه [چیز]^۲ حرام است از^۳ گوشت و پوست و پیه و موی. فَإِنَّهُ، کنایت راجع است با آنچه^۴ در پیش ذکر آن برفت از حرام. أَوْفِسْقًا، عطف است علی «لَحْمِ خِنزِيرٍ»^۵، و مراد به «فِسق» این جا ذبیحه است که نه به نام^۶ خدای کشته باشند، بل به نام^۵ اصنام و اوئان کشته باشند.

آنکه گفت: اگر کسی مضطر شود و ضرورت او را بدان آرد^۷ که این چیزها او را تناول باید کردن^۸ و باغی و عادی^۹ نباشد در او چند قول گفتند: «یکی آن که طلب این چیزها نکند، و گفته اند: [طلب]^{۱۰} لَذَّتْ نکند به تناول این چیزها، و گفته اند: [مراد]^{۱۱} [۱۲۱ - ر] به باغی آن است که بر امام عادل برون^{۱۱} آید، و گفته اند: [اند]^{۱۲}: مراد به باغی رهن است، و «عادی» متعدی و ظالم باشد، و گفته اند: معنی آن است که تعدی نکند از آن که امساک رمق کند او را، و گفته اند: تعدی نکند از حلال به حرام، و حَدِّ آن ضرورت که این چیزها [را]^{۱۳} با آن رخصت باشد آن است که از گرسنگی^{۱۲} به جایی رسد^{۱۳} که از تلف نفس بترسد.

فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، «فا» جواب شرط است، یعنی هر که مضطر^{۱۴} باشد خدای تَعَالَى غفور و رحیم است بر بندگان، به رحمت رخصت داده است^{۱۵}

۱. آج، لب: ندارد. ۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. وز، آج، لت + او. ۴. آن که.

۵. اساس: علی اللحم الخنزیر، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۶. اساس: بی نام، با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۷. مع، وز، لت: به آن آرد؛ مل: با آن آرد.

۸. اساس: کرد، با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۹. لت: داعی.

۱۰. آج، لب: قول رفته بود. ۱۱. مع، وز، مل، آج، لب، آن: بیرون.

۱۲. وز: گشنگی. ۱۳. مل: رسیده باشد.

۱۴. اساس: مضطرب، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۱۵. مع، وز، مل، لت: رخصت داد.

ایشان را در تناول، و به مغفرت بیامرزد ایشان را چون از حال ایشان اضطرار داند. و جماعتی فقها استدلال کردند به این آیت بر آن که حرام در شرع همین است که در این آیت گفت از آنان که به دلیل الخطاب گفتند، و این درست نیست برای آن که از آیت این دانند که آنچه در اوست حرام باشد، اما آنچه جز آن است^۱ روا باشد که تحریم آن به دیگر آیت و دلیل سنت مقطوع علیها و دلیل اجماع دانند. و محرمات بسیار است چون سباع و هر چه ناب و مخلب دارد، و آنچه مسوخ^۲ است چون پیل^۳ و کپی و بسیار چیزهای دیگر [که]^۴ در اخبار مقطوع آمد چون جری و مار ماهی، و ممکن است این را استدلال کردن بر آن که پوست مردار حرام است لِقَوْلِهِ: «مَيْتَةٌ»^۵ و پوست نیز در او حیات بوده باشد و برفته، و دلیل نیست بر آن که موی و پشم و وبر^۶ از او حرام است^۷ که آن را حیات نبوده است در او^۷، و رسول - عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: لَا تَتَّعُمُوا مِنَ الْمَيْتَةِ يَاهَابُ وَلَا عَصَبٌ.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا، حَقَّ تَعَالَى در این آیت بیان کرد که بر جهودان عهد موسی و آنان که پس از ایشان بودند بر شرع او تا منسوخ شدن^۸، حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفْرٍ؛ هر حیوانی که ناخن داشت یعنی چنگال. عبدالله عباس و سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سدی گفتند: هر حیوانی است که شکافته سُم نباشد چون شتر و شترمرغ و بطّ و مرغابی، و ابوعلی جثانی گفت: جمله انواع سباع از شیر و گرگ و پلنگ و روباه و سگ و گربه و هر چه او به چنگال صید کند^۹ داخل است تحت این. ابولقاسم بلخی گفت: مراد هر ذوات الحافری است

۱. آج، لب: جز اوست.

۲. مع، آج، بم: منسوخ.

۳. مع، وزا مل: فیل.

۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۵. مع، وزا و پشم و پر.

۶. مع، وزا: حرام باشد.

۷. لت: ندارد.

۸. اساس: شدند، با توجه به مع، وز نصحیح شد.

۹. مع: کنند.

از چهارپای و هر ذوات المخلبی از مرغان، بر این قول اسب^۱ [و] شتر و خر در او داخل باشد^۳، و در اخبار ما این هر دو مکروه است، و گفت: ظفر را برای^۴ مجاز حافر خواند، چنان که طَرَفَه گفت^۵:

فَمَا رَقَدَ الْوِلْدَانُ حَتَّى رَأَيْتُهُ عَلَى الْبَكْرِ يَمْرِيهِ بِسَاقٍ وَ حَافِرٍ

- در بیت قدم را حافر خواند. وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ، و باز نمود که از گاو و گوسپند پیه برایشان حرام بود از هر نوع پیه که در شکم باشد از ثرب و پیه کُلّی^۶ إلا پیهی^۷، یعنی گوشت^۸ فربه که بر پشت ایشان باشد. أَوْ الْحَوَايَا؛ یا آن پیه که بر حوایا باشد و آن مباعر بود و رودکانی که پشک در او بود. و این قول عبدالله عباس است و حسن و سعید جُبیر و قتاده و مجاهد و سدّی، و ابن زید گفت: جای شیر باشد برای آن که شیر در او جمع شود. و در واحد حوایا چند قول گفتند، زَجَاج گفت: ۱۰ حاوایاء^۹ و حاوویه کقاصع^{۱۰} و قواصع و ضاربه و ضوارب، و آن که گفت وزن او فعایل است، گفت: واحد او حویّه باشد، کَسْفِينَة و سَفَايِن، و نیز استثناء کرد از آن جمله هر پیهی و گوشتی فربه که بر استخوان باشد چون گوشت پهلو و دنبه، و این قول سدّی است و ابن جُرَیج [۱۲۱ - پ]. و در محلّ «حَوَايَا» از اعراب خلاف کردند. بیشتر اهل علم گفتند: محلّ او رفع است عَطْفًا عَلَى الظُّهُورِ، یعنی^{۱۱} ۱۵ حَمَلَتْ الْحَوَايَا مِنَ الشَّحْمِ، و بعضی دیگر گفتند: محلّ او نصب است عَطْفًا عَلَى «مَا» فی قوله: إِلَّا مَا حَمَلَتْ؛ اما قوله: أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ، عطف است عَلَى «مَا» فی قوله: مَا حَمَلَتْ، و بعضی دیگر گفتند: «حَوَايَا» [و] ۱۱: «مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ»

۱. اساس: است، با توجه به مع، وزن تصحیح شد؛ لت: استر.

۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. مع، وزا مل: بر.

۴. مع، وزا مل + شعر.

۵. مل: إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمْ.

۶. مع، وزا لت: گوشتی.

۷. اساس: حاوایا، با توجه به مع تصحیح شد.

۸. اساس: کقاصع، با توجه به مل، لت، تصحیح شد. مع، وزا لیعاصعا.

۹. مع، وزا لت + او.

۱۰. اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد.

عطف است علی^۱ قَوْلِهِ: شُحُومُهُمَا و جمله حرام است و «أَوْ» به معنی و او است و آنچه مستثناست جز يك چیز نیست: إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا، و تقدیر آن است که وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظَنْفٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا، و در این وجه عدول است از^۲ چند وجه،^۳ وجه اول اولیتر است. ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ؛ این جزای ایشان است که ما دادیم به بغی و ظلمشان، و این چیزها که خدای تعالی گفت بر جهودان حرام کرده در شرع موسی بود، اما شرع رسول ما - عَلَيْهِ السَّلَام -، آن را منسوخ کرد و ترسایان دعوی کردند که شرع عیسی - عَلَيْهِ السَّلَام - آن را منسوخ کرد و بر این^۴ قطع نیست ما را برای آن که طریقی عملی^۵ نیست فرا^۶ آن ما را. قَوْلُهُ: ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ، اگر گویند: شرایع تابع مصلحت باشد، و این^۷ جمله تکالیف^۸ است و غرض به^۹ تکلیف تعرض^{۱۰} ثواب است، چگونه روا باشد که تکلیف عقاب بود^{۱۱}؟ جواب گوئیم: خدای تعالی این راجزا و عقاب برای آن خواند که آن گناهان که ایشان کردند از تحریف و تصحیف و تحلیل محرمات اقتضای آن کرد در باب مصلحت که چیزها^{۱۲} که حلال بود ایشان را اگر آن معاصی نکرده بودندی همچنان حلال بودی. چون ارتکاب آن معاصی کردند برایشان حرام کرد.^{۱۵} پس چون تغییر^{۱۳} مصلحت عند فعل ایشان بود و تحریم عقیب^{۱۴} آن حاصل آمد^{۱۵}، آن را بر توسع عقاب و جزا خواند. وَإِنَّا لَصَادِقُونَ؛ و ما راست گوئیم^{۱۶} در

- | | |
|------------------------|------------------------------------|
| ۱. وز + فی. | ۲. مع، وز، آج، لب، لت + ظاهر. |
| ۳. مع، وز، لت + و. | ۴. مل: من. |
| ۵. مع، وز، لت: علمی. | ۶. مع، وز، آج، لب، لت: ندارد. |
| ۷. مع، وز، از، مل: آن. | ۸. مع، وز، آج، لب، لت: تکلیف. |
| ۹. آج: از. | ۱۰. مع، وز، مل، لت: تعریف. |
| ۱۱. آج، لب: باشد. | ۱۲. مع، وز، چیزهایی. |
| ۱۳. مع، وز، بغیر. | ۱۴. آج، لب: عقب. |
| ۱۵. مع: آید. | ۱۶. مع، وز، گیریم، مل: راست گوئیم. |

آن خبر که دادیم از تحریم این چیزها بر جهودان بر سبیل عقوبت، اوایل ایشان را و اواخر ایشان را بر سبیل مصلحت تا به وقت نسخ شرع موسی - عَلَيْهِ السَّلَام.

قَوْلُهُ تَعَالَى^۱: فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ؛ اگر تو را تکذیب کنند

و دروغزن دارند در آن خبر که دادی که خدای این چیزها به حرام کرد، و تکذیب

ایشان آن^۲ بود که گفتند که: این چیزهایی است که یعقوب بر خویشان حرام کرد،

خدای بر او حرام نکرده بود. ما موافقت^۳ یعقوب را، آن چیزها بر خویشان حرام

کردیم نه چنان است که تو گفتی خدای حرام کرده است. قولی دیگر آن است که:

کنایت راجع است با جمله مشرکان در انواع تکذیب که کردند رسول را - عَلَيْهِ السَّلَام.

گفت تو به جواب آن تکذیب بگو ی که: خدای شما خداوند رحمت فراخ است.

اگر گویند: چگونه رحمت واسعه را به جواب تکذیب رسول کرد؟ گوئیم^۴ از این

دو جواب است: یکی آن که حق تَعَالَى به رحمت خود با تکذیب ایشان ایشان را

مهلت داد و عقوبت عاجل^۵ نکرد. جواب دیگر آن که: ذکر رحمت برای آن کرد تا

ترغیب کند ایشان را به^۶ ایمان و تهید^۷ کند در کفر. چون ایشان بشنودند که خدای

تَعَالَى واسعُ الرَّحْمَةِ است، طمع رحمت او ایشان را داعی باشد با ایمان و طاعت

و صارف^۸ باشد از کفر و تکذیب. آنگه با ترغیب ترهیب^۹ کرد و با وعد وعید مقرون

کرد بقَوْلِهِ: وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ، گفت: عقاب^{۱۰} او رد نکند^{۱۱}

[۱۲۲ - را] از کافران و گناهکاران تا چنان که ایشان را به طریق ترغیب نزدیک

یکدیگر^{۱۲} به طریق ترهیب نزدیک بکند^{۱۳} تا از دو وجه ایشان را لطف باشد.

۱. مع، وزه، لت: عز و علا.

۲. لب + را.

۳. مع، وزه، مل، لت + و متابعت.

۴. آج، لب: گوئیم.

۵. مع، وزه، مل، لت: عاجل.

۶. مع، وزه، مل: بر.

۷. آج، لب: تلهیب.

۸. مع: ندارد.

۹. آج: تهید؛ لب: تهذیب.

۱۰. مع، وزه، لت: عذاب.

۱۱. لت: نکند.

۱۲. مع، وزه، لت: بکرد؛ آج. لب: بکند.

۱۳. مع، وزه، نکند.

آیه ۱۴۸ قَوْلُهُ ۱ تَعَالَى ۲: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاءُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تُخْرُصُونَ ۳؛ گویند ۳ آنان که انباز گرفتند ۴ اگر خواستی خدا انباز نگر فتمانی ۵ و نه پدران ما و نه ۶ حرام کردیمی ۷ از شیء ۸، همچنین دروغ داشتند ۹ آنان که از پیش ۱۰ ایشان بودند تا بچشیدند ۱۱ عذاب ما، بگو هست نزدیک ۱۲ شما از دانش ۱۳ پس برون آوری ۱۴ از برای ما؟ پیروی نمی کنید مگر گمان را و نمی گویی ۱۵ إِلَّا ۱۶ دروغ.

آیه ۱۴۹ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ ۱؛ بگو خدای راست حجت رسیده ۱۷ اگر خواستی هدایت دادی شما را جمله ۱۸.

آیه ۱۵۰ قُلْ هَلُمْ شُهَدَاءُ كُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَغْدِلُونَ ۲؛ بگو بیارید ۱۹ گواهان شما را آنان که گواهی می دهند که خدا به حرام کرد این، ۲۰ اگر گواهی دهند تو گواهی مده با ایشان و بی روی مکن هوای ۲۱ آنان که دروغ داشتند

۱. آج، لب: لقوله.

۲. مع، وز: عز و اعلا + مل + تقدس.

۳. آج، لب: زود بود که گویند.

۴. مع، وز: لت: ما مشرك نشدمانی؛ آج، لب: شركت نیاوردیمی ما.

۵. مع، وز: لت + نیز.

۶. مع، وز: لت: حرام کردمانی؛ آج، لب: حرام گردانیدیمی.

۷. مع، وز: آف، لت: چیزی؛ آج، لب: هیچ چیز.

۸. آج، لب: تکذیب نمودند.

۹. آج، لب: پیش از این.

۱۰. مع، وز: بچشند.

۱۱. مع، وز: لت: بنزدیک؛ آج، لب: نزد.

۱۲. آج، لب: حجتی.

۱۳. مع، وز: که بیرون آرید؛ آج، لب: تا بیان کنید؛ لت: بیرون آری.

۱۴. مع، وز: آف: نمی گویند.

۱۵. مع، وز: مگر.

۱۶. آج، لب: تمام.

۱۷. مع، وز: همه را.

۱۸. آج، لب: حاضر کنید.

۱۹. آج، لب: آف + پس.

۲۰. مع، وز: لت: هواهای؛ آج، لب: رایهای باطل.

آیات ۱ ما را و آنان که نگریدند به آخرت^۲ و ایشان به خداشان انباز گیرند^۳.

آیه ۱۵۱ **قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا مَبْطُنًّ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصِيَّتُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛** بگو بیای^۴ تا بخوانیم^۵ آنچه حرام کرد خدای تان بر شما، آن که شرک نیاری^۶ چیزی و با مادر و پدر نیکویی کنی^۷ و مکشی^۸ فرزندان تان را از^۹ درویشی، ما روزی دهیم شما را و ایشان را و گرد مگردی^{۱۰} زشتیها را آنچه آشکار است از آن و آنچه پنهان^{۱۱} و مکشید تن آن که حرام کرد خدا مگر بر راستی، این است که وصیت کردتان بدان تا مگر شما اندرز یابید^{۱۲}.

آیه ۱۵۲ **وَأَلَّا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصِيَّتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ؛** و نزدیکی نکنید^{۱۳} به خواسته های^{۱۴} یتیمان^{۱۴} مگر بدانچه آن نیکوتر است تا برسند به بلاغت^{۱۵} و تمام بدهید پیمان^{۱۶} و ترازو به داد^{۱۷} نهم^{۱۸} بر تنی^{۱۹} مگر آنچه طاقت آن باشید و چون گویند داد کنید^{۲۰} و اگر چه باشند خویش و به پیمان

۱. مع: آیتها.
۲. مع، وز: لت: به سرای بازپسین؛ آج، لب: به آن جهان.
۳. آج، لب: برابر می کنید.
۴. مع، وز: آج، لب، آف: بیاید.
۵. آج، لب: بخوانم آن را.
۶. مع، وز: آف، لت: نیارید به او.
۷. مع، وز: آف: کنید.
۸. مع، وز: آج، لب: مکشید؛ آن: نکشی.
۹. آج، لب + خوف.
۱۰. مع، وز: مگردید.
۱۱. مع، وز: لت: پوشید.
۱۲. مع، وز: بدانید. آج، لب: دریابید.
۱۳. مع، وز: گرد مگردید؛ آج، لب: نزدیک مشوید.
۱۴. مع، وز: مال بی پدر؛ آج، لب: مال طفل بی پدر.
۱۵. مع، وز: لت: قوتش و بلوغش؛ آج، لب: به حالت قوت خود.
۱۶. مع، وز: لت: بیمودنی.
۱۷. مع، وز: لت: به راستی.
۱۸. مع، وز: لت: تکلیف نکنیم؛ آج، لب: تکلیف نفرماییم.
۱۹. مع، وز: هیچ نفسی.
۲۰. مع، وز: لت: داد دهید؛ آج، لب: قانون عدالت باشید.

خدای وفا کنید این است که وصیت کرد^۱ به آن تان مگر شما یاد کنید^۲.
[۱۲۲-پ].

آیه ۱۵۳ وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ
ذَلِكُمْ وَصِيكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ؛ این راهی راست^۳ پسروی کنید^۴ آن را و مکنید
متابعت^۵ راهها که پراکنده [کند]^۶ شما را از راه او، آن است که وصیت کرد^۷ شما را
بدان تا مگر شما بترسید.

آیه ۱۵۴ ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ
هُدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ؛ پس بدادیم موسی را تورات^۸ تمام بر آن
که نیکو کند و جدا کرد^۹ همه^{۱۰} چیزی را و راه راست و رحمت^{۱۱} تا مگر ایشان به
دیدار خداوند^{۱۲} شان بگردند.

آیه ۱۵۵ وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ؛ و این کتاب^{۱۳} که
فرستادیم آن را به برکت^{۱۴} متابعت کنید^{۱۵} او را و بترسید تا مگر شما را ببخشایند^{۱۶}.

آیه ۱۵۶ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ
لَغَافِلِينَ ؛ اگر گوید^{۱۷} بفرستادند^{۱۸} این کتاب^{۱۳} بر دو گروه از پیش ما و که بودیم

۱. مع، وز؛ اندرز می کند شما را.

۲. مع، وز؛ لت؛ اندیشه کنید.

۳. مع، وز؛ لت؛ راه من است؛ آج، لب؛ راه دین من است.

۴. مع، وز؛ آج، لب؛ پیروی کنید.

۵. مع، وز؛ پیروی.

۶. اساس؛ ندارد، با توجه به مع افزوده شد.

۷. مع، وز؛ لت؛ اندرز می کند.

۸. مع، وز؛ لت؛ کتاب.

۹. آج، لب؛ تمیز کرد.

۱۰. مع، وز؛ لت؛ هر.

۱۱. مع، وز؛ آج، لب؛ لت؛ بخشایش.

۱۲. آج، لب؛ به رسیدن جزای پروردگار.

۱۳. اساس؛ قرآن؛ آج، لب؛ نامه ای، با توجه به مع و وز تصحیح شد.

۱۴. مع، وز؛ لت؛ مبارك؛ آج، لب؛ بسیار منافع.

۱۵. مع، وز؛ لت؛ پسروی کنید.

۱۶. مع، وز؛ آج، لب؛ لت؛ رحمت کنند.

۱۷. مع، وز؛ آج، لب؛ آن که گویند.

۱۸. مع، وز؛ آج، لب؛ فرو فرستاده شد.

از خواندن^۱ ایشان غافلان^۲.

- آیه ۱۵۷
- أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ؛ یا گوید^۳ که اگر ما فرورستادندی^۴ بر ما این کتاب بودمانی^۵ راه یافته‌تر از ایشان که آمد به شما حجتی از خدای شما و راهی راست^۶ و رحمت و بخشایش، کیست ستمکارتر از آن که به دروغ داشت^۷ به آیتهای خدا و باز شود^۸ از آن، پاداش^۹ دهیم آن کسها که باز گردند^{۱۰} از حجتها^{۱۱} و بدی عذاب بدانچه بودند بازگشتند^{۱۲}.

- ۱۰ قَوْلُهُ تَعَالَى: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا، حَقَّ تَعَالَىٰ فِي هَذِهِ آيَةٍ بِسَبِيلِ مُعْجَزِ رَسُولِ رَا - عَلَيْهِ السَّلَام - خَبَرَ دَادَ كَمَا أَنَّ مُشْرِكِينَ يَخْتَلِفُونَ فِي مَا يَدْعُونَ بِهَا مِنْ آيَاتِنَا وَمِنْ آيَاتِنَا يَكْفُرُونَ بِهَا وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّهَا مِنْ عِنْدِ رَبِّكَ وَأَنْتَ مُبْتَلَىٰ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ إِنَّهُمْ يُخَسِرُونَ
- رسول را - علیه السلام - خبر داد که مشرکان خواهند آمدن^{۱۳} تا با تو محاجه و مناظره کنند ایشان پیامده^{۱۴} و خبر موافق مخبر آمد و بر این وجه معجز بود^{۱۵}، گفت: خواهند گفتن آنان که مشرک شدند و با من انباز گفتند^{۱۶} که اگر خدای خواستی ما مشرک نیاوردیمی^{۱۷} و با خدای انباز نگرتمانی^{۱۸} نه ما و نه پدران ما و هیچ^{۱۹} حرام نکردمانی^{۲۰}،

۱. مع، وزه لت: درس کردن.

۲. مع، وزه آج، لب، لت: بی خبران.

۳. اساس و همه نسخه بدلها: گویند، با توجه به معنی آیه تصحیح شد.

۴. مع، وزه لت: فرستاده بودندی.

۵. آف: بود یمانی؛ آج، لب: بودیمی.

۶. مع، وزه لت: لطفی و بیانی.

۷. مع، وزه لت: دارد؛ آج، لب: نسبت کرد.

۸. مع، وزه لت: برگردد؛ آج، لب: اعراض کرد.

۹. مع، وزه لت آن: پاداشت؛ آج، لب: جزا دهیم.

۱۰. مع، وزه برگردند؛ آج، لب: روی گردانید.

۱۱. مع، وزه لت، آج، لب: آیتها.

۱۲. مع، وزه برگشته باشند؛ آج، لب: اعراض می کردند.

۱۳. آج، لب: خواهند آمد.

۱۴. اساس، مع، وزه نیامده، با توجه به مل و معنی عبارت تصحیح شد.

۱۵. مع، وزه مل، لت: باشد.

۱۶. مل: گرفتن.

۱۷. مع، وزه مل، لت: نیاوردمانی.

۱۸. آج، لب: نگرتمی.

۱۹. مع، وزه لت + چیز

۲۰. آج، لب: نکردی.

تا آن جا حکایت است از ایشان آنگه این کلام مبتداست: **كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ**، گفتند: همچنین تکذیب کردند و به دروغ داشتند پیغامبران را پیش از این [۱۲۳ - را] آنان که پیش اینان بودند و «كَذَّبَ» به تخفیف خواندند همچنین دروغ گفتند بر خدای آنان که پیش ایشان بودند، و بر قراءت عامه که «كَذَّبَ» خواندند دلیل آن می کند که پیغامبر - عَلَيْهِ السَّلَام - بخلاف این گفت که ایشان گفتند تا ایشان او را تکذیب کردند. ۵

حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا؛ تا عذاب ما بچشیدند یعنی تا عذاب و هلاك ما به ایشان رسید. آنگه گفت یا محمد بگو: **هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ؛** بنزدیک شما علمی هست؟ تا برای ما برون آری که ما ندانیم تا بدانیم، و این بر سبیل تهكُّم و سُخْرِيَّت گفت با ایشان و انکار برایشان و آن که باز نماید که ایشان را علمی نیست. آنگه گفت: **إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ؛** شما متابعت نمی کنید مگر گمان را و **إِلَّا دروغ نمی گویی** ۲، و **الْخَرُصُ الكِذْبُ وَالْحَزْرُ** ایضاً و **مَعْنَا هُمَا مُتَقَارِبٌ**، برای آن که نادره باشد که آنچه حزار ۳ گوید ۴ زاست باز آید چنان که در او هیچ تفاوتی نباشد به اندك و بسیار، پس حزر ۵ بیشتر دروغ باشد، و **مِنْهُ قَوْلُهُ: قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ،** أَي الكَذَّابُونَ حق تعالی ۶ به این آیت احتجاج کرد بر مشرکان و مجبران و باز نمود که مجبران هم آن مقاله می گویند که مشرکان می گویند ۷ و مشرکان نیز همان مقاله گفتند که پیش ایشان گفتند، و این آیت **مِنْ أَدَلِّ الدَّلِيلِ** است بر بطلان قول مجبیره ۸ و اضافه است ایشان اراده کفر و قبیح ۹ با خدای تعالی، برای آن که با تفاق آیت وارد است مورد مذمت و ملامت و عیب و تفریع بر گویندگان این مقالت بنگر تا چه مقالتی باشد جبر که خدای تعالی ملامت به شرك و کفر رها کند و ایشان را به جبر ملامت کند تا مثل در حق ایشان

۱. مع، وز، مل، آج، لب، لت: بیرون.

۲. نمی گویی / نمی گویند.

۳. مل، آف: حراز.

۴. آف: گویند.

۵. مل، آج، لب، بم، آف، لت: حرز.

۶. مل: سبحانه و تعالی.

۷. مع، بم، لت، آن: گفتند.

۸. مع، وز، لت: مجبران.

۹. مع، وز، لت + را.

محقق شود که مع کُفْرِهِ قَدْرِيٌّ که با آن که کافراند قَدْرِيٌّ اند^۱ و چون این مقالت^۲ بر کافران و مشرکان عیب و نقص باشد همانا بر مسلمانان هنر نباشد، دگر آن که خدای تعالیٰ باز نمود که این قول دروغ گفتند و تکذیب رسول کردند. اگر گویند این آنگه باشد که قراءت «كَذَّبَ» بتخفیف گویند، گوییم: باز نمودیم که آن نیز خوانده اند و دیگر آن که مکذَّب^۳ بر حقیقت کاذب باشد چه مکذَّب^۴ آن بود که صادقی را گوید: ۵
كَذَّبْتَ فِيمَا قُلْتَ، و این خبری است که مخبر بخلاف آن باشد و این^۴ حقیقت کذب است. جز که مکذَّب^۵ خاصتر بود و کاذب عام تر بود هر مکذَّب کاذب بود و لکن نه هر کاذب مکذَّب باشد، و بر قراءت آن کس که به تشدید خواند الزام کم از این نیست برای آن که مراد به تکذیب رسولان چیزی باید که لایق این^۶ حال باشد و چیزی دیگر اجنبی نشاید تا کلام متنافر و متناقض نشود و اگر از این بگریزد به ۱۰
عَلَّتْ تَثْقِيلَ قِرَاءَتِ بِه: اِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُونَ^۷، چه کند و آن خرص دروغ^۸ است آن جا به اتفاق اگر گویند خدای تعالیٰ این برای آن برایشان عیب کرد که بر سبیل استهزاء گفتند نه بر سبیل ایمان، گوییم: خلاف این معلوم است از ایشان و مذهب ایشان که ایشان آنچه از این معانی گفتند از سر اعتقاد و تقرب گفتند و گمان بردند و مانند این: لِيُقَرَّبُوْنَا اِلَى اللّٰهِ زُلْفَى^۹، وَقَوْلُهُ: هُوَلَاءِ سُفْعَاءُ نَا عِنْدَ اللّٰهِ^{۱۰}، وَ ۱۵
قَوْلُهُ: هٰذَا اللّٰهُ بِرَضَمِهِمْ^{۱۱}، و دلیل دیگر بر این آن است که: ایشان بر سبیل احتجاج و حجت انگیختن گفتند و آن نه جای استهزاء و سخریت باشد، دگر آن که: مستهزئ و^{۱۲} ساخر را کاذب نگویند برای آن که مخبری نیست بر^{۱۳} [۱۲۳ - پ]

۱. وز: کافر قدری اند؛ آج، لب: کافران قدری اند.

۲. مع: با.

۳. مع، وز، آج، لب: مکذوب.

۴. مع، وز، مل + بر.

۵. آج، لب: مکذوب.

۶. مل: آن؛ آج، لب: ندارد.

۷. سوره زخرف (۴۳) آیه ۲۰ شعرانی: اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَخْرُصُونَ. ۸. آن: دروغ.

۹. سوره زمر (۳۹) آیه ۳.

۱۰. سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸.

۱۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۲۶.

۱۲. مع، وز: ندارد.

۱۳. مع، وز: آن: به.

حقیقت آن خبری که مخبر بر خلاف آن باشد، و خدای تعالی ایشان را در این
مقاله کاذب خواند، دگر آن که بر این قاعده خدای را نرسد^۱ که برایشان انکار
کند که ایشان آنچه کردند به اراده و مشیت خدای کردند و هر کس که او کاری
کند موافق اراده کسی مطیع او باشد و در او عاصی نبود، چه طاعت امثال^۲ امر و
اراده باشد. اگر گویند: خدای این مقاله برای آن برایشان عیب کرد که از سر
ظن گفتند نه از سر علم و روا باشد که چیزی از سر ظن گویند، و صدق باشد،
گوییم: اگر چنین بودی که گفتم، خدای تعالی حکم نکردی به آن که دروغ
می گویند و ایشان را دروغزن نخواندی^۳ چون ایشان را کاذب خواند و مکذب
دلیل آن می کند که خبری دادند از خدای و صفات خدای که مخبر به خلاف خبر
بود تا خدای ایشان را کاذب خواند سواء اگر^۴ ظن گفتند و اگر از خلاف ظن.
دگر آن که آن کس که گمان برد که چیزی بر صفتی است از ظن خود و اعتقاد خود
خبر دهد او را کاذب نگویند در خبر، ظن او را خطا گویند، فکیف چون گمان برد
و آن خبر چنان باشد که ظن او بود علی زعمهم. دگر آن که اگر از سر علم
گفتندی الأ عدل و توحید نگفتندی^۵، برای آن که علم از نظر در ادله حاصل آید
این جا و آن کس که او نظر کند در ادله به شرایط خود لابد نظر او تولید علم کند
پس اگر از سر علم گفتندی جز ایمان و توحید و علم نبودی و ملامت راه نیافتی
بر هیچ دو گروه.

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، آنکه حق تعالی گفت: یا محمد بگو این کافران را
که بیامده اند^۶ و با تو احتجاج می کنند به امثال^۷ این خرافات و محالات تعلق
می کنند در کفر خود به جبر و آنکه ایشان و پدرانشان کافر^۸ برای آن اند که خدای

۱. مع، وز: برسد.

۲. مع، وز: امساك.

۳. مع: بخواندی.

۴. مع، وز: لت + از + مل + از سر.

۵. مع، وز: نگفتی.

۶. مع، وز: نیامده اند.

۷. مع، وز: امثال.

۸. مع، آج: کافران.

از ایشان کفر خواست که شما را در امثال^۱ این مقالات و محالات حجتی نیست بر خدای، بل خدای را بر شما حجت است حجتی بلیغ رسیده به^۲ آن جا که قطع اعذار و شبهات کند و خدای را حجت نباشد بر کافران تا چنین نگویند که ما گفتیم، چه اگر آن مقالت گویند که مجبران^۳ گفتند و مشرکان گمان برند^۴ که فاعل و خالق و محدث و منشی هر کفر و ضلالت و فضایح و قبایح خداست ۵
تَعَالَى عُلُوًّا كَبِيرًا^۵، و قدرت موجب^۶ است و ارادت موجب^۷ مراد است و قدرت مَعَ الْفِعْلِ خدای آفریند و بنده چون محلّ فعل است خدای را اگر خواهد به خراباتش برد اگر خواهد به صومعه و اگر خواهد بتخانه^۷ و اگر خواهد به کعبه^۸، بنده را در این هیچ اختیار و مشیت نیست آنکه فردایش^۹ به قیامت بر این مناقشه کند و محاسبه و مواخذه حجت بنده را باشد بر خدای، خدای را بر بنده هیچ ۱۰ حجت نباشد^{۱۰}. قَوْلُهُ: فَلَوْ شَاءَ لَهَدِيكُمْ أَجْمَعِينَ؛ اگر خواستی همه را هدی دادی^{۱۱}. دو وجه را محتمل است: یکی آن که به جبر بر ایمان داشتنی مشیت قهر و اکراه چنان که گفتیم چند جایگاه، یا اگر خواستی همه را هدایت کردی به ره بهشت و نعیم^{۱۲}، برای آن نکرد که حکمت^{۱۳} از او مانع است در تکلیف و این نکرد برای آن^{۱۴} خبر داد که: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ^{۱۵}، و اگر ما را به فعل^{۱۶} رها ۱۵
کنند عضو کفار مجوز داریم.

قُلْ هَلْ مِمَّ شُهَدَاءُكُمْ، حَقُّ تَعَالَى در این آیت باز نمود که طریق به صحت

- | | |
|--|------------------------------|
| ۱. مع، وزه، آج، لب، لت: امثال. | ۲. آن: تا. |
| ۳. مع، وزه، مخبران. | ۴. مع، وزه، مل، لت: بردند. |
| ۵. سوره اسراء (۱۷) آیه ۴. | ۶. مع، وزه، مل، لت: موجب. |
| ۷. مع، وزه، مل: بیت، خانه؛ لت: بت خوانه. | ۸. مع، وزه، لت + و. |
| ۹. مع، وزه، مل، لت: فرداش. | ۱۰. مع، وزه، مل، لت + و. |
| ۱۱. آج، لب: هدایت کردی. | ۱۲. مع، وزه، مل، لت + ولکن. |
| ۱۳. مع، وزه، آف، آن: جمله. | ۱۴. مع، وزه، لت + که. |
| ۱۵. سوره نساء (۴) آیه ۴۸. | ۱۶. مع، وزه، مل، لت: با عقل. |

مذاهب و مقالاتی که اینان گفتند منسب^۱ است هم از جهت عقل [۱۲۴ - را] و هم از جهت سمع گفت بگوی ای محمد: هَلُمَّ؛ بیاری^۲، و «هَلُمَّ» از اسماء افعال است یعنی^۳ اسمی است که معنی او فعل باشد و هم لازم باشد و هم متعدی، قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي اللّٰزِمِ: وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا^۴، یعنی به ما آیی^۵ و در متعدی گفت: هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ^۶؛ بیاری گواهان تان^۷ و در لغت اهل حجاز آن را تشبیه و جمع و تذکیر و تانیث یکی باشد یَقُولُ: هَلُمَّ يَا رَجُلُ وَ هَلُمَّ يَا رَجُلَيْنِ^۸ و هَلُمَّ يَا رِجَالُ وَ هَلُمَّ يَا هَذِهِ وَ هَلُمَّ يَا مَرءَتَانِ وَ هَلُمَّ يَا نِسْوَةً، و بر لغت تمیم تشبیه و جمع و تذکیر و تانیث کنند آن را فقالوا: هَلُمَّ وَ هَلُمَّوَا وَ هَلُمَّي وَ هَلُمَّنَا وَ هَلُمَّنَّ وَ لغت [قرآن]^۹ بر اول است؛ بگو ای محمد بیاری گواهان تان را^{۱۰} که گواهی خواهند داد^{۱۱} که خدای این چیزها به حرام کرد، و سیویه گفت: این دو کلمه است مِنْ «ها» «وَلَمْ» و ها تشبیه راست، و لَمْ أَمْرٌ مِنْ لَمَّةٍ إِذَا جَمَعَهُ، یعنی انْتَبِهُوا وَ اجْمَعُوا شُهَدَاءَكُمْ، و قولِ أَغْشِي بِرِ لَغْتِ اَهْلِ حِجَازِ اسْت: وَ كُنَّ دَعَا قَوْمَهُ دَعْوَةً هَلُمَّ إِلَيَّ أَمْسِرْ كُنْمَ قَسِدَ صَسْرَمَ و با «لام» نیز به کار دارند و يُقَالُ: هَلُمَّ لَكَ وَ هَلُمَّ لَكُمْ وَ هَلُمَّ لَكُمْ: اگر گویند چگونه گفت: گواهان بیاری^{۱۲} اگر گواه بیارند و گواهی بدهند گواهی شان مقبول نباشد در این چه فایده باشد؟ گوییم از این دو جواب است: یکی آن که این بر سبیل تَهَكُّمٍ، گفت یعنی کس بر این گواهی ندهد و اگر دهد نه چنان دهد که در او حجتی باشد، دوم آن که اگر گواهی داری که مقبول الشَّهَادَةِ باشد بیاری^۲

۱. مع، وز، لت: مفسد.

۲. آج، لب، آف: بیارید.

۳. مع، وز، مل، لت: اعنی.

۴. سورة احزاب (۳۳) آیه ۱۸.

۵. مع، وز، اتی.

۶. سورة انعام (۶) آیه ۱۵۰.

۷. مع، وز، لت = را.

۸. مع، وز، لت: لرجلین.

۹. اساس: ندارد، با توجه به مع و وز افزوده شد.

۱۰. اساس: گواهاتان، با توجه به مع تصحیح شد.

۱۱. مع، وز، مل، لت: خواهند دادند.

۱۲. مل، آف: بیارید.

و دانست که نیارند^۱ تا دعوی ایشان مجرد بماند از^۲ مقبول نبود، و قول اول ابوعلی گفت و دوم حسن بصری، آنگه گفت: اگر کسی آید تا بر این معنی گواهی دهد به دروغ تو گواهی مده، این تنبیه است بر آن که هر گواهی که دهند بر این معنی همه دروغ باشد، و نیز گفت: متابعت مکن هواها و آراء آنان را که آیات مرا^۳ دروغ داشتند و این خطاب با رسول است و مراد ائمت، و روا باشد که خطاب با رسول باشد و اگرچه داند که او هرگز نکند، چنان که گفت: لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ، حق تعالی به این آیت ما را نهی کرد از آن که اتباع کنیم مذاهب گروهی را که مذهب و اعتقاد هوا دارند، و مردم مذهب به هوا از چند وجه دارند: یکی از جهت تقلید آن کس که تقلید او حق شناسد، و یکی از آن که شبهتی داخل شود بر او، [و]^۴ او آن شبهه دلیل گمان برد از آن که انعام^۵ نظر نکرده باشد بر آن ثبات کند، و یکی آن که او را نشو و تربیت بر مذهبی افتاده باشد دشخوار آید بر او مفارقت آن کردن که^۶ او الفت^۷ گرفته باشد، و یکی آن که هیچ گرد نظر^۸ نگردد و مشقت آن بر خود نهد، از میانه مذهبی گفته یا نا گفته^۹ اختیار کند و آنان^{۱۰} را دین و طریقه گیرد. وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، و نیز هوای آنان که به قیامت ایمان ندارند. وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ؛ و ایشان با خدای انباز گیرند مِنَ الْعَدْلِ وَ هُوَ الْمِثْلُ، و مِنْهُ الْعَدِيلُ لِلنَّظِيرِ^{۱۱}، یعنی آنان که به خدای شرك آرند از بت پرستان و از جز ایشان^{۱۲} انباز گیرند و اگرچه این^{۱۳} همه کافران اند، وَالْكَافِرُ مِلَّةً وَاحِدَةً؛ و کفریک

۱. مع، وز، مل، لت: ندارند.

۲. مع، وز، مل، لت + گواه.

۳. لت: به.

۴. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

۵. اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد.

۶. آج، لب، آف، چاپ شعرانی: امعان.

۷. مع، وز، مل + با.

۸. مع، وز، لت: الف: آن: لولفت.

۹. آج، لب: الفت.

۱۰. لب: گفت.

۱۱. مع، وز، آج، لب، لت: آن.

۱۲. مع، وز، لت: لنظر.

۱۳. مل: آنان.

۱۴. مع، وز، مل، لت: اینان.

ملت است. خدای تعالی این تفصیل بداد تا مردم جهت کفر هر گروه بدانند از کجا کافر شدند. آنکه گفت: یا محمد بگو این کافران را بیایی^۱ تا بر شما خوانم آنچه حرام کرد خدای^۲ بر شما، چه حرام کرده است تا بدانی^۳ که آنچه شما گفتی^۴ تحریم آن نه از خداست - جَلَّ جَلَالُهُ - و «تَعَالَى» کلمتی باشد مستعمل در امر به مُجیبی، و اصل او از تعالی و علو است، آنکه استعمال آن بسیار شد در هر آمدنی و اگر چه از بالا به نشیبی^۵ باشد. و «أَتْلُ» جواب امر است برای آن مجزوم است و «مَا» موصوله است و محلّ او نصب است بِوُتُوعِ الْفِعْلِ عَلَيْهِ، و روا باشد که عامل در او «حَرَّمَ»^۶ باشد و «مَا» استفهامی بود، و التَّقْدِيرُ [۱۲۴ - پ] آيَ شَيْءٍ حَرَّمَ رَبُّكُمْ، و قَوْلُهُ: لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا^۷، محلّ آن و ما بَعْدَهُ از فعل مضارع محتمل است چند وجه را از اعراب: یکی رفع علی تقدیر مبتداء محذوف و التَّقْدِيرُ وَ هُوَ أَنْ لَا تُشْرِكُوا، و دوم آن که محلّ او نصب است علی تقدیر اَوْصَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، و این فعلی باشد مقدر که فحوای کلام بر او دلیل کند، این قول زجاج است و روا بود که عامل در او «أَتْلُ» باشد، التَّقْدِيرُ تَعَالَوْا أَتْلُ عَلَيْكُمْ نَفَى الشِّرْكِ. وجه سیوم^۸ آن است که: او را محلی نباشد از اعراب و «أَنْ» به معنی آئی باشد و تقدیر آن بود که آئی لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا و در وجهی دگر گفته اند چهارم و آن آن است که: عامل در او «حَرَّمَ» باشد و «لَا» زیادت^۹ بود و تقدیر آن بود که: حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ الشِّرْكَ، چنان که گفت: مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ^۹ وَ التَّقْدِيرُ أَنْ تَسْجُدَ، و موضع تَشْرِكُوا محتمل است دو وجه را: یکی نصب به «أَنْ» و دگر جزم به لاءِ نَهَى، و باقر - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: کمینه شَرِكْ عِبَادَتِ بِه رِيَا باشد. قوله: وَ بِالْوَالِدَيْنِ

۱. مع، وز، آف، آن: بیاید.

۲. مع وزه لت + شما.

۳. وز، آج، لب، آف: بدانید؛ مع: بدانند.

۴. مع، وز، مل، آج، لب، آف: گفتید.

۵. مع، وز، لت: بالای نشیبی.

۶. مع، وز، آج، لب، آف، لت: جزم.

۷. لت: ستوم، مل، بم: سیم.

۸. اساس: زیاده، یا توجه به مع، وز تصحیح شد.

۹. سورة اعراف (۷) آیه ۱۲.

- إِحْسَانًا، عامل در او فعلی مقدر باشد، والتقدير أمر إحصاناً بالوالدین، و فرمود که: با مادر و پدر نیگویی کنید، و دلیل بر تقدیر این فعلهای محذوف که می‌گوییم دو چیز باشد: یکی حَرَمَ برای آن که «حَرَمَ» را در او امر وصایت هست، ائی وَصِيٌّ بِتَحْرِيمِهِ^۱ و امر بِتَرَكِهِ، دگر قَوْلُهُ: ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ^۲، چون ذکر وصیت خواست گفتن،
- ۵ اول حذف کرد تَعْوِيلًا عَلَى الثَّانِي وَ اعْتِمَادًا عَلَيْهِ، و روا بود که عامل در او اَوْصِيٌّ باشد، والتقدير اَوْصِيٌّ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا، حق تَعَالَى گفت: بگوی ای محمد بیایی^۳ تا من بخوانم بر شما آنچه حرام است که خدای حرام کرده است یکی شَرِكٌ است بر قول آن کس که گفت [لا]^۴ زاید است و بر دیگر قولها گفت: من محرمات بر خوانم آنکه واجب و حرام از روی فعل و ترك متداخل باشند که واجب را تَرَكَشَ حرام بود و حرام را تَرَكٌ واجب، یعنی فعل شَرِكٌ حرام است و تركش واجب، و نیز از جمله آن که ترك او در تحریم دارد، احسان با مادر و پدر است، و از جمله آنچه حرام است ناکردن^۵ آن است که: فرزندان را نکشی [به]^۶ ترس درویشی. و اِمْلَاقٌ و اِفْلَاسٌ نَفَادٌ مال و زاد بود، و رَجُلٌ مُمْلِقٌ اَيٌّ فَقِيرٌ، وَ الْمَلَقُ مِنْ هَذَا لِأَنَّ كَمَا دَرَوِيشٌ مَتَمَلَّقٌ بِأَنَّ رُوِي طَمَعٌ، آنکه ایشان را ایمن کرد از درویشی^۷،
- ۱۰ گفت: روزی شما و ایشان به امر من است و در قبضة قدرت من است. نَحْنُ نَنْزُقُكُمْ وَ اِيْنَاهُمْ؛ ما روزی می‌دهیم شما را و ایشان را - یعنی فرزندان ایشان را.
- آنکه گفت: وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ؛ گرد فواحش مگردی^۸. و فواحش جمع «فاحشه» باشد و آن قبیحی بود ظاهر القبح. بعضی گفتند: فاحشه کبیره باشد، و صغیره را فاحشه نخوانند و قبیح شامل باشد صغیره و کبیره^۹ را، و قَوْلُهُ: مَا ظَهَرَ

۱. اساس: بتخرمه، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۲. سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱.

۳. مع، وزه آج، لب: بیاید.

۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۵. مع، لب، لت: ناکردنی.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۷. مع، وز + و.

۸. مع، وزه، مل، آج، لب، آف: مگردید.

۹. مع، وزه صغیر و کبیر.

مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ ، در معنی او دو قول گفتند: عبدالله عباس و ضحاک و سدی گفتند عرب را اعتقاد چنان بود که زنا کردن آشکارا نشاید، پنهان شاید. حق تعالی گفت: از زنا اجتناب کنید پنهان و آشکارا، و^۱ باقر - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: مَا ظَهَرَ زَنَاسْتِ، وَ مَا بَطَّنَ دوستی مردان با زنان بر وجه مخادنت^۲ و عاشق و معشوقی، و گفته اند: عام است در جمله فواحش ظاهر و باطن و این اولیتر است لِعُمُومِ الْفَائِدَةِ . آنکه از جمله محرمات گفت: وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ؛ و مکشی^۳ نفسی را که خدای تعالی به حرام کرده است کشتن آن مگر به حق [۱۲۵ - را و حق آن باشد که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ إِلَّا لِإِخْدَى خِصَالٍ أَرْبَعٍ كُفْرٍ بَعْدَ إِيمَانٍ وَ زِنَا بَعْدَ إِحْصَانٍ وَ رَجُلٌ عَمِلَ عَمَلِ قَوْمٍ لُوطٍ وَ رَجُلٌ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ ، گفت خون مرد مسلمان^۴ حلال نباشد الا برای خصلتی از چهار خصلت: مردی که کافر شود پس^۵ ایمان، و مردی که زنا کند پس^۵ احصان^۶ و مردی که عمل قوم لوط کند، و مردی که نفسی را بکشد به قصد بی آن که او کسی را کشته باشد. ذَلِكَمُ وَصِيَّتُكُمْ بِهِ ، خطاب است با جمله مکلفان، حق تعالی گفت: این آن است که خدای تعالی شما را به آن وصیت می کند تا شما عاقل شوید، یعنی عقل بر کار گیرید و بدانی^۷ آن را به استعمال عقل و کار بندی^۸.

۱۵ وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ ، و از جمله محرمات تعرض مال یتیم کردن است، يُقَالُ: قَرَبْتُ الشَّيْءَ أَقْرَبُهُ قُرْبًا وَ قُرْبَانًا وَ قَرَبْتُ مِنَ الشَّيْءِ أَقْرَبُ قُرْبًا . گفت: گرد مال یتیم مگردی^۹ الا بر وجهی که نیکوتر^{۱۰} باشد، و مراد به قرب مال یتیم احتراز است از تصرف کردن در او، و یتیم را برای آن تخصیص کرد - و اگرچه مال جمله

۱. مل + حضرت.

۲. مل: محادته.

۳. معج، وزا مل: مکشید.

۴. معج: مسلمانان.

۵. معج + از.

۶. لت: حصان.

۷. معج، وزا آف: بدانید.

۸. معج، وزا آف: بندید.

۹. معج، وزا آف: مگردید.

۱۰. معج، وزا لت: نکوتر.

- آدمیان در تحریم [به] ^۱ یک منزلت است - که: یتیم بی پدر و بی ناصر باشد و به جای رحمت باشد و از آن جا که او بی ناصر بود طمع به مال او بیشتر بود ناپاکان را، و قَوْلُهُ: **إِلَّا بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ**، در او سه قول گفتند: یکی آن که نگاه باید داشتن برای او تا او بزرگ شود و بالغ شود آنگه با او دهد. قول دوم مجاهد و ضحاک و سُدی گفتند: مراد به احسن آن است که مال ایشان ضایع نگذارد، بل در تجارت و زراعت و عمارت کار برد بر وجهی که از آن جا چیزی و نفعی برآید تا در وجه خرج ایشان شود و سرمایه بر جای باشد. سیم ^۲ آن است که ابن زید گفت: مراد آن است که کسوت و نفقه او بر وجه قصد و میانه می دهد دون اسراف و تقصیر. **حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ**؛ تا به اشد رسد، این لفظ بعضی گفتند جمع است، و در واحدش چند قول گفتند: یکی «شد» مثل فُلْس و أَفْلُس، یکی «شُد» مثل وُد و أَوْد و یکی «شِده» چون نِعْمَه و أَنْعَم، و گفته اند: جمعی است که واحد ندارد و مراد غایت برنای و قوت و شدت او باشد، و **شُدَّ النَّهَارُ مُعْظَمَهُ وَ أَرْتَفَاعُهُ**، قَالَ عَتْرَه: ^۳
- عَهْدِي بِهِ شَدَّ النَّهَارِ كَأَنَّهَا خُضِبَ اللَّيْلَانُ وَ رَأْسُهُ بِالْعِظْلِمِ
الْعِظْلِمِ الْوَسْمَةُ، وَ اللَّيْلُ الْمُظْلِمِ أَيْضًا، وَ قَالَ آخَرُ: ^۴**
- تُطِيفُ بِهِ شَدَّ النَّهَارِ ظَعِينَةً طَوِيلَةً أَنْقَاءَ الْيَسَدَيْنِ سَحُوقٌ** ^۵
- شعبی و یحیی بن یَعْمَر گفتند: ^۵ اشد وقت حُلْم و بلوغ و کمال عقل باشد که حسنات و سیئات بر او نویسند، کلبی گفت: از هر ده سال تا سی سال، و سدی گفت: سی سال، و قَوْلُهُ: **حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ**، «حتی» غایت نیست در آن که مال یتیم را تا به آنگه تعرض نشاید کردن ^۶ **إِلَّا عَلَى أَحْسَنِ الْوُجُوهِ**، بل مال ^۷ یتیم و جز یتیم را گرد آن نگشتن و آن را صیانت کردن از تصرف نا ^۸ واجب واجب است در همه

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. مع، وز: سهام.

۳. مع، وز: شعر.

۴. مع، وز: مل - شعر.

۵. مع، وز: لت: گفت.

۶. وز: کرد.

۷. وز: بم، آف: مال الیتیم.

۸. وز: بم، آف: تا.

حال، و این وقت برای آن زد که او در این وقت از آن برود که یتیم باشد، لَقَوْلِهِ
 - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : لَا يُتَمَّ بَعْدَ حُلْمٍ ، و نیز چون او را عقل و قوت و تصرف باشد رها
 نکند که مال او بناحق بردارند چون به این حال^۱ رسد^۲ بنگرند اگر رشید باشد مال
 او به او دهند و اگر نباشد امام یا قاضی حجر کند^۳ بر او محجور می باشد تا
 رشید شدن آنگه گفت: أَوْفُوا الْكَيْلَ ؛ و مکیال و میزان راست کنید، یعنی آنچه
 ۵ پیمایی^۴ و آنچه سنجی^۵ تمام بدهنی^۵، و اگر چه یکی بر مصدر گفت و یکی بر
 آلتی که کیل مصدر است و میزان آلت مراد مکیل و موزون است و ذکر آن دو لفظ
 مجاز است برای آن که «ایفاء» در متاع باشد [۱۲۵ - پ] و ایفاء، تمام بدادن
 باشد و استیفاء تمام بستدن باشد و «وفاء» تمامی باشد و وافی تمام باشد. بِالْقِسْطِ ،
 ۱۰ أَيْ بِالْعَدْلِ ؛ بداد و استنان^۶ و راستی، و قَوْلُهُ: لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ؛ هیچ نفس
 را تکلیف نکنیم إِلَّا آنچه طاقت او باشد، یعنی اگر او اجتهاد کند و احتیاط به
 جای آرد آنگه آنچه او از آن احتراز نتواند کردن، آن در تکلیف او نیست، بر او
 بیشتر از اجتهاد نباشد. وَإِذَا قُلْتُمْ فَأَعِدُّوا؛ و چون سخنی گویی^۷ به عدل و
 انصاف و راستی گویی و اگر چه بر بعضی خویشان شما باشد، و قول^۸ برای آن
 ۱۵ تخصیص کرد دون فعل که در میان مردمان قول بیشتر رود و آن که در قول حیف
 روا ندارد در فعل هم روا ندارد. وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا؛ و به عهد خدای وفا کنید. در این
 دو قول گفتند: یکی آن که مراد اوامر و نواهی خداست و وصایتی که مکلفان را
 کرد به ادای واجبات و اجتناب مقبحات، قول دوم آن است که: مراد سوگند به
 خداست و عهد و نذر با خدا، و چون چنین کنند وفا واجب باشد مادام تا در
 ۲۰ معصیت نباشد. ذَلِكُمْ، اشارت است به این جمله که در آیت است. وَصِيكُم بِهِ ؛

۱. مع، وزه، لت: جای؛ مل: به جای.

۲. مع: برسند؛ آج، لب: رسیده باشد.

۳. مل: کنند.

۴. مع، وزه: پیمید؛ لت: پیمی.

۵. مع، وزه: سنجید.

۶. مل: دادستان.

۷. مع، وزه، مل، آج، لب، آف: گوید.

۸. مع، وزه، مل، لت + را.

خدای شما را به این اندرز می‌کند تا همانا شما اندیشه کنید و غافل نباشی^۱ از این تا آنچه کردنی است کار بندی^۲ و آنچه ناکردنی است اجتناب کنی^۳. کوفیان خواندند الا ابن کثیر^۴: تَذَكَّرُونَ، بتخفیف «ذال» هر کجا باشد، و باقی قرآء بتشدید «ذال» یُقَالُ: ذَكَرْتُ الشَّيْءَ ذِكْرًا وَ ذُكِرًا كَالْحِفْظِ^۵ وَالشُّرْبِ^۶، و ذَكَرَ فعلی است متعدی به يك مفعول چون عین مضاعف^۷ کنی^۸ متعدی شود به دو مفعول، یقال ذَكَرْتُ فُلَانًا وَ ذَكَرْتُهُ كَذَا، قَالَ الشَّاعِرُ^۹:

يَذَكِّرُ نِيكَ^{۱۰} حَنِينُ^{۱۱} الْعَجُولِ^{۱۲} وَ نَوْحُ الْحَمَامَةِ تَدْعُو^{۱۳} هَدِيلاً

وَ كَذَلِكَ أَذَكَرْتُهُ كَذَا، یادداشت دادم^{۱۴} فلان چیز را، و تَذَكَّرَ مطاوع «ذَكَرَ»

باشد و او متعدی باشد به يك مفعول، و قَالَ الشَّاعِرُ^۹:

تَذَكَّرْتُ أَرْضاً بِهَا أَهْلُهَا مِنْ أَخْوَالِهَا وَ مِنْ أَعْمَامِهَا
وَ قَالَ آخَرُ^۹:

تَذَكَّرْتُ لَيْلِي لِأَنَّ حِينَ إِذْكَارِهَا^{۱۵} وَ قَدْ حَبِي الْأَضْلَاعُ ضَلُّ بِضَلَالٍ

آن که^{۱۶} به تخفیف خوانند، گفت: اصیل او تَذَكَّرُونَ^{۱۷} بود، يك «تا» بیفگندند

و آن «تا» ی تَفَعَّلَ باشد دون حرف مضارعت که او برای معنی^{۱۸} آمد فَضَارَ تَذَكَّرُونَ،

۱. مع، وزه، مل، آج، لب، آف، آن: نباشید.

۲. مع، وزه، مل، آج، لب، آف: بندید.

۳. مع، وزه، مل، آج، لب، آف: کنید.

۴. مع، وزه، مل: ابوبکر.

۵. آج، لب: کالْحِفْظِ.

۶. آج: والشُّرْبِ.

۷. وزه، مل: مضعف.

۸. مل: کنید.

۹. مع، مل + شعر.

۱۰. لب، بم، آف: حنین.

۱۱. لب، بم، آف: حنین.

۱۲. مع، لب، بم، آف: الفحول.

۱۳. مع، وزه، آج، لب: يدعو.

۱۴. مع، وزه، مل، لت: یادداشت دادم؛ لب، بم: یادداشت دادم؛ آف: یادداشت دادم.

۱۵. اساس، مع، وزه، مل، لت: اذکارها؛ آج، لب: اذکارها. ۱۶. مع، وزه، آج، لب، آف، لت: آنکه.

۱۷. اساس: تذکرون، با توجه به مع تصحیح شد.

۱۸. مع، وزه، لت: معنی.

و آن که^۱ مشدّد خواند گفت: تَنذَرُونَ بود؛ تاء «تفعل» «ذال» کردند به مناسبت فاء الفعل و آنکه در «ذال» ادغام کردند چنان که اند^۲ جایگاه بیان کردیم و مثله: أَطَيَّرْنَا وَ أَثَاقَلْتُمْ وَ اذْكَرَ وَ غَيْرُ ذَلِكَ .

وَ اَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا ، كِسَائِي وَ حَمْزُهُ خَوَانَدَنْد: وَ اِنَّ هَذَا، بَكْسِرِ هَمْزِهِ
 ۵ و باقی بفتح همزه، و جمله قراء «نون» اَنَّ مُشَدَّدٌ خواندند مگر ابن عامر که او مخفف خواند و جمله قراء «یا» صِرَاطِي ساکن خواندند مگر ابن عامر که او مفتوح خواند صِرَاطِي . يعقوب همچنين خواند. و ابن عامر و ابن كثير صِرَاطِي به «سين» خواندند، ديگران^۳ به «صاد» مگر حمزه که او از میان «صاد» و «زا» خواند. اما آنان که «اَنَّ» بفتح خواندند قراءت ایشان محتمل است دو وجه را: یکی آن که معطوف باشد بر «اَنْلُ»،
 ۱۰ وَ التَّقْدِيرُ اَنْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ وَ اَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا. و وجه دوم به تقدیر «لام» که: وَ لِاَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ، و المعنى: اتَّبِعُوهُ لِاجْلِ الاستِقَامَةِ .
 و آن که مکسور کرد همزه را قراءت او نیز [۱۲۶-] را محتمل است دو قول را: یکی عطفاً على قَوْلِهِ: اَنْلُ، و تلاوت را تفسیر به قول کنند کانه قَالَ: اَقُولُ لَكُمْ^۵ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ وَ اَقُولُ اِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا. و وجه دوم آن است که کلامی^۶ مُسْتَأْنَفٌ باشد غیر مُتَعَلِّقٍ بِمَا قَبْلَهُ، و آن که تخفیف «نون» کرد گفت: «نون» مخففه است از ثقیله، و
 ۱۵ معنی هم آن^۷ باشد جز که چون تخفیف کنند، عملش باطل شود و هَذَا به او^۸ در محل رفع باشد و در او ضمیر شأن و قصه باشد، و التَّقْدِيرُ: وَ اِنَّ هَذَا، و هرجا که «اَنَّ» تخفیف^۹ باشد بر این شریطه^{۱۰} باشد، نَحْوُ قَوْلِهِ: عَلِمَ اَنَّ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضِي^{۱۱}،

۱. آج، لب: آنکه.

۲. مل: چند؛ آج، لب، آف، لت: اندر.

۳. آج، لب: نون مشدّد.

۴. آج، لب: دگران؛ لت: دیگر.

۵. آج، لب: ندارد.

۶. مل، لب: کلام.

۷. مل: همان.

۸. مع، وز، لت: با او.

۹. آج، لب، آف، لت، آن: تخفیف «اَنَّ».

۱۰. آج، لب: شرط.

۱۱. سورة مُزَّمِّل (۷۳) آیه ۲۰.

والتقدير: أَنَّهُ سَيَكُونُ. و «هَذَا» مبتدأست و «صراطی» خبر اوست و «مستقيماً» نصب بر حال است و عامل در او یا «ها» یا «ذا» باشد؛ كَأَنَّهُ قَالَ: أُنَبِّئُ عَلَيْهٖ مُسْتَقِيماً أَوْ أَشِيرُ إِلَيْهِ مُسْتَقِيماً. حق تعالی گفت این راه یعنی ره مسلمانی و شرع رسول و این مكارم اخلاق و آداب شرع که در این آیات گفت راه من است و راست است، متابعت کنید آن را و راههای دیگر را متابعت مکنید^۱ که شما را از ره^۲ من پراکنده کند هر رهی که جز ره مسلمانی است از جهودی و گبرکی و ترسایی و راههای خداوندان أهواء و بدع و ضلالات^۳؛ چه اگر بر آن راه باشی^۴ بر راه من نبوده باشی^۴ که جمع نتوان کردن میان حق و باطل. ذَلِكُمْ وَصِيكُم بِهِ؛ این آن است که خدای تعالی شما را به این وصیت کرده^۵ تا باشد که شما متقی شوید^۶، از معاصی او حذر کنید^۷ تا عقاب او به شما نرسد.

۱۰
ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا، گفت: پس از آن بدادیم موسی را کتاب. اگر گویند چگونه گفت موسی را پس از این کتاب دادیم - [و] موسی را کتاب پیش از این داد^۹؟ گوئیم از این چند جواب است: یکی آن که در کلام محذوفی مقدر است و تقدیر آن که: ثُمَّ قُلْنَا لِمُوسَى الْكِتَابَ؛ پس بگوی ای محمد ایشان را که خدای تعالی موسی را پیش از این کتاب داد و این «قُلْنَا» بیفکنند این جا تَعْوِيلًا ۱۵ عَلَيَّ قَوْلِهِ: قُلْنَا تَعَالَوْا أَنزَلْنَا مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ^{۱۰}. جواب دوم زجاج گفت تقدیر آن است که: ثُمَّ أَنزَلْنَا لِمُوسَى الْكِتَابَ، بیایی^{۱۱} تا محرمات بر خوانم^{۱۲} و قصه کنم بر شما که خدای تعالی موسی را کتاب داد. سیوم^{۱۳} ابو مسلم گفت: عطف

۱. لت: مکنی.

۲. آج، لب: راه.

۳. معج، وز: ضلالات؛ آن: ضلالت.

۴. معج، وز: آف: باشید.

۵. معج، وز: مل، لت: می کند.

۶. لت: شوی.

۷. لت: کنی.

۸. اساس: ندارد، از وز آورده شد.

۹. مل: موسی را پیش از این داد.

۱۰. سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱.

۱۱. مل، آج، لب، لت، آن: بیاید.

۱۲. معج، وز: مل، لت + و پس بر شما خوانم.

۱۳. بم، آن: سیوم.

است بر آن متنها که بر ابراهیم نهاد، مِنْ قَوْلِهِ: وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ - إِلَى قَوْلِهِ ۱: صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، و مغربی این وجه را استحسان کرد. چهارم آن که: «ثُمَّ» این جا به معنی «واو» است و در او مجرد عطف است، چنان که شاعر گفت:

قُلْ لِمَنْ سَادَ ثُمَّ سَادَ آبُوهُ ثُمَّ قَدْ سَادَ قَبْلَ ذَلِكَ بَعْدَهُ

و این وجوه جمله ۲ نیک است و مُحتمل و اگر در این وجه گویند مراد

تعداد نعمت است بر مکلفان، جز آن که ابتدا به رسول کرد آنکه به موسی تا «ثُمَّ» برجای خود باشد. و كَذَلِكَ فِي الْبَيْتِ كَأَنَّهُ بَدَأَ فِي التَّعْذَادِ بِهِ ثُمَّ بِأَبِيهِ ثُمَّ بِجَدِّهِ، وَ هَذَا تَأْوِيلٌ مَلِيحٌ فِي الْآيَةِ مِنْ اسْتِخْرَاجِي، وَ مِثَالُهُ قَوْلُهُمْ: أَلَمْ أَحْسِنِ إِلَيْكَ ثُمَّ خَلَصْتُكَ ثُمَّ كَسَوْتُكَ ثُمَّ أَعْطَيْتُكَ، و اگر چه آنچه از پس ۳ گفت اول کرده ۴ باشد.

قَوْلُهُ: تَمَاماً عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ، در او پنج قول گفتند: یکی ربیع و فراء گفتند: تَمَاماً

عَلَى إِحْسَانِيهِ، یعنی بر احسان موسی، یعنی کتاب دادیم او را تا احسان او تمام شود که به آن به ثواب آخرت رسد ۵. دوم مجاهد گفت: تَمَاماً عَلَى الْمُحْسِنِينَ، و لفظ

اگر چه واحد است مراد جمع است [۱۲۶ - پ] و التَّقْدِيرُ عَلَى الَّذِينَ أَحْسَنُوا، وَ هَكَذَا هُوَ فِي حَرْفِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، چنان که یکی از ما گوید:

أَوْصِي بِمَا لِي لِلَّذِي حَجَّ وَ عَزَا، أَيْ لِلْغَازِينَ وَ الْحَاجِّينَ ۶، قَالَ الشَّاعِرُ ۷:

شَبُّوا ۸ عَلَى الْمَجْدِ وَ شَابُوا [وَ اكْتَهَلُوا] ۹

وَ أَرَادَ وَ اكْتَهَلُوا، یعنی تا ۱۰ تمام نعمت باشد بر محسنانی که موسی

- عَلَيْهِ السَّلَام - از ایشان بود. ابو عُبَيْدَةَ گفت: معنی آن است که عَلَى كُلِّ مَنْ أَحْسَنَ، و معنی این قول آن باشد که ما فضیلت موسی بر محسنان به این کتاب تمام

۱. آج، لب: لقوله.

۲. مع: جمله وجوه.

۳. مع، وز: مل: بازپسین.

۴. مل: گفته.

۵. لت: رسند.

۶. لت: للحاجین و الغازین.

۷. مع، وز: شعر.

۸. آج، لب: شیوا.

۹. اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

۱۰. آج، لب، آفه: با.

کردیم یعنی اظهار فضل و تفضیل او به این کتاب کردیم. و «محسنین» بر این قول انبیایی باشند که نه صاحب کتاب باشند^۱ و مؤمنان باشند. و قولی دگر آن است که: تَمَامًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا. و «علی» به معنی «لام» باشد برای آن که مناقض اند، و عرب چنان که نظیر بر نظیر حمل کند نقیض بر نقیض حمل کند، يُقَالُ: أَتَمَّ عَلَيْهِ، بمعنی أَتَمَّ لَهُ، قَالَ الشَّاعِرُ^۲:

۵

رَعْنَهُ أَتْمَسْرًا وَحَلًّا عَلَيْهَا فَطَارَ النَّيُّ فِيهَا وَاسْتَفَارَا

ای حلالها، حسن و قناده گفتند: اِتْمَامَ كَرَامَتِهِ فِي الْجَنَّةِ عَلَيَّ إِحْسَانِهِ فِي الدُّنْيَا؛

تا به آن احسان که در دنیا کرد کرامت او در بهشت تمام کند. ابو مسلم گفت تماماً

عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ، یعنی ابراهیم حین دَعَا اللَّهَ لِيُؤَدِّهِ فَقَالَ: وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ

فِي الْآخِرِينَ^۳، حق تعالی منت نهاد بر ابراهیم به نعمتی که با موسی کرد برای آن که

به دعای او بود و صلاح در اجابت آن بود و نصب او بر حال است، و اهل معانی

گفتند: عَلَيَّ أَنْ جَاءَ بَرَاءُ اللَّهِ لِيُؤَدِّهِ فَقَالَ: وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ

هُوَ تَمَامٌ عَلَيَّ وَجِبِ الضَّعْفِ وَ الزِّيَادَةِ، که زَادَ وَ ضَاعَفَ با «علی» استعمال کنند و

در شاذ خواندند: عَلَيَّ الَّذِي^۴ أَحْسَنُ^۵ به رفع علی تقدیر هُوَ أَحْسَنُ. وَ تَفْصِيلاً لِلكُلِّ

شَيْءٍ؛ و تفصیل و تبیین هر چیزی را که موسی - علیه السلام - و قومش در شرع ایشان

به آن محتاج بودند. وَ هُدًى وَ رَحْمَةً، ائِي بَيَانًا وَ لُطْفًا وَ حُجَّةً، و نصب «تماماً» و

این اسماء دیگر شاید که بر مفعول له باشد. لَعَلَّهُمْ يَلْقَاءُ رَبَّهُمْ يُؤْمِنُونَ؛ تا باشد که

ایشان به جزای خدا ایمان آرند و جزا [را] لقا خوانند برای تعظیم او را و

تفخیم شأن او را برای آن که جزا در سرایی باشد که تولای آن کار و آن جای به او

باشد - جَلَّ جَلَالُهُ.

۲۰

وَ هَذَا كِتَابٌ، اشاره به «هذا» به قرآن است، گفت: این کتابی است که ما

۲. مع، وز، مل + شعر.

۱. مع، وز، مل، آج، لب، لت: بودند.

۴. مع، وز، مل، آج، لب: الذین.

۳. سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۴.

۶. اسام: ندارد، با توجه به مع الفزوده شد.

۵. آن: احسنوا.

فرو فرستادیم مبارک، و اصل برکت ثبوتُ الخیر و نُموهُ باشد مِنْ بَرُوكِ البَعیرِ و بَرَاکَاءِ الْقِتَالِ مَوْضِعُ الثَّبَاتِ مِنْهُ قَالَ: ^۱

وَ هَلْ يُنْجِي مِنَ الْعَمَّاتِ إِلَّا بِرَأْكَاءِ الْقِتَالِ أَوْ الْفِرَارِ
 وَ قَوْلُنَا تَبَارَكَ اللهُ ^۲، اى يَثْبُتُ بِصِفَةِ الْإِلَهِيَّةِ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ . فَأَتَّبِعُوهُ ؛
 ۵ متابعت کنید آن را و بررسی ^۳ از خدا و از معاصی او اجتناب کنید ^۴ تا باشد که مستحق رحمت او شوی ^۵، و اند ^۶ جای بیان کردیم که «لَعَلَّ» را معنی ترجی باشد و این امید راجع باشد با مکلف نه با خدای تعالی، و گفتند: لَعَلَّ به معنی «کنی» باشد و گفته ^۷ «لَعَلَّ» و «عَسَى» از خدای واجب باشد، و اصل قول اول است که کلمه با آن بر ظاهر خود باشد و مکلف بَيْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ بود چنان که تکلیف اقتضا می کند. قَوْلُهُ: تَقُولُوا، عامل در آنزَلْنَاهُ باشد و تقدیر آن که: أَنْزَلْنَا الْكِتَابَ لِئَلَّا تَقُولُوا؛ ما این کتاب برای آن فرستادیم تا شما نگویی که کتاب یعنی تورات و انجیل بر دو طایفه یعنی جهودان و ترسایان پیش ما فرو [۱۲۷-] فرستادند. و او را امثله بسیار است مِنْ قَوْلِهِ: يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا ^۸ وَالْمَعْنَى: لِئَلَّا تَضِلُّوا، و قَوْلُهُ: وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ ^۹، اى لِئَلَّا تَمِيدَ بِكُمْ، و قَوْلُهُ: أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، و زجاج در این جمله مواضع گفت، تقدیر آن است که: كَرَاهِيَّةٌ أَنْ تَضِلُّوا وَأَنْ تَقُولُوا، وَأَنْ تَمِيدَ، حَقَّ تَعَالَى به این آیت حجت بر کافران عرب گرفت و گفت: من این کتاب قرآن برای آن فرستادم تا عرب نگویند اهل کتاب را کتاب دادند و ما را ندادند. اگر به ما خیر خواستندی ما را نیز کتاب دادندی، چه همان تکلیف که ایشان را هست ما را هست. وَإِنْ كُنَّا عَنْ

۱. مع، وز + شعر.

۲. سورة اعراف (۷) آية ۵۴.

۳. مع، وز آج، لب، آف: بترسید.

۴. لك: اجتناب کنی.

۵. مع، وز آج، لب، آف: شوید.

۶. آج، لب، آف: اندر.

۷. مع، وز لت: گفته اند.

۸. سورة نساء (۴) آية ۱۷۶.

۹. سورة لقمان (۳۱) آية ۱۰.

دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ؛ و [اگر چه] ^۱ ما از درس ایشان کتابهای خود را غافل بوده ایم. و گفتند: «إِنَّ» به معنی «ما»ی نافیه است؛ و ما غافل نبودیم ^۲ از درس ایشان، و اولیتر آن باشد که «إِنَّ» مخففه باشد از ثقیله برای «لام» کئی که ^۳ در خبرش آمد.

أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ؛ و تا شما نگوی ^۴ اگر

- کتابی بر ما آنزله کرده بودندی ما از ایشان مهتدیر بودیمی ^۵ و مشرعر ^۶ به استدلال به آن و استخراج ادله از آن جا و تمسک کردن به آن، و از حق او ^۷ آن است که از پی او فعل آید و اگر جایی بود که از پی او اسم باشد ^۸، تاویل فعلی بود چنان که این جا ^۹ هست و التقدير: لَوْ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ، برای آن که «لَوْ» حرف شرط باشد و ذوات موجوده باقیه شرط نتواند بودن، و مثله قَوْلُهُمْ: لَوْذَاتُ سِوَارٍ لَطَمْتَنِي، ای لَوْ لَطَمْتَنِي ذَاتُ سِوَارٍ لَطَمْتَنِي، اول بیفگند اعتماداً علی الثانی و مثله قَوْلُ الشَّاعِرِ:

- لَوْ غَيْرُكُمْ عَلِقَ الزُّبَيْرُ بِحَبْلِهِ
أَدَّى الْجَوَارِ إِلَىٰ بَنِي الْقَوْمِ
خدای تعالی گفت: قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ؛ آمد از خدای به شما بیستی ^{۱۱} و حُجَّتِي و دلالتی و بیانی و لطفی، و أدلته مؤدی باحق و مراد به «هدی» این جا بیان و لطف ^{۱۲} باشد، آنکه گفت: کیست ظالمتر از آن کس - یعنی ظالمتر بر خود از آن کس - که به دروغ دارد آیات خدای را و از آن عدول کند و اعراض

۱. اساس، بم، آف، لت، آن: ندارد، از مع افزوده شد. ۲. مع، وز، مل، لت: نبوده ایم.

۳. مع، آج، لب، لت: برای لام که.

۴. مع: و یا شما بگویند؛ وز، آف: و تا شما نگویند؛ آج، لب: تا نگویند شما.

۵. مع، وز، مل، لت: بودیمی.

۶. مع، لت: مشرعر؛ وز: مسوعتر؛ مل: مسوعتر؛ آج، لب، آن: مشرعر.

۷. اساس و همه نسخه بدلها چنین است؛ چاپ شعرانی (۹۷/۵): لَوْ، که ظاهراً بر نسخهها مرتجع است.

۸. مع، وز، مل، آج، لب، لت + بر.

۹. آج، لب، بم، آف، لت، آن: آن جا.

۱۰. اساس، بم، آف، آن: علی، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۱۱. آج، لب، آن: بیان لطف.

۱۲. آج، لب، آیتی.

نماید و در آن اندیشه نکند و به آن استدلال نکند! اگر گویند: چگونه گفت کس از این چنین مردم^۱ ظالمتر نباشد و ما دانیم که اگر قتل نفس و غصب مال به آن ضم کنند ظالمتر باشد، جواب آن است که گوئیم^۲: این بر طریق مبالغه است، یعنی از هر ظلمی که در جهان هست کفر بتر^۳ باشد و کافر ظالمتر باشد، چنان که گفت: **إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**^۴؛ آنکه گفت: **سَنَجْزِي**^۵؛ پاداشت^۶ دهیم آنان را که از آیات ما اعراض کنند به بتر عذابی به آن عدول و اعراض که کرده باشند. اگر گویند: چون بر قاعده شما آن است که این که کرد با این گروه برای قطع عذر کرد تا ایشان را حجّت نباشد بر خدای، پس آنان که پیش اینان بودند که کتاب به ایشان نرسید و ایشان رسول را در نیافتند، عذر ایشان مقطوع نباشد و ایشان را بر خدای حجّت بود، گوئیم: خلاف این است برای آن که ایشان را ادله باشد و الطاف در معلوم خدا که با ایشان^۷ کرده بود که قایم باشد مقام این را از ادله عقل و کتب پیغامبران^۸ پیشین و شرع ایشان، و اینان را نیز اگر خدای تعالی صلاح در آن شناختی که بر شرع پیغامبران^۸ مقدم رها کند مستغنی بودندی در باب لطف از این کتاب و لکن چون خدای تعالی دانست که مصلحت این مکلفان مختلف شد به اختلاف اوقات و اشخاص، اینان را کتابی دگر داد و بیانی نو کرد [۱۲۷ - پ] و اگر در حق ایشان دانستی که این یا مثل این مصلحت است، هم نفرمودی. چون نکرد دانستیم که مصلحت ایشان نبود.

آیه ۱۵۸ **قَوْلُهُ تَعَالَى: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمْنًا مِنْ قَبْلُ أَوْ**

۱. آج، لب، ازین مردم.

۲. آج، لب، بم: گوئیم.

۳. وز: کفرتر.

۴. سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

۵. مع، وز، مل، لت + ما.

۶. مل، آف: پاداشت.

۷. مع، وز، مل، لب: بایشان.

۸. مل، آج، لب، آف، لت: پیغامبران.

كَسَبَتْ فِي إيمَانِهَا خَيْرًا قَلِيلًا أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُتَنظِرُونَ؛ هیچ نگرند^۱ مگر بیاید شان فرشتگان یا بیاید فرمان خدای یا بیاید بعضی^۲ از حجتهای خدای تو؟ آن روز که بیاید برخی از حجتهای خدای تو نه منفعت کند^۳ هیچ تنی ایمان^۴ که نگشته باشد مؤمن از آن پیش^۵ یا کسب کرده باشد در ایمان او نیکی؟ بگو که چشم دارید^۵ که ما چشم همی داریم^۶.

آیه ۱۵۹ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِبَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؛ و آن کسان که جدا شدند از دین خویش و بودند گروهی گروه^۷ نیستی^۸ از ایشان اندر چیزی که کار ایشان با خداست. پس آگاه کند ایشان را بدانچه بودند می کردند.

آیه ۱۶۰ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ هر که بیاید به نیکی^۹ باشد او را ده چندان^{۱۰} و هر که بیاید به بدی^{۱۱} نیابد پاداشت^{۱۲} مگر همچند آن^{۱۳} و بر ایشان نه ستم کنند^{۱۴}.

آیه ۱۶۱ قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِثْلَ آبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ بگویی که مرا راه نمود [خدای من]^{۱۵} سوی راه راست دینی استوار و ملت^{۱۶} ابراهیم پاکیزه، و نبود از کافران.

۱. آج، لب، لت: چشم می دارند.

۲. لت: بهری.

۳. مع، وز، لت: سود ندارد؛ آج، لب: سود نکند.

۴. مع، وز، لت: هیچ کس را ایمانش که ایمان نیاورده باشد از پیش.

۵. لت: چشم داری.

۶. مع، وز، لت: که ما نیز چشم می داریم؛ آج، لب: که ما نیز چشم دارید ایم.

۷. مع، وز، لت: گروه گروه.

۸. مع، وز، لت + تو.

۹. مع، وز، لت: آرد نیکی.

۱۰. مع، وز، آج، لب، لت: ده مانند آن.

۱۱. مع، وز، لت: آرد بدی.

۱۲. وز، لت: پاداشت نکند؛ مع: پاداش نکند.

۱۳. مع، وز، لت: جز مانند آن.

۱۴. مع، وز، لت: بیداد نکند.

۱۵. اساس، آف، آن: ندارد؛ از مع افزوده شد.

۱۶. آج، لب: کیش.

آیه ۱۶۲ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ؛ بگو که نماز من و عبادت^۱ من و زندگانی من و مردن من خدای راست خداوند جهانیان.

آیه ۱۶۳ لَا شَرِيكَ لَهٗ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ؛ نیست انباز او را و بدین^۲ فرمودند مرا و منم اول مسلمانان.

آیه ۱۶۴ قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ؛ بگو جز از خدای خواهم^۳ خدایی؟ و اوست خداوند هر چیزی و نکند کار هر تنی مگر^۴ که بر او باشد و نگیرد گناه دیگری به دیگری پس باشد با خدای شما بازگشت شما آگاه کنندتان بدانچه بودید اندر آن خلاف همی کردید.

آیه ۱۶۵ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْتُمْ إِيَّاهُ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ؛ و اوست که کرد شما را خلیفتان^۵ زمین و برداشت برخی از شما را روی برخی پایگاهها^۶ تا بیازمایدتان اندر آنچه بداد شما را که خدای تو زود عقوبت^۷ است و او آمرزگار^۸ و بخشاینده است.

قَوْلُهُ تَعَالَى: هَلْ يَنْظُرُونَ، هَلْ از حروف استفهام است و نظر در آیت به معنی انتظار است، گفت: چه گوش می‌دارند و چه انتظار می‌کنند^۹ و توقع می‌کنند^۹ ایشان إلا آن که فرشتگان به ایشان آیند و معنی، تقریب [و] انکار و ملامت است بر کافرانی که عند نزول این آیات و ظهور بیانات ایمان نیاوردند.

۱. مع، وزا لت: زهد.

۲. مع، وزا لت: به آن.

۳. مع، وزا لت: بجویم.

۴. مع، وزا لت: نه اندوزد هر نفسی.

۵. مع، وزا لت: خلیفگان.

۶. مع، وزا لت: بهری را از شما بالای بهری پایها.

۷. مع، وزا لت: زود عقاب.

۸. مع، وزا لت: آمرزنده.

۹. لت: انتظار می‌کنید.

۱۰. اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.

- حمزه و کسایمی خواندند: تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ، به «تا» برای تأنیث لفظ، و باقی قرآء خواندند به «یا» لِتَقْدَمِ الْفِعْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ، تا فرشتگان از آسمان فرود آیند به خرق عادت به حسب اقتراح ایشان، و گفته اند: فرشتگان برای قبض ارواح ایشان فرود آیند پس ایشان منتظر مرگ خوداند، این قول قتاده و سدی است. ۵. أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ ؛ یا خدای تو آید. در این دو قول گفتند: یکی آن که مراد استبعاد^۱ است یعنی مگر انتظار محال می کنند که آنچه ممکن نیست^۲ با ایشان کرده شود، قولی دیگر آن است که: أَوْ يَأْتِي أَمْرُ رَبِّكَ وَ حُكْمُهُ وَ عَذَابُهُ^۳ ، عَلَى حَذْفِ الْمُضَافِ وَ إِقَامَةِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ مَقَامَهُ ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى : وَ اسْتَلِ الْقَرْيَةَ^۴ ، وَ جَاءَ رَبُّكَ^۵ ، وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ^۶ ، و قولی دیگر آن است که: أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ بِيَعْضِ آيَاتِهِ أَوْ بِعَظِيمٍ^۷ آيَاتِهِ عَلَى حَذْفِ الْمَفْعُولِ بِهِ . أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَا^۸ بعضی آیات خدا بیاید. يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ ، آن روز که آید بعضی آیات او: لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمِنَتْ مِنْ قَبْلُ ؛ هیچ نفس را آن روز ایمان سود ندارد که ایمان نیاورده باشد پیش از آن و یا در ایمان خود خیری و طاعتی نکرده باشد و آن آیاتی باشد مانع از قبول توبه، و مفسران در آن سه قول گفتند: حسن بصری گفت مراد آن شش چیز است^۹ که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفته است^{۱۰} : بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سِتًّا طُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَ الدَّابَّةَ وَ الدَّجَالَ وَ الدُّخَانَ وَ خُوَيْصَةَ^{۱۱} أَحَدِكُمْ ، يَعْنِي مَوْتَهُ وَ أَمْرَ الْعَامَةِ ، گفت: بشتابی^{۱۲} به عمل صالح پیش از شش چیز: آن که آفتاب از مغرب برآید و خروج دابۀ الارض و خروج دجال و دودی که پدید آید^{۱۳}

۱. مع، وز: استبعاد.

۲. مع، وز: مل: است.

۳. آج، لب، آن: حکمت و هدایت.

۴. سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

۵. سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲.

۶. سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷.

۷. مع، وز: بعظم.

۸. وز: یا مل: تا.

۹. مع، وز: آن خبر است.

۱۰. آج، لب: گفت.

۱۱. اساس و همه نسخه بدلها: حریضه، یا توجه به کتب لغت و منابع تفسیری تصحیح شد.

۱۲. مع، وز: آفت: بشتابید.

۱۳. مع، وز: از.

بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ آن که مرگ به یکی از شما رسد. و أَمْرُ الْعَامَّةِ یعنی قیامت. عبدالله مسعود گفت: سه چیز باشد آن که آفتاب از مغرب برآید و دجال و دابة الارض قول سهام^۱ بر [آمدن]^۲ آفتاب از مغرب و بس.

عبدالرحمن الأعرج روایت کرد از ابوهریره که رسول - علیه السلام^۳ - گفت: قیامت بر نخیزد تا آفتاب از مغرب بر نیاید، چون آفتاب از مغرب برآید و مردمان بینند^۴ هیچ کس نماند و هیچ کس نبود که ایمان نیارد و لکن ایمانش سود ندارد، و این آیت بخواند: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمِنَتْ مِنْ قَبْلُ - الآية.

مقاتل حیان^۵ روایت کرد از عکرمه از عبدالله عباس که رسول - علیه السلام^۳ - گفت: هر شب که آفتاب فرود شود خدای تعالی آن^۶ را به آسمان هفتم برد در سرعت آن که فرشتگان برند در زیر عرش بدارد^۷. چون وقت طلوعش نزدیک رسد، دستوری خواهد گوید: بار خدایا چه فرمایی از مشرق برآیم یا از مغرب؟ همچنین باشد تا آن وقت که خدای زده است برای قبول توبه بندگان که از آن وقت در گذشت^۸ آن^۹ اعلام قبول توبه نباشد و آن آنکه باشد که معاصی در زمین بسیار شود^{۱۰} و معروف منکر شود، کس به او امر نکند و منکر فاش شود کس از او نهی نکند. چون چنین باشد آفتاب بر عادت چون [۱۲۸ - پ] به زیر عرش آید و مقدار ساعات شب بگذرد^{۱۱} از خدای تعالی دستوری خواهد گوید بار خدایا چه فرمایی؟ از مشرق برآیم یا از مغرب؟ هیچ جواب ندهند^{۱۲} او را که ساعتی باشد

۱. آج، لب، سوم؛ آف؛ سوم؛ لت؛ سوم؛ مل، آن؛ سیم. ۲. اساس؛ ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. مع، وز؛ لت؛ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ. ۴. لت؛ ببینند.

۵. مع، وز؛ مقاتل بن حیان. ۶. مع؛ او را

۷. مع، آج، لب؛ بدارند. ۸. اساس؛ در گزشت، با توجه به مع تصحیح شد.

۹. مع، وز؛ مل؛ با وجود آن. ۱۰. آج، لب؛ شده باشد.

۱۱. اساس؛ بگذرد، با توجه به مع تصحیح شد. ۱۲. آج، لب؛ چاپ شعرانی؛ ندهند.

ماه را بر^۱ آفتاب آرند و باز دارند، دیگر باره به يك جای دستوری خواهند جواب ندهند^۲ تا مقدار سه شبانه روز بگذرد، طول آن شب کس نداند مگر آنان که عادت دارند که به نماز شب برخیزند و آن گروهی اندک باشند در آن^۳ روزگار پوشیده و خوار و مهین آن شب بر عادت نخسبند، چون به^۴ وقت نماز رسد برخیزند و نماز شب بکنند و در آسمان نگرند تا صبح برآمد ستارگان برجای خود باشند با خود^۵ گویند: مگر شب غلط کردیم و یا نماز سبک کردیم، دیگر^۶ باره با سر نماز و تسبیح شوند تا چند بار چنین کنند و ستاره هم برجای خود بینند، بترسند از آن و خائف شوند و یکدیگر را آواز دهند و به مسجدی که در محلشان باشد حاضر آیند و این حال با یکدیگر بگویند و بگیرند و جزع کنند، چون مقدار سه شب بگذرد حق تعالی جبریل را بفرستد تا آفتاب و ماه^۷ را گوید خدای^۸ می فرماید شما را که: هر دو به يك جای از مغرب برآی^۹ آنکه بفرماید تا نور ایشان بستانند، ایشان بکایی^{۱۰} و جزعی^{۱۱} کنند و مراد آن فرشتگان باشند که بر آفتاب و ماه موکل اند از فزع و هول قیامت چنان که اهل آسمانها و مرادفات عرش بشنوند و از آن^{۱۲} گریه ایشان بگیرند، آنکه آفتاب و ماه را بیارند نور از ایشان بسته، بمانند^{۱۳} دو جرم سیاه، و از مغرب برآرند^{۱۴} آن متعبدان^{۱۵} و نمازکنان که آن بینند بگیرند و جزع کنند و آنان که غافل باشند چون مردگان از گورها برخیزند، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ^{۱۶}، و قَوْلُهُ: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ^{۱۷}.

- | | |
|------------------------------------|----------------------------|
| ۱. مع، وِزَّ، برابر. | ۲. مع، وِزَّ + آن را. |
| ۳. مع، + روز. | ۴. مع، وِزَّ ندارد. |
| ۵. مع، وِزَّ، آج، لب، لت، آف: دگر. | ۶. مع، وِزَّ، ماهتاب. |
| ۷. مع، وِزَّ + تعالی. | ۸. مل، آج، لب: برآیند. |
| ۹. مع، وِزَّ، بکاه. | ۱۰. مع، وِزَّ، جزع. |
| ۱۱. مع، وِزَّ، مل: ندارد. | ۱۲. مع، وِزَّ، بمانند. |
| ۱۳. مع، وِزَّ، برآیند. | ۱۴. مع، لب: مجتهدان. |
| ۱۵. سوره قیامت (۷۵) آیه ۹. | ۱۶. سوره تکویر (۸۱) آیه ۱. |

و اهل دنیا با یکدیگر بنالند و مدهوش شوند و مادران از فرزندان مشغول شوند و شیردهندگان، کودکان شیرخواره رها کنند و آبستنان، بچه بیندازند اما صالحان را گریه سود دارد و طالحان و کافران را گریه سود ندارد. چون آفتاب و ماه^۱ به میان آسمان رسند، جبریل بیاید و^۲ ایشان را برگرداند و با مغرب برد و به در توبه فرو برد.

۵

یکی از صحابه گفت: یا رسول الله در توبه چه باشد؟ رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: بدان که خدای تعالی از ورای مغرب دری آفرید بر او دو مصراع از زر سُرخ مکتل به انواع جواهر از مصراع تا مصراع چهل ساله راه است سواری نیک رو^۳ را و آن در تا خدای آفرید^۴ گشاده است تا به آن روز که آفتاب از مغرب برآید پیش [از آن]^۵ هیچ بنده نباشد که توبه نصوح کند و الا توبه او به آن در [به]^۵ آسمان برند و بر خدای رفع کنند.

۱۰

مُعَاذِ جَبَلِیْ گفت: یا رسول الله توبه نصوح کدام باشد؟ گفت: آن که گناه کار بر گناه پشیمان شود، عذر خواهد با خدای و نیز^۶ با سرگناه نشود چنان که شیر با پستان نشود جبریل ماه و آفتاب را با^۷ در فرو برد و حق تعالی بفرماید تا آن در فراز کنند و بر هم دوزند^۸ چنان که هیچ شکافی نباشد^۹ آن جا چون آن در بستند^{۱۰} پس از آن قبول توبه هیچ تائب نباشد و پس از آن هیچ کافر را ایمان سود ندارد و هیچ مؤمن را طاعت سود ندارد الا آنچه پیش از آن کرده باشند، فَذَلِكَ قَوْلُهُ - عَزَّ وَ عَلَا: لَا يَنْفَعُ نَفْسًا اِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيمَانِهَا خَيْرًا.

۱۵

أَبِي كَعْبٍ گفت: یا رَسُولَ اللهِ، احوال آفتاب و ماه و احوال مردمان آن روز

۱. مع، وز: ماهتاب.

۲. مع، وز: ندارد.

۳. آف، آن: بیک رو؛ مل: نیک دو.

۴. مع: بیافرید؛ مل: آفریده است؛ مع، وز + آن را.

۵. اساس: ندارد؛ با توجه به مع. وز افزوده شد.

۶. مع: ندارد.

۷. مع، وز: مل، آج، لب، لت: به آن.

۸. آج، لب، بم، آف، آن: بر هم زنند.

۹. مع، وز: مل، لت: نماند.

۱۰. مع، وز: آج، لب، بم: بستند.

چگونه باشد^۱؟ گفت: یا اَبی خدای تَعَالیٰ نور به آفتاب و ماه دهد تا بر می آیند^۲ و فرو می شوند بر عادت [۱۲۹ - ر] چنان که امروز هست و مردمان بعضی با سر کارها روند، و در دگر خبر چنان است که: از این وقت تکلیف بردارند و دنیا اندکی ماند و خدای تَعَالیٰ بفرماید^۳ تا صور بدمند.

- ۵ و در خبر است از حُذیفَة بن اَسید و بَرَاء بن عازب^۴ که^۵ گفتند: روزی ما همه به هم نشستیم بودیم، احوال و اشراط^۶ قیامت همی گفتیم، رسول عَلَیْهِ السَّلَام - در آمد، گفت: شما در چه ای^۸؟ گفتیم: یا رسول الله حدیث قیام ساعت می کنیم، گفت: قیامت برنخیزد تا پیش از آن ده علامت پیدا نشود^۹: دود، و دَابَّة الارض، خسفی به مشرق و خسفی به مغرب و خسفی به جزیره عرب و دَجَال و یأجوج و مأجوج و آتشی که از قعر عدن برآید و نزول عیسی از آسمان و برآمدن آفتاب از مغرب و گفته اند این آیات متتابع شود به هر یک سال و دو سال، یکی پیدا می شود. و در خبری هست که رسول را - عَلَیْهِ السَّلَام - پرسیدند که: از میان آن که آفتاب از مغرب برآید تا نفع صور چند باشد؟ گفت: چندانی که مردی اسبی را بر مادیانی افکند کره بیارد، [هنوز کره]^{۱۰} آن جا نرسیده باشد که بر توان نشستن، و عبدالله عمر گفت: پس از آن که آفتاب از مغرب برآید صد و بیست سال جهان بماند و مردم کشت و کار کنند و غرس نشانند، و این خبر موافق اخبار ماست و این چیزها^{۱۱} که به اشراط و اعلام ساعت کرده است در این خبر اشراط و اعلام خروج صاحب الزمان باشد^{۱۲} و این علامات بر وجهی پیدا شود^{۱۳} که مردم مُلجأ

۱. آج، لب: بود.

۲. مع، وز: تمامی برآیند.

۳. مع، وز: مل، لت: فرماید.

۴. اساس: بر این عاذب.

۵. مع، وز: ندارد.

۶. مع، وز: مل، لت: با هم.

۷. وز: شراط.

۸. آج، لب: چه آید؛ مع، وز: چه می گفتند.

۹. مع، وز: پیدا شود.

۱۰. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۱۱. مع، وز: خیرها.

۱۲. آج، لب: است.

۱۳. آف: پیدا شوند.

نشوند و تکلیف تباه نشود و توبه بر نخیزد و مردم از حد اختیار بنروند، و این معنی پیش از این طرّفی گفته شده است و به جای دیگر که لایق باشد طرّفی دیگر گفته شود - إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى . قَوْلُهُ: أَوْ كَسَبَتْ فِي إيمَانِهَا خَيْرًا ، معنی آن است که آن روز که ایمان نه سود دارد و نه طاعت، و این محمول بود بر آن که این وقتی باشد که خدای تَعَالَى خواهد تا تکلیف بردارد و اعلامی ملجئ پیدا کند و ۵ آنکه عَنْ قَرِيبٍ فرماید تا صور بدمند، و گفته اند: عقیب آن^۱ صور اول بدمند و از میان صور اول تا دوم چهل روز باشد و از دوم تا سیوم^۲ چهل سال، و در او تکلیف نبود و هرج و مرج باشد و جُمْلَةُ الْأَمْرِ آن است که آنچه موافق اصول و ادلّة عقل است آن است که مادام تا خدای تَعَالَى تکلیف کند اسباب الْجَاء دور دارد از مکلف و اسباب مُلْجئه، آنکه فرماید پیدا کردن که تکلیف منقطع باشد: ۱۰ قُلِ أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ؛ بگوی ای محمد که منتظر باشی^۳ ایّان ملایکه را بر سبیل عذاب که ما نیز^۴ منتظرانیم، لکن تا وقت نباشد که خدای تَعَالَى صلاح داند نفرستد ایشان را.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قَوْلُهُ: إِنْ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ ، حمزه و کسای خواندند: «فارقوا» به «الف» و این قراءت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - است. باقی قراء خواندند بی «الف» فَرَّقُوا به تشدید «راء»، اول از بنای مفاعله باشد و دوم از بنای تفعیل، و معنی اول آن باشد که: آنان که مفارقت کردند از دین شان و از دین جدا^۵ شدند و از دین بیرون آمدند، و معنی قراءت دوم آن باشد که: آنان که دین خود^۶ پراکنده بکردند. و از روی معنی متقارب باشند، برای آن که دین با^۷ هیچ دو درست نماند. وَ كَانُوا شِيعًا ، أَيْ فِرْقًا مُخْتَلِفَةً وَ فِرْقَتَهَا؛ مختلف شدند و در اصل او خلاف کردند، بعضی گفتند: اصل

۱. مع، وز، مل، لت، این.

۲. هم، لت، آن، سیم.

۳. مع، وز، آج، لب، آف، منتظر باشید.

۴. مع، وز، هم.

۵. مع، وز، جدای.

۶. آف + را.

۷. مع، وز، ما.

- او از شیوع است و آن ظهور باشد مِنْ قَوْلِهِمْ : شَاعَ الْخَبْرُ^۱ فَهُوَ شَايِعٌ وَ زَجَّاجٌ
گفت: اصل او^۲ از اتباع است مِنْ شَايَعَهُ عَلَى كَذَا وَ شَيْعَهُ إِذَا اتَّبَعَهُ . و در آن که
مراد کیستند به این چند قول گفتند: یکی آن که مراد جهودان و ترسایانند^۳ که
ایشان معاونت مشرکان می کردند به^۴ اختلاف دین ایشان و جانب ایشان را مراعات
[۱۲۹ - پ] می کردند عَلَى الْمُسْلِمِينَ و این قول مجاهد است، قتاده گفت: جهودان^۵
و ترسایانند که بعضی تکفیر و تضلیل بعضی می کردند، حسن بصری گفت:
مراد جمله مشرکانند. باقر - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت و ابوهریره از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام -
روایت کرد که: مراد به آیت اهل بدعت و ضلالت اند از این امت و اهل شبهات.
لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ ؛ تو از ایشان در چیزی نه ای^۵ یعنی ایشان به کارتو باز نیابند
و بر دعوت تو راست نشوند و این بر سبیل قطع طمع رسول [گفت] - عَلَيْهِ السَّلَام -
از ایشان از ایمان و هدایتشان و اجابت ایشان دعوت رسول را.
در خبر می آید از ابان بن تغلب از فضیل بن عبدالمک از زاذان^۷ که گفت:
بنزدیک امیرالمؤمنین علی - عَلَيْهِ السَّلَام - نشسته بودم در مسجد که نگاه کردم
رأس الجالوت را و جاثلیق را می آوردند بعنف و برایشان استخفاف می کردند، او
گفت: اِرْقُقُوا بِهِمَا ، مدارا کنی^۸ با ایشان، ایشان را در پیش او برپای بداشتند او با
رأس الجالوت نگرید گفت: يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ ! دانی که امت موسی از پس او بر چند
فرقت شدند؟ گفت: ندانم، أَنْظِرْ فِي كِتَابِي وَ أَقُولُ ؛ در کتاب نگرم و بگویم.
گفت: لَعَنَ اللَّهُ [مِنْ] رَئِيسِ قَوْمٍ إِذَا اتَّوَكَّأَ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ قُلْتُ أَنْظِرْ فِي كِتَابِي وَ
أَقُولُ أَرَأَيْتَ لَوْ اخْتَرَقَ الْكِتَابُ أَوْ سُرِقَ ، گفت: لعنت بر او باد از رئیس قومی چون به تو

۱. مع، وزه مل: الخیر.

۲. مع، وزه آن.

۳. مل: ترسایانند.

۴. مع، تا، مل، لت: با.

۵. مع، وزه مل، لت: نیستی.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع وزه افزوده شد.

۷. اساس: زاذان، با توجه به مل تصحیح شد.

۸. مع، وزه مل، آج، لب، آف: کنید.

آیند در حلال و حرامشان گویی که در کتاب نگریم، چه گویی اگر کتاب سوخته شود یا بدزدند تو در کجا نگری؟ آنکه روی با جانشین کرد و گفت: دانی که ترسایان از پس عیسی بر چند فرقت شدند؟ گفت: بر چهل و چهار فرقت شدند گفت: دروغ می گویی، وَ اللَّهُ إِنِّي أَعْلَمُ بِالتَّوْرَةِ مِنْهُ وَ بِالْإِنْجِيلِ مِنْكَ ؛ به خدا که من تورات به از او دانم و انجیل به از تو دانم. امت موسی پس از موسی بر هفتاد و يك فرقه شدند، هفتاد هالك اند و یکی ناجی و آن آناند که خدای تعالی در حق ایشان گفت: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ^۱، و امت عیسی از پس او بر هفتاد و دو فرقت شدند یکی از ایشان ناجی است و باقی هالك و آن آناند که خدای تعالی گفت: وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ^۲، و امت مصطفی - عَلَيْهِ السَّلَام - بر هفتاد و سه فرقه شوند^۳ یکی از ایشان ناجی است و باقی هالك و آن آناند که حق تعالی گفت: وَ مِنْ خَلْقِنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ^۴، آنکه روی به من کرد و مرا گفت: یا زاذان یا با عمرو دانی^۵ که امت در حق من بر چند گروه شوند؟ گفت یا امیرالمؤمنین در تو نیز مختلف شوند؟ گفت بلی بر دوازده فرقت شوند^۶ در من^۷ یکی ناجی باشد و باقی هالك تو از آن ناجیانی یا با عمرو و ای عجب اگر در این خبر اندیشه کنی تو را پیدا شود که فرقه ناجیه کدام است از هر ملتسی نبینی که در حق جهودان گفت: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ، و در حق ترسایان گفت: مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ، و در حق مسلمانان گفت: وَ مِنْ خَلْقِنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ، اگر جهودی است و اگر ترسایی و اگر مسلمانی نجات به حق است و با حق به يك جای است، اکنون در مسلمانی حق کجا باشد؟ آن جا که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - نشان داد که: أَلَا إِنَّ

۲. سوره مائده (۵) آیه ۸۳.

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹.

۴. سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۱.

۳. مع، وزه، مل: شدند.

۶. مع: شدند.

۵. مع، وزه، مل: دانید.

۷. مع، وزه، این.

- الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ. إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ؛ کار ایشان با خداست. سُدی و جماعتی مفسران گفتند: این آیت منسوخ است به آیت قتال برای آن که این سوره مکی است و قتال به مدینه آمد و روا باشد^۱ که گویند: آیت محکم است برای آن که تنافی نیست [۱۳۰ - ر] میان معنی آیت و آیت قتال این را که گفت: **إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ**، مراد آن باشد **فِي التَّوْفِيقِ وَالْإِخْلَافِ وَالْإِهْدَاءِ وَالتَّوَكُّلِ**^۲ و الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ لِأَنَّكَ؛ این چیزها به خدای تعلق دارد به تو هیچ تعلق ندارد. آنکه گفت: **ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ**؛ پس خبر دهد ایشان را به آنچه کرده باشند و این بر سبیل تهدید و وعید گفت، یعنی تا جزا دهد ایشان را بر حسب عمل ایشان. **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ**، بعضی مفسران گفتند: مراد به «حَسَنَةً» کلمه اخلاص است گفتن **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**، و بعضی دیگر گفتند: مراد هر فعلی حسن^۳ که طاعت^{۱۰} باشد سواء اگر واجب باشد^۴ اگر^۵ مندوب. **حَقُّ تَعَالَى** گفت: هر که او حسنه ای^۶ بیارد او را ده حسنه باشد مانند آن، یعنی هر که او^۷ کاری نیکو بکند^۸ به ده چندان که آن را مزد باشد او را مزد دهند. مذهب بیشتر اهل علم^۹ آن است که: یکی از آن مستحق باشد و نه تفضل و مذهب بعضی دیگر آن است که: هر ده به استحقاق باشد و این وعده است^{۱۱} که خدای تَعَالَى داد بر سبیل مقاربه چنان که به خاطر ما نزدیک^{۱۵} باشد گفت آنچه تو تقدیر کرده باشی^{۱۱} که ثواب طاعتی است ده چندان باشد برای آن که ما را اطلاعی نیست و طریقی به کمیت اجزاء ثواب و عقاب، و یعقوب خواند: **فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا**، به تنوین و رفع امثال، ای **فَلَهُ عَشْرُ حَسَنَاتِ امْتَالِهَا**، و برای

۱. مع، وز، بود.

۲. مع، وز، آج، لب، آن: التوکل.

۳. مع، وز، مل + است؛ لت: حسنی است.

۴. مع، وز، مل، لت: بود.

۵. مع، وز، مل، لت: اگر.

۶. مع، وز، مل، لت: حسنی.

۷. آج، لب: ندارد.

۸. مع، وز، لت: نکو بکند.

۹. مع، وز، مل، لت: عدل، که بر متن رجحان دارد.

۱۰. مع، وز، مل، آج، لب، لت: وعده است.

۱۱. آج، لب: بکرده باشی.

این «عَشْرُ امثالِها» گفت و عشره نگفت با آن که مثل مذکر^۱ است که مراد این بود که
 فَلَهُ عَشْرُ^۲ حَسَنَاتٍ أَوْ عَشْرُ^۳ ذَرْجَاتٍ . وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ ، بَعْضِي كَفْتَنْد : شَرِك
 است این سیئه، و بیشتر مفسران گفتند مراد همه سیئه است. فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا ،
 گفت: هر که سَيِّئَتِي آرد، او را إِلَّا مانند آن مکافات نکنند^۴ چه اگر بیش از آن
 ۵ مکافات کنند ظلم باشد و روا بود که «لام» در حسنه و سیئه تعریف عهد را باشد
 و لکن مقصور نبود بر يك حسنه یا يك سيئه، إِنَّمَا مراد آن باشد که بِالْحَسَنَةِ الْمَأْمُورِ
 بِهَا عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي أُمِرَ بِهَا وَ السَّيِّئَةِ الْمَنْهِيَّ عَنْهَا عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي نُهِيَ عَنْهَا.
 معروربن سويد^۴ روایت کرد از ابوذر الغفاری - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که او گفت
 مرا حدیث کرد الصَّادِقُ الْمُصَدِّقُ آن راست گوی^۵ که به او^۶ دروغ نگفتند، یعنی
 ۱۰ رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - که او گفت: خدای تَعَالَى الْحَسَنَةُ عَشْرُ^۷ أَوْ أَزِيدُ وَالسَّيِّئَةُ
 وَاحِدَةٌ أَوْ أَغْفِرُ فَالْوَيْلُ لِمَنْ غَلَبَتْ^۸ أَحَادُهُ أَغْشَارُهُ وَ مَنْ لَقِيَني بِقِرَابِ الْأَرْضِ
 خَطِيئَةً ثُمَّ لَا يُشْرِكُ بِي شَيْئًا جَعَلْتُ لَهُ مِثْلَهَا مَغْفِرَةً ، گفت: خدای تَعَالَى يك
 حسنه را ده بدهم یا بیشتر و يك سيئه را يك جبراً دهم یا بیامرزم، پس وای بر آن که
 احادو^۸ و اعشارش را غلبه کند یعنی سَيِّئَاتٍ او حسناتش^۹ را غلبه^{۱۰} شود^{۱۱}، و
 ۱۵ هرکس^{۱۲} که زمین پر از گناه به من آرد و در آن میانه شَرِك نباشد^{۱۳}، مانند آن
 مغفرت و آمرزش به او دهم. عبدالله عباس و عبدالله عمر گفتند: این آیت
 مخصوص است به اهل بدو و اعراب که ایشان را معرفت به شرع کمتر^{۱۴} باشد.

۱. آن: مذکور.

۲. آج، لب، بم، آف، آن: عشرة.

۳. مع، وز: نکند.

۴. مل، لت: مغروربن سويد.

۵. مع، وز، مل، لت: راستگر.

۶. مع: با آن؟ آج، لب: به آن؟ وز: لت: با او.

۷. اساس، آن: غلبت، با توجه به مع تصحیح شد.

۸. وز، مل، آج، لب، لت: او.

۹. مع، وز: حسنات.

۱۰. مع، وز، مل، لت: غالب.

۱۱. آج، آف: کند.

۱۲. مع، وز: هر که.

۱۳. آج، لب: نبود.

۱۴. مل: کمتر.

فاما اهل شهرها را که ایشان با علما مخالطه^۱ کنند و بر احکام شرع واقف باشند در حق ایشان این است که: **وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا^۲**، و کمینه یکی را هفتصد باشد **مِنْ قَوْلِهِ: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ^۳**.

۵. قتاده گفت در این آیت ما را روایت کردند از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - که گفت: اعمال شش است: موجب [۱۳۰-پ] و موجه، و مضاعف است و مضاعفه، و مثل است و مثل. اما آن دو عمل که موجب اند: هر که او با پیش خدا شود و به خدای^۴ شَرِك نیاورده باشد لابد به بهشت شود، و هر که با پیش خدا شود با شَرِك لابد به دوزخ شود، و اما آن دو عمل که مضاعف شوند: نفقه مرد است بر اهلش، یکی را دو^۵ عوض دهند او را و نفقه مرد است در سبیل خدای تَعَالَى یکی را هفتصد، چندان بدهد^۶. و اما آن دو عمل که مثل به مثل است^۷ آن است که: بنده عزم کند که حسنه ای^۸ بکند آنگه نکند او را یک حسنه بنویسند و چون همت کند که سیئه^۹ بکند آنگه بکند، او را یک سیئه بنویسند^{۱۰}.

سفیان ثوری گفت چون خدای تَعَالَى این آیت فرستاد: **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ**

۱۵. **فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا**. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: بار خدایا بیفزای برای من. حق تَعَالَى آیت فرستاد: **مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ^۳**، گفت: بار خدایا بیفزای، خدای تَعَالَى آیت فرستاد: **مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً^{۱۱}**، گفت: رَبِّ زِدْ^{۱۲} اُمَّتِي، گفت: بار خدایا بیفزای اُمّت مرا، خدای تَعَالَى

۱. مع، وز، مل: مخالطت.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱.

۳. مل: خدای تَعَالَى.

۴. مع، وز، مل، آج، لب، لت: ده.

۵. مع، وز، مل، لت: بدعند.

۶. مع، وز، مل، لت: باشد.

۷. مع، وز، حستی، بم: حسنه ای.

۸. مع، وز، سیئه، آج، لب، سیئه ای.

۹. مع، وز، مل، لت + و.

۱۰. سوره بقره (۲) آیه ۲۴۵.

۱۱. آج، لب، آف: زدنی.

آیت فرستاد: **إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ**^۱، و این اخبار کاشف است از معنی این آیت. **وَهُمْ لَا يُظَلَمُونَ**، آئی **لَا يُنْقَصُونَ**؛ و بر ایشان هیچ ظلم نکنند، از حق ایشان هیچ باز نگیرند و آنچه بالای استحقاق ایشان باشد از عقاب بر ایشان نهند، آنچه حق ایشان باشد از ثواب من بدهم یکی را ده، یکی به استحقاق و نه به تفضل^۲، و آنچه حق من است بر ایشان رها کنم جمله به فضل یا بهری^۳ رها کنم به رحمت یا جمله^۴ بستانم به عدل، آنچه حق اوست ذره‌ای کم نکنم و آنچه حق من است ذره‌ای بیش نستانم که **آنکه**^۵ **ظلم باشد**^۶، و ظلم از فعل من نیست و در قضیه من روا نیست، سخت‌تر چیزی که از من بر بندگان من آید عدل است آنچه از جهت من ترسند^۷ عدل باشد و آنچه از من امید دارند فضل است.

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ بگو ای محمد که خدای تعالی مرا هدایت داد به معنی بیان و الطاف و توفیق به ره راست که ره ایمان است و اسلام. **دیناً قیماً**، در نصب او چند قول گفتند: یکی آن که بدل صراط مستقیم است به معنی و هدئی متعدی باشد به دو مفعول، **یک** بار به خود **نَحْوُ قَوْلِكَ**: **هَدَيْتُ الْقَوْمَ الطَّرِيقَ وَ قَوْلِهِ: إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**^۸، و **یک** بار به مفعول دوم به حرف جر رسد مثلش چنان بود که این آیت، پس جار و مجرور در جای مفعول دوم است و محل او نصب است آنچه از او بدل کرد بر معنی^۹ نصب کرد آن را بر محل او. **زجاج** گفت: نصب او بر معنی هَدَانِي است برای آن که در معنی هَدَانِي معنی **عَرَّفَنِي** هست، ای **عَرَّفَنِي رَبِّي دِيناً قِيماً**. قول سیم^{۱۰} آن است که: بر فعل **مقدّر**، و المعنی **إِعْلَمُوا وَاعْرِفُوا دِيناً**. چهارم: **عَلَى الْأَعْرَاءِ، وَالتَّقْدِيرُ: الزُّمُوا دِيناً قِيماً**.

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰.

۲. مع، وز، مل، آج، لت: تفضل.

۳. آف: ندارد.

۳. اساس: بهدی، با توجه به مع تصحیح شد.

۴. مل: ظالم باشم.

۵. مل: آنگاه.

۸. سوره حمد (۱) آیه ۶.

۷. لت: پرستد.

۹. اساس، آف، لت، آن: بعضی، با توجه به مع تصحیح شد.

۱۰. مع، وز، سهام، آف، لت: سیوم.

- ابن عامر و اهل کوفه خواندند: «قِيمًا» به کسر «قاف» و فتح «یا» مخفف علی وزن فِعْلٍ، و باقی قراء به فتح «قاف» و کسر «یا» مشدد. و اما قراءت عامه قراء وزن او فِیْعِلْ باشد من قَامَ یَقُومُ و آن بناء مبالغه باشد، اَى بَلِیْغَ الْاِسْتِقَامَةِ و کَذَلِکَ الْقِیُومُ^۱ و الْقِیَامُ، و اما قراءت کوفیان «قِیَم» علی وزن فِعْلٍ باشد [۱۳۱- را] از بناء مصادر است کَالشَّبَعِ وَ الْعِوَجِ، و عِوَجٌ نَقِیضٌ قِیَمٍ باشد و حَمَلُ النَّقِیضِ ۵ عَلَی النَّقِیضِ دور نباشد، جز آن است که بر اصل نیامد به «واو» چون عوج و حَوْلٌ و عِوَضٌ و مخالف قیاس آمد، کَمَا قَالُوا: جِیَادٌ فِی جَمْعِ جِوَادٍ و الْاَصْلُ جِوَادٌ کَالطَّوَالِ. مِلَّةٌ اِبْرَاهِیْمَ، بدل دیناً قِیَمًا است، و «حَنِیْفًا» نصب او بر حال است و معنی او گفته شده است چند جای، و «مِلَّت» شریعت باشد و اشتقاقِ او مِنَ الْاِمْلَالِ و الْاِمْلَاءُ باشد که رسول - عَلَیْهِ السَّلَامُ - املا کند آنچه به سمع توان دانستن از شرایع ۱۰ تا از او بنیوشند^۲ یا یاد گیرند و برای آن تخصیص کرد ابراهیم را - عَلَیْهِ السَّلَامُ - تا عرب راغبتر باشند اجابت و متابعت او که ایشان از فرزندان ابراهیم بودند. و فرق میان دین و مِلَّت آن است که دین عامتر است از مِلَّت، برای آن که آن در عقلیات و شرعیات استعمال کنند و این در شرعیات باشد دون عقلیات چنان که بیان کردیم مِنَ الْاِمْلَالِ، و از آن جا گویند: دینی دینُ الْمَلَائِكَةِ و لَا یُقَالُ مِلَّتِی مِلَّةَ ۱۵ الْمَلَائِكَةِ. و اصل حَنْفٌ مَبِیْلٌ باشد، و الْحَنِیْفُ الْمَابِیْلُ اِلَى الْاِسْلَامِ مِبْلًا لَازِمًا. قَالَ الزَّجَّاجُ و قَبِلَ الْاِسْتِقَامَةَ، و اَحْتَبَّ هُمُ الْمَابِیْلُ الْاَصَابِعِ باشد و هم آن که جمله پای او به زمین ننشیند. و مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ، یعنی ابراهیم - عَلَیْهِ السَّلَامُ - از جمله مشرکان نبود. آنکه گفت: بگوی ای محمد که نماز من. و نُسْکِی، در او ۲۰ سه قول گفتند: سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سُدَی و ضَحَّاك گفتند مراد ذبیحه است که برای حج و عمره کُشی^۳ و حسن بصری گفت: مراد دین است. زججاج و جُبَّای گفتند: عِبَادَتِی، و قول اول از روی لغت قریبتر است و بر توسع در دگر

۱. اساس، آج، لب، الیقوم.

۲. معج، وزه، مل، لت: بنویسند.

۳. معج، وزه، مل، آج، لب، لت: کشتی.

عبادات استعمال کنند، و عابد را ناسک گویند و برای آن^۱ تخصیص نماز کرد که در او انواع تقرّب است و خضوع از رکوع و سجود و تنزیه و تسبیح، اهل مدینه خواندند: مَحْيَايَ بِهٖ اسْكَانُ «یاء». ابوعلی گفت: این قراءت شاذ است، برای آن که در او التقای ساکنین است عَلٰی غَيْرِ حَدِّهٖ، و باقی قراء بفتح «یاء» خواندند. وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي دُو مَصْدَرَانِد عَلٰی وَزْنِ مَفْعَلٍ، و این بر سبیل تفویض امر گفت با او و براءت از حول و قوت خود و گریختن با حول و قوت او، و برای آن جمع کرد میان این چیزها با اختلاف جهات آن و آن که بعضی عبارت است از فعل او و بعضی از فعل خدای تَعَالٰی تا باز نماید که آن افعال خالص او را می کند بی اِشْرَاكِ غیري در آن، و مرگ و زندگانی برای عموم احوال و استغراق او جمله حالاتِ مرد را چون آن تسلیم کرده باشد به خدای تَعَالٰی هیچ بنماند از او که نه خدای را باشد، چه حال از این دو برون^۲ نبود و این به منزله قسمتِ متردّد^۳ است بَيْنَ النَّفْيِ وَ الْاِثْبَاتِ، و مورد او^۴ مورد خضوع و تسلیم و تفویض است با خدای تَعَالٰی. لَا شَرِيكَ لَهُ^۵، در محلّ نصب است بر حال آنگه روا بود که از فاعل بود، و تقدیر آن که مَوْجِدًا مُعْتَقِدًا لِوَحْدَانِيَّتِهِ، و روا بود که از مفعول و هُوَ اللهُ - جَلَّ جَلَالُهُ - اِنِّي وَاحِدًا لَا ثَانِيَّ مَعَهُ فِي الْقِدَمِ وَ الْاِلَهِيَّةِ.

وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ، حسن بصری گفت معنی آن است که: من اوّل مسلمانانم^۶ از این اُمت، و فتاده هم این گفت، و مورد آیت بر آن که تا تنبیه باشد بر وجوب اتباع او در باب مسلمانی. آنگه گفت: بگو [۱۳۱ - پ] این کافران را بر سبیل انکار و تقریب که چون جز خدای گیرم و او جز آن که خدای من است خدای همه چیز است. و این بر سبیل احتجاج فرمود که بگو روا باشد در حجت عقول که من عبادت خدای رها کنم که خدای همه چیز است و مربوب نیست

۱. آج، لب + که. ۲. مع، وز، مل، لت، آن: بیرون.

۳. مع، وز، آج، لب، لت: متردده.

۴. آف: این.

۵. مع، وز، آج، لب + که. ۶. آج، لب: مسلمانم.

حاصل بر صفت کمال و عبادت معبودانی کنم که ایشان سزای پرستش نه‌اند، برای آن که مصنوع و مربوبند تا به هر حال جواب ایشان آن باشد که نه روا باشد، اَعْنَى در جواب آن استفهامی که به معنی تقریر است.

قَوْلُهُ: قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ أَبْغِي رَبًّا، و وجوه اختلاف معانی «رب» در فَاتِحَةُ

- الْكِتَابِ گفته شده است، و آن جا مراد مَالِكٌ و متصرف و قادر بر آن باشد و ۵ گرداننده آن، و اصل او از تربیت است و پرورش. وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا؛ و هیچ نفس^۱ چیزی نکند الا بر او باشد، یعنی جزا و وبال آن بر او باشد، بر دیگری نباشد. وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛ و هیچ نفس بار دیگری^۲ بر نگیرد، [و این بر سبیل مثل است، چنان که گفتند: كُلُّ شَيْءٍ بِرِجْلَيْهَا سَتْنَطُ، و معنی آن که: هیچ نفس را به گناه دیگری نگیرند]^۳ و اصل «وِزْر» ثقل باشد، و از آن^۴ جا سلاح ۱۰ را أَوْزَارُ الْحَرْبِ گویند، و مِنْهُ قَوْلُهُ: وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ^۵.

آنگه گناه را وِزْر خواند، برای آن که بر پشت و گردن بار گران^۵ باشد بر

سبیل تشبیه، و «وِزْر» مَلْجَأٌ باشد، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: كَلَّا لَا وِزْرَ^۶، أَيْ لَا مَلْجَأَ، و در

آیت دلیل است از دو وجه بر بطلان مذهب مجبّره، یکی از آن جا که گفت: وَلَا

- تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا، و یکی آن که گفت: وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى. آنگه ۱۵ گفت: مرجع و مآل و بازگشت شما با اوست، خبر دهد شما را با آنچه^۷ در آن خلاف^۷ کرده باشید^۸، یعنی جزا دهد شما را بر آنچه^۹ کرده باشی^{۱۰}، و این نیز دلیل است بر صحّت مذهب عدل و بطلان مذهب جبر.

۱. آج: نفسی.

۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

۳. مع، وز، مل، مت: این.

۴. سوره انشراح (۹۴) آیه ۲.

۵. لب: باران گران.

۶. سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۱.

۷. لب: بدانچه.

۸. آف: اختلاف.

۹. مل: باشند؛ لت: باشی / باشید.

۱۰. آج. لب: باشی.

وَ قَوْلُهُ: وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ، حق تعالی به این آیت منت نهاد بر اهل زمین، گفت: او آن خدای است که شما را به خلیفه کرد در زمین، یعنی اهل هر عصری خلیفه و قایم مقام اهل آن عصر باشند که پیش ایشان باشند و گذشته باشند^۲، و برای آن [ایشان را]^۳ خلیفه ایشان خواند^۴ که خلف^۵ ایشان باشند، یعنی از پس ایشان آیند، یُقَالُ: خَلَفَهُ^۶ يَخْلُفُهُ إِذَا صَارَ خَلِيفَةً لَهُ، قَالَ اللهُ تَعَالَى وَ حِكَايَةَ عَنْ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُرُونَ أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي^۷، قَالَ السَّمَاخُ:

يُصِيبُهُمْ وَ يُخْطِبُنِي الْمُنَابِئَا وَ أَخْلَفْتُ فِي رُبُوعٍ عَنْ رُبُوعٍ
و واحد خلائف خلیفه [باشد]^۳، كَصَحِيفَةٍ وَ صَحَائِفٍ وَ طَعْنَةٍ وَ طَعَائِنٍ وَ
وصیفه و وصایف، این قول حسن بصری و سدی است، و بعضی دگر گفتند:
[شما را بخلیفه جان کرد که از پیش آدم بودند، چنان که در حق آدم - علیه السلام -
گفت: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۸. بعضی دگر گفتند]^۳: خطاب با امت رسول
ماست - علیه السلام - که ایشان را خلیفه سایر امم کرد و شرع همه پیغامبران به
شرع او منسوخ کرد تا پیغامبرشان خلیفه بود از همه پیغامبران، یعنی آخرین انبیا
بود. و وصی و خلیفه او خاتم الأوصیاء بود و ائمه^۹ فرزندان او خَلَفًا عَنْ سَلَفٍ آخِرٍ
خلفا بودند تا چنان که بدایت ملك زمین به خلافت کرد، ختم هم به خلافت
باشد. بدایت به خلافت آدم که: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۸، و ختم به خلافت
آخر الخلفاء صاحب الزمان که: لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ^{۱۰} وَالْأُمُورُ بِخَوَاتِمِهَا؛ و قوام کار در عواقب و خواتم باشد، لِأَجْرَمِ رَسُولُ
الله - عَلَيْهِ السَّلَامُ - گفت: الْمُنْكَرُ لِأَخْرِنَا كَالْمُنْكَرِ لِأَوْلِنَا [۱۳۲ - ر]، و گفتند: این

۱. مع، وز مل: ندارد.

۲. مع، وز مل، لت: گذشته شده باشند.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. آج، لب: خوانند.

۵. آج، لب: خلیف.

۶. مع، وز مل: خلیف؛ آج، بم. آف، لت: خلفه.

۷. سورة اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

۸. سورة بقره (۲) آیه ۳۰.

۹. آج، لب + و.

۱۰. سورة نور (۲۴) آیه ۵۵.

- صادق گفت: - علیه السلام - و روا باشد که سخن او باشد و اولیتر آن که مرفوع باشد و اگر چه او تصریح رفع نکند به رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - چه ایشان - عَلَيْهِمُ السَّلَام از خود هیچ نگفتند و روا نداشتند گفتن. وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ ؛ و بعضی را بر بعضی رفعت داد به درجات و پایه ها، اگر آن کس که وضع الدرجه باشد از ایشان به استحقاق پایه^۱ خلافت دارد، آن کس که رفیع الدرجه باشد از ایشان اولی و آخری^۲ که لفظاً و معنی اسماً و حقیقه سزای خلافت باشد و اهلیت آن دارد، و مفسران خلاف کرده اند که این رفعت درجه است^۳ و مراد به او چیست؟ بعضی گفتند فی الخلقه، چنان که گفت: [يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ^۴ بعضی گفتند: فی القوه، چنان که گفت: وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً^۵؛ بعضی گفتند چنان که گفت [۶]: وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ^۷، و در نصب درجات چند قول گفتند: یکی آن که در جای مصدر افتاد^۸ چنان که گویند: صَرَبْتُهُ سَوَاطِئًا كَأَنَّهُ قَالَ رِفْعَةً فَوْقَ رِفْعَةٍ، و دگر آن که: به حذف حرف الجر كَأَنَّهُ قَالَ إِلَى دَرَجَاتٍ فَلَمَّا حُذِفَ حَرْفُ الْجَرِّ وَ صَلَّ الْفِعْلُ فَعَمِلَ، اولیتر آن است که مفعول دوم باشد كما يُقَالُ: رَفَيْتُهُ مَنْرَلَةً مِنْ بَابِ كَسَوْتُهُ تَوْباً بِأَشَدِّ، و وجه حکمت در آن که تفضیل داد خلقان را بعضی بر بعضی، ابتداءً بی استحقاقی مصالحی بود که او دانست که متعلق است از باب الطاف که دانست که هر کس به چه وجه به صلاح نزدیک باشند و از فساد دور، یکی را مصلحت توانگری باشد و یکی را درویشی و یکی را ضعف و یکی را قوت و یکی را مال بسیار و یکی^۹ آن که هیچ

۱. مع، وز، آج، لب: نام.

۲. اساس و همه نسخه بد لها: اخری، با توجه به مفهوم عبارت تصحیح شد.

۳. مع، وز، لت: درجه به چیست.

۴. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱.

۵. سوره اعراف (۷) آیه ۶۹.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۷. سوره نحل (۱۶) آیه ۷۱.

۸. مل: باشد.

۹. مع، وز، مل، لت + را.

مال ندارد و یکی را خلقت بر وجهی و یکی را بر خلاف آن وجه تا چنان که مصلحت شناخت کرد آنگه این را به «لام» غرض بیان کرد و گفت: این برای ابتلا و امتحان کردم تا ابتلا کنم هر کس را در آنچه او را داده باشم از نیک و بد و ضیق و سَعَتْ^۱ و صحت و سقم، و امتحان را تفسیر داده‌ایم در چند جای و تکلیف صورت امتحان دارد و بیان این آیت: ^۲ خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا^۳، و إلا حقیقت ابتلاء بر خدای^۴ روا نباشد که او عَالِمُ الذَّاتِ است و امتحان آن کند که نداند تا بداند جز آن است که حق تعالی در تکلیف، معامله آنان می‌کند که امتحان کنند تا آنچه ندانند بدانند پس صورت صورت امتحان دارد و معنی تکلیف. آنگه وصف کرد خود را به آن که سریع العقاب است با^۵ آن که موصوف است به حلم و آن که تعجیل نکند به عقاب تا باز نماید که کُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ؛ که هر چه آن آمدنی است نزدیک است، و مِثْلُهُ قَوْلُهُ: وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ^۶. دگر آن که: روا بود که آن^۷ عقوبت که ایشان مستحق آنند در دنیا بکنند، پس سریع العقاب باشد و این برای آن گفت تا ایمن نباشند از عقاب او حالاً بَعْدَ حَالٍ. آنگه گفت: با آن که سریع العقاب ام و اگر خواهم زود بگیرم و سخت بگیرم. عَفُوٌّ رَحِيمٌ؛ آمرزنده و بخشاینده‌ام. در برابر عقاب، مغفرت و رحمت گفت و ثواب نگفت تا بهتر دعوت کند مکلفان را با^۸ امتناع از فعلها که بر آن مستحق عقاب باشند.

۱. معج، وزه و وسعت.

۲. معج، وزه لت + قوله؛ مل: قوله تعالی.

۳. سورة ملك (۶۷) آیه ۲.

۴. معج، وزه لت + تعالی.

۵. اساس: به؛ با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۶. سورة نحل (۱۶) آیه ۷۷.

۷. آج، لب: از.

۸. معج: یا لت: تا.

سُورَةُ الْأَعْرَافِ

قتاده گفت: این سورت مکی است جمله و بعضی دگر گفتند: مکی است
 إِلَّا قَوْلُهُ: وَ اسْتَلَّهُمْ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ خَاضِرَةَ الْبَحْرِ^۱، تا به آخر سورت که آن
 مدنی است و بعضی مفسران گفتند: همه محکم است و در او هیچ [۱۳۲ - پ]
 منسوخ نیست، بعضی گفتند: دو کلمت در^۲ او منسوخ است.
 و این سورت دویست و شش آیت است در عدد اهل کوفه و پنج در عدد
 اهل مدینه و بصره و منه هزار و سیصد و بیست و پنج کلمت است و چهارده هزار و
 سیصد و ده حرف است، و روایت است از ابوامامه از اُبی کعب که گفت رسول خدای
 گفت - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هر که سوره اعراف بخواند، خدای تعالی میان او و میان
 ابلیس حجابی پدید آرد، و آدم روز قیامت برای او شفاعت کند. قَوْلُهُ عَزَّ وَعَلَى.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیه ۱ و ۲ الْمَصَّ ، كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَ ذِكْرَى
 لِلْمُؤْمِنِينَ ؛ دفتری فرو فرستادند^۳ به^۴ تو نبادا در دل تو تنگی از او^۵ تا بتوسانی^۶ به

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۳. ۲. لت: از

۳. مع، وز، لت، آج، لب: فرو فرستاده شد.

۴. آج، لب: سوی.

۵. آج، لب: آن.

۶. آج، لب: بیم نمانی.

او و یاد کردی^۱ گروندگان^۲ را.

آیه ۳: **إِتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ**؛
پسروی کنی^۳ آن را که فرستاده شد^۴ به شما از خدایان و پسروی مکنید از فرود^۵ او
دوستانی را، اندک اندیشه می کنی.^۶

آیه ۴: **وَ كَمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَا هَا فَبَجَّأَتْهَا بِأُسُنَا بَيِّنَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ**؛ و بس^۷ از شهر که
ما هلاک کردیم، آمد به ایشان هلاک^۸ ما به شب یا^۹ ایشان خفته بودند [به
گرمگاه]^۱

آیه ۵: **فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَتْهُمْ بِأُسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ**؛ نبود گفت^{۱۱}
ایشان چون آمد به ایشان عذاب ما الا آن که گفتند ما بیداد^{۱۲} کار بودیم^{۱۳}.

آیه ۶: **فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْتَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ**؛ بپرسیم^{۱۴} آنان را که
فرستادند به ایشان و بپرسیم^{۱۴} پیغامبران را.

آیه ۷: **فَلَنَنْقُصَنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ**؛ قصه کنیم بر ایشان به دانش و
نبودیم غایب^{۱۵}.

آیه ۸: **وَ الْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**؛ و سختن^{۱۶}
آن روز حق باشد هر که را^{۱۷} گران بود ترازوهای او ایشان ظفر یافتگانند^{۱۸}.

آیه ۹: **وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ**؛

۱. مع، وز: یادگیری؛ آج، لب: موعظتی.

۲. آج، لب: اهل ایمان؛ آف: گروندگان.

۳. مع، وز: پسروی کنید؛ آج، لب: متابعت نمائید.

۴. مع: فرستاده اند؛ وز: لت: فرستادند.

۵. آج، لب: غیر خدای.

۶. مع، وز، آف: می کنید.

۷. آج، لب، آف: بسا.

۸. آج، لب: سختی عذاب ما.

۹. اساس: و، با توجه به لت تصحیح شد.

۱۰. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۱۱. آج، لب: نضج و گفتار.

۱۲. آج، لب: مستکار.

۱۳. مع، وز: بوده ایم.

۱۴. اساس: بپرسن، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۱۵. مع، وز: ما غایب نیستیم.

۱۶. آج، لب: وزن.

۱۷. مع، وز: ندارد.

۱۸. مع، وز: باشند.

و هر که سبک بود^۱ ترازوهای او ایشان آنان باشند که زیان کنند خود را به آنچه به آیت‌های ما ستم کرده باشند^۲.

آیه ۱۰ وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ؛ و ما تمکین کردیم^۳ شما را در زمین و بکردیم شما را در این^۴ جا زندگانیها^۵ اندکی شکر نکنی^۶.

آیه ۱۱ وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ؛ و بدرستی^۷ که بیافریدیم شما را پس نگاریدیم^۸، پس گفتیم فرشتگان را [۱۳۳ -] را سجده کنی^۹، آدم را سجده کردند مگر ابلیس^{۱۰}، نبود از سجده کنندگان.

آیه ۱۲ قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ؛ گفت چه منع کرد تو را که سجده نکردی چون بفرمودم^{۱۱} تو را، گفت من بهترم از او بیافریدی^{۱۲} مرا از آتش و بیافریدی او را از گل.

آیه ۱۳ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ؛ گفت فرو شو^{۱۳} از آن^{۱۴} جا که نیست تو را که تکبر کنی در آنجا برو که تراز ذلیلانی.

آیه ۱۴ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ؛ گفت مهلت ده مرا تا به آن روز که زنده کنی^{۱۵} ایشان را.

- | | |
|--|---|
| ۱. آج، لب: آید. | ۲. آج، لب: جهود می نمودند. |
| ۳. آج، لب: جای دادیم؛ آف: تمکن. | ۴. آج، لب: آن. |
| ۵. آج، لب: اسباب معیشت. | |
| ۶. مع، وز: شکر می کنید؛ آج، لب: سپاس داری می نمایند؛ لت: می کنی. | |
| ۷. آج، لب: بحقیقت. | ۸. مع، وز: لت: بنگاریدیم؛ آج، لب: مصور گردانیدیم. |
| ۹. مع، وز: سجود کنید؛ آج، لب: سجده برید؛ آف: سجده کنید. | |
| ۱۰. مع، وز: که. | ۱۱. مع، وز: فرمودم؛ آف: بفرمودیم. |
| ۱۲. مع، وز: لت: آفریدی. | ۱۳. آج، لب: فروآی. |
| ۱۴. مع، وز: لت: این. | ۱۵. لت: زنده کنند. |

- آیه ۱۵ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ؛ گفت تو از فرو گذاشتگانی^۱.
- آیه ۱۶ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ؛ گفت^۲ به^۳ آنچه مرا گمراه کردی^۴ بنشینم برای ایشان به راه راست.
- آیه ۱۷ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمُ مِنَ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ؛ پس بیایم^۵ به ایشان از پیش ایشان^۶ و از پس ایشان^۷ و از [دست]^۸ راست ایشان و از [دست]^۹ چپ ایشان و نیایی بیشتر ایشان را شکر کننده.
- آیه ۱۸ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمَلْنَا جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ؛ گفت برو از آن^۹ جا خوار کرده و عیب کرده آنان که پسروی تو کنند^{۱۰} از ایشان پر^{۱۱} کنم دوزخ را از شما همه.
- آیه ۱۹ وَ يَا أدمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ؛ و ای آدم بنشین^{۱۲} تو و جفت^{۱۳} تو در بهشت بخوری^{۱۴} از آن جا^{۱۵} که خواهی^{۱۶} و نزدیک مشوی^{۱۷} به این درخت که باشی^{۱۸} از ستمکاران.
- آیه ۲۰ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ؛ و سوسه

۱. اساس: فروگذاشتگانی.
۲. آج، لب + به سبب؛ آف: با.
۳. آج، لب: گردانیدی.
۴. آج، لب: گردانیدی.
۵. مع، وز؛ آج، لب، لت: آیم.
۶. مع، وز؛ لت: پیشان.
۷. مع، وز؛ لت: پشان.
۸. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.
۹. مع، وز؛ این.
۱۰. مع، وز؛ پی روند ایشان؛ آج، لب: متابعت نمایند نوراً.
۱۱. مع، وز + بار.
۱۲. آج، لب: ساکن شو.
۱۳. آج، لب: زن.
۱۴. مع، وز؛ آج، لب، آف: بخورید.
۱۵. مع، وز؛ آج، لب، لت: هر کجا.
۱۶. مع، وز؛ آف: خواهید.
۱۷. مع، وز؛ مگردید؛ لت: مگردید؛ آج، لب، آف: مشوید.
۱۸. مع، وز؛ آج، لب: باشید.

کرد^۱ ایشان را دیو تا پیدا کند^۲ ایشان را^۳ آنچه پنهان کرده^۴ از ایشان از عورت‌های ایشان، گفت: نهی^۵ نکرد شما را خدای شما از این درخت مگر که باشی^۶ شما دو فرشته یا باشی^۶ از همیشگان.

آیه ۲۱ وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ؛ سَوَّغْنَ خَوْرِدًا بِأَيْشَانِ كَه مَن هِسْتَم شَمَا رَا اَز نَصِيحْتِ كَنْتَنَدگان^۸.

آیه ۲۲ فَذَلَّلِيَهُمَا فِي مَرْوٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادِيَهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ ؛ فَرَوَّ كَذَاشْتِ اَيْشَانِ رَا بَه فَرِيْفْتَن چُون بَچَشِيدَنْد^۹ اَز اَن درخت پدید آمد^{۱۰} ایشان را عورت‌هایشان^{۱۱} باستاندند^{۱۲} می‌دوختند^{۱۳} بر خود^{۱۴} از برگ^{۱۵} بهشت ندا کرد ایشان را خدای شان^{۱۶} نه من نهی^{۱۷} کردم شما را از این درخت [۱۳۳ - پ] و نگفتم شما را که دیو شما را دشمنی آشکار است!

آیه ۲۳ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ؛ كَفْتَنَد رَبَّنَا^{۱۸} سْتَم كَرْدِيم بَر خَوْرِدِ و اِگَر نِيَا مَرْزِي مَا رَا و رَحْمَتِ نَكْنِي^{۱۹} بَر مَا، بَاشِيم اَز زِيَا نَكَارَان.

آیه ۲۴ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ؛

- | | |
|---------------------------|---|
| ۱. آج، لب: مکرر. | ۲. اساس: پیدا کند؛ با توجه به مع، وز: تصحیح شد. |
| ۳. مع، وز + دیو. | ۴. مع، وز: لت: پنهان باز کرده؛ آج، لب: مستوری می‌بود. |
| ۵. آج، لب: منع. | ۶. مع، وز، آج، لب: باشید. |
| ۷. مع، وز: به. | ۸. لت: نصیحت کنان؛ آج، لب: اهل اخلاص. |
| ۹. مع، وز: بچشد. | ۱۰. مع، وز: لت: پیدا شد؛ آج، لب: ظاهر شد. |
| ۱۱. لت: عورت‌هایشان. | ۱۲. آج، لب: در ایستادند. |
| ۱۳. آج، لب: وصل می‌کردند. | ۱۴. مع: بر هر دو. |
| ۱۵. لت: برق. | ۱۶. مع، وز: پروردگارشان. |
| ۱۷. آج، لب: منع. | ۱۸. مع، وز: لت: خدای ما. |
| ۱۹. آج، لب: بخشایی. | |

گفت فروشوی^۱ بهری از شما^۲ بهری را دشمنی^۳ و شما را در زمین قرارگاهی^۴ باشد و برخورداری تان^۵ به وقتی^۶.

آیه ۲۵ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ ؛ گفت در آن جا زندگانی کنی^۷ و در آن جا بمیری^۸ و از آن جا برانگیزند^۹ شما را.

۵

قَوْلُهُ تَعَالَى: الْمَصَّ، آنچه در حروف مقطوع گفته اند در اوّل [سورة البقره گفتیم وجهی نباشد اعاده کردن]^{۱۰}، اما آنچه این جا گفته اند، علی بن ابی طلحه گفت از عبدالله عباس: این سوگندی است که خدای تعالی یاد کرد. ابوصالح گفت از عبدالله عباس: نامی است از نامهای خدا. و گفته اند: از جمله نامهای قرآن است و گفته اند نام سوره^{۱۱} است. ابوالضحی گفت: اَنَا^{۱۲} اللهُ أَفْصَلُ ؛ من خدای حاکم، شعبی گفت معنی آن است: اَنَا اللهُ الصَّادِقُ^{۱۳}؛ من خدای راست گویم^{۱۴}. محمد بن کعب القُرظی گفت: الف ابتداء نام اوست [اوّل و آخر و «لام» اوّل، نام اوست لطیف، و «میم» اوّل نام اوست مجید و ملک، و «صاد» اوّل نام اوست]^{۱۵} صمد و صادق الوعد و صانع مصنوعات، و در بعضی تفسیرها آمد^{۱۶} که معنی الْمَصَّ [آن]^{۱۷} است که: أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ^{۱۸}؛ نه ما دل تو روشن کردیم، و گفته اند: حروف نام مهترین^{۱۹} است،

۱۰

۱۵

- | | |
|--|--|
| ۱. مج، وزه آف: فروشید. | ۲. مج، وزه لت: ندارد. |
| ۳. مج، وزه دشمن. | ۴. مج، وزه خوار گاهی؛ آج، لب: فرار جاهی. |
| ۵. آج، لب: و تنمی. | ۶. آج، لب: تا هنگام اجل. |
| ۷. مج، وزه آف: کنید. آج، لب: در زمین بزنید. | ۸. مج، وزه آف: بمیرید؛ آج، لب: دفن کنید. |
| ۹. آج، لب: بیرون آرند. | ۱۰. اساس: ندارد، با توجه به مج، وزه افزوده شد. |
| ۱۱. مج، وزه مرا آف: سوره ای. | ۱۲. آج، لب: آن. |
| ۱۳. لب: صادقین. | ۱۴. مج، وزه راست گیرم؛ لت: راستی گرم. |
| ۱۵. اساس: ندارد، با توجه به مج، افزوده شد. | ۱۶. لت: آمده. |
| ۱۷. اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه ها افزوده شد. | ۱۸. سورة انشراح (۹۴) آیه ۱. |
| ۱۹. لب، آف: بهترین. | |

- و بعضی نحویان گفتند: او را محلی نیست از اعراب و «کتاب» مرفوع است به خبر مبتدای محذوف، کَأَنَّهُ قَالٌ : هَذَا كِتَابٌ، و بعضی^۱ گفتند: محل او از اعراب^۲ رفع است بر ابتدا و خبر او کتاب است، و بعضی دیگر گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری^۳ هست، و التَّقْدِيرُ أَنْزَلَ كِتَابًا، و این قول بعیدتر است لِمُخَالَفَةِ الظَّاهِرِ .
- و بهترین اقوال آن است که خبر مبتدای محذوف است با آن که المَصْنَع نام سوره است و محل او رفع است، ای هَذِهِ السُّورَةُ كِتَابٌ مُنَزَّلٌ إِلَيْكَ، گفت: این کتابی است از خدای به تو فرو فرستاده، نباید که از او در دل تو تنگی^۵ باشد، و معنی آن که: نگر تا دل تنگ نکنی. و در «فاء» دو وجه گفتند: یکی آن که تعقیب راست، یعنی پس از آن که شناختی که کتاب از خداست چرا باید که^۶ تو را دل تنگ بود!
- دوم آن که در جای جواب بود و معنی آن باشد که کتاب از خدای تو آمد، پس نباید که تو را دل تنگ باشد و معنی إذا بود. و در معنی دلتنگی به قرآن چند قول گفتند: یکی حسن بصری گفت مراد آن است که خاطر و فکر پراکنده مدار به او، بل باید که همه خاطر تو آن بود که چگونه جد نمایی به انذار به او. دوم عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و سدّی گفتند مراد شك است، یعنی نگر تا شك نکنی در او که این کتاب برای انذار فرستادند به تو. قول سهام^۷ آن که فراء گفت مراد آن است که دل تنگ مکن به تکذیب مکذبان و اصرار کافران لِقَوْلِهِ: قَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا^۸. و قَوْلُهُ: لِيُنذِرَ، بیشتر اهل علم گفتند: چون فرا و زجاج و جز ایشان که در کلام تقدیم و تأخیری هست^۹، و تقدیر آن است که: أَنْزَلَ إِلَيْكَ لِيُنذِرَ بِهِ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ، «لام»^{۱۰} تعلق

۲. آج، لب: ندارد.

۱. مل، لت + دگر.

۴. مع، وزه، مل، لت: بمخالفته.

۳. آج، لب: تأخیر.

۶. لت + تا.

۵. آج، لب: شکی.

۸. سورة كهف (۱۸) آیه ۶.

۷. مل، بم، آن: میم: آف: سیوم.

۱۰. لب: که لام.

۹. آج، لب: تأخیرست.

به انزال دارد، و بعضی دگر گفتند: [۱۳۴ - ر] «لام» تعلق دارد به «انذار» و معنی آن است: فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرْجٌ مِنْهُ لِإِنذَارِ النَّاسِ بِهِ؛ نباید که در دل تو تنگی باشد برای انذار این، یعنی انذار به این کتاب علی انشراح صدر و فُشْحَةِ قَلْبٍ . وَ ذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ؛ و یاد دادن و تذکیر مؤمنان. و «ذکری» مصدر «ذکر» باشد، ۵ قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ^۱. و در موضع او سه قول گفتند: نصب علی تقدیرِ أَنَّهُ مَفْعُولٌ لَهُ وَ التَّقْدِيرُ لِتُنذِرَ وَ تَذَكِيرًا كَمَا تَقُولُ^۲ حِشْنُكَ^۳ لِتُحْسِنَ إِلَيَّ وَ شَوْقًا إِلَيْكَ، دوم به رفع بر تقدیر مبتدای محذوف، الْمَعْنَى وَ هُوَ ذِكْرِي، سیم^۴ جرّ علی تقدیر لِتُنذِرَ بِهِ وَ لِلذِّكْرَى أَى لِلإِنذَارِ وَ الذِّكْرِ، و رُمَانِی گفت: این وجه ضعیف است برای آن که اسم صریح را بر فعلی که در تقدیر مصدر باشد با آن عطف نکنند بی اعادت حرف جرّ، چنان که بگویند: مَرَزْتُ بِهِ وَ زَيْدٌ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يُقَالَ وَ يَزِيدُ.

إِتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ؛ متابعت کنی^۵ این کتاب را که خدای تعالی فرستاد به شما، خطاب است با جمله مکلفان و امر است از خدای تعالی ایشان را به متابعت قرآن، يُقَالُ تَبِعْتُ كَذَا، وَ اتَّبَعْتُهُ وَ اتَّبَعْتُهُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ اتَّبَعْتُ زَيْدًا عَمْرًا، متعدی باشد به دو مفعول، قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَ اتَّبَعْنَا هُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً^۶، ۱۵ و در عموم این لفظ، واجب و مندوب و مباح و قبیح در آید در اعتقاد مکلف در هر يكِ عَلَيَّ مَا هُوَ بِهِ، مأمور به را متابعت کردن بر وجه وجوب و ندب و منهی عنه اجتناب کردن لِيُوجِبَ قَبِيحِهِ وَ دَرُ مَبَاحٍ بِحَسَبِ اخْتِيَارٍ وَ مَصْلَحَتِ بُوْدُنِ وَ كَارِ بَسْتِنٍ. وَ لَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ، نهی است از خدای تعالی متابعت معبودان و مقتدایان کفار که بدون خدای آن^۷ را ولی خواندند. ولی یار باشد و دوست و اولی ۲۰

۱. سورة ذاریات (۵۱) آیه ۵۵. ۲. اساس آج، لب؛ يقول، با توجه به لت تصحیح شد.

۳. اساس: حَسْبُكَ، با توجه به میج، وز تصحیح شد. ۴. میج، وز؛ لت: سهام؛ آف: سیوم.

۵. میج، وز؛ متابعت کنید. ۶. سورة قصص (۲۸) آیه ۴۲.

۷. آج، لب؛ خدای اند.

باشد و اصل کلمه از آن جاست و نَقِيضُهُ الْعَدُوُّ. آنگه بر سبیل تقریب و ملامت و مذمت گفت: قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ؛ اندک تفکر می کنید^۱ و ما مصدریه است اَيُّ قَلِيلاً تَذَكَّرُكُمْ^۲، و نصب «قَلِيلاً» بر حال باشد، و گفته اند: «ما» زیادت است و نصب «قَلِيلاً» بر این وجه به تَذَكَّرُونَ باشد و بنای تَفَعَّلَ بِكَالْفِ باشد و تَعَسَّفَ، و حمزه و کسائی خواندند: تَذَكَّرُونَ^۳ به تخفیف «ذال» به يك «تا» مِنَ الذِّكْرِ، يُقَالُ: ذَكَرْتُهُ أَذْكَرُهُ، و ابن عامر خواند: قَلِيلاً مَا تَتَذَكَّرُونَ، آنگه «تاء» تَفَعَّلَ بیفکند دون «تاء» مضارعة برای آن که او برای معنی آمده است تا^۴ دو «تا» و حرفی که به^۵ او قریب است مجتمع نباشد.

وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا، كَمْ اسمی است و او را دو معنی باشد: یکی خبر و یکی استفهام، و چون خبر را باشد معنی او تکثیر بود و نقیض او «رُبَّ»^{۱۰} باشد که آن تقلیل را بود جز که رُبَّ حرف جز است و «كَمْ» اسم است، تَقُولُ^۶: كَمْ رَجُلٍ لَقَيْتُهُ وَ كَمْ رِجَالٍ رَأَيْتُهُمْ، قَالَ الْفَرَزْدَقُ^۷:

كَمْ عَمَّةٍ لَكَ يَا جَرِيرٌ وَ خَالِيَةً قَدْ ضَاءَ قَدْ حَلَبَتْ عَلَيَّ هِشَارِي
و موضع او رفع باشد به ابتدا و خبرش «أَهْلَكْنَاهَا» و چون خبر باشد «ما»
بعد او مجرور باشد بِمَنْزِلَةِ الْأَلْفِ وَالْمِائَةِ إِذَا قُلْتَ: كَمْ رَجُلٍ جَاءَنِي فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ
قَوْلِكَ أَلْفٌ رَجُلٍ جَاءَنِي أَوْ مِائَةٌ رَجُلٍ جَاءَنِي^۸، و جمع بر معنی باشد و توحید بر

۱. اساس، آج، لب، آف، لت: می کنند، یا توجه به مع، وز تصحیح شد.

۲. اساس، آج، لب: تذکیرکم، یا توجه به لت تصحیح شد.

۳. اساس، آج، لب: يَذَكَّرُونَ، یا توجه به لت تصحیح شد. ۴. آف. با.

۵. آج، لب، آف: با. ۶. آج، لب، آن: بقول.

۷. مع، وز، مل + شعر.

۸. مع، وز، مل، لت: فهو بمنزلة قولك عشرة رجال جاؤوني؛ آج، لب، مل، چاپ شعرانی (۱۱۷/۵): فهو بمنزلة

قولك الف رجل جاءني أو مائة رجل جاءني و كم رجال جاؤوني و جاءني ايضاً بمنزلة قولك عشرة رجال جاؤوني و

لفظ، و چون استفهام بود ما بعد او منصوب باشد بر تمیز، كَقَوْلِهِمْ: كَمْ رَجُلًا
عِنْدَكَ بِمَنْزَلَةِ قَوْلِكَ أَغْشِرُونَ رَجُلًا عِنْدَكَ أَمْ ثَلَاثُونَ. و چون خبری باشد بیشتر با
«مِنْ» استعمال کنند چنان که در آیت هست. و آیت وارد است مورد ایعاد و
تهدید و ترهیب کافران را، گفت: بس شهر و بس ده که ^۱ ما ^۲ هلاک کردیم ایشان را
به کفر و گناهشان. فَبَجَائِهَا بَأْسَنَا، أَيْ عَذَابُنَا؛ [عذاب ما به ایشان آمد، و «فا» برای
آن آمد تا تفصیل این جمله باشد که «أَهْلَكْنَاهَا» است و گفتند: خود مجرد عطف
است] ^۳، چنان که: زُرْتَنِي فَأَكْرَمْتَنِي، و فرأء [۱۳۴ - پ] گفت: «فا» به معنی
«واو» است.

بَيَاتًا، أَيْ لَيْلًا؛ به شب. و «بَيَات» ايقاع المَكْرُوه بِاللَّيْلِ باشد، و شبیخون
را بیات گویند، و نصب او بر ظرف است. أَوْهَمُ قَائِلُونَ؛ یا ایشان ^۴ خفته در وقت
گرمگاه. و اصل کلمه از راحت است، [چه] ^۵ خفتن در آن وقت آسایش را باشد،
و مِنْهُ الْإِقَالَةُ فِي الْبَيْعِ لِأَنَّهُ الْإِرَاحَةُ، و روا بود که از قول باشد جز که «الف» ازاله را
باشد، كَأَنَّ الْإِقَالَةَ إِزَالَةً وَ قَطْعٌ لِمَا يَجْرِي مِنَ الْقَوْلِ وَ الْإِخْتِلَافِ بَيْنَ الْمُتَابِعِينَ ^۵،
و بر قول اول همزه تعدیه را باشد - چنان که بیان کرده شد - و برای آن تخصیص
کرد ^۶ این اوقات را که عذاب در وقت آسایش سخت تر ^۷ بود ^۸.

فَمَا كَانَ دَعْوِيهِمْ، حَقَّ تَعَالَىٰ فِيهِ، در این آیت بیان کرد که آن کافران متمرّدان را
در وقت آن که عذاب به ایشان آمد همه دعوی و گفتار ایشان جز اعتراف نبود به
آن که گفتند: مَا ظَالِمٌ بُوَدَّ أَنْ يَكُونَ سَمَّكَارَةً ^۹ نفس خود، و این عذاب به استحقاق به ما
رسید. وَ الْبَأْسُ الْعَذَابُ الشَّدِيدُ، وَ كَذَلِكَ الْبُؤْسُ شِدَّةُ الْفَقْرِ، وَ الْبَيْسُ الشَّدِيدُ وَ

۱. مع، وز، مل، لت: دبه که.

۲. مع، وز، مل + بیران و.

۳. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. مع، وز، با ایشان / به ایشان.

۵. اساس: المتابعین؛ مع، وز، لت: المتابعین؛ با توجه به مل تصحیح شد.

۶. مع، وز + و.

۷. مل، لت: سخت.

۸. آج، لب + قوله.

۹. مل: ستمکار؛ آف: ستمکاره بر.

هُوَ الشُّجَاعُ أَيضاً لِشِدَّتِهِ، وَ قَوْلُهُ: إِلَّا أَنْ قَالُوا، در جای اسم كَانَ است، وَ دَعَاؤُهُمْ در جای خبر «كَانَ»، كَقَوْلِهِ: مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا، وَالِدَعَاؤِ الدُّعَاءِ أَيضاً، وَ قَالَ سَبِيوِيهِ يَقُولُ الْعَرَبُ: اَللَّهُمَّ أَشْرِكْنَا فِي دَعَاؤِ الْمُسْلِمِينَ، أَيْ فِي دُعَائِهِمْ، قَالَ الشَّاعِرُ^۲:

وَإِنْ مَدَلَّتْ رِجْلِي دَعَاؤُكَ أَشْتَفِي
وَ مَدَلَّتْ رِجْلُهُ، أَيْ خَدِرَتْ^۳.

فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ، به «فا» عطف کرد جمله را بر جمله، و «فا» برای تقریب حال آورد و اگر چه مدتی متراخی باشد میان عمل و عامل و جزاء و سؤال او به قیامت، و لَكِنْ لِتَقْرِيْبِ الْحَالِ «فا» آورد و «ثُمَّ» نگفت، چنان که فرمود:
وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ^۴، و «لام» و «نون» هر دو تأکید راست و در جواب قسم آرند و فعل را با «نون» تأکید بنا کنند. خُذَاي تَعَالَى در این آیت قسم یاد کرد. «واو» مضمَر است و «لام» و «نون» بر او دلیل، و گفت: به عزت من که بپرسم آنان را که رسولان به ایشان فرستادم از خلقان و مکلفان، و نیز بپرسم رسولان را، و مِثْلُهُ قَوْلُهُ: فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلُنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۵، رسولان را از تبلیغ بپرسند و امتان را از عمل، و اگر چه قدیم تَعَالَى را^۶ به این سؤال حاجت نباشد چه او عالم الذّات است، و لکن آیت وارد است مورد وعید و تهدید، و رَمَانِي گفت: حقیقت سؤال طلب الجواب باشد به ادب او در کلام.

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ، خبری دگر است موکد به قسمی مضمَر، گفت: نیز به حق من که قصه کنم بر ایشان، و «نون» برای خطاب الملوک آورد، و گفتند: برای آن که بعضی از آن^۷ فرشتگان کنند. عبدالله عباس گفت معنی آن است که: بر او

۱. سورة جاثیه (۴۵) آیه ۲۵.

۲. مع، وز، مل + شعر.

۳. اساس، لب، بم: دارت؛ بانوچه به آج تصحیح شد.

۴. سورة نحل (۱۶) آیه ۷۷.

۵. سورة حجر (۱۵) آیه ۹۲ و ۹۳.

۶. مع، وز، قدیم را تعالی.

۷. مع، وز: ندارد.

آریم^۱ و خوانیم آنچه در نامه عملی او باشد، و در خبر است که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: **إِنَّ اللَّهَ يَسْأَلُ كُلَّ أَحَدٍ بِكَلَامِهِ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ**، گفت: خدای تعالی هر کس را که سؤال کند به کلام خود سؤال کند و به خودی خود با او خطاب کند، میان ایشان ترجمانی نبود.

۵ و قِصَّة، کلامی باشد بعضی بر اثر بعضی، **مِنْ قَوْلِهِمْ: قَصَّ أَثَرَهُ إِذَا اتَّبَعَهُ، وَ مِنْهُ الْقِصَاصُ لِأَنَّهُ يَتْلُوا الْجِنَايَةَ، وَ مِنْهُ الْقِصُّ الَّذِي هُوَ الْقَطْعُ لِأَنَّهُ قَطَعَ عَلَى وَجْهِ الشَّائِعِ كَقِصِّ الْأُظْفَارِ، وَ مِنْهُ الْقِصَّةُ لِلطَّرَةِ لِأَنَّهَا مَقْطُوعَةٌ عَلَى وَتَبْرَةٍ وَاحِدَةٍ.**

و قَوْلُهُ: **يَعْلَمُ**، در او دو قول گفتند: یعنی آنچه ما به ایشان گوئیم از سر عالمی گوئیم، و مراد به علم عالمی است، و قول دوم آن است که: مراد به علم معلوم است، **كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ**^۲. آنگه سؤال

مؤمنان بر وجه تذکیر و تنبیه باشد. و سؤال کافران [۱۳۵ - ر] بر وجه توییح و تقریح تا به مقدار آن که کافران را غم و وحشت [بود]^۳ مؤمنان را سرور و بهجت بود. آنگه سؤال پیغامبران هم بر وجه تقریح و ملامت کافران بود، چنان که در

۱۵ **قِصَّة عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - بَرَفَتْ فِي قَوْلِهِ: ءَأَنْتَ قُلْتُ لِلنَّاسِ انْخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ**^۴، دگر آن که قومی منکر باشند پیغامبران را **فِي قَوْلِهِ: مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَ لَا نَذِيرٍ**^۵، و این وجه ضعیف است برای آن که معنی آیت آن است: **لِقَالِ يَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَ لَا نَذِيرٍ**.

اگر گویند: چگونه جمع کنی از میان این دو آیت، و مناقضه چگونه زایل کنی میان ایشان - **أَعْنِي هَذِهِ الْآيَةَ وَ قَوْلُهُ: وَ لَا يُسْتَلَّ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ**^۶، در ۲۰ **يَكُ آيَتِ نَفِي سَوَالِ كَرْدٍ وَ دَرِ دِگَرِ آيَتِ اثْبَاتِ سَوَالِ كَرْدٍ** - و این مناقضه باشد؟ **يَكُ جَوَابِ آنِ اسْتِ** که: نفی سؤال از مجرمان نفی سؤال استعمال و استرشاد

۱. اساس: برآوردیم، با توجه به مع، وز نصیح شد.

۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶.

۵. سوره مائده (۵) آیه ۱۹.

۶. سوره قصص (۲۸) آیه ۷۸.

است، نه نفی سؤال تقریب و توییح، از آن وجه ایشان را سؤال نباشد از این وجه باشد.

جواب دیگر آن است که: نفی سؤال مراد قطع سؤال است بر ایشان عند

حصول ایشان در دوزخ، و وجهی دیگر آن است که: نفی سؤال از بعضی است

۵ *اسْتِخْفَافًا بِهِمْ وَقِلَّةَ مُبَالَاةٍ وَ أَكْثَرَايَ بِهِمْ*، و اثبات سؤال در حق بیشتر.

و سؤال در کلام عرب بر چهار وجه باشد: سؤال استخبار و استعلام،

چنان که: *مَنْ عِنْدَكَ وَ أَيْنَ زَيْدٌ؟* و این بر خدای تعالی روا نباشد برای آن که این

کسی پرسد که نداند تا بداند و او عالم الغیب است، و دوم سؤال توییح و تقریب

باشد، چنان که گویند: *أَلَمْ أَحْسِنُ إِلَيْكَ، [أَلَمْ] ۱ أَنْعِمَ إِلَيْكَ فَكَفَرْتَ نِعْمَتِي وَ*

۱۰ *جَعَدْتَ حَقِّي، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ ۲، وَ قَوْلُهُ: أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ*

مِنْكُمْ ۳، وَ قَوْلُهُ: أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ۴، وَ مِنْهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ ۵:

الْأَنْثَمُ خَيْرٌ مِنْ رَكَبِ الْمَطَابَا وَ أَنَسَدَى الْعَالَمِينَ بَطْسُونَ رَاح

این سؤال تقریب است منکران فضل ایشان را، و *قَالَ الْعَجَّاجُ ۶: أَطْرَبًا وَ*

أَنْتَ فَنَسْرِي و این ملامت است خویشتن را که چگونه طرب می کنی با پیری!

۱۵ سیم ۷ سؤال تحضیض باشد و در او معنی امر باشد، *كَقَسْوَلِكَ: أَلَا تَقُومُ وَ*

هَلَّا فَعَلْتَ كَذَا، أَيْ قُمْ وَ أَفْعَلْ كَذَا، وَ چهارم: سؤال تقریر باشد، كَقَوْلِهِمْ: هَلْ

تَعْرِفُ الْعَيْبَ، وَ هَلْ تَعْلَمُ مَا يَكُونُ غَدًا، وَ هَلْ تَقْدِرُ أَنْ تَمْشِيَ عَلَى الْمَاءِ وَ أَنْ

تَطْبِرَ فِي الْهَوَاءِ، وَ مِنْهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ ۵:

وَ هَلْ يُضْلِحُ الْعَطَارُ مَا أَفْسَدَ الدَّهْرُ

۲۰ این همه برای آن است تا سایل مفرآید و بگوید که: نه، روا نیست و چنین

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. سورة يس (۳۶) آیه ۶۰.

۳. سورة انعام (۶) آیه ۱۳۰.

۴. سورة مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۶.

۵. مع، وز+ شعر.

۶. مع، وز+ شعر.

۷. مع، وز سهام! مل: سیوم.

نباشد، [پس آیاتی که در قرآن هست که بعضی متضمن نفی سوال است و بعضی متضمن اثبات، جواب] ^۱ از او این وجوه باشد که گفته شد، و کَذَلِكَ قَوْلُهُ: [يَوْمٌ] ^۱ لَا يَنْطِقُونَ، وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ ^۲، و قَوْلُهُ: وَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ^۳، و: يَتَلَاوَمُونَ ^۴، جواب از او هم این وجوه باشد، چون سوال کنند که در این آیات يك بار اثبات نطق می‌کند، و يك بار نفی و در قرآن و کلام عرب از این بسیار است، أَلَا تَرَىٰ إِلَىٰ قَوْلِ الشَّاعِرِ ^۵:

فَأَصْبَحْتُ وَاللَّيْلُ لِي مِلْبَسٌ وَ أَصْبَحَتِ الْأَرْضُ بَخْرًا طَمًا
هر که در این بیت نگرند صبح و شب به يك جای بیند گمان برد که مناقضه است، و خلاف این است برای آن که مراد به «أَصْبَحْتُ» نه صبح است، و إِنَّمَا الْمَعْنَى بِقَوْلِهِ: أَصْبَحْتُ، أَيْ أَوْ قَدْتُ الْمِصْبَاحَ؛ چراغ بر افروختم، و قَوْلُهُ: وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ ^۶؛ و ما غایب نبوده‌ایم از آن به معنی عالمی، و آن که چیزی بر او پوشیده نشود بمنزله حاضری باشد که غایب نشود. و حضور و غیبت بر حقیقت بر خدای روا نباشد که آن از صفات اجسام است.

وَالْوِزْنُ يُؤَمِّنُ الْحَقُّ؛ این جمله‌ای است از مبتدا و خبر، و ظرفی در میان ^۷ افتاده حشو، حق تعالی گفت: وزن آن روز درست ^۸ باشد و حق بود، یعنی روز قیامت. ^{۱۵}
و در وزن و میزان [۱۳۵ - پ] خلاف کردند علما بر چهار قول حسن بصری گفت: ترازو قیامت ^۹ را دو کفه باشد یکی کفه حسنات ^{۱۱} و یکی کفه سیئات ^{۱۱}، و آنچه سنجد ^{۱۲} به آن صحایف اعمال باشد چنان که در اخبار آمد. و عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ گفت:

- | | |
|--|--|
| ۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. | ۲. سورة مرسلات (۷۷) آیه ۳۵ و ۳۶. |
| ۳. سورة طور (۵۲) آیه ۲۵. | ۴. سورة قلم (۶۸) آیه ۳۰. |
| ۵. مع، وز + شعر. | ۶. سورة اعراف (۷) آیه ۷. |
| ۷. مع، وز + مل + آن. | ۸. اساس، بم: در بیخت، با توجه به مع، و تصحیح شد. |
| ۹. وز آج، لب: ترازوی. | ۱۰. مع، وز + مل + آن. |
| ۱۱. مع، وز + باشد. | ۱۲. مل: بسنجد. |

- آدمی را سنجند^۱ تا مردی را بیارند عظیم الجثه که گمان چنان برند که او را ثقلی عظیم باشد، او را در ترازو نهند، در ترازو چندان^۲ برآید که پشه^۳، مردم از آن متعجب بمانند. و مردی نحیف^۴ بیارند در ترازو نهند به وزن کوهی^۵ گران برآید^۶.
- ابوعلی الجبائی گفت: ترازوی قیامت را کفه‌ها باشد، یکی را کفه حسنات گویند و یکی را کفه سیئات. کفه سیئات از حسنات به علامتی منفصل شود^۷ که خدای تعالی نهاده باشد که مردم بیند بدانند. مجاهد گفت و دیگر علما - ابوالقاسم بلخی و بیشتر متکلمان که: این مجاز و کنایت است از عدل که خدای تعالی به قیامت با بندگان حساب به حق خواهد کردن و جزا به عدل و داستان دادن^۸، چنان که آن کس که او چیزی به ترازو سنجد رها نکند که کفه [ای بر کفه ای]^۹ بچربد و تفاوت کند، و این نیکوتر وجههاست.
- ۱۰ اما حکمت در این با آن که خدای تعالی عالم است به مقادیر و تفصیل مستحقات از ثواب و عقاب تا مکلفان را زجری و وعظی باشد و تهدید و وعیدی و الطاف و مصالح باشد ایشان را در تکلیف. و در «یَوْمِئِذٍ» هم اعراب روا باشد هم بنا، بَيَانُهُ قَوْلُهُ: مِنْ عَذَابٍ يَوْمِئِذٍ، بِالْفَتْحِ [عَلَى] الْبِنَاءِ و «يَوْمِئِذٍ» بِالْجَرِّ عَلَى الْإِضَافَةِ فِي قِرَاءَةِ مَنْ قَرَأَ بِالْجَرِّ. و «حَقٌّ» وَضَعُ شَيْءٍ بِأَنَّ مَوْضِعَ خُودِ بَرِّ وَجْهِي كَمَا حَكَمْتَ اقْتِضَا كُنْدَ وَ هَمَّ مَصْدَرٌ بِأَنَّ هَمَّ صِفَتٌ. و «وَزْنٌ» فِي لَفْظِ مُقَابَلَةِ شَيْءٍ [بِأَنَّ] بِشَيْءٍ، مِنْهُ وَزْنُ الْمَشَاعِ وَ وَزْنُ الشَّعْرِ عَلَى وَجْهِ التَّشْبِيهِ، وَ مِنْهُ كَلَامٌ مَوْزُونٌ وَ وَزَنْتُ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ يُعَدُّلُ بِهِ، قَالَ الْأَخْطَلُ^{۱۰}.

۱. مل: پسندند.

۲. آج، لب + وزن.

۳. مع، وز که پر سرشکی.

۴. مع، وز + را.

۵. آج، لب: کوه.

۶. مع: گرانتر آید.

۷. آج، لب: باشد.

۸. اساس: دادسان داد؛ آج، لب: دادشان داد، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۹. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۱۰. مع، وز + شعر.

وَ إِذَا وَ ضَعْتُ أَبْصَارَكَ فِي مِيزَانِهِمْ رَبَّحُوا عَلَيْكَ وَ سُلْتُ^۱ فِي الْمِيزَانِ
 فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ؛ گفت: هر که ترازوی او به
 حسنات و طاعات گرانبار بود، یعنی هر که او را طاعت بسیار باشد، ایشان
 رستگاران و ظفر یافتگان باشند به ثواب خدای. و «ثقل» عبارت باشد از اعتماد
 لازم سفلی، و «خفت» عبارت باشد از اعتماد لازم علوی.^۲ ۵
 و هر که را ترازوی حسنات و طاعات سبک باشد، یعنی طاعت اندک بود،
 ایشان آنان باشند که خود را زیان کرده باشند به استحقاق عقاب ابد به آن کفر
 و جحود که به آیات ما کرده باشند. و «موازن» جمع میزان بود، و اصل [او]^۳ و او
 است «موزان»، قلب و او^۴ کردند با «یا»، برای سکونش و انکسار ما قبله، و
 كَذَلِكَ الْمِيعَادُ وَالْمِيقَاتُ. و در «خوان» و «صوان» قلب نکردند برای آن که «واو»
 متحرک بود. و «خسران» ذهابُ رَأْسِ الْمَالِ باشد و سر همه سرمایه‌ها^۵ تن و جان
 باشد، چون مرد کافر شود به قیامت تن و جان زیان کند به عذاب دوزخ.
 وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ، حَقَّ تَعَالَىٰ فِي هَذِهِ آيَةٍ مِّنْ مَّوَدِّعَاتِ
 به تمکین، گفت: ما ممکن بگردیم شما را در زمین از آمد و شد و
 انواع تصرف. و تمکین، دادن چیزها^۶ باشد که به آن، فعل توان کردن با ارتفاع
 موانع، برای آن که فعل چنان که محتاج است به قدرت، محتاج است با آلت
 و دلالت و اسباب و ارتفاع موانع. تمکین عبارت بود^۷ از حصول این
 جمله، و «لام» در «أرض»، «لام» تعریف عهد است، یعنی این زمین که ما در
 اویسیم و می‌بینیم. وَ جَعَلْنَا لَكُمْ^۸ فِيهَا مَعَايِشَ ؛ و شما را در او وجه

۱. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۱۲۱/۵) والثنیان (۳۵۲/۴): رَبَّحُوا وَ سَأَلْتُ أَبُوكَ.

۲. چاپ شعرانی (۱۲۱/۵) + وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ الْآيَةُ. ۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. مع، وزه لت: قلب او. ۵. آج، لب: سر همه مایه‌ها / ... همه مایه‌ها.

۶. مع، وزه چیزهایی. ۷. مع، وزه لت: باشد.

۸. اساس، آف، آن: لَهُمْ، با توجه به مع، وز و ضبط قرآن مجید نصحیح شد.

معاش^۱ ساختیم. و زمانی حدّ معیشت نهاد به آن که او وصلت باشد از جهت کسب به طعام و شراب و لباس^۲ امر آن محل که در او حیات بود. و خارجه روایت کند از نافع: «مَعَائِش» [۱۳۶ - ر] به همزه، و نیز از اعمش روایت کرد از او از عبدالرحمن اعرج، و باقی قراء بی همزه خوانند به «یا»، و جمله نحویان حکم کردند به آن که همزه خطاست این جا برای آن که کلمه مِنْ ذَوَاتِ الْيَاسْتِ مِنْ ۵ عَاشٍ يَعِيشُ عَيْشًا و مَعِيشَةً، و الْمَعِيشَةُ أَيْضًا اسْمٌ لِمَا يُعَاشُ بِهِ، و وزن او مَفْعِلَه باشد و جمع او مَعَائِشُ، و در اصل مَعِيشَةٌ بوده است كَمَسِيلَةٍ و مَسَائِلِ، و اصلِ او مَسِيلَه. و مَقَامٌ و مَقَاوِمٌ أَضْلُهُ مَقْوَمٌ، قَالَ الشَّاعِرُ^۳:

وَ إِنِّي لَقَوَامٌ مَقَاوِمٌ لَمْ يَكُنْ جَرِيرٌ وَ لَا مَوْلَى جَرِيرٍ يَشْوِمُهَا

۱۰ و این «جَعَلَ» به معنی خلق باشد برای آن که متعدی است به يك مفعول و چون متعدی باشد به دو مفعول به معنی تصبیر باشد، حق تعالی گفت: من در زمین روزی تو بیافریدم^۴ و پدید کردم و تو را تمکین کردم از تناول آن و نیل آن، آنگاه با این همه شکر من نمی کنی^۵. قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ؛ انْدِكْ شَكَرٌ مِنْ مِي كُنِي^۵، و معنی آن است که: هیچ شکر نمی کنی^۵، چنان که گویند: قَلَّ مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ، و آن دو وجه از «ما»ی مصدری و «ما»ی زیاده که در آیت اول گفتیم، مِنْ قَوْلِهِ: قَلِيلًا ۱۵ مَا تَذَكَّرُونَ^۶، این جا^۷ بتوان گفتن. و «شکر» اعتراف به نعمت باشد با ضربی^۸ تعظیم و آنچه در حمد و شکر گفته اند، و فرق میان ایشان در اول کتاب برفت، وجهی نباشد اعادت آن را.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ، این خطاب است از خدای تعالی جمله خَلَقْنَاكُمْ را که

۲۰ فرزندان آدم اند، گفت: مَا بِيَا فَرِيدِمُ شَمَا رَا. و «خَلَقُ» إِخْرَاجُ الشَّيْءِ مِنَ الْعَدَمِ إِلَى

۱. مع، وزه، مل، لت: معیشت.

۲. مع، وزه، مل: ما.

۳. مع، وز + شعر.

۴. مع، وز: بیافریدم.

۵. مل، آف: نمی کنید.

۶. سورة اعراف (۷) آیه ۳.

۷. بم، آف، لت، آن: آن جا.

۸. وزه، مل + از.

الْوُجُودِ بِأَشَدِّ، عَلَى ضَرْبٍ مِنَ التَّقْدِيرِ، بِي زِيَادَتِي كِه بِه اسراف رساند یا تقصیری که بِه نقصان آرد آن را، و برای این فعل ما را خَلَقْ نخوانند و ما را خَالِقْ نخوانند بر اطلاق که افعال ما مقدر نباشد^۱ این تقدیر، بل بیشتر بر کزاف^۲ باشد، إِنَّمَا يُقَالُ: خَلَقْتُ الْأَدِيمَ نَعْلًا، و کلام در این باب مستقصی رفته است.

۵ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ، «تصویر» جَعَلَ الشَّيْءَ عَلَى صُورَةٍ باشد، و صورت بُنِیْتِ باشد مقوم بر هیاتی^۳ ظاهر، حق تَعَالَى گفت: ما آفریدیم شما را و از کتمِ عدم به حَیْزِ وجود ما آوردیم، و رقم هستی بر قالب شما ما کشیدیم، و این صورت به این لطیفی مانگاشتیم. فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ^۴؛ در ظلمت شب^۵ و ظلمت شکم و ظلمت رَحِمٍ، و هر مَصُورٌ که باشد از تاریکی احتراز کند تا نگاهشته او تباه نشود، و از آب احتراز کند تا نقیش او متفشی^۶ نگردد، حق تَعَالَى در این سه تاریکی صورت تو بر آب نگاهت تا بدانی که چنان که او با خلقان نماند، فعل او با فعل دیگران نماند.

۱۰ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، آنگاه فرشتگان را گفتیم که آدم را سجده کنید^۷. سجده تعظیم نه سجده عبادت - چنان که بیان کردیم در سورة البقره، و در آیت دلیل است بر تفضیل انبیاء عَلَى^۸ الْمَلَائِكَةِ از آن وجه که رفت.

۱۵ اگر گویند چگونه گفت: ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، پس ما پس از خلق شما گفتیم فرشتگان را که: آدم را سجده کنید^۷ - و سجده فرشتگان آدم را پیش از خلق ما بود - گوئیم از این چند جسواب است: یکی آن که حَسَنٌ^۹ و ابوعلی جُبَّایِ گفتند: مراد به خلق و تصویر ما خلق و تصویر پدر ماست آدم، یعنی ما آدم را بیافریدیم و بنگاشتیم، آنگاه فرشتگان را گفتیم که: او را سجده کنید^۷.

۱. مل + بر. ۲. مع، لب، بم: کذاف.

۳. اساس و همه نسخه بدلها بجز آج: هیتی. ۴. سورة زمر (۳۹) آیه ۶.

۵. کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها؛ در روایات معتبر لفظ «مشیمه» آمده است.

۶. مع، متفشی، مل، بم: متفشی. ۷. لت: کنی.

۸. مع، وز، لت: بر. ۹. مع، وز، مل، لت: حسن بصری.

و این چنان باشد که خطاب جماعتی به معاملتی که به اسلاف ایشان رفته باشد، چنان که در حدیث بنی اسرائیل بیان برفت فی آیات كثيرة قَوْلِهِ تَعَالَى: وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ ۱، وَقَوْلِهِ: وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ ۲، و این جمله با پدران ایشان رفت.

۵ زجاج گفت معنی «خَلَقْنَاكُمْ» آن است که: إِنْتَدَانَا خَلَقَكُمْ بِخَلْقِ آدَمَ، ثُمَّ تَصْوِيرِهِ، ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ.

وجه دوم عبدالله عباس و مجاهد و ربیع و قتاده و سُدی گفتند، معنی آن است که: خَلَقْنَا آدَمَ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ فِي ظَهْرِهِ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ [۱۳۶ - پ] ما آدم را بیافریدیم و شما را در پشت او بیافریدیم خلق تقدیر و تصویر و تقریر، آنکه فرشتگان را گفتیم که: آدم را سجده کنید. ۳

۱۰ وجه سیم ۴ آن است که: ما بیافریدیم شما را و بنگاشتیم، پس خبر دادیم شما را که ما گفتیم فرشتگان را که آدم را سجده کنید. ۳

و وجه چهارم آن است که أخفش گفت: «ثُمَّ» به معنی «او» است، چنان که گفتیم: ثُمَّ اللَّهُ شَهِدَ عَلَيَّ مَا يَفْعَلُونَ ۵، وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ: ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا ۶، وَقَوْلُهُ: وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ۷، عَلَى أَحَدِ الْأَقْوَالِ، وَقَالَ الشَّاعِرُ ۸.

۱۵ سَأَلْتُ رَبِّيَعَةَ مَنْ خَيْرُهَا أَبَا ثَمٍّ أَمْ أَقْقَالُوا لِمَن
بعضی دگر گفتند معنی آن است که: بیافریدیم شما را در پشت پدر، پس بنگاشتیم شما را در رِجَمِ مادر. بعضی دگر گفتند: خَلَقْنَاكُمْ خَلَقَ تَقْدِيرًا؛ ما شما را و صورت شما را به تقدیر در آوردیم دُونَ خَلْقِ ابْجَادٍ، آنکه فرشتگان را امر

۱. سورة بقره (۲) آیه ۵۰.

۲. سورة بقره (۲) آیه ۴۹، معج، وز، مل + الأیات.

۳. لت: کنید.

۴. معج، وز، سهام، مل، آج، لب، آف: سیوم، لت: مشوم.

۵. سورة یونس (۱۰) آیه ۴۶.

۶. سورة بلد (۹۰) آیه ۱۷.

۷. سورة هود (۱۱) آیه ۹۰.

۸. معج، وز، مل + شعر.

کردیم به سجده آدم، سجده کردند جمله فرشتگان که مأمور^۱ بودند به سجده آدم، مگر ابلیس که از جمله ساجدان نبود.

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ ، خدای تعالی گفت ابلیس را که: چه منع کرد تو را از سجده آدم چون من تو را فرمودم؟ و «مَا» استفهامی است، و در «لَا» سه قول گفتند فی قَوْلِهِ: أَلَّا تَسْجُدَ ، یکی آن که صَلَّه است و زیاده بر سبیل تأکید، چنان که گفت: لِشَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ^۲ ، و معنی آن که: لِيَعْلَمَ، و كَقَوْلِهِ: لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ^۳ ، و كَقَوْلِهِ: فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ^۴ ، و كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ^۵:
أَبِي جُودُهُ لَا الْبُخْلَ وَ اسْتَعْبَلَتْ بِهِ نَعَمٌ مِنْ فَتَى لَا يَمْنَعُ الْجُودَ نَسَائِلُهُ
یعنی ابی جوده البخل، و أبو عمرو بن العلاء روایت کرد: لَا الْبُخْلَ، به جرّ، و تفسیر کرد «لَا» را به کلمه، ای کَلِمَةَ الْبُخْلِ، «لَا» را اسم کرد و بخل را صفت او، برای آن که «لَا» کلمه بخل باشد الَّتِي هِيَ لَا، كَأَنَّهُ قَالَ أَبِي جُودُهُ أَنْ يَقُولَ لَا. دوم آن که: مَا دَعَاكَ إِلَيَّ أَنْ لَا تَسْجُدَ؟ چه دعوت کرد تو را به آن که سجده نکردی. سیم^۶ آن که: مَا أَخْرَجَكَ إِلَيَّ أَنْ لَا تَسْجُدَ. فَرَأَى كَقَوْلِهِ: چون منع متضمن نفی بود، مؤکد کرد آن را به «لَا»، چنان که: «مَا» ی نفی به «إِنْ» نافی تأکید کنند، يُقَالُ: مَا إِنْ رَأَيْتُ مِثْلَهُ، قَالَ الشَّاعِرُ^۵:

مَا إِنْ رَأَيْتُ مِثْلَهُنَّ لِمَغْتَسِرٍ شُودُ^۷ السَّرُّوسِ فَسَوَالِحٍ وَ فُسُولٍ

اگر گویند، چگونه گفت: مَا مَنَعَكَ ، و ابلیس ممنوع نبود از سجده؟ گوییم: آنچه صارف بود او را از سجده از اعتقادات باطل آن را مانع خواند بر توسع، چنان که داعی را حامل و باعث خوانند. آنکه حکایت جواب ابلیس باز کرد که او گفت: مانع و صارف من آن بود که از او بهترم، برای آن که مرا از آتش

۱. اساس، بم، آف، آن + به، که زاید می‌نماید.

۲. سورة حدید (۵۷) آیه ۲۹.

۳. سورة قیامه (۷۵) آیه ۱.

۴. سورة واقعه (۵۶) آیه ۷۵.

۵. معج، وز + شعر.

۶. معج، وز، مل: سهام، لب، آف: سیوم.

۷. اساس، بم: سواد، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

آفریدی و او را از گِل، و این خطاست هم در اصل و هم در علت، برای آن که عبادت خدای را باشد و تبع مصلحت باشد، و قدیم تعالیٰ برای مصلحت بنده فرماید، او را نرسد که اعتراض کند از آن جا که مصلحت نداند، و آنگه نیز مخطی بود در تعلیل تفضیل خود بر آدم، برای آن که هر دو را خدای آفرید به حسب مصلحت، یکی را از آتش و یکی را از گِل، و هیچ دو را در آن اختیاری و ۵ فعلی نبود، و خیریت و تفضیل به چیزی باشد از جهت بنده، نبینی که گفت: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ^۱.

دگر آن که مسلم نیست که آتش بهتر از خاک است، برای آن که خیریت را در این مواضع مراد به او کثرت منافع باشد، چه کثرت ثواب صورت نبندد^۲. و منافع در خاک بیشتر است از آن که در آتش، چه زمین مستقر آدمی و جمله حیوان است، و منزل و مأوای ایشان است، و جای متصرف و گشتنگاه ایشان است مرده و زنده، چنان که گفت: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا [۱۳۷-] رَاحِيَاءَ وَ أَمْوَاتًا^۳، دگر جای رزق و روزی حیوانات است، و تخم کارند در او، یکی را هفتصد^۴، و کمتر و بیشتر بر دهد، و شاعر گفت^۵:

۱۵ فَالْأَرْضُ مَغْفِلُنَا وَ كَانَتْ أَمْنَا فِيهَا مَعَايِشُنَا وَ مِنْهَا نُخْرَجُ
 ثعلبی - امام اصحاب الحدیث - در تفسیر گفت که عبدالله عباس گفت:
 أَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ فَأَخْطَأَ الْقِيَاسَ فَمَنْ قَاسَ الدِّينَ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْيِهِ قَرَنَهُ اللَّهُ مَعَ
 إِبْلِيسَ . اگر گویند: چرا ابلیس اعتراض کرد بر خدای تعالیٰ با آن که او دانست
 که خدای تعالیٰ جز حکمت و صواب نفرماید؟ جواب گوئیم: بنزدیک ما چنان
 ۲۰ است که ابلیس خدای شناس نبود، و در وقت آن که خدای را عبادت می کرد
 منافق بود، برای آن که ارتداد باطل است از جوهری که بیان کردیم فیما مضی، و

۱. سورة حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

۲. اساس، معج، وز، بم: نه بندد / نبندد.

۳. سورة مرسلات (۷۷) آیه ۲۵ و ۲۶.

۴. معج، وز، مل، لب، لت، آن: هفتصد.

۵. معج، وز، مل + شعر.

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ^۱، و بر این مذهب سؤال ساقط باشد.
 و قومی استدلال کردند به آیت بر آن که امر بر وجوب باشد، برای آن که
 خدای تعالی ابلیس را مذمت و ملامت و لعنت کرد بر مخالفت امر^۲، و اگر امر
 بر نذوب بودی بر مخالفت مطلق لعنت نفرمودی. و بنزدیک سید^۳ - رَحِمَهُ اللهُ
 ظاهر او امر قرآن بر وجوب باشد و او امر لغت^۴ بر توقف، تا دلیل ره نماید که بر
 وجوب است یا بر نذوب. ۵

آنکه حق تعالی چون ابلیس نافرمانی کرد، او را لعنت کرد و براند، و
 گفت: برو و از این جا فرو شو به زمین که این جا جای^۵ پاکان است: قَالَ فَاهْبِطْ
 مِنْهَا، گفت از این آسمان هبوط کن و فرو شو، و «هبوط» نزول باشد و انتقال مِنْ
 عَلْوٍ إِلَى سُفْلٍ^۶، قَالَ الشَّاعِرُ^۷: ۱۰

كُلُّ بَنِي حُورٍ مَقْصِيرُهُمْ قُلْ وَإِنْ أَكْثَرُوا مِنَ الْعَالَمِ
 إِنْ يُغْبِطُوا يَهْبِطُوا وَإِنْ أَمَرُوا يَوْمًا فَهُمْ لِلْفَنَاءِ وَالنَّقْدِ

و در ضمیر «مِنهَا» خلاف کردند، بعضی گفتند: راجع است با آسمان، و
 ابوعلی گفت: راجع است با بهشت. اگر گویند: ابلیس از کجا شناخت که این
 قول او را خدای گفت؟ گوییم: ازین دو جواب است، یکی آن که: این [بر] زبان
 بعضی از ملایکه گفت که او دانست که ایشان دروغ نگویند، دوم آن که: او را
 خدای گفت این کلام مقرون با علم معجزی. فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ؛ تورانرسد و
 نباشد که در^۹ آسمان یا در بهشت تکبر کنی، و تکبر اظهار کبر نفس باشد بر
 سبیل تفضیل خود بر^{۱۰} چیزهای دیگر، و تَفَعَّلَ بنای تکلف باشد، و این در آدمی

۱. سوره ص (۳۸) آیه ۷۴.

۲. مع، وز، مل، لت + خدای تعالی.

۳. مل: سید مرتضی علم الهدی.

۴. اساس، آج، لب: لغت.

۵. مع، وز، مل، لت: که این جای.

۶. مع، وز، اسفل.

۷. مع، وز + شعر.

۸. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۹. مع، وز، مل، لت: بر.

۱۰. مع: و.

و جمله مخلوقات صفت ذم باشد، و در خدای تعالی صفت مدح، نَحْوُ قَوْلِهِ: **الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ**^۱، آنکه او را براند بر وجه استخفاف و گفت: برو که تو از جمله ذلیلان و خوارانی^۲! وَ «الصَّغَارُ» الْمَدْلَّةُ، وَأَصْلُهُ مِنْ صَغَرَ الْجِرْمِ، يُقَالُ: صَغِرَ الشَّيْءُ صَغَرًا وَ صَغَرَ صِغْرًا وَ صَغَارًا إِذَا ذَلَّ، وَ مِنَ الْأَوَّلِ صَغِيرٌ وَ مِنَ الثَّانِي صَاغِرٌ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ^۳، وَ تَصَاغَرَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ إِذَا ذَلَّتْ.

عند این حال ابلیس^۵ آیس شد از رحمت خدای تعالی و عزم اصرار بر کفر کرد^۶ با آدم و آدمی دشمنی پیشه گرفت به انداخت^۷ آن در آمد تا آدمی^۵ چگونه چون خود کند، گفت: بار خدایا! أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُنْعَمُونَ؛ مرا امهال کن و مهلت ده و تأخیر کن و وقت مرگ من باز پس دار تا به روز قیامت. و إنظار، إفعال باشد مِنَ النَّظَرِ الَّذِي هُوَ الْإِنْتِظَارُ، یعنی مرا مادام منتظر وقت مرگ و اجل خود کن که مادام تا منتظر بود مرگ به او نرسیده باشد که چیز^۸ نا آمده را توقع و انتظار کنند، چون بیامد انتظار منقطع شود [۱۳۷ - پ]. این از باب أَخْفَرْتُ^۹ زَيْدًا بِشَرًّا بَاشَد، و وجوه و معانی نظر پیش از این گفته ایم، وجهی ندارد اعادت کردن. إِلَى يَوْمٍ يُنْعَمُونَ، از میان جمله اسماء جز ظروف که اضافه کنند^{۱۰} با جمله، اگر فعلی باشد و اگر اسمی، و جز ظروف را هیچ اسم را اضافه نکند با جمله، تَقُولُ: جِئْتِكَ إِذْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ، وَ يَوْمٌ قَدِيمٌ فُلَانٌ وَ إِذَا الْخَلِيفَةُ عَبْدُ الْمَلِكِ^{۱۱} وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، تا آن روز که بعث کنند و برانگیزند ایشان را به قیامت، و خدای تعالی

۱. سورة حشر (۵۹) آیه ۲۳. ۲. آج، لب: خورانی.
۳. اساس، بم، آف: مثل، با توجه به مع، وز تصحیح شد.
۴. سورة نوبه (۹) آیه ۲۹. ۵. مع، وز + چون.
۶. مل + و. ۷. آج، لب: تا انداخت.
۸. مع، وز آج، لب: چیزی.
۹. اساس: احضرت، با توجه به مع، وز تصحیح شد.
۱۰. اساس: کنند، با توجه به مع، وز تصحیح شد.
۱۱. اساس: هندالملک، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

این حکایت باز کرد از ابلیس تا بدانند که ابلیس با عِظَم ارتکابِ معصیت و خطیئت آیس نبود از اجابتِ خدای تَعَالی تا بندگان آیس نشوند و طمع نبرند از رحمت او.

- خلاف کردند در آن که خدای تَعَالی دعای ابلیس بر وفق سؤال او اجابت کرد یا نکرد. سُدی گفت: نکرد، برای آن که او زندگانی تا به روز بعث^۱ خواست، و روز بعث روز نشر باشد نه روز مرگ، و لکن تا به وقتی مهلت داد او را که خدای تَعَالی صلاح داند چنان که گفت: **إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ**^۲.
- قولی دیگر آن است که: **إِنْظَار** و تأخیر عقوبت خواست تا^۳ روز قیامت خدای تَعَالی اجابت فرمود و تأخیر عقوبت او کرد تا قیامت و تعجیل نفرمود در باب عقاب او، و قول دوم بهتر است برای آن که شاید که خدای تَعَالی اعلام کند مکلفی جایز الخطأ را که او را **إِنْظَار** و امهال کرد مدت دراز، برای آن که اغراء باشد به قبیح و از حکیم نیکو نبود، و بر قول **[أَوَّل]**^۴ تأویل آن است که: خدای تَعَالی به معلوم خود تعلیق کرد این را و او را وقتی معین نزد، و چون چنین باشد هیچ وقت ایمن نباشد که آن وقت معلوم است که خدای تَعَالی زد اجل او را، پس او در این باب همچون ما باشد [که اجل خود ندانیم و مُغْرَبی نباشد به قبیح، و اگر چه غرض ابلیس در **إِنْظَار** و امهال خواستن از خدای تَعَالی آن بود]^۴ تا **إِضْلَال** و اغوای بندگان خدای کند، غرض خدای تَعَالی در امهال او آن بود تا تعریض کند او را منزلت ثواب و وقت توبه، و اعتذار بر او موسع کند. اما آن که او اختیار توبه و ایمان نکند [از خدای نباشد از او باشد به سوء اختیار او، اما علم خدای تَعَالی به آن که او اختیار توبه و ایمان]^۴ نخواهد کردن مانع نباشد خدای را تَعَالی از این فعل برای این غرض، و حامل و باعث او نبود بر آن، چه علم تعلق

۱. مع: بعثت.

۲. سوره حجر (۱۵) آیه ۳۸ و سوره ص (۳۸) آیه ۸.

۳. مع: وز، مل + به.

۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

دارد بِالشَّيْءِ عَلَيَّ مَا هُوَ بِهِ، و او را بر وجهی و صفتی نگرداند، و از باب تکلیف «مَنْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُ يَكْفُرُهُ» باشد، و کلام در این معنی در دگر جای مُسْتَقْصَى رفته است. اما آن که خدای تَعَالَى شاید تا اجابت دعای کافر کند، در او خلاف کردند. ابو علی جُبَّانِی گفت: شاید، برای آن که در این معنی تعظیم او باشد، خدای^۱ تعظیم نکند کافر را. ابن الأَخْشِيد^۲ گفت: روا باشد که دعای کافر اجابت کند چون در اجابت او مصلحتی داند او را یا بعضی مکلفان را، و این قول درست تر است. حق تَعَالَى گفت: مَنْ انظُرْ تُو كَرْدَم تَا بَه وَقْت مَصْلَحْت، يَا تَأْخِير عَذَاب تُو كَرْدَم تَا بَه رُوْز قِيَامْت.

- قَالَ قَبِمَا أَغْوَيْتَنِي،^۳ آنکه حق تَعَالَى حکایت کرد از ابلیس آنچه او گفت عند این حال گفت ابلیس^۴ گفت: بار خدایا! با این اغواء که مرا کردی، و در این «با»^۴ چند قول گفتند، یکی آن که: به معنی «مَعَ» است، كَقَوْلِهِمْ: أَخَذَهُ بِرُمْتِهِ، [أَي مَعَ رُمْتِهِ]^۵ وَ اشْتَرَيْتُ الدَّارَ بِالْأَيْتِهَا، أَيْ مَعَ الْإَيْتِهَا، و معنی آن که: بار خدایا! با آن که مرا اغوا کردی من چنین کنم، و قولی دگر آن است که: «با» به معنی «لام» است، یعنی برای آن که مرا اغوا کردی من بنشینم. و سییم^۶ آن که: «با» قسم است، أَيْ بِحَقِّي إِغْوَايَكَ إِيَّايَ ؛ بِحَقِّ اغْوَاي تُو مَرَا، و وجه بهترین آن است که: این «با» بدل است،^۷ یعنی به بدل آن که تو مرا اغوا کردی من چنین کنم، [۱۳۸ - ر] مِنْ قَوْلِ الشَّاعِرِ^۷:

فَلَيْسَ قُلْتُ^۸ هُدَيْتُ شَبَاهُ لِمَا كُنَّا هُدَيْلًا يَتَلُّ
و این وجه را بیان کرده ایم پیش از این در نظایر این آیت. و در معنی

۱. مع، وز: و خدای تعالی. ۲. مع، وز، مل، آج، لب، لت: این الاغشاد.

۳. اساس و همه نسخه بدلها: قَالَ رَبِّ يَا أَغْوَيْتَنِي، سورة جحر (۱۵) آیه ۳۹، با توجه به ضبط قرآن مجید و آیه مورد بحث تصحیح شد.

۴. اساس و همه نسخه بدلها: باب با توجه به مورد بحث و اشاره به فراین بعدی، تصحیح شد.

۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز و سیاق عبارت افزوده شد.

۶. مع، وز، لت: سهام، آج، لب، آف: سیوم. ۷. مع، وز + شعر.

۸. اساس، مع، مل، آف، لت: قلت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

«اغوا»، چند قول گفتند، جُبَّائِي و بلخِی گفتند: معنی او در آیت تخیب است و نومید کردن، چنان که شاعر گفت^۱:

فَمَنْ يَلْقَ خَيْرًا يَحْمَدِ النَّاسَ أَمْرَهُ وَ مَنْ يَغْوُ لَا يَنْدَمُ عَلَى الْغَيِّ لِأَيِّمًا

۵ آی مَنْ كَانَ غَنِيًّا يَحْمَدُ النَّاسَ أَمْرَهُ وَ مَنْ كَانَ خَائِبًا مِنَ الْمَالِ لَا يَزَالُ يَجِدُ لِأَيِّمًا يَلُومُهُ^۲ عَلَى فَقْرِهِ. عبدالله عباس و ابن زید گفتند معنی آن است که: چنان که

حکم کردی به ضلال و غوایت من، و سیم^۳ بعضی دگر گفتند: مراد به «اغوا» اهلاک است مِنْ قَوْلِهِ: فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا^۴، آئی هَلاکًا. و وجه بهترین آن است که^۵:

ابلیس مَعَ كُفْرِهِ قَدْرِي بود، این که گفت بر مذهب جبر گفت و نسبت کرد اغوا و اضلال را با خدای تَعَالَى چنان که مجبران کنند^۶، و این ظاهر آیت است و حمل

۱۰ کردن آیت را بر ظاهر و عذر ابلیس ناکردن اولیتر باشد، چه این کلام محکی

است از او، و از او پیش از این در وجود آمد تا این قدر به او گمان نبردند که در حق خدای روا دارد اطلاق این کردن، ای عجب اگر آدمی نسبی آدم مذهب باش!

چرا طریقت آدم رها کرده ای^۷ فِي الْإِعْتِرَافِ بِالذَّنْبِ فِي قَوْلِهِ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا^۸، و طریقت ابلیس گرفته فِي قَوْلِهِ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي^۹، دگر مجبر چون اندیشه کنی

۱۵ أَسْوَأَ حَالًا مِنْ ابْلِيسِ است، برای آن که ابلیس تنها غوایت خود به خدا حوالت کرد و غوایت همه غاویان به خود حوالت کرد که: لِأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ^۹، پس آن که يَكُ

كُفْرًا بِخَدَائِ حوالت کند، نه چنان باشد که آن کس که همه کفرها با خدای حوالت کند. و قَوْلُهُ: لَا قُعْدَانَ لَهُمْ، آن که گفت «با» قسم است، برای آن گفت که «لام» به

۱. مع، وز + شعر.

۲. مع، وز + بلزومه.

۳. مع، وز + سهام، لت: شوم.

۴. سورة مريم (۱۹) آية ۵۹.

۵. وز + چنان که.

۶. اساس، مل، آف، آن: گفتند، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۷. مل: چرا طریقت ابلیس گرفته ای.

۸. سورة اعراف (۷) آية ۲۳.

۹. سورة حجر (۱۵) آية ۳۹.

جواب قسم باز آمد، و آن که گفت «با» قسم نیست، گفت: این «لام» جواب قسم مضممر است، گفت: بر ره راست تو بنشینم برای ایشان و ایشان را از راه برگردانم و با راه کز برم به اغراء و اغواء و وسوسه و دعوت. و نصب «صراط» بر ظرف متسع است، ظرف در جای مفعول به نهاد و در کلام حرف جرّ مقدر است و التّقدیر: عَلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ، فَلَمَّا حُذِفَ حَرْفُ الْجَرِّ وَصَلَ الْفِعْلُ فَعَمِلَ فِيهِ، كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ^۱:

[لَدُنْ بِهَزِّ الْكَفِّ يَغْسِلُ مَنَّهُ فِيهِ كَمَا عَسَلَ الطَّرِيقَ الثَّغْلَبُ]^۲

[أى كما عسل الثغلب في الطريق، و قال آخرًا^۳:

كَأَنِّي إِذَا أَسَعَى لِأَظْفَرَ طَائِرًا مَعَ النُّجْمِ فِي جَوِّ السَّمَاءِ يَصُوبُ

أى لِأَظْفَرَ عَلَى طَائِرٍ .

۱۰ ثُمَّ لَا تَبْتَهُهُمْ؛ پس به ایشان شوم از جمیع جهات احاطت از پیش ایشان و از پس و از راست و چپ ایشان، و مفسران در این چند قول گفتند. عبدالله عباس گفت^۳ و ابراهیم و حکم و سُدی^۴: من قَبْلِ دُنْيَاهُمْ و أَخْرَجْتَهُمْ و من جِهَةِ حَسَنَاتِهِمْ و سَيِّئَاتِهِمْ، گفتند: این کنایت است، پیش و پس عبارت است از دنیا و آخرت، چپ^۵ و راست کنایت است از سیئه و حسنه^۶. مجاهد گفت: یعنی از آن جا که نبینند برای آن که مردم از پیش بینند و از پس نبینند. بلخی و جُبائی گفتند: مِنْ جَمِيعِ جِهَاتِ الْحَيْلَةِ، این کنایت است از انواع حیلت.

عبدالله عباس را پرسیدند که: چرا فوق و تحت رها کرد^۷ از جمله جهات؟

جواب داد که: جهت فوق جای نزول رحمت خداست، دانست که او از رحمت بر

بنده راه نیابد و از زیر قدم آمدن وحشت آرد انس ندهد. باقر - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت:

۲۰

۱. معج، وز + شعر.

۲. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۳. معج، وز + مل: عبدالله عباس و قتاده.

۴. معج، وز + مل + گفتند.

۵. معج، وز + چپ.

۶. اساس: از حسنه و سیئه، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۷. معج: رها کردی.

معنی آن که: لَا يَتَسَاءَلُونَ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ، یعنی کار آخرت بر چشم و دل ایشان خوار گردانم. وَمِنْ خَلْفِهِمْ، یعنی بفرمایم تا جمع مال کنند و به آن بخل کنند و در حقّ خدای و حقهای دگر بندهند تا به وارثان ایشان بماند از پس مرگ ایشان. وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ؛ کار [دینشان]^۱ بر ایشان تباه گردانم و شبهه در دل ایشان مقرر کنم [۱۳۸ - پ]. وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ؛ و لذات بر ایشان مُحَبَّب کنم و به ایشان مقرب گردانم.

زَجَّاجِ گفتم: مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ؛ اغوا کنم ایشان را از پیش روی، یعنی وسواس کنم ایشان را تا بعث و نشور دروغ دارند. وَمِنْ خَلْفِهِمْ؛ و از پس اغوا کنم، یعنی تا اخبار امتان گذشته دروغ دارند. و برای آن در اول «مِنْ» گفتم و در دوم «عَنْ» که «مِنْ» ابتدای غایت باشد، آغاز آمدن از پیش روی ایشان کنم و آنگه از پس پشت، و آنگه «عَنْ» آورد که در او معنی عدول و انحراف است، یعنی از آن روی بگردم و با راست و چپ ایشان شوم، و اما دُخُولُ «تُمْ» برای آن است که بیان کند که این قصد از این جهات پس از قعود باشد بر راه ایشان برای آن که اول بیاید و بنشیند و آنگه در قصد به اضلال و اغوا گیرد، و بعضی دگر گفتند معنی آن است که: تُمْ أَقُولُ؛ پس می گویم من^۲ چنین کنم.

وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛ و چنان سازم که بیشترشان^۳ را شاکر نیابی. اگر گویند: چگونه خبر داد از غیب و این از کجا شناخت که ایشان بیشتر طاعت او بخواهند داشت^۴، و کفران نعمت خدای^۵ کردن؟ گوییم از این دو جواب است: یکی آن که پیش از آن دانست از قول فرشتگان به اعلام خدای تعالی ایشان را، دوم آن که حسن بصری گفت: از ظنّ خود خبر داد چنان که خدای تعالی گفت: وَ لَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ^۶، برای آن که چون

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. مع، وز: ندارد.

۳. مع، وز: مل: بیشترین ایشان.

۴. مع، وز: مل: خواهند داشتن.

۵. مل + تعالی.

۶. سورة سبأ (۳۴) آیه ۲۰.

او قصد آدم کرده و سوسه^۱ مقصودش از او حاصل شد دانست که فرزندان او در قوت و ثبات قدم از او ضعیف‌تر باشند.

خدای تعالی^۲ بعد از این حکایت آن بکرد که او را چه گفت و چگونه براند و لعنت کرد، گفت: **أُخْرِجْ مِنْهَا؛** از آن جا برو. **مَذْمُومًا^۳**، عبدالله عباس گفت: **مَلُومًا؛** ملامت و سرزنش کرده. ابن زید گفت: یعنی **مَذْمُومًا**، یقال: **ذَامَةٌ وَ يَذُّ أُمَّهُ، ذَامًا وَ ذَامَةٌ يَذِيْمُهُ ذِيْمًا إِذَا غَابَهُ، وَ الَّذِيْمُ أَشَدُّ الْعَيْبِ، قَالَ الشَّاعِرُ^۴:**

صَحْبُكَ إِذْ عَيْبِي عَلَيْهَا غِشَاوَةٌ فَلَمَّا انْجَلَتْ قَطَعْتُ نَفْسِي أَذِيْمَهَا
وَ قَالَ أُمِيَّةُ بِنُ أَبِي الصَّلْتِ^۴:

وَ قَالَتْ لِابْلِيسَ رَبِّ الْعِبَادِ أَخْرِجْ دَحِيْرًا لَعِيْنًا مَذْمُومًا^۵
وَ قَالَ الْأَعْمَشِيُّ^۴:

وَ قَدْ قَالَتْ قُبَيْلَةٌ إِذْ رَأَتْني وَ إِذْ لَا تُفَدِّمُ الْعَسْنَاءُ ذَامًا^۵

مَذْحُورًا، ای مدفوعاً علی وجه الهوان؛ رانده و دفع کرده بر وجه استخفاف و مهانت، و قیل: **هُوَ الطَّرْدُ**، یقال: **دَحَرَهُ يَدْحَرُهُ دَحْرًا وَ دُحُورًا**. مجاهد و سدی گفتند: «مَذْحُور» رانده باشد. **لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ**، این «لام» جواب قسم محذوف است، یعنی هر که از ایشان که آدیان اند تو^۶ را که ابلیسی متابعت کنند. **لَأَمْلَأَنَّ** ۱۵ **جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ**؛ دوزخ را از شما و ایشان پر بار کنم، و برای آن خطاب اول بر واحد کرد که خطاب با ابلیس بود، چون به جزا رسید غاوی و مغوی را^۷ ضال و مضل را و داعی و مجیب را به يك بار در جزا^۸ آورد بر عموم گفت: **مِنْكُمْ**؛ از شما

۱. وزه و سوسه‌ای.

۲. مع، وزه مل + جل جلاله.

۳. مع، وزه مل، آج، لب: مذموماً.

۴. مع، وزه + شعر.

۵. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: چاپ شعرانی (۵/۱۳۰): ذمماً.

۶. مع، وزه آن.

۷. مع، وزه مل + و.

۸. مع، وزه آج، لب: در خیر.

همه تا در باب زجر و وعید بلیغتر باشد، و «لام» در «لَأَمَلْتَنَّ» هم جواب قسم است، و روایتی^۱ کردند شاذّ از عاصم که او خواند که: لِمَنْ تَبِعَكَ، به کسر «لام»^۲ بر تقدیر حذف مبتداء، و تقدیر آن که: لِمَنْ تَبِعَكَ النَّارُ. و «أَجْمَعِينَ» از توابع تأکید باشد.

۵ آنکه چون قصد ابلیس گفته بود و طرد و لعن او، گفت آدم را گفتم: یا آدم تو و جفت تو در بهشت بنشین. ^۳ خلاف کردند که کدام بهشت بود، بعضی گفتند^۴: بهشت خلد بود برای آن که [۱۳۹ - ر] این لفظ چون اطلاق کنند معرفت به «لام» تعریف عهد جز این بهشت معروف نباشد چنان که: أَلْسَمَاءُ و الْأَرْضُ، از او جز آسمان و زمین که ما می بینیم و معهود است شناسند دُونَ^۵ سَقْفِ الْبَيْتِ و قِوَامِ الْعَرْشِ. وزن را زوج و زوج گویند چون در کلام قرینه باشد که بدانند که مراد به زوج زن است، «تا»ی تأنیث نیارند، چه آن برای فرق می باید، پس این جا به اضافه از تأنیث مستغنی اند برای آن که جفت مرد معلوم است که مرد نباشد و جز زن نبود، و صَاحِبِ الْمَنْزِلِ را ساکن^۶ الدَّارِ گویند و اگر چه وقتها از آن جا حرکت کند و برود عَلَى التَّغْلِبِ، برای آن که اوقات بیشتر آن جا باشد، و گویند: ۱۵ فلان ساکن اوست چون مستأجر او باشد در سرای و دکان او، این هم بر این^۷ وجه باشد.

و بهر دگر^۸ گفتند: بستانی بود از جمله بستانهای [نه]^۹ بهشت خلد بود، چه اگر بهشت خُلد بودی او را از آن جا برون نیاوردندی که از بهشت خُلد کس برون نیاید، و این قول ضعیف است برای آن که از بهشت خُلد آن کس برون نیاید

۱. اساس: روایت، با توجه به مع، وز تصحیح شد.
 ۲. اساس: لا، با توجه به مع، وز تصحیح شد.
 ۳. آج، لب: بنشینید.
 ۴. مل: گفتند بعضی که.
 ۵. اساس: چون، با توجه به مع، وز تصحیح شد.
 ۶. مل، آج، لب: صاحب.
 ۷. مع، وز، مل: بر آن.
 ۸. مع، وز: و بهری دگر.
 ۹. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

که بر سبیل ثواب آن جا باشد، و اما آن که بر سبیل تفضل و مصلحت آن جا باشد و در آن جا مکلف بود تا مصلحت اقتضا کند آن جاش می‌دارند، چون مصلحت بگردد به بعضی اسباب از آن جاش به در آرند.

قَوْلُهُ: فَكُلُوا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمْ، لفظ امر است و مراد ایاحت. خدای تعالی

- ۵ جمله بهشت آدم را مباح کرد و حوا را که در بهشت هر کجا خواهند باشند و هر چه خواهند خورند جز يك درخت که ایشان را امر کرد به لفظ نهی بر وجه نذب که گرد آن نگردند و از آن نخورند. اختلاف اقوال در آن درخت گفتیم، و بنزدیک ما تناول درخت بر ایشان حرام نبود، و اگر چه لفظ نهی است مراد به این لفظ امر است بر سبیل استحباب برای آن که نهی آنکه حقیقت باشد که ناهی کاره باشد
- ۱۰ مَنِيهِ عَنْهُ رَاوَحَكِيم^۱ کاره نباشد الا قبيح را، و پیغمبران - عَلَيْهِمُ السَّلَام - ارتکاب قبايح نکنند و اخلاقی بواجب نکنند برای آن که مُنْفَر باشد از قبول قول ایشان، و هر چه مُنْفَر باشد واجب بود که ایشان از آن منزه باشند تا غرض قدیم تعالی منتقض نشود به بعثت^۲ ایشان، چه غرض به بعثت ایشان قبول و امتثال است، هر چه در قبول و امتثال قدح کند باید تا مصروف باشد از ایشان به لفظی که آن را عصمت خوانند، و این دو لفظ، اَعْنِي: امر و نهی متداخل باشند، و ایشان را صیغتی مخصوص نباشد که در او اشتراك و احتمال نبود، بل امر کنند به لفظ^۳ نهی، و نهی کنند به لفظ امر برای تداخل معانی ایشان از آن جا که در امر ترغیب بود در فعل و تزهید بود در ترك، و در نهی عکس این باشد، تزهید بود در فعل و ترغیب در ترك. و در معنی امر به چیز روا باشد^۴ که نهی بود از ضدش بر سبیل

۱. اساس: حکم، با توجه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۲. اساس: بعث، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

۳. اساس: لفظی، با توجه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۴. کذا: در اساس، مج، وز، لب، بم، آف، لت، آن، مل: و در بعضی امر مخیر روا نباشد؛ آج: در معنی امر بخیر روا

مجاز، نبینی که قایل چون گوید: **أَمَرْتُكَ بِمُواصَلَةِ زَيْدٍ**، معنی آن باشد که: **نَهَيْتُكَ عَنْ هِجْرَانِهِ**، و **كَذَلِكَ نَهَيْتُكَ عَنْ هَجْرٍ زَيْدٍ أَمَرْتُكَ بِمُواصَلَتِهِ** باشد.

و در معصیت آدم خلاف کردند، بعضی گفتند: کبیره بود، و آن حشویانند و اصحاب [الحديث] ^۱، و معتزله ^۲ [گفتند] ^۱: معصیتی بود صغیره، و نظام و جعفر بن مبشر گفتند: بر سبیل سهو و غفلت بود، و جُبَّانِي گفت: بر سبیل تأویل بود که آدم گمان برد که او را نهی از درختی معین کردند، و نهی متناول بود جنس را، و بتزديك ما چنان است که خدای تعالی آدم را مندوب کرد به ترك تناول، اگر تناول نکردی او را در آن ثواب بسیار بودی، اما بر تناول او را ذمی و عقابی نبود، و همچنین گوییم در سایر آنچه حوالت است بر انبیاء - عَلَيْهِمُ السَّلَام - و آیاتی و اخباری که متضمن چیزی است از این معنی حکم این باشد.

فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ، اولیتر آن است که گویند جواب نهی است [۱۳۹-پ] برای آن «نون» بیفتاد که منصوب است، و بعضی گفتند: مجزوم است **عَطْفًا عَلَى قَوْلِهِ: «وَلَا تَقْرَبُوا» وَ «لَا تَكُونُوا»**، و قول اول بهتر است. و معنی «ظلم» در آیت **بَخْسٌ** ^۳ و نقصان است **مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: أَنْتُمْ أَكُلْتُمُوهَا وَلَمْ تَظْلِمُوا مِنْهُ شَيْئًا** ^۴، **أَي لَمْ تَنْقُصُوا مِنْهُ شَيْئًا**، و معنی آن که **حَفَظَ نَفْسٍ خُودٍ** از ثواب نقصان کرده باشی، و لابد است معتزله را که هم این تأویل کنند برای آن که ایشان نگویند که آدم - عَلَيْهِ السَّلَام - چیزی کرد که مستحق عقاب ^۵ شد، بل گویند معصیت او صغیره بود، و صغیره آن باشد که عقاب او مکفر بود به اجتناب کبایره، پس [به] ^۱ معنی هم [این] ^۱ قول باشد.

قَوْلُهُ: فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ، آنکه حق تعالی بیان می فرماید که: ابلیس چه تلبیس کرد تا آدم و حوّا را از بهشت برون ^۶ آورد، گفت: **فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ**،

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. مع، وز، مل: معتزلیان.

۳. مع، وز: بخس.

۴. سوره کهف (۱۸) آیه ۳۳.

۵. مل: عذاب.

۶. مع، وز، آج، لب: بیرون؛ مل: به در.

گفت: وسوسه کرد ایشان را - یعنی آدم^۱ و حوّا را. و «وَسْوَسَ» دعوت باشد به کاری^۲ به صورت خفی، و مِثْلُهُ: الِهَيْئَةِ، قَالَ رُوْبَةَ^۳:

وَسْوَسَ يَدْعُو مُخْلِصاً رَبَّ الْفَلَكِ سِرّاً وَقَدْ أُوْن تَأْوِيْنَ الْعُقُقُ
وَقَالَ الْأَعْمَشِيُّ^۴:

تَسْمَعُ لِلْحَلِيِّ وَسَوَاساً إِذَا انْصَرَفَتْ كَمَا اسْتَعَانَ بِسَرِيحٍ عِشْرِقٍ زَجَلُ^۵

و مراد به شیطان ابلیس است، برای آنش شیطان خوانند که او دور است از خیر و رحمت، مِنْ شَطْنٍ إِذَا بَعْدَ. لِيُبْدِيَ لَهُمَا، «ابداء» اظهار باشد، حَقَّ تَعَالَى باز نمود که: غرض ابلیس در آن وسوسه چه بود تا ایشان را از لباس بهشت برهنه کند^۶ و عورت ایشان که پوشیده بود به جامه‌های بهشت پیدا گرداند^۷، و «مُؤَارَات» سَتْر باشد و تَوَازِي إِذَا اسْتَرَّ وَ أَرِيئُهُ سَتْرَتُهُ، و ضِدَّ «ابداء»، إِخْفَاءٌ باشد، و ابداء^۸ و اظهار جَعَلَ الشَّيْءَ بِحَيْثُ يَصِحُّ أَنْ يُدْرَكَ باشد، چیزی را چنان کنی که ادراک او توان کردن. و عورت را برای آن سَوَاةً خوانند که در ظهورش مساءة صاحبش باشد.

و در خبر چنین است که: چون ایشان از آن درخت تناول کردند، بادی بر

آمد و تاج از سر ایشان برپود، و بادی برآمد و حُلَّة از تن ایشان برون کرد^۹، و عورت ایشان ظاهر شد^۷. آدم که [آن] دید برمید و گریختن گرفت، حَقَّ تَعَالَى گفت: يَا آدَمُ فِرَاراً مِنِّي؛ از من می‌گریزی؟ گفت: لَا بَلْ حَيَاءٌ مِنكَ؛ نه بار خدایا بل شرم می‌دارم از تو. آنکه ابلیس وسوسه این کرد که خدای تَعَالَى حکایت می‌کند از او که او گفت با سوگند که بخورد که^۹ خدای شما را از این درخت نهی

۱. مل + را. ۲. معج، وزه مل: با کاری.

۳. معج، وزه مل + شعر. ۴. مل: کرد.

۵. مل: پیدا کند. ۶. معج، وزه مل: بیرون کرد.

۷. آج: ظاهر کرد. ۸. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۹. معج، وزه سوگند بخور که آج، لب: با سوگند که بخورد که؛ مل: گفت تا سوگند بخورد که.

نکرد^۱ الا تا شما دو فرشته نباشی^۲ یا^۳ در آن جا^۴ مخلّد نمائی^۵، و این چنان نمود که بر وجه نصیحت می گویم.

و در آن که چگونه به ایشان رسید، سه قول گفتند، حسن^۶ گفت: بُعدی بود میان ایشان، ابلیس به زمین بود و ایشان به آسمان در بهشت بودند، به قوتی که خدای داده بود، ابلیس^۷ از زمین ایشان را وسوسه کرد، و ابوعلی گفت: ایشان را برون^۸ بهشت گفت که ایشان هر وقت برون آمدندی. ابن الأختاد گفت: ایشان در بهشت بودند و او برون^۹ بهشت بود، و قوله: **إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ**، گفت تقدیر آن است که: **لِئَلَّا تَكُونَا مَلَکَیْنِ**، و زجاج گفت: **كِرَاهَةً أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ**. یحیی بن ابی کثیر خواند و یعلی بن حکیم: **إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ** به کسر «لام» لقوله: **هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلٰی شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مَلَکٍ لَا یَمَلُکُ**^{۱۰}، و جمله قراء به فتح «لام» خواندند.

اگر گویند: چگونه ایهام کرد بر ایشان که به خوردن درخت مرد[م]^{۱۱} را از^{۱۱} صورت انسانیت انقلاب افتد [۱۴۰- ر] به صورت و طبع ملک و فرشته؟ گویم از این دو جواب است: یکی آن که چنان نمود ایشان را که این در حکم خداست که هر که از این درخت بخورد فرشته شود و مرا این معلوم شده به علمی سابق، و جواب دوم آن که: شما به منزله دو فرشته شوی^{۱۲} در رفعت و منزلت و علو مرتبت، و جماعتی به این آیت تمسک کردند بر آن که: فرشتگان به از پیغمبران^{۱۳} باشند، نبینی که او پیغامبر^{۱۴} بود و به غرور درجه فرشتگی و پایه ایشان

۱. مع، وز: نهی کرد.

۲. مع، وز، آج، لب: نباشید.

۳. اساس، آج، لب: تا، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۴. وز، مل: این جا.

۵. مع، وز: نمایند؛ مل: نباشند.

۶. مل: حسن بصری.

۷. مل: که خدای تعالی ابلیس را داده بود.

۸. مع، وز، مل: بیرون.

۹. سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۰.

۱۰. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۱۱. مع، وز: در.

۱۲. مع، وز، مل: شوید.

۱۳. مع، وز، مل: پیغامبران.

۱۴. مع، وز، مل: پیغمبر.

تمنای آن کرد و خواست تا فرشته باشد تناول درخت کرد، جواب آن است که: در آیت ذکر ثواب و قلت و کثرت او نیست، معلوم است که غرض از این [آن]^۱ باشد که آن به بود که ثوابش بیشتر باشد، و این در آیت نیست و آنما برایشان تلبیس کرد که شما از این درخت منهی نه‌ای^۲، مگر آنکه که فرشته بوده‌ای^۳ چون فرشته نه‌ای^۴ [منهی نه‌اید]^۱، یعنی فرشته باشد که منهی باشد از چنین^۵ درخت، چون شما فرشته نه‌ای^۶ بدانید که^۷ رواست شما را از این درخت خوردن. و بر قول آن کس که گفت که: «أَنْ تَكُونَا» به معنی «لَيْتَلَا تَكُونَا» است^۸، سؤال ساقط باشد.

وَقَاسَمَهُمَا؛ و با^۹ ایشان سوگند خورد که غرض من به این گفتار نصیحت شماس، و این^{۱۰} از باب مفاعله است که میان دو کس نباشد، مِثْلُ قَوْلِهِمْ: طَارَقْتُ النَّعْلَ وَ عَاقَبْتُ اللَّصَّ، وَ عَافَاهُ اللَّهُ، وَ قَالَ الْهُدَلِيُّ^{۱۱}:

۱۰

وَقَاسَمَهَا بِسَالِحٍ جَهْدًا لِأَنْتُمْ أَلذِّمْنَ السُّلُوبَى إِذَا مَا تَشُورُهَا

چون سوگند بخورد^{۱۲} شبهه ایشان قوی شد از آن جا که ظن ایشان چنان بود که هیچ کس دلیری نیارد کردن [بسر سوگند]^۱ به دروغ و از جمله دواعی شد ایشان را در تناول درخت، و «لام» تأکید را موضع صدر کلام باشد، نَحْوُ قَوْلِكَ: لَزَيْدٌ مُنْطَلِقٌ، مگر در خبر «إِنَّ» که نخواستند که جمع کنند بین «إِنَّ» و «اللام»، إِذْهُمَا لِلتَّأْكِيدِ، دو حرف تأکید در يك جای جمع نکردند، لَا يُقَالُ: إِنَّ لَزَيْدًا مُنْطَلِقٌ، بل چون «إِنَّ» باشد، «لام» در خبر آرند، يُقَالُ: إِنَّ زَيْدًا لَمُنْطَلِقٌ، وَ كَذَلِكَ يُقَالُ: إِنِّي لَكَ لَنَاصِحٌ، وَ لَا يُقَالُ: أَنَا لَكَ لَنَاصِحٌ، إِنَّمَا يُقَالُ: نَاصِحٌ بغير «لام». و

۱۵

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. مع، وز مل: نه‌اید.

۳. آج، لب: بوده‌اید؛ مع، وز: بودیتان.

۴. مع، وز مل، آج، لب: نه‌اید.

۵. وز آج، لب: از این.

۶. مع، وز آج، لب: نه‌اید.

۷. مع، وز مل، آج، لب: بدانید که.

۸. مل: تکونا گوید.

۹. مع، وز: و به.

۱۰. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۵/۱۳۴): و این نه.

۱۱. مع، وز مل: بخوردند؛ آج، لب: خورد.

۱۲. وز + شعر.

«مِنْ» تبیین را باشد، و شاید که تبعیض بود، و المعنی أَنَا لَكُمْ بَعْضُ النَّاصِحِينَ .
 فَذَلِيلُهُمَا، یعنی أَرْسَلَهُمَا، تشبیه کرد ایشان را به کسی که بر ارتفاعی باشد،
 از آن پایه فرود آید، گفت: به غرور و فریفتن ایشان را از منزلت [بلند] بر زمین
 پست فرود آورد، مِنْ قَوْلِهِمْ: أَذَلَيْتُ الدَّلْوَ إِذَا أَرْسَلْتَهَا فِي الْبُيْرِ، وَ تَذَلِيَّتُهُ^۲ برای
 مبالغت فرمود، وَ تَذَلَّى فُلَانٌ إِلَى الشَّرِّ إِذَا أَهْوَى إِلَيْهِ، وَ لَا يُقَالُ: تَذَلَّى إِلَى الْخَيْرِ،
 برای آن که شر سافل باشد، و خیر عالی. و اصل غرور مِنْ الْغَرِّ بِأَنَّ الْغَرَّ بِأَنَّ هِيَ طَيُّ
 الثَّوْبِ إِلَى^۳ عُيُوبِهِ، قَالَ الشَّاعِرُ^۴:

كَأَنَّ غَرْمَتَيْهِ إِذْ تَجَبُّهُ سَيَّرُ صِنَاعٍ فِي أَدِيمِ تَكَلُّبِهِ
 وَالْغَرُّ زَقُّ الطَّيْرِ فَرَحُهُ لِمَا فِيهِ مِنَ الْخَفَاءِ مِنْ فِيهِ إِلَى فِيهِ، وَالْغَرُّ الَّذِي لَمْ
 تَحْتَنِكْهُ التَّجَارِبُ، وَ بَيْعُ الْغَرَرِ بَيْعُ الشَّيْءِ الْمَسْتَوْرِ جَزَافًا، وَالْغِرَازَةُ الْوِعَاءُ لِخَفَاءِ
 مَا فِيهَا، وَالْغَرَّةُ بَيَاضٌ فِي جَبْهَةِ الْفَرَسِ لِأَنَّهَا تَغْرُكُ بِحَبَّتِهَا.

فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ؛ چون از آن درخت بخوردند، عورت ایشان ظاهر شد. و این
 نه بر وجه عقوبت بود، و اگرچه عندتناول درخت بود، برای آن که سلب لباس و تفویض
 المنافع از باب عقاب نباشد و إِنَّمَا عِقَابٌ ضَرُورِيٌّ بِأَنَّهَا مَسْتَحَقَّةٌ مَقْرُونَةٌ بِسَلْبِ الْبَسْمِ
 وَ اهانت، و اگر اخراج از بهشت و سلب لباس و تفویض منافع عقوبت بودی، پیغامبران
 و اولیای خدای مآدم معاقب بودند. دگر آن که عقوبت با استخفاف [۱۴۰ - پ]
 و اهانت باشد، و چگونه شاید که آن کس که خدای، ما را در حق ایشان تکلیف کرده
 است بغایت اجلال و نهایت تعظیم از خدای و ما، مُسْتَخْفٍ وَ مُهَانَ بَاشُنْدِ وَ نَفْسِ
 كِدَامِ عَاقِلِ سَاكِنِ بِأَنَّ قَبُولَ قَوْلِ مُسْتَخْفِيٍّ مُهَانَ الْقَدْرِيٍّ، وَ اَيْنَ مَعْنَى رَوَا نَدَارِدُ
 بِرِ پِغَامِبِرَانَ خَدَائِ إِلَّا أَن كَسَّ كَقَدْرِ اِيْشَانَ نَدَانْدِ وَ مَنَزَلَتِ اِيْشَانَ نَشْنَامَسِدُ. چون
 ایشان از درخت تناول کردند و در معده ایشان قرار گرفت، جامه از ایشان برون کردند.^۵

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. چاپ شعرانی (۱۳۴/۵): و ذَلِيَّتُهُ.

۳. مع، وز + شعر.

۴. مع، وز: مل: علی.

۵. مع، وز: مل: برکنند.

قتاده گفت: جامهٔ ایشان از ناخن بود، چون از آن درخت بخوردند خدای تعالی از ایشان فرو کشید و عورت‌های ایشان پیدا شد. وَ طَفِقَا، أَيْ أَقْبَلَا وَ جَعَلَا، يُقَالُ: طَفِقَ يَفْعَلُ وَ جَعَلَ يَفْعَلُ وَ أَخَذَ يَفْعَلُ كَذَا، بااستادند و برگ درختان بهشت بر هم می‌دوختند و بر عورت می‌پوشیدند.

- ۵ مفسران گفتند: برگ انجیر بود، حق تعالی به لفظ «خصف»^۱ گفت برای آن که چون دوختن^۲ نعلین می‌دوختند تا عورت پوشیدند. عبدالله عباس و قتاده گفتند خدای تعالی گفت: یا آدم! نه همه بهشت تو را مباح بکرده بودم؟ گفت: بلی. گفت^۳: از این يك درخت گزیر نبود؟ گفت: بار خدایا، من گمان نبردم که کسی سوگند خورد به تو و نام تو به دروغ! حق تعالی گفت: این عیش بر خویشتن تباه کردی.

- ۱۰ محمد بن قیس گفت: ابلیس این وسوسه القا کرد به مار، مار القا کرد به حوا؛ حوا با آدم گفت. اول حوا تناول کرد، خدای تعالی آدم را گفت: چرا خوردی؟ گفت: حوا گفت مرا، حوا را گفت: چرا گفتمی؟ گفت: مار گفت مرا. مار را گفت: چرا گفتمی؟ گفت^۴: ابلیس گفت مرا، آدم را گفت: اما شما را به زمین فرستم، و بعضی دشمن بعضی باشی^۵. شیطان دشمن شما باشد و شما دشمن او، و مار دشمن شما باشد و شما نیز دشمن او تا هر یکی از اینان چو از صاحبش فرصتی یابد به جانش گزند کند. حوا را گفت: چنان که درخت خون آلود کردی^۶، هر ماهت خون آلود کنم. و مار را گفت: پایهات^۷ بستانم و پرهات^۸ تا بر شکم روی،

۱. اساس: احضف؛ با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۲. مع، وز: چو دوختی؛ آج، لب: چون دوختند.

۳. آج، لب + چرا. ۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۵. مع، وز، مل: باشید؛ آج، لب: باشند.

۶. مع، وز: چنان که خون پالود کردی؛ مل: چنان که درخت را خون آلود کردی؛ آج، لب: چنان که درخت خون کردی.

۸. مع، وز، مل: پرهات.

۷. مع: پایهات.



و هر که تو را ببند باید تا بر تو^۱ دست یابد سرت بگوید^۲. ابلیس را گفت: تو از این جا برو ملعون و مدحور، و آدم را گفت: به زمین رو پس از آن که در بهشت روزی من می خوردی، هنیئاً مریئاً رغداً، اکنون در زمین جز به کدّ و رنج نخوری. چون آدم به زمین آمد، او را گرسنه شد، از^۳ خویشتن حالتی یافت که پیش از آن نیافته بود، نشیئش کنشیش الذرّیتین جلیده و لخمیه، گفت: مرا حالتی است که از آن عبارت نمی دانم کرد. جبرئیل آمد و گفت: این درد را نام جوع است و دوا او را طعام است. تو گرسنه ای و به طعام سیر شوی، گفت: طعام از کجا آرم؟ گفت: من تو را از بهشت آنچه سبب^۴ آفت و اخراج تو بود از آن - و آن گندم است - آورده ام، و گندم در پیش او بنهاد تا راحتت هم از آن جا بود که رنجت بود. خواست تا آن گندم بخورد، جبرئیل - علیه السلام - گفت: این همچنین که بینی خوردنی نیست، این می بیاورد کشتن تا خدای^۵ برکت کند در این، گفت: کشتن چه باشد؟ گفت: منت بیاموزم، و این به آلت توانی کردن. گفت: آلت از کجا آرم؟^۶ گفت: منت بیاموزم آلت کردن، آنگه او را آهن آورد و چوب و آتش، و او را آهنگری و درودگری بیاموخت تا او را آلت برزگری بساخت. چون آلت تمام کرده بود، گفت: این گندم بر زمین بفشان^۸ و زمین بر شیوان^۹ ودانه به خاک پوش، همچنان کرد. چون [این]^{۱۰} قراح زمین بکشت به آن^{۱۱} قراح شد این رسته بود. [۱۴۱-ر] چون آن^{۱۲} دیگر برست، آن پیشین رسیده بود. چون آن دیگر برسید، آن اول خشک شده بود و به درو آمده.

۱. مع، وزه مل، آج، لب: تو را ببند و بر تو.

۲. مع، وزه مل + و.

۳. آج، لب: در.

۴. اساس + و، با توجه به مع، وز و مفهوم عبارت زاید می نماید.

۵. آج، لب: چگونه.

۶. مل، آج، لب + تعالی.

۸. مع، وزه فشان، آج، لب: بیفشان.

۷. آج، لب: آورم.

۱۰. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد؛ مل: او.

۹. وزه: برشیون.

۱۲. مل + قراح.

۱۱. مع، وزه باز شد.

- چون زمین تمام بکشت و تخم در آن افگند^۱ و از کشتن پرداخت همه رسیده بود، به يك بار خواست تا بخورد، جبرئیل - علیه السلام - گفت: این بنشاید^۲ خوردن چنین این بدرو، بدروید. خواست تا بخورد، گفت: گرد کن^۳ و بر خرمن نه. چون جمع کرد خواست تا بخورد، گفت: نه، در پای گاو^۴ خرد کن^۵، خرد کرد^۶. خواست تا بخورد، گفت: نه، بر باد ده تا دانه از گاه جدا شود. بر باد داد و پاك کرد. خواست تا بخورد گفت: نه، آس کن تا آرد شود، در آسیا آس کرد تا آس شد. خواست تا بخورد، گفت: نه، عجین کن، عجین کرد. خواست تا بخورد. گفت: نه، بپز، به آتش تنور کرد و به آتش پخت. چون از تنور برآمد، گفت: اکنون بتوان خوردن که به حد خوردن رسید. آدم دست دراز کرد و لقمه ای از آن بشکست و در دهن نهاد، هنوز گرم بود، دهنش بسوخت. جبرئیل گفت: تعجیل کردی، رها بایست کردن^۷ تا سرد شود تا بدانی که هر کس که در^۸ کام خود گامی بردارد، هزار گامش به ناکامی^۹ بر باید داشت، چون مقصود حاصل کند و به چنگ آرد خواهد تا در دهن نهد پیش از وقت گامش بسوزد، تا بدانی که راحت دنیات^{۱۰} به رنج^{۱۱} آمیخته است. این نه سرای خلوص است و نه جای خلاص است، این جات راحت خالص نباشد^{۱۲}:

۱۵

خَلَاوَةٌ دُنْيَاكَ مَسْمُومَةٌ فَلَا تَأْكُلُ الشَّهَادَ إِلَّا بِسَمِّ
هُمُومِكَ بِالْعَيْشِ مَقْرُونَةٌ فَلَا تَقْطَعِ الْعَيْشَ إِلَّا بِهِمْ
إِذَا نَمَّ أَمْرٌ دُنَا نَقْضُهُ تَسْوَقُ زَوَالًا إِذَا قَبِلَ نَمٌّ

۱. مع، وز، مل: تخم در افگند.
۲. وز، می نشاید.
۳. مع، وز: نه کن؛ مل، لت: نه گرد کن.
۴. مع، وز: نه کن.
۵. مل، آن: خورد کن.
۶. لت: چون خرد کرد؛ آن: خورد کرد.
۷. مع، وز: کرد.
۸. آج، لب، آف، آن: به.
۹. مع، وز: به ناکام.
۱۰. مع، وز: دنیاییت.
۱۱. مع، وز، مل، لت: بارنج.
۱۲. مع، وز + شعر.

وَقَالَ سُؤْيُدُبْنُ عَامِرٍ^۱:

وَالْحَبِيرُ وَالشَّرُّ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ بِكَلِّ ذَلِكَ بِأُتَيْكَ الْجَسَدِ بِيْذَانٍ
چون^۲ آدم با پایه و منزلت او تا این همه رنج نبرد يك لقمه حلال در دهن
نهاد، تو می خواهی تا بی رنج حلال به دست آری! به رنج به دست آید و
مجاهدت و مکابدت، که: طَلَبُ الْحَلَالِ جِهَادٌ. آنگه در حال^۳ پدرت آدم اندیشه
نکنی^۴ که به يك ترك مندوب موجب خروج او شد از بهشت، تو می پنداری که ترك
چندین واجبات و ارتکاب چندین مقبّحات موجب دخول تو خواهد بود^۵ به
بهشت! اینت اندیشه خطا^۶ که تو کرده ای، بیتهای محمود و زاق همانا گفته شده
است یا نه؟ آن که می گوید:

بِأَنَّا ظَرَأً تَرْتُو^۷ بِعَيْنِي رَاقِدٍ وَمُشَاهِدًا لِأَمْرِ غَيْرِ مُشَاهِدٍ
مَنْتَكَ نَفْسُكَ ضَلَسَةٌ فَأَبْخَثَهَا سُبُلَ الرَّجَاءِ وَ هُنَّ غَيْرُ قَوَاصِدٍ
تَصِلُ الذُّنُوبَ إِلَى الذُّنُوبِ وَ تَرْتَجِي دَرْكَ الْجِنَانِ بِهَا وَ قَوْرَ الْعَابِدِ
وَ نَسِيتَ أَنَّ اللَّهَ أَخْرَجَ أَدَمًا مِنْهَا إِلَى الدُّنْيَا بِتَرْكِ وَاحِدٍ

و اگر در این دفتر فصلی مکرر شود به سهو یا بیتی، عیب نباید کردن که
خدای تعالی در قرآن قصه هر پیغامبری اند بار مکرر کرد^۸ با آن که کتاب یکی
است، و این دفتر مجلّدات بسیار است، باشد که همه مجلّدات به يك بار حاضر
نباشند^۹، تا^{۱۰} نویسنده معذور دارند در این معنی.

وَنَادِيَهُمَا رَبُّهُمَا، خدای تعالی ایشان را ندا کرد برسبیل عتاب: نه من شما
را نهی کردم از این درخت! و نه بگفتم که شیطان شما را دشمنی است آشکارا

- | | |
|--------------------------------|---|
| ۱. مع، وز + شعر. | ۲. مع، وز، مل، لت: پدرت. |
| ۳. مع، وز، مل: آنگاه حال. | ۴. مل: آدم یاد نکنی. |
| ۵. مع، وز، آف، لت: خواهد بودن. | ۶. آج، لب: خطای. |
| ۷. مل: تَرْتُو. | ۸. مع، وز، مل: کرده. |
| ۹. مع، وز، مل، لت: نباشد. | ۱۰. اساس: یا، با توجه به مع، وز تصحیح شد. |

ظاهر عداوت! چون بدانستند که بد کردند و زیان به خود کردند، اعتراف دادند و مقرر آمدند و گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا؛ بار خدایا! ما بر خود ظلم کردیم و نقصان حفظِ ثواب خود کردیم [۱۴۱ - پ] و به این منسوب که رها کردیم، چه اگر رها نکرده بودمانی^۱ ما را ثواب بسیار بودی و ظلم ایشان بر خود اگر نه بر ظلم لغوی که معنی او نقصان باشد حمل کنند و الا آیت از معنی بشود و این لفظ مفید^۲ ۵
 نباشد، چه ظلم اصطلاحی مصور نباشد میان مرد و نفس خود، و معتزله راهم نیز این تفسیر باید کرد برای آن که صغیره نزدیک ایشان حفظ او نقصان ثواب باشد نه استحقاق عقاب.

اگر گویند: بر این قاعده لازم آید که پیغامبران را ظالم شاید خواند که ایشان خالی نباشند از ترك مندوبات و آن نقصان ثواب آرد، جواب گوئیم: روا ۱۰
 بودی اگر نه آنستی که این اسم به عرف مختص است به ذم و اسم ذم است و بر اطلاق از او جز بر^۳ فاعل ضروری بر آن وجه که حد نهادیم ظلم را ندانند، پس اطلاق روا نداریم، اما مقید روا داریم که کسی که گوید: ایشان ظالم نفس خوداند به آن معنی که نقصان حفظِ ثواب می کنند اما به آن معنی که ضروری می رسانند به کسی به نا واجب که جامع باشد آن شرایط را که حد ظلم شامل است آن را آن نه. ۱۵
 وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا؛ و اگر ما را نیامرزی و بر ما^۴ رحمت نکنی، ما از جمله زیانکاران باشیم. و مورد این کلام از ایشان مورد خضوع و خشوع و استکانت و با خدای گریختن است و اظهار رغبت کردن و مذلت عرضه کردن و به او پناه گرفتن و کسر نفس خود کردن، و این نوعی عبادت باشد که پیغامبران و ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - با عصمتشان در حق خود بگویند و به این انقطاع کنند با ۲۰
 خدای تعالی، و توبه ایشان بر این وجه باشد تا مستحق ثواب تایید باشند. اما آن

۱. اساس: کرده بودیمی؛ معج، وز: لت؛ کرده بودمانی؛ آج، لب: نکرده بودمی، با توجه به نسخه مل تصحیح شد.

۲. معج، وز: مفید.

۳. معج، وز: مل: ندارد.

۴. معج: ما را.

که^۱ توبه ایشان از معصیتی باشد صغیر یا کبیر **أَمَّا هَذَا فَلَا**، این معنی در حق ایشان صورت نیندد از ادله عقلی و قرآن که مقرر شده است بر عصمت ایشان - **عَلَيْهِمُ السَّلَام**.

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، حق تعالی خطاب کرد به این آیت به آدم و حوا و ابلیس بر قول^۲ سدّی و جُبّاتی و ابن الأَخشاد، و ابوصالح گفت: خطاب ما راست نیز چنان که حکایت کردیم از محمد بن قیس، و حسن بصری قولی^۳ گفت دور، و آن آن است که گفت: نیز خطاب است باوسوسه و این بعید است. و **بَعْضٌ**^۴ جزوی باشد از جمله نامعین، و **عَدُوٌّ** ضدّ ولی باشد و اصل او از **عُدْوَان** و **تَعَدَّى** است، و رُمانی گفت: **عَدُوٌّ** آن باشد که نصرت خود از تو دور دارد در وقت حاجت، ولی^۵ بعکس این باشد. **وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ**؛ و شما را در زمین قرارگاهی باشد، این قول ابوالعالیه است. بعضی دگر گفتند: مصدر است، یعنی شما را در زمین قراری^۶ باشد، و فعل چون مزید باشد و **تَعَدَّى** بود، لفظ مصدر و مفعول و موضع از او یکی باشد، چنان که: **أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا**^۷، این مصدر است، و **قَوْلُهُ: رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقِي وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقِي**^۸، این محتمل مصدر است. و موضع^۹ **هَذَا مُفْتَسَلٌ بَارِدٌ**^{۱۰}، این موضع است. و **«مَتَاعٌ أَيْ تَمَتُّعٌ وَاسْتِمْتَاعٌ»** و آن انتفاع باشد به چیزی که در او لذتی عاجل باشد، و «حین» وقت باشد سواء اگر کوتاه بود و اگر دراز، و این جا مراد روزگار [۱۴۲ - ر]، [دراز است]^{۱۱}. حق تعالی گفت: اکنون به زمین روی^{۱۲} بعضی^{۱۳} دشمن

۱. آج، لب: آنان که.

۲. آج، لب: به قول.

۳. مل + دیگر.

۴. اساس: بعضی، یا توجه به مع، وز تصحیح شد.

۵. مع، وز مل، لت: ولی.

۶. آج، لب، آن: قرارگاهی.

۷. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۹.

۸. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۰.

۹. مع، وز مل + و.

۱۰. سوره ص (۳۸) آیه ۴۲.

۱۱. اساس: ندارد، یا توجه به مع، وز افزوده شد.

۱۲. مل، آج، لب، آف، آن: روید.

۱۳. مع: بر بعضی؛ وز مل: و بعضی.

بعضی. این جمله در محلّ حال است، ائی مُتَعَادِلِينَ، به این که رفت از میان شما که: من زمین را به^۱ قرارگاه شما کردم و به جای تمتع و برخورداری شما^۲ تا روزگاری و وقتی که من دانم. بعضی مفسران گفتند: مراد به «حین» اوقات آجال ایشان^۳ است،^۴ و بعضی دگر گفتند: مراد قیامت است.

- آنکه گفت: فِيهَا تَحْيَوْنَ؛ شما را حیات و زندگانی در زمین دنیا باشد و ۵
مرگ در زمین باشد و شما را^۵ از زمین برانگیزند و زنده کنند روز قیامت.
ابن ذکوان و حمزه و کسای و خَلْف و يعقوب خواندند: «تَخْرُجُونَ» به فتح «تا» و
ضَم «را» عَلَى إِضَافَةِ الْفِعْلِ إِلَيْهِمْ؛ و شما روز قیامت از زمین بیرون آیی^۶ نَظْرًا إِلَى
قَوْلِهِ تَعَالَى: ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ^۷، و باقی قراء
بر ما لَمْ يُسَمَّ فَاعِلُهُ «تَخْرُجُونَ» خواندند بِضَمِّ التَّاءِ و فَتْحِ الرَّاءِ؛ شما را بیرون آرند ۱۰
از آن جا، چنان که در دگر آیت گفت: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا
نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى^۸.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

آیه ۲۶ قَوْلُهُ تَعَالَى: يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ
التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ ای پسران آدم فرستادیم
بر شما جامه‌ای که باز پوشد عورت‌های شما^۹ و زینتی و جامه پرهیزگاری، آن بهتر
است آن از آیت‌های خداست تا همانا ایشان اندیشه کنند.

آیه ۲۷ يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا

۱. آج، لب: ندارد. ۲. لت + کردم.

۳. معج، وز: ندارد.

۴. آج، لب + و بعضی دگر گفتند: اوقات الفصالات ایشان است.

۵. معج، وز، مل، لت: زندگانی در زمین باشد و شما را. ۶. معج، وز، مل، آج، لب، آف: آید.

۷. سورة روم (۳۰) آیه ۲۵. ۸. سورة طه (۲۰) آیه ۵۵.

۹. آج، لب + را.

لِيَأْسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ؛ ای پسران آدم نباید تا به فتنه آرد شما را دیو چنان که^۱ بیرون آورد مادر و پدر شما را از بهشت، بیرون می‌کرد از ایشان جامشان^۲ تا به ایشان نماید عورتهای ایشان که او بیند شما را^۳ و جنس او از آن جا که شما نبینی^۴، ما کردیم دیوان را دوستان آنان که ایمان نیارند.

آیه ۲۸ وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ مَا لَا تَعْلَمُونَ ؛ و چون بکنند زشتی^۵، گویند: یافتیم بر این^۶ پدران خود را و خدا بفرمود ما را^۷ بگو که خدا نفرماید به زشتی، می‌گویی^۸ بر خدا آنچه ندانی^۹.

آیه ۲۹ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ؛ بگو فرمود خدای من به عدل^{۱۰} و راستی کنی^{۱۱} رویهایتان بنزدیک هر مسجدی و بخوانی^{۱۲} او را خالص کرده برای او طاعت چنان که ابتدا کرد شما را باز آیی^{۱۳}.

آیه ۳۰ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ؛ بگو فرمود خدای من به عدل^{۱۰} و راستی کنی^{۱۱} رویهایتان بنزدیک هر مسجدی و بخوانی^{۱۲} او را خالص کرده برای او طاعت چنان که ابتدا کرد شما را باز آیی^{۱۳}.

آیه ۳۰ قَرِيبًا هَدَىٰ وَ قَرِيبًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ؛ گروهی را راه دهد و گروهی را درست شود برایشان گمراهی، ایشان گرفته‌اند دیوان را دوستان [۱۴۲ - پ] از فرود خدای می‌پندارند که ایشان راه یافتگانند.

۱. مع، وزه آج، لب: چنانچه.

۲. کذا در اساس: جامشان / جامه‌شان؛ مع، وزه: جامه ایشان؛ آج، لب: پوشش ایشان؛ لت: جامه‌شان.

۳. مع، وزه لت + او.

۴. مع، وزه لت: بر آن.

۵. مع، وزه لت + به آن.

۶. مع، وزه ندانید؛ آج، لب: نمی‌دانید.

۷. مع، وزه آف، آن: گویند.

۸. مع، وزه آف، آن: کتید.

۹. مع، وزه آف، آن: باز آید.

آیه ۳۱ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ؛ ای پسران آدم فراگیری^۱ زینتتان بنزدیک هر مسجدی و بخوری^۲ و بیاشامی^۳ و اسراف مکنی^۴ که خدا دوست ندارد اسراف کنندگان را.

آیه ۳۲ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ؛ بگوی که حرام کرد زینت خدا آن که بیرون آورد برای بندگانش و چیزهای پاکیزه از روزی؟ بگو آن آنان راست که ایمان آوردند^۵ در زندگانی دنیا خالص^۶ روز قیامت، همچنین گزارش دهیم آیات را برای آن گروه که دانند.

آیه ۳۳ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا^۷ وَ مَا بَطَّنَ وَإِلْتِمَ وَ التَّبْغِي بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ؛ بگوی حرام کرد خدای من زشتیها آنچه پیداست [از آن]^۸ و آنچه ناپیداست و بزه و بیدادی بناحق و آن که انبازگیری^۹ به خدا [آنچه]^{۱۰} نفرستاد به آن حاجتی و آن که گویی^{۱۱} بر خدا آنچه ندانی^{۱۲}

آیه ۳۴ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ ؛ و هر گروهی را وقت مرگی هست چون آید وقت مرگشان باز پس نایستد [یک ساعت]^{۱۳} و نه فرایش شود.

آیه ۳۵ يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ؛ ای پسران آدم [اگر]^{۱۴} آید به شما رسولانی از

۱. مع، وز؛ بگیری؛ آج، لب، آف، آن؛ فراگیری.

۲. مع، وز؛ باز خورید؛ آج، لب، آف، آن؛ بخورید.

۳. مع، وز؛ لب؛ ایمان آرند.

۴. مع، وز؛ لب؛ ایمان آرند.

۵. اساس؛ ندارد، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید افزوده شد.

۶. مع، وز؛ لب؛ ایمان آرند.

۷. اساس؛ ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۸. مع، وز؛ لب؛ ایمان آرند.

۹. مع، وز؛ آف، آن؛ گویید.

۱۰. مع، وز؛ آف، آن؛ ندانید.

۱۱. مع، وز؛ گویید.

شما که می‌گویید بر شما آیت‌های من، هر که بترسد و نیکی کند نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهگن شوند.

آیه ۳۶ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛
و آنان که^۱ دروغ داشتند حُجَّت‌های ما و بزرگواری نمودند [از آن]^۲، ایشان اهل دوزخند ایشان آن جا باشند همیشه.

قَوْلُهُ: يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا، حق تعالی به این آیت منت نهاد بر بنی آدم که ایشان را جامه داد که با آن عورت پوشند و تجمل کنند و زینت سازند، و در «انزلنا» و در معنی انزال خلاف کردند. بعضی گفتند: مراد «خَلَقْنَا» و «جَعَلْنَا» است، چنان که گفت: وَ أَنْزَلْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ^۳، ای خَلَقْ، و بعضی دگر گفتند: مراد آن است آنچه اصل آن است از نبات به باران پرورده می‌شود، باران از آسمان فرو می‌آید، و وجهی دگر آن که گفتند که^۴: برکات را نسبت به آسمان باشد و آن از جمله خیرات و برکات و روزی است برای آن که مَنْفُوعٌ بِهِ است و روزی در آسمان است، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ^۵ - الْآيَةُ. «لِبَاس» فعال باشد به معنی مفعول یعنی ملبوس، كَأَلْكِتَابٍ بِمَعْنَى الْمَكْتُوبِ، وَالْحِسَابِ بِمَعْنَى الْمَحْسُوبِ. يُوَارِي، که باز [۱۴۳ - ر] پوشد عورات شما را صلاحیت پوشش دارد از جامه و آلات فرش و بسط داخل است تحت این، و «لباس» در^۶ این جا مصدر باشد، يُقَالُ: لَبِسْتُ الثَّوْبَ لُبْسًا وَ لِبَاسًا، وَ اللَّيْسُ الْمَلْبُوسُ أَيْضًا، قَالَ الشَّاعِرُ^۷.

۲۰ فَلَمَّا كَشَفْنَا^۸ عَنْهُ مَسْحَنَهُ بِأَطْرَافِ طِفْلِ زَانٍ غَيْلًا مُوسَمًا

۱. آج، لب + به.
۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.
۳. سوره زمر (۳۹) آیه ۶.
۴. مع، وز، لت: آن گفتند که؛ مل: آن که گفتند.
۵. سوره ذار یات (۵۱) آیه ۲۲.
۶. مع، وز، مل، لت: در جز.
۷. مع، وز + شعر.
۸. اساس: کشف؛ مع: کشفنا، با توجه به وزالت: تصحیح شد.

- أَزَادَ الثَّوْبَ وَالسِّتْرَ. وَرِيشًا، أَيْ مَالًا، دَرِ قَوْلِ عَبْدِ اللَّهِ عَبَّاسٍ وَمَجَاهِدٍ وَضَحَّاكٍ وَسُدِّيٍّ، يَقُولُ الْعَرَبُ: تَرَيْشَ الرَّجُلِ إِذَا تَمَوَّلَ. ابْنُ زَيْدٍ كَقَوْلِهِ: «رِيشٌ جَمَالٌ بَاشِدٌ، أَبُو عَمْرٍو بِنِ الْعَلَاءِ كَقَوْلِهِ: كَسَوْتُ وَجْهًا بِشَدِّ، وَكَقَوْلِهِ: هَرِجَةٌ مِنْ بَابِ تَجَمَّلَ وَ مَتَاعٌ خَانَةٌ بَاشِدٌ مِنْ فُرُشٍ وَ بُسْطٍ، وَ مِنْهُ رِيشُ الطَّيْرِ لِأَنَّ كَمَا جَمَالٌ وَ سَازٌ أَوْ دَرِ پَرِهَاشٍ^۲ بَاشِدٌ إِنْ كَانَتْ زِيَارَتُكُمْ لِمَامًا^۳ وَ رِيشِي مِنْكُمْ وَ هَوَايَ مَعَكُمْ وَ إِنْ كَانَتْ زِيَارَتُكُمْ لِمَامًا^۴ مَعْبُدُ الْجُهَنِيِّ كَقَوْلِهِ: الرِّيشُ الْمَعَاشُ، سُلْمَى وَ عَطَارِدِي وَ قَتَادَةُ دَرِ شَادَّ خَوَانَدَنَدُ: «وَرِيَا شَاءَ» بِهْ جَمْعٍ، مِثْلُ ذَنْبٍ وَ ذِنَابٍ وَ قِدْحٍ وَ قِدَاحٍ. قَطْرُبٌ كَقَوْلِهِ: الرِّيشُ وَ الرِّيشُ وَاحِدٌ كَلْبَسَ وَ لِيَاسٍ وَ حِلَّ وَ حَلَالٌ وَ حَرَمٌ وَ حَرَامٌ.
- ۱۰ وَ لِيَاسُ التَّقْوَى، أَهْلُ مَدِينَةٍ وَ ابْنُ عَامِرٍ وَ كَسَانِي خَوَانَدَنَدُ: «وَلِيَّاسٍ» مَنْصُوبٌ عَطْفًا عَلَى قَوْلِهِ: لِيَّاسًا وَ رِيشًا، وَ عَامِلٌ دَرِ أَوْ «أَنْزَلْنَا» بَاشِدٌ، وَ بَاقِي قِرَاءَةُ «وَلِيَّاسٍ» بِهْ رَفْعٍ خَوَانَدَنَدُ، وَ رَفْعٌ أَوْ بِرِ ابْتِدَاءٍ بَاشِدُ. وَ «ذَلِكَ» بِدَلِّ بَاشِدُ، وَ «خَيْرٌ» خَبَرٌ مَبْتَدَأٌ بَاشِدُ، وَ بِرِ قِرَاءَتِ أَنْ كَسَنَ كَهْ بِهْ نَصْبٌ خَوَانَدَنَدُ، «ذَلِكَ» مَبْتَدَأٌ بَاشِدُ وَ «خَيْرٌ» خَبَرٌ أَوْ بَاشِدُ.
- ۱۵ وَ دَرِ لَبَاسٍ تَقْوَا مَفْسَّرَانِ خِلَافَ كَرَدَنَدُ. زَيْدِ بِنِ عَلِيٍّ كَقَوْلِهِ: لَبَاسٌ تَقْوَا دِرْعٌ بَاشِدُ وَ مِعْفَرٌ وَ أَنْجَةٌ سَاعِدٌ وَ سَاقٌ بِهْ أَنْ يَبُوشُنَدُ مِنْ أَنْ بَرَايَ أَنْشَ لَبَاسٌ تَقْوَا خَوَانَدَنَدُ كَهْ يُتَّقَى بِذَلِكَ فِي الْحَرْبِ. قَتَادَةُ وَ سُدِّيٌّ كَقَوْلِهِ: لَبَاسٌ تَقْوَا إِيْمَانٌ اسْت. مَعْبُدُ الْجُهَنِيِّ كَقَوْلِهِ: حِيَاسَتٌ، وَ شَاعِرٌ دَرِ إِيْنِ مَعْنَى كَقَوْلِهِ^۵:
- إِنِّي كَأَنِّي أَرَى مَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ وَ لَا أَمَانَةَ وَ سَطَّ النَّاسِ عُرْيَانًا
- ۲۰ عَطِيَّةٌ^۶ كَقَوْلِهِ: عَطِيَّةٌ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَبَّاسٍ: عَمَلٌ صَالِحٌ اسْت. وَ بِهْ رَوَايَتِي دِيْغَرِ مِنْ

۱. آج: بساط.

۲. بم، آف، آن: پرهایش.

۳. مع، وز، بروی؛ مل: برود؛ لت: بچینند؛ آن: برکنند.

۴. مع، وز + شعر.

۵. لب + است + مع، وز، مل + شعر.

۶. اساس، آج، لب، بم، آف، آن: عتبه، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

عبدالله عباس: سیمای صلاح است بر روی و نیکو طریقتی. حسن بصری گفت: عثمان عَفَّان را^۱ دیدم بر منبر رسول و عظم می کرد پیراهنی گویی^۲ پوشیده و گوی گریبان گشاده^۳، مردم را می گفت: سگان را بکشی^۴ و به کبوتر بازی مکنی^۵، آنگه گفت: از خدای بترسی^۶ در سر که از رسول خدای شنیدم که او گفت: هیچ بنده نباشد که او عملی کند در سر و إِلَّا خدای تَعَالَى از آن عمل ردایی بر او پوشاند اگر خیر باشد و اگر شر. آنگه این آیت بر خواند: وَرِيشًا وَ لِيَاسُ التَّقْوَى، و گفت: لباس تقوا نیکو طریقتی باشد.

عُرْوَةُ بن الزُّبَيْر گفت: ترس خدای باشد، جُبَّایسی گفت: مراد جامه پارسایان است از صوف و جامه خشن و آنچه لباس زهاد و عباد باشد. حسین بن علی الْمَغْرِبِي گفت: مراد [به] لباس تقوا لباس اهل بهشت است، گفت: دلیلش آن که: ذَلِكَ خَيْرٌ گفت، و «ذَلِكَ» اشارت به غایبی دور باشد. مجاهد گفت: برای آن منت نهاد به جامه عورت پوش بر ما که عرب برهنه طواف کردند گرد خانه مَكشُوفُ الْعَوْرَةِ جز قریش، و بعضی دگر گفتند: برای آن که از اصناف خلق کس جامه پوش نباشد مگر بنی آدم. ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ؛ این از آیات و دلایل خداست تا همانا آدمیان و مکلفان از ایشان اندیشه کنند و تفکری کنند.

آنگه بنی آدم را وعظ کرد [و] یاد داد [از] آنچه شیطان با پدر ایشان کرد، گفت: ای پسران آدم! و مُراد فرزندان آدمند - مردان و زنان، و لکن لفظ پسران بر تغلیب گفت مردان را بر زنان، نباید تا شما را به فتنه آرد شیطان و مفتون کند و

۱. اساس + رضی الله عنه.

۲. کذا: در اساس، آج، لب، آف، لت، مع، وز، کوتهی، مل، بم، آن: کوهی؛ چاپ شعرانی (۵/ ۱۴۱): گویی، و در زیرنویس متن توضیح داده است که «دکمه دار»؛ نیز لغت‌نامه ذیل «کوهی» آورده است: قوهی، و آن نام پارچه و جامه‌ای است (یادداشت به خط مرحوم دهخدا)؛ نیز گوی: نکمه و گوی گریبان را گویند.

۳. آج، لب: گشوده. ۴. مع، وز، آج، لب: بکشید.

۵. مع، وز، آج، لب: مکنید. ۶. مع، وز، آج، لب: بترسید.

۷. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

بفریید چنان که با پدرتان کرد آدم که او را به وسوسه و اغواء و اضلال از بهشت بیرون آورد. **يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا**، این فعل مضارع در جای حال است، ای نازِعاً **عَنْهُمَا**؛ بر کشید از مادر و پدرتان که آدم و حوا بودند جامشان^۱ [۱۴۳ - پ] برای آن تا کشف سوات و عورت ایشان کند، و اضافت اخراج و نزع^۲ لباس ایشان با شیطان برای آن کرد و اگر چه بر حقیقت از^۳ فعل خداست که عند اغراء و اغواء او ۵ بود، چنان که در سورت گفت: **زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا**^۴، و **زَادَتْهُمْ**^۵ **رِجْسًا**^۶ **اِلَى رِجْسِهِمْ**^۷، **اَي اَزْدَادُوا عِنْدَ نَزْوِلِ السُّورَةِ اِيْمَانًا وَ رِجْسًا**.

آنگه بیان آفت او کرد که: **اِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَ قَبِيْلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ**، گفت:

ابلیس و لشکر او و جنس و قبیل او شما را بیند از آن جا که شما ایشان را نبینی^۸، ابن زید گفت: قبیلش نسل او باشند^۹، مجاهد گفت: ابلیس گفت ما را ۱۰ چند چیز دادند: نری و لا نری؛ ما بینیم^{۱۰} آدمیان را و ایشان ما را نبینند^{۱۱}. **وَ نَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ الثَّرَى**؛ و از زیر زمین بر آییم، **وَ يَعُوذُ شَيْخُنَا فَتَى**؛ و پیر ما جوان شود پس از آن که پیر شده باشد، مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مَالِكِ دِينَارٍ گفت: دشمنی که او تو را بیند و تو او را نبینی **عَظِيمُ الْمُنْوَءَةِ**

بود و^{۱۲} **شَدِيدُ الْمِحْنَةِ**، **إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللهُ**؛ **إِلَّا أَنْ** را که خدای نگاه دارد. یحیی بن ۱۵ **مُعَاذٍ**^{۱۳} گفت: شیطان قدیم است و تو حدیث، و شیطان محتال است و تو سلیم

۱. کذا در اساس: جامشان / جامه‌شان؛ مع، وز: جامه‌شان؛ ل: جامه‌شان.

۲. اساس: نزع، با توجه به مع، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۳. مع، وز: مل: آن. ۴. سورة انفال (۸) آیه ۲.

۵. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها؛ ضبط قرآن مجید. **قَزَادَتْهُمْ**.

۶. اساس: اِحساناً؛ با توجه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۷. سورة توبه (۹) آیه ۱۲۵. ۸. مع، وز: نه بیند / نبیند.

۹. مع، مل، آج، لب: باشد. ۱۰. مع، آج، لب: می بینیم.

۱۱. مع: نه می بینند / نمی بینند. ۱۲. مع، وز: ندارد.

۱۳. مع، وز: مل: یحیی معاذ.

جانب، شیطان تو را بیند و تو او را نبینی^۱، و شیطان تو را فراموش نکند و تو او را فراموش کرده‌ای^۲، و او را از تو بر تو بار^۳ است و تو را بر او هیچ بار نیست، و رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: شیطان از بنی آدم چنان رود که خون در تن، دل تو مسکن اوست و عروق تو رهگذار^۴ او^۵، پس با او مقاومت نتوان کرد^۶ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ، و شاعر گوید در این معنی:

وَلَا آزَاهُ حَيْثُ مَا يَرَانِي وَ عِنْدَ مَا أَنْسَاهُ لَا يَنْسَانِي
فَسَيِّدِي إِنْ لَمْ يُغْثِ^۷ سَبَانِي كَمَا سَبَى أَدَمَ مِنْ جِنَانِي

ذوالنون مصری گفت: اگر [او]^۸ تو را بیند^۹ از آن جا که تو او را نبینی، خدای او را بیند و او خدای را نبیند، از او به خدای استعانت کن که کید او ضعیف باشد. اما علت آن که ما ایشان را ببینیم آن است که: ما را شعاع اندک است، و ایشان را جسم^{۱۰} شفاف است، پس هر دو منع است از دیدن. اگر خدای تعالی شعاع زیادت کند، ممکن باشد ایشان را دیدن، چنان که فرشتگان را عِنْدَ حُضُورِ الْمَوْتِ وَيَا أَجْسَامِ إِيشَانِ كَثِيفٌ كُنْد.

ابوالهذیل و ابوبکر بن الأخصاد گفتند: روا باشد که خدای تعالی ایشان را ممکن بکند تا خویشان را کثیف بکنند در بعضی احوال تا ما ایشان را ببینیم، و شیخ ابوجعفر الطوسی این قول اختیار کرد.

إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ؛ ما کردیم دیوان را دوستان آنان که ایمان ندارند، یعنی کافران. و معنی «جَعَلْنَا» این جا حکم و تسمیه باشد چنان که گفت: وَ جَعَلُوا

۱. اساس، مع، وز: نه بینی / نبینی.

۲. مل: فراموش کنی.

۳. اساس: بار، یا توجه به مع، وز تصحیح شد.

۴. مع، وز: مل: رهگذر.

۵. اساس: تو، یا توجه به مع، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۶. مع، وز: کردن.

۷. مع، وز: نغث.

۸. اساس: ندارد، یا توجه به مع، وز افزوده شد.

۹. مع: نه بیند / نبیند.

۱۰. مع، وز: مل: چشم.

الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّنَا^۱، أُنَى سَمَوْهُمْ بِذَلِكَ وَحَكَمُوا بِهِ.

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً؛ چون فاحشه کنند. مفسران گفتند: فاحشه ایشان [آن]^۲

بود که گرد خانه طواف کردند برهنه و عورت گشاده، و گفتندی: ما^۳ به خانه

خدای چنان طواف کنیم که خدای آفرید ما را و در جامه‌ای که در او گناه کرده

باشیم در آن طواف نکنیم، و زنان چیزی از دوال بافته چندان که عورت پوش

بودی در میان بستندی، تا در خبر است که زنی از بنی غامر طواف می‌کرد و

می‌گفت:

الْيَوْمَ يَتَذَوُّوا بَعْضُهُمْ أَوْكُلُهُ وَمَا بَدَأْنَاهُ فَلَا أُحِلُّهُ

و حسن بصری و ابوعلی گفتند^۴: این فاحشه شرك است چون به خدای

تعالی شرك آرند، و بعضی دگر گفتند: مراد جمله فواحش است، اُنَى فَاِحِشَةً مِنْ

الْفَوَاحِشِ. و «فاحشه» قبیحی باشد شنیع القبیح و ظاهر القبیح، و صغیره را فاحشه

نگویند آنان که به صغیره گویند. و در کلام محذوفی هست و آن آن است^۵: وَإِذَا

نَهَوْا عَنْهَا أَوْعُوتِبُوا قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا أَبَاءَنَا؛ چون ایشان را از آن نهی کنند یا بر آن

عتاب کنند، گویند: ما پدران [۱۴۴ - را]، [خود را]^۶ بر این^۷ یافتیم که این

می‌کردند. وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا؛ و ما را خدای فرموده است، و این برای آن گفتند که

ایشان مذهب جبری^۸ گفتندی، گفتندی^۹: اگر خدای تعالی نخواستی ما را

بگردانیدی از این و ما را اکراه کردی بر خلاف این، فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِمْ: وَ اللَّهُ أَمَرْنَا

بِهَا، و این قول برابر قول مجبران است که ایشان گفتند: اگر خدای نخواهد ما

۱. سورة زخرف (۴۳) آیه ۱۹.

۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

۳. اساس: گفتند تا، با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۴. مع، وز: گفت.

۵. آن + که. ۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۷. مع: آن. ۸. مع، وز: مل: جبر.

۹. مع، وز: گفتندی.

نکنیم، و اگر نخواستی ما نکردیمی^۱. و مشرکان گفتند: اگر خدای نفرمودی ما نکردیمی^۲، و امر بی ارادت آمر نباشد پس در این باب امر و ارادت یکی باشد، نبینی که فرق نباشد میان آن که کسی غلامش را گوید: اِفْعَلْ كَذَا، و میان آن که گوید: اُرِيدُ مِنْكَ اَنْ تَفْعَلَ كَذَا، که مقتضی هر دو لفظ ایقاع^۳ و ایجاد فعل است، ۵ حق تَعَالَى گفت بگو ای محمد: اِنَّ اللّٰهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ؛ خدای تَعَالَى کار زشت نفرماید و چنان که نفرماید نکند و نخواهد، چه فرق نباشد میان آن که خواهد و میان آن که فرماید، چون گفت: نفرمایم، دلیل آن کند که نخواهد، برای آن که امر جز به ارادت آمر نباشد. آنکه گفت بر سبیل انکار و تقریب: اَتَقُولُونَ عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ بر خدای چیزی می گویی که نمی دانی^۴، و آیت دلیل بطلان مذهب ۱۰ مجبّره می کند از این وجه که گفتیم و دلیل بطلان مذهب اصحاب معارف^۵ فی قَوْلِهِ: اَتَقُولُونَ عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ، و دلیل بطلان مذهب قایلان تقلید^۶ آن جا که گفت از ایشان بر سبیل انکار: قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا اٰبَاءَنَا. آنکه بیان کرد آنچه خدای تَعَالَى فرمود، گفت بگو: قُلْ اَمْرٌ رَبِّي بِالْقِسْطِ؛ بگو خدای من عدل فرمود و جز عدل نفرماید. عبدالله عباس گفت: مراد به «قِسْط»، «لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ» است. ضحاک ۱۵ گفت: توحید است، مجاهد و سُدِّي گفتند: مراد به «قِسْط» عدل است، مفسران اطباق^۷ کردند بر آن که امر خدای تَعَالَى به عدل و توحید تعلق دارد، پس محال است که عدل و توحید فرماید و جبر و تشبیه خواهد، برای آن که حکیم آنچه فرماید خواهد، و در کلام محدوفی هست و تقدیر آن است^۸: وَ قَالَ لَكُمْ اَقْبِمُوا وُجُوْهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ، و گفت: شما را که روی به قبله آرید بنزدیک هر ۲۰ مسجدی، یعنی در هر وقت هر نمازی. مجاهد و سُدِّي و ابن زید گفتند: معنی

۱. مع، وزه، مل، لت: نکردمانی؛ آج، لب: نکردمی.

۲. مع، وزه، ارتفاع.

۳. مع، آج، لب + می کند + وزه، مل + می کنند.

۴. مع، لب + می کند + وزه، مل + می کنند.

۵. مل: نکردمانی؛ آج، لب: نکردمی.

۶. مع، وزه، مل، آف، آن: می گوید که نمی دانید.

۷. مع، لب + می کند + وزه، مل + می کنند.

۸. مل + که.

۷. اساس: در بالای کلمه افزوده است «اتفاق».

آن است که هر کجا باشی^۱ در هر مسجدی به نماز روی به کعبه^۲ آری^۳ چنان که گفت^۴: وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ^۶.

ضَحَّاكَ گفت معنی آن است که: چون در مسجدی باشی^۷ وقت نماز در آید آن جا نماز کنی^۸ و مگویی^۹ که، نماز جز در مسجد خود نکنیم^{۱۰}، و چون در مسجد نباشد او مخیر است در نماز کردن به هر مسجد که خواهد. ۵ ربیع گفت: معنی آن است که سجود خفص^{۱۱}، خدای را کنی^{۱۱} جز انداد و اصنام را.

وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، و بخوانی^{۱۲} او را خالص کرده عبادت برای او^{۱۳}، و «اخلاص» اخراج بود هر چه شوب باشد [از]^{۱۴} میان چیزی که آن را آمیخته دارد و آلوده. و «دین» این جا به معنی طاعت است. کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ؛ چنان که ابتدا ۱۰ کرد^{۱۵} شما را همچنان شوی^{۱۶} باز. عبدالله عباس گفت و حسن و مجاهد و قتاده و ابن زید، معنی آن است که: چنان که معدوم بودی^{۱۷} پیش از خلق، پس از فنا همچنان معدوم شوی^{۱۶}. قولی دیگر آن است که عبدالله عباس گفت به روایتی دیگر و جابر عبدالله انصاری که: خدای تَعَالَى خلقان را همچنان برانگیزد که بر آن مرده باشند، مؤمن را بر ایمان و کافر را بر کفر. قولی دیگر آن است که: همچنان برانگیزد ۱۵

۱. آج، لب، آف، آن: باشید.

۲. لت: قبله.

۳. آج، لب، آف، آن: آوید.

۴. مع، وزه، آج، لب: ندارد.

۵. اساس، مع، وزه، مل، آن: و ایضا؛ آج، لب، آف: فَأَيْنَمَا؛ با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۶. سورة بقره (۲) آیه ۱۴۴ و ۱۵۰.

۷. مع، وزه، آف: باشید.

۸. مع، وزه، بکنید؛ آف: کنید؛ لت: بکنی.

۹. مع، وزه، آف: مگویید.

۱۰. مع، وزه، چون بکنیم.

۱۱. آف: کنی.

۱۲. مع، وزه، مل، آف: بخوانید.

۱۳. لت: عبادت او را.

۱۴. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وزه افزوده شد.

۱۵. مع، وزه، لت: بکرد.

۱۶. مع، وزه، آف: شوید.

۱۷. آف: بودید.

ایشان را برهنه که زادند، چنان که گفت: **وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرْكُتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَ رَاءَ ظُهُورِكُمْ**^۱، و رسول [۱۴۴ - پ] - **عَلَيْهِ السَّلَام** - گفت: **يُخَشِرُ النَّاسُ عُرَاءَ عُرَاءِ حُفَاةٍ غُرْلًا**، **كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَ عُدَا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ**^۲. ابوالعالیه گفت: **عَادُوا إِلَىٰ عِلْمِهِ فِيهِمْ**؛ **بَا أَنْ شُونََدَ كَه [اَوْ] اَزْشَان**^۳ داند بر حسب عمل و نیتشان. محمد بن کعب گفت: **إِلَىٰ مَا كَانُوا مِنَ السَّعَادَةِ وَ الشَّقَاوَةِ**؛ همچنان که بوده باشند و بر آن که بوده باشند در دنیا از سعادت و شقاوت. بعضی دیگر گفتند: **تَعُودُونَ أَحْيَاءَ**^۴، همچنان که زنده بودند در دنیا زنده گردانم ایشان را در قیامت^۵. قتاده گفت: چنان که از خاکشان آفریدیم، باز با خاکشان برم^۶ چنان که گفت: **مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ**^۷ - **الآيَةَ**.

فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ؛ گروهی را هدایت دهد و گروهی را ضلالت واجب شود بر ایشان، یعنی گروهی را راه نماید به بهشت و ثواب که مستحق آن باشند و گروهی را از راه بهشت گمراه کند که مستحق آن باشند، نظیره **قَوْلُهُ: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّمِيرِ**^۸، و ذکر «فریق» این جا بهتر است از ذکر **نَفَرٌ وَ جَمَاعَةٌ** و قوم برای آن که در «فریق» ذکر مابینت و مفارقت است. و نصب «فریقاً» بر **مَفْعُولٌ** به است از **هَدَىٰ**، و دوم عطفاً **عَلَيْهِ** و عامل در او معنی **حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ**، و **التَّقْدِيرُ**: و **فَرِيقًا أَضَلَّ**، چنان که گفت: **يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا**^۹. فراء گفت: «فریقاً» نصب بر حال است و عامل در او «**تَعُودُونَ**»^{۱۰}.

۲. سورة انبياء (۲۱) آیه ۱۰۴.

۱. سورة انعام (۶) آیه ۹۴.

۴. معج، وز، مل، لت: از ایشان؛ آج، لب: ایشان.

۳. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۵. اساس، مل، آج، لب، لت: احیاءهم؛ با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۷. آج، لب: بریم.

۶. مل: در آخرت.

۹. سورة شوری (۴۲) آیه ۷.

۸. سورة طه (۲۰) آیه ۵۵.

۱۰. سورة دهر (۷۶) آیه ۳۱.

۱۱. اساس، آج، لب، آف: یعودون، با توجه به معج، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

و «هُدًى» و «ضَلَالٌ» محتمل است در آیت چهار وجه را: یکی هدایت ثواب^۱ و ضلال از آن بر حسب استحقاق - چنان که گفتیم. و یکی حکم به هدایت مهتدیان بر سبیل مدح^۲ و حکم به ضلالت ضالان، و تسمیه ایشان به این نام بر سبیل مذمت. سیم^۳ آن که «هُدًى» به معنی بیان و لطف باشد، و «ضَلَالٌ» به معنی خذلان بر سبیل عقوبت عَلٰی كُفْرِهِمُ الْمُقَدَّمُ^۴. و چهارم هم^۵ به معنی شرح صدر به بیان یا ضیق او هم بر این وجه، و این وجه مقارب وجه سیم^۶ است در معنی، و وجه اول لایقتر است این جا برای آن که در آیت ذکر قیامت است مِنْ قَوْلِهِ: كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ^۷، و نیز آنچه ما بعد اوست بر سبیل تعلیل، دلیل این می کند مِنْ قَوْلِهِ: إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، و تقدیر آن است که: لِأَنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ، یعنی این ضلال بر ایشان [از] آن جا واجب شد که ایشان شیاطین را به اولیای خود گرفتند و دوستان و یاران ساختند بدون خدای^۹، و نیز لایق باشند به خذلان عَلٰی وَجْهِ الْعُقُوبَةِ. و «اتَّخَذُوا إِعْدَادًا»^{۱۰} الشَّيْءَ لِأَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ باشد، و افتعال بود از «اخذ». چون ایشان اعداد شیاطین کردند برای نصرت بدون خدای، حَقَّ تَعَالَى گفت: ایشان شیاطین را به دوست و یار گرفتند و به دست بنهادند و عُدَّة و ساز خود کردند، و از این همه بدتر^{۱۱} آن که می پندارند که ایشان مهتدی و راه یافته اند. و «حِسْبَان»، ظَنٌّ و گمان باشد.

قوله تعالى: يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ، مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که بنی عامر عادت داشتند که برهنه گرد خانه طواف

۱. لت: به ثواب.

۲. آج، لب، آف، قدح.

۳. آج: سوّم، لب: سیوم.

۴. مع، وز: المتقدّم.

۵. مع، وز، مل، لت: ندارد.

۶. آف، لب: سیوم.

۷. اساس: يُعُودُونَ، با توجه به مع و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۸. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۹. مع، وز، مل + تعالی.

۱۰. مع، وز: اعداد.

۱۱. مع، وز: این همه نیز.

کردندی، مردان به روز و زنان به شب. و چون به مسجدی از مساجد رسیدندی، جامه بینداختندی و برهنه شدنی و در مسجد شدنی، و اگر کسی با جامه طواف کردی او را بزدندی و جامه‌اش بیرون کردندی^۱، خدای تعالی این آیت فرستاد و امر کرد فرزندان آدم را - زنان و مردان را - [۱۴۵ - ر] که: زینت خود از لباس بتزیدیک هر مسجدی بگیرند، پس مراد به زینت جامه است. مجاهد گفت: ۵ از جامه آنچه عورت به آن بپوشند فریضه است، و اگر عبایی باشد. باقر^۲ - عَلَیْهِ السَّلَام - گفت^۳: مراد جامه نو است و پاکیزه^۴ در روزهای عید و روزهای آدینه که به مسجد جامع و مصلی^۵ شوند. عَطِیْهِ و أَبُو رُوْق گفتند: مراد به زینت آن است که چون به مسجد خواهد شدن موی به شانه کند. قاضی تنوخی گفت: ۱۰ زینت دست برداشتن باشد در نماز و نَمَسْک کرد به خبری از رسول - عَلَیْهِ السَّلَام - که گفت: **إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ زِينَةً وَ زِينَةُ الصَّلَاةِ رَفْعُ الْأَيْدِي مِنْهَا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ إِذَا تَحَرَّجْتَ لِلصَّلَاةِ وَ إِذَا رَكَعْتَ وَ إِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ الرَّكْعَةِ**.

و مفسران در آن که عرب کردند از طواف برهنه و در مسجدها شدن^۶ برهنه دو وجه گفتندی: یکی آن که گفتندی این جامه‌ها مدنس است به معصیت، دوم آن که به فال^۷ کردند به آن که ما از گناه برهنه خواهیم شد [ن]^۸ چون برهنه طواف کنیم.

وَ كُلُّوا وَ اشْرَبُوا، کلی گفت: سبب آن بود که بنوعامر در ایام حج طعام نخوردندی **إِلَّا مَقْدَارَ أَنْ** که رمق بداشتندی به آن و چربو^۹ نخوردندی تعظیم حجشان را. مسلمانان گفتند: یا رسول الله! ما اولیتریم به این^{۱۰}، خدای تعالی

۱. مع، وز: بکنندندی. ۲. مل: حضرت امام محمد باقر.

۳. مل: فرمود. ۴. مع، وز: باکره.

۵. مع، وز: مصلی. ۶. آج، لب: شدنی.

۷. مع، وز: لت: که تفأل. ۸. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.

۹. آج، لب، لت: چربی. ۱۰. مع، وز: بدین.

آیت فرستاد که این را به حج تعلق نمی‌دهد، طعام و شراب می‌خوری^۱ و اسراف مکنی^۲ در آن. و بعضی دیگر از مفسران گفتند: مراد به «اسراف»، تعدی است از حلال به حرام، از حلال به حرام تعدی مکنی^۳. عبدالله عباس گفت: هر چه خواهی بخوری^۴ و هر چه خواهی در پوشی^۵ مادام تا در خوردن اسراف نباشد و در لباس تکبر، مجاهد گفت: «اسراف» آن باشد که در حق خدای تقصیر باشد،^۵ چه اگر به وزن کوه اُحُد در طاعت خدای خرج کند^۶ مسرف نباشد^۷، و اگر یک درم در معصیت خرج کند^۸ مسرف باشد^۹.

کلبی گفت: معنی «اسراف» آن است که آنچه خدای تعالی حلال کرد حرام نکنی^{۱۰} از طعام^{۱۱} و چیزهای پاک حلال. و گفته‌اند: تعدی مکنی^{۱۲} در اکل و شرب از منفعت به مضرت، یعنی تا به حدّ خود باشد نافع بود، چون از حدّ خود بگذرد مضرت آرد و اگر همه داروی سود کننده باشد، چنان که شاعر پارسی گفت:^{۱۳}

که پا زهر زهر است چو افزون^{۱۴} شود از اندازه خویش بیرون شود
گفتند: رشید را طیبی بود ترسا حاذق، علی بن حسین واقد^{۱۵} را گفت: در کتاب شما از علم طب چیزی هست یا نه؟ و علم دواست: علم ابدان و علم ادیان. علی بن حسین^{۱۶} گفت: خدای تعالی جمله طب در نیم آیت جمع کرد، فی قوله: کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا. گفت: از پیغامبر شما هیچ طب روایت کرده‌اند؟

- | | |
|---|----------------------------------|
| ۱. مع، وز، آف: می‌خورید. | ۲. مع، وز، آج، آف: مکنید. |
| ۳. مع، وز، خواهی بخور، آج، لب: خواهی بخورید؛ آف: خواهید بخورید. | ۴. آج، لب، آف: خواهید در پوشید. |
| ۵. مل: کنند. | ۶. مل: نباشند. |
| ۷. مل: باشند. | ۸. مع، وز، مل: مکنید. |
| ۹. مع، وز، مل، لت: طبیات. | ۱۰. مع، وز + شعر. |
| ۱۱. مع، وز، کافرون؛ مل: که افزون. | ۱۲. مع، وز، آج، لب: علی بن حسین. |
| ۱۳. مع، وز، آج، لب: علی بن حسین. | |

گفت: بلی، جمله طب در کلمتی چند جمع کرده اند فی قوله - عَلَيْهِ السَّلَام: أَلْمِعْدَةُ بَيْتُ الْأَدْوَاءِ وَالْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ وَ أَعْطَى كُلَّ نَفْسٍ مَا عَوَّدَتْهُ^۱، گفت: معده خانه درد است و پرهیز کردن سر همه داروهاست و نیز نفس را آن باید داد که عادت کرده باشد. ترسا گفت: بر کتابتان و پیغامبرتان به سرمایه طب جالینوس فرود آمد^۲.

۵ قَوْلُهُ: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ - الآية، ابن زید گفت: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی از عرب چون به حج رفتندی یا به عمره، گوسپند^۳ و آنچه از او بودی از گوشت و پیه و شیر بر خویشتن^۴ حرام کردند. خدای تعالی گفت بگوی ای محمد که: که حرام کرده است زینت خدای تعالی که بر بندگان خود برون آورد از انواع لباس حلال و جامه های پوشیدنی وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ؛ و روزیهای حلال پاکیزه از انواع طعام؟ عبدالله عباس گفت: مراد آن چیزهاست که اهل جاهلیت بر خود حرام کردند از بحیره و سائبه و وصیله و حام.

۱۰ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، عبدالله عباس گفت: معنی آیت آن است که [۱۴۵ - پ] امروز در دنیا مشرکان با مؤمنان مشارک اند در طیبات و لذات از مأكول و مشروب و ملبوس و منکوح، فردا در قیامت^۵، این جمله خالص مؤمنان را باشد و کافران را در آن هیچ نصیب^۶ نبود. و ۱۵ تقدیر آیت آن است^۷: قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا مُشْتَرَكَةٌ فِي الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ. و نافع خواند^۸: «خَالِصَةٌ» به رفع، و در شاذ عبدالله عباس و قتاده همچنین خواندند، و رفع بر خبر مبتدا باشد، و لِلَّذِينَ آمَنُوا، در جای خبر او باشد، آئی: قُلْ هِيَ كَائِنَةٌ

۱. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۱۴۷/۵): عَوَّدَتْهَا.

۲. مع، وز: فرو آمد.

۳. مع، وز: گوسپندی؛ مل، آج، لب، آف، لت: گوسفند.

۴. مع، وز: خود.

۵. لت: نصیبی.

۶. مع و دیگر نسخه بدلها: فردای قیامت.

۷. آن، لت + ک.

۸. مع، وز: گفت.

لِّلَّذِينَ آمَنُوا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، نصب او بر ظرف است مِنْ قَوْلِهِ: خَالِصَةً.

كَذَلِكَ نَقُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، ما تفصیل آیات چنین کنیم که دیدی^۱
برای آنان که دانند و اگر چه تفصیل برای دانا و نادان است ولیکن چون انتفاع
دانایان را بود دون نادانان، ایشان را تخصیص کرد^۲ به ذکر^۳:

- ۵ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ، بگویی ای محمد که خدای تعالی حرام کرد^۴ فواحش و
قبایح را آنچه ظاهر است از آن و آنچه باطن است. قدیم تعالی^۵ چون مشرکان را
تعبیر کرد به تحریم^۶ محللات که چیزها که در عقل و شرع حلال بود ایشان را از
رأی خود به اعتقادات فاسد بر خود حرام کردند، نیز تعبیر کرد ایشان را به تحلیل
محرمات^۷ که بعضی در عقل حرام بود و بعضی در شرع، که^۸ در هر دو مخطی اند:
۱۰ هم در استحلال حرام و هم در تحریم حلال. قولی آن است که: به ظاهر و باطن
فواحش، طواف ایشان خواست برهنه گرد خانه خدا، مردان به روز [این ظاهر
بود]^۹ و زنان به شب، و آن باطن بود. و بیان کردیم که: «إِنَّمَا»، لِإِثْبَاتِ الشَّيْءِ و
نَقْيِ مَا سِوَاهُ، و معنی آن باشد که: مَا حَرَّمَ رَبِّي إِلَّا الْفَوَاحِشَ^{۱۰}؛ خدای من هیچ
چیز^{۱۱} از این چیزها که شما تحریم می کنی حرام نکرده است مگر فواحش و
۱۵ قبايح. و «تحریم» منع باشد از فعل باقائمة الدلیل بر وجوب اجتنابش، و ضدّ او
«تحلیل» باشد و آن اطلاق فعل باشد به بیان از جواز تناول او. و اصل تحریم از
«حرمان» باشد و آن منع بود^{۱۲} که ضدّ «رِزْق» باشد، يُقَالُ: حُرِّمَ فُلَانٌ كَذَا إِذَا مُنِعَ

۱. آف: دیدید.

۲. مع، وز، لت: کردند.

۳. بم: تخصیص کردند که.

۴. مع، وز، لت، مل: به حرام کرد.

۵. مع، وز، مل، لت: جلّ جلاله.

۶. اساس، بم، آف، آن: تحلیل، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۷. مع، وز، لت: محرماتی.

۸. آج، لب، آن، آف، لت: و باز نمود که.

۹. اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد.

۱۰. مع، وز، مل: ربی الفواحش.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز آن: هیچ چیز.

۱۲. مع، وز، باشد.

إِيَّاهُ، وَحَرَّمْتُ الشَّيْءَ تَحْرِيماً وَآخَرْتُهُ بِالْحَجِّ إِحْرَاماً وَتَحَرَّمَ بِطَعَامِهِ تَحَرُّماً وَ
 اسْتَحْرَمْتُ الْمَاعِزَةَ إِذَا طَلَبْتِ الْفَحْلَ وَالْحِرْمُ، الْحَرَامُ وَالْحُرْمُ، اسْمٌ لِلْإِحْرَامِ
 وَالْحِرَامُ؛ طَلَبُ الْمَاعِزَةِ الْفَحْلَ وَالْحَرْمُ: مَكَّةُ وَمَا وَالْأَهَاءُ وَالْأَشْهُرُ الْحُرْمُ: ذَوْقُ
 وَذَوَالْحِجَّةِ وَالْمَحْرَمُ وَرَجَبٌ، وَاحِدٌ فَرْدٌ وَثَلَاثَةُ سَرْدٌ وَحُرْمَةُ الرَّجُلِ زَوْجَتُهُ وَالْمَحْرَمُ؛
 الْقَرَابَةُ الَّتِي لَا يَحِلُّ نِكَاحُهَا، وَحَرِيمُ الدَّارِ: مَا كَانَ مِنْ حُقُوقِهَا. وَاصِلُ هَمِ
 «مَنْعٌ» اسْتِ، وَفَوَاحِشُ جَمْعُ «فَاحِشَةٍ» بَاشِدٌ وَآنُ قَبَاحِ كَبَائِرٍ بَاشِدٌ، وَبَعْضِي
 مَفْسِرَانِ كَفَتُنْدُ: «مَا ظَهَرَ» آنُ اسْتِ كِهَ ايشان آشكارا كردندی. وَ «مَا بَطَّنَ»، زِنَا
 اسْتِ كِهَ پنهان كردندی، وَ اِخْتِلَافُ اقْوَالِ دَرِ اَيْنِ بَابِ بَرَفْتِ. وَ الْإِثْمُ، بَعْضِي
 مَفْسِرَانِ كَفَتُنْدُ: «إِثْمٌ» خَمْرٌ اسْتِ مِنْ قَوْلِ الشَّاعِرِ.

شَرِينَتْ الْإِثْمَ حَتَّى ضَلَّ عَقْلِي كَذَلِكَ الْإِثْمُ يَذْهَبُ بِالْمَعْقُولِ ۱۰

بَعْضِي دِگَرِ كَفَتُنْدُ: «إِثْمٌ» نَامِي اسْتِ جَمْلَةُ مَعَاصِي رَا بَرِ عَمُومٍ، وَ فَرَاءُ كَفَتُ:
 «إِثْمٌ» هَرِگَنَاهِي بُودُ كِهَ دَرِ اَوْ حَدِّ نَبُودُ. وَ «بَغْيٌ» تَطَاوُلٌ بَاشِدُ بِنَاحِقِ بَرِ مَرْدَمَانِ وَ طَلَبُ
 رِيَاَسْتِ بِنَاحِقِ، وَ اَصْلُ اَوْ طَلَبُ بَاشِدُ جِزِ كِهَ بِهَ عَرَفِ مَخْصُوصِ شُدُ بِهَ طَلَبِي كِهَ
 نَاوَا جِبِ بَاشِدُ. وَالْبِغَاءُ؛ الزَّيْنَاءُ، وَالْبُغْيُ؛ الطَّلَبُ، وَالْبُغْيَةُ؛ الْمَطْلُوبُ وَ بَغْيٌ كَذَا وَابْتَغَى
 إِذَا طَلَبَ، وَ قَوْلُهُ: بِغَيْرِ الْحَقِّ، هَمِجَنَانِ اسْتِ كِهَ: وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۳، آنُ
 وَجُوهُ كِهَ آنُ جَا كَفْتِيمِ ۴ اَيْنِ جَا مَطْرَدُ بَاشِدُ، وَ مَعْنَى آنُ كِهَ «بَغْيٌ» جِزِ بِنَاحِقِ نَبَاشِدُ.
 وَ وَجْهِي دِگَرِ اَيْنِ جَا مَحْتَمَلِ اسْتِ كِهَ آنُ جَا نَبُودُ، وَ آنُ آنُ اسْتِ كِهَ: بَغْيٌ رَا حَمَلُ
 كَنَنْدُ بَرِ بَغْيِ لَغَوِي كِهَ مَجْرَدُ طَلَبِ بَاشِدُ [۱۴۶ - رَا] اَنگِهَ بَرِ اِطْلَاقِ حَرَامِ نَبُودُ نَا
 بِنَاحِقِ نَبَاشِدُ، پَسِ فَايِدِهَ «بِغَيْرِ الْحَقِّ» اَيْنِ بُودُ، وَ رَوَا بُودُ كِهَ بَرَايِ تَاكْيِدِ بَاشِدُ ۵.

وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ؛ وَ نِيْزِ اَزِ جَمْلَةُ اَنچِهَ حَرَامِ كَرْدِ شَرِكِ اسْتِ وَ بَا خُدَايِ ۶ ۲۰

۱. مع: ندارد.

۲. اساس، بم، آج، لب، آف، آن، زنان، با توجه به معج و فحوای عبارت تصحیح شد.

۴. مل: که ما گفتیم.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۶۱.

۶. معج، وزه، مل + تعالی.

۵. آج، لب: بود.

انباز گرفتن آنچه خدای به آن حجّتی فرو نفرستاد. و «سُلْطَان» برهان و حجّت باشد از آن جا که مسلّط بود بر شبهت، و بیان و فرقان و حجّت و دلیل همه نظایر است. و نیز از جمله آنچه حرام کرد آن است که: بر خدای چیزی گویی که ندانی^۱، و در آیت دلیل است بر بُطلان تقلید که مُقلِّد بر خدای چیزی گفته باشد که ندانسته بود، و خدای این حرام کرده است. پس در تحریم این، تحریم تقلید باشد.

۵

قَوْلُهُ: **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ**، «أُمَّت» جماعتی باشند^۲ از مردمان و اصل^۳ مِنْ أُمَّةٍ إِذَا قَصَدَهُ. و اقسام و معانی او گفته شده است پیش از این. و «أَجَلٌ» وقت باشد، و دَيْنٌ مُؤَجَّلٌ، أُنَى مُؤَقَّتٌ. حق تعالی گفت: هر امتی را و گروهی را و قرنی را اجلی هست، یعنی وقت مرگ و وقت هلاکی و وقت نفاذ^۴ عمری هست چون آن اجل در آید يك ساعت تقدیم و تأخیر نکنند. و اِسْتَقْدَمَ وَتَقَدَّمَ بِمَعْنَى، و كَذَلِكَ اسْتَأْخَرَ بِمَعْنَى تَأَخَّرَ، و کلام در اجل برفت بر استقصاء در سورت انعام فی قَوْلِهِ: قَضَى^۵ أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ،^۶ و آن که اجل دو است یا یکی و اختلاف مذاهب در او و بیان مذهب درست از آن جمله.

۱۰

يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ - الآية، خطاب است این آیت با جمله مکلفان فرزندان آدم، گفت: ای پسران آدم اگر آیند^۷ به شما پیغامبران^۸ هم از شما که آدمیانی^۹. و اصل «إِمَاء»، «إِنْ مَا» بوده است، «نون» در «میم» ادغام کردند لِقُرْبِ^{۱۰} الْمَخْرَجِ عِنْدَ الْكُوفِيِّينَ وَعِنْدَ الْبَصْرِيِّينَ^{۱۱}، قُلِبَتْ مِيمًا ثُمَّ أُدْغِمَتْ

۱۵

۱. گویی که ندانی / گوید که ندانید.
۲. مل: باشد.
۳. اساس: اصل؛ با توجه به مع، وز تصحیح شد.
۴. مع، وز: نفاذ / نفاذ.
۵. مع، وز: مل، لت: ثُمَّ قَضَى.
۶. سورة انعام (۶) آیه ۲.
۷. اساس، بم، آف، آن: گویند، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
۸. مع، وز: مل، آج، لب: پیغمبرانی.
۹. مع، وز: آدمیانی.
۱۰. اساس: بقرب، با توجه به مع، وز تصحیح شد.
۱۱. اساس: عندالکوفین و عندالبصرین؛ با توجه به مع، وز تصحیح شد.

فِي الْمِيمِ. و «إِنْ» حرف شرط است و برای آن که «ما» در او شد، «نون» تأکید در فعل آورد فِي قَوْلِهِ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، چه اگر او نبودی نشایستی گفتن: إِنْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، برای آن که به ما در حکم نا واجب می آید بمنزلت آنچه نباشد، پس «نون» تأکید در او آوردند^۱ تا سَامِعٌ بداند که خواهد بود [ن]^۲ و بودنش به «نون» تأکید مؤکد است.

۵ يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي، در محل رفع است به آن که صفت رُسُل است؛ می خوانند و قصه می کنند بر شما آیت های من، و جواب آن محتمل است که دو چیز باشد: یکی این جمله شرطی که: «فَمَنْ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ» است تا این جمله های شرط و جزا در محل جزای شرط اول باشد، و مثال او از کلام چنین بود: يَا بَنِي تَمِيمِ إِنْ أَتَيْتُمْ رَسُولِي فَمَنْ سَمِعَ لَهُ وَأَطَاعَهُ فَلَهُ كَذَا. و وجه دوم آن است که: جواب آن محذوف باشد، و تقدیر آن است که: فَأَطِيعُوهُمْ، اگر پیغامبرانی به این صفت به شما آیند طاعت داری^۳ ایشان را و انقیاد کنی^۴ او امر ایشان را. آنکه گفت: هر که متقی و پرهیزگار باشد و از معاصی من اجتناب کند، و مصلح^۵ و خداوند عمل صالح باشد^۶، بر ایشان که به این صفت باشند خوفی و ترسی و حزنی نبود^۷، در جایهای خوف و حزن ایمن باشند و شادمانه آن جا که دیگران خائف باشند و محزون.

۱۵ و آیت^۸ اگر^۹ بر اطلاق حمل کنند و عموم در نفی خوف و حزن، در «مَنْ اتَّقَىٰ» حمل بر عموم باید کرد نیز^{۱۰}، تا معنی آن بود که: هر که از جمله معاصی اجتناب کند و جمله واجبات به جای آرد^{۱۱} - و این صفت معصومان باشد - بر او هیچ خوفی و اندوهی نبود بر قطع. و اما آن کس که جایزالخطا بود و از بعضی معاصی

۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۱. مع، وز، مل، آج، لب: در آوردند.

۴. مل، آف: کنید.

۳. مل، آف: دارید.

۶. مع، وز، مل، لت: ندارد.

۵. مع، وز، مل، لت + باشد.

۸. آج، لب: و این آیت.

۷. مل: است.

۱۰. مع، وز، مل، لت: کردن.

۹. لت + چه.

۱۱. آج، لب: آورد.

اجتناب کند و بعضی را ارتکاب کند و بی توبه با پیش خدای شود، کار او موقوف باشد بر مشیت خدای تعالی، اگر خواهد عفو کند او را و اگر خواهد عقوبت کند. چون ذکر مؤمنان و متقیان بگفت و آنچه پاداشت ایشان است، ذکر کافران و مکذبان و متکبران [۱۴۶ - پ] و جزای ایشان^۱ بگفت بر عادتی که فرموده است *مِنِ اتِّبَاعِ الْوَعْدِ الْوَعِيدِ وَالْجَمْعِ بَيْنَ التَّرْغِيبِ^۲ وَالتَّرْهِيْبِ^۳ تَا مَكْلَفٍ* به هر دو طریق به فعل واجب نزدیک بود و از فعل قبیح منزجر جز، گفت: *وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا^۴؛* آنان که تکذیب آیات ما کنند و دروغ دارند حُجَج و بَيِّنَات ما را و استکبار کنند از آن و بزرگواری نمایند، ایشان اهل دوزخ اند و ملازم باشند آن جا و مخلد و مؤبد مانند آن جا. و «استکبار»، تکبر و ترفع باشد به باطل، و در جمله مخلوقات صفت ذم است، بخلاف^۵ آن که تواضع^۶ صفت مدح است.^۷

۱۰

آیه ۳۷ *قَوْلُهُ تَعَالَى: فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَيْنَا أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ؛* کیست ستمکارتر از آن کس که فرا بآید^۸ بر خدای دروغی^۹ یا به دروغ دارند^{۱۰} آیات او^{۱۱} ایشان را برسد به ایشان برخ^{۱۲} ایشان از کتاب^{۱۳} چون آیتد به ایشان پیغامبران ما جان بردارند ایشان را، گویند: کجاست آنچه می خواندی^{۱۴} از جز

۱. آج، لب: جز ایشان.

۳. اساس، مل، بم: با (بدون نقطه) مع، وز، آن، آف: با.

۴. مع، وز، مل + گفت.

۶. مع، مل + است و او.

۸. مع، وز، فرو بآید.

۱۰. مع، وز، دارد.

۱۲. مع، وز، نصیب، آف: برخی.

۱۴. مع، وز، آج، لب: می خواندید.

۲. آج، لب: بین الترغیبه.

۵. مع، وز، مل: و خلاف.

۷. مل + والله أعلم.

۹. مع، وز، آج، لب: دروغ.

۱۱. مع، وز، را.

۱۳. مع، وز، تا.

خدا^۱، گویند: گم شدند از ما و گواهی دهند بر خود که ایشان کافر بودند.

آیه ۳۸ قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرِيَهُمْ لِأُولِيهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَانِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ؛ گویند^۲ در آیی^۳ در گروهی که گذشتند از پیش شما از جن و انس^۴ در دوزخ^۵ هر گه که در شوند گروهی لعنت کنند صاحب آن^۶ را تا چون گرفتار شوند در آن جا [همه]^۷ گویند باز پسینان ایشان پیشینگان را خدایا ما را اینان گمراه کردند^۸ بده ایشان را عذابی دو چندان از دوزخ^۹، گویند: همه را دو بهره است و لکن شما نمی دانی^۹.

آیه ۳۹ وَ قَالَتْ أُولِيهِمْ لِأَخْرِيَهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ؛ و گویند پیشینان^{۱۰} ایشان باز پسینان^{۱۱} را: نیست شما را بر ما [فزونی]^{۱۲} بچشی^{۱۳} عذاب به آنچه کردی^{۱۳}.

آیه ۴۰ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ؛ آنا[ن]^{۱۴} که دروغ دارند حجت‌های ما را و بزرگواری کنند از آن، نگشایند ایشان را درهای آسمان و نروند^{۱۴} در بهشت تا در شود شتر در سراخ^{۱۵} سوزنی^{۱۶}، و همچنین پاداشت دهیم گناهکاران را.

- | | |
|--|---|
| ۱. معج، وز: فرود خدای. | ۲. کذا: در اساس؛ بم؛ معج، وز؛ آج، لب: گوید. |
| ۳. معج، وز: در شوید؛ آف: در آید. | ۴. معج، وز: از دیوان و آدمیان. |
| ۵. معج: در آتش. | ۶. معج، وز: صاحبشان. |
| ۷. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. | ۸. وز: خدای، گمراه کردند ما را. |
| ۹. معج، وز؛ آف: نمی دانید. | ۱۰. معج، وز: پیشینگان. |
| ۱۱. معج، وز: باز پسین ایشان. | ۱۲. معج، آج، لب: پس بچشید؛ وز؛ آف: بچشید. |
| ۱۳. معج، وز؛ آف: کردید؛ آج، لب: کسب می کردید. | ۱۴. معج، وز: نشوند. |
| ۱۵. کذا: در اساس و آن؛ معج، وز؛ آج، لب: سوراخ. | ۱۶. معج، وز: سوزن. |

آیه ۴۱ لَّهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ؛ ایشان را باشد از دوزخ ترسی^۱ و از زور^۲ ایشان پوشش، همچنین پاداشت دهیم کافران را^۳.

آیه ۴۲ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ^۴ لَنُكَفِّرَنَّ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ؛ و آنان که بگرویدند و کار [۱۴۷-] را نیکو کردند تکلیف نکنیم هیچ نفسی را مگر طاقت او^۵، ایشان اهل بهشتند، ایشان در آن جا همیشه باشند.

آیه ۴۳ وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَبَّنَا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ أُوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ؛ و بکنیم^۶ آنچه در دلهای ایشان بود از کینه، می رود از زیر ایشان جویها و گویند شکر^۷ خدای را آن که راه داد ما را به این و ما راه نیافتیمی^۸ اگر نه راه دادی ما را خدای، آمدند پیغامبران خدای ما به راستی و ندا کردند^۹ ایشان را که آن بهشت^{۱۰} به میراث داده اند شما را به آنچه کردی^{۱۱}.

آیه ۴۴ وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ؛ و آواز دهند^{۱۲} اهل بهشت اهل دوزخ را که ما یافتیم آنچه وعده داد^{۱۳}

۱. کذا: در اساس، بم، آف، آن؛ مع، وز، آج، لب، لت: بشری، (لغت نامه: ذیل کلمه «ترسی» آورده است که: تصحیف شده فرش است).

۲. مع، وز و بر بالای؛ آج، لب: و از زیر.

۳. مع، وز، آج، لب، آف: ستمکاران را.

۴. در نسخه اساس، برگ ۱۴۷- پ به صورت بیاض و نانویس می باشد، لکن دنباله مطلب در برگ ۱۴۴- ر آمده است.

۵. آج، لب: مگر آنچه طاقت او باشد.

۶. لب: و بیرون کشیم.

۷. مع، وز، آج، لب: سپاس.

۸. مع: و ما راه نیافتمانی.

۹. آج، لب: و آواز دهند.

۱۰. آج، لب: که ایتان بهشت است.

۱۱. مع، وز: کردید.

۱۲. مع: و ندا کنند.

۱۳. مع، وز: نوید داد.

ما را خدای ما بدرستی، هیچ یافتی^۱ شما آنچه وعده داد خدای شما بدرستی؟
گویند: آری آواز دهد آواز دهنده میان ایشان که لعنت خدای^۲ بر ظالمان^۳
باد.

آیه ۴۵ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ؛ آنان که
باز دارند از راه خدا و جویند آن را کژی و ایشان به آخرت^۴ کافر باشند.

آیه ۴۶ وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادُوا
أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ؛ و میان ایشان حجاب
بود^۵ و بر بلندیها مردانی باشند که بشناسند همه را به علامتشان^۶، آواز دهند اهل
بهشت که سلام بر شما، در نشوند [در آن جا]^۷ و ایشان طمع می دارند.

آیه ۴۷ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ؛ چون برگردند^۸ چشمهاشان برابر اهل دوزخ، گویند: خدای ما مکن ما
را با گروه بیداد کاران.

آیه ۴۸ وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ
جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ؛ و ندا کنند [اهل]^۹ بلندیها مردانی را که شناسند
ایشان را به نشان^{۱۰} [ایشان]^۹، گویند سود نکرد از شما جمعتان^{۱۱} و آنچه بودی^{۱۲}
که می کردی^{۱۳} از بزرگواری.

آیه ۴۹ أَهْوَاءِ الَّذِينَ اتَّسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا

۱. وزا یافتید. ۲. آج، لب: نفرین خدای.

۳. میج، وزا آج، لب: بر ستمکاران. ۴. میج، وزا به سرای بازیسین؛ لت: برای بازیسین.

۵. آج، لب: پرده‌ای است. ۶. آج، لب: هر يك را به نشان روی ایشان.

۷. اساس: ندارد؛ با توجه به میج، وزا افزوده شد. ۸. اساس: برگردند؛ با توجه به میج، وزا تصحیح شد.

۹. اساس: ندارد؛ با توجه به وزا بهم، آف افزوده شده؛ لت: خداوندان.

۱۰. آج، لب: بنشان روی ایشان؛ لت: بنشان نشان. ۱۱. آج، لب: گرد کردن شما.

۱۲. آف: بودید. ۱۳. میج، وزا آف: می کردید.

أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ؛ ایشان آنان اند^۱ که سوگند خوردی^۲ شما [که]^۳ نرسانند به اینان
خدای رحمت را؟ در شوی^۴ در بهشت هیچ ترس^۵ نیست بر شما و نه شما دلتنگ
شوی^۴.

آیه ۵۰ وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ؛ و آواز دهند اهل دوزخ اهل بهشت
را که بریزی^۶ بر ما از آب یا از آنچه روزی کرد شما را خدای، گویند آن را حرام کرد
خدای [۱۴۸ - ر] بر کافران.

آیه ۵۱ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسِيهِمْ كَمَا
نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ؛ آنان که گرفتند دینشان را هزل و
بازی و بفریفت ایشان را زندگانی دنیا، امروز فراموش کنیم^۷ ایشان را چنان که
فراموش کردند^۸ امروز را و آنچه ایشان به آیات ما کافر بودند^۹.

قَوْلُهُ^{۱۰}: فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا - الآية، خدای تعالی در این آیت
بر سبیل استنکار^{۱۱} و تعجب گفت: کیست ظالمتر و بیدادگستر از آن کس که
او فرو بافد بر خدای دروغ، و افتراء و «فریه» دروغی باشد که آن را هیچ اصل^{۱۲}
نبود، و اصل کلمه مِنَ الْفَرَى وَ هُوَ الْقَطْعُ . وجه ظلم را بیان کرده ایم پیش از این،
یعنی در جهان برخود از آن کس ظالمتر نبود که بر خدای دروغ سازد و دروغ بر او

۱. وزه آج، لب: ایشانند آنان؛ لت: اینانند آنان.

۲. معج، وزه: خوردید.

۳. اساس: ندارد، با توجه به معج، وزه افزوده شد.

۴. آف: ترس.

۵. معج، وزه: شویید.

۶. آف: ترس.

۷. آج، لب: امروز قیامت ترك کنیم.

۸. اساس: بودن، با توجه به آج، لب و مفهوم عبارت تصحیح شد.

۹. معج، وزه، مل، آج، لب، لت: استنکار.

۱۰. معج، وزه + تعالی.

۱۱. معج، وزه، مل، آف، لت: اصلی.

نهد و به آیات^۱ و دلایل او^۲ و حُجج او را به دروغ دارد، ایشان را برسد نصیب و بهره ایشان از کتاب، یعنی از لوح محفوظ، یعنی [آنچه]^۳ در لوح محفوظ در حق ایشان نوشته باشند^۴ به ایشان رسد [و از ایشان]^۵ تخطی نکند.

حسن و سُدی و ابو صالح گفتند: مراد عذاب است که آن عذاب نصیب ایشان است با ایشان رسد^۵. سَعِيدُ جُبَيْرٍ و مجاهد و عَطِيَّةٌ گفتند: آنچه نوشته باشند ایشان را از سعادت و شقاوت، روایتی دیگر از مجاهد آن است که گفت: گروهی اند که در سابق علم خدای رفته باشد که ایشان اعمالی بکنند، لامحال آن عمل بکنند تا پنداری بر ایشان نوشته اند و نصیب ایشان است.

عبدالله عباس و قتاده و ضحاک گفتند: یعنی آن عملها که کرده باشند و در نامه و صحیفه ایشان نوشته باشند. ربیع گفت و ابن زید: یعنی اعمال و ارزاق و آجالشان بر حسب آن که نوشته باشند به ایشان رسد. بعضی دگر گفتند: نصیب ایشان در دنیا از خیر و شر با ایشان رسد. عَطِيَّةٌ گفت از عبدالله عباس که: آنچه ایشان را نوشته باشند، به ایشان رسد، و از جمله آنچه ایشان را نوشته اند و لامحال نوشته اند و لامحال به ایشان رسد، آن است که روی ایشان در قیامت سیاه بود لِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ^۶.

حتیٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا، سیویه گفت: «حتیٰ» را اماله نشاید کردن برای آن که حرف است و تصرف در حروف نرود، و كَذَلِكَ: «أَمَّا» و «لَمَّا» و «إِلَّا» و «إِلَى»، تا آنکه که فرشتگان و رسولان و فرستادگان ما به ایشان آیند و جان ایشان بردارند، یعنی ملك الموت و اعوان او، و قَوْلُهُ: يَتَوَفَّوْنَهُمْ، در محلّ حال است ای مُتَوَفِّينَ لَهُمْ. و در «توفی» دو قول است این جا: یکی قبض رُوح - چنان که گفتیم - و یکی، الْقَبْضُ إِلَى النَّارِ، یعنی چون فرشتگان عذاب ایشان را به دوزخ برند و بیان

۱. مع، وز، مل، لت: نهد با آیات.

۲. مع، وز، مل: ندارد.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. مع، وز، مل: باشد.

۵. مع، وز، مل: برسد.

۶. سورة زمر (۳۹) آیه ۶۰.

کردیم پیش از این که: «توفی» و «استیفاء» تمام بستن باشد، و «ایفاء» تمام بدادن. این فرشتگان ایشان را گویند: کجا رفتند آن معبودان شما که ایشان را بدون خدای می خواندی^۱ و عبادت می کردی^۲! و این بر سبیل توبیخ و تقریر و ملامت گویند ایشان را، و غرض در این باز گفتن و حکایت کردن آن است تا لطف باشد آنان را که بشنوند و اندیشه کنند در آن، کافران جواب دهند که: ایشان ۵ از ما گم شدند در وقت آن که^۳ ما را حاجت است به فریاد رسی^۴، و آنکه پشیمان شوند و گواهی دهند و اقرار بر خود به آن که کافر بوده اند به خدای تعالی در [۱۴۸ - پ] وقتی که اعتراف و پشیمانی سودی ندارد.

قَالَ ادْخُلُوا فِي اُمَّمٍ ، خدای تعالی روز قیامت کافران را گوید: شما نیز در جمله امتانی و جماعتی شوی^۵ که ایشان گذشته اند^۶ پیش^۷ شما از جمله جن و انس [و] پری و آدمی در دوزخ، یعنی چون ایشان کافر بودند و به دوزخ شدند شما را حکم این است که به دوزخ شوی^۸ که هم طریقت و هم ملت ایشان^۹، یعنی فرماید اخلاف را تا با اسلاف لحوق کنند در دوزخ چنان که در دنیا با ایشان اقتدا کردند به کفر. و بعضی اهل معانی گفتند: ذکر قول مجاز است این جا و معنی آن است که: من حکم کردم^{۱۰} جمله کافران خَلْف و سَلَفِ ایشان به عذاب دوزخ چون در کفر یارند، در عذاب باید تا یار یار^{۱۱} باشند، و ذکر قول این جا چنان است که گفت: فَقَالَ لَهَا و لِلْاَرْضِ اٰتِيَا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا قَالْنَا اٰتِيَا طَائِعِينَ^{۱۲}،

۱. مع، وز، می خواندید.

۲. مع، وز، مل: می کردید.

۳. آج، لب، بم: در وقتی که.

۴. مع، وز، مل: به فریاد رسید.

۵. مع، وز، مل، آف: شوی.

۶. اساس: گذشته اند.

۷. مل + از.

۸. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، آج، لب: افزوده شد.

۹. مع، وز، مل: ایشانید.

۱۰. مع، وز، مل، آج، لب، لت + بر.

۱۱. وز: تا یار به ایشان.

۱۲. سورة فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

و قَوْلُهُ: قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ^۱، و معنی «خَلَّتْ^۲» انتقال چیز باشد از مکان خود که جای خالی کند، و گذشته^۳ را برای آن خالی خواندند که جای خالی کرده باشد، و^۴ جنّ این جنس حیوان اند معروف مستتر از چشم ما، و انس این جنس حیوانند ممیز به صورت انسانیت. آنگه حق تعالی حکایت احوال و گفتار ایشان کرد که: هر گه که گروهی از ایشان در دوزخ شوند، خواهر خود را لعنت کنند و مراد به خواهر صاحبند، و برای آن خواهر گفت و برادر نگفت که بر معنی اُمت و جماعت برون آورد، و مراد به برادری و خواهری مماثلت است و مشارکت در ملت، یعنی مشرکان مشرکان را لعنت کنند و جهودان جهودان را و ترسایان ترسایان را، و همچنین هر صنفی از اصناف کفار جنس خود را که ایشان را دعوت کرده باشند با آن دین و طریقت ایشان را لعنت کنند.

و قولی دیگر آن است که: مراد به اُخت مقدم ایشان است و داعی ایشان، یعنی دعوات و مقدمان را سفله^۵ لعنت کنند و گویند: بارخدا یا اینان ما را از راه ببرند، اینان را عذاب مضاعف کن، چنان که در آیت حکایت کرد، آنگه گفت: حَتَّىٰ إِذَا أَذَارُكُوا فِيهَا جَمِيعًا ، أُنِ تَذَارُكُوا؛ [تا]^۶ آنگه که همه آن جا متدارك و متلاحق شوند و مجتمع و بعضی بعضی را دریا بند. و اُغمش بر اصل خوانند: حَتَّىٰ إِذَا تَذَارُكُوا، و نخعی خوانند: حَتَّىٰ إِذَا أَدْرُكُوا، مُشَدَّدٌ بِی «الف» عَلَىٰ وَزْنِ إِفْتَعَلُوا مِنَ الدَّرَكِ ، تا همه مجتمع شوند در دوزخ آن جا در مناظره گیرند و ملامت یکدیگر. قَالَتْ أُخْرِيَهُمْ لِأُولِيهِمْ ؛ اُمت باز پسین اُمت پیشین را گویند: بارخدا یا اینان مقدمان و پیشروان^۷ ما بودند، ما^۸ به اینان اقتدا کردیم، اینان را

۱. سوره بقره (۲) آیه ۶۵. ۲. مع، مل، لب: خلوا.

۳. اساس: گذشته.

۴. اساس + و چون، با توجه به مع، وز و دیگر نسخه بدلها زايد می نماید.

۵. اساس، آج، لب، بم: به صورت «مقدمان و اسفله» هم خواننده می شود.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. ۷. مل، آج، لب: پیشوایان.

۸. مع، وز، مل: و ما.

عذاب مضاعف کن دو چندانی که^۱ عذاب ماست.

- مقاتل گفت: **أُخْرِيَهُمْ**؛ آنان که بازپسین به دوزخ شوند، گویند آنان را که پیش ایشان شده باشند. سدی گفت: اهل آخر زمان قوم اوایل را گویند. قوی دیگر آن است که: اذنباب و اتباع و سفله، رؤسا و مقدمان و مقتدایان را گویند:
- ۵ رَبَّنَا؛ خدای ما و پروردگار ما. هُوَ لِأَيِّ أَضَلُّونَا؛ اینان ما را گمراه کردند، اینان را عذاب دو چندان ده که عذاب ما، و **ضِعْفُ الشَّيْءِ مِثْلُهُ**، و از عبدالله مسمود روایت کردند که: مراد به «ضِعْف» در آیت ماران و کرذمانند^۲، حق تَعَالَى جواب دهد و گوید: همه را [۱۴۹ - ر] عقاب^۳ مضاعف خواهد بود، یعنی هر کس را آنچه جزای اوست بسزا به قدر استحقاق خواهد رسید^۴ و لکن کس نداند که مقادیر آن چند است و قدر استحقاق [آن]^۵ چگونه است. و گفته اند معنی آن ۱۰ است که: و لکن این گروه ندانند که بدان^۶ گروه چه عذاب است هر کسی عذاب خود داند. و ابوبکر عَنْ عَاصِمِ خَوَّانِدٍ: **وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ، بِنَاءِ الْخِطَابِ؛ وَ لَكِنْ شِمَانِدَانِي^۷**، و باقی قراء خوانند^۸ به «یا» بر خبر **عَنِ الْغَائِبِ**.
- آنکه آخریان چون این گفته باشند، اولینان^۹ جواب دهند که: چرا چنین باشد؟ شما را بر ما فضلی نیست که عذاب شما کمتر باید و عقاب^۳ ما بیشتر، بل ۱۵ هر کسی به گناه خود گرفتار است که اگر ما بر ضلال بودیم شما نیز همچنین بودی^{۱۰}، و تقصیر در^{۱۱} غفلت و تركِ نظر از همه بر يك حدّ بود، چرا باید تا ما را بر شما مزیت بود؟ و «أُولَى» و «أُخْرَى» تأنیثِ اول و آخر باشد، و أَفْعَلُ بر سه

۱. مع، وزه مل: دو چندان که.

۲. مع، وزه مل، آج، لب، آف، آن: کرذمانند.

۳. مع، وزه مل: عذاب.

۴. مع، وزه مل: رسیدن.

۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وزه مل: افزوده شد.

۶. مع، وزه مل: بر آن.

۷. مع، وزه مل، آج، لب: ندانید.

۸. مع، وزه مل، آج، لب: خوانند.

۹. مع، وزه مل + و پیشینگان.

۱۰. مع، وزه مل: بودید.

۱۱. اساس: و با توجه به مع، وزه مل: تصحیح شد.

ضرب بود: أَفْعَل تفضیل باشد چنین که بینی و تَأْنِیث او «فَعْلَى» بود، كَأَدْوَن و دُونِی و أَقْصَى و قُصْوَى و أَكْبَر و كُبْرَى و أَصْغَر و صُغْرَى، و «أَفْعَل» صفت باشد و تَأْنِیثِ او «فَعْلَاء» بود ممدود نحو: أَحْمَر و حَمْرَاء و أَصْفَر و صَفْرَاء، و «أَفْعَل» اسم باشد كَالْأَجْدَلِ لِلطَّيْرِ و الْأَسْوَدِ لِلْحَيَّةِ، و تَأْنِیثِ او أَفْعَلَه باشد كَأَجْدَلَه و أَشْوَدَه. آنکه گویند جمله را که: عذاب بپجشی^۲ و متألّم باشی^۳ به آن و مُهَان و مُسْتَخَفّ به آنچه کرده‌ای^۴.

آنکه گفت: آنان که آیات خدای به دروغ دارند و به آن ایمان نیارند و از آن ترفع و تکبر نمایند، لَا تُفْتَحُ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، حمزه و کسائی و خَلْف خوانند [ند] ۵: «لَا يُفْتَحُ» بِالْيَاءِ وَ التَّخْفِيفِ، برای آن که تَأْنِیث حقیقی نیست، و تخفیف از آن جا که بر بنای ثلاثی نهاد، و ابو عمرو به «تا» خواند و تخفیف، و باقی قراء به «تا» می‌مشدد مِنَ التَّخْفِيفِ؛ درهای آسمان بر نگشایند برای ایشان و برای هوان و استخفاف و وضع قدر ایشان و اگر چه به عذاب درها بگشایند و برای ارواح کافران و اعمال ایشان نگشایند. و باقر - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: اما مؤمنان را ارواح و اعمال ایشان به آسمان برند درهای آسمان برای آن بگشایند، اما کافران و عمل و روح ایشان ببرند، چون به آسمان برند^۷ گویند: عملی او به «سَجِين» بری^۸ و آن وادی است به حَضْرَ مَوْتِ که آن را بَرَهُوت گویند.

حسن بصری گفت: درهای آسمان برای دعای ایشان بگشایند. ابن جریر گفت: درهای آسمان برای ایشان نگشایند^۹ تا به بهشت روند. أَبُو هُرَيْرَةَ روایت کند از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - که او گفت: چون فرشتگان به بالین بنده مؤمن حاضر

۱. مع، وزه مل: باشد.
۲. مل، آج، لب، آف: بپجشید.
۳. مل، آج، لب، آف: باشید.
۴. مل، آج، لب، آف: کرده‌اید.
۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.
۶. مع، وزه مل: ندارد.
۷. مع، وزه مل: رسد.
۸. مع، وزه مل، آج، لب: برید.
۹. اساس: بگشایند، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

- آیند که اجل او نزدیک رسیده باشد، گویند: ای روح پاک که در تن پاک بودی به فرمان خدای بیرون آی حمیده و پسندیده، و بشارت باد تو را به رُوح و ریحان و خدای نه غضبان و خشمناک بر تو، آنگه می‌برند آن را تا به آسمان دنیا ببرند، گویند: در بگشایی^۱. خازنان آسمان گویند: این روح کیست؟ گویند: روح فلان بنده مؤمن است، گویند: مَرْحَبًا بِالنَّفْسِ الطَّيِّبَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ^۵ ۵
 أَذْخُلِي حَمِيداً^۲ و أُبَشِّرِي بِرُوحٍ وَ رِيحَانٍ وَ رَبِّ غَيْرِ غَضْبَانَ، و در بگشایند تا در رود، و همچنین به هر در آسمانی گویند: این روح کیست؟ گویند: روح فلان بنده مؤمن است، این ترحیب و بشارت بگویند تا به آسمان هفتم برند.
- و اما چون مرد بد^۳ باشد، فرشتگان عذاب حاضر آیند و گویند: برون آی ای نفس خبیث از تن خبیث، برون آی ای ذمیم، و بشارت باد به غَسَاقٍ وَ حَمِيمٍ. ۱۰
 آنگه آن را به آسمان برند و گویند: [در] بگشایی^۵. خازنان گویند: روح کیست؟ گویند: روح فلان بنده، گویند: لَا مَرْحَبًا بِالنَّفْسِ الْخَبِيثَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الْجَسَدِ الْخَبِيثِ إِزْجِعِي ذَمِيمَةً فَإِنَّهُ لَا يُفْتَحُ لَكَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، برگرد ای روح پلید از تن [۱۴۹ - پ] پلید برون آمده، که درهای آسمان بر تو ننگشایند. آنگه بر گردانند آن را [و] به گور خداوندش فرو کنند، آنگه بر سبیل یأس و بیان استحالته گفت: ۱۵
 این کافران مکذبان به بهشت نشوند تا شتر به سوراخ سوزن بنشود^۷. عِكْرِمَهُ وَ سَعِيدِ جُبَيْرٍ خواندند در شاذ: «الْجُمَّلُ» به ضَمِّ «جیم» و تشدید «میم» و این رسن کشتی باشد که آن را قَلَسُ خوانند، و این قراءت نسبتی دارد از جهت معنی با سَمِّ خِيَاطٍ، جُزْ آن است که در سبع و عشر نخواندند، و عرب را عادت بود که چون

۱. آج، لب: بگشاید.

۲. اساس و همه نسخه بدلها: حمیداً چاپ شعرانی (۵/ ۱۵۶): حمیده.

۳. وز: چون مرتد. ۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۵. آج، لب: بگشاید. ۶. مع، وز، مل، آج، لب: برای.

۷. مل، آج، لب: نشود.

خواهد^۱ تا نفی کاری کند^۲ نفی کلی، اگر چه آن کار صحیح بود آن را تعلیق کند^۳ به محالی تا همچنان محال شود، یعنی چنان که محال است که شتر به سوراخ سوزن برود، محال است که ایشان به بهشت روند، و مانند این است قول شاعر^۴:

إِذَا شَابَ الْفَرَابُ أَتَيْتُ أَهْلِي وَ ضَارَ الْقَارُ كَاللَّبَنِ الْعَلْبِ

گفت: چون کلاغ سیاه سفید شود و قیر چون شیر شود، من با خانه آیم، یعنی هرگز نیایم، و مثله^۵:

فَإِنَّكَ مَوْفَ تَحْلُمُ أَوْ تَنَاهِي إِذَا مَا شَبَّتْ أَوْشَابُ الْفَرَابِ
وِ مِثْلُهُ^۶:

فَرَجِي الْخَيْرَ وَ انْتَظِرِي إِيَّاهِي إِذَا مَا الْقَارِطُ الْعَنْزِيُّ أَبَاهُ

و مانند این بسیار است. و عبدالله مسعود را کسی پرسید از این آیت، گفت:

«جَمَل» نمی^۷ شناسی یعنی هُوَ زَوْجُ النَّاقَةِ؛ او جفت شتر ماده باشد. و حسن بصری را یکی از پارسی زبانان پرسید «جَمَل» چیست در این آیت؟ گفت: شتر به پارسی، و «سَمُّ الْخِيَاطِ»، سوراخ سوزن باشد در قول عبدالله عباس و مجاهد و حسن و سدی و عکرمه، و از آن جا زهر را «سَم» خوانند که در مسام مرد گذر کند، پنداری سوراخ کند و می رود تا بُبیت بیران کند، و هر ثقیب لطیف که در تن باشد آن را «سَم» و «سُم» گویند به فتح «سین» و ضم او، و جمعش سُموْم باشد.

قَالَ الْفَرَزْدَقُ^۸:

فَنَفَسْتُ عَنْ سَمِيهِ حَتَّى تَنَفَّسَا وَ قُلْتُ لَهُ لَا تَخْشَ شَيْعًا وَ رَائِيَا

[یعنی نُفَسِي أَنْفِيهِ]^۹، و جمع «سَم» زهر سمام باشد، و خِيَاطُ و مِخْيَاطُ سوزن باشد، چنان که لِخَافٍ و مِلْحَفٍ و قِنَاعٍ و مِقْنَعٍ و إِزَارٍ و مِيزِرٍ و قِوَامٍ و مِقْوَمٍ.

۱. مع، وز، مل: خواهند.

۲. مع، وز، مل: کنند.

۳. مع، وز، مل + شعر.

۴. مع، وز + شعر.

۵. اساس: ایاب، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۶. اساس: می، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۷. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ؛ و همچنین جزا دهیم گناهکاران را. روا باشد که مجرمان کافران باشند و لکن نوعی دگر از کفار که نه متکبران^۱ باشند تا عطفُ الشَّيْءِ عَلَى نَفْسِهِ نباشد، چه کُفْرٍ مِنْ أَكْثَرٍ باشد صاحبش را روا بود که مجرم خوانند و روا باشد که مراد گناهکاران باشند، و لکن تشبیه به عذاب باشد و نفی فتح ابواب آسمان دُونَ دخول بهشت بر سبیل عموم بتخصیص ادلّه عقلی که ۵ دلیل کرده است بر آن که مؤمن را بر ایمان ثواب ابد باشد و احباط باطل است، پس لامحال باید تا او را به ثواب ایمان به بهشت برند.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ، آنکه گفت: این کافران متکبران مکذبان^۲ [را]^۳ از دوزخ بسترها باشد از آتش و از بالای^۴ سرشان سایه بانها باشد از آتش چنان که گفت: لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ^۵. و «جهنم» نامی است از نامهای ۱۰ دوزخ، و محلّ او جَرّ است جز که لاینصرف است برای تأنیث و عَلَمِيَّة، و اشتقاق او گفته اند از جُهومت است و آن غلظت باشد، وَ رَجُلٌ جَهَنَّمُ^۶ الْوَجْهِ أَيْ غَلِيظُ الْوَجْهِ. و «مهاد» بستر گسترده باشد و خوار کرده، وَ مِنْهُ مَهْدُ الصَّبِيِّ وَ أَمْرٌ مُمَهَّدٌ وَ مَهْدَتٌ لَهُ الْأَمْرُ تَمْهِيدًا. و غَوَاشِي جمع غَاشِيه باشد وَ هُوَ مَا يَغْشَاهُمْ، و آن چیزی بود که باز پوشد ایشان را، وَ مِنْهُ غَاشِيَةُ السَّرِجِ^۷. محمّدين کعب گفت: ۱۵ غَوَاشِي مراد با او^۸ چادر شب است، و این قولی است قریب برای آن که چون بستر گفت، به مناسبت آن چادر شب گفت و این بر سبیل تهکم باشد [۱۵۰ - ر]، چنان که گفت: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^۹. و تنوین در «غواش» سیّوئیه گفت: بدلی «یا»ی محذوف است و از علامت تنکیر است، و حکم غَوَاشِي^{۱۰} در اعراب

۱. مع، وز، لت: مستکبران.

۲. مع، وز، لت: مکذبان مستکبران.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۴. مع، وز، و آن بالای لب: و از پای.

۵. سوره زمر (۳۹) آیه ۱۶.

۶. مع، آج: جهیم.

۷. مع، وز، لت + و.

۸. مع، وز، باو.

۹. سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱.

۱۰. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها! چاپ شعرانی (۵/۱۵۸): غواشین.

حکم قاضی^۱ باشد.

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ؛ و ظالمان را همچنین^۲ جزا دهیم، و مراد به ظالم هم کافر است مِنْ قَوْلِهِ: إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ^۳. و اصحاب وعید را به این^۴ تمسک نیست برای آن که باتفاق ما و ایشان تخصیص عموم قرآن به ادله عقل و آیات قرآن روا باشد، و ادله عقل و آیات إرجاء مُخَصَّص این آیت است و مانند این.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ، حق تعالی چون ذکر کافران و مکذبان بگفت و آنچه جزا و سزای ایشان است، در عقب آن ذکر صالحان و مؤمنان گفت و آنچه ثواب ایشان است تا جمع کرده باشد هر دو لطف مکلف را بِطَرَفِي التَّرْغِيبِ وَ التَّرْهِيْبِ، تا به ایمان و طاعت نزدیکتر باشد، گفت: آنان که بگردند و عمل صالح کنند. این آیت و هر چه مانند این است دلیل می کند بر آن که عمل صالح از ایمان نباشد وَ إِلَّا عَطْفُ الشَّيْءِ عَلَى نَفْسِهِ باشد، بمثابت قوله: «آمَنُوا» و «آمَنُوا». و خبر وَ الَّذِينَ آمَنُوا، آن جمله است که: أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ است. و قَوْلُهُ: لَا نُكَلِّفُ^۵ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، حشوی است در میان مبتدا و خبر افتاده برای بیان عدل را تا مکلف استصعاب ایمان نکند^۶ و گمان نبرد^۷ که آن تکلیفی است که او به آن^۸ بر نیاید، گفت: ما تکلیف نکنیم هیچ نفسی را إِلَّا^۹ آنچه وسع و طاقت و امکان و توانایی او باشد. و اگر اندیشه کنند، خدای تعالی به قدر طاقت تکلیف نکرده است ما را از فضل و کرم خود، بل دون طاقت و کم^{۱۰} از

۱. چاپ شعرانی: قاضی.

۲. مع، مل: هم چنین.

۳. سورة لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

۴. مع، وز، مل: آیت.

۵. اسامی، مل، آج، لب، بم، آف، آن: يُكَلِّفُ؛ مع، وز، تکلف، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۶. آف: برد.

۶. مع، وز: بکند.

۷. مع، وز: نفس و الأ.

۸. آف: با او.

۱۰. مع، وز: لت: کمتر.

قدرت و آلت تکلیف کرده است، چه یکی از ما چون رجوع کند با خود داند که او را قدرت بیش از آن است. و آلت [و]^۱ تمکین که در شبانه روزی هبده رکعت^۲ نماز کند، بل بیش از هفتاد و هفتصد^۳ است، و لکن خدای تعالی به کرم و فضل خود کَلَّفَ یَسِيراً^۴ وَ لَمْ یُلْزِمْ عَسِيراً و اَعْطَى عَلَی الْقَلِیلِ کَثِیراً، عجب از آن که او تکلیف ما لا یُطَاق روا می دارد و خدای تعالی تکلیف ما لا یُطَاق هم روا نمی دارد ۵
الا^۵ دون ما یُطَاق اگر به حسب آلت و قدرت تکلیف کردی عدل کرده بودی، چون تکلیف کمتر از آلت کرد فضل کرده باشد، آن خدایی که روا ندارد که در تکلیف عدل کند کی روا دارد که ظلم کند.

و بعضی گفتند: حد تکلیف ارادت چیزی باشد که در او کلفت و مشقت

- بودی^۶ با اعلام، و گفته اند: اعلام^۷ بود مکلف را آنچه در او کلفت و مشقت بود با ارادت، و گفته اند: الزام بود مکلف را آنچه او را در آن کلفت و مشقت بود. و رُمَانی گفت: تحمیل بود بر مکلف آنچه او را در آن مشقت باشد^۸، یُقَالُ: کَلَّفْتَهُ^۹ الْأَمْرَ فَتَکَلَّفَ، و گفته اند: «وُسْعٌ طَاقَتِ بِشَیْءٍ» و گفته اند: دُونَ طَاقَتِ بِشَیْءٍ. و در موضع او دو قول گفتند: بعضی گفتند موضعی ندارد از اعراب برای آن که حشوی است معترض بین الکلام، اُعْنِی بَیْنَ الْمَبْتَدَأِ وَالْخَبَرِ - چنان که گفتیم. و ۱۵
قولی دیگر آن است که: در جای خبر ابتداست و محل او رفع است، و لکن ضمیری که باید تا^{۱۰} عاید بود با مبتدا از او بیفگند لِعَلِّمِ الْمُخَاطَبِ بِهِ، وَ التَّقْدِیرُ: وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ^{۱۱} نَفْساً مِنْهُمْ إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَا مِنْ

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. کذا: در اساس و بم؛ دیگر نسخه بدلها: هفده رکعت.

۳. اساس: تسیراً؛ با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۴. مع، وز؛ مل، آج، لب: هفتصد.

۵. مع، وز؛ مل، آج، لب، لت: بود.

۶. مع، وز؛ لت: والاً.

۷. مع، وز + و.

۸. آج، بم: الزام.

۹. مع، وز؛ با.

۱۰. وز؛ بم: کَلَّفَهُ.

۱۱. اساس، مل، آج، لب، بم، آف، آن: یُکَلِّفُ؛ وز: تَکَلَّفَ، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

غَيْرِهِمْ، چنان که گویند: السَّمْنُ مَنْوَانٌ يَدْرَهُمْ، وَالتَّقْدِيرُ مِنْهُ يَدْرَهُمْ، وَقَوْلُهُ تَعَالَى: وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ^۱، آئی إِنَّ ذَلِكَ [مِنْهُ]^۲ و این نیز وجهی است قریب، و التَّقْدِيرُ: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ غَيْرٌ مُكَلَّفِينَ مِنَّا إِلَّا بِقَدْرِ وُسْعِهِمْ. و أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ، جُمْلَةٌ مُسْتَأْنَفٌ بِأَشَدِّ^۳. وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، جُمْلَةٌ دِیْگَرِ^۴ باشد، گفتم: آنان که موصوف باشند [۱۵۰ - پ] به صفت ایمان و عمل صالح، ایشان اهل بهشت باشند و آن جا مخلد و مؤبد باشند.

وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ، نَزَعَ وَ قَلَعَ وَ إِزْعَاجٌ، رَفَعَ الشَّيْءَ عَنْ مَكَانِهِ باشد إِمَّا بِتَحْوِيلٍ وَ إِمَّا بِإِعْذَامٍ، و مراد در آیت تصفیه الطَّبَاطِبِ باشد به اسقاط و ساوس و به دادن هر چه آرزوی او باشد^۵ تا تمنای حال غیرى نکند. وَ الْغُلُّ الْحِقْدُ، و آن حقدی باشد که به لطافت به صمیم دل رسد، و غُلُولُ از آن^۶ جاست برای آن که وصول باشد. به حیلَتِ إِلَى دَقِيقِ الْخِيَانَةِ، وَ مِنْهُ الْغُلُّ لِلْجَامِعِ بَيْنَ الْيَدَيْنِ وَ الْعُنَى لِإِنْفِلَالِهِ بِهَا^۷، وَ الْغُلُّ الْمَاءُ الْجَارِي بَيْنَ الْأَشْجَارِ لِإِنْفِلَالِهِ فِيهَا، وَ الْغُلَّةُ؛ الْعَطَشُ لِوُضُوءِهِ إِلَى الْكَيْدِ، وَ الْغُلَّةُ؛ الدَّخْلُ لِوُضُوءِهِ إِلَى صَاحِبِهَا، و سینه و دل را برای آن صدر خوانند که تدبیر از او صادر باشد^۸، و پیشگاه مجلس را صدر خوانند. حق تعالی وصف اهل بهشت کرد که چون ایشان را در بهشت حاضر آرم، آنچه در دل ایشان [بوده باشد]^۹ از غِلٍّ وَ حِقْدٍ وَ غِيْظٍ^۹ وَ حَسَدٍ [بر]^{۱۰} یکدیگر از دل‌های ایشان برکنم و برون آرم.

در خبر می‌آید که: آن را که از او کمتر مِلْک و مُلْک نباشد در بهشت، مُلْکَش از همه مُلْک^{۱۰} دنیا بیش بود، و چنان گمان برند که آنچه او راست کس را

۱. سورة شوری (۴۲) آیه ۴۳.

۲. آج، لب: باشند.

۳. مع، وز، لب: دگر.

۴. مع: هر چه در آرزو باشد.

۵. مع، وز، مل، لت: از این.

۶. مع، وز، مل، لت: فیها.

۷. آج، لب: شود.

۸. مع، وز، مل: غبط.

۹. مع، وز، لت، آن: از ملک همه.

نیست. و حسن علی^۱ روایت کرد که امیرالمؤمنین^۲ گفت: آیت در ما آمد که اهل بدریم. سُدّی گفت در این آیت که: اهل بهشت چون به در بهشت رسند، درختی باشد^۳ آن جا از اصل ساق او دو چشمه^۴ برون^۵ می آید، از یک چشمه باز خورند هر چه غلّ و غشّ و حقد و حسد باشد از دل ایشان برود و آن شراب طهور بود، و از دیگر غسل کنند تا نصارت بهشت و غضاضت نعیم بر ایشان پیدا شود، هرگز ۵ پس از آن اشعث و اغبر نشوند و گونه رؤیشان بنگردد^۶.

أبو نصره روایت کرد که: اهل بهشت را بر در بهشت باز دارند تا میان ایشان مقاصه کنند در ظلمات، تا چون به بهشت شوند کسی را بر کسی ظلامه نمانده باشد به مقدار قلامه^۷ ناخنی، و همچنین کنند با اهل دوزخ پیش^۸ از آن که به دوزخ شوند، و این استیفاء اعواض است که ما گفتیم که ایشان را بر یکدیگر ۱۰ باشد. آنکه گفت: منازل ایشان چنان بود که در زیر کوشکهای ایشان جویها روان^۹ باشد، ایشان چون نعمت ظاهر ببینند گویند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا؛ سپاس خدای را که ما را هدایت داد به این. وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ؛ و ما به این راه نیافتیم^{۱۰} اگر نه خدای تعالی ما را راه نمودی و تمکین کردی^{۱۱}، يُقَالُ: ۱۵ هَدَيْتُهُ لِكَذَا وَ إِلَى كَذَا. سُفِيَانُ ثَوْرِيٌّ گفت: معنی آن است که سپاس^{۱۲} خدای را که ما را توفیق داد تا عملی کردیم که این ثواب و جزای آن است. و در خبر است که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ، خدای تعالی حجاب از میان ایشان^{۱۳} بردارد تا یکدیگر را

۱. آج، لب: و امام المعصوم حسن بن علی علیهم السلام. ۲. مع، وزه مل + علی؛ آج، لب، بم: آن + علیه السلام.

۳. مل: ببینند. ۴. مل: آب.

۵. مع، وزه بیرون. ۶. مع، وزه مل، لت: به گردد.

۷. مع، وزه قلامه‌ای یعنی سر. ۸. مل: بیشتر.

۹. مع: روا. ۱۰. مع، وزه مل، لت: راه نیافتنمانی.

۱۱. مع، وزه لت: کردند. ۱۲. مع، وزه اسپاس.

۱۳. مع، وزه مل، لت: خدای تعالی میان ایشان حجاب.

بینند^۱ و آنچه ایشان در آن باشند از منازل و مقامات از^۲ درجات و درکات، اهل دوزخ گویند: لَوْ هَدَانَا اللَّهُ، این، حسرت ایشان باشد. و اهل بهشت گویند: لَوْلَا أَنْ هَدَيْتَنَا اللَّهُ، این، شکر ایشان باشد. آنگه گفت: هیچ مؤمن و کافر^۳ نباشد و اِلَّا او را در بهشت و دوزخ جایی باشد و منزلی^۴، چون به جای خود برسند و حجاب بردارند جای او در بهشت به او نمایند، و او را گویند: این قصور و درجات و منازل می بینی^۵ تو را بود^۶ [۱۵۱ - ر] برای تو آفریده بودند^۷ اگر ایمان آوردی و طاعت کردی^۸ و بهشتی را گویند: آن درکات و عقوبات بینی تو را بودی^۹، اگر تو نیز همان کردی که ایشان کردند از کفر و معاصی آن که کردند^{۱۰}، این بمیراث به شما ارزانی داشتیم^{۱۱} از ایشان به آن عمل که کردی. و آن جایها به استحقاق که لایق حال ایشان است [و]^{۱۲} ایشان را شاید به ایشان دادم^{۱۳} و قسمت کردم^{۱۴} میان شما و ایشان، آنگه منادی ندا کند که: ای اهل بهشت! تندرستی است شما را که با آن بیماری نباشد، و بُرنمایی که با آن پیری نباشد، و زندگانی که با آن مرگ نباشد، و خلودی که با آن فنا نباشد، و نعمتی که با آن شدت نباشد^{۱۵}، ایشان گویند: این آن است که رسولان خدای به ما آمدند و ما را گفتند، ما تصدیق کردیم و باور داشتیم، لاجرم این ندا بشنیدیم که این بهشت به میراث به شما دادیم به آنچه کردی^{۱۶} در دنیا از ایمان و طاعات، فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ نُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي رِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. ابن عامر خواند: مَا كُنَّا

۱. لت: به بینند / بینند.

۲. معج، وز: آن.

۳. آج، لب: مؤمنی و کافری.

۴. معج، وز: و دوزخ منزلی و جایی نباشد.

۵. معج، وز: مل: آن قصور و منازل و درجات بینی.

۶. معج، وز: لب، لت + و.

۷. معج، وز: لت: آفریدند.

۸. معج، وز: مل، آج، آف، لت، آن: کردی.

۹. معج، وز: بود که.

۱۰. معج، وز + آن که کردند.

۱۱. مل، آن: داشتیم.

۱۲. اساس: ندارد، باتوجه به معج، وز افزوده شد.

۱۳. مل، آن: دادیم.

۱۴. لب: کردیم.

۱۵. معج: شدتی نباشد.

۱۶. آج، لب: کردید.

لِنَهْتَدِي^۱، بِلاَ وَاوٍ، و در مصاحف اهلِ شام «واو» نیست، گفتند: برای آن که این جمله ملتبس است به آن جمله از «واو» مستغنی اند، چنان که گفت: سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَّابِعُهُمْ كَتِبُهُمْ^۲، و باقی قرآء به «واو» خواندند و گفتند: دو جمله است، یکی بر یکی معطوف^۳ از «واو» گزیر نباشد، و این بهتر است چه آیت سورة الكهف التباس صفت و موصوف دارند و این جا آن التباس نیست إِلَّا عَلِيٌّ تَعَسَفَ، و ابو عمر و خواند: اَوْ رَثْمُوها^۴ به ادغام «تا در ثا»^۵ برای آن که دو حرف مهموس اند و متقارب المخرج.

وَ نَادَى اصْحَابُ الْجَنَّةِ، آنکه حق تعالی حکایت کرد از گفتار که^۶ میان اهل بهشت و اهل دوزخ رود، [ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را]^۷، و برای آن که لفظ ماضی گفت و اگر چه معنی در مستقبل خواهد بود ایذانا و اِغْلَامًا بِأَنَّ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ وَاَقِيعَ كَأَنَّ فَكَانَ قَدْ، برای آن که تا باز نماید که از قوت آن^۸ را که این لابد بخوهد بود^۹، گفت: پنداری که نبود^{۱۰}، گفت آواز دهند بهشتیان دوزخیان را و گویند: ما آنچه خدای^{۱۱} ما را وعده داد یافتیم بدرستی و حقی شما یافتی^{۱۲} آنچه خدای شما را وعده داد بدرستی^{۱۳}، و این بر سبیل تهکم و استهزاء و شماتت گویند. ایشان جواب دهند که: «نَعَمْ» آری یافتیم و حق و صدق است.^{۱۵} کِسَائِي خواند این جا و در «شُعْرَاء» و «الصَّافَات»: «نَعَمْ» به کسر «عین»،

۱. اساس، آج، لب، آف: بِمَا كُنَّا نَهْتَدِي؛ با توجه به مج، وز تصحیح شد.

۲. سورة كهف (۱۸) آیه ۲۲. ۳. مج، وز، مل، لت: دو جمله است معطوف یکی بر یکی.

۴. اساس و دیگر نسخه بدلها بجز وز: اَوْ رَثْمُوها؛ با توجه به وز تصحیح شد.

۵. مج: «تا» در «تا»؛ وز: «تا» در «تا».

۶. مل: گفتاری که.

۷. اساس: ندارد، با توجه به مج، وز المزوده شد.

۸. مج، وز + کاد.

۹. مج، وز: نخواهد بودن.

۱۰. مج، وز: پندار که نبود.

۱۱. مج، وز، لت + ما.

۱۲. مج، وز، آج، لب، آف: یافتید.

۱۳. وعده دادند رستید.

و باقی قراء به فتح «عین» و این دو لغت است. چون این گفته باشند و جواب شنیده، در میان ایشان آواز دهنده‌ای آواز دهد که: لعنت خدای بر ظالمان باد، چنان که هر دو گروه بشنوند. مؤمنان خرم شوند و کافران اندوهگن^۱ و لعنت خدای خشم و عقاب خدای باشد. و اصل او طرد و راندن باشد، و اصل «تأذین» و «ایذان» اعلام باشد و هُوَ الْإِيقَاعُ فِي الْأَذُنِّ، يُقَالُ: أَذِنْتُ لِكَذَا إِذَا اسْتَمَعْتَ لَهُ، وَ أَذِنْتُهُ بِكَذَا إِذَا أَوْقَعْتَهُ فِي أُذُنِهِ، وَ مِنْهُ الْأَذَانُ لِأَنَّهُ إِعْلَامٌ بِالصَّلَاةِ.

نافع و اهل بصره و عاصم و ابن مجاهد عَنْ قُنْبُلٍ خَوَانَدَنَد: «أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ»
به تخفیف «نون»^۲ و رفع لعنة^۳ بر آن که «أَنْ مَخْفَفُهُ بِأَنَّ تَقْوِيلَهُ، وَ ابْنُ تَخْفِيفِ
نَكْتِنْدِ إِلَّا بِهِ اِضْمَارِ شَأْنٍ وَ قِصَّةٍ، وَ تَقْدِيرِ أَنْ بِأَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى
الظَّالِمِينَ، وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ: وَ أُخِرْدَعُوهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۴، أَلْتَقْدِيرُ: أَنَّهُ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، آيِ الشَّأْنِ وَالْقِصَّةِ أَنْ^۵ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ مِثْلُهُ
قَوْلُ الْأَعْمَشِيِّ:

فِي فِتْيَةِ كَسْبُوفِ الْهِنْدِ لَا قَدْ عَلِمُوا أَنَّ هَالِكُ كُلِّ مَنْ يَخْفِي [۱۵۱-ب] وَ يَتَّبِعُ
الْمَعْنَى أَنَّهُ هَالِكٌ، أَيْ أَنَّ الْأَمْرَ وَالشَّأْنَ هَالِكٌ كُلُّ حَافٍ وَ نَاعِلٍ، وَ بَاقِي
قراء مشدد خواندند بر اصل.

آنکه وصف کرد آن ظالمان را که مستحق لعنت خدا اند^۶ با آن که ایشان منع کنند از راه خدا، یعنی از دین خدا^۷. وَ يَصُدُّونَ، شاید تا از «صُدود» باشد و آن اعراض و عدول بود، و شاید تا از «صد» بود و آن منع باشد، كَقَوْلِهِ: هُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ^۸، و اگر بر اول حمل کنند ظلم نفس باشد به

۱. مع، وز، مل: دژم.

۲. مع، وز: النون.

۳. مع، وز، مل: لت: اللعنة.

۴. سوره بونس (۱۰) آیه ۱۰.

۵. کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها! با توجه به متن زائد به نظر می‌رسد.

۶. مع، وز، مل + شعر.

۷. مع، وز: خدای اند؛ لت؛ خدایند.

۸. مع، وز: خدای.

۹. سوره فتح (۴۸) آیه ۲۵.

برگشتن از ره خدای تعالی، و اگر بر این حمل کنند ظلم غیر باشد از اضرار به غیر به منع او از ره خدای. و فرق میان ایشان به مصدر پیدا شود، مصدر لازم «صُدود» [باشد] و مصدر متعدی «صَدَّ». وَ يَبْتَغُونَهَا عَوْجًا؛ و طلب آن کنند تا آن را به شبهت و تلیس کژ کنند و نمایند مردمان را که این راهی است کژ. «و الْعَوْجُ بِالسَّكْسِرِ فِي الدِّينِ وَالْأَمْرِ، وَالْعَوْجُ بِالْفَتْحِ فِي الْعَصَا وَ أَمْثَالِهَا، وَقِيلَ: الْعَوْجُ مَا كَانَ خِلْقَةً بِالْفَتْحِ، وَبِالسَّكْسِرِ مَا اعْوَجَّ وَ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ، وَ نَصَبُش مُحْتَمَلٌ بِأَنَّ وَجْهَ رَأْسِهِ يَكُونُ مَفْعُولٌ بِهِ وَ يَكُونُ مَصْدَرٌ، أَيْ يَطْلُبُونَ هَذَا النَّوْعَ مِنَ الطَّلَبِ، كَقَوْلِهِمْ: رَجَعَ الْقَهْقَرِيُّ وَقَعَدَ الْقُرْفُصَاءُ، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ؛ و ایشان به قیامت ایمان ندارند.

وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ، یعنی میان اهل بهشت و اهل دوزخ حجابی باشد، و حجاب هر حاجزی باشد که منع کند از نفوذ شعاع و جز آن، و ضریر را برای آن محجوب گویند، وَالْحَاجِبُ الَّذِي يَحْجُبُ النَّاسَ عَنِ الدُّخُولِ. وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ، جمع «عُرْف» باشد و آن بلندی باشد از زمین چون باره و مانند آن، وَ مِنْهُ عُرْفُ الدَّيْكِ وَ عُرْفُ الْعَادَةِ وَ هُوَ فِعْلٌ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ، وَقَالَ الشَّمَاخُ:

وَ ظِلْتُ بِأَعْرَافِ تَعَالَى كَمَا نَهَا رِمَاحٌ نَحَاهَا وَجْهَةَ الرِّيحِ رَاكِبٌ

و قال آخر:^۲

كُلُّ كِنَازٍ لَخُمُهُ نِيفٌ كَالْعَلَمِ الْمُوفِيِّ عَلَى الْأَعْرَافِ

مفسران گفتند: باره ای باشد میان بهشت و دوزخ چنان که گفت: فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ^۳، این قول مجاهد و سدّی است، و سدّی گفت: برای آنش «أعراف» خوانند که مردمان او مردم را شناسند. و حسین بن الفضل گفت: مراد به «أعراف» صراط است.

مفسران خلاف کردند در این^۴ مردان که بر اعراف باشند و برای چه آن جا باشند. عبدالله عباس و حذیفة بن الیمان گفتند: گروهی باشند که سیئات و

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۲. مع، وز، مل + شعر.

۳. سورة حنید (۵۷) آیه ۱۳.

۴. مع، وز، مل: در آن.

حسنات ایشان یکسان بود، سیئاتشان قاصر بود از دوزخ و حسناتشان به حد وصول به بهشت نبود، خدای تعالی ایشان را آن جا بدارد. چون حساب خلایق بکنند ایشان را به رحمت به بهشت فرستد، ایشان آخرین کسانی باشند که به بهشت شوند. ایشان از آن که بر بلند^۱ باشند، اهل بهشت و اهل دوزخ را شناسند. خدای تعالی چون خواهد که ایشان را به بهشت برد، بفرماید تا ایشان را به جویهایی آرند که آن را «نهر الحیة»^۳ گویند، کناره‌های آن جوی از قصبهای زر^۴ باشد مکتل به مروارید، خاکش مشک باشد ایشان را آن جا بشویند، اندام ایشان پاکیزه شود، خالی سپید بر نحر ایشان پدید آید که ایشان را بدان شناسند، خدای تعالی گوید: تمنا کنید. ایشان [آنچه]^۵ خواهند تمنا کنند تا هر چه آرزو باشد ایشان را بخواهند. چون تمنای ایشان برسد، حق تعالی گوید: شما راست هرچه تمنا کردی^۶ هفتاد ضِعف آن. چون به بهشت شوند [اهل بهشت]^۵ ایشان را به آن حال شناسند، ایشان را مساکین الجنة خوانند.

عبدالله مسعود گفت: خدای تعالی به قیامت حساب خلقان برآرد، هر کس را که حسناتش بر سیئات بیفزاید. و اگر همه به یک حسنه بود. خدای تعالی بفرماید تا او را به بهشت برند، و هر کس را که سیئاتش از حسنات به یک^۷ سیئه زیادت بود [۱۵۲ - ر] بفرماید تا او را به دوزخ برند، آنگه برخواند: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ^۸، آنگه گفت: ترازو به مثقال حبه‌ای بچربد و بر او پیدا شود، و هر که سیئات و

۱. مل: بلندی.

۲. مع، وز: به جوی دارند که ۴ مل: ایشان را به زیر آرند به جوی که.

۳. مع، وز، مل: بحر الحیة. ۴. مع، وز: قضیها از زر.

۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. ۶. مع، وز، آج، لب، لت: کردید.

۷. مع، وز: به یکی.

۸. سوره اعراف (۷) آیه ۸ و ۹؛ نیز سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۲ و ۱۰۳.

حسناتش یکسان بود او از اصحاب اعراف باشد، ایشان را بر صراط بدارند و آن نور که بر ایشان بود از ایشان بستانند.

مردی روایت کند از بنی هلال که گفت پدرم از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - پرسید که: اصحابُ الاعرافُ که اند؟ گفت: مردمانی که در سبیل خدا جهاد کرده باشند و پدران ایشان از ایشان خشنود نباشند، ایشان را در سبیل خدای کشته باشند، از این جهت از آتش دوزخ آزاد باشند و به عصیان و آزار پدر از بهشت ممنوع باشند، ایشان آخرین اهل بهشت باشند به دخول^۱.

شُرْحِبِيل بن سعد گفت: جماعتی باشند که بی رضای پدر به غزا شده باشند. مجاهد گفت: قومی باشند از صالحان^۲ فقها و علما. سلیمان التیمی و ابومجلیز گفتند: جماعتی فرشتگان باشند. ابومجلیز را گفتند: خدای «رجال» می فرماید، گفت: پس فرشتگان زنان نیستند. عبدالله عباس گفت: جماعتی باشند که گناه بسیار دارند و طاعات گران، و روایتی دیگر از او که گفت: اولاد الزنا باشند. ابوالعالیه گفت: جماعتی باشند که طمع دارند که به بهشت روند و خدای تعالی این طمع نیفکنده باشد ایشان را الا برای کرامت ایشان. مجاهد گفت: جماعتی باشند که پدران از ایشان خشنود باشند و مادران نباشند، یا مادران خشنود^۳ باشند و پدران نباشند، خدای تعالی ایشان را به رضای پدر یا مادر از دوزخ آزاد کند و به ناخشنودی پدر یا مادر از بهشت منع کند، ایشان^۴ آن جا باز داشته باشند تا خدای^۵ حساب خلقان بکند آنگه ایشان را به بهشت فرستد.

عبدالعزیز بن یحیی الکنانی گفت: آنان باشند که در قنوت بین النبیین برآمده باشند و دین را بدل نکرده باشند. و منجوبی^۶ در تفسیرش گفت: فرزندان

۱. آج، لب: به داخل شدن در بهشت. ۲. اساس: طالحان، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۳. مع: خوشنود. ۴. مع، وز، مل، آف + را.

۵. مع، وز، مل، آج، لب، لت + تعالی.

۶. کذا: در اساس مع. معنوی^۱ وز: معنوی^۲ مل، لت: معنوی^۳ آج، لب: شعونی، آف، آن: معنوی.

مشرکان باشند، بعضی دگر گفتند: جماعتی باشند که ایشان طاعات و اعمال صالحه کرده باشند مشوب و آمیخته با ریا، و ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیرش آورد به اسناد از جویبر بن سعید از ضحاک از عبدالله عباس که گفت در این آیت: اعراف جایهایی باشد بلند از صراط و این مردانی که بر آن^۲ اعراف باشند حمزة بن عبدالمطلب بود و عباس و علی بن ابی طالب و جعفر الطیار ذوالجناحین، دوستان خود را از دشمنان بشناسند به علامت، و علامت آن بود که دوستان ایشان سپید روی باشند و دشمنانشان سیاه روی.

باقر - عَلِيهِ السَّلَام - گفت: آن مردان ائمه معصوم باشند و پیغامبر - عَلِيهِ السَّلَام - در میان ایشان بود. صادق - عَلِيهِ السَّلَام - گفت: اعراف کُتبان و بهشتهایی باشد میان بهشت و دوزخ، هر پیغامبری^۳ و خلیفه‌ای او را آن جا بدارند با گناهکاران امتش چنان که امیر لشکر را با لشکر بدارند. آنان که محسنان امت باشند سبق برند و به بهشت شوند، خلیفه رسول آن گناهکاران را گوید: بنگری^۴ به برادران شما از محسنان که سبق بردند^۵ به بهشت. اینان بر ایشان سلام کنند، و ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، آنکه حق تعالی^۶ خبر داد که این گناهکاران به بهشت نشده باشند هنوز و طمع دارند که به بهشت شوند به شفاعت پیغامبر و امام، و ذَلِكَ قَوْلُهُ: لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ.

آنکه این گناهکاران از اعراف به اهل دوزخ نگرند پناه با خدای دهند و دعا کنند: رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^۷ [و ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تَلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^۸]، آنکه انبیا و خلفا

۱. مل: جبرین سعید؛ آج، لب، آف: حویبرین سعید؛ الت: جریر بن سعید؛ چاپ شعرانی (۱۶۴/۵): حبرین سعید.

۲. مع، وزا براین. ۳. آج، لت + را.

۴. مع، وزا، مل، آف: بنگرید. ۵. مع، وزا، آج، لب، آف: برند.

۶. آج، لب + گفت و. ۷. سوره اعراف (۷) آیه ۴۷.

۸. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز و ضبط قرآن مجید افزوده شد.

- روی به اهل دوزخ کنند و ایشان را بر سیل تقریب و ملامت گویند: ما اغنی عنکم جمعکم و ما کتتم تستکبرون^۱، آنکه اشارت به این مستضعفان کنند و گویند: اینان آنان اند که شما در دنیا سوگند می خوردی^۲ که خدای بر اینان رحمت نکند؟، و ذلک قوله: أهولاء الذین أقسمتم لا ینالهم الله برحمة [۱۵۲ - پ]، آنکه این مستضعفان را از خدای بخواهند و ایشان را گویند: اذخلوا الجنة لا خوف علیکم ولا أنتم تحزنون^۳، و آنچه مؤکد این حدیث است حدیث عمرو بن شیبہ و دیگر راویان از صحابه و تابعین در آن که امیرالمؤمنین علی^۴ قسمت کننده باشد بین الجنة و النار، و عمرو بن شیبہ روایت کند که رسول - علیه السلام - امیرالمؤمنین را گفت: یا علی کأنتی بک یوم القیمة و یدیک عصا عوسج تسوق قوماً الی الجنة و اخرین الی النار، گفت: پنداری که در تو می نگرم که فردای قیامت عصایی از چوب عوسج به دست گرفته باشی و گروهی را به بهشت می رانی و گروهی را به دوزخ و با دوزخ مقاسمه می کنی که: هذا لی و هذا لک خذیه فإنه من أعدائی و ذریه فإنه من أولیائی؛ آن را^۵ دار که از دشمنان است و این را دست بدار که از دوستان است. آنکه گفت: والله که آتش علی را مطیعترا باشد از آن که بنده سیدش را، و شاعر گوید:^۶

۱۵

- علی حُبُّه جنة قسیم النار والجنة وصی المصطفى حقاً إمام الإنس والجنة
قوله: یعرفون کلاً بسیماهم؛ همه را به سیما و علامت بشناسند از دوستان و دشمنان، [که دوستان سپیدروی و سیاه چشم باشند و دشمنان]^۷ سیاه روی و ازرق چشم باشند. در خبر است که حارث همذانی امیرالمؤمنین - علی علیه السلام - را گفت: یا امیرالمؤمنین! من از دو حالت می ترسم: یکی از وقت نزع و

۲۰

۱. سورة اعراف (۷) آیه ۴۸. ۲. مع، وز، مل، آج، لب: می خوردید.

۳. سورة اعراف (۷) آیه ۴۹. ۴. آج، لب، آف + علیه السلام.

۵. مع، وز، او را. ۶. مع، وز + شعر.

۷. اساس، آج، لب، بم، آف: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

یکی از صراط و سر دو راه. امیرالمؤمنین او را گفت: مترس که دوستان ما آن جا ایمن باشند که هر کس از دوستان و دشمنان ما مرا آن جا بیند و من ایشان را، بینم^۱ و بشناسم و ایشان مرا بیند و^۲ بشناسند، آنگه این بیتها بگفت^۳:

۵
يَا حَارِ هُمُودَانَ مَنْ يَمُتْ بَسْرَتِي مِنْ مُسْوِمِينَ أَوْ مُنْسَافِقِي قُبْسِلًا
يَعْرِفُنِي طَرْفُهُ وَاعْرِفُهُ يَنْعَتِيهِ وَاسْمِيهِ وَنَافِقِلًا
وَ أَنْتَ عِنْدَ الصِّرَاطِ مُغْتَرِضِي فَلَا تَخَفْ عِزَّةً وَ لَا زَلًّا
أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُوقِفُ لِلَّ عَرَضٍ : ذَرِيهِ لَا تَقْرَبِي الرَّجُلَا
ذَرِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنْ لَأَهُ حَبْلًا يَحْبِلُ الْوَصِي مُتَّصِلًا

و در وزن «سیماء» دو قول گفتند: یکی «فِعْلًا» مِنْ سَامٍ^۴ اِبْلَهُ يَسُومُهَا^۵ إِذَا أَرْسَلَهَا فِي الْمَرْعَى مُعَلَّمَةً وَ هِيَ السَّائِمَةُ، والثاني وَ زُنُهُ «عِفْلِي» مَقْلُوبٌ مِنْ وَسَمْتُ نَقَلَتِ الْوَاوُ إِلَى مَوْضِعِ الْعَيْنِ، كَمَا قَالُوا لَهُ فِي النَّاسِ جَاءَهُ، أَيْ وَجْهَهُ، أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ يَقُولُونَ: لِيذِي الْجَاهِ وَجِيهٌ^۶ وَ كَذَا جَذَبَ وَجِبَدَ وَ اَضْمَحَلَّ وَ امْضَحَلَّ. و «سیماء» مقصور باید، و «سیماء»^۷ ممدود، قَالَ الشَّاعِرُ:^۸

۱۵
غُلَامٌ رَسَاهُ اللَّهُ بِالْحُسْنِ يَأْفِعَا لَهُ سِيمِيَاءٌ لَا تُشَقُّ عَلَى الْبَصْرِ
وَ نَادَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ ؛ وَ نَدَا كُنْتُمْ يَعْنِي أَصْحَابَ اِعْرَافِ وَ مُسْتَضْعَفَانِ
ایشان اهل بهشت را: أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ؛ که سلام بر شما باد! اهل بهشت را گویند:

۱. آج، لب: ندارد.

۲. معج، وز، مل، آج، لب، بم، لت: «بیند» را ندارد.

۳. معج، وز + شعر.

۴. در معاجم لغت «سام» در این مورد از ثلاثی مجرد نیامده بلکه از ثلاثی مزید آمده است.

۵. معج، وز، آج، لب: نسوئتها.

۶. معج، وز: کما قال.

۷. معج، وز: یوجیه.

۸. کذا: در اساس آج، لب، بم، آف، آن؛ مل: سیمیاء؛ عبارت در تفسیر طبری (۱۹۷/۸) چنین است: «وفیها لغات

ثلاث. سیماء مقصوره، و سیماء ممدوده، و سیمیاء بزباده یاه آخری بعدالمیم فیها، و مذها علی مثال الکبریاء». و بعد

بیت مورد استشهاد را آورده است.

لَمْ يَدْخُلُوْهَا ؛ و اینان هنوز در بهشت نشده باشند - یعنی اصحاب اعراف و طمع دارند که به بهشت شوند علی قَوْلِ ابْنِ عَبَّاسٍ و ابن مسعود و الحسن و قتاده. و ابو مجلز گفت: راجع است این طمع به اهل بهشت فی قَوْلِهِ: وَ نَادَوْا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ، که این جماعتی باشند که هنوز به بهشت نشده باشند، و سعید بن جبیر گفت: برای آن طمع دارند که چون منافقان را نور بستانند، نور ایشان بنستانند، ۵ ایشان طمع برندارند. و بعضی اهل معانی گفتند: «طمع» این جا یقین است چنان که ابراهیم - عَلَيْهِ السَّلَام - [گفت] ۱: وَ الَّذِي اَطْمَعُ اَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ۲، و برای آن به لفظ طمع ۳ گفت که عیش متوقع نعمت در میان نعمت عظیم چون او در نعیم باشد و توقع دیگر می کند خوشتر باشد، و این قول حسن ۴ و جُبَّانِي و بیشتر مفسران است.

۱۰ قَوْلُهُ: وَ اِذَا صُرِفَتْ اَبْصَارُهُمْ، مراد اهل اعرافند، گفت: چون چشمهای ایشان با جانب و جهت اصحاب دوزخ گردانند، ایشان پناه با خدای دهند و دعا کنند و گویند: بار خدایا! ما را با جمله و زمرة گروه ظالمان و ستمکاران مکن. «صرف»، عدول باشد به چیزی از جهتی با جهتی، و «تِلْقَاءُ» جهت لقا باشد [۱۵۳- ر]، اعنی جهت مقابله، تَفْعَالٌ مِنَ اللَّقَاءِ و از ۵ ظروف مکان باشد، و مثله: ۱۵ حِذَاكَ ۶ و اِزَاكَ و قُبَا لِكَ. و «اَبْصَارُ» جمع بصر باشد و آن حاسه بود که مبصر به آن ۷ ادراکِ مدرکات کند، و «بصر» در جای علم به کار دارند، يُقَالُ: فُلَانٌ بَصِيرٌ بِهَذَا الامرِ، اى عالمٌ به، و بَصْرٌ به و اَبْصَرُهُ اِذَا رَاَهُ. و اَصْحَابُ الصَّحْرَاءِ ملازمان صحرا باشند، و رُمَانِي حَدَّ آتَشِ نِهَادٍ به آن که جسمی لطیف باشد که در او حرارت و روشنایی بود، و از شَأْنِ او احراق و سوختن باشد، و چنین چیزها را حَدَّ نِهَادِنِ ۲۰

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. ۲. سورة شعراء (۲۶) آیه ۸۲.

۳. اساس، آج، لب، آف، آن: جمع؛ با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۴. مع، وز ملر، لت، آن، حسن بصری. ۵. مع، وز: و آن.

۶. مع، وز: خذاك. ۷. مع، وز: مبصریان به آن.

اولیتر باشد برای آن که غرض به تحدید کشف و تمیز^۱ محدود باشد از نا محدود و آن جا^۲ محدود از حدّ روشتراست، پس حوالت اولیتر باشد و فایده در این دعا- با آن که دانند که خدای نکند- آن باشد که خواهند که در زیّ شاکران خدای را خضوع و خشوع نمایند، و ایشان را به این دعا مسرتی حاصل شود چنان که از خدای تعالی نعیم و بهشت^۳ خواهند نکو باشد آن جا که گفت: رَبَّنَا آتِنَا لَنَا نُورًا^۴، همچنین نکو باشد که استدفاعِ مضرت کنند و پناه با خدای دهند از عذاب.

۵

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا؛ و ندا کنند اصحابِ اعراف مردانی را از اهل دوزخ از جمله رؤسا و جبابره و کفار و منافقان که ایشان را بشناسند به سیما و علامت از سیاهی روی و زُرقت چشم بر سیل تهکم و ملامت، ایشان را گویند: مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ؛ آن جمع که کردی^۵ از اموال و لشکر و اتباع شما را سودی نداشت و غنایی نکرد و نگزیرانید شما را از عذاب خدای، و به عدد و عدت و آلت شما را نجاتی نبود، و نه نیز شما را سود داشت آن استکبار و بزرگواری که کردی^۵ و گردن کشی از فرمان خدای و انقیاد و اجابت پیغامبران خدای.

أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ، بیشتر مفسران برآنند که این هم از کلام اصحاب اعراف است که گویند دوزخیان را و اشارت کنند به مستضعفان مؤمنان که: اینان اند که شما گفتید^۶ و سوگند خوردید^۷ که خدای برایشان^۸ رحمت نکند. کلبی گفت: ندا کنند کافران را و منافقان را به اسمایشان و اسماء آبای ایشان^۹ یا ولید بن المغیره و یا با جهل بن هشام و یا فلان و یا فلان! أهولاء؛ اینان یعنی

۱۵

۱. مع، وزه لت: تمیز.

۲. مع، وزه لت: این جا.

۳. مع: نعیم بهشت.

۴. سوره تحریم (۶۶) آیه ۸.

۵. مل، آج، لب: کردید.

۶. لت: گفتم / گفتید.

۷. لت: خوردی / خوردید.

۸. مع، وزه لت: برایشان.

۹. وزه لت: آبایشان.

- سلمان^۱ و ابوذرّ و مقداد و خَبّاب، و این ضعفا آنان هستند که شما سوگند خوردی^۲ که خدای رحمت با ایشان نرساند، و این آیت دلیل می‌کند [بر آن]^۳ که اصحاب اعراف خداوندان مراتب و منازل رفیعه باشند از پیغامبران و امامان که از سرِ دلال و وثاقت به پایه [و]^۴ قدر خود این توانند گفتن، و الا آن اقوال مختلف که حکایت کرده شد ایشان را از کار خود و فروماندگی و خوف چندان بود که پروای آن ندارند که بر کافران تهکم کنند و از سرِ بَطَر^۴ سُخریت کنند، و از همه اقوال آن خبر که از صادق^۵ - عَلِيهِ السَّلَام - روایت کردیم بهتر است برای مطابقت آن ظواهر آیات که مقدم و مؤخر این آیت است، و آنکه خبر عبدالله عباس در حمزه و جعفر و امیرالمؤمنین [علی]^۶ برای آن که حق تَعَالَى به لفظ «رجال»^۷ گفت و در دگر آیت هم ایشان را به این لفظ خواند فی قَوْلِهِ: مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ^۸، يَعْنِي عُبَيْدَةَ بْنَ الْحَارِثِ وَ حَمْزَةَ بْنَ عَبْدِ [الْمُطَّلِبِ]^۹ وَ جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ^{۱۰}، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - عَلِيهِ السَّلَام -
- و بعضی دگر گفتند: کلام خداست مبتدا نه حکایت، و قول اول درست تر است و قول بیشتر مفسران آن است. اُدْخِلُوا الْجَنَّةَ، بر قول اول هم کلام اصحاب اعراف است، و در کلام قول مضمّر است و تقدیر آن است که: يَقُولُونَ لِلْمُسْتَضْعَفِينَ؛ گویند آن ضعفا را که اشارتِ «أَهْوَالَاءٍ» به ایشان است بر رغم آن جبارة دوزخیان که در بهشت شوی که^۹ بر شما خوفی^{۱۰} و اندوهی نیست، و بر قولی دیگر کلام

۱. اساس، مل، آج، لب، آف، آن: مسلمانان، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۲. مع، وز، مل، آج، لب: خوردید. ۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. مع، وز + و. ۵. مل: از حضرت امام جعفر صادق.

۶. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد؛ آج، لب + علیه السَّلَام.

۷. اساس، بم، لت: حال؛ با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۸. سورة احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

۹. مع، وز، مل: شوید که. ۱۰. مع، وز + و نرس.

خدای باشد اصحاب اعراف را که در بهشت شوید^۱. مُقاتل [۱۵۳ - پ] گفت: فرشتگان گویند اصحاب اعراف را که در بهشت شوی^۲ بِلَاخَوْفٍ وَلَا حَزَنٍ.

قَوْلُهُ: وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ، حقّ تَعَالَى چون حدیث

مؤمنان و متقیان و اهل بهشت و اصحاب اعراف و پیشوایان و مقتدایان و اهل

منازل و درجات و مقام وسیلت و شفاعت بگفت، حدیث اهل دوزخ کرد که چون

فروماند آن جا و خدای تَعَالَى میان ایشان حجاب بر دارد تا اهل بهشت اهل

دوزخ را ببینند تا در مسرت و فرحشان بیفزاید، و اهل دوزخ اهل بهشت را ببینند و

منازل و عُرفات ایشان تا در غم و حسرتشان بیفزاید، و اهل بهشت اهل دوزخ را

گویند: هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا^۳، بر سیل شادکامی. اهل دوزخ نیز اهل

بهشت را گویند: أَفَبِضْوَا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ؛ از آن آب که می خوری^۴ و در زیر درختا^۵

و کوشکهای شما می رود ما را شربتی بدهی^۶، و افاضت اجراء الماء مِنَ الْعُلُوِّ إِلَى

سَفْلٍ باشد، وَ أَفَاضَ الْقَوْمُ فِي الْحَدِيثِ إِذَا خَاضُوا فِيهِ، وَ أَفَاضَ الْقَوْمُ مِنْ عَرَفَاتٍ

إِلَى مُزْدَلِفَةَ إِذَا صَارُوا إِلَيْهَا.

رُمَانِي حَدَّ آبِ نِهَادٍ بِه آن که جسمی باشد سیال که تشنه را سیر آب کند نه

از غذای حیوان حاصل شده، و آن جوهری است عظیم الرطوبه، منفعت او بر

همه مایعات زیادت است، و این حدّ نیز مُزَيَّف است به آنچه در باب آتش گفتیم

محدود از [این]^۷ حد بسیار روشتر است، و غرض به تحدید آن باشد که محدود

به حد روشن کنند.

أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ؛ یا از آن طعامها که خدای تَعَالَى شما را روزی کرده

است. اهل بهشت جواب دهند که: خدای تَعَالَى طعام و شراب ما بر شما حرام

۱. لت: شوی / شوید.

۲. معج، وز آج، لب: شوید.

۳. سورة اعراف (۷) آیه ۴۴.

۴. معج، وز می خورید؛ آج، لب، آف: می خوردید.

۵. کذا: در اساس: درختا؛ همه نسخه بدلها: درختان.

۶. معج، وز آج، لب، آن: بدهید.

۷. اساس: ندارد، یا توجه به معج افزوده شد.

- کرده است، تحریم منع و حرمان نه تحریم عبادت. و اهل بهشت را با نیک مردی و لطافت طبع دلشان بر کافران نرم نشود از آن جا که خدای تعالی در طبع ایشان مرکوز بکرده است^۱ دوستی دوستان خود و دشمنی از دشمنان خود ابوالجوزاء گفت عبدالله عباس را پرسیدم که: کدام صدقه فاضلتر است؟ گفت: شربت آب به تشنه دادن. گفتم: از کجا؟ گفت: نبینی که اهل دوزخ چون درمانند^۲ از ۵ نعیمهای بهشت، اول آب می خواهند و این نعمتی است که خدای تعالی کرده است که قدر آن بیشتر مردم ندانند تا از او^۳ بازمانند! و یک قول در این آیت آن است: **ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**^۴، قیل: **عَنِ الْمَاءِ الْبَارِدِ**، یعنی از آب سرد پرسند ایشان را تا شکر آن گزارند^۵ یا نه، از آن جا گفت امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- آن کس را که او را پرسید: **مَا طَعْمُ الْمَاءِ؟** **قَالَ طَعْمُ الْحَيَاةِ**، پرسید که: آب چه طعم دارد؟ گفت: طعم زندگانی دارد، [و نیز طبع زندگانی دارد] **عِنْدَ مَنْ أَثْبَتَ الطَّبْعَ**. ۱۰
- آنگه وصف کرد آنان را که کافرانند و در دوزخ گرفتاراند، گفت: آن کافرانی که دین خود را فسوس و بازی گرفته باشند. و «الذین» در محلّ جرّ است علی صفة الکافرین، و شاید که محلّ او رفع باشد بر ابتدا. و قوله: **فَالْيَوْمَ نَنْسِيهِمْ**^۷، جمله ای باشد در جای خبر^۸. و فرق میان «لَهُو» و «لَعِب» آن است که لَهُو بازی جوانان باشد ۱۵ از نشاط و ملامی و معازف و تعاطی آن، و لَعِب بازی کودکان باشد، هر دو هزل بود، گویند: طعام و شراب بهشت نشاید کافرانی را که دین خدای به بازی گرفته باشند و لَهُو و هزل و زندگانی دنیا ایشان را مغرور کرده باشد و فریفته. **فَالْيَوْمَ نَنْسِيهِمْ**؛ امروز فراموش کنیم ایشان را از ثواب چنان که [ایشان] این روز را^۹

۱. مع، وزه لب: نکرده است.

۲. مع، وزه لت: در می مانند.

۳. آج، لب: از آن.

۴. سورة تکوین (۱۰۲) آیه ۸.

۵. مع، وزه آن کردند؛ مل: آن کرده آید.

۶. اساس: ندارد، یا توجه به مع، وز افزوده شد.

۷. هم + امروز فراموش کنیم ایشان را از ثواب چنان که.

۸. اساس: جزاء، یا توجه به مع، وز تصحیح شد.

۹. مع، وزه آج، لب، لت: ندارد.

فراموش کردند از عمل، و نسیان بر خدای روا نباشد.

و این آیت را دو تأویل است: یکی آن که نسیان از ایشان حقیقت باشد و از خدای تعالی مجاز بر سیل ازدواج، چنان که گفت: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ مِّثْلُهَا، و قَوْلُهُ: فَمَنْ أَخَذَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ^۲، وَقَوْلُهُ: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ [۱۵۴ - ر] فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوِبْتُمْ بِهِ^۳.

دوم آن است که: نسیان از هر دو جانب ترك باشد، خدای تعالی گفت: ایشان طاعت^۴ رها کردند، من نیز ثواب ایشان رها کردم. و وجه سیم^۵ آن که: با ایشان در دوزخ معامله منسیان و فراموشان رود تا ایشان آن جا مُخَلَّد و مؤبد باشند چون کسی که فراموش کنند. و در شاهد کسی را که در زندان مُخَلَّد خواهند داشت^۶ تا بمیرد، گویند: او^۷ را به زندان فراموشان برند^۸. وجه چهارم در او آن است که: اهل بهشت ایشان را فراموش کنند از آن جا که به لَهْو و بَطْر خود مشغول باشند، و این نسیان را خدای تعالی با خود اضافه کرد برای آن که سبب نسیان اهل بهشت به اشتغال^۹ به لَهْو و شَهْوَات از جهت^{۱۰} خدای باشد، و اِمَّا عَلَى طَرِيقِ^{۱۱} قَوْلِهِ: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ^{۱۲}، أَيْ يُؤْذُونَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، و این وجوه همه نیک است و محتمل در تاویل است آیت را^{۱۳}. و مراد به «دین» در آیت ملت و طریقت است، و اقسام او در سورة الْفَاتِحَةِ گفته شده است.

و اصل «لَهْو» از انصراف بود و هُوَ صَرْفُ الْهَمِّ بِمَا لَا يَحْسُنُ بِهِ صَرْفُهُ، و

- | | |
|--|--------------------------------------|
| ۱. سورة شوری (۴۲) آیه ۴۰. | ۲. سورة بقره (۲) آیه ۱۹۴. |
| ۳. سورة نحل (۱۶) آیه ۱۲۶. | ۴. معج، وز + من. |
| ۵. معج، وز: سهام؛ آج: سوم؛ لب: سیوم. | ۶. معج، وز، مل، لت: خواهند داشتن. |
| ۷. معج: آن. | ۸. معج: بردند. |
| ۹. اساس، آج، لب، هم آف: اشتغال، با توجه به معج، وز تصحیح شد. | |
| ۱۰. معج، وز، مل: از قبل. | ۱۱. آج، لب: طریقه. |
| ۱۲. سورة احزاب (۳۳) آیه ۵۷. | ۱۳. معج، وز، لت: محتمل در تأویل آیت. |

مِنْهُ قَوْلُهُمْ: إِذَا اسْتَأْذَنَّا اللَّهَ بِشَيْءٍ فَاَلَهُ عَنَّهُ، أَي انصَرَفَ. و أَبُو زَوْقٍ كَفَتْ: مراد به «دین»^۱ در آیت روز عید است که روز عید، مسلمانان را روز عبادت باشد، ایشان این روز را روز لَهو و بازی گرفتند بر خلاف فرمان خدای و به دنیا مغتر شدند^۲ چون آلت غرور دنیا بود^۳ خدای تَعَالَى [فعل]^۴ با او حوالت کرد و فعل از او بر حقیقت درست نیاید که حیات دنیا فعل نتواند کردن.

۵

كَمَا تَسْأَلُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا؛ چنان که استعداد و ساز این روز^۵ رها کردند. قَوْلُهُ: وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ، و محلّ «ما» جرّ است این جا عَطْفًا عَلَى قَوْلِهِ: كَمَا تَسْأَلُوا، وَ: كَمَا كَانُوا. و «ما» در هر دو جا مصدری است، اَي كُنْسِيَانِهِمْ وَ كَجُحُودِهِمْ بِآيَاتِنَا، و چنان که به آیات و حُجج و دلایل من جحود و انکار کردند.

۱۰

آیه ۵۲ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ لَقَدْ جِئْنَا هُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ آوردیم به ایشان کتابی^۶ گزارده کردیم^۷ در دانش و بیان رحمت گروهی^۸ را که ایمان دارند.

آیه ۵۳ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ هیچ نگران می‌باشند مگر تاویل آن را؟ روزی که آید تاویلش گویند آنان که فراموش کرده باشند از پیش آن آمدند رسولان خدای ما به راستی، هستند ما را شفیعیانی [که]^۹ شفاعت کنند برای ما یا

۱. اساس، بم، آف: به این، با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۲. آج، لب: شوند.

۳. اساس، آج، لب: بشود، با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۵. اساس: رها، با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۶. مع، وز + که.

۷. مع، وز، لت: کردیم آن را بر. ۸. مع، وز + رحمت است گروهی.

۹. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

با دنیا برند^۱ ما را [تا]^۲ بکنیم جز آن که کرده باشیم؟ زیان کردند به خود^۳ و گم شد از ایشان آنچه فر [ا]^۴ بافته بودند.

آیه ۵۴ **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**؛ خدای شما خدایی است^۴ آن که بیافرید^۵ آسمانها و زمین در شش روز پس مستولی شد بر عرش، می پوشاند شب را در^۶ روز، می جوید او را به شتاب، و آفتاب و ماه و ستارگان نرم کرده به فرمان او، او راست آفرینش و فرمان، باقی است خدای که خدای جهانیان است.

آیه ۵۵ **أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً ۗ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ**؛ بخوانید خدایتان را به زاری^۸ و پوشیدگی که او دوست ندارد ظالمان را.

آیه ۵۶ **وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ [۱۵۴ - پ] بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ**؛ و تباهی مکنید در زمین پس نیکی آن و بخوانی^۹ او را به ترس و امید که رحمت خدای نزدیک است از نیکوکاران.

آیه ۵۷ **وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِيَلْدَ مَيْتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ^{۱۰} تَذَكَّرُونَ^{۱۱}**؛ و او آن خدایی است که بفرستد بادهای^{۱۲} پراکنده پیش

۱. مع: دنیاورزند؛ وز: دنیاورزند.

۲. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. مع، وز: برخود؛ لت: خود را.

۴. مع، وز: خداست.

۵. مع: بیافریند.

۶. مع: به.

۷. اساس: خفیة، با توجه به مع، وز ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۸. مع، وز: به لابه.

۹. مع، وز: و بخوانید.

۱۰. اساس: لعلهم، با توجه به مع، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۱۱. اساس: یذکرون، با توجه به مع، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۱۲. وز: بادهای.

بارانش تا چون برگردد ابرها را گرانی^۱ برانیم آن را بر^۲ بیابانی مرده فروآریم به [او]^۳ آب، برون آوریم ما به او از همه میوه‌ها^۴، همچنین برون آریم مردگان را تا باشد که اندیشه کنند.

آیه ۵۸ وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ؛ و زمین پاک برون آید نبات او به فرمان خدایش و آن که پلید باشد برون نیاید مگر اندک، همچنین بگردانیم حُجَّتْهَا برای گروهی که شکر کنند.

قَوْلُهُ: وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ، حق تعالی در این آیت خبر می‌دهد که: ما

- ۱۰ کتابی آوردیم به ایشان. و «جاء» فعل لازم باشد، و لکن به «با» متعدی شد و جار و مجرور در محلی نصب است علی آنه مفعول به، و مَجِئٌ وَجِئَةٌ و اِثْنَانِ انتقال باشد به حضرت مذکور، وَ ذَهَبْتُ بِهِ به عکس جئتُ بِهِ، و^۵ مراد به «کتاب» قرآن است بلاخلاف، و اصل کتاب صحیفه باشد که در او نوشته بود و گفته‌اند: فِعَالٌ است به معنی مفعول، كَالْحِسَابِ؛ بِمَعْنَى الْمَحْسُوبِ. وَ فَضَّلْنَاهُ عَلَي عِلْمٍ؛ که مفضل باز کردیم مشروح و مبین بر علم، ما عالم بودیم به آنچه کردیم یعنی به ۱۵ کمال عالمی لبس و اشتباه از او زایل کردیم. هُدًى وَ رَحْمَةً؛ بیانی و لطفی کردیم مؤمنان را و رحمتی و نعمتی بر ایشان. وَ قَوْلُهُ: هُدًى وَ رَحْمَةً محتمل است سه وجه را از اعراب: نصب و قراءت بر آن است و وجه او اِما حال باشد و اِما مفعول له، و محتمل است رفع را عَلَيُّ أَنَّهُ خَيْرٌ مُّبْتَدَأٍ مَحذُوفٍ، وَ جَرَّ رَأً عَلَيُّ صِفَةٍ کتاب. و قرآن اگر چه بیان و دلیل و حجّت است کافران را هم بر آن حدّ که ۲۰ مسلمانان را، و لکن نگویند قرآن هُدًى کافران است تا ایهام نیفتد که ایشان

۱. مع: ابرها گرانبار.

۲. اساس: و، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. اساس: میوهها / میوه‌ها.

۵. مع، وز + باشد.

۶. آج، لب، بم، آف: ندارد.

مهدی اندا^۱ به آن.

قَوْلُهُ: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ، آنکه حق تعالی گفت این کافران چه انتظار می کنند و چه توقع می کنند و گوش چه می دارند^۲ که با این همه آیات و بینات و حُجج و أدلّه ایمان نمی آرند! همانا انتظار هیچ چیز^۳ نمی کنند مگر آمدن تأویل این آیات. ابوعلی گفت: انتظار اگر چه مضاف است به ایشان^۴ بر حقیقت نه فعل ایشان است، چه ایشان به آن ایمان ندارند چگونه انتظار کنند آن را؟ معنی آن است که مؤمنان به ایشان گوش چه می دارند الا تأویل این آیات؟ و بر این تفسیر که ما دادیم به این تعسف حاجت نیست و از ظاهر عدول کردن، برای آن که حرف استفهام چون به معنی تقریب بود معنی نفی دهد معنی آن است که ما يَنْظُرُونَ، و دلیل بر آن که چنین است به استثناست به «إِلَّا» در عقب او تا آنچه به «هل»^۵ نفی کرد به «إِلَّا» اثبات کند یعنی، چه انتظار می کنند و انتظار نمی کنند ایشان مگر تأویل او را. و تأویل [۱۵۵-] رَا عَلَى قَوْلِ الْحَسَنِ وَتَسَادَهُ وَ مُجَاهِدَ جَزَا وَ عَقُوبَتِ اِيْشَانِ اِسْتِيعْنِي اِنْتِظَارَ نَمِي كُنْتَدِ اِلَّا اَعْدَابَ وَ عَقُوبَتِ خُدَايِ رَا. و اصل تأویل مَا يُوْئَلُ اِلَيْهِ عَاقِبَةُ الشَّيْءِ مِنَ الْاَوَّلِ، وَ هُوَ الرَّجُوعُ. ابوعلی گفت: ۱۵ تأویل مراد به او بعث و نشور و حساب و کتاب است معنی متقارب است. آنکه گفت: يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ؛ آن روز که تأویل او آید از حساب و عقاب ایشان را ایمان سود ندارد و توبه قبول نکنند گویند آنان که این روز را فراموش کرده باشند، قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ؛ رسولان خدای ما به ما آمدند و حق بیاوردند^۶ یعنی آن روز، روز قیامت^۷، ایمان آرند و معترف شوند و اقرار دهند به نبوت انبیا و حقی^۸ رسولان و آنچه آوردند از کتابها و شرایع. و حق آن باشد که عقل ۲۰

۱. آج، لب: مهتدا اند.

۲. آج، لب: گوش می دارند.

۳. مع: هیچ چیزی؛ آج، لب: هیچیز.

۴. مع، وز، مل، لت: با ایشان.

۵. مع، وز، آج، لب: بعمل.

۶. مع، وز: بیاوردند.

۷. مل: یعنی این روز قیامت.

۸. آن: حقی.

- یا^۱ دلیل دیگر به صحت آن گواهی دهد و نقیض او باطل بود و آن^۲ آن بود که عقل
 یا^۳ دلیل دیگر از ادله به فساد آن گواهی دهد. آنکه گویند بر سیل تمنا: فَهَلْ لَنَا
 مِنْ شُفَعَاءَ؟ هیچ شفیع خواهد بود^۴ ما را تا برای ما شفاعت کند؟ و هیچ ممکن
 است^۵ که ما را کسانی شفاعت کنند؟ یا ممکن باشد که ما را با دنیا برند تا عملی^۶
 کنیم به خلاف آن که کردیم از ایمان و عمل صالح؟ آنکه حق تعالی خبر داد که
 ایشان خویشتن را هلاک کنند به اصرار کفر و معاصی در دنیا، و آن تمنا که کنند
 در قیامت ایشان را سود ندارد و اگر حال ایشان با حال بازرگانی^۷ قیاس کنند از
 آن تجارت بر خسارت و زیانکاری حاصل آید و گم شود^۸ از ایشان آن دروغ که
 فرا بافته بودند از نام نهادن اصنام و اوئان خدایان و معبودان و پرستیدن ایشان آن
 را^۹. و در آیت دلیل است بر فساد قول آنان که «نظر» در سورة القیامة فی قوله:
 ۱۰ وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُّسَوِّدَةٌ رَّبِّهَا نَاطِرَةٌ^{۱۰}، بر رؤیت حمل کردن^{۱۱} و حق تعالی این جا
 «نظر» گفت به معنی انتظار و همچنین در آیات بسیار، مِنْهَا قَوْلُهُ: وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ
 إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاطِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ^{۱۲}، آی مُنْتَظِرَةٌ، وَمِنْهَا قَوْلُهُ: فَنَظِرَةٌ إِلَى
 مَيْسَرَةٍ^{۱۳}، قیلَ اِنْتَظَارًا إِلَى يَسَارٍ لَهُ. دگر در آیت دلیل است بر فساد قول مجبّه آن
 جا که گفتند بنده^{۱۴} بر ایمان و طاعت قادر نیست، اگر قادر نبودى آن جا تمنا
 نکردى که او را با دنیا آرند تا خیر^{۱۵} کند که بر آن قادر نباشد. دگر دلیل است بر
 آن که^{۱۶} در قیامت الجاء باشد و تکلیف نبود و قبول توبه نبود و إلا خود هم آن جا

۱. مع، وز، مل، آج، لب، آن: با.

۲. آج، لب، واو.

۳. مع، وز، مل، آن: با.

۴. مع، وز، مل، لت: بودن.

۵. مع، وز، مل: باشد؛ عکس مع که در اختیار ماست.

۶. آج، لب: عمل.

۷. وز: بزرگانی.

۸. آج، لب، بم، آف، آن: شد.

۹. آج، لب: ایشان را.

۱۰. سورة قیامت (۷۵) آیات ۲۳ - ۲۲.

۱۱. وز، لت، آن: کردند.

۱۲. سورة نعل (۲۷) آیه ۳۵.

۱۳. سورة بقره (۲) آیه ۲۸۰.

۱۴. وز: بنده.

۱۵. وز: خیری؛ مل، بم، لت، آن: چیز.

۱۶. وز + کی.

ایمان آوردندی و توبه کردندی و تمنای رجوع با دنیا نکردندی.^۱ ابوعلی گفت: معنی آن که **خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ**، آن است که منع کنند ایشان را از انتفاع به خویشتن و آن که چنین باشد ممنوع بود از آن که به خود انتفاع بگیرد او تن و جان خود زیان کرده بود.

قَوْلُهُ: إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ، خدای تعالی در این آیت تذکیر کرد خلق را

بعضی نعمتهای او برایشان و تنبیه کرد ایشان را بر آن. گفت: **إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ؛** خدای

شما آن خداست که بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز. مجاهد گفت: آن

شش روز اولش يك شنبه بود تا پنج شنبه چون آدینه بود خدای تعالی خلق آسمان و

زمین را جمع کرده بود، **لِذَلِكَ سُمِّيَ جُمُعَةً.** و آن به شش روز آفرید با آن که

توانست که به **يك** لمحّه بیافریند، در او چند قول گفتند: **سَعِيدٌ جُبَيْرٌ** گفت: تا

خلقان را تائى بیاموزد در کارها و رفق و تثبت. بعضی دگر گفتند: تدبیر انشاء

حوادث در ساعات و اوقات چیزی از پی چیزی^۲ برای آن کرد تا دلیل بود بر آن که

فاعلش عالم است و مدبّر و مصرف^۳ بر مشیت و ارادت خود. ابوعلی گفت:

برای اعتبار فرشتگان کرد تا ایشان را لطف باشد چون چیزی از پس چیزی همی

بینند که در وجود می آید. رمانی گفت برای آن که دانست که در آن اخبار به این

لطف باشد جماعتی مکلفان را و این خبر صدق نبود تا^۴ مخبر چون خبر نبود. **ثُمَّ**

اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، در او اقوال متفاوت [۱۵۵ - پ] متقارب المعنی گفتند در

فساد، چون **صَعِدَ** و **اسْتَقَرَّ**^۵. و این از صفات اجسام باشد. **تَعَالَى** **عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا**

کبیراً. آنچه تفسیر درست است دو قول است: یکی **أَقْبَلَ** **عَلَى خَلْقِهِ** و **عَمَدًا**،

كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ^۶، **أَيَّ عَمَدًا** و **قَصَدًا**. **أَمَّا** آن که به

«عَلَى» تعدیه فرمود در این معنی **«أَقْبَلَ»** بهتر باشد برای آن که **لَا يُقَالُ عَمَدًا عَلَيْهِ**،

۱. وز + و. ۲. مل، از پس چیزی.

۳. آج، لب: منصرف. ۴. مل: با.

۵. اساس، لب، بم، آف، آن: صعدوا واستقروا، با توجه به وز تصحیح شد.

۶. سورة فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

إِنَّمَا يُقَالُ: عَمَدٌ وَقَصْدٌ إِلَيْهِ، وَيُقَالُ: أَقْبَلَ عَلَيْهِ، أَي أَخَذَ فِي خَلْقِهِ وَابْتَدَأَ بِسُيُوفِ تَأْوِيلِ «أَقْبَلَ» بَاشَدٌ وَيَكُ تَأْوِيلُ «اسْتَوَى» وَ«غَلَبَ» وَ لَمْ يُعْجِزْهُ ذَلِكَ لِعَظَمَتِهِ وَقَالَ بَغِيثٌ^۱:

- قَدِ اسْتَوَى بِشَرِّ عَلَى الْعِرَاقِ مِنْ غَيْرِ سَيْفٍ وَ دَمٍ مُهْرَاقِ
 ۵ حسن بصری گفت: اسْتَوَى أَمْرُهُ بِمَعْنَى ثَبَّتَ وَ اسْتَقَرَّ؟ فرمان او ثابت شد و مستقر بر خلق عرش یعنی قرار بر آن افتاد که عرش آفریند، عَلِيٌّ حَذَفِ الْمُضَافِ وَإِقَامَةَ الْمُضَافِ إِلَيْهِ مَقَامَهُ. و این وجهی دیگر باشد در تأویل آیت و بعضی متکلمان گفتند ممتنع نباشد که «استوی» نامی باشد مختص به خلق و فعل عرش و آسمان در این دو چیز. حق تعالی این لفظ گفت و در دگرجا نگفت، جز که این
 ۱۰ معنی از لغت شاهی ندارد و تخصیص شاید^۲ مِنْ غَيْرِ ذَلِيلٍ مُخَصَّصٍ^۳. و در این معنی از مشایخ اقوال و روایاتی کرده‌اند متفاوت که از او هیچ معنی حاصل نیست. جز عبارات خالیه و الفاظ فارغه عن المعانی برای آن نیاوردیم که در او طایلی نیست. اما در «عرش» دو قول گفتند: یکی آن که چیزی است که خدای بیافرید آن را به شکل سریری. و در خبر است که جبریل - علیه السلام - خواست تا^۴ طول عرش بداند، از خدای تعالی دستوری خواست چند سالها می‌پرسد تا
 ۱۵ ضعیف شد و [مانده گشت، از خدای تعالی مدد قوت خواست حق تعالی قوت و پرهاش مضاعف کرد. بیش از آن مدت بپرسد، هم ضعیف شد]^۵ خدای تعالی قوتش زیاده کرد تا چند بار. چون ملالش آمد^۶ گفت: بار خدایا بیشتر پریدم یا بیشتر مانده است؟ گفت: یا روح من! چندین هزار سال است تا می‌پری، هنوز يك قائمه از قوایم عرش نپریده‌ای و اگر همه عمر دنیا در این به سربری،
 ۲۰

۱. اساس، آج، لب، بم، آف، آن: المغیث، با توجه به وز و تفسیر نبیان (۴/۴۲۲) تصحیح شد.

۲. آج، لب، بم، آف، آن: باشد. ۳. آج، لب: مختص.

۴. آج، لب: که. ۵. اساس: افتادگی دارد، از وز افزوده شد.

۶. مل: گرفت.

جبرئیل - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفِيَةَ خَلْقِهِ إِلَّا هُوَ . وَالْعَرْشُ فِي اللُّغَةِ هُوَ الْمُلْكُ، وَقِيلَ لَا يُسَمَّى السَّرِيرَ عَرْشًا إِلَّا إِذَا كَانَ سَرِيرَ الْمَلِكِ، قَالَ زُهَيْرٌ^۱:
تَذَارَكْتُمَا عِبْسًا وَ قَدْ نَلَّ عَرْشُهُ وَ ذُبْيَانٌ قَدْ زَلَّتْ بِأَقْدَامِهَا النَّعْلُ
وَ قَالَ آخَرُ^۲:

۵ رَأَى عَسْرَتِي تَنْلَمُ جَانِبِيَا فَلَمَّأَ أَنْ تَنَلَّمَ أَنفِرْدُونِي

يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ؛ شب به سر روز می در آرد^۲ و شب را در روز می پوشاند، يُقَالُ: غَشَيْتُهُ كَذَا، «غَشَيْتُ» متعدی باشد به يك مفعول، و «غَشَيْتُ» متعدی باشد به دو مفعول، و «أَغَشَيْتُهُ كَذَا» هم این معنی دارد، قَالَ اللهُ تَعَالَى: فَأَغَشَيْنَاهُمْ...^۳، مفعول دوم محذوف است، یعنی أَغَشَيْنَاهُمُ الْعَمَى. يَطْلُبُهُ حَنْبَاءٌ؛ طلب می کند او را زود، یعنی شب روز را. وَقِيلَ: كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبُهُ، و «يَطْلُبُهُ»^۴ برای آن گفت که به دنبال یکدیگر می روند چون کسی که طالب کسی باشد، وَالْحَيْثُ السَّرِيعُ مِنْ حَيْثُ عَلَى الْأَمْرِ، فعیل به معنی مفعول، یعنی بِالْأَنْتُورِ و تَرَاخَى بَلُّ سِيرِي مَسْتَمِرٌّ عَلَى وَ تَبِيرَةٌ وَاحِدَةٌ به حساب راست کرده، به تقدیر مقدر کرده. شب و روز بیست و چهار ساعت، هر چه از این بکاهد در آن افزایش و هر چه از آن بکاهد در این افزایش. و نصب او بر حال است.

۱۵ قَوْلُهُ: وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ؛ و آفتاب و ماه و ستارگان مسخر بکرد به فرمان او، و نصب او بر تقدیر «جَعَلَ» باشد، أَيْ وَ جَعَلَهَا مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ. ابن عامر خواند: وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ، هر چهار مرفوع بر ابتدا و خبر. أَلَا لَهَ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، «أَلَا» استفتاح کلام را باشد [۱۵۶-ر].

۲۰ «خلق» اختراع مقدر باشد از خدای تعالی عَلَى نَوْعٍ مِنَ التَّقْدِيرِ، حق تعالی گفت: خلق بر اطلاق یا بر وجه اختراع مراست و جز من بر اختراع قادر نیست، و

۱. مل + شعر. ۲. اسام: می دارد، با توجه به وزن تصحیح شد.

۳. سوره پس (۳۶) آیه ۹.

۴. اسام، مل، آج، لب، بم، آف: طالبه، با توجه به وزن تصحیح شد.

یا جز مرا^۱ خالق نشاید خواندن بر اطلاق - چنان که بیان کردیم^۲ - و امر مراست، مرا رسد که فرمان دهم فرمانی که حکمت و مصلحت به آن مقرون باشد، و هر کس که دون من^۳ فرمان دهد به امر من تواند داد^۴ و بی امر من نرسد او را بر کسی فرمان دادن. در خبر است که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: هر که او حمد خدای نکند بر عملی صالح که بکند و حمد خود کند، شکر او اندک باشد و عمل او مُحَبَطٌ. ۵ و هر که او دعوی کند که خدای تَعَالَى بندگان را چیزی از امر و فرمان داده است، او کافر باشد بدانچه خدای تَعَالَى بر پیغمبران^۵ آنزَلَهُ کرده؛ لِقَوْلِهِ: **الْأَلَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، وَقَالَ مَحْمُودُ الْوَرَّاقُ^۶:**

- إِلَى اللَّهِ كُلُّ الْأَمْرِ فِي كُلِّ خَلْقِهِ وَ لَيْسَ إِلَى الْمَخْلُوقِ شَيْءٌ مِنَ الْأَمْرِ
 ۱۰ تَبَارَكَ اللَّهُ، ضَحَاكَ گفتم: تَعَظَّمَ . خَلِيلِ أَحْمَدِ گفتم: تَمَحَّدَ، قُتَيْبِي گفتم: تَفَاعَلَ مِنَ الْبَرَكَةِ، حَسِينِ بْنِ الْفَضْلِ گفتم: تَبَارَكَ فِي ذَاتِهِ وَ بَارَكَ فِي خَلْقِهِ، وَقِيلَ: تَبَارَكَ، أَيْ تَعَالَى فِي دَوَامِ الصِّفَةِ. وَ اشْتِقَاقِ او بِيَانِ كَرْدِيمِ كَه مِنْ بَرُوكِ الْبَعِيرِ بِاشْدٍ وَ هُوَ الثَّبَاتِ مِنْ قَوْلِ الشَّاعِرِ^۶:
 وَ لَا يُنْجِي مِنَ الْقَمَسِرَاتِ إِلَّا بِرَأْيِ الْفِتَالِ أَوْ الْفِرَارِ
 ۱۵ اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً، گفتم: خدای را خوانی^۷ به لَابَه وَ تَدَلُّلٌ وَ استكانت در سِرِّ. راوی خبر گوید: رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - در غزاتی^۸ بود به وادی سَهْمَنَاك رسیدند، صحابه^۹ آواز^{۱۰} به تکبیر و تهلیل بلند کردند. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: **إِزْبِعُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ**؛ به خود باز ایستی^{۱۱}، نه شما کری را می خوانی^{۱۲} یا

۱. مل: و جز من مرا.

۲. مل: کرده ایم.

۳. مل: و هر که بجز از من.

۴. وز: مل: دادن.

۵. وز: پیغامبران.

۶. مل + شعر.

۷. مل، آج، خوانید.

۸. وز، آج، لب، آف: غزایی.

۹. مل + بهم.

۱۰. آج + را.

۱۱. وز، مل، آج، آف: باز ایستید.

۱۲. وز، مل، آج، آف: می خوانید.

غایبی را، خدای را می خوانی^۱ سمیع^۲ قریب که با شماست و از شما غایب نیست. حسن بصری گفت: میان دعای سرّ و دعای علانیه هفتاد ضِعف است، آنکه گفت: مرد بودی که^۳ همه قرآن حفظ کردی و همسایه او آواز او نشنیدی، و مرد^۴ بودی که بسیار فقه یاد گرفتی و فقیه شدی و مردم ندانستندی، و مرد^۵ بودی که در خانه خود همه شب نماز کردندی و مهمان او از آن خبر نداشتی، و ما پیش از این گروهی را دیدیم که هر عملی که^۶ ممکن بودی که به سرّ توانستندی^۷ کردن به علانیه نکردندی، و مسلمانانی بودند که در تضرّع و دعا^۸ اجتهاد کردند و آواز ایشان الا همسی و آواز اندک نشنیدندی^۹. راز او میان او بودی و خدای تعالی، برای آن که خدای تعالی چنین فرمود:

۱۰ اَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً، یعنی که خدای تعالی ذکر آن بنده صالح کرد و فعل او پسندید^{۱۰} گفت: اِذْنَادِي رَبِّي نِدَاءٌ خَفِيًّا^{۱۱}. ابوبکر خواند: «خُفْيَةً» بَكْسِرِ الْخَاءِ این جا و در سُورَةُ الْاَنْعَامِ، وَ هُمَا لُغَتَانِ. و «دُعَا» طلب فعل باشد به طریقه «اللَّهُمَّ افْعَلْ»، و به طریقه: عَفَّرَ اللَّهُ لَهُ وَ وَفَّقَهُ لِلْخَيْرَاتِ، و آن اول صیغه امر است و این دگر^{۱۱} صیغه خبر، جز آن است که چون دعا باشد قَابِلِ دُونَ الْمَقُولِ لَهُ باشد فِي الرَّئِيَةِ، به عکس امر. و نیز به طریقه «يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ» باشد. و ۱۵ «تَضَرُّعٌ» تَفَعُّلٌ باشد مِنَ الضَّرَاعَةِ وَ هِيَ الذُّلُّ وَ ضَرَعَ الرَّجُلُ يَضْرَعُ ضَرْعًا إِذَا مَالَ بِأَصْبَعِهِ يَمِينًا وَ شِمَالًا مِنَ الذُّلِّ، وَ ضَرَعُ الشَّاةِ، از این جا باشد برای آن که شیر او را بجنبانند. و مُضَارَعَةٌ مُشَابَهَةٌ باشد، لِأَنَّهُ يَمِيلُ إِلَى مُشَابَهَةِ، وَالضَّرِيْعُ مِنَ

۱. وزا، مل، آج، آف: می خوانید.

۲. مل + و.

۳. مل، آج، بم، آف: مردی بود که.

۴. مل، آج، آف: مردی.

۵. وز مل: هر عمل که آج + کردی.

۶. وز: توانستندی؛ آج: توانستی.

۷. وز: که در دعا و تضرّع؛ مل: که در دعا تضرّع و.

۸. وز: بشنیدندی؛ مل: نبودی.

۹. وز: بم: پسندید.

۱۰. سوره مریم (۱۹) آیه ۳.

۱۱. اساس، وز، بم، آف: کلمه به صورت «ذکر» هم خوانده می شود؛ مل: دیگر.

- الشُّوْكَ لِتَدْلِيهِ^۱، وَ مِثْلِهِ إِلَى الْأَرْضِ . وَ «خُفِيَّة» سِرٌّ بِمَا شَدَّ فِي قَوْلِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَالْحَسَنِ . ابِوَعْلَى گفـت: برای آن گفـت تا دعا از ریا دور دارند.^۲ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ؛ محبتِ خدای بنده را ارادت نفع و ثواب باشد به او، و «اعتدا» تجاوز حد باشد. ابومجلز گفـت: مراد آن است که [۱۵۶ - پ] دوست ندارد کسانی را که در دنیا چیزها برون از عرف و عادت خواهند و در آخرت منازل انبیا خواهند. ۵ عَطِيَّةُ الْعَوْفِيِّ گفـت که^۳: آنان باشند که نفرین به ناحق کنند مسلمانان را. ابن جریج گفـت: مراد آواز بلند برداشتن است به دعا.
- وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ ، گفـت: در زمین فساد مکنید به شرك و معصیت. حسن بصری گفـت: به خون ناحق و ظلم کردن. بَعْدَ إِضْلَاحِهَا، پس اصلاح خدای تَعَالَى به بعث^۴ انبیا و امر به حلال و نهی از حرام . و هر زمین که در او ۱۰ طاعت خدای نباشد، آن زمین تباه باشد و خراب باشد. و زمین بصلاح زمینی باشد که در او عبادت کنند و اهلش طاعت خدای دارند. عَطِيَّةُ گفـت: معنی آن است که معصیت مکنی^۵ که پس خدای تَعَالَى به شومی معصیت شما باران از آسمان بازگیرد و زمین تباه و خراب کند.
- وَادْعُوهُ؛ خدای را خوانی^۶ به خوف و طمع، أَيْ خَوْفًا مِنْ عِقَابِهِ وَ طَمَعًا فِي رَحْمَتِهِ وَ ثَوَابِهِ. ربیع گفـت: رَعْبًا وَ رَهْبًا، و گفـتند: خَوْفَ الْعَاقِبَةِ وَ طَمَعَ الرَّحْمَةِ. ابن جریج گفـت: خَوْفَ الْعَدْلِ وَ طَمَعَ الْفَضْلِ. عطا گفـت: خَوْفًا مِنَ النَّيْرَانِ وَ طَمَعًا فِي الْجَنَانِ. ذَا النَّوْنِ^۷ مصری گفـت: خَوْفَ الْفِرَاقِ وَ طَمَعًا فِي التَّلَاقِ. ۱۵
- إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ؛ رحمت خدای به نیکوکاران نزدیک است، از روی نحو «قَرِيبَةٌ» می باید که فعیل به معنی فاعل باشد مؤنث را «تا» در ۲۰

۱. وز: التدلیه.

۲. مل: باشد.

۳. مل: ندارد.

۴. آج، لب: بعثت.

۵. وز، مل، آج: مکنید.

۶. وز، مل: خوانید؛ آج: بخوانی.

۷. وز، مل، آج، هم: ذوالنون.

آرند و مذکر را «تا» نباشد، و چون به معنی مفعول بود، مذکر و مؤنث یکسان باشد، یقول^۱: امْرَأَةٌ قَتِيلٌ وَ كَفٌّ خَضِيبٌ وَ لِحْيَةٌ دَهِينٌ بِأَلْهَاءٍ.

در این چند وجه گفتند: سَعِيدٌ جُبَيْرٌ گفت: این لفظ محمول است بر معنی، مراد به این رحمت ثواب است. أَخْفَشٌ گفت: مراد مطر است، و مِثْلُهُ قَوْلُهُ: وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أَوْلُوا الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ^۲، وَ لَمْ يَقُلْ «مِنْهَا» لِأَنَّهُ ذَهَبَ إِلَى الْمِيرَاثِ أَوِ الْمَالِ.

وجهی دیگر آن است که: این فعل را به آن فعل^۳ تشبیه کرد که به معنی مفعول باشد، فَيَنْزِعُ مِنْهُ التَّاءُ. و وجهی دیگر آن است: ذَهَبَ بِهِ إِلَى الْمَصْدَرِ أَعْنَى الرُّحْمِ، و مصدر فعل باشد و الفعل لَا يُؤنَّثُ. وجهی دیگر آن است که خلیل گفت: قریب و بعید از میان اسماء^۴ مختص اند به این حکم که يَسْتَوِي فِيهِ الشَّيْءُ وَالْجَمْعُ وَ التَّذْكِيرُ وَ التَّأْنِيثُ، وَ اخْتَجَّ بِقَوْلِ الشَّاعِرِ^۵.

كَفَى حَزَنًا أَنِّي مُقِيمٌ بِبَلَدَةٍ أَخِلَّائِي عَنِّي بِسَارِحُونَ بَعِيدٌ

وَ قَالَ آخَرٌ^۶: كَانُوا بَعِيدًا فَكُنْتُ أَمْلَهُمْ حَتَّى إِذَا مَا تَقَارَبُوا غَدَرُوا

وَ قَالَ آخَرٌ^۶: ۱۵

فَالدَّارُ مِنِّي قَرِيبٌ غَيْرُ نَارِحَةٍ لَكِنَّ نَفْسِي مَا كَادَتْ تُوَاتِينِي^۷

وَ قَالَ عُروَةُ بْنُ حِزَامٍ:

عَيْبَةٌ لَا عَفْرَاءَ مِنْكَ قَرِيْبَةٌ فَتَدْنُو وَ لَا عَفْرَاءَ مِنْكَ بَعِيدٌ

سَبِيوْنِهٌ گفت: برای آن که اضافهش با مذکر کردند، تذکیر کرد او را چنان که به عکس این گفتند: خَرِبَتْ سُورَ الْمَدِيْنَةِ، لِإِضَافَتِهِ إِلَى الْمُؤنَّثِ، وَ كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ: ۲۰

۱. آج: نقول. ۲. سورة نساء (۴) آیه ۸.

۳. آج: ندارد. ۴. اساس: شما، با توجه به وزن، مل تصحیح شد.

۵. وزن + شعر. ۶. وزن، مل + شعر.

۷. اساس، هم، آف، آن: مواباتی؛ مع، وزن مواناتی؛ آج: مواتی؛ لت: مواتانی، با توجه به مل تصحیح شد.

كَذَا ذَهَبٍ بَعْضُ أَصَابِعِهِ .

کسانی گفت تقدیر آن است که: إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ مَكَانُهَا قَرِيبٌ، چنان که حق تعالی گفت: وَمَا يُذْرِكُ لَعْلَ السَّاعَةِ قَرِيبٌ^۱، أَيْ لَعْلَ السَّاعَةِ إِنِّيَانُهَا قَرِيبٌ، و نَضْرِبَن سُمَيْلٍ گفت: ذَهَبَ بِهِ مَذْهَبَ الْمَضْدَرِ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى^۲، وَكَقَوْلِ الشَّاعِرِ^۳:

۵

إِنَّ السَّمَاخَةَ وَالْمُسْرُوَّةَ ضَمِنَا
قَبْرًا يَمْرُؤَ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ
وَلَمْ يَقُلْ: «ضَمِنْتَا» لِأَنَّهُمَا مَضْدَرَانِ. أَبُو عَمْرٍو بْنُ الْعَلَاءِ كَفَتْ: «قَرِيبٌ»
در لغت بر دو ضرب است، یکی در قرابۃ النسب است [۱۵۷ - ر] و یکی من قُرْبِ الْمَسَافَةِ، آنچه از قرابت باشد، «تا»ی تانیث در او شود، يَقُولُ^۴: هِيَ قَرِيبَةٌ مِنْكَ مِنْ جِهَةِ النَّسَبِ، وَ هِيَ قَرِيبٌ مِنْكَ بِمَعْنَى الْمَسَافَةِ، وَقَالَ امْرُؤُ الْقَيْسِ^۵:

۱۰

لَسَةُ الْوَيْلُ إِنْ أَمْسَى وَ لَا أُمَّ هَاشِمٍ
قَرِيبٌ وَ لَا الْبُنْبَاسَةَ أَبْنَةَ يَشْكُرَا
أَبُو عَيْبِدَةَ كَفَتْ: اگر بنا بر فعل کنی^۵ تذکیر و تانیث در او شود، و اگر فعل با او نباشد مذکر و مؤنث یکسان بود، يَقُولُ^۶: قَرَبْتُ فَهُوَ قَرِيبٌ، وَ قَرَبْتُ فَهِيَ قَرِيبَةٌ فَإِذَا^۷ قُلْتُ هِيَ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ بِغَيْرِ فِعْلِ لَمْ يَدْخُلْ^۸ نَاءُ التَّانِيثِ عَلَيْهِمَا، و این وجوه معتمد است و از لغت و شعر شواهد دارد - چنان که بینی.

۱۵

قَوْلُهُ^۹: وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ، ابن کثیر و کسانی و حمزه و خَلَفَ خواندند: «الرَّيِّحَ» بر واحد^{۱۰}، و باقی قراء به جمع «رِيَّاحٍ» خواندند. آن که بر واحد^{۱۰} خواند، گفت: جنس است و «لام» در او تعریف جنس باشد این جا و در سورة النَّمْلِ و در سورة الرُّومِ و در سورة فاطر، و غاصِمِ خواند: «بُشْرًا» بِالْبَاءِ وَ سُكُونِ الشَّيْنِ وَ ضَمِّ الْبَاءِ، وَ نَافِعٌ خَوَّانِدٌ بِهِ «نُونٌ» وَ ضَمِّ

۲. سورة بقره (۲) آیه ۲۷۵.

۱. سورة احزاب (۳۳) آیه ۶۳.

۴. آج: تقول.

۳. معج، وز، مل + شعر.

۶. معج، وز، آج، لت: تقول.

۵. مل: کنید.

۸. مل، لت: تذخل.

۷. معج: فاتماً.

۱۰. معج، وز، لت: بر وحدان.

۹. مل + تعالی.

«نون» و سکون «شین»: «نُشْرَاءُ»، و حمزه و کِسَائِي و خَلْف خواندند: به «نون» مفتوح و سکون شین «نُشْرَاءُ»، و این ما یَجُوز است که در مصاحف هست، و باقی قراء به «نون» مضموم و شین «مضموم» «نُشْرَاءُ»، و این قراءت اهل حجاز و اهل بصره^۱ است، و کَذَلِكَ فِي الْفُرْقَانِ وَالتَّمْلِ . و اختلاف قراء بر این جمله است که گفتیم.

۵ ابوعلی گفت: «ریح» اگر چه بر وزن فِعل است، «یاء» در او «واو» است بِدَلَالَةِ قَوْلِهِمْ: أَرْوَاحٌ فِي الْجَمْعِ الْقَلِيلِ، وَ فِي الْكَثِيرِ. «رِيَّاحٌ»، وَالْأَكْضَلُ رِيَّاحٌ إِلَّا أَنَّهَا قَلِبَتْ «يَاءً» لِكَسْرَةِ^۲ مَا قَبْلَهَا، وَ كَذَلِكَ فِي «رِيحٍ» قَالَ: ^۳

إِذَا هَبَّتِ الْأَرْوَاحُ مِنْ نَحْوِ جَانِبٍ بِهِ أَلْ مَيِّ هَسَاجٍ شَسَوْتِي هُبُوبُهَا

۱۰ اما آن که^۴ «بُشْرَاءُ» خواند، استدلال کرده بِقَوْلِهِ: ... الرِّيَّاحُ مُبَيَّرَاتٌ^۵، و آن که «بُشْرَاءُ» خواند، گفت: جمع «بَشِيرٌ» باشد کَنَدِير و نُذْر، و آن که «نُشْرَاءُ» خواند، گفت: معنی او بوی خوش باشد، مِنْ قَوْلِ أَمْرِؤِ الْقَيْسِ^۷:

كَأَنَّ الْمُدَامَ وَ صَوْبَ الْعَمَامِ وَ رِيحَ الْخُرَامِ وَ نَشْرَ الْقَطْرِ

۱۵ و آن که «نُشْرَاءُ» خواند، گفت: جمع «نُشُورٌ» باشد - مثل: صَبُور و صُبْر و كَفُور و كُفْر و شُكُور و شُكْر، و آن بادی باشد که از همه جهات جَهْد، فَمَعْنَى قَوْلِهِ «نُشْرَاءُ» أَي مُتَفَرِّقَةٌ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ . و ابوزید گفت: «نُشْرَاءُ» مِنْ قَوْلِهِمْ: أَنْشَرَ اللَّهُ الْمَوْتَى، أَي أَحْيَاها فَنَشَرُوا أَي حَيَّوْا، وَ أَنْشَرَ اللَّهُ الرِّيحَ أَحْيَاها كَأَنَّهُ شَبَّ رُكُودَها بِالْمَوْتِ وَ هُبُوبُها بِالْحَيَاةِ، قَالَ وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُ الْمَرَارِ الْفَقْعَسِيِّ^۷:

وَ هَبَّتْ لَهُ رِيحُ الْجَنُوبِ وَأُخِيَّتْ لَهُ رَيْدَةٌ يُحْيِي الْعَمَاتَ نَسِيمُهَا

وَالرَّيْدَةُ وَ الرِّيدَانَةُ^۸، الرِّيحُ، قَالَ الشَّاعِرُ^۷:

أَزْرَتْ^۹ بِهِ رَيْدَانَةٌ بِصَرَصِرٍ^{۱۰}.

۲۰

۱. مع، وزه لت: اهل الحجاز و اهل البصرة.

۲. آج، لب، لت: بالكسرة.

۳. مع، وزه مل + شعر.

۴. لت: آن کس که.

۵. مع، وزه: خواند گفت جمع استدلال توان کرد.

۶. سورة روم (۳۰) آیه ۴۶.

۷. مع، وزه: شعر.

۸. مع، وزه: الزبدة والزبدان، لت: آن: الزبدة والزبدانها.

۹. لت، آن: ازول.

۱۰. هم، لت، آن، آف: تصرصر.

و عرب با ذرا وصف کند به موت و حیات بر آن تشبیه که گفتیم، قَالَ الشَّاعِرُ^۱ :
 إِنِّي لَأَرْجُو^۲ أَنْ تَمُوتَ الرَّبِيعُ فَاقْعُدَ الْيَوْمَ وَ أَنْتَ رَيْحُ
 و اما «نُشْرَاءَ» بضمّ شین و النون^۳ محتمل است دو وجه را: یکی جمعُ
 نُشُورٍ، آئی ناشر^۴ بِمَعْنَى حَيٍّ مِنْ قَوْلِ الْأَعْمَشِيِّ^۵ :

۵

يَا عَجَباً لِلْمَيِّتِ النَّاشِرِ

و محتمل است که به معنی «مُنْشِر» باشد یعنی مُحْيِي، كَقَوْلِهِمْ : مَا أَطْهَرُ
 آئی مُطَهِّرٌ. و محتمل است که جمع ناشر باشد كَشَاهِدٍ و شُهَدٍ و نَازِلٍ و نُزُلٍ و
 قَائِلٍ و قَبِيلٍ^۶، و قَالَ الْأَعْمَشِيُّ :

إِنَّا لَأَمْنَالِكُمْ يَا قَوْمَنَا قَتْلُ^۷

۱۰. أما قِرَاءَتِ مَنْ قَرَأَ : «نُشْرَاءَ» بِضَمِّ النَّوْنِ وِ اسْكَانِ الشَّيْنِ، محتمل است که
 جمع فاعل و فعول باشد، عین الفعل را تخفیف کردند، کَمَا خَفَّفُوا فِي كُتُبٍ و
 رُسُلٍ، یا جمع فاعل باشد کبازل و بُرُل و عَابِطٌ و غُوطٌ^۸. و اما آن که نُشْرَاءَ خواند به فتح
 «نون» و سکون «شین» [۱۵۷ - پ] محتمل باشد دو وجه را: یکی آن که مصدری
 باشد در جای حال، چون چنین باشد محتمل بود دو معنی را: یکی از «نشر» که
 ضِدُّ «طی» باشد رکودش مُشَبَّهٌ باشد به طیّ و هبوش به «نشر»، کَأَنَّهَا فِي حَالِ
 ۱۵. هُبُوبِهَا تَوْبٌ مَنُشُورٌ، و این لایق باشد به تأویل ابوعبیده که گفت: مُتَفَرِّقَةٌ فِي
 وَجُوهِهَا^۹ و مَهَابَتِهَا، و دگر آن که از نشر حیات بود^{۱۰} مِنْ، أَنْشَرَ اللَّهُ الْمَوْتَى وَ
 نَشَرَهُمْ إِذَا أَحْيَاهُمْ نَشْرًا وَ نَشَرُوهُمْ^{۱۱} نُشُورًا. پس بر این وجه مصدری باشد در

۱. مع، وز، مل + شعر.

۲. مل: لارجوا.

۳. مع، وز، مل، أف: بضمّ النون و الثین

۴. آن: نشرأ.

۵. مع، وز + شعر.

۶. آج: قاتل و قتل.

۷. آج: قتل.

۸. مع، آج: غایط و غوط.

۹. مع، وز، وجهها.

۱۰. مل: خواهد.

۱۱. مل: نشرواهم.

جای فاعل منصوب بر حال، كَقَوْلِهِمْ: اَتَانَا رَكُضًا اَي رَاكِضًا^۱، و قَوْلِهِ: قُلْ اَرَايْتُمْ اِن اَصْبَحَ مَاءٌ كُمْ غَوْرًا^۲، اَي غَايِرًا. و روا باشد که در جای مفعول باشد [نَشْرًا]^۳، اَي مَنشُورَةً مُخَيَّاةً، و شاید که نصب او خود بر مصدر بود لَا مِنْ لَفْظِ الْفَعْلِ و عامل در او اَرْسَلَ باشد. مِنْ بَابِ قَوْلِهِمْ: اَعْجَبَنِي حُبًّا شَدِيدًا. و قَوْلِهِ: صُنِعَ اللهُ^۴، برای آن که اَرْسَلَ در او معنی نَشَرَ باشد. اَمَّا قِرَاءَتُ عَاصِمٍ، «بُشْرًا» جمع بَشِيرٌ باشد، و فُعْلٌ جمع فَعِيلٍ و فِعَالٍ و فَعُولٌ باشد كَكِتَابٍ و كُتُبٍ و رَسُولٍ و رُسُلٍ و نَذِيرٍ و نَذْرٌ. حق^۵ تَعَالَى این آیت را عطف کرد به «واو» نسق بر آیتِ اَوَّلٍ، و از جُمْلَةِ نعمتهای خود بر بندگانش مضاف با دگر نعمتها که در آیاتِ اَوَّلٍ رفت مِنْ قَوْلِهِ: خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ^۶ - الْاَيَّةُ؛ بر شمرد که او آن خداست که بفرستاد بادها را پراکنده یا زنده کرده یا زنده کننده یا افلاخته^۷ یا بشارت دهنده بر این اختلاف معانی از اختلاف قراءات. رُمَانِي گفت: اِرْسَالٌ اطلاق باشد لِتَحْمِيلِ مَعْنَى، کسی را فرستادن^۸ برای کاری، مِنْ قَوْلِهِمْ: اَرْسَلْتُ رَسُوْلًا اَي حَمَلْتُهُ رِسَالَةً، چون خدای تَعَالَى بادها بفرستاد محتمل بشارت به باران، او را تشبیه کرد به رسولی که او را پیغامی داده باشند^۹ تا بگزارد. و اصل «نشر» خلاف «طی» باشد و مِنْهُ نَشَرَ الْمَوْتَى اَحْيَاهُمْ، برای آن که تا مرده باشند چون پیخته باشند^{۱۰}، چون زنده شوند افلاخته^{۱۱} شوند. و مِنْهُ نَشَرُ الْخَسْبِ بِالْمُنْشَارِ، برای آن که خوب تا درست^{۱۲} باشد به نامه و جامه در پیخته^{۱۳} ماند و چون به منشار

۱. اساس، بم، لت، آن: رَكُضًا و رَاكِضًا، با توجه به مع تصحیح شد.

۲. سورة ملك (۶۷) آیه ۳۰. ۳. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

۴. سورة نمل (۲۷) آیه ۸۸. ۵. مل + سبحانه و.

۶. سورة سجده (۳۲) آیه ۴. ۷. مل، آج: افراخته.

۸. اساس، آج، بم، لت: فرستادند، با توجه به مع تصحیح شد.

۹. مل: باشد. ۱۰. آج: پیچیده باشند.

۱۱. مع، وز، مل، آج: افراخته. ۱۲. وز: چون نادرست.

۱۳. آج: در پیچیده.

نشر کنند به آن مانند که جامه یا نامه برافلاختند^۱. و «نشر» پراکندن باشد و آشکارا کردن خبر و بر اولاختن^۲ جامه و نامه و زنده کردن مرده را و بریدن چوب به منشار. و «نشر» در باب حیات هم لازم است و هم متعدی به مصدر فرق پیدا شود. مصدر لازم «نُشِرَ» باشد و مصدر متعدی «نَشَرَ» و نشر که بوی خوش باشد لِإِنْتِشَارِهِ فِي الْأَفَاقِ باشد، فَكَأَنَّهُ يَنْشُرُ نَفْسَهُ.

۵

بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ؛ از پیش رحمت او. خلافتی نیست میان مفسران در آن که مراد به رحمت این جا باران است و از جمله اقسام رحمت در قرآن یکی باران است و در خبر است که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - چون بادی سخت برآمدی اندیشه ناک شدی و خایف می بودی و متوقع، چون از پی آن باد باران آمدی ساکن شدی و گفتی: جَاءَتِ الرَّحْمَةُ؛ آمد رحمت، آنگه گفتی: از چنین بادهای بترسی این از اعلام قیامت و علامت عذاب باشد چون باران بر اثر او باشد رحمت باشد. و رحمت امان بود از عذاب و آن خبر که روایت کردند که در عهد بعضی از صحابه^۴ مردی را گرفته بودند تا بکشند. امیرالمؤمنین علی - عَلَيْهِ السَّلَام - برسد. گفت: این مرد چه گناه کرده است؟ گفتند: این چند کلمه کفر گفته است^۵ و بر آن اصرار می کند و از آن توبه نمی کند. گفت: آن چیست؟ گفت: می گوید نا دیده گواهی^۶ دهم^۷ و فتنه دوست دارم و از رحمت بگریزم. امیرالمؤمنین گفت^۷: اگر گناه و کفر او این است این همه ایمان و طاعت است و من نیز همچنان کنم که او، و لکن شما نمی دانی^۸. گفتند: چگونه؟ گفت: آنچه گفت نادیده گواهی دهم^۹ بر

۱۰

۱۵

۱. معج: برافلا چند؛ وز: بر افلا چند؛ آج: بر افراختند؛ بم: بر افلاختند.

۲. معج، وز، مل، آج: بر افراختن؛ لت: بر افلاختن.

۳. وز + علی.

۴. معج، وز، مل، لت: بعضی صحابه؛ آج: یکی از صحابه.

۵. معج، وز، لت: گفت.

۶. معج، وز، می دهم.

۷. معج: علی گفت؛ آف: امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت.

۸. معج، وز، آج، آف، مل، آن: نمی دانید.

۹. این عبارت در اساس معشوش است و به صورت «نادیده گواهی دهم» آمده است، متن با توجه به معج تصحیح شد.

هستی خدای گواهی دهد، [۱۵۸ - ر] و او خدای را دیده نیست^۱. گفتند: نکو گفتمی: گفت: اما آنچه گفته که^۲: «فنته دوست دارم» [آن خواست]^۳ که مال و فرزند^۴ را دوست دارم، مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ^۵. و آنچه گفت: «از رحمت بگریزم»^۶ آن خواست که از باران بگریزم، مِنْ قَوْلِهِ: أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ^۷.

۵

حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ، أَيْ حَمَلَتْ وَ مِنْهُ الثَّقَلَةُ لِأَنَّهَا تَقَلُّ بِالْأَيْدِي، أَيْ تُحْمَلُ. وَ أَقَلَّ بِكَذَا وَ اسْتَقَلَّ إِذَا نَهَضَ بِهِ وَ أَطَاقَهُ. تا برگردد. سَحَابًا؛ ابرها را. این لفظ هم واحد باشد و هم جمع و این جا جمع است آن که گفت جمع است، گفت: واحدش «سحابه» باشد، و آن که گفت واحد است، گفت: جمعش «سُحُبٌ» باشد و اشتقاق او از «سَحَبٌ» و کشیدن باشد، و سُمِيَ سَحَابًا لِأَنِّسَحَابِهِ فِي السَّمَاءِ، و دلیل بر آن که این جا جمع است آن است که وصف او به لفظ جمع کرد مِنْ قَوْلِهِ «ثِقَالًا»، و او جمع «ثَقِيلٌ» باشد و ثَقِيلٌ جسمی بود که در او اعتماد لازم^۸ سُفْلِيٌّ بود، و «ثَقُلَ» عبارت باشد از این، و بعضی متکلمان گفتند: راجع باشد با تزايد اجزاء. و بعضی دگر گفتند: مرجعش با کیفیت تألیف باشد از تَجَمُّع اجزاء چون زر و آهن و اسرب، یعنی این بادهها بر دارد ابرها را به آب باران گران.

۱۰

۱۵

سُقْتَاهُ لِيَلِدَ مَيْتٍ؛ ما برانیم آن را به زمینی مرده و «سَوْقٌ» راندن باشد، وَ هُوَ حَثُّ الشَّيْءِ فِي السَّيْرِ حَتَّى يَقَعَ الإِسْرَاعُ، يُقَالُ: سُقْتُهُ فَاَسْقَى وَ سَأَقَ الإِبِلَ وَ اسْتَأَقَهَا بِمَعْنَى، وَالسَّيْفَةُ مَا اسْتَأَقَهُ الْعَدُوُّ مِنَ الدَّوَابِّ. و مراد به «بلد» بیابان است،

۱. مل، لت: ندیده است؛ آج: ندیده.

۲. مع، وز، مل، لت، آن: گفت.

۳. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

۴. مع، وز: فرزندان.

۵. سوره تغابن (۶۴) آیه ۱۵.

۶. آج: می گریزم.

۷. سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۸.

۸. مع، وز: یقل.

۹. اساس، آف، آن: ثقل، با توجه به مع تصحیح شد.

۱۰. مع + و.

- و عرب بیابان^۱ را بلد خوانند،^۲ اَلَا تَرَى اِلَى قَوْلِ الشَّاعِرِ^۳:
- وَ بَلْسَدَةٌ لَيْسَ بِهَا اَنْبَسٌ اِلَّا اَلْيَنْسَافِيْرُ وَاِلَّا اَلْعَيْسُ
- و زمین مرده آن باشد که آب به او^۴ نرسد و در او نبات نباشد و از او انتفاع نبود چون مرده باشد. فَأَنْزَلْنَا بِهِنَّ اَلْمَاءَ ، ضمیر راجع است بسا لفظ سحاب، و كَذَلِكَ فِي قَوْلِهِ: سُقْنَاهُ، و گفته اند: ضمیر در «به» راجع است بسا «بلد» یا به این ابر یا به این جای آب فرود آریم از ابر یعنی آب باران. و قَوْلُهُ: فَأَخْرَجْنَا بِهِنَّ اَبْرُونَ^۵ آریم به او از همه میوه ها. ضمیر در «به» مُحْتَمَل است که راجع باشد بسا «آب» و شاید که راجع باشد بسا «بلد». و «مِنْ» روا باشد^۶ که تبعیض را باشد^۷ و روا باشد^۸ که تبیین جنس را باشد^۹. كَذَلِكَ نُخْرِجُ اَلْمَوْتِی، یعنی چنان که از این زمین مرده به این باران فرود آورده نبات برون^{۱۰} آریم، همچنین مردگان را زنده کنیم و از خاك بُرُونَ^{۱۱} آریم، و غرض از این تفصیل دادن این تشبیه است تا مکلفان را تنبیه باشد بر آن که خدای تعالی قادر است بر احیای موتی، و چنان که بر او متعذر نیست که زمین مرده را^۹ به نبات زنده کند، همچنین بر او متعذر نیست مرده زنده کردن، و خود بیان کرد در آیت که: غرض من آن است تا شما اندیشه کنید [فی]^{۱۱} قَوْلُهُ: لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، اِنِّی لِكُنِّی تَتَفَكَّرُونَ و تَذَكَّرُونَ و تَعْتَبِرُونَ، برای آن تا شما اندیشه کنی^{۱۱} و عبرت برگیری^{۱۲}

۱. مع، وزا بیابانی.
۲. مع، وزا خوانند.
۳. مع، مل + شعر.
۴. وزا مل، لت، بدو.
۵. همه نسخه بدلها: بیرون.
۶. مع، وزا مل: بود.
۷. مل: بود.
۸. مع، وزا مل، لت، آج: بیرون.
۹. مع، وزا ندارد.
۱۰. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.
۱۱. مع، وزا مل، آج، لب: کنید.
۱۲. مع، وزا مل، آج، لب: برگزید.

و بدانی^۱ که آن خدایی که قادر باشد بر آن که از زمین خشک به آب باران نبات برآرد و آن نبات را پروراند^۲ و درخت گرداند و آن درخت خشک بشکافد و از او شکوفه برون آرد^۳ و شکوفه بشکافد و از او میوه برون آرد^۴، قادر باشد بر آن که مرده را زنده کند و حیات در او آفریند، و چنان که این ممکن است و مستبعد نیست، این نیز هم چنین است. و ابوالقاسم بلخی [به آیت]^۵ استدلال کرد بر اثبات^۵ طبع بقوله: فَأَخْرَجْنَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ، خدای^۶ گفت: من میوه به باران برون^۷ می آورم، شاید که در باران طبعی بود که آن خدای آفریده باشد که به آن طبع نبات رویاند، گفت: این منکر نیست، منکر آن باشد که طبع قدیم گویند یا طبع را فاعل گویند، و این چیزی نیست برای آن که طبع خود معقول نیست و طریق نیست فرا^۸ اثبات او و گفتن که در باران طبعی هست که نبات رویاند دعوی باشد مجرد از حجت و برهان. اول اثبات طبع باید کردن به دلیل، آنگاه آن را اثر نهادن. [۱۵۸ - پ] [و]^۹ درست آن است که خدای تعالی می رویاند نبات را مبتداءً عند نزول باران به عادت. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ابوبکر عیاش [گفت]^{۱۰}: هیچ قطره باران از آسمان به زمین نیاید و الا هر چهار باد را در او اثر باشد به فرمان خدای تعالی. باد صبا ابر برانگیزد و شمال جمع کند و جنوب باران برون آرد و دبور پراگند.

ابوهزیره و عبدالله عباس گفتند: چون مردمان در نفعه اول بمیرند، خدای تعالی چهل سال^۹ باران بر ایشان^{۱۰} باراند مانند آب مردان^{۱۱} از آبی که در زیر

۲. معج، وزا پروراند.

۱. معج، وزا مل، آج، لب: بدانید.

۴. اساس: ندارد؛ با توجه به معج، وز افزوده شد.

۳. مل، آج، لب، لت: بیرون آرد.

۶. آج، لب، بم، آف + تعالی.

۵. مل + به آن.

۸. معج، وزا: ها.

۷. معج، وزا، مل، آج، لب، بم، لت، آن: بیرون.

۱۰. معج + باران.

۹. لت: چهل شبانه روز.

۱۱. وزا مردانی.

عرش هست که آن را مَاءُ الْحَيَوَانِ خوانند، ایشان در گور به آن باران برویند چنان که در رحم برویند و چنان که زرع به آب بروید، تا آنکه که تنهای ایشان تمام خلق شود. خدای تَعَالَى بفرماید تا روح در ایشان دمند، آنکه خواب بر ایشان افگند تا خواب ببرد ایشان را به نفع دیگر زنده شوند و ایشان طعم خواب در دماغ خود یابند چون مردم که از خواب بیدار شوند عند آن گویند: يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ ۱ - آية.

قَوْلُهُ: وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ، عبدالله عباس و حسن و مجاهد و قتاده و سُدِّي گفتند: این مثلی است که خدای تَعَالَى بزد برای مؤمن و کافر، تشبیه کرد مؤمن را در ایمان و طاعات و افعال و انتفاع به اوامر و نواهی خدای به ایتمار و انزجار به زمین خوش مستعد صالح نبات [را] ۲ که چون باران بر او آید و او صلاحیت و استعداد دارد، انواع نبات بر او پدید آید به فرمان خدای. و تشبیه کرد کافر ۳ را در کفر [و] ۴ آنچه کند از معصیت به زمین سبخه شوره که اگر چه بسیار باران بر او آید، چون او صلاحیت و استعداد ندارد هیچ نبات نرویانند، یعنی آن مؤمن که [او] ۵ دل رقیق دارد و ریاضت کرده باشد ۶ به نظر و تفکر و به آداب عبودیت متأدب شده، چون امری از اوامر خدای بشنود یا وعظی از مواعظ رسول او ۷ در دل او جایگیر شود و ثبات کند و بیخ زند ۸ و شاخ کشد، چون نبات در زمین پاک و کافر چون دل قاسی ۹ دارد از اندیشه و رقت دور عهد، و عادت نداشته به نظر، و تربیت نیافته به تفکر چون مرده شده از کفر و معصیت اگر چه بسیاری مواعظ از خدا و رسول بر او خوانند هیچ اثر نکند ۱۰، چنان که باران

۱. سورة يس (۳۶) آية ۵۲. ۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. آج، لب: کافران. ۴. مل: کنند.

۵. مع، وز، مل، لت: ولی. ۶. مع، وز: ندارد.

۷. مع، وز، مل، لت: آن.

۸. اساس، آج، لب، هم، آف، آن: زندگانی، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۹. مع، وز: قانتی. ۱۰. مع، وز، مل + بر او.

بر زمین شوره انتفاع نبات نیارد. وَالَّذِي خَبِثَ، صفت موصوفی محذوف است، و تقدیر آن است که: وَالْبَلَدُ الَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا، «نکد» مرد عیسر قلیل الخیر ممتنع عطاء^۱ بخیل باشد، يُقَالُ: نَكِدَ يَنْكُدُ نَكْدًا وَ نَكْدًا فَهُوَ نَكْدٌ وَ نَكْدٌ كَحَدِيرٍ وَ يَقِظٌ وَ يَقِظٌ، قَالَ الشَّاعِرُ:^۲

۵ لَا تُنَجِّزُ الْوَعْدَ إِنْ وَعَدْتَ وَإِنْ
أَعْطَيْتَ أَعْطَيْتَ ثَابِهًا نَكِدًا
و قَالَ الْأَزْهَرِيُّ:

نَكِدَ الْعَطَاءُ إِذَا قَلَّهٗ وَ حَقَّرَهٗ،

قَالَ الشَّاعِرُ:^۲

وَأَعْطِ مَا أَعْطَيْتَهُ طَيِّبًا لَا خَيْرَ فِي الْمَنكُودِ وَ النَّاكِدِ
وَالنَّكْدُ لَشَيْءٍ الْقَلِيلِ، وَ النَّسِكِدُ الرَّجُلُ الْقَلِيلُ الْخَيْرِ أَيْضًا، و ۱۰
ابوجعفر خواند: «إِلَّا نَكْدًا» بفتح الكاف و هُمَا لُعْتَانِ. وَ زَجَّاجُ گفـت: «نَكْدًا»
بضم النون و سُكُونُ الكاف هم لغت است و لكن نخوانده‌اند، و قراء گفـت:
قیاس اقتضاء «فَعْلٌ» بفتح الفاء و ضم العين می‌کند کَنَدُوسٌ و يَقِظٌ، و نیز
نخوانده‌اند.

كذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ، گفـت: ما تصرف آیات چنین ۱۵
کنیم و چنین گردانیم آیات را برای قومی که [ایشان]^۳ شاکر نعمت ما
باشند. و تصرف توجیه چیزی باشد در دو جهت، یعنی این آیات و
دلایل و عبر متضمن این نعمتهای عاجل از روی انتفاع و آجل
از روی اندیشه و تفکر تا صاحبش را به علم رساند که در آن نجات
قیامت باشد ما می‌گردانیم و پیدا می‌کنیم حالاً بعد حال، برای آن که تا ۲۰
شما در او اندیشه کنید^۴ [۱۵۹ - ر] و بدانید^۵ که این همه نعمت از من

۱. مل: ممتنع العطاء.

۲. مع، وز + شعر.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. لت: کنی / کنید.

۵. لت: بدانی / بدانید.

بر شماست^۱ و اعتراف دهی^۲ به او و تعظیم کنی^۳ منعم را تا شاکر باشی^۴ نعمت مرا تا من نعمت بر شما زیادت^۵ کنم، که الشُّكْرُ قَيْدُ النِّعْمَةِ وَالشَّاكِرُ يَسْتَحِقُّ الْمَزِيدَ.

آیه ۵۹ قَوْلُهُ تَعَالَى: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ؛ بفرستادیم نوح را به قومش، گفت: ای قوم من پرستی^۶ خدای را نیست شما را خدایی جز از او^۷، من می ترسم بر شما^۸ عذابی^۹ روزی بزرگ.

آیه ۶۰ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ گفتند بزرگان از قوم او: ما می بینیم تو را در گمراهی روشن.

آیه ۶۱ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ گفت: ای قوم نیست به من گمراهی و لکن من فرستاده‌ام از پروردگار جهانیان.

آیه ۶۲ أُولَئِكَ رِسَالَاتِ رَبِّي وَانصَحْ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ می رسانم شما را پیغامهای خدایم و نصیحت می کنم شما [را]^{۱۰} و می دانم از خدای آنچه شما ندانی^{۱۱}.

آیه ۶۳ أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَ كُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ، عجب داشتی^{۱۲} که آمد به شما یاد کردنی^{۱۳} از خدای شما بر

۱. معج، وزه، مل: این همه نعمت است از من بر شما.

۲. معج، وزه، مل، آج، لب: دهید.

۳. معج، وزه، مل، آج، لب، آف: کنید.

۴. معج، وزه، مل، آج، لب، آف: باشید.

۵. اساس، بم، آف، آن: زیاد، با توجه به معج، و تصحیح شد.

۶. معج، وزه، آف: پرستی.

۷. معج، وزه، خدای جز او.

۸. آج، لب + از.

۹. معج، وزه، آف، لت: عذاب.

۱۰. اساس: ندارد، با توجه به معج، وزه افزوده شد.

۱۱. معج، وزه، آف: نمی دانید؛ آج، لب: نمی دانند.

۱۲. معج، وزه، آج، لب، آف: عجب داشتید.

۱۳. معج: به شما پندی.

مردی از شما؟ تا بترساند شما را و بپرهیزی^۱ تا بود که بر شما رحمت کنند.

آیه ۶۴ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِّ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ؛ به دروغ داشتند او را، برهانیدیم او را و آنان که با او بودند در کشتی و غرقه کردیم^۲ آنان را که به دروغ داشتند آیات ما را، ایشان بودند گروهی کوران.

آیه ۶۵ وَ إِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ؛ [و] ^۳ به عاد برادرشان را هود^۴ گفت: ای قوم من بپرستی^۵ خدای را نیست شما را^۶ خدایی جز او، نترسی^۷ شما؟

آیه ۶۶ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ؛ گفتند آن بزرگان که^۸ کافر شدند از قوم او: ما می بینیم تو را در سبکساری و ما می پنداریم تو را از دروغگویان^۹.

آیه ۶۷ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ؛ گفت: ای قوم^{۱۰} نیست به من^{۱۱} سبکساری و لکن^{۱۲} رسولم از خدای^{۱۳} جهانیان.

آیه ۶۸ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ؛ می رسانم به شما پیغامهای خدای من و من شما را نصیحت کننده ام استوار^{۱۴}.

آیه ۶۹ أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً^{۱۵} فَادْكُرُوا آيَاتَ اللَّهِ

۱. مع: بترسید که؛ وز: بترسید و؛ لت: بترسی.

۲. اساس: ندارد؛ با توجه به مع: وز افزوده شد.

۳. مع: وز؛ آف، آن: بپرستید.

۴. مع: وز؛ نترسید؛ آف: اما پس نمی ترسید.

۵. مع: وز؛ آف، آن: بپرستید.

۶. مع: وز؛ لت: در من.

۷. مع: آج، لب: از پروردگاره؛ هم، لت: از خدای.

۸. مع: آج، لب: نصیحت کننده ام با امانت.

۹. اساس و همه نسخه بدلها: بَضْطَةً، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۱۰. مع: وز؛ لت: و غرق بکردیم.

۱۱. مع: لت: برادرشان هود را؛ وز + را.

۱۲. مع: وز؛ آف، لت + از.

۱۳. مع: وز؛ لت: آن گروه که.

۱۴. مع: وز؛ ای مردمان من.

۱۵. مع: وز - من.

لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ؛ عجب می آید شمارا که آید^۱ به شما یاد کردنی از خدای شما بر مردی از شما تا بترساند^۲ شما را؟ و یاد کنی^۳ چون کرد شما را خلیفه‌تان از پسر قوم نوح، و بیفزود شما را در آفرینش زیادتی، یاد کنی^۳ نعمتهای خدای^۴ تا همانا ظفر یابی^۵ [۱۵۹ - پ].

آیه ۷۰ قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَدَّرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاءَنَا فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ؛ گفتند: آمده‌ای^۶ به ما تا پرستیم خدای را تنها و رها کنیم آنچه پرستیدندی پدران ما؟ بیار به ما آنچه وعده می‌دهی ما را اگر از جمله راست‌گویانی^۷.

آیه ۷۱ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَنْ جَادَلْتُمْ فِي أَسْمَاءِ سَمِيئْتُمْوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاءُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا أَنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ؛ گفت: افتاد بر شما از خدایتان عذابی و خشمی، جدل می‌کنی^۸ با من در نامهایی که نهادی^۹ آن را شما و پدران شما؟ فرو نفرستاد خدای^{۱۰} به آن از حجتی. گوش داری^{۱۱} که من و شما^{۱۲} از گوش‌دارندگان.

آیه ۷۲ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ؛ برهاندیم او را و آنان که با او بودند به رحمتی از ما و ببریدیم اصل آنان که به دروغ داشتند آیات ما [را]^{۱۳} و نبودند مؤمنان^{۱۴}.

آیه ۷۳ وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمْسُوهَا

۱. مع، وز: که آمد.

۲. مع: تا بیم کند.

۳. مع، وز: یاد کنید.

۴. آج، لب: را.

۵. مع، وز: یابید.

۶. آج، لب: ای آمده.

۷. مع، وز: رستگیرانی؛ لت: راستگرانی.

۸. مع، وز: آف: می‌کنید.

۹. مع، وز: آف: نهادید.

۱۰. مع، وز: آف، آج، لب: خدایتان.

۱۱. مع، وز: آج، لب، آف: گوش دارید.

۱۲. مع، وز: آج، لب، آف، لت: با شما.

۱۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۱۴. مع، وز: گرویدگان؛ لت: گروندگان.

بِسُوِّهِ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ، و به نمود برادرشان صالح گفت: ای قوم پرستی^۱ خدای را نیست شما را از خدایی^۲ جز او، آمد به شما حجّتی از خدایتان این شتر خدای شما را علامتی [است]^۳، رها کنی^۴ او را تا می خورد در زمین خدای و دست میارید به او به بدی که بگیرد شما را عذابی دردناک.

آیه ۷۴ **وَإِذْ كُنْتُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا الْآءَ اللَّهِ وَ لَا تَغشُوا فِي الْأَرْضِ مَفْسِدِينَ ؛** و یاد کنی^۵ چون کرد شما را خلیفه‌تان از پس قوم عاد و جای کرد^۶ شما را در زمین می‌گیری^۷ از زمینهای سهل آن کوشکها و می‌تراشی^۸ کوهها را خانه‌ها، یاد کنی^۹ نعمتهای خدای^{۱۰} و فساد مکنی^{۱۱} در زمین^{۱۲}.

آیه ۷۵ **قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِمَنْ أَمَنَ مِنْهُمْ اتَّعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ؛** گفتند بزرگان آن که^{۱۳} تکبر کردند از قوم او آنان را که ضعیف بودند آنان^{۱۴} را که بگرویدند از ایشان می‌دانی^{۱۵} که صالح فرستاده است از خدای^{۱۶} گفتند: ما با آنچه فرستادند او را به آن گرویده‌ایم.

آیه ۷۶ **قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ؛** گفتند آنان که تکبر کردند^{۱۷}

۱. مع، وز، پرستید.
۲. مع، وز، آج، لب، آف، لت، آن: خدای.
۳. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.
۴. مع، وز، آج، لب، آف: رها کنید.
۵. مع، وز، آج، لب: یاد کنید.
۶. مع، آج، لب: جای داد.
۷. مع، وز، آج، لب: می‌گیرید.
۸. مع، وز، آج، لب: می‌تراشید.
۹. اساس، مع، وز، آج، لب: خانه‌ها / خانه‌ها؛ آج، لب + پس.
۱۰. مع، وز + تپامی کننده؛ آج، لب + فساد کردنی؛ بم + مفسدان.
۱۱. مع، وز، آج، لب: مکنید.
۱۲. مع، وز + را.
۱۳. مع، وز، آن اشراف که.
۱۴. اساس: آن، با توجه به مع، وز تصحیح شد.
۱۵. مع، وز، آج، لب: می‌دانید.
۱۶. مع، وز، خدایش.
۱۷. مع، آج، لب: بزرگی نمودند.

ما با آن که^۱ شما ایمان آوردی^۲ کافرانیم.

آیه ۷۷ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ

مِنَ الْمُرْسَلِينَ؛ پی بکردند شتر را و عاصی شدند از فرمان خدای شان، و گفتند:

ای صالح بیار به ما^۳ آنچه وعده می کنی ما را اگر هستی تو از پیغامبران.

آیه ۷۸ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ؛ بگرفت^۴ ایشان را زمین لرزه،

در روز آمدند در سراهاشان مرده.

آیه ۷۹ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي [۱۶۰ - ر] وَأَنْصَحْتُ

لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ؛ بر گردید از ایشان [و]^۵ گفت: ای قوم برسانیدم

به شما پیغام خدای خود و نصیحت کردم شما را و لکن شما دوست نداری^۶

نصیحت کنندگان را.

آیه ۸۰ وَ لَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّا نُونُ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ؛ و

لوط چون گفت [قوم]^۵ خود را می آری^۷ زشتی که سبق نبرده است شما را به آن

کسی از جهانیان؟

آیه ۸۱ إِنَّكُمْ^۸ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ؛ شما^۹

می شوی^{۱۰} به مردان به شهوت از جز زنان بلکه^{۱۱} شما قومی اسراف کننده [اید]^۵.

آیه ۸۲ وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَنْتَهَرُونَ؛

و نبود جواب قومش إلا آن که گفتند بیرون کنی^{۱۲} ایشان را از شهر شما که^{۱۳}

۱. مع: به آنچه. ۲. وز: آج، لب: ایمان آوردید.

۳. مع: وز: به ما آر. ۴. آج، لب: پس بگرفت.

۵. اساس: ندارد، با توجه به مع: وز افزوده شد. ۶. مع: وز: ندارید.

۷. مع: وز: می آرید.

۸. اساس و همه نسخه بدلهای: اِنَّكُمْ / اَهُكُمْ؛ با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۹. آج، لب: ای بدرستی که. ۱۰. مع: وز: می شوید.

۱۱. اساس: بلك؛ مع: وز: بل. ۱۲. مع: وز: بیرون کنید.

۱۳. مع: وز: از شهر به آن که.

ایشان مردمانی اند که پاکیزگی^۱ می کنند.

آیه ۸۳ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ؛ برهانیدیم او را و اهلش را مگر زنش را که بود از جمله گذشتگان^۲.

آیه ۸۴ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ؛ و بیاراندیم^۳ بر ایشان بارانی، بنگر^۴ چگونه بود^۵ عاقبت گناهکاران.

آیه ۸۵ وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ؛ و به مدین برادرشان شعیب^۶ گفت: ای قوم پرستی^۷ خدای رانست شما را از خدای جز او، آمد به شما حاجتی از خدایتان تمام بدهی^۸ پیمودن و ترازو^۹ و کم مدهی^{۱۰} مردمان را چیزهایشان و تباهی مکنید^{۱۱} در زمین پس^{۱۲} صلاحش، آن بهتر باشد شما را اگر شما از گرویدگانی^{۱۳}.

آیه ۸۶ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ؛ و منشینی^{۱۴} بر هر راهی می ترسانی^{۱۵} و باز می داری^{۱۶} از راه خدای آن را که ایمان دارد به او و می جوید آن را کژی^{۱۷} و یاد کنی^{۱۸} چو بودی^{۱۹} اندک به بسیار کرد

۱. مع، وز: پاکیزه؛ آج، لب: پاکي.

۲. مع، وز: بیاراندیم.

۳. مع، وز: لب: بوده است.

۴. مع، وز: آج، لب: آف، پرستی.

۵. مع، لب: پیمانہ را و ترازو را.

۶. مع، لب: مکنی.

۷. مع، وز: اگر ایمان دارید؛ لب: اگر ایمان داری.

۸. مع، وز: آج، لب: می ترسانید.

۹. مع، وز: آج، لب: باز می داری.

۱۰. مع، وز: آج، لب: یاد کنید.

۱۱. مع، وز: آف: چون بودید.

شمارا و بنگر [ی] که چگونه بود عاقبت مفسدان.

آیه ۸۷ **وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ**؛ و اگر چه طایفه ای از شما ایمان آوردند به آن که فرستاد [ندمرا] ^۲ به آن و طایفه ای ایمان نیاورند صبر کنی ^۳ تا حکم کند خدای میان [ما] ^۴ و او بهترین حکم کنندگان است.

آیه ۸۸ **قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ**؛ گفتند آن گروه ^۴ که بزرگواری کردند از قوم او: ما بیرون کنیم تو را ای شعیب و آن را که ایمان آوردند با تو از شهر ما یا بازایی با دین ما. گفت: همانا ما کاره باشیم؟

آیه ۸۹ **قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ** [۱۶۰ - پ] **بَعْدَ إِذْ نَجَّيْنَا اللَّهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُوذَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ**؛ بافته باشیم بر خدای دروغی اگر باز آییم ^۵ با دین شما پس آن که ^۶ بپرهانید خدای ما از آن، و نباشد ما را که باز آییم در آن مگر که خواهد خدای پروردگار ما و فراخ [است] ^۷ خدای ما بر همه چیزی به علم، بر خدای توکل کردیم. خدای ما! حکم کن میان ما و میان قوم ^۸ ما بدرستی، و تو بهترین حکم کنندگانی.

آیه ۹۰ **وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ**؛ و گفتند آنان ^۹ که کافر شدند از قوم [او] ^{۱۰}: اگر پس روی کنید شعیب را شما پس

۱. اساس: ندارد، با توجه به لت افزوده شد؛ معج، وز: و بنگرید.

۲. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۳. معج، وز: صبر کنید.

۴. معج، وز: آج، لب + اشراف.

۵. معج، وز: باز آید؛ آج، لب: باز گردیم.

۶. معج، وز: آج، لب: پس از آن که.

۷. اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد؛ آج، لب: محیط است.

۸. آج، لب: گروه.

۹. معج، وز: لت: آن گروه؛ آج، لب: اشرافی.

۱۰. اساس: ندارد، از معج، افزوده شد.

زیان کاران هستی^۱.

آیه ۹۱ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ؛ بگرفت ایشان را زمین لرزه در روز آمدند در سرایشان مُرده؛

آیه ۹۲ الَّذِينَ كَذَبُوا شَعْبِيًّا كَأَن لَّمْ يَنْفَعُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَبُوا شَعْبِيًّا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ؛ آنان که دروغ داشتند شعیب را پنداری نبودند^۲ در آن جا آنان که بدروغ داشتند شعیب را، بودند ایشان زیان کاران.

آیه ۹۳ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ؛ برگردید^۳ از ایشان و گفت ای قوم من: برسانیدم به شما پیغامهای خدایم و نصیحت کردم شما را، چگونه دل‌تنگ شوم بر قوم کافران^۴!

قَوْلُهُ تَعَالَى: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ ، خدای - جَلَّ جَلَالُهُ - در این آیت تذکیر نعمت کرد بر مکلفان و باز نمود که ما نوح را به قوم خود فرستادیم، و هُوَ نوح این لَمَك بن متوشلخ بن اُخْنُوخ و هُوَ ادریس النبی بن مهلائیل بن بردبن قینان بن انوش بن شیث بن آدم - عَلَيْهِ السَّلَامُ - و نُوْح - عَلَيْهِ السَّلَامُ - اول پیغامبری بود که خدای تَعَالَى او را فرستاد از پس ادریس و چون خدای تَعَالَى او را به پیغامبری فرستاد او را پنجاه سال بود، و گفتند درودگر بود و مادرش قینوش بنت راکیل بن فحویل^۵ بن اُخْنُوخ بود. خدای تَعَالَى او را به فرزندان قابیل [فرستاد]^۶ و آنان که از فرزندان شیث متابع ایشان بودند. عبدالله عَبَّاس گفت دو بطن بودند از فرزندان آدم: یکی در سَهْل و یکی در جَبَل. آنان که در کوهستان بودند مردانشان نکو روی و زنانشان دمیم الخلق، و مردان که در سهل بودند دمیم الخلق بودند و

۱. مع، وز: تا شما زیان کار نباشید؛ آج، لب: باشید در دین ما در دنیا هر آینه زیان کار.

۲. آج، لب: پنداری که مقیم نشدند.

۳. آج، لب: پس روی بگردانید.

۴. مع، وز: گروهی ناگرویدگان.

۵. آج، لب: قحویل؛ بم، آن: فحویل.

۶. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

زنان نکو روی. ابلیس بنزدیک مردی آمد از اهل سهل در صورت غلامی^۱، گفت: مرا کسی^۲ می باید تا خدمت او کنم. مرد گفت^۳: خواهی پیش من آی و خدمت من کن تا مزدت می دهم^۴. گفت^۵: نیک آید و پیش او رفت و خدمت او می کرد و گوسفندان^۶ او می چرانید. روزی بایستاد و نی بساخت - اعنی یراع و پیش او^۷ کس ساخته نبود^۸ - و بزد^۹. مردم آوازی^{۱۰} شنیدند که هرگز نشنیده بودند^{۱۱}. هر روز^{۱۲} جماعتی بر او^{۱۳} آمدندی و سماع آن نی کردند و خبر به اهل جبل رسید که مردی هست در سهل که چیزی بساخته است که از آن جا آوازی خوش می آید. ایشان را عیدی بودی که هر سال یک بار به آن عید از شهر بیرون شدند و زنان خود را بیاراستندی و مردان به تماشا و نظاره برون رفتندی^{۱۴} بر عادتی که ایشان را بود. در این عید تنی چند از اهل کوهستان بیامدند تا نظاره عید کنند [۱۶۱ - ر] و^{۱۵} آواز این نی بشنوند، آن زنان را دیدند و^{۱۶} جمال ایشان، تعجب^{۱۷} فروماندند^{۱۸}. برفتند و اهل کوهستان را خبر دادند از جمال زنان ایشان، جماعتی بیامدند و به این زمین انتقال کردند و با ایشان اختلاط و صحبت کردند و زنان با ایشان مایل شدند از جمالشان فاحشه در میان ایشان آشکارا شد^{۱۹}، و هُوَ^{۲۰} قَوْلُهُ تَعَالَى: وَلَا تَبْرَحْنَ تَبْرِجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى^{۲۱}. عبدالله عباس گفت^{۲۲}: آدم وصیت کرده بود^{۲۳}

- | | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| ۱. آج، لب + و. | ۲. معج، وزه مل: کس. |
| ۳. مل + اگور. | ۴. آج، لب: من دهم. |
| ۵. مل: ابلیس - علیه اللعنه - گفت. | ۶. مل، آن، آج، لب، آف: گوسفندان. |
| ۷. مل: پیش از وی. | ۸. مل: نساخته بود. |
| ۹. مل: آن نی بزد. | ۱۰. آن: آواز او. |
| ۱۱. معج، وزه لت: شنیده نبودند. | ۱۲. معج، وزه برو. |
| ۱۳. مل، آج، لب، آف، لت: بیرون. | ۱۴. معج، وزه لت + از مل + صورت. |
| ۱۵. معج، وزه مل: به تعجب. | ۱۶. معج، وزه لت + و. |
| ۱۷. آج، لب: پیدا شد. | ۱۸. مل: وهی. |
| ۱۹. سورة احزاب (۳۳) آیه ۳۳. | ۲۰. معج، وزه مل، لت + که. |

فرزندان شیث را که با فرزندان قایل مناکحه نکنند. فرزندان شیث آدم را در غاری بنهاده بودند^۱ و بر اونگاهانانی برگماشته تارها نکنند که از فرزندان قایل کسی آنجا رود^۲، و جماعتی گفتند: اگر^۳ برویم و احوال بنی عم^۴ ما - فرزندان قایل - بنگریم تا چه می کنند، روا باشد! و این مردان نکو روی بودند. صد مرد پیامدند بتزدیک فرزندان قایل. زنان که ایشان را بدیدند در ایشان آویختند و ایشان را برخود بازگرفتند و رها نکردند تا بروند. جماعتی خویشان اینان گفتند: برویم و بنگریم تا برادران ما و بنو اعمام ما در چه اند! صد مرد دیگر پیامدند هم نیز بازگرفتند ایشان را و چندان که می آمدند تا مختلط شدند و مناکحه^۵ کردند و فساد آشکارا شد در میان ایشان و بنو قایل بسیار شدند و افطار زمین از ایشان پُر شد و فساد آشکارا کردند. خدای تعالی نوح را با ایشان^۶ فرستاد - و او را پنجاه سال بود - و در میان ایشان هزار سال کم پنجاه سال مقام کرد، و ایشان را دعوت می کرد و به خدای می ترسانید^۷ و تهدید و وعید می کرد به عقاب خدای و هیچ فایده ای نکرد. و هر چند بر آمد ایشان طاغی تر و باغی تر بودند چنان که خدای تعالی گفت: وَ قَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِنْهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْفَى^۸، و چندان که بیش دعوت کرد ایشان بیش رمیدند، چنان که گفت: فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا^۹. ضحاک گفت از عبدالله عباس که: نوح را چندان بزدندی که از هوش بشدی^{۱۰} و آنکه در نمدی پیچیده^{۱۱} او را به خانه بردندی بر آن که بمرد. بامداد برون آمدی و با سر دعوت رفتی^{۱۲}. هم بر این سیرت هزار سال کم پنجاه سال می بود. مردی^{۱۳} بیامدی از ایشان پیر شده

۱. مل: پنجاه بودند.

۲. مع، وزه، مل، لت: شود.

۳. مع، وزه، مل، لت + ما.

۴. مل: بنی عمان.

۵. مع، وزه، مل، آج، لب: مناکحت.

۶. آج، لب: بایشان.

۷. مل + عز و جل.

۸. سورة نجم (۵۳) آیه ۵۲.

۹. سورة نوح (۷۱) آیه ۶.

۱۰. مل: برفتی.

۱۱. مع، وزه، مل، لت: پیختندی.

۱۲. مل: شدی.

۱۳. اساس: مرد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

- و كُودِكْ خود را بیاوردی و گفتی: ای پسر! این مرد را می بینی^۱؟ من پیر شدم و این مردی جا دوست؛ اگر مرا وفاتی باشد نباید که این مرد تو را بفریبد، زینهار^۲ تا پیرامن او نگردی و سخن او نشنوی! كُودِكْ عصا از دست پدر بستدی و آهنگ نوح کردی و خواستی تا او را به عصا بزنند. نوح عند آن برایشان دعا کرد: فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ^۳. این حکایت دعوت نوح است که نوح قوم را گفت: يَا قَوْمِ، ۵ والمراد یا قومی، «یاء» بیفکنند^۴ و به کسره «میم» اکتفا کردند^۵. گفت ای قوم من: اُعْبُدُوا اللَّهَ؛ خدای را پرستی^۶. و عبادت غایت خضوع باشد به دل در برابر نعمتی که از بالای آن نعمت نباشد و آن اصول نعم^۷. برای این عبادت کس را نرسد و سزاوار نبود مگر خدای را - تَعَالَى. آنگه گفت: عبادت شما باید تا خاص بود و خالص خدای را تَعَالَى چه با او خدایی دیگر نیست شما را. و «مِنْ» برای ۱۰ تأکید نفی آورد، لِقَوْلِهِمْ: مَا فِي الدَّارِ مِنْ رَجُلٍ لَكِنْ^۸ رَجُلَانِ مناقضه باشد. و کِسَائِي و ابوجعفر خواندند: غَيْرِهِ، بِالْجَرِّ صِفَةً لِإِلَهِ و کسر «هَاء» به اشباع، هر کجا باشد و دیگر [۱۶۱ - پ] مُقَرَّبَانِ به رفع «راء» و ضم «هَاء» و اشباع به «واو». و حَجَّتْ آنان که به رفع خواندند آن است که گفتند: بدل است از اسمی که محل او رفع است و هُوَ قَوْلُهُ: مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ، و المعنى لَا إِلَهَ لَكُمْ. آنگه اگر «الْإِلَهِ آری آن ۱۵ اسم که از پس «الْإِلَهِ آید جز مرفوع نباشد، كَقَوْلِهِ: وَ مَا مِنْ إِلَهِ إِلَّا اللَّهُ^۹، جار و مجرور در محل رفع است و آنچه ما بعد «الْإِلَهِ است مرفوع است، عَلَى أَنَّهُ بَدَلٌ مِنْهُ، كَقَوْلِكَ: مَا جَاءَنِي إِلَّا زَيْدٌ^{۱۰}. آنگه حکم «غَيْرِ» حُكْمُ الْإِسْمِ الْمَوْقُوعِ بَعْدَ الْإِلَهِ باشد

۱. آف: می بینید.

۲. میج، وزه، مل، لت، آج، لب: زینهار.

۳. سورة اعراف (۷) آیه ۵۹.

۴. میج، وزه، مل، لت: بیفکنند.

۵. میج، وزه، مل، لت: کرد.

۶. میج، وزه، مل، آج، لب، آف: پرستید.

۷. میج، وزه، مل، لت + است.

۸. آج، لب، لیکن.

۹. سورة آل عمران (۳) آیه ۶۲.

۱۰. اساس، میج، وزه، زید، یا توجه به دیگر نسخه بدلها و سیاق جمله تصحیح گردید.

در اعراب، چون «غیر» استثنا بود، یقول: ما جاءني رجل غير زيد و ما رأيت رجلاً غير زيد و ما مررت برجل غير زيد، چنان که گویی: إلا زيد و إلا زيدا و إلا زيد بر بدل. و چون صفت باشد تابع موصوف بود در اعراب. آنکه ایشان را گفت: اِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ؛ من بر شما می ترسم از عذاب روز بزرگ - و آن روز قیامت است - و «عذاب»، المی مستمر باشد و باشد که بحق باشد و باشد که نباشد. امّا «عقاب» جز مستحق نباشد، و «خوف» اگر چه اصل او ظن باشد، این جا علم است چنان که به معنی علم نیز استعمال کنند و خوف با علم باشد و اگر چه با ظن بیشتر بود، چنان که یکی از ما از مرگ و گوز و قیامت ترسد، اگر چه این همه یقین داند.

- ۱۰ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ؛ گفتند جماعتی قوم او. در «ملاً» دو قول گفتند: یکی آن که جماعت باشد از مردان خاصه دون زنان، كَالْقَوْمِ وَالنَّفَرِ وَالرَّهْطِ. و برای ایشان ملاً خوانند که محافل و مجامع مملو بکنند. و قولی دیگر آن است: ملاً اشراف و رؤسا باشند، لَانَّهُمْ يَمْلُؤُونَ الْعُيُونَ وَالْقُلُوبَ هَيْبَةً وَجَلَالَةً. و از آن جاست قول رسول - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بعضی انصاریان را روز بدر، چون گفت: ما رأينا إلا عجايز صلعا؛ ما مردمانی^۲ پیر اصلع را دیدیم. رسول - عَلَيْهِ السَّلَامُ - گفت: اولئك الملاء من قریش؛ ایشان سادات و اشراف قریش اند. و «قوم» جماعت مردان باشند بی زنان، لِقِيَامِهِمُ الْأُمُورَ دُونَ النِّسَاءِ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: الرَّجَالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ^۳ - آلیه. و بیان این قَوْلُهُ: لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ^۴، قوم را در برابر زنان نهاد به بدل رجال این جماعت از قوم او گفتند: إِنَّا لَتَرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ^۵؛ ما تو را در ضلال و خسار و گمراهی ظاهر می بینیم. و در «نراك» سه قول گفتند: یکی آن که رؤیت به معنی علم است، دوم آن که به معنی ابصار

۱. میح، وزا، مل، لت + که.

۲. آف: مردانی.

۳. سوره نساء (۴) آیه ۳۴.

۴. سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۱.

۵. سوره اعراف (۷) آیه ۶۰.

- است مِنْ رُؤْيَةِ الْبَصَرِ، و سهام^۱ آن که از رأی است و هُوَ الظَّنُّ، فَكَانَتْهُمْ قَالُوا: إِنَّا لَنَنْظُنُّكَ. و مراد به «ضلال» این جا^۲ عدول از^۳ صواب است. و «مبین» از فعل لازم است، ای یَبِّينِ ظَاهِرًا. نوح - عَلَيْهِ السَّلَام - جواب داد که ای قوم: لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ^۴، مرا ضلالتی و گمراهی و عدولی نیست از راه^۵ راست، و برای آن «بی» گفت و نگفت «فی» که ایشان حوالت کردند که این کاری حادث است که در او پدید آمده است چون عِلَّتِي و بیماری و جنونی^۶ و این معانی با «باء» استعمال کنند، يُقَالُ: بِهِ جِنَّةٌ وَ بِهِ لَمَمٌ وَ طَيْفٌ وَ بِهِ سُقْمٌ وَ حُمَّى، وَ لَا يُقَالُ: بِهِ مَعْرِفَةٌ، لِأَنَّ هَذِهِ مِنَ اللَّازِمِ وَ تِلْكَ مِنَ الْعَوَارِضِ، كَمَا يُقَالُ: بِهِ جُوعٌ وَ عَطَشٌ وَ لَا يُقَالُ فِيهِ.
- وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ و لکن من رسولی ام فرستاده. و فعول این جا به معنی مُفَعَّلٌ باشد، رسول به معنی مُرْسَلٌ باشد و حقیقت او در شرع شخصی باشد که او را تکلیف کنند قیام کردن به اَعْبَاءِ نُبُوتِ و رسالت و تحمّل پیغامها از خدای به خلقان که به آن مستحق [۱۶۲ - را] ثواب عظیم شود از خدای تَعَالَى و از [ما]^۷ مستحق^۸ اجلال و اعظام^۹. و اصل «لکنتی»، لَكِنْتَنِي بوده است به دو «نون» و لکن يك «نون» بیفگنندند تا سه «نون» مجتمع نباشد که يك حرف مشدد دو حرف باشد. و در إني و أتي و کانتی و لکنتی هم این حکم باشد، و در لَعَلَّ همچنین هر دو وجه روا باشد، لَعَلِّي و لَعَلْنِي لِقُرْبِ اللَّامِ مِنَ التَّوْنِ مِنْ جِهَةِ الْمَخْرَجِ. فَأَمَّا «لَيْتَنِي» جز با «نون» عماد نشاید برای آن که آن عِلَّتْ که آن جا هست این جا نیست و «مِنْ» ابتدای غایت^{۱۰} است، أَيْ صَادِرَةٌ^{۱۱} مِنْ قِبَلِ اللَّهِ.

۱. آف: سیوم. ۲. آن، بم: آن جا.

۳. وز، مل + ره. ۴. سوره اعراف (۷)، آیه ۶۱.

۵. لت: ره. ۶. مل: حزنی.

۷. اساس: ندارد، از مع افزوده شد. ۸. وز، مل، لت + غایت.

۹. مل: تعظیم. ۱۰. آج، لب: عامل.

۱۱. اساس، آف، آن: صادرات، با توجه به مع تصحیح شد.

أَبْلَغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي، هم حکایت قول^۱ نوح است - عَلَيْهِ السَّلَام - که با قَوْم می گوید، گفت: می رسانم^۲ به شما پیغامهای خدای، ابو عمرو تنها خواند: أَبْلَغُكُمْ به تخفیف «لام» مِنَ الْإِبْلَاحِ و باقی قراء به تشدید «لام»^۳ مِنَ التَّبْلِغِ، و هر دو به يك معنی باشد جز که در تبلیغ مبالغتی باشد زیادت. و «بَلَّغَ» فعلی باشد متعدی به يك مفعول چون «همزه» یا^۴ تضعیف العین در او آرند متعدی شود به دو مفعول. و قرآن به ابلاغ و تبلیغ ناطق است فی قَوْلِهِ تَعَالَى: فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ^۵، و قَوْلُهُ: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ^۶. و ابلاغ ایصال چیزی باشد که در او بیان و افهام بود و بلاغت از این جاست و آن ایصال^۷ معنی باشد به دل^۸ در نکو^۹ صورتی از لفظ، و بلیغ مُنْتَهَى بلاغت باشد. و رسالات جمع رسالت باشد، و برای آن جمع کرد آن را که در او انواع و ضروب باشد از ترغیب و تحذیر و وعده^{۱۰} و وعید و مواعظ و زواجر و حلال و حرام و حدود و احکام. و أَنْصَحُ لَكُمْ؛ و نصیحت می کنم شما را، و نصیحت اخلاص نیت باشد از شایب فساد من قَوْلِهِمْ: آيْتَصُّ نَاصِعٌ، ای خَالِصٌ، لِقُرْبِ مَخْرَجِ «الْحَاءِ» مِنَ «الْعَيْنِ» وَ النُّصُوحُ وَ النُّصُوحُ؛ الْخُلُوصُ، وَ النُّصُوحُ؛ خِلَافُ الْغَيْثِ. و قَوْلُهُ: وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ^{۱۱}؛ و من از خدای آن دانم که شما ندانی^{۱۲}. این بر سبیل تحریض^{۱۳} است ایشان را برای طاعت^{۱۴} و زجر از معصیت، برای آن که گفت: من عالم به عواقب طاعت و معصیت بِأَعْلَامِ اللَّهِ تَعَالَى إِيَّايَ، من دانم که خدای تَعَالَى با مطیعان چه خواهد کردن و عاصیان را

- | | |
|--------------------------|------------------------------|
| ۱. مل: قوم. | ۲. مل: من رسانم. |
| ۳. آن + خواندند. | ۴. وز، مل، لت: با. |
| ۵. سوره هود (۱۱) آیه ۵۷. | ۶. سوره مائده (۵) آیه ۶۷. |
| ۷. وز: اتصال. | ۸. وز: بدل. |
| ۹. مل، لت: نیکوتر. | ۱۰. وز، مل، لت: وعده. |
| ۱۱. سوره اعراف، آیه ۶۲. | ۱۲. آج، لب: ندانید. |
| ۱۳. لب، هم: تحریض. | ۱۴. وز، مل، آج، لب: بر طاعت. |

و کافران را چه پاداشت^۱ خواهد دادن، از این روی نصیحت می‌کنم شما را و ترغیب می‌کنم به ایمان و طاعت و تحذیر می‌کنم از کفر و معصیت.

أَوْعَجِبْتُمْ، صورت این کلام استفهام است و معنی تقریب و ملامت، گفت:

عجب می‌داری^۲ شما که مردی هم از شما به شما آید و ذکری و وعظی به شما

- آرد! رمانی گفت: تعجب، تغییر نفس باشد به چیزی که سبب پوشیده باشد و از عادت خارج بود، و «ذکر» حُضُورُ الْمَعْنَى لِلنَّفْسِ باشد، و «علی» برای آن گفت که «جاء» متضمن است به معنی أَنْزَلَ، یعنی چه جای تعجب و انکار است از آن که خدای ذکری و بیانی و نوعی از اوامر و نواهی و شرایع که مصالح مکلفان به آن متعلق باشد فرو فرستد بر مردی که هم از شما باشد، یعنی آدمی باشد و فرشته نباشد و از شهر و نسب شما باشد^۳، غریب نباشد و غرض او آن باشد^۴ تا شما را به آن بترساند. و اِنذار، اِعلام با تخویف باشد؛ و تا شما از معاصی او بپرخیزی^۵ و اجتناب کنی^۶ و تا باشد که بر شما رحمت کنند^۷.

و در آیت دلیل است بر بطلان قول مجتبه که گفتند: خدای تَعَالَى از کافر

کفر و معصیت می‌خواهد و از ایشان ایمان و تقوا نمی‌خواهد. و خدای گفت:

- غرض من به فرستادن نوح آن است تا قوم او به اِنذار او متقی شوند و از کفر و معاصی پرهیزند^۸، من بر ایشان رحمت کنم.

فَكَذَّبُوهُ، این خبر است [۱۶۲ - پ] که خدای تَعَالَى از قوم نوح می‌دهد که

ایشان نوح را تکذیب کردند و به دروغ داشتند، و چندان که او دعوت بیش کرد ایشان

بیش رمیدند^۹. چون هیچ سود نداشت وعظ و دعوت او ایشان را، ما برهانیدیم

۱. آف: پاداش. ۲. وز، مل، آف: می‌دارید.

۳. مل + و. ۴. آج، لب + که.

۵. آن: پرهیزی، وز، مل: پرهیزید؛ آج، لب، آف: پرخیزید. ۶. وز، مل، آج، لب: کنید.

۷. وز، آف، لت: کنم. ۸. آج، لب، بم: به پرهیزند و.

۹. مل: می‌رمیدند.

نوح را و آنان را که با او بودند. اسحاق گفت سه پسرش بودند: سام و حام [و یافث]^۱ و زنان ایشان بودند و شش کس دیگر که در این مُدّت دراز از هزار سال کم پنجاه سال به او ایمان آورده بودند. کلبی گفت: هشتاد کس بودند، چهل مرد و چهل زن. دگر مفسران گفتند: جمله هفتاد کس بودند. *فِي الْفُلْكِ*؛ در کشتی، و این لفظ صالح است یکی را و جماعتی را. و اصل کلمه و اشتقاق او از «دَوْر» است، و مِنْهُ فَلَكَةُ الْمَغْرَلِ وَالْفَلَكُ لِدَوْرَانِهِ، وَ كَذَلِكَ: فَلَكَةُ الثَّذِي تَذِي الْمَرْءِ لِاسْتِدَارَتِهِ. وَ اغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا؛ و غرق کردیم آنان را که به آیات ما تکذیب کردند، و اصل «غَرَق» غَوْض در آب باشد بر وجه هلاک، و مِنْهُ قَوْلُهُمْ: اغْرَقَ فِي نَزْعِ الْقَوْمِ إِذَا تَجَاوَزَ الْحَدَّ، برای آن که چون از اندازه برود شکسته شود. و اغْرَقَ فِي الْأَمْرِ إِذَا بَلَغَ فِيهِ، و اسْتَغْرَقَ الشَّيْءُ إِذَا عَمَّ. إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ، این بر طریق تعلیل فرمود، حق تعالی گفت: برای آن غرق کردیم ایشان را که گروهی نابینا بودند از راه راست، یعنی بمنزلی نابینا بوده اند در آن که ره حق و رشد [و] اصواب ندیدند و اندیشه نکردند. ضَحَّاكَ گفت: کنایت است از کفر، بعضی دگر گفتند: کنایت است از جهل. حسین بن الفضل گفت، عرب گوید: رَجُلٌ عَمٍ عَنِ الْحَقِّ وَ أَعْمَى الْبَصِيرِ.

وَ إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا، یعنی وَ أَرْسَلْنَا إِلَى عَادٍ، حرف جرّ تعلق دارد به فعلی^۲ محذوف که آن فعل گذشته بر حذف او دلیل می کند؛ و نیز بفرستادیم به عاد برادر ایشان در نسب هود را - عَلَيْهِ السَّلَام. اَمَّا عَاد، فَهُوَ عَادُ بْنُ عَوْصِ بْنِ إِرْمِ بْنِ سَامِ بْنِ نُوحٍ، و این عاد اول است. و اَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ اسْحَاقَ، فَهُوَ هُودُ بْنُ سَلْفَحَ^۴ بْنِ اِرْفَخْشَادِ بْنِ سَامِ بْنِ نُوحٍ.

قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ؛ گفت: ای قوم من خدای را پرستی^۵ که شما را جز او

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. آج، لب: فعل.

۳. آج، لب، لت: عاد بن عوج.

۴. لت: هود بن سالفح.

۵. وز، مل، آج، لب: پرستید.

خدایی نیست. أَفَلَا تَتَّقُونَ؛ از وی نمی ترسی^۱. و هود بر حقیقت برادر ایشان نبود، نه از مادر و نه از پدر، إِنَّمَا از قبیله ایشان بود، قربت نسب داشت، خدای تعالی به هم نسبی او را برادر ایشان خواند، و برادر دین نبود باتفاق، و عَلِيُّ هَذَا حَمِلَ قَوْلُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ^۲ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي أَهْلِ الْجَمَلِ وَصِفِينَ وَ نَهْرُونَ: إِخْوَانُنَا بَعَا عَلَيْنَا، يَعْنِي إِخْوَانُنَا فِي النَّسَبِ.

۵

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ، گفتند آن رؤسا و اشراف قوم او از کافران: ما تو را در سفاقت می بینیم، و سفاقت خفت حلم باشد. وَ تَوْبٌ سَفِيهٌ إِذَا كَانَ رَقِيقًا خَفِيفًا مُؤَزَّجٌ گفت: «سَفَه» جنون باشد به لغت حَمِيرٌ، یعنی ما تو را سفيه و سبکسار می بینیم و تو را از جمله دروغزنان می پنداریم. حسن بصری گفت: «ظَنَّ» در آیت بر حقیقت خود است برای آن که ایشان را علمی نبود به صدق و کذب او، و این قول بهتر است از قول آن کس که گفت: «ظَنَّ» به معنی علم است.

۱۰

هود - عَلَيْهِ السَّلَامُ - جَوَابِ دَادٍ، گفت: يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ؛ مرا سفاقتی نیست و خفت حلمی، و لکن من رسولم از خدای جهانیان به شما.

۱۵

أَبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي؛ پیغامهای خدای تعالی به شما می رسانم و می گزارم^۳ و من شما را نصیحت کننده ام امین و استوار بر ادای رسالت. کلیدی گفت معنی آن است که: من پیش از این در میان شما امین و استوار بودم، چون از خدای تعالی به رسالت پیامدم نا^۴ امین گشتم!

۲۰

أَوْ عَجِبْتُمْ، همزه استفهام راست^۵ و «واو» عطف را^۶ و معنی تقریب و ملامت، گفت [۱۶۳ - ر]: عجب می داری^۷ که مردی از شما به شما آید با ذکر

۱. وز، مل، آج، لب: نمی ترسید.

۲. آف، آن: امیرالمؤمنین علی.

۳. آج، لب: پیغام.

۴. وز، مل، آج، لب، لت، آن: می گزارم.

۵. مل، لب، بم، لت، آن: تا.

۶. اساس: است، با توجه به وز، مل تصحیح شد.

۷. وز، آج، لب، آف: می داری.

۸. آج: عطف است.

و بیانی و وعظی از خدای تَعَالَى فرود آمده تا شما را به آن برسازند؟ وَ اذْكُرُوا
 اِذْ جَعَلَكُمْ؛ ایشان را نعمت خدای یاد می دهند^۱، گفت: یاد کنید^۲ چون
 خدای تَعَالَى شما را خلیفه کرد از پس قوم نوح. و خلیفه کسی باشد که قایم مقام
 دیگری باشد از پس او، لِأَنَّهُ يُخَلِّفُ صَاحِبَهُ الْمُتَقَدِّمَ، اُنْیَ یَجِیءُ خَلْفَهُ، و جمع
 این لفظ بر مذکر کرد برای آن که مراد به آن مذکر است، كَطْرِیْفٍ و ظَرْفَاءٍ، و اگر
 جمع بر مؤنث کردی خلائف بودی كَكْرِیْمَةٍ و كَرَائِمٍ و فَضَیْلَةٍ و فَضَائِلٍ. وَ زَادَكُمْ
 فِی الْخَلْقِ بَضْطَةً^۳؛ و بیفزود^۴ شما را در خلق و آفرینش بَسَطَتْ و گستردگی.
 بعضی گفتند: قَوْتٌ^۵ خواست، و بعضی دگر گفتند: طول قامت خواست. رُمَانِی
 و زَجَاجٌ گفتن^۶: آن که کوتاهترین ایشان بود شصت گز [بودی و درازترین ایشان
 صد گز. و باقر - علیه السَّلَام - گفت: هر یکی از ایشان به بالای نخلی خرمایی^۷
 بود دراز و به قَوْتِ چنان^۸ بودند^۹ که مردی از ایشان پیامدی و دست در رُغْنِ کوه
 زد و به قَوْتِ بجنبایدی و سنگ از کوه بکندی.

عبدالله عَبَّاسٌ گفت: هر یکی هشتاد گز بودند. أَبُو حَمْرَةَ الشَّمَالِیُّ^{۱۰} گفت:
 هفتاد گز، مُقَاتِلٌ گفت: دوازده گز، وَ هَبٌ گفت: سر هر یکی از ایشان بر
 مثال قبه‌ای بود و به شکلی بود که در چشم خانه و بینی درّه و استخوان^{۱۱}
 سرهای ایشان سباع خانه ساختندی و بچه زادندی. فَأَذْكُرُوا اِلَاءَ اللّٰهِ؛ یاد کنی^{۱۲}
 نعمتهای خدای تَعَالَى، وَ اِحْدُهَا «اَلِی» و «اِلِی» و «اِلِی»، مِثْلُ: قَفَا و مَعِی و

۱. مل، لت، آن: می دهد.

۲. لت: یاد کنی / یاد کنید.

۳. اساس و همه نسخه بدلها: بَسَطَتْ، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۴. آج، لب: و می فزود.

۵. آج، لب، بم، آن: فوق؛ آف، فرق.

۶. کذا: در اساس، بم، آن (گفتن / گفتند)؛ دیگر نسخه بدلها: گفتند.

۷. لت: خرمایی.

۸. اساس: ندارد، با توجه به وزن مل افزوده شد.

۹. مل: بودی.

۱۰. اساس: ابو حمزه عامی، با توجه به وزن مل تصحیح شد.

۱۱. آج، لب: بینی و در استخوان.

۱۲. مع، وزه، مل، آج، لب: یاد کنید.

حسی^۱، و نظیره: آناء اللَّیْلِ وَاِجْدُهَا اِنِّی وَاِنِّی وَاِنِّی، قَالَ الشَّاعِرُ^۲:
 اَبِیضٌ لَا یَرْهَبُ الْهُزَالَ وَلَا یَقْطَعُ رِخْمًا وَلَا یَخْسُونَ اِلَیَّ
 اِی نِعْمَةً . لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ تا همانا ظفریابی^۳ و بقا و زندگانی و به ثواب
 خدای برسی^۴ و نعیم دایم.

- ۵ ایشان بر سبیل انکار و تعجب گفتند: اَجِئْنَا لِنُعْبِدَ اللَّهَ وَحْدَهُ؛ تو پیامدهای
 به ما تا ما خدای را پرستیم و آنچه پدران ما پرستیدندی از بتان رها کنیم؟ و بیان
 کردیم که از این فعل جز مستقبل استعمال نکرده‌اند و امر و نهی که از مضارع
 مأخوذ است، از او بنای ماضی و مصدر و فاعل و مفعول نیاید اَعْنِي قَوْلُهُ؛ وَنَذَرَ .
 فَاَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا؛ بیار آنچه ما را وعده می‌دهی از عذاب اگر راست می‌گویی^۵. و
 ۱۰ این برای آن گفتند [که]^۶ هیچ گونه اعتقاد نکرده بودند که او راست می‌گوید یا آن
 را اصلی هست.

هود - عَلَيْهِ السَّلَام - جواب داد ایشان را^۷، گفت:

- قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ، گفت: واقع شد و
 بیفتاد^۸ و واجب شد بر شما از خدای شما عذابی. و مراد به «رجس» عذاب
 است و خشمی. وَالرَّجْزُ وَالرَّجْسُ وَاحِدٌ، بِمَعْنَى الْعَذَابِ. و «وقوع» حُدُوث
 ۱۵ باشد و مراد آن است که عذاب نزدیک شد و سایه بر شما افگند^۹، پس^{۱۰}
 نماند میان شما و نزول عذاب. و رجز و رجس^{۱۱} به معنی عذاب آمد و «سین» را
 از «زه»^{۱۲} بدل کردند، لِقُرْبِ الْمَخْرَجِ، چنان که «تا» را از «سین» فی قَوْلِ
 الشَّاعِرِ^{۱۲}:

۱. آج، در حاشیه افزوده است: و جمعه الاحشاء.

۲. معج، وز + شعر.

۳. معج، وزه، مل، آف: باید.

۴. معج، وزه، مل، آف: برسد.

۵. معج: می‌گویند.

۶. اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.

۷. معج، وزه، مل، لت + و.

۸. وزه، مل: بیوفتاد.

۹. آج، لب: بسی.

۱۰. وزه، مل + واحد.

۱۱. وزه، مل: باز.

۱۲. مل + شعر.

أَلَا لَعْنَى اللَّهِ بَيْنَى التَّيْسَلَاتِ عمرو بن يَرْبُوعٍ لِشَامِ النَّاتِ
أَيِ النَّاسِ:

لَيْسُوا بِأَعْفَافٍ^۱ وَلَا أَكْبَابٍ^۲

آئی، آکیاس. و غضب ارادت عقاب باشد به مستحقش، و غضب و رضا
 ۵ از باب ارادت باشد و رضا ارادتی باشد که مرادش در وجود آید و کراهتی متعقب^۲
 او نباشد و اطلاق هر دو کنند بر خدای تعالی. اَتَجَادِلُونَنِي؛ با من جدل می کنی^۳
 در نامهایی که شما نهادی^۴؟ یعنی خالی و فارغ از معنی جز نام که شما نهادی^۵
 به زور^۶. بر این بتان هیچ نیست دگر از معنی الهیت و استحقاق عبادت چیزی^۷
 نیست در ایشان و این آیت دلیل می کند از دو وجه بر آن که اسم دگر باشد و
 ۱۰ مسمی دگر، یکی آن که گفت: اَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ؛ با من جدل و خصومت
 می کنی^۸ در نامهایی که نهادی^۹ شما و پدران شما [۱۶۳ - پ] اگر اسم و مسمی
 یکی بودی ایشان را رسیدی که گفتندی که: ما با تو در اسماء جدل نمی کنیم. در
 مسمی جدل می کنیم و لکن تو این مسأله نمی دانی یا همانا بر تو پوشیده است
 که اسم و مسمی یکی باشد. چون هود^{۱۰} فرق کرد میان اسم و مسمی و خواجه
 ۱۵ جمع می کند، یا تو مُخْطِی باشی یا او. وَالْخَطَاءُ أَلَيْسَ بِكَ وَ أَقْرَبُ إِلَيْكَ. دگر آن
 که اگر اسم مسمی بودی، واجب کردی که آن بتان اله بودندی بحقیقت، برای آن
 که ایشان نام اله اطلاق و اجرا می کردند بر آن بتان اگر نام و نام نهاده یکی بودی
 چو^{۱۰} ایشان اله گفتندی اله شدنید، و خلاف این معلوم است، و مقالتی که

۱. اساس، آف، آن: باعیاف و لا کتاب، با توجه به مع تصحیح شد.

۲. آج، لب: بعقب، بم، آف، آن: منفعت.

۳. معج، وزه، مل: می کنید.

۴. معج، وزه، مل، آف: نهادید.

۵. معج، وزه، مل، آف: نهادید.

۶. معج، وزه، مل: بر در.

۷. وزه، مل: هیچ.

۸. معج، وزه، مل، آف: می کنید.

۹. اساس، آج، مل: هر دو، با توجه به مع تصحیح شد.

۱۰. مل، آج، لب، بم: چون.

ادا کند به این فساد نه مقاتلی معتمد باشد.

مَا نَزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ، خدای تعالیٰ به آن حجّتی و بیّتی نفرستاد که دلیل صحّت آن کند، و «بِهَا» کنایت^۱ اسماء است. فَأَنْتَظِرُوا؛ انتظار و توقع عذاب کنی^۲ که من نیز انتظار می‌کنم نزول عذاب را به شما، و مِثْلُهُ قَوْلُهُ: قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ^۳.

۵

فَأَنْجَيْنَاهُ؛ ما برهانیدیم هود را و آنان را که با او بودند از اهل دین او که به او ایمان آورده بودند، و «انجاء» تخلص باشد و اصل او از «نجوه» است و هُوَ^۴ الْأَرْضُ الْمُرْتَفَعَةُ، برای آن که هلاک شده چون^۵ افتاده باشد در هُوَّة^۶ و نشیبی، چون از آن جا خلاص یابد خلاص او بر آمدن او از آن هُوَّة باشد چون بر آمد بر نَجْوَةَ زمین باشد. وَ النِّجَاءِ الْكُرْعَةُ لِأَنَّهُ اِرْتِفَاعٌ [فی] السَّيْرِ. بِرَحْمَةٍ مِنَّا، یعنی آن نجات که من دادم ایشان را به رحمت دادم. وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا؛ و بریدم اصل و بیخ آنان که آیات ما به دروغ داشتند. رَمَانِي گفت: قطع، افراد چیزی باشد از غیري از آنچه بر تقدیر اتصال بود، و در «دابر» دو قول گفتند: یکی آن که استیصال کردیم ایشان را از آخرشان، یعنی هیچ کس را از ایشان رها نکردیم تا آخر کس را هم هلاک کردیم، و قولی دگر آن است که اصل ایشان و نسل ایشان بریدیم. و «دابر» چیزی باشد از پی چیزی، و نقیض او «قابل» بود، و قَابِلٌ أَخَذُ الشَّيْءِ مِنْ قَبْلِ وَجْهِهِ باشد، و قَوْلُهُ: وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ^۸، یعنی جَاءَ بَعْدَ النَّهَارِ، يُقَالُ: دَبَّرَهُ يَدْبُرُهُ بِمَعْنَى خَلْفَهُ يَخْلُفُهُ، و مِثْلُهُ قَوْلُهُ: فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۹. وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ؛ و ایشان ایمان نداشتند، چه اگر مؤمن بودندی^{۱۰}

۱۵

۱. مل + از.

۲. مع، مل، آلف: کتید.

۳. سوره طه (۵۲) آیه ۳۱.

۴. مع، وز، وهی.

۵. مع، وز، لت: چو.

۶. اساس، آج، لب: هوی؛ با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۷. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۸. سوره مدثر (۷۳) آیه ۳۳.

۹. سوره انعام (۶) آیه ۴۵.

۱۰. مع، وز، لت: بدندی.

هلاک نشدندی.

اما قصه عاد و هلاک ایشان به روایت محمد بن اسحاق و السدی و جز ایشان از مفسران، و اهل تواریخ گفتند: عاد به زمین یمن بودند^۱ به جایی که آن را اَحْقَاف گفتند، و ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ اذْکُرْ اِخْاَعَادِ اِذْ اَنْدَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ^۲، و آن رمالی بود که بعضی را از آن رمل «عالج» خواندندی و بعضی را «دَهْنَاء» و بعضی را «بیرین» از میان عُمان تا به حَضْرَ مَوْت، آنکه در زمین فاش شدند و شایع گشتند و قهر کردند مردمان را به فضل قوتی که خدای داده بود ایشان را، و خدای تَعَالَى ایشان را قوتی عظیم داده بود و ایشان بت پرست بودند و بتانی داشتند هر قبیله ای، نام یکی «صُدَاء» بود و نام یکی «صَمُود» و نام یکی «هَبَار»^۳، و هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: اَنْجَادِلُونَنِي فِي اَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَ اَبَاءُكُمْ، خدای تَعَالَى هُود را به پیغامبری^۴ به ایشان فرستاد و او در میان ایشان^۵ حسیب تر و نسیب تر بود. او پیامد و ایشان را دعوت کرد با خدای تَعَالَى و نهی کرد^۶ از عبادت اصنام و ظلم کردن بر مردمان. ابا کردند و قبول نکردند و او را^۷ دروغ داشتند و گفتند: مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً^۸؛ کیست که از ما قوت بیش دارد؟ و بناها و مصانع کردن گرفتند و مردمان و ضعیفان^۹ را که فرود ایشان بودند در قوت بگرفتندی و قهر کردند و رنجه داشتندی، و چنان که خدای تَعَالَى گفت: وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ^{۱۰}، وَ اِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ^{۱۱}. چون فساد و ظلم از حد ببردند خدای تَعَالَى باران از ایشان [۱۶۴-ر] باز گرفت. سه سال پیوسته ایشان مجهود و رنجور شدند. و عادت ایشان چنان

۱. معج، وز، بود. ۲. سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۱.

۳. آج: هباء. ۴. آج، لب، لت، آن: پیغمبری.

۵. معج، وز، مل، لت + از همه، در اساس «همه» یا قلمی متفاوت از متن در حاشیه افزود شده است.

۶. آج، لب + ایشان. ۷. آج، لب + به.

۸. سوره توبه (۹) آیه ۶۹. ۹. معج، وز، مل، لت: ضعفا.

۱۰. سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۲۹. ۱۱. سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۳۰.

بودی^۱ که چون ایشان را رنجی رسیدی و خواستندی تا دعا کنند و خلاص جویند از آن، به مکه آمدندی به بیت الحرام و آن جا دعا کردندی. مسلمانان و مشرکان همه به مکه جمع شدندی مختلف آراء^۲ او^۳ دیانات و مختلف زبان و لغات^۴. دعا کردندی و همه خانه خدای را به مکه تعظیم کردندنی اعنی مکان خانه و شهر مکه را. و مکه در این عهد عمالقه داشتند^۵ و برای آن ایشان را عمالیق خواندند که پدر ایشان^۶ عملیق بن^۷ لاؤد بن^۸ سام بن نوح بود. و سید و مهتر ایشان^۹ در آن وقت مردی بود نام او معاویة بن بکر و مادر او کلهده بنت الحدری^{۱۰} بود از فرزندان عاد. چون باران از ایشان منع کردند و ایشان را قحط رسید، گفتند^{۱۱}: وفدی باید ساخت به مکه تا برای ما باران بخواهند. جماعتی را نامزد کردند، مِنْهُمْ قیل بن عنز^{۱۲} و لُقیم بن هزال بن هزیل^{۱۳} و عقیل^{۱۴} بن ضد بن عاد الاکبر و مَرْتَد بن سعد بن عَفیر - و این مرد مسلمان بود اسلام پنهان داشتی - و جُلْهَمَة بن^{۱۵} الخیبری خال^{۱۶} معاویة بن بکر. آنگه^{۱۷} لقمان بن عاد را بفرستادند با این گروه و هر یکی از اینان قومی با خود بردند از قبیله و عشیره خود تا عدد ایشان به هفتاد رسید. چون

۱. میج، وزه مل، لت: چنان بود.

۲. کذا در اساس، بم، آف، لت، آن؛ میج: مختلف ازو آج، لب: آراء او؛ تواند بود که او؛ صورت دیگری باشد از او؛ عطف که در متون قدیم به همین شکل وجود دارد، یا او؛ حرف ربط عری باشد و به معنی «یا».

۳. میج، وزه مل، لت + و. ۴. وزه مل: داشتندی.

۵. وزه پدرانشان؛ آن: پدران ایشان. ۶. آن: عمالقه بن.

۷. میج، وزه مل: ولاد بن. ۸. آج، لب: و سید ایشان و مهتر.

۹. اساس، بم، آن، آف: کلنده، با توجه به میج تصحیح شد؛ آج، لب: کلیده.

۱۰. کذا در اساس، آج، لب، بم، آف؛ دیگر نسخه بدلها: الخیری.

۱۱. لت: گفتندی. ۱۲. میج، وزه عبر.

۱۳. میج، وزه مل، لت: هذیل. ۱۴. میج، وزه لت: عتیل.

۱۵. آج، بم، آف، آن: حلیمه بن؛ لب: حلیمه بن. ۱۶. لب + بن.

۱۷. مل: آنگاه.

به مکه شدند^۱ بنزدیک معویه بن بکر فرود آمدند - و او به ظاهر مکه بود خارج حرم - ایشان را فرود آورد و اکرام کرد چه ایشان احوال و اصهار او بودند. ایشان را يك ماه مهمانداری کرد و نکو می داشت و ایشان بنزدیک او خمر می خوردند. و این معویه دو کنیزك مطربه داشت ایشان را «جرادتان» گفتند. ایشان سماع^۲ کردند و اینان خمر^۳ خوردندی. به عیش و عشرت مشغول شدند و قوم خود را و جهد و رنج و قحط ایشان فراموش کردند و هر روز نامه و دو و بیشتر و کمتر^۴ می رسید به معویه بن بکر و شکایت از سختی حال. و معویه شرم داشت آن سخن گفتن و نامها^۴ عرض کردن. گفت نباید که به بخل نسبت کنند که اینان مهمان من اند. آخر بیتی چند گفت^۵ و تلقین کرد این کنیزکان را و گفت: فردا چون این جماعت به لهو مشغول شوند^۶، این بیتها بغنا بر ایشان خوانی تا باشد که ایشان را انتباهی شود، و بیتها این است:

أَلَا بِسَا قَيْلٌ وَ بَعَكَ قَمٌ فَهَيْبِمُ^۷ لَعَلَّ اللَّهَ يُصَبِّحُنَا عَمَامَا
 فَيَسْقِي أَرْضَ غَادٍ إِنْ غَادَا قَبْلَ امْسُوا مَا يُبِينُونَ الْكَلَامَا
 مِنْ الْعَطِشِ الشَّدِيدِ فَلَيْسَ نَرْجُوا بِهِ الشَّنِيعَ^۸ وَ لَا الْغُلَامَا
 وَ قَدْ كُنَّا نِسَانَهُمْ بِخَيْرٍ فَقَدْ أَمَسَتْ نِسَانَهُمْ غِيَامِي^۹
 وَ إِنْ الْوَحْشِ نَأْتِيهِمْ^{۱۰} جِهَارَا وَ لَا نَخْشَى^{۱۱} لِعَادِي سِهَامَا
 وَ أَنْتُمْ هَهُنَا فِيمَا اشْتَهَيْتُمْ نَهَارَ كُمْ وَ لَيْلَكُمْ التَّمَامَا
 فَتَبِعَ وَ فِدُكُمْ مِنْ وَ فِدِ قَوْمٍ وَ لَا لُقُوا التَّحِيَّةَ وَ السَّلَامَا

۱. مع، وز، آج، لب، لت: رسیدند.

۲. مع، وز، مل، لت + می.

۳. مع، وز، مل، لت: کمتر و بیشتر.

۴. نامها / نامها.

۵. مع: بگفت.

۶. مع: شدند.

۷. مع: فهيبك.

۸. آج: بشيخهم؛ لب: بشيخ.

۹. آج: ايامن.

۱۰. مل، آج، بم، آف، آن: بآتيهم.

۱۱. مل: ولا يحسى.

چون جرادتان^۱ این غنا بگفتند، ایشان گفتند: قوم ما ما را به کاری فرستادند^۲ و ایشان در رنج و ما^۳ به طرب مشغول شدیم این که ما کردیم خطاست، فراد ما برویم بامداد^۴ در این حرم شویم^۵ و دعا کنیم تا باشد که خدای ما ما را و قوم ما را بارانی فرستد. مرثدبن سعد بن عقیل که مسلمان بود و اسلام پوشیده می داشت، ایشان را گفت: ای قوم شماره استسقاء خطا کرده [اید]^۶ به دعای ما و شما باران نیاید! اگر خواهی^۷ که خدای بر ما و شما رحمت کند و باران فرستد ما را، بیایی^۸ تا برویم و به هود ایمان آریم که این باران جز به دعای او نیاید، و بر هود ثنا گفت و اظهار اسلام کرد. چون ایشان این سخن بشنیدند، جُلْهُمَة بن الخبیری خال معاویه به انکار او این بیتها بگفت:^۹

۱۰ أَبَا سَعْدٍ فَإِنَّكَ مِنْ قَبْلِ ذَوِي كَرَمٍ وَأُمَّكَ مِنْ تَمُودِ
 فَإِنَّا لَنْ نُطِيعَكَ مَا بَقِيََا وَ لَسْنَا فَاعِلِينَ لِمَا تُرِيدُ
 أَكَاْمُرْنَا لِتَتْرُكَ دِينَ رَفِيدِ وَ رَمَلٍ وَ آلِ ضَيْدٍ وَ الْعَبُودِ
 وَ تَتْرُكَ دِينَ آبَاءِ كِرَامِ ذَوِي رَأْيٍ وَ تَتَّبِعَ دِينَ هُـؤُودِ

آنگه معاویه بن بکر را گفت: مرثدبن سعد را بر خود باز دار تا با ما

۱۵ نباشد که او بر دین ما نیست، بر دین هود است. و این مرثدمردی حسیب و محتشم بود، [۱۶۴ - پ] رها کرد تا ایشان برفتند. آنگه برخاست و روی به مکه نهاد و به مکه آمد، و ایشان هنوز هیچ دعا نکرده بودند، بیامد و بر گوشه ای بایستاد و گفت: بار خدایا تو دانی که من از وفد عاد نه‌ام! بار خدایا حاجت من در آنچه مراد من است روا کن و مرا در وفد و جمله ایشان مکن! بار خدایا قَیْل را بده آنچه بخواهد از تو. و لقمان بن عاد نیز از این وفد و جماعت

۱. معج، وز: جرادتان.

۲. لب: فرستادن.

۳. معج، وز: مل + این جا.

۴. معج، وز: آج، لب: فردا بامداد برویم.

۵. مل: رویم؛ آج، لب: برویم در حرم.

۶. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۷. همه نسخه بدلها بجز لب: خواهید.

۸. وز: آج، لب: بیایید.

۹. معج، وز: مل + شعر.

باز پس استاده بود و در دعای ایشان نشد، به کناره رفت و گفت: بارخدایا، من تنها آمده‌ام به تو در حاجتی که مرا هست، با وفدِ عاد نه‌ام. قَیْل بن عَیْر برخاست^۱ و گفت: بارخدایا، من نه برای بیماری آمده‌ام تا دوا کنم او را و نه برای اسیری^۲ تا^۳ فدیهِ دهم او را. بار خدایا عاد را بده آنچه خواهی داد و پیش از این داده‌ای! بار خدایا اگر هود پیغامبر است ما را باران ده که هلاک شدیم! خدای تعالی سه ابر پیدا کرد: یکی سپید و یکی سیاه و یکی سرخ، آنکه از میان^۴ ابر^۵ها تنفی آواز داد و گفت: یا قَیْل، اختیار کن برای خود و قومت از این سه ابر یکی! او گفت: ابر سیاه اختیار کردم که آن را آب بیش باشد. منادی آواز داد و گفت^۶:

إِخْتَرْتُ^۷ رَمَاداً رَمَدَاً^۸ لَا يُنْفِي مِنْ آلِ عَادٍ أَحَدًا
لَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَنْزُرُكَ وَلَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَنْزُرُكَ وَلَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَنْزُرُكَ
إِلَّا جَعَلْتَهُمْ هُمًّا دَا^۹
إِلَّا بَنُوا اللَّوْذِيَّةَ الْمُهْتَدِي^۹

و بَنُوا اللَّوْذِيَّةَ رَهْطَ لُقَيْمِ^{۱۰} بن هزال بودند و از ساکنان مکه بودند با خالیان خود، و با عاد نبودند به زمین ایشان و اینان عاد آخر بودند و خدای تعالی بفرمود تا آن ابر سیاه را به ایشان راندند به زمین عاد از وادی بر آمد بر ایشان که آن را مغیث گفتندی. ایشان چون ابر دیدند شادمانه شدند، گفتند: هَذَا غَارِضٌ مُمَطِّرُنَا؛ این ابری است که ما را باران خواهد داد. حق تعالی گفت: خطا کردی^{۱۱} بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ، تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا...^{۱۲}، این آن است که شما به

۱. اساس، آج، لب: برخواست، با توجه به مع، وز و رسم الخط رایج تصحیح شد.

۲. مع، وز: شتری؛ مل: شتری.

۳. مع + و.

۴. مع، وز + آن.

۵. آج، لب: ابرها.

۶. مع، وز + شعر.

۷. مع: احترق؛ وز: اخترق.

۸. اساس و همه نسخه بدلها رمداً.

۹. لت: الْمُعَدِّي.

۱۰. اساس و دیگر نسخه بدلها بجز مل: القیم، با توجه به مل تصحیح شد.

۱۱. آج، لب: کردید.

۱۲. سورة احقاف (۴۶) آیه ۲۴ و ۲۵.

آن شتافتی^۱ از عذاب. بادی است که در او عذابی سخت است، هلاک [کند]^۲ هر چیزی را که بر او گذر کند. اول کسی که آن بدید و بشناخت زنی بود از عاد که او را مهْدَد^۳ گفتند. چون اثر عذاب بدید نعره بزد و بیفتاد و بی هوش شد. چون از آن در آمد، او را گفتند: تو را چه بود؟ گفت: بادی دیدم در او پاره های آتش، در پیش آن باد مردانی که آن را به زمامها می کشیدند.

۵

عمر بن شعیب روایت کند از پدرش از جدش که: چون خدای تعالی باد را فرمود که برو تا قوم هود را هلاک کنی - یعنی عاد را - خازنان باد گفتند: بار خدایا، از این باد عقیم چه مقدار بیرون کنیم؟ حق تعالی گفت بر سبیل امتحان چندانی که بینی^۴ گاوی برود. گفتند: بار خدایا، تو عالمتری و دانی که ما طاقت آن نداریم و آن نگاه نتوانیم داشت^۵ و عالم خراب کند. حق تعالی گفت: چندان که به ۱۰ انگشتی برود، آن مقدار از باد عقیم رها کردند^۶، هفت شب و هشت روز پیاهی بر ایشان مسلط شد چنان که فرمود: سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى^۷. بر هر چه گذر کرد آن را هلاک کرد، به مردان و شتران ایشان بگذشتی، با بار گران گرفتی و ایشان را در هوا بردی و بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ بینداختی و پست کردی^۸. چون چنان دیدند در خانه ها رفتند و درها بیستند، باد در ۱۵ آمدی و در و دیوار خانه خراب کردی و ایشان را برگرفتی و در هوا بردی و بینداختی و پست کردی. در چاهها شدند و بنشستند، باد در چاه رفتی و ایشان را از چاه برآوردی و بر زمین زدی و پست کردی، و هود - عَلَيْهِ السَّلَام - و قومش به صحرا آمدند و حظیره ای ساختند از کله^۹، آن باد که به ایشان رسیدی نرم شدی

۱. معج، وزه آج، لب: شتافتید. ۲. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۳. معج، وزه مههدد. ۴. مل، لت: به بینی.

۵. معج، وزه مل، لت: داشتن. ۶. معج، وزه مل، لت: بیرون کردند.

۷. سورة حاقه (۶۹) آیه ۷. ۸. بم، آف، آن: پستی کردی.

۹. مل: بساختند از نی، آن: از کله.

[۱۶۵ - ر] و نسیمی گشتی با راحت، و چون به عاد رسیدی چنان سخت شدی که شتر با هودج و مردم در او نشسته برگرفتی و بر هوا بردی و بینداختی و بر زمین زدی و هلاک کردی. چون خدای تعالی ایشان را هلاک کرده بود، مرغانی سیاه را بفرستاد تا ایشان را برگرفتند و در دریا انداختند.

۵ ابن کینسان گفت: چون خدای تعالی باد عقیم بفرستاد به عاد، هفت مرد بقوت که از ایشان بقوت تر نبود، و مهتر ایشان مردی بود نام او خَلَجَان، گفت: بیایی^۱ تا به کنار وادی رویم و این باد را رد کنیم و باز گردانیم. به کنار وادی آمدند، بادی در آمد^۲ و يك يك را بر^۳ هوا می برد و بر زمین می زد و خرد می کرد و درختان عظیم قدیم^۴ [را]^۵ از بن و بیخ می کند و سراها^۶ و خان و مانشان^۷ بیران کرد^۸ و ایشان را چون درختان خرما^۹ برکنده بر آن صحرا بیفگند، چنان که حق تعالی گفت: **كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ**^{۱۰}، تا از ایشان کس نماند **إِلَّا خَلَجَانُ** پیامد و پناه با جانب کوهی داد و این بیتها بگفت^{۱۱}:

لَمْ يَتَّقِ إِلَّا الْخَلَجَانَ نَفْسِيهِ مَالِكٌ^{۱۲} مِنْ يَوْمِ دَهَانِي أَمْسُهُ
بِثَابِتٍ^{۱۳} السُّوْطِيهِ شَدِيدِ وَ طُسُهُ لَوْ لَمْ يَجِئْنِي جِشْتُهُ أَحْسُهُ
۱۵ هود - عليه السلام - پیامد و گفت: **وَيْحَكَ يَا خَلَجَانُ! أَسْلِمْتَ تَسْلَمَ؛** اسلام آر تا سلامت یابی. گفت: اگر اسلام آرم، خدای تو ما را^{۱۴} چه دهد؟ گفت: بهشت. گفت: اینان که اند که من ایشان را در ابر می بینم؛ پنداری که اشتران

۱. آج، لب: بیاید.

۲. معج، وز: برآمد.

۳. معج، وز: در.

۴. معج، وز: قدیم عظیم.

۵. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۶. معج، وز: سراها.

۷. معج، وز: خانمان.

۸. آج، لب: ویران کرد.

۹. مل + بیران کرده و.

۱۰. سورة حاقه (۶۹) آیه ۷.

۱۱. معج، وز + شعر.

۱۲. اساس: یا لك! مل: بالك، با توجه به معج تصحیح شد.

۱۳. معج، وز آج، لب، بم: بثابت! چاپ شعرانی (۲۰۲/۵): بثابته.

۱۴. معج، وز مل، آج، لب: مرا.

بُختی اند؟ گفت: آن فرشتگان خدای من اند، گفت: اگر من اسلام آرم، خدای تو قصاص قوم من از ایشان باز خواهد و انتقام کشد برای من؟ گفت: وَ يُحَكِّمُ، هیچ پادشاه^۱ را دیدی که از لشکر خود انتقام کشد؟ گفت: اگر نیز بکنند هم خشنود نشوم. باد در آمد و او را بر بود و بر آن کوه زد و پاره پاره کرد و به اصحاب^۲ خود لاحق شد.

۵

ابو أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ روایت کند که: گروهی از این امت همه شب مقام کنند بر طعام و شراب و لهو^۳، در روز آیند خوک و بوزینه^۴ گشته، خدای تَعَالَى ایشان را خسف کند و به زمین فرو برد^۵، و باد عقیم که عاد را هلاک کرد بر ایشان گمارد، با آن که خمر خواره^۶ و رباخواره^۶ باشند و زنان مطرب^۷ دارند و جامه حریر پوشند و رَجِمُ ببرند، و از عاد کس نماند إِلَّا آن گروه که به مکه بودند، از مکه بیرون آمدند و با نَزْدِيكَ معاویه بن بکر آمدند. و مردی برسید بر شتری نشسته در شب سیم^۸ از هلاک عاد و خبر داد ایشان را به حدیث عاد و هلاک ایشان، گفتند: هود را کجا رها کردی؟^۹ گفت: به ساحل دریا، ایشان را شکی پدید آمد در گفت او، ایشان را هدیه بنت بکر گفت: صَدَقَ وَ رَبِّ مَكَّةَ، و مَرْتَدُ بْنُ سَعْدٍ را و لقمان عاد و قیل بن عَیْر^{۱۰} را گفتند چون به مکه دعا کردند، و گفتند: بار خدایا ما را آرزویی که هست بده! منادی ایشان را ندا کرد که خدای دعای شما^{۱۱} اجابت کرد، اکنون حاجت بخواهی^{۱۲} و آرزوی خود بگویی^{۱۳}.

- | | |
|-------------------------|----------------------------------|
| ۱. مل: پادشاهی. | ۲. مع، وز: لت: با صحابان. |
| ۳. آج، لب، ولعب. | ۴. مع، وز: لت: بوزنه. |
| ۵. مع: فرود برد. | ۶. لت: بخاره. |
| ۷. لت: مطربه. | ۸. مع، وز: سهام. |
| ۹. مع، وز: کردند. | ۱۰. مل: قیل بن عتر. |
| ۱۱. وز + را. | ۱۲. مع، وز، مل، آج، لب: بخواهید. |
| ۱۳. مع، وز، مل: بگویند. | |

أَمَّا مَرْثِدُ بْنُ سَعْدٍ فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَعْطِنِي بِرّاً وَصِدْقاً؛ بار خدایا مرا پری و صدقی بده، بدادند او را آنچه خواست. قیل گفت: من آن خواهم که به قوم من رسید، گفتند: هلاک رسید به ایشان، گفت: روا باشد، لا حَاجَةَ لِي فِي الْبَقَاءِ بَعْدَهُمْ؛ مرا پس از ایشان^۱ زندگانی نمی‌باید، باد در آمد و او را هلاک کرد.

۵ لقمان بن عباد گفت: بار خدایا، مرا عمری دراز بده^۲. گفتند: چه مقدار خواهی؟ گفت: عمر هفت کرکس^۳، چون کرکس از خایه برآمدی^۴ او برگرفتی^۵ و می‌پروریدی^۶ تا بمردی^۷ و نر^۸ اختیار کردی برای قوتش تا به مردن، آنگه دیگری را برگرفتی و می‌پروریدی تا به مردن، همچنین تا^۹ نوبت به هفتم رسید، و گفتند: هر کرکسی را پانصد سال عمر باشد، و گفتند: هشتاد سال چون کرکس به هفتم رسید، پسر برادری بود او را، گفت یا عم! عمر تو همین^{۱۰} یک کرکس مانده است، او گفت: هَذَا لُبْدٌ، و «لُبْدٌ» به زبان ایشان دهر بود [۱۶۵-ب] یعنی همیشه، گفت: این همیشه بخواهد ماند^{۱۱}.

چون عمر لُبْدٌ به سر آمد، آن روز بامداد^{۱۲} کرکسان دیگر پسریدند و لُبْدٌ بیفتاد^{۱۳} و بر نتوانست خاست^{۱۴}. [چون لُبْدٌ بر نخاست^{۱۵}] لقمان پیامد تا بنگرد تا لُبْدٌ را چه شده^{۱۶} است! در خود فتوری یافت که پیش از آن نیافته بود، لُبْدٌ را گفت: اِنْهَضْ يَا لُبْدُ؛ برخیز یا لُبْدُ، و خواست تا او را برانگیزد، لُبْدٌ بر نتوانست

۱. مع، وز، مل، آج، لب: مرا پس ایشان.

۲. مع، وز، ده.

۳. چاپ شعرانی (۲۰۳/۵) + گفتند دادند.

۴. مع، وز: کرکس خایه برآوردی.

۵. مع، وز + آن را.

۶. مع، وز، آج: می‌پروریدی.

۷. مع، وز، مل، لت: تا به مردن.

۸. اساس، بم: ویر؛ آج: دیگر، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۹. لت + چون.

۱۰. مع، وز، لت: هم این.

۱۱. وز: نخواهد ماند؛ مل: نخواهد ماندن.

۱۲. مع، وز: بامدادان.

۱۳. لت: بیفتاد.

۱۴. اساس: خواست، با توجه به مع تصحیح شد؛ مل، لت، آن: خاستن.

۱۵. اساس: ندارد، با توجه به مل، لت افزوده شد.

۱۶. مع، وز، مل، لت: چه بوده.

خاستن^۱ و بیفتاد^۲ و بمرد، و لقمان عاد نیز بمرد، و حدیث او و [حدیث^۳] لُبْد مثل شد^۴، و گفتند: اتی اَبْدُ عَلٰی لُبْدٍ، یَعْنِی الْفَنَاءَ عَلٰی هَذَا النَّسْرِ، وَقَالَ النَّابِغَةُ:^۵
 اَصْحَحْتُ قِفَارًا وَ اَصْحٰی اَهْلَهَا اَحْتَمِلُوْا اَخْتٰی عَلَیْهَا الَّذِیْ اَخْتٰی عَلٰی لُبْدٍ
 محمد بن اسحاق گفت: مرثد بن سعد چون حدیث هلاک عاد بشنید این
 بیتها بگفت^۵:

۵

عَصَتْ عَادَ رُسُوْلَهُمْ فَاَمْسَوْا عَطِشًا مَا تَبْلُهُمُ السَّمَاءُ
 لِكُفْرِهِمْ بِرَبِّهِمْ جِهَارًا عَلٰی اَنْارِ عَادِهِمُ الْعَفَاءُ
 اَلَا نَزَعَ الْاِلٰهَ حُلُوْمَ عَادِ فَاِنَّ قُلُوْبَهُمْ قَفَرٌ هَوَاءُ
 مِنَ الرَّبِّ الْمُهَيِّمِ اِذْ عَصَوْهُ وَ مَا تُغْنِي النَّصِيْحَةُ وَالشِّفَاءُ^۶
 فَنَفْسِيْ وَ ابْتَسَايَ وَ اُمُّ وُلْدِي لِنَفْسٍ نَبِيْنَا هُوْدٍ فِدَاءُ
 اَنَا وَ الْقُلُوْبُ مُصَمَّدَاتُ عَلٰی ظَلَمٍ وَ قَدْ ذَهَبَ الضِّيَاءُ
 لَنَا صَنَمٌ يُقَالُ لَهُ صَمُوْدٌ يُقَابِلُهُ صُدَاءُ وَ الْهَبَاءُ
 فَاَبْصَرَهُ الَّذِيْنَ لَهُ اَنْبَاوَا وَ اَدْرَكَ مَنْ يَكْذِبُ الشَّقَاءُ^۷
 وَ اِنِّيْ سَوُوْتُ الْحَقُّ اَلْ هُسُوْدِ وَ اَخُوْتُهُ اِذَا جَنَّ الْمَسَاءُ

آنکه برخاست^۸ و بنزدیک هود آمد و با هود می بود مؤمن به او - ما شاء الله -
 آنکه فرمان یافت. و هود - عَلَيْهِ السَّلَام - چون فرمان یافت عمر او صد و پنجاه
 سال بود. ابوالطفیل عامر بن وائله گفت از امیرالمؤمنین علی - عَلَيْهِ السَّلَام - شنیدم
 که او می گفت مردی را از حَضْرَ مَوْتٍ: آن کثیب سرخ دیده ای پیرامن آن درختان

۱۵

۱. اساس: خواستن، با توجه به معج، وز تصحیح شد؛ معج، وز: نتوانست برخاستن.

۲. معج، وز: بیفتاد. ۳. اساس: ندارد، با توجه به مل، لت افزوده شد.

۴. معج: گشت. ۵. معج، وز: شعر.

۶. اساس: و النشاه؛ معج، وز: والعناء؛ با توجه به مل و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۷. معج، وز، مل، آن: يلزمه الشفاء.

۸. اساس، آج، لبه، بم: برخواست، با توجه به ضبط معج، وز تصحیح شد.

أراك و سدر است به فلان ناحیه از حَضْرَمَوْت؟ گفت: آری یا امیرالمؤمنین، والله که تو وصفی می کنی آن را وصف کسی که دیده باشد. گفت: ندیده‌ام، و لکن شنیده‌ام. حَضْرَمِی^۱ گفت: یا امیرالمؤمنین آن چه جایی است؟ گفت: گور هود است - عَلَيْهِ السَّلَام .

۵ عطاء بن السائب روایت کرد از عبدالرحمن بن سابط که او گفت: میان رکن و مقام و زمزم گور نود و نه پیغامبر نهاده است، و گور هود شعیب و صالح و اسماعیل - علیهم السَّلَام - آن جاست. و در روایتی آمد که: هر پیغامبری که قوم او را هلاک کردند به مکه آمدی با آن که بلاوه گر^۲ با او بودندی و آن جا عبادت می کردی تا با^۳ پیش خدای شدی.

۱۰ قَوْلُهُ: وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا، تقدیر هم آن است که در اول بود، وَ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا^۴؛ و به ثمود فرستادیم برادرشان را صالح - یعنی در نسب - وَ هُوَ ثَمُودِ بْنِ عَائِثِ بْنِ أَرَمَ بْنِ سَامَ بْنِ نُوحٍ، و او برادر جدش^۵ بود. و مراد به ثمود در آیت قبیله است. أَبُو عَمْرٍو بْنِ الْعَلَاءِ گفت: ثمود برای آن خواندند ایشان را که ایشان را آب کم بود، مِنَ الثَّمَدِ وَ هُوَ الْمَاءُ الْقَلِيلُ، قَالَ النَّبِیُّ^۶:

۱۵ إِلَى حَمَامٍ سِرَاعٍ وَ أَرَادَ الثَّمَدِ

و مسکن ایشان، در حجر میان حجاز و شام تابه وادی القری. و اما نسب صالح: هو صالح بن عبید بن آصف بن^۷ ماشح بن عبید بن جاد ر بن ثمود و «ثمود» را در او صرف و ترك صرف روا باشد، ترك صرف چنان که در این آیت هست، [و صرف]^۸ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: أَلَا إِنَّ ثَمُودًا [۱۶۶ - ر] كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ^۹، اول را

۱. آج: حضرمونی.

۲. معج، وز، مل: با آنان که.

۳. معج، وز، بم + او.

۴. سوره نمل (۲۷) آیه ۴۵.

۵. معج، وز، جدیس؛ لت: جدیش.

۶. معج، وز + شعر.

۷. معج، وز، لت: آصف بن.

۸. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۹. سوره هود (۱۱) آیه ۶۸.

صرف کرد و دوم را صرف نکرد، آن که صرف کرد تفسیر بر آن داد که اسم «حی» است و حی مذکر باشد، و آن که صرف نکرد، گفت: اسم قبیله است، و قبیله مؤنث باشد و سبب دیگر عجمه.

قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ، گفت: ای قوم خدای را پرستی^۱ که شما را خدایی

دیگر نیست جز او. و در «غیر» قراءت به جرّ و رفع رواست چنان که در آیت اول ۵ برفت، و در عربیت نصب روا باشد بر استثناء یا بر حال - و نخوانده‌اند.

قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ؛ به شما آمد از خدایتان بیتی و حجتی و معجزی. هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ؛ این ناقة خدای است که شما را آیتی و علامتی و دلالتی است، «هذه» اشارت است به ناقة، و اضافت او با خدای تعالی اضافت

تخصیص است^۲ برای آن که حق تعالی او را^۳ خلاف آن آفرید که دیگر شتران را، ۱۰ از این کار او را به خود اضافت کرد.

و وجهی دگر در او آن است که: چون او را به معجز صالح کرد تا صدق قول او به آن معجز پیدا شود، و در صدق قول او صحیح دین خدای باشد، آن را ناقة خود خواند.

و وجهی دگر آن است که: مالکی دگر نبود آن را جز خدای تعالی. و ۱۵ «ناقه» شتر ماده باشد و جمع او نوق باشد، و «أَيُّنُّ» جمع قلیلش باشد، و «أَيُّنُّ» جمع جمعش باشد، و اصل او توطئه^۴ باشد مِنْ قَوْلِهِمْ: بَعِيرٌ مُنَوَّقٌ، أَيْ مُدَلَّلٌ مُوَطَّأً، وَ تَنَوَّقَ فِي الْعَمَلِ إِذَا أَحْسَنَ^۵ فِيهِ. و نصب «آیه» بر حال باشد و عامل در او یا تشبیه باشد که در «ها» است یا اشارت که در «ذا» هست، كَأَنَّهُ

قَالَ: أُنْتَبِهَ عَلَيْهَا آيَةٌ وَأُشِيرَ إِلَيْهَا آيَةٌ، وَمِثْلُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: هَذَا بَعْغِي شَيْخًا^۶، و آیت ۲۰ در او آن بود که او از سنگی ملسا بیرون آمد پس از آن که پنداشتی که آن سنگ

۱. مع، وزه، لت: پرستید.

۲. آج، لب + از.

۳. مع، وزه، مل، لت + به.

۴. اساس: طوطیه، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۵. اساس و همه نسخه بدلها: اذا حسن.

۶. سوره هود (۱۱) آیه ۷۲.

شتری آبستن است به او، بزاد چنان که مادر به بچه بزاید. و نیز او را شریبی بود از آب روزی، و بر دگر روز هم چندان که آب خورده بودی شیر بدادی - چنان که در قصه بیاید.

۵ قَدْرُوها تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ؛ رها کنی^۱ این شتر را تا در زمین خدا می خورد و می چرد، و جزم «تَأْكُلُ» به جواب امر است و در عربیت رفع روا باشد «تَأْكُلُ» آئی آكَلَةً فِي مَوْضِعِ الْحَالِ . وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسُوِّهِ ؛ و دست به این شتر دراز مکنی^۲ به بدی و او را بدی مرسانی^۳. فَيَأْخُذْكُمْ؛ که پس بگیرد شما را عذابی به درد آورنده. و نَصَبِ فَيَأْخُذْكُمْ، بر جواب نهی است به «فَا» به إضمار «أَنْ»، و مراد به «سُوِّهِ» عَقْر است یا نَحْر، و حمل او بر عموم اولیتر باشد.

۱۰ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ، و یاد کنی^۴ چون شما را خلیفه کرد در زمین از پس عباد، یعنی زمین از عباد بستند و به شما داد تا شما مالک زمین شدی^۵ پس از ایشان. وَ بَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ؛ و شما را به ساکن زمین کرد و در زمین متمکن کرد^۶ از منازل و مساکنی که به آن جا می شدی^۷، مِنْ قَوْلِهِمْ: بَاءَ إِذَا رَجَعَ، وَ الْمُبَوَّءُ الْمَنْزِلُ الَّذِي يُبَاءُ إِلَيْهِ أَي يُرْجَعُ إِلَيْهِ، يُقَالُ بَوَّأْتُ الْمَنْزِلَ فَبَوَّءَهُ، قَالَ:

۱۵ وَ بُوَّءَتْ فِي صَمِيمٍ مَغْشَرِهَا فَنَمَّ فِي قَسْوِمِهَا مُبَوَّءُهَا
تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا، «تَتَّخِذُونَ» در جای حال است، آئی مُتَّخِذِينَ مِنْ سُهُولِهَا، جَمْعُ سَهْلٍ مِنَ الْأَرْضِ، و آن زمین نرم باشد و خلاف او خَزَنٌ باشد و جبل؛ تا از زمینهای سهل کوشکها می سازی^۹. وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا؛ و از کوهها خانه ها می گیری^{۱۰}. و حسن بصری خواند: «تَنْحِتُونَ» بِفَتْحِ الْحَاءِ، برای حرف

۱. معج، وزه مل: رها کنید.

۲. معج، وزه مل: مکنید.

۳. معج، وزه مل: مرسانید.

۴. معج، وزه مل: یاد کنید.

۵. معج، وزه مل: شدید.

۶. معج، وزه مل: ممکن کرد.

۷. آف: می شدید.

۸. معج، وزه مل + شعر.

۹. معج، وزه مل: می سازید.

۱۰. معج، وزه مل: می گیرید.

حلق و آن آن بود که ایشان در کوه^۱ خانه‌ها از سنگ بکنند، و کوشک را برای آن قصر خوانند که مقصور بود بر حدودی که او را بود، و الْقَصْرُ الْحَبْسُ وَ هَذَا قَصْرُ الْأَمِيرِ وَ قُصِيرَاهُ وَ قُضَارَاهُ أَيْ غَايَتُهُ وَ أَقْصَرَ عَنْ كَذَا إِذَا كَفَّ [۱۶۶-ب] وَ امْتَنَعَ مِنْهُ، وَ قَصَرَ الشَّيْءُ خِلَافُ طَالَ لِأَنَّهُ كَالْمَقْصُورِ عَلَى ذَلِكَ الْقَدْرِ، وَ قَصَرَ فِي الْأَمْرِ إِذَا أَفْرَطَ فِيهِ تَقْصِيرًا كَأَنَّهُ قَصَرَ يَدَهُ عَنْهُ. ^۲ فَأَذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ؛ يادکنی ^۳ نعمتهای خدای که بر شما کرد. وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ؛ و در زمین فساد مکنی ^۴. وَالْعَيْثُ وَالْعُتُوُّ أَشَدُّ الْفَسَادِ، يُقَالُ: عَيْتَى يَعْتَى عُتُوًّا، وَ عَاثَ يَعْيْتُ عَيْتًا وَ هُوَ مِنَ الْمَقْلُوبِ. وَ «مُفْسِدِينَ» در جای حال است.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ؛ گفتند آن گروه سادات و اشراف قوم او که متکبران و مستکبران بودند آنان را که ضعیفای قوم بودند از جمله مؤمنان، وَقَوْلُهُ: لِمَنْ أَمِنَ مِنْهُمْ، بدل بعض است از کُلِّ، برای آن که همه مستضعفان مؤمن نبودند، وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُمْ: مَرَزْتُ بِالْقَوْمِ ثَلَاثِيهِمْ، ایشان را گفتند بر سبیل استنطاق: اتعلمون؟ می‌دانی ^۵ شما که صالح پیغامبر خداست و فرستاده و گماشته است از قبَل او؟ و این مؤمنان مستضعف گفتندی که: ما ایمان داریم به او و به آنچه او را به آن فرستادند، برای آن که پنداشتندی که ^۶ اینان مؤمن‌اند و از سر حقیقت می‌گویند. ^{۱۵} این مستکبران و کافران گفتندی: ما به آنچه شما ایمان داری ^۷ کافریم.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ، این مستکبران ^۸ کافران شتر را پی کردند، و اصل «عقر» جراحتی باشد که بر اصل نفس آید، وَ هُوَ مِنْ عَقَرِ الْحَوْضِ وَ عَقْرِهِ، قَالَ الشَّاعِرُ ^۹:
يَازَاءِ الْحَوْضِ أَوْعَقْرِهِ.

۱. معج، وز، مل: بر کوهها.

۲. مل + قوله.

۳. معج، وز، مل: یاد کنید.

۴. معج، وز، مل: مکنید.

۵. معج، وز، مل: می‌دانید.

۶. معج، وز، مل: پنداشتی که.

۷. معج، وز، مل: دارید.

۸. مل + و.

۹. معج، وز، مل + شعر.

و مِنْهُ الْعُقَارُ لِأَنَّهُ أَصْلُ الْمَالِ. وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ ؛ وَعُتُوْا كَرَدْنَا مِنْ أَمْرِ رَبِّنَا وَ عَتَوْا كَرَدْنَا مِنْ أَمْرِ رَبِّنَا وَ عَتَوْا كَرَدْنَا مِنْ أَمْرِ رَبِّنَا وَ عَتَوْا كَرَدْنَا مِنْ أَمْرِ رَبِّنَا
 خدای، و «عُتُوْا غَلَوْا» باشد در عصیان، و مِنْهُ قَوْلُهُمْ: جَبَّارٌ غَايَةُ وَالْعُتُوْا غَلَوُ السِّنِّ،
 و مِنْهُ قَوْلُهُ: قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا^۱، یعنی سر بکشیدند از فرمان خدای و تعدی
 کردند در طغیان و عصیان، و گفتند: ای صالح بیار آنچه ما را به آن وعده می دهی
 ۵ از عذاب اگر پیغامبری!

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ ؛ بگرفت ایشان را رَجْفَةٌ، یعنی صیحه و زلزله. و اصل
 «رَجْفَةٌ» حرکتی باشد سخت با آواز، قَالَ الْأَخْطَلُ^۲:

أَمَا تَرَيْنِي حَيَوَةَ الشَّيْبِ^۳ مِنْ كِبَرٍ كَالنَّشْرِ أَرْجَفَ وَ الْإِنْسَانَ مَهْدُوْدُ
 فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ، أَي مُقِيمِينَ مَيْتِينَ؛ در سراها بر جای بماندند
 ۱۰ یعنی مرده، و برای آن «دَارِهِمْ» موخده گفت - و اگر چه جمع بود - که مراد بلد و
 شهر است و آن یکی بود. و وجهی دیگر آن است که: بر طریق جنس گفت، و
 لفظ جنس صالح باشد واحد را و جمع را و اصل «جشوم» الْبُرُوكُ عَلَى الرُّكْبِ
 باشد، به زانو در آمدن باشد و فروخفتن مرغ باشد. [قال جرير - شعر.

عَرَفْتُ الْمُتَسَائِيَّ وَ عَرَفْتُ مِنْهَا مَطَايَا الْقِدْرِ كَالْحِدَاءِ الْجُشُومِ^۴
 ۱۵ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ، صالح - عَلَيْهِ السَّلَامُ - چون از ایشان آن دید و آن شنید از
 ایشان، آیس شد و روی از ایشان بگردانید و اعراض کرد از ایشان و گفت: یا
 قوم، من پیغام خدای به شما رسانیدم و بر پیغامبر همین باشد، و نصیحت کردم
 شما را و لکن شما نصیحت کنندگان را دوست نداری^۵. قَوْلُهُ: فَتَوَلَّى عَنْهُمْ، یعنی
 چون وقت نزول عذاب بود از میان ایشان به در آمد، و شاید تا کنایت بود از یأس
 ۲۰ و قطع طمع از ایمان ایشان.

۱ . سورة مریم (۱۹) آیه ۸ . ۲ . معج، وزا مل + شعر .

۳ . التبیان (۴/ ۴۸۵): إِمَّا تَرَيْنِي خَنَانِي الشَّيْبِ .

۴ . اساس: ندارد، با توجه به معج، و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

۵ . معج، وزا مل: ندارد.

قصه ثمود و صالح و کشتن ناقه و هلاک ایشان

- روایت کرد محمد بن اسحاق و سُدی و وَهَب و کعب الأخبار که: عاد چون خدای تعالیٰ ایشان را هلاک کرد و روزگار بر ایشان به سر آمد، ثمود را از پس ایشان ۵ در زمین خلیفه کرد و تمکین کرد و عمر دراز داد و عدد ایشان بسیار شد، و مردی^۱ از ایشان^۲ سرای بکردی از درازی عمر او سرای ویران^۳ [شدی]،^۴ [۱۶۷ - ر] و عمر او به سر آمده نبود، ایشان با ستاندند^۵ و از کوه خانه ها^۶ و جایها بساختند و سنگ بریدند و تراشیدند، و خداوندان قوت و مال و تمکین بودند، در زمین طاغی شدند و فساد آشکارا کردند، خدای تعالیٰ صالح را با ایشان فرستاد به پیغامبری. و ایشان ۱۰ از عرب بودند و صالح - عَلَيْهِ السَّلَام - از ایشان حسیب تر و نسیب تر بود و جوانی^۷ بود، در میان ایشان مقام کرد و ایشان را با خدای تعالیٰ می خواند تا پیر شد. پس کس به او ایمان نیاورد الا جماعتی اندک از جمله مستضعفان ایشان. چون صالح - عَلَيْهِ السَّلَام - بر ایشان الحاح کرد در دعوت و اعدار و انذار و تخویف به عقاب خدای، گفتند: یا صالح ما را آیتی باز نمای که به آن صدق تو بدانیم، گفت: چه ۱۵ آیت خواهی^۸؟ گفتند: ما را عیدی خواهد بودن، با ما به آن عید برون^۹ آی و ما خدایان و معبودان خود را برون آریم و ایشان را بخوانیم، تو نیز خدای خود را بخوان^{۱۰}، اگر خدای تو تو را اجابت کند ما به تو ایمان آریم، و اگر خدایان ما ما را اجابت کنند تو متابعت کنی! گفت: روا باشد، و بر این قرار دادند.

۱. آج، لب + که.

۲. مع، وز: ندارد.

۳. مع، وز: ببران؛ مل: بمیراث.

۴. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.

۵. مع، وز، مل: با ستاندی.

۶. اساس: خانها / خانه ها.

۷. مع، وز، مل، آج، لب: جوان.

۸. مع، وز، مل: خواهید.

۹. مع: بیرون.

۱۰. مع، وز: بخوانی.

چون عید در آمد، ایشان بتان را برون آوردند^۱ و بنهادند و ایشان را بخواندند
 وتضریع کردند و گفتند: ای خدایان ما دعای ما اجابت کنید^۲ و دعای صالح اجابت
 نکنی^۳. و ایشان را رئیسی بود نام او جُنْدُوع بن عمرو بن جَوَّاس، گفت: یا صالح اگر
 تو پیغامبری از این سنگ - و اشارت کرد به سنگی مفرد از کوه جدا - ناچه ای برون^۴
 آور برای ما از جنس شتران بُختی، شکم بزرگ پر موی. اگر این بکنی، ما به تو ایمان
 آریم و تو را به راست داریم. صالح - عَلَيْهِ السَّلَام - به ایشان عهد کرد که چون او از
 خدای در خواهد و خدای اجابت کند ایمان آرند و خلاف نکنند. عهد بکردند و
 سوگندان^۵ بخوردند بر این. صالح - عَلَيْهِ السَّلَام - دو رکعت نماز بکرد و به عقب
 آن خدای را بخواند و از خدای درخواست آنچه ایشان خواسته بودند. خدای تَعَالَى
 اجابت کرد و شکم آن^۶ سنگ به مانند شتر آبستن کرد و بچه در او جنیندن گرفت،^۷
 و سنگ بنالید چنان که شتر بنالد در وقت زادن و شکافت^۸، شتری از آن جا برون^۹
 آمد عُسْرَاءُ، بزرگ شکم، بسیار موی، چنان که ایشان خواسته بودند. آنکه هم در حال
 بچه در شکم او به جنبش آمد و شتر به ناله آمد و در حال بار بنهاد به شتر بچه ای
 بر شکل او. در خبر دیگر آمد که: چون صالح دعا کرد، سنگ بر خود بجنیند و بشکافت
 و ناچه سر از او برون آورد^۹. صالح - عَلَيْهِ السَّلَام - زمامی بخواست و در بینی او کرد و
 او را از آن سنگ بتدریج بیرون آورد. گفتند: ما ایمان نیاوریم^{۱۰} تا این شتر آبستن نشود
 و بچه نزاید هم بر شکل^{۱۱} و رنگ خود. صالح دعا کرد، خدا اجابت کرد. ناچه در حال
 بار برگرفت و در حال بار بنهاد به فصیل^{۱۲} - چنان که ایشان اقتراح کرده بودند.

۱. مع، وز: بیرون بردند.

۲. لت: کنی / کنید.

۳. مع، وز: مل: نکنید.

۴. مع، وز: بیرون.

۵. آف: سوگند.

۶. مع، وز: این.

۷. مع، وز: لت + آن.

۸. آف، لت: بشکافت.

۹. مع، وز: مل، لت: بیرون کرد.

۱۰. مع، وز: مل، لت: نیاوریم.

۱۱. آن، مل: او.

۱۲. مع، مل، لب، آف، آن: بفصل؛ وز: لت: تفصیلی؛ آج: بتفصیل.

جُنْدُع بن عمرو که آن دید به صالح ایمان آورد. او و گروهی از قوم و اشراف ثمود خواستند تا ایمان آرند. ذُوَاب بن عمرو بن لبید و حباب - که صاحب اوئان ایشان بودند - ایشان را نهی کردند، و مردی دگر از اشراف ثمود نام او رُیَاب بن صمعر^۱ و او از آن جمله^۲ بود. و جُنْدُع را پسر عمی بود او را شهاب بن خلیفة بن میخلات بن لبید گفتند. او نیز خواست تا اسلام آرد، ایشان نهی کردند او را. ۵
مردی از جمله ثمود در این باب گفت^۳:

وَ كَانَتْ عَضْبَةً مِنْ آلِ عَمْرٍو إِلَى دِينِ النَّبِيِّ ذَكَرُوا شُهَابًا
عَزِيزًا ثُمُودَ كُلِّهِمْ جَمِيعًا فَهَمَّ بِأَنْ يُجِيبَ وَ لَوْ أَجَابَا
لَأَصْبَحَ ضَالِحٌ^۴ فِينَا عَزِيزًا وَ مَا عَدَلُوا بِضَاحِيهِمْ ذُوَابًا
وَ لَكِنَّ الْعَوَاةَ مِنْ آلِ حِجْرٍ [۱۶۷-ب] تَوَلَّوْا بَعْدَ رُشْدِهِمْ رِيَابًا ۱۰

چون ناقه از سنگ بیرون آمد، صالح گفت: هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبٌ يَوْمٍ مَعْلُومٍ^۵، گفت: این ناقه‌ای است، این^۶ نصیبی باشد از آب و شما را نصیبی. ناقه به صحرای حِجْر با بچه چرامی کرد^۷، و ایشان را چشمه‌ای آب بود. ناقه به روز^۸ نوبت او [بامداد]^۹ بیامدی و دهن بر آن چشمه آب نهادی و جمله آب باز خوردی تا يك قطره رها نکردی، آنگه باستادی تا مردم می‌آمدندی و از او شیر می‌دوشیدندی، تا همچند آن که آب باز خورده بودی شیر به عوض بدادی. روزی دیگر که نوبت ایشان بودی، شتر گرد آب نگردیدی تا ایشان بیامدند و آبها برگرفتندی و باز خوردندی و ذخیره کردند برای فردا.

در خبر است که: ناقه بامداد که به آب خوردن رفتی شغبی^{۱۰} بود و فَجَّی،

۱. آج، لب: صمعر.

۲. معج، وز، مل، آج، لب: و او از جمله اشراف ثمود.

۳. معج، وز + شعر.

۴. مل: صالحاً.

۵. سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۵۵.

۶. آج، لب: و او را.

۷. معج، وز: چره می‌کرد.

۸. آج، لب: روزی که.

۹. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۱۰. معج، وز: سعتی.

به آن راه برفتی، چون باز خوردی به آن راه نتوانستی باز آمدن، جز^۱ راه دگر باز آمدی از بزرگی شکمش. ابوموسی اشعری گفت: من به زمین نمود رسیدم، آن راه که ناچه بر او برفتی و باز نتوانستی آمدن بپیمودم، شصت گز بود. و ناچه در تا بستان بر پشت وادی چرا کردی، و در زمستان در شکم وادی، و هر چه بودی از انعام و چهارپای از شتر و گاو و گوسپند از او بترسیدندی، و آن جا که او بودی چره نیارستی کردن. به رنج افتادند و لاغر شدند، خدای تعالی این بر سبیل ابتلاء و امتحان کرد با ایشان. نمود را از این^۲ خوش نیامد و گفتند: این شتر ما را بلاست، تدبیر آن باید کردن که او^۳ را بکشیم تا چهارپایان ما را خوار و آسان^۴ باشد.

و زنی بود در نمود که او را عنیزه^۵ بنت غیم^۶ گفتند. زن دؤادبن^۷ عمرو بود، و زنی بود مسنه سالخورده^۸، و دختران نکو داشت و مال بسیار داشت از گاو و گوسپند. و زنی دیگر بود صدوف^۹ بنت المحیا نام او بود^{۱۰}، و او زنی جوان بود ذات جمال^{۱۱}. این زنان هر دو به هم^{۱۲} بنشستند و گفتند: کار ما و مال ما تباه شد از صالح و ناچه او. تدبیر آن باید کردن^{۱۳} که ناچه را بکشیم. و صدوف به حکم پسر خالی از آن خود بود، نام او صتم^{۱۴} بن هراوة بن سعد الغطریف، و او مردی مسلمان بود و مال این زن در دست شوهر بودی. او آن مال صرف می کردی بر مسلمانان قوم صالح. چون زن خبر بداشت^{۱۵} بر او انکار کرد و گفت: تو ندانی که من مسلمانم و مالی که مرا باشد بر ایشان صرف کنم! زن در او عاصی شد و

۱. آج، لب: از

۲. مل + حال.

۳. مع، وزه، مل: شتر.

۴. مل: خوار خوار آج، لب: ما را آبخورد و چرا آسان.

۵. وزه، غیره: مع: عنیره؛ آج، لب، آف: عبیره.

۶. آج، لب، آف، لت، آن: غنم.

۷. بم، لت، آن: داودبن.

۸. مع، وزه: سالخورده.

۹. مع: صدوف؛ آج، لب، آف: صدوفی.

۱۰. مع، وزه: نام بود او را.

۱۱. آج، لب: الجمال.

۱۲. مع، وزه، مل، لت: با هم.

۱۳. آج، لب: ببايد کردن.

۱۴. مع، وزه، صتم: مل: صتم.

۱۵. وزه: بدانت؛ آج، لب: نداشت.

کودکان او را از او باز گرفت^۱. و این مرد، مردی عزیز و منیع در قوم خود بود به عزّت و منعت کودکان را از او بستند. آنگاه این هر دو زن تدبیر آن ساختن گرفتند که^۲ ناقه را چگونه بکشند! صدوف^۳ مردی را بخواند از نمود و خویشتن بر او عرض کرد و گفت^۴: تو را این ناقه ببايد کشتن^۵، او اجابت نکرد. پسر عمی بود این زن را نام او مصدع بن مهرج او را بخواند و خویشتن بر او عرضه کرد. او اجابت کرد.

عزیزه^۶ مردی را بخواند نام او قدار بن سالف و او را گفت: از این دختران من^۷ آن را که تو خواهی به تو دهم اگر تو این ناقه را بکشی. و این قدار سالف مردی بود کوتاه، سرخ موی، ازرق چشم. حوالت کردند که حرام زاده بود و پدر او را نپذیرفت. آنگاه این هر دو مرد بیامدند و یار طلب کردند، هفت مرد دیگر را با خویشتن یار کردند، و ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةٌ رَهَطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ^۸.

سدی گفت و جماعتی دیگر که: خدای تعالی وحی کرد به صالح که این قوم ناقه را بکشند. صالح گفت خدای تعالی مرا اعلام کرد که: شما این ناقه را بکشی^۹، و اگر این ناقه را بکشی^{۱۰} عذاب خدای به شما فرود آید. ایشان گفتند: حاشا که این باشد! صالح گفت: خدای می گوید مرا که کشته ناقه [۱۶۸ -] امسال از مادر بزاید. ایشان گفتند که: هر کُودک نرینه که ما را آید او را بکشیم.

۱. آج، لب: از او بستند.

۲. مع، وز: تدبیر آن ساختن کردند که آج، لب، بم: تدبیر آن ساختند که.

۳. مل، آج، لب، بم، آف: صدوق؛ چاپ شعرانی (۵/۲۱۰): صدوف.

۴. مع، وز: و او را گفت. ۵. مع، وز: نمی باید کشتن؛ لت: همی باید کشتن.

۶. مع: عنیره؛ وز: غیره؛ لب، آف، لت: عبیره. ۷. مع، وز: خود.

۸. سورة نعل (۲۷) آیه ۴۸. ۹. مع: نکشید؛ وز: آف: بکشید.

۱۰. مع، مل، آج، لب: بکشید.

ده کس از زنان آباستن بودند، هر ده پسران^۱ آوردند. نه پسران خود را بکشتند، دهمین سالف بود که پدر قدار بود که ناقه را او کشت. او فرزند را بکشت^۲. چون روزگار بر آمد و آن غلام بزرگ شد، هر گه که این مردمان او را دیدندی، گفتند^۳: نه اگر فرزندان ما زنده بودندی چندان بودندی که این غلام هست. بر آن پشیمان شدند و تأسف خوردند، و آن بر صالح به حقدی کردند. آنگه گفتند: ما را تدبیر آن باید ۵
کردن که صالح را بکشیم، و صالح - عَلَيْهِ السَّلَام - در میان ایشان نبود. او را مسجدی بود، آن را مسجد صالح خواندند. آن جا بودی و بر^۴ ره آن مسجد غاری بودی. ایشان بینداختند با خود و گفتند: ما را چنان باید نمود که مابه سفر^۵ می رویم و در این غار یک هفته متواری بودن^۶، آنگه یک شب بیرون آمدن^۷ و صالح را کشتن که کس بر ما گمان نبرد پندارند که ما به سفریم، و ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: قَالُوا تَقَاسَمُوا ۱۰
بِاللَّهِ لِنُبَيِّنَنَّ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَنقُولَنَّ لِرَبِّهِ مَا شَهِدْنَا مِنْكَ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ؛ بیامدند و در آن غار متواری شدند. چون شب در آمد، خدای تعالی آن غار بر ایشان فرود آورد و ایشان در آن جا پست شدند. جماعتی که بر سر ایشان مطلع بودند، بیامدند تا حال ایشان بنگرند. ایشان را دیدند در زیر سنگ پست شده. با شهر آمدند و گفتند: ای قوم! بس نبود که صالح فرزندان ما را بکشت و مابه قول او ایشان را ۱۵
بکشیم تا اکنون مردان ما را بکشت! اهل شهر مجتمع شدند بر کشتن ناقه. محمد بن اسحاق گفت این تدبیر پس از آن کردند که ناقه را کشته بودند و صالح ایشان را وعده عذاب داده بود. گفتند: صالح را بکشیم، اگر در این وعده راست می گوید ما او را کشته باشیم به عوض خود، و اگر دروغ می گوید از بلای او برهیم. پس^۸ ۲۰
بر ره صالح کمین کردند تا او را بکشند. فرشتگان فرود آمدند و ایشان را به سنگ

۱. مع، وز، لت: پسر.

۲. اساس، مع، وز: به کشت / بکشت.

۳. مع، وز، مل: گفتندی.

۴. مع، وز: در.

۵. مع، وز: سفری.

۶. اساس: بودن، یا توجه به مع، وز تصحیح شد.

۷. مع، وز: آمدند.

۸. وز، مع، مل، لت، آن: شب.

بکشتند. قوم، صالح را گفتند: تو کشتی ایشان را؟ گفت: ایشان خواستند تا مرا
کشند، خدای^۱ ایشان را کشت^۲ و قوم صالح صالح را حمایت کردند و گفتند:
رهاکنی^۳ این مرد را که او گفته است که از پس سه روز عذاب خواهد آمدن، اگر
رامست می گوید این در باب عذاب سخت تر^۴ باشد و به خشم خدای نزه یکتر، و
اگر دروغ می گوید فایت نخواهد شدن. ایشان برفتند.

سُدی گفت: چون قُداربن^۵ سالف بزاد از مادر^۶ و دیگران فرزندان را
بکشتند و او بیالید و مترعرع شد، روزی با جماعتی نشسته بود و به شراب مشغول
بودند، ایشان را به آبی حاجت بود^۷ که شراب به آن ممزوج کنند - و آن رُوز نوبت
شُرَبِ ناقه بود - برفتند قطره ای نیافتند. سخت آمد بر ایشان^۸. گفتند ما را این
ساعت آب می باید شیر^۹ را چه خواهیم کردن! این ناقه ما را بلایی است. این ناقه
را^{۱۰} بیاید کشتن تا آب بر ما فراخ شود و بر چهار پایان و کشتزارهای ما.
قُداربن^۵ سالف گفت: من تولای این کار بکنم و این رنج کفایت کنم.

کعب الاخبار گفت: سبب کشتن ناقه آن بود که زنی بود که پادشاه ثمود
بود^{۱۱} نام او «ملکا». چون جماعتی بسیار به صالح ایمان آوردند و روی به او
کردند آن^{۱۲} زَنک را سخت آمد، زنی بود نام او «قطام»^{۱۳} معتوقه^{۱۴} قُداربن^۵ سالف
بود و دیگری نام او «قیال»^{۱۵}، معتوقه^{۱۳} مصدع^{۱۵} بود. این ملکا ایشان را

۱. لت، آن + تعالی.

۲. وزه، میج، مل: بکشت.

۳. مل، آج، لب، آف: کنید.

۴. آف: غذارین.

۵. آج، لب، بم، آف، آن: شتر.

۶. آج، لب، بم + که.

۷. وزه، میج، مل، آج، لب، لت، آن: معشوقه.

۸. آج، لب، او را.

۹. آج، لب، او را.

۱۰. آج، لب، او را.

۱۱. آج، لب، او را.

۱۲. آج، لب، او را.

۱۳. آج، لب، او را.

۱۴. آج، لب، او را.

۱۵. آج، لب، او را.

[۱۶۸- پ] بخواند، گفت: شما را برای من کاری می‌باید کرد^۱. گفتند: آن چیست؟ گفت: چون به وقت شراب با این مردمان بنشین ایشان را از خود تمکین مکنی^۲ الا آنکه که^۳ عهد کنند که ناقه صالح را بکشند. چون به شرب بنشستند و بر عادت ایشان مراودت کردند، اینان امتناع کردند و گفتند: ما را حاجتی هست^۴ ما تمکین نکنیم شما را تا ناقه صالح را نکشی. گفتند: همچنین کنیم. آنکه بیامدند و برره ناقه بنشستند و هر یکی در پس سنگی بنشستند کمین کردند تا چون ناقه از آبشخور باز گشت این قُدار^۵ تیری بینداخت و هر دو ساق ناقه بدوخت. و آن زنان، که پیش از این ذکر ایشان برفت در روایت محمد بن اسحاق - ام غنم^۶ و عنیزه^۷ - دختران را بیارستند^۸ و برون آوردند^۹ و بر قُدار و مصدع عرض کردند. قُدار^{۱۰} حریص تر شد به کشتن ناقه، تیغ بر آهیخت و ناقه را پی کرد. ناقه بیفتاد و آوازی کرد بلند که بچه آوازش^{۱۱} بشنید بدانست که ایشان غدیری کرده‌اند با ناقه، بگریخت و با کوه شد و ایشان بیامدند و ناقه را بکشتند و اهل شهر برون آمدند^{۱۲} و گوشت او را شهر بردند و پختند و بخوردند و بچه او با کوهی بلند گریخت که آن را «صنوا»^{۱۳} خواندند^{۱۴}، و گفتند: نام آن کوه «قاره»^{۱۵} بود، - و این حدیث روایت از شهر بن حوشب از رسول خدای است^{۱۶} - خبر کشتن ناقه به صالح رسید، صالح از شهر برون^{۱۷} آمد و مردمان از او عذر می‌خواستند^{۱۸}،

۱. وز، مع، مل، لت، آن: کردن.

۲. وز، مع، آج، لب: الا آن که.

۳. آج، لب + گفتند.

۴. وز، مع، مل + بن سالف؛ لت + سالف؛ آف: غدار.

۵. آج، لب + را.

۶. وز، مع، مل: غیم.

۷. وز، مع: غیره.

۸. کفا: در اساس و بیم؛ دیگر نسخه بدلها: بیاراستند.

۹. وز، مع، مل، آج، لب، بم، آف، لت: بیرون.

۱۰. آج، لب: بچه‌اش آواز.

۱۱. آف: رفتند.

۱۲. مل: صنوا.

۱۳. آج، لب: خوانند.

۱۴. وز، قاره مع: قار.

۱۵. آج، لب + که چون.

۱۶. وز، مع، مل، لب، لت: بیرون.

۱۷. وز، مع، آج، لب، لت + و.

۱۸. وز، مع، آج، لب، لت + و.

می گفتند: یا نبیّ الله! ما را گناهی نیست، ناقه را فلان و فلان کشتند. صالح گفت: بنگری^۱ تا بچه^۲ این شتر را دریابی^۳، چه اگر او را دریابی^۴ و با دست آری^۵ همانا عذاب نیاید شما را. ایشان برفتند فصیل بر کوهی بلند بود آهنگ کردند چندان که می شدند کوه درازتر می شد تا با عنان آسمان^۶ برسید^۷ چنان که مرغ به او نپردی. صالح - عَلَيْهِ السَّلَام - بیامد. چون فصیل صالح را بدید بگریست و سه بانگ کرد و کوه بشکافت و فصیل فروشد و کس او را ندید.

دگر محمد بن اسحاق گفت: از آنان که ناقه را کشتند چهار کس از پی^۸ فصیل برفتند و او را دریافتند و بکشتند و از کوه به زیر انداختند و گوشت او با گوشت مادر قسمت کردند. صالح - عَلَيْهِ السَّلَام - بیامد و گفت: یا قوم حرمت خدای انتهاک^۹ کردی^{۱۰}، اکنون عذاب خدای را مستعد باشی^{۱۱}. هر طریق استهزا صالح را گفتند: کی خواهد بودن این عذاب که می گویی؟ گفت: نزدیک است و هر اجلی را وعده ای است و این وعده ای است^{۱۲} راست، ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرٌ مَّكْذُوبٍ^{۱۱}. و نامهای روزهای هفته در میان ایشان بخلاف این بود که اکنون هست. يك شنبه را «اول» گفتند و دوشنبه را «آهون» و سه شنبه را «جبار» و چهارشنبه را «دُبَار» و پنجشنبه را «مُونِس» و آدینه را «عَرُوبه» و شنبه را «شيار»، و شاعرایشان در این معنی گفت: ^{۱۲}

أَوَّلٌ أَنْ أَعِيشَ وَأَنْ يَأْتِيَنِي . لِأَوَّلٍ أَوْ لِأَهْوَنٍ أَوْ لِجُبَارٍ
أَوِ التَّسَالِي دُبَارٍ أَوْ قَبْوَمِي بِمُونِسٍ^{۱۳} أَوْ عَرُوبَةَ أَوْ شِيَارٍ

۱. وز، مج، آج، لب، آف: بنگرید.

۲. وز، مج، مل، آج، لب، آف: آرید.

۳. مج، وز، مل، لت، از پس.

۴. مج، مل، آج، لب، آف: کردید.

۵. مج، وز، مل، آج، لب، آف: باشید.

۶. آف، لت، آن: هست.

۷. مج، وز، آج، لب، آف: باشید.

۸. مج، وز، آج، لب، آف: باشید.

۹. مج، وز، آج، لب، آف: باشید.

۱۰. مج، وز، آج، لب، آف: باشید.

۱۱. سورة هود (۱۱) آیه ۶۵.

۱۲. مج، وز، مل، یغونیس.

۱۳. مج، وز، آج، لب، آف: باشید.

و ایشان ناقه را روز چهارشنبه کشتند. صالح - عَلَيْهِ السَّلَام - [ایشان را]^۱ گفت: وعده شما سه روز است و روز سیم^۲ عذاب خدای به شما آید و علامت آن است که فردا روز پنجشنبه - که [آن را]^۱ مونس خواندند - بامداد که بر خیزی^۳ رویهاتان زرد باشد، و روز عَرُوبه - یعنی آدینه - رویهاتان سرخ باشد، و روز شنبه رویهاتان سیاه باشد. ایشان [آن]^۱ شب بختند [۱۶۹ - ر]، بامداد برخاستند^۴ ۵

رویهاشان زرد بود، پنداشتی به خلوق رنگ کرده^۵، کوچک و بزرگ و زن و مرد ایشان چنین بودند، بیسقیم بدانستند^۶ که صالح راست گفته است. طلب صالح کردند^۷ تا بکشند او را. صالح بگریخت و به حمایت بطنی شد از ثمود که ایشان را عزتی و منعتی بود، ایشان را بنوعنم گفتند، و به سرای سید ایشان فرود آمد و نام او نفیل بود و کنیت او أَبُو هَدَب. ایشان او را پناه دادند کافران مسلمانان قوم او را می گرفتند و عذاب می کردند و می گفتند: ما را راه نمایی^۸ به صالح. ۱۰

چون از حد برفت، یکی بیامد و گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ این کافران ما را در عذاب کشیدند، روا باشد که راه نمایم به^۹ تو؟ گفت: روا باشد. ایشان گفتند: ما را چه عذاب می کنی! صالح فلان جای است. ایشان بیامدند و نفیل را گفتند: صالح را به ما^{۱۰} ده. گفت^{۱۱}: لَا وَ لَا كَرَامَةَ لَكُمْ؛ شما را بر صالح راهی نیست ۱۵

صالح به حمایت من است، و ایشان قوت او^{۱۲} نداشتند، صالح را رها کردند روی به محنت و مصیبت خود نهادند و با یکدیگر می گفتند: از وعده روزی گذشت^{۱۳}. روز دوم که روز آدینه بود برخاستند^{۱۴} رویهاتان سرخ بود پنداشتی که

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. مع، وز، مل: برخیزید.

۳. اساس: برخاستند، با توجه به مع، وز تصحیح شد؛ وز، مل.

۴. مع، وز: به خلوق فرشته اند؛ مل، لت: به خلوق بر بسته اند. ۵. اساس: بدانستن، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۶. مع، وز: صالح را طلب کردند.

۷. مع، وز: راه نمایی؛ مل: راه نمایید.

۸. مع، وز، مل: بر.

۹. مع، وز، مل، لت: با ما.

۱۰. مل: نفیل گفت.

۱۱. آف: آن.

۱۲. اساس: گزشت/ گذشت.

۱۳. اساس، آج، لب، هم، آن: برخاستند.

- به خون رنگ کرده‌اند^۱. ایشان را یقین زیادت شد به هلاک. روز سهام^۲ برخاستند رویه‌اشان سیاه بود پنداشتی که به قار رنگ کرده‌اند^۱ و ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرٍ مَكْدُوبٍ. چون روز سهام^۲ بود صالح - عَلَيْهِ السَّلَام - از میان ایشان برون^۴ رفت و آنان که امت و اتباع او بودند از جمله مسلمانان، با او به شام آمدند به رملة و فلسطین^۵ فرود آمدند. چون روز یکشنبه روز پدید آمد^۶ و ایشان سیاه روی شدند و با هم بنشستند و بگریستند و کفن در پوشیدند^۷ و حَنُوط بر خود کردند - و حَنُوط ایشان صَبِر بود و کفن ایشان مشك - و بنشستند، و در آسمان می‌نگریدند منتظر عذاب خدای و يك بار به زمین^۸ می‌نگریدند و ندانستند که عذاب خدای از کدام راه به ایشان خواهد آمدن^۹. چون روز به چاشتگاه رسید، آوازی از آسمان بیامد که در او هر آوازی که در جهان باشد بود و هر صاعقه. دل‌های ایشان از ترس در بر پاره پاره شد و همه بر جای بمردند و از ایشان هیچ‌کس نماند از خرد^{۱۰} و بزرگ الا دختری مُقَعَد که او را باد بنشانده بود^{۱۱}، نام او ذریعه^{۱۲} بنت سلق، و او نیز کافر^{۱۳} بود و دشمن صالح بود. خدای تَعَالَى آن رنج از پای او بر گرفت تا او برخاست^{۱۴} و بدوید و به وادی القری آمد - و آن حدی است^{۱۵} میان شام و حجاز - ایشان را خبر کرد به آنچه دیده بود، آنگه آب خواست از خدای تَعَالَى، او را آب داد از آب باران باز خورد و بمرد.

جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - در غزات

۱. مع، وز، مل، لت: برشته‌اند.

۲. آج، لب، لت: سیوم؛ بم: سیم.

۳. مع، وز، مل، لت: برملة فلسطین.

۴. اساس، بم، آن: در پوشیدن، باتوجه به مع تصحیح شد.

۵. آف: بر زمین.

۶. مل: می‌آید؛ آج، لب، بم، آف: خواهد آمد.

۷. آج، لب، بم، آف، آن: او را بنشانده بودند.

۸. آج، لب، بم، آف: کافره.

۹. آج، لب، بم، آف: کافره.

۱۰. مع، وز، مل، آف، لت: سیوم؛ بم: سیم.

۱۱. مل، آف، لت: بیرون.

۱۲. بم، آف: بدید؛ آن: بدیدند.

۱۳. آف: بر زمین.

۱۴. آج، لب، لت: خورد.

۱۵. مع، وز، مل: ذریعه.

۱۶. اساس، آج، لب، بم: برخواست.

۱۷. مع + به.

تَبُوكَ به حجر بگذشت، اصحاب^۱ را گفت: هیچ کس در آن جا مشوی^۲ و از آب این ده مخوری^۳ و بگریی^۴ خوف آن را که مبادا^۵ که شما را مثل آن رسد که ایشان را. آنکه گفت از رسول خود به اقتراح آیات مخواهی^۶ نبینی که قوم صالح از صالح [۱۶۹ - پ] ناقه خواستند. چون بداد، کفران^۷ کردند تا خدای تعالی^۸ عذاب کرد، آنکه رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - اشارت کرد و گفت: ناقه به این راه بیامدی و به آن راه باز پس رفتی، و اشارت کرد به آن راه که فصیل به آن راه بر کوه شد. ایشان طغیان کردند و ناقه را بکشتند. خدای تعالی^۹ هر کس را از ایشان که بر پشت زمین بود هلاک کرد در مشارق و مغارب زمین، إِلَّا يَكُ مَرْدٌ که او را ابورغال^۹ خواندند. به روایتی دگر ابو ثقیف گفتند که^{۱۰}: در حرم خدای بود، خدای تعالی^{۱۱} به حرمت حرم او را هلاک نکرد، چون از حرم به در آمد، هم صبحه‌ای^{۱۱} که به ثمود رسید به او رسید و او را هلاک کرد او [را]^{۱۲} بیفگندند^{۱۳} و شاخی زربا اودفن کردند^{۱۴}. رسول^{۱۵} - عَلَيْهِ السَّلَام - اشارت کرد به گور او. صحابه بشتافتند و گور او باز کردند و آن زر برگرفتند. آنکه رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - جامه در سر کشید و بشتاب برفت تا از آن وادی درگذشت. اهل علم گفتند: صالح را - عَلَيْهِ السَّلَام - به مکه وفات آمد، و او را پنجاه و هشت سال بود، و او انتقال کرد^{۱۶} پس^{۱۷} هلاک قومش از شام با مکه و

۱. مع، وزه لت: اصحابان.

۲. مع، وزه مل، آج، لب، آف: مشرید.

۳. مع، وزه مل، آج، لب، آف: مخورید.

۴. مع، وزه مل: نگرید؛ آج، لب، آف: بگریید.

۵. مع، وزه لت: نبادا.

۶. مع، وزه مل، آج، لب، آف: مخواهد؛ آن: بخواهی.

۷. آج، لب + آن.

۸. مع، وزه مل، لت + ایشان را.

۹. مع، وزه مل: بود عال.

۱۰. مع، وزه مل، لت + او.

۱۱. مع، وزه مل، لت: هم آن صیحت.

۱۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وزه افروده شد؛ آج، لب: گور او.

۱۳. مع، وزه بگندند؛ مل: بیکندند؛ آج، لب: بکنند؛ بم، آف، آن: بکنند.

۱۴. مع: کفن کردند.

۱۵. مع، وزه و رسول.

۱۶. مع، وزه انتقام کرد.

۱۷. مل + از.

خدای را عبادت می کرد تا وفاتش آمد، و در میان قوم خود هشت سال مقام کرد. راوی خبر گوید که: رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - امیرالمؤمنین علی را گفت: يَا عَلِيُّ أَتَدْرِي مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ^۱؛ دانی تا شقی ترین اولینان کیست؟ گفت: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَغْلَمَ؛ خدای و پیغامبر^۲ عالمتر. گفت: آن که ناقه صالح را کشت. دانی تا شقی ترین آخرینان^۳ کیست؟ گفت: خدای و پیغامبر^۲ عالمتر. گفت کشده تو باشدای^۴ علی.

۵ در خبر است که: عبدالرَّحْمَنُ مُلْجَمٌ بِنَزْدِيكَ امیرالمؤمنین آمد. چون او بیعت مردمان کوفه می گرفت تا بیعت کند، سه بار پیش او آمد او را رد کرد. عبدالرَّحْمَنُ گفت: یا امیرالمؤمنین چرا مرا رد می کنی و بیعت نمی ستانی؟ گفت: از تو چیزی بپرسم، مرا به راستی خبر دهی؟ گفت: آری.^۵

۱۰ گفت: در راه که می آمدی سواری بر آمد بر این شکل و بر این نشان و تازیانه به سینه تو باز نهاد و تو را گفت: تَنَحَّ يَا شَقِيْقَ عَاقِرِ النَّاقَةِ؛ دور شو ای برادر کشده ناقه صالح؟ گفت: آری.

گفت: خدای بر تو که چون در کتاب بودی کودکان تو را ابن راعية الكلاب خواندندی؟ گفت: آری، گفت: به خدای بر تو نه بر سینه تو نشان برصی^۶ و پیسی هست؟ گفت: آری.

۱۵ گفت: به خدای بر تو مادرت تو را خبر داد در وقت آن که پدرت با او موافقه کرد که به تو بزاد او حایض بود؟ گفت: اگر چیزی پنهان کردم این پنهان کردم. همچنین گفت مرا. گفت: دست مراده. يك بار بیعت او فرا گرفت^۷ و برفت. چون پاره ای بشد بازخواند او را و دگر باره بیعتش بستند و عهد و میثاق مجدد کرد و سوگند داد که غدر نکند و بیعت را خلاف نکند. سوگند خورد و برفت. بار سه دیگرش^۸

۱. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۲. مل: و رسول او.

۳. معج، وز، مل، آج، لب، لت: آخرینان.

۴. مل، آج، لب، با.

۵. آج، لب + گفت آری، گفت آری.

۶. معج، وز، لت: سینه تو لکه برص.

۷. معج، وز، مل، لت: ها گرفت.

۸. آج، لب، آن: بار دیگرش؛ آف: با رسیوم دیگرش.

باز خواند و بیعتش بستند، او گفت: یا امیرالمؤمنین با کس این نکردی که با من کردی! گفت: با این همه عهد و پیمان، نمی‌پندارم که تو وفا کنی به این که کردی، لَا أَرَاكَ تَفِي بِمَا قُلْتَ . چون پسر مُلْجَم - لَعْنَةُ اللَّهِ - پشت بر کرد، امیرالمؤمنین - عَلَيْهِ السَّلَام - این بیتها انشاء کرد^۱:

أَشَدُّ حَيَازِمِكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قَبِيكَ^۲ وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا خَلَّ بِوَادِيكَ^۳ ۵

مُعَلَّى بن زیاد روایت کند که: عبدالرحمن مُلْجَم بیامد [۱۷۰ - را] تا بیعت کند، بیعت کرد. آنکه گفت: یا امیرالمؤمنین اجْمَلْنِي؛ مرا چهارپایی^۴ ده. امیرالمؤمنین گفت: تو عبدالرحمن هستی^۵؟ گفت: آری. گفت: پسر ملجم؟ گفت: بلی، گفت: مرادی؟ گفت: آری^۶، گفت: یا غَزْوَانِ إِحْمِلْهُ عَلَيَّ أَشَقْرَهَا؛ این را بر آن اسب اشقر نشان. چون او پشت بر کرد، علی - عَلَيْهِ السَّلَام - می گفت^۷:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَسَدِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادِي^۸
و چون دلش تنگ شدی، محاسن به دست گرفتی و گفتی: مَا يَخْبِسُ^۹
أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا مِنْ فَوْقِهَا بَدَمٍ؛ چه منع می‌کند آن شقی‌ترین اَمت را که بیاید و این محاسن [را]^{۱۰} از خون این سرخضاب کند.

و روایت محمد بن اسحاق آن است که: قُدَارُ بن سَالِفِ نَاقَهُ صَالِحِ
[را]^{۱۱} برای آن^{۱۲} زَنکی کشت نام او قَطَامٌ، و عبدالرحمن مُلْجَم امیرالمؤمنین را برای زَنکی کُشت نام او هم قَطَامٌ، که امیرالمؤمنین - عَلَيْهِ السَّلَام - پدر

۱. مع، مل + شعر. ۲. آج: لَا قَبِيكَ.

۳. آج: بَوَادِيكَ. ۴. مع، وِزَاب: چهارپای.

۵. مع، وِزَا، مل، لَت: تو عبدالرحمنی؛ آج: عبدالرحمن نیستی.

۶. آج، لب: بلی.

۷. مع، وِزَا: می گفت علی - عَلَيْهِ السَّلَام - شعرا مل: امیرالمؤمنین این بیت بگفت.

۸. مع، وِزَا، آج، لَت: مراد. ۹. مع، وِزَا: مَا يَخْبِسُ.

۱۰. اساس: ندارد، یا توجه به مع، وِزَا افزوده شد. ۱۱. مع، وِزَا، مل: ندارد.

۱۲. مل: زَنِي؛ آج، لب: زَنك.

وی را^۱ و برادر او را در نَهْرُوان کشته بود - و قصه آن معروف است^۲ در کتب ما و مخالفان مشروح که: این ملعون خطبه کرد و این ملعونه را خواست. او گفت: مهر من گران است. گفت: چند است؟ گفت: سه هزار درم و غلامی و کنیزکی و کشتن علی ابوطالب^۳ است. گفت: این همه آسان است، کشتن علی دشخوار^۴ است، این چگونه تواند بود^۵؟ گفت: مقصود خود آن است، و اگر درم و غلام و کنیزک نباشد، هم روا باشد آن جا^۶ که این مقصود حاصل بود. گفت: من خود به این شهر به این کار آمده‌ام و بر این کار مراقبت و محافظت می‌کرد تا شب نوزدهم ماه رمضان امیرالمؤمنین به مسجد جامع آمد به نماز بامداد^۷، و او همه شب رصد کرده بود. چون او در نماز ایستاد^۸ و الحمد بخواند و از سورة الانبیاء یازده آیت، او^۹ تیغ بزد بر مقدم سر او و جراحی عظیم کرد. امیرالمؤمنین - عَلَيْهِ السَّلَام - نماز سبک بکرد و سلام باز داد و گفت: فُرْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ؛ به خدای کعبه که ظفر یافتم، و شاعر در این معنی گوید: ^{۱۱}

فَلَمْ أَرْمَهُمْ سَاقَهُ^{۱۲} دُو سَمَاحَةٍ كَمَهْرٍ قَطَامٍ مِنْ فَصِيحٍ وَأَعْجَمٍ
ثَلَاثَةَ أَلْفٍ وَ عَبْدٍ وَ قَيْسٍ وَ قَتْلٍ عَلَيَّ بِأَلْحُسَامِ الْمُصَيِّمِ
فَلَا مَهْرَ أَعْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَ إِنْ عَلَا^{۱۵} وَ لَا فَتْكَ إِلَّا دُونَ فَتْكِ بِنِ مَلْجَمِ

قَوْلُهُ: وَ لُوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ: ، عامل در نصب او هم فعلی مقدر است، و آن محتمل است دو وجه را: یکی آن که عطف باشد عَلَيَّ مَا مَضَى مِنْ قَوْلِهِ: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا^{۱۳}، یعنی وَ أَرْسَلْنَا أَيْضًا لُوْطًا، و وجه دوم: وَ اذْكَرَ لُوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ؛ و

۱. معج، وز: او را.

۲. معج، وز: + و.

۳. معج، وز: مل، لت، آن: علی بن ابی طالب.

۴. معج، وز: مل: دشوار.

۵. معج، وز: تواند بودن.

۶. معج، وز: مل: روا باشد آید.

۷. معج، وز: به نماز آمد بامداد.

۸. بم، آن: استاد.

۹. آج، لب: این.

۱۰. آج، لب: بر رب.

۱۱. معج، مل: + شعر.

۱۲. اساس، معج، وز: شاقه.

۱۳. سورة احراف (۷) آیه ۵۹.

یادکن ای محمد لوط را چون گفت قومش را: شما فاحشه و منکری و قبیحی می‌کنی^۱ که کس شما را به آن سبق نبرده است از جهانیان. اخفش گفت: اولیتر آن است که فعلی دگر تقدیر کنند این جا و عطف نکنند بر «أَرْسَلْنَا»، برای آن که در آن آیت‌های دیگر «إِلَى» گفته است که دلیل تقدیر «أَرْسَلْنَا» می‌کند و این جا نیست، پس باید گفت که^۲: «وَ اذْكُرْ» مقدر است، و این جا جز «أَرْسَلْنَا» نشاید به قرینه «إِلَى». و لوط با آن که اسمی اعجمی است و علم، و از حق او آن است که منصرف نبودی برای این دو منع را، جز آن که او اسمی خفیف است [بر] سه حرف ساکن الأَوْسَطِ خَفْتَشِي در برابر سببی^۳ افتاد، اسم بر يك سبب همانند ممتنع نشد از صرف، و قول آنان که گفتند: اشتقاق [۱۷۰ - پ] «لُوطٌ» مِنَ اللُّوطِ است و هُوَ اللُّصُوقُ، و «نوح» مشتق است از نياحت^۴ معتمد نیست برای آن که این دو اسم اعجمی است، و برای آن علت که گفتیم منصرف است، و اعجمی را اشتقاق نباشد از کلام عرب. و «سبق» وجود چیزی باشد پیش وجود چیزی دیگر. و بیشتر مفسران و اهل علم برآنند که لواط پیش از قوم لوط کس نکرده بود. ابتدا ایشان کردند، و این ظاهر آیت است. ابوالقاسم بلخی گفت: روا باشد که عالمی زَمَانِهِمْ خواست، چنان که گفت: وَ اَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ^۵. بعضی دگر گفتند: کس ایشان را از جهانیان سبق نبرده بود بر این کار بر وجه قهر و غلبه چنان که ایشان کردند.

أَمَّا لُوطٌ: فَهُوَ لُوطُ بَنِ هَارَانَ بَنِ تَارِخٍ^۶، و او پسر برادر ابراهیم بود - عَلَيْهِ السَّلَام - و قوم او اهل سدوم بودند، و آن چنان بود که لوط با عمش^۷ ابراهیم

۱. مع، وز؛ می‌کنید؛ آج، لب؛ مکتب؛ مل؛ مکتبید.

۲. مع، وز؛ مل؛ باید گفتن که.

۳. اساس؛ ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. مع، وز؛ مل؛ مِنَ النَّبَاةِ.

۵. سورة بقره (۲) آیه ۴۷ و ۱۲۲.

۶. اساس، آج، لب، آف، آن؛ مع، وز؛ تارخ، با توجه به مل تصحیح شد.

۷. آج، لب؛ قومش.

عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - از زمین بابل بیامدند تا به شام رود^۱. ابراهیم به فلسطین فرود آمد و لوط را به اردن فرود آورد. خدای تعالی او را به اهل سدوم فرستاد.

و میان علما خلاف افتاد که قبح لواط^۲ به عقل دانند^۳ یا به شرع. ابوالقاسم بلخی گفت: به عقل دانند برای قبح انقطاع نسل و استتکاف از آن که مردی مفعول باشد^۴. و درست آن است که قبح او به شرع دانند و عقل را به این طریقی نیست.

۵ **أَنتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً**؛ شما به مردان می شوی^۵ به شهوت دون زنان، شما مُسرف مردمانی^۶ متجاوز الحد. ایتیان کنایت باشد از جماع^۷، **يُقَالُ: أَتَيْتُ الْمَرْءَةَ إِذَا جَامَعْتَهَا**. اهل مدینه و حفص خواندند: «**أَنْتُمْ**» علی الخبر به همزه واحده، و مذهب حفص در همه قرآن چنین است که چون دو استفهام باشد برهم، در اول^۸ همزه استفهام بیارد و دوم بیفکنند، و کسای هم چنین کند مگر در قصه لوط، و باقی قراء به دو همزه خوانند، اول مفتوح و دوم مکسور. و ابن عامر و کوفیان تخفیف همزه دوم کنند مگر حفص، و خلوانی عن هشام فصل کند میان ایشان به الفی، و ابو عمرو همچنین کند^۹ جز که همزه اول را تخفیف کند و دوم را تلین، و كذلك ابن کثیر.

۱۵ **محمّد بن اسحاق** گفت: سبب این آن بود که این مردمان اهل میوه و درختان و رزان بسیار بودند^{۱۰}، و غربًا از نواحی آمدندی و ایشان را رنجه داشتندی. ابلیس بیامد بر صورت پیری و ایشان را گفت: اگر خواهی^{۱۱} که شما از این مردمان برهی^{۱۲} شما را چنین^{۱۳} معامله باید کردن^{۱۴} با ایشان، گفتند:

۱. آج، لب، آف، روند.

۲. مل، لب، لواط.

۳. مل، می دانند.

۴. مع، وز، مل، لت: مفعول به باشد.

۵. مع، وز، آج، لب، آف، آن: می شوید.

۶. مع، وز، آج، لب: مردمان؛ مل، آف: مردمانید.

۷. مع: اجماع.

۸. آن: بر اول.

۹. اساس، آج، لب: کنند، با توجه به مع، و تصحیح شد. ۱۰. همه نسخه بدلها: بودند.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز بم: خواهید.

۱۲. همه نسخه بدلها بجز بم: برهید.

۱۳. آج، لب: این.

۱۴. آج، لب: کرد.

بکنیم^۱. چون مردم از حدّ ببردند^۲، ایشان گفتند: بیازماییم هر کجا در میان آن قوم غلامی یا کودکی صبیح‌الوجه بودی با او این معامله می‌کردندی^۳ تا معتاد شدند بر این.

حسن بصری گفت: ایشان این معنی جز با غریبان نکردندی. کلبی گفت:

ایشان را این عمل ابلیس آموخت که بیامد بر صورت امردی و ایشان را با خود

استدعا کرد تا ایشان این معنی بکردند و دلیر شدند بر دیگران. چون این معنی در

میان ایشان بسیار شد آسمان و زمین عجیب کرد با خدای تعالی و عرش نیز،

خدای تعالی بر ایشان از آسمان سنگ فرستاد و ایشان را به زمین فرو برد، و

«شهوت» مطالبت نفس باشد به چیزی که در او لذت بود. و «ارادت» دعوت کند

با فعل از جهت حکمت. و شهوت فعل خدای باشد و ارادت فعل ما. و نصب

او بر تمیز باشد، یُقَالُ: شَهِيْتُ أَشْهِيَّ شَهْوَةً، قَالَ الشَّاعِرُ:^۴

وَ أَشَعَّتْ يَشْهِي النَّوْمَ قُلْتُ لَهُ ازْتَجِلْ إِذَا مَا النَّجُومُ أَفْرَضَتْ وَ اِسْبَكْرَتِ (۱۷۱-۱۸)

فَقَامَ يَجْرُ الْبُسْرَةَ لَوْ أَنَّ نَفْسَهُ يُقَالُ لَهُ خُذْهَا بِكَفَيْكَ^۵ خَرَّتِ

بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ، «بَل» برای إضراب باشد از اول با چیزی دگر، گفت

آن خود رها کن، در شرك و لواط و دگر معاصی متجاوز الحد و مخلوع العذارى.

و «إسراف» تعدی باشد از حدّ خود.

وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ، چون لوط بر ایشان انکار کرد، ایشان جواب این

دادند و جواب دیگر نداشتند که به آن دفع لوط و ردّ سُخْن او کنند، جز آن که

گفتند: ایشان را از شهر خود بیرون کنی^۶ که اینان مردمانی اند متطهر و متنزه^۷ و

متكلف طهارت و نزاهت عَنِ إِيْبَانِ الرِّجَالِ فِي أَذْبَارِهِمْ. و نصب «جواب» بر خبر

۱. لت: نکنیم.

۲. مع، وز، لت: ببرد.

۳. مع، وز، لت: این معنی کردند.

۴. مع، مل + شعر.

۵. اساس و همه نسخه بدلها: كَفَيْكَ، یا توجه به ضبط شعر در مأخذ شعری تصحیح شد.

۶. مل، آج، لب، آف، آن: بیرون کنید.

۷. مع، وز، ندارد؛ لب: مبرزاً بهم، آف، آن: متبیر.

- «كَانَ» است و برای آن که ما بعد «إِلَّا» در جای ایجاب افتاد او را اسم کرد از آن که چون ما قبل «إِلَّا» نفی باشد ما بعد او ایجاب بود، و اگر ما قبل «إِلَّا» ایجاب بود، ما بعد او نفی باشد. و مراد به قوم او کافران امت او اند^۱، و تقدیر آن که: فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ لَهُ أَخْرَجُوهُمْ^۲ و^۳ در «هُم»^۴ دو قول گفتند: یکی [آن که]^۵ مراد اوست و دخترانش، و قولی آن است که: او و اهل دینش را و این اولیتر است. ۵
- و «إِخْرَاجٌ»، نَقْلُ الشَّيْءِ عَنْ مَحِيطٍ (تبیان) باشد. و اصل «قریه» مِنْ قَرِيئَتِ الْمَاءِ فِي الْحَوْضِ باشد إِذَا جَمَعَتْهُ، برای آن که مردمان در او مجتمع باشند و به عُرف مخصوص شده است به دیه و سواد [و]^۶ رُستاق و إِيَّاهُ در اصل شهرها را قُرَى خواندند، أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: أُمُّ الْقُرَى^۷، وَ أَرَادَ بِهَا مَكَّةَ. و مَكَّة شهر است و دیه نیست، و از این جا گفت [ابو] عمرو بن العلاء: مَا رَأَيْتُ قَرَوِيئِينَ بِأَفْصَحَ مِنَ الْحَسَنِ وَالْحَجَّاجِ و مراد دو مرد شهری^۸ است که نه بدوی باشند نه روستاقی^۹، و مراد مُتَطَهَّرٌ، متکلف پاکیزه باشد كَالْمُتَعَزِّزِ.
- فَأَنْجَبْنَاهُ وَ أَهْلَهُ الْأَمْرَأَتُ، گفت: ما برهانیدیم او را و اهلش را. مراد به اهلش دو دختر اویند عَلَى قَوْلِ بَعْضِ الْمُفَسِّرِينَ، و نام یکی زَعُوراً بود و نام یکی مریثاً^{۱۰}، و دگر مفسران گفتند: مراد مؤمنان اند به او.
- ۱۵ إِلَّا الْأَمْرَأَتُ، بر قول اول استثنای متصل باشد و بر قول دوم منقطع - مگر زنش که از جُمْلَةُ غَابِرَانِ بود. و «غابرا» هم ماضی باشد و هم باقی. اگر بر ماضی تفسیر دهند ظاهر باشد و سؤال نیست بر او، و اگر بر باقی تفسیر دهند

۱. مع، وز، آج، لب، آف: اویند.

۲. اساس و بعضی از نسخه بدلها: گفتند: لوط و قوش؛ با توجه به معنی عبارت و چغاب شعرانی (۲۱۸/۵) تصحیح شد.

۳. اساس و دیگر نسخه بدلها: قَوْمٌ، با توجه به معنی عبارت و چاب شعرانی (۲۱۸/۵) تصحیح شد.

۴. اساس: ندارد، با توجه به لُت افزوده شد. ۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۶. سورة انعام (۶) آیه ۹۲ و سورة شوری (۴۲) آیه ۷. ۷. آج: و مراد مردم شهری؛ بم، آف، آن: مراد دوم شهری.

۸. اساس: روستاقی، با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۹. مع، وز، مل: مریثا؛ آج، لب: مریثا.

سؤال کنند، گویند: لازم آید که زن هلاک نشده باشد، گوئیم از این چند جواب گفتند، یکی آن که حسن و قتاده گفتند: *مِنَ الْبَاقِينَ فِي عَذَابِ اللَّهِ*؛ از جمله آنان بود که^۱ در عذاب خدای بماندند، و جوابی دیگر آن است که بعضی مفسران گفتند: *مِنَ الَّذِينَ بَقِيَ وَ عُمَرُ*؛ از جمله معمران و عجايز بود و با اقران و همسالان خود نمرده بود تا به این هلاک شد که قوم شدند. و «غُبُور» باقی ماندن باشد، و «غُبْر» بقیه شیر باشد در پستان، و «غُبْرَة» لونی باشد که با سیاهی زند و آن رنگ بنشود. و «غبار» گرد باشد *لِرُكُودِهِ فِي الْهَوَاءِ*، و شاید که غبار را از غابر ماضی اشتقاق کنند، *قَالَ الشَّاعِرُ فِي الْغَابِرِ بِمَعْنَى الْمَاضِي*^۲.

وَأَبَى الَّذِي فَتَحَ الْبِلَادَ بِسَيْفِهِ
فَأَذَلَّهَا لِيَّيْ أَبَانَ الْغَابِرِ^۳
وَقَالَ آخِرًا:^۴

فَقَبَّرْتُ بَعْدَهُمْ بِعَيْشِ نَاصِبٍ
وَإِخَالِ أَنِّي نَاصِبٌ مُسْتَبِيعٌ^۵
وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا، بيارانیدیم بر ایشان^۶ بارانی از سنگ، *يُقَالُ*^۶:
مَطَرَتِ السَّمَاءُ مَطَرًا وَ أَمْطَرَهَا اللَّهُ إِمْطَارًا. و بعضی دگر گفتند: فرق میان^۷ «مَطَرًا»
و «أَمْطَرًا» آن باشد که مَطَرٌ در رحمت بود و أَمْطَرٌ در عذاب. خدای تعالی پس از
آن که آن دههای ایشان برگردانید سنگ بر ایشان ببارید^۹، و قصه آن بتعامی در
جای دیگر بیاید. *إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَ بِهِ الْثِقَّةُ*.

گفتند: عبدالملك مروان نامه نوشت به قاضی حمص ابو خلیف و از او پرسید که حد لوطی چه باشد؟ او جواب نوشت که: رَجْم باید کرد او را که خدای تعالی هم این کرد با قوم لوط فی قوله: *وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا*.

۱. اساس: آنان که بود، با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۲. مع، وز + شعر.

۳. چاپ شعرانی (۲۱۹/۵) + فی الغابر بمعنی الباقی. ۴. دیگر نسخه بدلها: لاحق.

۵. اساس: مُسْتَبِيعٌ مع، وز مستبیع، با توجه به مل و آف تصحیح شد.

۶. مع، بيارانیم ایشان را. ۷. اساس: فقال، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۸. لت: میانه. ۹. آن: بيارانید.

۱۰. مع، وز: در جای خود بیاید.

- اهل علم این را استحسان کردند. [۱۷۱ - پ] عِکْرِمَه روایت کرد از عبدالله عباس که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: هر که عمل قوم لوط کند فاعل را و مفعول را بکشی^۱، و خالد ولید در عهد عمر به او نوشت که: من در بعضی نواحی عرب مردی را یافتم که تمکین می کند مردان را از خویشتن و من نمی دانم که حکم او چیست؟ صحابه رسول را جمع کن و از ایشان پپرس که با او چه باید کرد؟ او همچنان کرد، رأی ایشان بر آن مجتمع شد که او را بپایند سوختن، [بسوختند او را]^۲. و يك روایت آن است که: در عهد ابوبکر کسی را که این کار کرده بود او را بکشتند^۳ و بسوختند^۴، و بنزدیک ما حد آن کس که لواطه کند، اگر ایقاب کند قتل بر او واجب است، و امام مخیر است خواهد او را به تیغ فرماید کشتن و اگر خواهد دیواری بر او افگند، و اگر خواهد او را از بالای بیفگند. و اگر دون ایقاب باشد، اگر محصن بود رجم بر او واجب شود و اگر محصن نباشد حد باید زدن او را صد تازیانه.
- و شافعی را دو قول است: یکی آن که حکم او حکم زانی است، اگر محصن بود رجم، و اگر نامحصن بود حد، و این قول زهری است و حسن بصری و ابویوسف و محمد و قولی دیگر شافعی را آن است که: بکشند او را عَلِي كَلِّ حَالٍ اگر محصن باشد و اگر نامحصن، و این قول موافق قول ماست، و ابوحنیفه گفت: حد نباشد بر او بیش از تعزیر نباشد^۵. دلیل صحت قول ما اخبار بسیار که آمد از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - که او گفت: مَنْ عَمَلَ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ فَأَقْتُلُوا فَاعِلَهُ وَ الْمَفْعُولَ بِهِ. و در خبر است که: در عهد امیرالمؤمنین علی - عَلَيْهِ السَّلَام - غلامی را پیش او آوردند، گفتند: این غلام خواجه خود را بکشته است، و گواهان گواهی دادند. امیرالمؤمنین گفت: یا غلام چه می گویی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین

۱. مج، وز، مل، آف: بکشید.

۲. اساس: ندارد؛ با توجه به مج، وز افزوده شد.

۳. اساس: بکشتن، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

۴. مج، وز: و آنگه بسوختند او را.

۵. مج، وز: لت: نیست.

من کشتم او را. گفت: چرا؟ گفت: برای آن که مرا اکراه می کرد بر فساد یعنی لواطه. من بسیاری^۱ مدافعه کردم، در میانه مؤذی شد با قتل^۲ او. من قصد نکردم قتل او را قصد دفع کردم، فایده نداشت^۳. بر من قهر کرد و با من فساد کرد. من از سر رشک او را بکشتم. امیرالمؤمنین گفت: تو را گواه باید بر این که می گویی. گفت: من گواه از کجا آم^۴؟ مردی در سرای خود در شب تاریک، من در ملک او و دست او. امیرالمؤمنین گفت: چون او را زخم زدی، از او هیچ لفظ توبه شنیدی؟ گفت: نه، گفت: الله اکبر، همین ساعت پیدا شود که تو راست می گویی یا دروغ. آنگه [گفت]^۵: بروی^۶ و سر گور او باز کنی^۷، اگر او در گور است این غلام دروغ می گوید، قصاص کنی^۸ او را، و اگر در گور نباشد غلام راست می گوید. رهش کنی^۹. قومی گفتند: عجب کاری است! این علی تا به امروز در زندگان^{۱۰} حکم می کرد، اکنون در مردگان حکم می کند. آنگه برفتند و سر گور باز کردند، مرد^{۱۱} را در گور نیافتند، باز آمدند و خبر دادند، گفت: غلام را رها کنی^{۱۲} که راست می گوید، گفتند: یا امیرالمؤمنین از کجا گفتی؟ گفت: از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - شنیدم که^{۱۳}: هر که [او]^{۱۴} عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا برود، خدای تعالی او را بنزدیک قوم لوط برد تا آن جا با ایشان باشد و حشرش با ایشان کنند.

قَوْلُهُ: وَ إِلَى مَدِينَةِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا، تقدیر هم آن است که: و^{۱۱} أَرْسَلْنَا إِلَى مَدِينَةِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا، هُوَ مَدِينِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَانِ، و ایشان اصحاب الأیكة

۱. مع، وز، مل، آف: بسیار.

۲. مع، وز، و.

۳. مع، وز + و.

۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۵. مع، وز، مل: بروید.

۶. مع، وز، مل: باز کنید.

۷. مع، وز: کنید.

۸. مع، وز: زندگانی.

۹. مل: مرده.

۱۰. لت + او گفت.

۱۱. اساس: ما؛ با توجه به مع، وز تصحیح شد.

بودند. قتاده گفت [شعیب را دو بار بفرستادند: يك بار به مَدین و يك بار به اصحاب الأيكة. «أخاهم»، برادرشان را من جهة النسب]، شعیب را و هو شعیب بن یزوب فی قول قتاده، و عطا گفت: هو شعیب بن یزوبه بن مَدین بن ابراهیم. محمد بن اسحاق گفت: هو شعیب بن میکیل بن یسجر بن مَدین بن ابراهیم، و نام او به سُریانی یثروب بود، و شعیب را خطیب الانبیاء خواندند از فصاحت و نیکو سخنی که او را بود، و بعضی اهل سیر گفتند: شعیب نابینا بود، [۱۷۲ - ر] از آن جا گفتند قوم او^۳: وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا^۴، قيل: ضَرِيرًا.

و قوم او اصحاب الأيكة بودند، و أیکة درخت بسیار باشد به هم در شده^۵ چون بیشه، و قوم شعیب کافر بودند و از خصال زشت ایشان آن بود که سنگ کم داشتندی^۶ و پیمانہ کم داشتند، و آنچه دادندی کم دادندی، و خدای تعالی ایشان را رزقی و نعمتی فراخ داده بود. شعیب ایشان را گفت: ای قوم شرک رها کنی^۷ و خدای را پرستی و بدانی^۸ که شما را خدایی و معبودی باستحقاق نیست جز او.

قَدْ جَاءَ تَكْمٌ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ؛ بیتی به شما آمد از خدای تعالی و حجتی، یعنی شعیب - عَلَيْهِ السَّلَام. فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ؛ آنچه می پیمایی^۹ تمام پیمایی^{۱۰}، و ترازو راست داری^{۱۱}. و «ایفاء» تمام به دادن باشد، و «کیل» تقدیر^{۱۲} چیزی به مکیال تا مقدارش پیدا شود، و «وزن» تقدیر او باشد به ترازو تا کمیتش پیدا شود. وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ؛ و چیزی که به مردمان دهی^{۱۳} به کیل و ترازو کم مدهی^{۱۴}. و «بخس»

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. وز، نیک؛ آج، لب: شیرین.

۳. آج، لب + را.

۴. سورة هود (۱۱) آیه ۹۱.

۵. مع، وز، لت: درهم پیخته شده که به اساس مرجع می نماید.

۶. مع، وز، مل، لت: داشتند.

۷. مع، وز، مل، لت: رها کنید.

۸. مع، وز، مل، آج، لب: پرستید و بدانید.

۹. مع، وز، مل، آف، آن: پیمایید.

۱۰. مع، وز، مل، آف، آن: پیمایید.

۱۱. مع، وز، مل، آف، آن: پیمایید.

۱۲. مع، وز، مل، آف، آن: پیمایید.

۱۳. مع، وز، مل، آف، آن: پیمایید.

۱۴. مع، وز، مل، آف، آن: پیمایید.

۱۵. مع، وز، مل، آف، آن: پیمایید.

نقصان باشد، و بخش متعدی باشد به دو مفعول و همچنین نقص و زیادت، يُقَالُ: بَخَسَهُ حَقَّهُ، أَيْ نَقَصَهُ، وَفِي الْمَثَلِ: تَخَسَّبُهَا حَمَقَاءٌ وَهِيَ بَاخِسٌ.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا، نَهْيٌ دُغْرٌ اسْتِ ۲ از سُغَيْبِ اِيشَانِ رَا، مِي گويد: فساد مكني و تباهي ۳ در زمين پس از آن كه خدای آن را اصلاح كرد به امر و نهي و بعث ۴ انبيا - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - و تعريف مصالحي خلق كرد با ايشان عَقْلًا وَ شَرْعًا. و «إفساد» چيزي به حدى ۵ رسانيدن باشد كه به او انتفاع نتوان گرفتن. «ذَلِكُمْ» اشارت است به آن جمله كه رفت مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ ۶ وَ حَذَهُ وَ نَفِي الْأَنْدَادِ عَنَّهُ وَ اِيْفَاءِ النَّاسِ لِحُقُوقِهِمْ وَ تَرْكِ الْبَخْسِ وَ النَّقْصَانِ وَ تَرْكِ الْفُسَادِ وَ اِفْسَادِ الْأَرْضِ بَعْدَ مَا كَانَتْ صَالِحَةً. اين جمله گفت شما را بهتر باشد اگر در خود داني ۷ و اگر مؤمني ۸ و به خدای ايمان داري ۹، و برای آن به ايمان تعليق كرد كه اگر ايمان نباشد اين ۱۰ هيچ فعل و ترك نافع نباشد، و در او هيچ خير نباشد ۱۱، و گفتند معنی آن است كه: ايمان آري ۱۲ تا بداني ۱۳ كه شما را آن ۱۴ بهتر است، چه ۱۵ بي ايمان نتواني ۱۶ دانست كه ۱۷ صلاح دين شما در اين فعلهاست.

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ؛ وَ مَنْشِينِي ۱۸ بِرِ سِرِّهِ رَاهِي تَا مَرْدَمَانَ رَا تَهْدِيدِ كُنِي وَ مَنْعِ كُنِي ۱۹ اِيشَانِ رَا اِز رَاهِ مَنْ وَ بَاِزِ دَارِي ۲۰ اِز اِيمان، وَ اِينِ اَنْ بُوَد

۱. معج، وز، مل ۳ همچنين.

۲. آج، لب، بم، آن: نهي کرده است.

۳. معج، وز، مل: فساد و تباهي مكنيد.

۴. معج، وز، لت: بعثت.

۵. معج، وز، چيز به حد: مل: چيزي به چيزي.

۶. اساس: عبادالله، با توجه به معج، وز تصحيح شد.

۷. معج: اگر خود داني، آج، لب: اگر در خود آيد، آف: اگر در خود دانيد.

۸. مل، آف: مؤمنيد.

۹. مل، آج، لب، آف: داريد.

۱۰. وز، مل: نبود.

۱۱. معج: دين.

۱۲. وز، مل، آج، لب، آف: بدانيد.

۱۳. وز، آورد؛ مل، آج، لب: آريد.

۱۴. آج، لب: كه.

۱۵. معج، وز، مل: اين.

۱۶. معج، وز، مل: دانستن كه.

۱۷. معج، وز، مل، آف: نتوانيد؛ آج، لب: نتوان.

۱۸. معج، وز، مل، آج، لب، آف: تهديد كنيد و منع كنيد.

۱۹. وز، مل: منشييد.

۲۰. معج، وز، مل: باز داريد.

که ایشان بیامدندی و بر سر راهها بنشستندی^۱ و مردمان را منع و نهی کردند^۲ از شعیب و می گفتندی: زینهار تا حدیث شعیب گوش نداری^۳ که او دروغزن است. و ایشان را تهدید می کردند و می گفتندی: اگر به شعیب ایمان آری^۴ ما شما را عذاب کنیم، و [آنا]^۵ ن را که مؤمن بودند به او گفتند: ما شما را برنجانیم و بزیم و بکشیم.

۵

سُدی گفت: به طریق عَشَّاری^۶ و باز استانی^۷ بر راهها بنشستندی. ابن زید گفت: برای راهزدن بنشستندی، يُقَالُ: قَعَدَ^۸ بِمَكَانٍ كَذَا وَ فِي مَكَانٍ كَذَا وَ قَعَدَ عَنْ كَذَا، این را معانی مختلف بود: اَمَا قَعَدَ^۸ بِمَكَانٍ كَذَا به معنی «أَقَامَ» باشد، و قَعَدَ عَلَى مَكَانٍ كَذَا آنکه گویند که بر بلندی بنشینند كَقُعُودِ الرَّاصِدِ، و قَعَدَ فِي مَكَانٍ كَذَا آنکه [گویند]^۹ که در محاطی باشد چنان که قَعَدَ فِي الدَّارِ وَ فِي الْمَسْجِدِ، أَوْ قَعَدَ عَنْ كَذَا إِذَا أَقْصَرَ^{۱۰} فِيهِ وَ لَمْ يَفْعَلْهُ. «ایعاد»^{۱۱} اخبار باشد به ایقاع مکروهی، و اسم او وعید باشد. و «صدّ» منع است این جا، و قَوْلُهُ: وَ تَبَغُّوْنَهَا عَوْجًا، «ها»، ضمیر راه است. یعنی طلب کزی^{۱۲} و ناراستی کار ایشان می کنی^{۱۳} و ایشان را از ره راست باز می داری^{۱۴} و ره بر ایشان کزی می کنی^{۱۵}، و این کنایت باشد از إضلال. آنکه تذکیر نعمت خدای کرد بر ایشان^{۱۶}، گفت: یاد کنی^{۱۷} چون شما اندک بودی^{۱۸}، من عدد شما بسیار بکردم. وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ؛ و بنگری

۱۰

۱۵

- | | |
|---|--|
| ۱. آج، لب: بنشستی. | ۲. وزه مل: را نهی می کردند. |
| ۳. مع، وزه مل، آج، لب: ندارید. | ۴. مع، وزه مل، آج، لب: آرید. |
| ۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وزه افزوده شد. | ۶. آج: عیاری. |
| ۷. مع، وزه باج استانی؛ مل: باج استانی. | ۸. اساس، آج، لب: قصد، با توجه به مع، وزه تصحیح شد. |
| ۹. مع: و علی؛ وزه + و علی مکان کذا. | ۱۰. مع، وزه: قصر؛ مل، آن: اذا قصر. |
| ۱۱. لب، بم، آف: ای یعاد. | ۱۲. مل: کجی. |
| ۱۳. مع، وزه: مکتید؛ مل: می کنید. | ۱۴. مع، وزه مل: می دارید. |
| ۱۵. مع، وزه می کنید. | ۱۶. مل: تذکیر نعمت خدای تعالی بر ایشان کرد. |
| ۱۷. مع، وزه مل: یاد کنید. | ۱۸. مع، وزه مل، آف: بودید. |

که^۱ عاقبت کار مفسدان [۱۷۲ - پ] به چه رسید و آنان که پیش شما بودند چون فساد کردند و ره صلاح رها کردند من ایشان را چگونه هلاک کردم.

و در خبر است که^۲ رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: شب معراج چویی دیدم بر راهی^۳ آفرو زده، هیچ کس از آن جا نمی گذشت و إِلَّا جامه او از آن می درید و شاخی از شاخهای آن چوب در او می افتاد^۴، من گفتم: ای جبرئیل این چه چوب است^۵ که جامه هر کس که بدو می رسد می بدرد؟^۶ گفت: این مثل عَشَار و باز استان^۷ است و راهزن که هیچ کس به او ننگذرد و إِلَّا برنجانند او را و چیزی از او بستانند، آنگه بر خوانند: **وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ - الْآيَةَ.**

قَوْلُهُ: وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا، شُعَيْب - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت ایشان را که: اگر گروهی از شما به من [ایمان]^۸ آورده اند [و گروهی ایمان نیاورده اند]^۹ صبر کنی^۹ تا خدای تَعَالَى میان ما حکم کند، چه او بهترین حکم کنندگان است. «طایفه»، جماعتی باشند از مردمان و اصل او از «طَوْف» است و هَذَا مِنَ الصِّفَاتِ الْغَالِيَةِ كَالذَّابَةِ. و بیان کردیم که «صبر» حبس النَّفْسِ عَمَّا تُنَازِعُ إِلَيْهِ باشد، و اصل «حکم» و «حکمت» منع باشد، و مِنْهُ حَكْمَةُ اللَّبْجَامِ لِأَنَّهَا تَمْنَعُ الذَّابَةَ عَنِ التَّعَدِّي، و مِنْهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ^{۱۰}:

أَبِي حَنِيفَةَ أَحْكَمُوا سُفْهَانَكُمْ

آی اَمْنَعُوهُمْ، و برای آن خدای تَعَالَى را «خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» گفت که از همه حاکمان به داند و حکم او از میل و محاببات و رشوت دور باشد. آنگه حکایت آن کرد که قَوْمُ شُعَيْبِ او را گفتند. قَالَ الْمَلَأُ؛ گفتند آن^{۱۱}

۱. معج، وزه، مل، آج، لب؛ و بنگرید که.

۲. اساس؛ راه، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۳. معج، وزه، آج، لب، لت؛ می افتاد.

۴. معج، وزه، مل؛ این چوب چیست.

۵. اساس؛ او می دردد، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۶. معج، وزه، باج ستان؛ مل؛ باج استان.

۷. اساس؛ ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۸. معج، وزه، مل؛ صبر کنید.

۹. معج، وزه؛ شعر.

۱۰. معج، وزه؛ این.

جماعت اشراف قوم او که متکبران و مترفعان بودند: لَنْخُرِّجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ؛ ما تو را برون کنیم^۱ یا شُعَيْب و آنان را که به تو ایمان آورده‌اند^۲ از این شهر ما تا^۳ با دین ما آیی^۴. اگر گویند: چگونه گفتند^۵ شُعَيْب را که با دین ما آیی^۶، و این آن کس را گویند که وقتی^۷ بر دین ایشان بوده باشد؟ گوییم از این چند جواب است: یکی آن که ایشان اعتقاد کرده بودند که شُعَيْب بر دین ایشان بود، و اگر چه این اعتقاد ۵ جهل بود. و دگر آن که اگر [چه]^۸ شُعَيْب بر دین ایشان نبود، قوم شُعَيْب بر دین ایشان بودند. این بگفت بر وجه تغلیب. دگر آن که زجاج گفت: عرب این لفظ گویند و اگر چه بر سبیل ابتدا باشد، يَقُولُ أَحَدُهُمْ غَادَ عَلَيْهِ مَكْرُوهٌ، و اگر چه پیش از آن مکروه نبوده باشد، چنان که شاعر گفت^۹:

لَئِنْ تَكُنِ الْأَيْتَامُ أَحْسَنَ مَرَّةً إِلَىٰ فَقَدْ عَادَتْ لَهُنَّ ذُنُوبٌ
 آزاد بَدَتْ وَ ظَهَرَتْ، وَ أَضَلَّ الْعَوْدُ الرَّجُوعُ، وَ الْإِعَادَةُ الرَّجْعُ، وَ مِنْهُ الْعَادَةُ
 لِأَنَّهَا تَعُودُ^{۱۰}، وَ مِنْهُ الْعَبْدُ لِأَنَّهُ يَعُودُ. شُعَيْب - عَلَيْهِ السَّلَام - جواب داد: أَوْ لَوْ كُنَّا
 كَأَرْهَبِينَ؛ و اگر چه ما کاره باشیم رجوع ما با دین شما ما را قهر و اجبار کنی^{۱۱} بر
 آن. «الف» استفهام است و «واو» عطف و «لَوْ» حرف شرط، یعنی ما به طوع و
 رغبت خویش به^{۱۲} دین شما نیاییم از آنچه بطلان آن شناخته‌ایم، مگر که ما را به
 قهر و جبر بر کراهت ما با دین خود بری^{۱۳}.

آنکه گفت: قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا - آيَةٌ؛ ما بر خدای^{۱۴} دروغ نهاده

۱. مل، آج، لب، آف، لت: بیرون کنیم.

۲. مع: آوردند.

۳. مل: یا.

۴. مل: آید.

۵. اساس، آج، لب: گفت، با توجه به مع، و تصحیح شد. ۶. آف: آید.

۷. مع، آج، لب + که.

۸. اساس: ندارد، با توجه به مع، و افزوده شد.

۹. مع، وز، مل + شعر.

۱۰. وز: لِأَنَّهُ يَعُودُ.

۱۱. مع، وز، مل، آج، لب: کنی.

۱۲. مع، وز، مل، لت: خوبستن با.

۱۳. مع، وز، مل، آج، لب، آف: برید.

۱۴. مل + تَعَالَى.

باشیم اگر با دین شما آییم پس از آن که خدای ما را [از آن]^۱ برهانید. و اصل کلمه از «فِرْيَه»^۲ باشد، و آن قطع باشد. و وجه دروغ بر خدای^۳ از آن جاست که اگر با ملت ایشان شوند باید گفتن که این حلال حرام است و آن حرام حلال. آنکه نسبت باید کردن با خدای تعالی، و این دروغ بر خدای^۴ باشد. و «ملت» دینی باشد که قومی بر او مجتمع شوند و بر او عمل کنند، و اصلی او تکرار باشد ۵
 مِنْ قَوْلِهِمْ: طَرِيقٌ مَلِيْلٌ اِذَا تَكَرَّرَ سُلُوْكُهُ فَمَلٌّ، وَ مِنْهُ الْمَلَالُ، وَ الْمَلَّةُ الرَّمَادُ الْحَارُّ، وَ مِنْهُ الْمَلِيْلَةُ لِلْحُمَى الْحَارَّةِ، وَ الْمَلَّةُ لِتَكَرُّرِ الْعَمَلِ فِيهَا، وَ قَوْلُهُ: بَعْدَ اِذْ نَجَّيْنَا اللّٰهَ مِنْهَا، پس از آن که [۱۷۳ - را] خدای ما را از آن برهانید بِاِقَامَةِ الدَّلِيْلِ وَالْحُجَجِ، به آن که نصب ادله کرد بر بطلان آن. وَ مَا يَكُوْنُ لَنَا اَنْ نَعُوْدَ فِيْهَا؛ و ما را نباشد که با آن^۵ دین آییم اِلَّا که خدای ما خواهد. ۱۰
 اگر گویند: نه آن آیت^۵ دلیل صحّت قول مجبّره می کند که ایشان گفتند: کفر و ایمان به مشیت خدای^۶ باشد و اگر نه چنین بودی، شعيب - عَلَيْهِ السَّلَام - شدن به ملت ایشان که کفر بود به مشیت خدای تعالی^۷ باز نبستی؟ گوئیم از این چند جواب است: یکی آن که مراد به «ملت» عبادات شرعی است در آیت دون اصولی^۸ که صحّت و فساد^۹ آن به ادله عقل دانند، و شرعیات شاید که عبادت به او مختلف شود به نسخ و تخصیص، برای آن که آن تابع مصالح بود و مصلحت به اوقات و اشخاص مختلف شود. و معنی آیت براین تاویل آن باشد که: ما را نبود که با شرعی آییم که خدای تعالی آن از ما^{۱۰} منسوخ بکرده است، مگر که خدای^۳

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. مع، وز، مل، لت: فری.

۳. مل + تعالی.

۴. مل: به این.

۵. مع، وز، مل: نه این آیت.

۶. مع، وز، مل + تعالی.

۷. اساس، بم، آف: آن: مشیت ایشان؛ با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۸. آج، لب، آف: آن: اصول.

۹. آج، لب: و ثبات.

۱۰. مل: آن را.

خواهد که ما را با آن برد، یعنی با مثل آن به آن که ما را به مثل آن مُتَعَبِد کند. جواب دوم از این آن است که: معنی آیت آن است که این هرگز نباشد، و ما هرگز با ملت شما نیاییم. آنگه چون خواست که این بر طریق تأیید بدارد، آن را تعلیق کرد به چیزی که هرگز نباشد و جاری مجرای مستحیل^۱ بود و آن ارادت خداست کفر و قبیح^۲ را، و این جاری مجرای آن است که خدای تعالی گفت: **وَلَا يَدْخُلُونَ** ۵ **الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ**^۳، و چنان که قایل گوید: **أَنَا لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ حَتَّىٰ يَبْيَضُ** ۴ **الْقَارُ وَيَشِيبَ الْغُرَابُ**، **أَي لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ أَبَدًا**، و چنان که شاعر گفت: ۵

وَحَتَّىٰ يَوُوبُ الْقَارِظَانِ كِلَاهُمَا

وَيُنْشَرُ فِي الْقَتْلِ كُتَيْبٌ لِوَائِلِ

۱۰ و مانند این از نظم و نثر بسیار است.

جواب سهام از این آن است که قُطْرُب بن المُسْتَبِر گفت: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر آن است که: **لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ أُولَئِكَ هُمُ الْعُودُونَ** ۶ **فِي مِلَّتِنَا**، پس استثنا در کلام کفار باشد نه در کلام شعیب، و خبر منسوب به کفار بود نه به شعیب. آنگه کلام شعیب حکایت کرد: ۷ **وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا**.

۱۵

جواب چهارم آن است که: «ها» راجع است با «قَرِيه» نه به «مَلَّت»، برای آن که ذکر قریه همچنان رفته است که ذکر مَلَّت، و تقدیر کلام آن باشد که: ما از شهر شما برویم و دگر به^۸ شهر شما نیاییم مگر آن که خدای خواهد که ما را بر شما ظفر دهد تا ما بر سیبل فتح^۹ بیاییم و شما را قهرکنیم و شهرستانیم از شما.

۱. مل، هم، آف: مستحلی.

۲. آج، لب، آن: قبح.

۳. سورة اعراف (۷) آیه ۴۰.

۴. مع، وزه، مل، آج، لب، لت: تَبْيَض.

۵. مع، وزه، مل + شعر

۶. مع: أَوْلَئِكَ هُمُ الْعُودُونَ؛ وزه، مل، لت: أَنْ نَعُودَ.

۷. مع، مل + که.

۸. مع، وزه، مل: یا.

۹. مع، وزه، مل، لت + و ظفر.

جواب پنجم از او آن است که: **إِلَّا** که خدای خواهد که شما را با دین ما آرد تا دین ما و شما یکی شود، پس تلخیص کلام آن باشد که **إِلَّا** که خدای خواهد که ما بر یک ملت باشیم و آن ملت مسلمانی است، و اگر کلام بر ظاهر خود گیرند همین معنی دارد که ملت ایشان یکی شود.

۵ اگر گویند: این جواب اقتضای آن می کند که خدای نمی خواهد که ایشان با ایمان آیند، گوییم: خدای تعالی از ایشان ایمان و رجوع به ^۱ ایمان می خواهد، **إِلَّا** آن است که بر سبیل اجبار^۲، و شعیب - **عَلَيْهِ السَّلَام** - در ^۳ خواست که **إِلَّا** که خدای خواهد که جبر کند شما را بر ایمان، و این جاری مجرای آن باشد که خدای تعالی گفت: **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا**^۴ - **الآيَةَ**.

۱۰ جواب ششم از این آن است که: **إِلَّا** که خدای خواهد که شما را تمکنی کند از آن که بر ما اکره کنی^۵ و ما را با اکره^۶ با دین خود آری^۷، آنکه [ما]^۸ با اظهار دین شما آیم مکره^۹ نه **مُخَيَّر**، گفت و بیانش **قَوْلُهُ: أَوْلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ**.

جواب هفتم از این آن است که: [پ] **إِلَّا** که خدای تعالی خواهد که ما را متعبد بکند به اظهار کلمه کفر و اخفای کلمه ایمان **عَلَى وَجْهِ التَّقِيَّةِ وَ دَفْعِ الْمَضْرَّةِ عَلَى النَّفْسِ وَالْأَهْلِ**. ۱۵

اگر گویند: این در **حَقِّ** پیغامبران روا باشد؟ گوییم: [اگر]^۸ چه کلام، شعیب می گوید، مراد باستثناء او نباشد قوم او باشند. و **قَوْلُهُ: أَوْلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ**، نیز تقویت این جواب کند. پس به این اجوبه جواب ساقط بود. **وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ**

۱. مع، وز: با.

۲. مع، وزه مل: اختیار؛ لب: اخبار.

۳. مع، وزه مل: این.

۴. سوره یونس (۱۰) آیه ۹۹.

۵. آج، لب: کنید.

۶. مع، وزه لت: بکره.

۷. آج، لب، آف: آرید.

۸. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۹. آج: مکروهین؛ لب: مکروه.

۱۰. کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۲۲۵/۵): عن.

شَيْءٍ عِلْمًا؛ و خُدای ما واسع است از روی علم به همه چیزی، و معنی آن است که خدای تَعَالَى عالم است به جمیع معلومات بر هر وجه که صحیح باشد که معلوم باشد، و نصبِ «عِلْمًا» بر تمیز است. عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا، بر سبیل تفویض و استکانت به خدای، گفت: بر خدای توکل کردیم تا خدای شَرِّ شما از ما کفایت کند. آنچه گفت بر سبیل دعا و تضرع: رَبَّنَا افْتَحْ؛ بارخدایا حکم کن میان ما و قوم ما بحق. عبدالله عباس گفت. من نمی دانستم که معنی «فتح» در این آیت چیست، تا دختر سیف ذوالیزن^۱ را دیدم که می گفت شوهرش را: تَعَالَى أَفَاتِحَكَ أَيْ أَقَاضِكَ؛ بیاتنا با تو مضاتحه کنم^۲، یعنی محاکمه. و فزاء گفت: اهل عَمَّان قاضی را فتاح خوانند، يَقُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ الْفَتْاحُ، أَي الْقَاضِي، و قال^۳:

۱۰ أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِمَثَلِ قَوْمٍ اتَّخَذُوا آلَهُمِ الْبِرَّ
و جُبَّائِيْ كَقَوْمِ قَيْسِ بْنِ مَرْيَمَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يُمِيزُونَ
هَلَاكِ الْبِرِّ ۝

و قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ، گفتند آن گروه^۶ اشراف قوم شُعَيْب از کافران: اگر شما متابعت شعیب کنی^۷ و در دین اوشوی^۸ زیانکار باشی^۹. و «إِذَا» در این جای که هست ملغاست برای آن که در میان مبتدا و خبر افتاده است، عمل نصب نمی تواند کردن، چه او آن جا مُعْمَل^{۱۰} باشد که جواب باشد و در فعل مضارع شود، چنان که کسی گوید: أَنَا آتِيكَ، تو گویی: إِذَا أُكْرِمَكَ.

۱۵ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ^{۱۱} جُثَمِينَ، کلبی گفت: «رَجْفَةُ» زلزله باشد، خدای تَعَالَى گفت: ایشان را رَجْفَه^{۱۲} بگرفت. عبدالله عباس گفت:

۱. آف: سیف الیزن؛ چاپ شعرانی (۲۲۵/۵): سیف ذویزین. ۲. مع، آف، مل: کنیم.

۳. مع + شعر؛ مل + الشاعر شعر.

۴. مع، مل + دعای.

۵. مع، مل: هلاک کن.

۶. مع، مل + و.

۷. مع، مل، آج، لب، آف: کنید.

۸. مع، مل، آج، لب، آف، آن: شوید.

۹. مع، مل، آج، لب، آف، آن: باشید.

۱۰. آج، لب: مستعمل.

۱۱. مع: دیارهم.

۱۲. لت: رجفه ای.

خدای تعالی دری از درهای دوزخ بر ایشان بگشاد و گرمایی و حمیتی^۱ بر ایشان فرستاد که نفس ایشان منقطع شد و دم بر ایشان بیست چندان که ایشان در خانه‌ها^۲ و سردابها و جایهای خنک شدند، سود نداشت و دم ایشان منقطع می‌شد^۳، و خدای تعالی ابری فرستاد^۴ در او بادی خوش، ایشان سردی باد دیدند و سایه ابر، بشتافتند و رؤی به او نهادند و به بیابان شدند زن و مرد خرد^۵ و بزرگ. چون همه در زیر آن ابر حاضر شدند. ابوالعالیه گفت: آن ابر به بالای شهر ایشان آمد و ایشان در سرایهای خود بودند. چون ابر بر همه شهر سایه افگند و همه در سایه ابر حاصل [شدند]^۶، خدای تعالی زمین از زیر ایشان بجنبانید و آتش از آن ابر فرود آورد تا همه برجای خود بمردند، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ ...^۷، فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ^۸.

محمد بن مروان گفت: هر کجا در قرآن «ذَارِهِمْ» است مراد شهر است و هر کجا «دِيَارِهِمْ» است مراد لشکرگاه است. محمد بن اسحاق گفت: مردی از اهل مدین نام او [۱۷۴ - ر] عمرو بن کلما^۹ چون آن ابر دید و در او عذاب، بشناخت که آن نه ابر رحمت است ابر عذاب است، این بیتها بگفت^{۱۰}:

يَا قَوْمِ إِنَّ شُعَيْبًا مَّرْسَلٌ فَادْرُوا
عَنْكُمْ سَمِيرًا وَعِمْرَانَ بْنَ سَدَادٍ
إِنِّي أَرَى هَيْمَةَ يَا قَوْمِ قَدْ طَلَعَتْ
تَذُوعُوا بِصَوْتِ عَلَى ظَمَاءَةِ الْوَادِي
وَإِنَّهُ لَنْ تَرَوْا فِيهَا ضَحَىٰ عَدِكُمْ
إِلَّا الرَّقِيمَ يُمَسِّي بَيْنَ ۱۱ أَمْجَادٍ

۱. آج، لب: همی، تیمی؛ آن: سمی؛ چاپ شعرانی (۲۲۶/۵): خنی.

۲. اساس: خانها / خانه‌ها. ۳. مل، بم، آف: منقطع شد.

۴. مع، وز: مل: بفرستاد. ۵. مع، آج، لب، لت: خورد.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. ۷. سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۸۹.

۸. سوره هود (۱۱) آیه ۹۴.

۹. مع، وز: مل، لت: عمرو بن کلما؛ چاپ شعرانی (۲۲۶/۵) عمرو بن جلهم.

۱۰. مع، وز: مل + شعر. ۱۱. مع، وز: بهن.

سَمِير وِ عِمْرَانِ شَدَادِ دُو كَاهِنِي^۱ بُوَدْنِد وِ رَقِيمِ نَامِ سَگِي بُوَد اَز آن ايشان. و ابو عبدالله الْبَلْعِي^۲ گُفْت: اَبُو جَاد وِ هَوَز وِ حُطِي وِ كَلْمَن وِ سَعْفَص وِ قَرَشْتِ نَامِهَای پادشاهان مَدِين بُوَد. و پادشاهی در روزگار^۳ شُعَيْبِ كَلْمَن را بُوَد. چُون هَلَاكِ شُدْنِد، خَوَاهِر او بر او می گریست و نوحه می کرد و می گُفْت^۴:

۵ كَلْمُونِ هَدَّ رُكْنِي هُلُكُهُ وَسَطَ الْمَجِلَّةِ سَيِّدُ الْقَوْمِ اَنْشَاءُ الْحَتَفِ نَارٌ وَسَطَ ظِلَّةِ
جَمَلْتِ نَاراً عَلَيْهِمْ دَارُهُمْ كَالْمُضْمَجِلَّةِ

اَلَّذِيْنَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا، خدای تَعَالَى از ايشان باز گُفْت كه: آنان كه شُعَيْبِ را تَكْذِيبِ كَرْدْنِد وِ او را دروغ داشتند و به او كافر شُدْنِد، كَأَنَّ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا؛ پنداشتی در آن سرایها و شهرها و منازل نبوده اند و مقام نکرده اند، مِنْ قَوْلِهِمْ: غَنِي بِالْمَكَانِ، یعنی اِذَا اَقَامَ. و الْمَعْنَى الْمَنْزِلُ وَ جَمْعُهُ الْمَعَانِي، و قَالَ لَبِيدٌ^۵:

۱۰ وَ قَالَ حَاتِمٌ:^۵

غَنِيْنَا زَمَانًا لِلتَّصْمَلِكِ وَالْفَتْنِ فَكُلًّا سَقَانَاهُ بِكَأْسِيهِمَا^۶ الدَّهْرُ
فَمَا زَادَنَا بَغِيًّا عَلَيَّ ذِي قَرَابَةِ غِنَانًا وَ لَا أُرْزَى بِأَخْسَابِنَا الْفَقْرُ
۱۵ وَ قَالَ رُوَيْبَةُ:^۵

وَ عَهْدِ مَعْنِي دِمْنَةً يَلْقَعَا

خدای تَعَالَى بر سبیل^۷ تشبیه بر وجه مبالغه کنایت کرد از استیصال، ايشان، گُفْت: خود پنداری ايشان در آن دیار نبودند و آن جا مقام نداشتند، از آن كه ايشان را رسم و اثر نماند، چنان كه گُفْت: كَأَنَّ لَمْ تَغْنَنَّ بِالْأَمْسِ^۸، و كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ^۵:

۱. مع، وزه مل، لت، آفت: کاهن.

۲. مع، وزه مل، لت: ابو عبدالله البجلي.

۳. آج، لب: زمان.

۴. مع، وزه مل + شعر.

۵. مع، وزه مل + شعر.

۶. لت: بكأسيهما.

۷. مع، وزه آج، لب، بم: بر وجه.

۸. سورة يونس (۱۰) آية ۲۴.

كَأَن لَّمْ يَكُن بَيْنَ الْحَجُورِ إِلَى الصَّفَا أَنبَسَ وَ لَمْ يَسْمُرْ بِمَكَّةَ سَامِرُ
بَلَى نَحْنُ كُنَّا أَهْلَهَا قَابَادَنَا صُرُوفُ اللَّيَالِي وَ الْجُدُودُ الْعَوَائِرُ

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا، حق تعالی این لفظ تکرار فرمود تغلیظاً لِلْحَالِ فِي تَكْذِيبِ شُعَيْبٍ وَ تَأْكِيداً وَ تَعْظِيماً لِلشَّانِ فِي ذَلِكَ ؛ كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ؛ ایشان بودند که زیانکار بودند نه دیگران، و این جوابِ آنان است که گفتند: لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ^۱. و «هُمُ» فصل است و کوفیان عماد خوانند این را. و بیان کرده ایم که چرا فصل خوانند تا فاصل باشد بَيْنَ الصِّفَةِ وَالْخَبَرِ.

آنکه حق تعالی گفت: چون شُعَيْب از ایشان آیس شد، روی از ایشان برگردانید و گفت: یا قوم، من پیغامهای خدای به شما بگزاردم^۲ و نصیحت بکردم شما را و بر من بیش از این نیست، چه اندوه خواهم خوردن بر گروهی^۳ کافران. محمد بن اسحاق گفت: خود را تعزیت و تسلیت می دهد بر ایشان پس از آن که دلتنگ بود بر ایشان، يُقَالُ: أَسَى يَأْسَى أَسَى إِذَا حَزِنَ، قَالَ الشَّاعِرُ:^۴

وَ انْحَبَطَتْ عَيْنَاهُ مِنْ فَرْطِ الْأَسَى
وَ قَالَ امْرَأَةُ الْقَيْسِ:^۵

يَقُولُونَ لَا تَهْلِكُ أَسَا وَ تَحْمَلِ^۵ ۱۵

وَ أَسَوْتُ الْكَلِمَ أَسُوهُ أَسَوًّا إِذَا ذَاوَيْتَهُ. وَ الْأَسَى الطَّيِّبُ وَ أَسَيْتُ عَلَيْهِ إِذَا حَزِنْتُ عَلَيْهِ، وَ الْأَسَى الْحُزْنُ، وَ الْأَسَى الصَّبْرُ، وَ أَسَيْتُ الْمُصَابَ أَوْسِيَهُ تَأْسِيَةً إِذَا عَزَيْتَهُ كَأَنَّكَ أَزَلْتِ أَسَاهُ، أَيْ حُزْنَهُ.

آیه ۹۴ قَوْلُهُ تَعَالَى [۱۷۴ - ب]: وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّحُونَ ؛ وَ نَفَرَسْتَادِيمَ مَا دَرِ شَهْرِي^۶ هَيْجَ بِيغَامِرِي إِلَّا

۱. سورة اعراف (۷) آیه ۹۰.

۲. معج، وزه مل: گزاردم؛ آج، لب: رسانیدم.

۳. معج، وزه مل + شعر.

۴. آج، لب: گروه.

۵. آج، لب: در هیچ دیهی.

۶. مل: تجمل؛ آج: تجلد.

بگرفتیم اهل آن شهر را به بیماری و سختی تا باشد که اینان زاری کنند^۱.

آیه ۹۵ **ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**؛ پس بدل کردیم به جای بدی نیکویی تا بسیار شدند و گفتند: برسید به پدران ما سختی بد و نیک^۲، بگرفتیم ایشان را ناگاه و ایشان ندانستند.

آیه ۹۶ **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**؛ و اگر اهل شهرها بگرویدند و پرهیزگار شدند، بگشادیمی^۳ بر ایشان برکاتی از آسمان و زمین و لکن دروغ داشتند، بگرفتیم ایشان را به آنچه کرده بودند.

آیه ۹۷ **أَقَامِنَ أَهْلَ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيِّنًا وَهُمْ نَائِمُونَ**؛ ایمن شدند^۴ اهل شهرها که به ایشان آید عذاب ما به شب و ایشان خفته؟

آیه ۹۸ **[أَوْ آمِنَ أَهْلَ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا^۵ ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ**؛ [یا ایمن شدند^۶ اهل شهرها که به ایشان آید عذاب ما^۷] چاشتگاه و ایشان بازی می کنند؟

آیه ۹۹ **أَقَامِنَا مَكَرًا لِّلَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ**؛ ایمن شده اند از عذاب خدای؟ ایمن نشود از عذاب خدای مگر گروه زیانکاران.

آیه ۱۰۰ **أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَّوْ شَاءَ أَصْبَنَاهُمْ بِدُنُوبِهِمْ وَنَطَّبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ**؛ نه بیان کرد خدای آنان را که به میراث گرفتند^۸ زمین^۹ از پس اهلش اگر خواستیمی بگرفتیمی^{۱۰} ایشان را به گناهانشان و مهر

۱. مع، وز، لابه کنند.

۲. مع: بدی نیک؛ آن، آف: بدی و نیکویی.

۳. مع، وز: بگشادمانی.

۴. آج: ای پس ایمن شدند؛ لب: یا ایمن شدند.

۵. اساس: افتادگی دارد، با توجه به مع، وز و ضبط قرآن مجید افزوده شد.

۶. آج، لب: ای پس ایمن شدند.

۷. اساس: افتادگی دارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. ۸. مع، وز، لت: برگرفتند.

۹. آج، لب + را. ۱۰. مع، وز، لت: و اگر ما خواستمانی بگرفتمانی.

برنهادیمی^۱ بر دلهاشان تا نشنوند؟.

آیه ۱۰۱ تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ؛ آن شهرهاست که قصه می‌کنیم بر تو از خبرهای او و بدرستی که آمد به ایشان پیغامبرانسان به حجتهای ایشان، ایمان نیاوردند با آنچه دروغ داشتند از پیش این^۲ چنین مهر بر نهاد خدای بر دلهای کافران.

آیه ۱۰۲ وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ؛ نیافتیم^۳ بیشتر ایشان را از عهده، و^۴ نیافتیم [بیشترین]^۵ ایشان را برون از فرمان خدای.

۱۰ قَوْلُهُ: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ»؛ حق تعالی گفت که: من هیچ پیغامبر را به هیچ شهر نفرستادم الا و اهل آن شهر را به باسَاء و ضَرَاء بگرفتم بر سبیل امتحان و اختبار^۶ تا باشد که دلهای ایشان نرم شود و با خدای گریزند و در او تضرع و زاری کنند^۷. «مِنْ» فِي قَوْلِهِ: «مِنْ نَبِيٍّ»، زیادت است برای تأکید نفی.

۱۵ و در «بِأَسَاء و ضَرَاء» سه قول گفتند: بعضی گفتند: «بِأَسَاء» رنجی^۸ و سختی باشد که به تن ایشان رسد، و «ضَرَاء» آنچه به مال ایشان رسد از نکبات تا درویش شوند. حسن گفت: «بِأَسَاء» گرسنگی باشد و «ضَرَاء» بیماری. سُدِّي [۱۷۵-۱] گفت: «ضَرَاء» درویشی باشد و «بِأَسَاء» گرسنگی، و برای آن لَفْظِ «لَعَلَّ» آورد که حق تعالی با ایشان معامله مُخْتَبِرَان و آزمایش کنندگان فرمود،

۱. مع، وز: مهر نهادمانی.

۲. آن: از پیش از این.

۳. مع، وز: آج، لب: و نیافتیم.

۴. اساس + اگر، با توجه به مع، وز زاید می‌نماید.

۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۶. اساس: اعتبار، با توجه به مع، وز و سیاق عبارت در جملات بعدی تصحیح شد.

۷. مع، وز: و لا به کنند.

۸. آج، لب: رنج.

پس لفظ ترجی آورد تا ملایم آن بود، و گفتند: «لَعَلَّ» به معنی «لام کنی» است، و قَوْلُهُ: يَضْرَعُونَ ، يَنْضَرَعُونَ بوده است، ادغام کرده‌اند «تا» را در «ضاد» لِقُرْبِ المخرج تا چنین شده است.

آنکه حق تَعَالَى گفت هم بر سبیل امتحان و اختبار بر وجه استدراج ایشان را چنان که به محنت امتحان کردم به نعمت امتحان کردم تا هیچ عذر نماند ایشان را، و هیچ نباشد که به ایشان کرده نباشیم^۱. آن شدت [را]^۲ به نعمت بدل کردیم^۳ و آن بیماری را به تندرستی و آن درویشی را به تونگری^۴ و آن تنگی را به فراخی تا ایشان به جهل و قلت اندیشه پنداشتند که آن خود به استحقاق است با ایشان، و مغرور شدند. حَتَّى عَفَوْا؛ تا بسیار شدند، يُقَالُ: عَفَا النِّبْتُ إِذَا كَثُرَ. و اصل کلمه ترك است مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: فَمَنْ عَفَى لَهٗ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ^۵. و اگر خواهند تا جمع کنند میان هر دو معنی درست باشد، برای آن که «عَفَا النِّبْتُ» آن باشد که رها کنند و گرد آن نگردند تا بسیار شود. حسن بصری گفت: تا فریه شدند. ابن زید گفت: تا بسیار شدند، قَالَ الشَّاعِرُ^۶:

وَلَكِنَّا يَعْضُ السِّيفُ مِنْهَا بِأَسْوَقِ غَائِبَاتِ الشَّخْمِ كَوْمٍ
وَقَالَ آخَرُ^۷

عَفَوْا مِنْ بَعْدِ إِفْلَالٍ وَكُنُوءٍ زَمَانًا لَيْسَ عِنْدَهُمْ بَعِيرٌ
وَمِنْهُ قَوْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْفُوا السُّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى. وَالْإِخْفَاءُ
الْمُبَالَغَةُ فِي الْقَصِّ، وَالْإِعْفَاءُ التَّرْكُ حَتَّى يَكْثُرَ. عَبْدَ اللَّهِ عَبَّاسٌ كَفَّتْ: تَا
عدد ایشان بسیار شد. قَتَادَةُ كَفَّتْ: تَا خَرَّمَ شَدْنَدُ. مُقَاتِلٌ حَيَّانٌ كَفَّتْ: تَا
بَطْرٌ كَفَّتْ: تَا إِشَانٌ رَا وَا ز سِرِّ غَفَلَتْ وَجَهَالَتْ كَفَّتْ: جِه بَاكٌ اِغْرَمَارَا

۱. مع، وز، مل، آج، لب، لت: نباشم.

۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. مع، وز، مل: کردم.

۴. مع، وز، مل، آج، لب، آف، لت، آن: توانگری.

۵. اساس: عفی، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۶. سوره نساء (۲) آیه ۱۷۸.

۷. مع، وز، مل + شعر.

پیش^۱ از این رنجی رسید از بیماری و درویشی و سختی. پدران ما همچنین بودند، گاه در شدت^۲ و گاه در نعمت. اکنون ما را نیز شدت رفت و نعمت آمد. حق تعالی گفت: چون ایشان ایمن شدند و آسوده و فربه بنشستند، من ایشان را ناگه بگرفتم به عذاب و هلاک کردم از آن جا که ایشان^۳ ندانستند و توقع نکردند، چنان که در مثل گفتند: مِنْ مَّأْمِنِهِ يُوتَى الْحَذِرُ؛ مرد حذر کننده را از جایی گیرند که او از آن جا ایمن باشد. اگر حال حَذِر این باشد، حال غافل چه باشد! وَ الْبَغْتُ الْفَجَاءَةُ، يُقَالُ: بَغْتَهُ يَبْغْتُهُ بَغْتًا، أَوْ بَغْتَهُ وَ بَغَتَ الرَّجُلُ فَهُوَ مَبْغُوتٌ، وَ قَالَ الشَّاعِرُ^۴:

وَ أَنْكَأَ شَيْءٌ حِينَ يَفْجَأُكَ الْبَغْتُ

وَالشَّعْرُ الْعِلْمُ بِدَقِيقِ الْأُمُورِ، قِيلَ: إِنَّهُ مِنَ الشَّعْرِ، وَ اَيْنَ عِلْمِي بَأَشَدِّ مَحْدَثٍ، يُقَالُ: شَعَرْتُ بِكَذَا؛ آگاه شدم به این کار، برای این^۵ در حق خدای تعالی استعمال نکنند.

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا، آنکه حق تعالی بر وجه ترغیب و تقریب و استدعا گفت: اگر اهل این شهرها^۶ ایمان آوردندی و از من بترسیدندی و از معاصی من اجتناب کردندی، من درهای خیر و برکت^۷ بر ایشان گشاده کردم از آسمان و زمین، از آسمان به باران و از زمین به نبات، و گفتم که^۸: اصل برکت نبات^۹ باشد مِنْ بَرُوكِ الْبَعِيرِ، و گفته اند: برکات آسمان اجابت دعا باشد، و برکات زمین إِنْجَاحَ الْحَوَائِجِ، و لکن خلاف این کردند و رسولان مرا به دروغ داشتند، تا لاجرم بگرفتیم ایشان را به آنچه کردند.

۱. مل: پیشتر.

۲. مع، وز + بودند.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. مع، وز؛ مل + شعر.

۵. اساس: آنکه، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۷. مع، وز؛ مل: برکات.

۸. وز؛ مل: بگفتم.

۹. آج، لب، بم: نبات.

آنگه گفت: أَفَأَمِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ؛ ایمن شدند اهل این شهرها که عذاب ما با ایشان آید^۱ و ایشان خفته؟ و «بیات» شبیخون باشد به عرف [۱۷۵ - پ]، و «بیات» و «بیتوته» کاری سگالیدن باشد به شب. وَ هُمْ نَائِمُونَ؛ و ایشان خفته باشند^۲. «واو» حال [ر]^۳ است، و «بِیَاتَانَا» در جای «لَيْلًا» نهاده است.

۵. أَوْ أَمِنَ، «الف» در هر دو جای استفهام است و مراد تقریب، و «واو» عطف است بر قراءت آن که «واو» مفتوح خواند. اهل مدینه و ابن عامر خواندند: به سُكُونٍ «واو»، چنان که «أَوْ» باشد بِمَعْنَى حَرْفِ الشَّكِّ؛ یا^۴ ایمن شده‌اند اهل این شهرها که عذاب ما به ایشان آید^۵ و به چاشتگاه، و محلّ او نصب بود بر ظرف به معنی^۶ ضحی. وَ هُمْ يَلْعَبُونَ؛ و ایشان بازی می‌کنند، و «واو» هم حال راست. و اصل «بأس» و «بؤس»، شدت باشد، و در آیت مراد عذاب است.

۱۰. أَمَّا نَوْمُ خَدَّو سَهْوِي [بود]^۳ که به حیوان رسد با^۷ فتور اعضاء بی علتی. رُمَانِي گفت: خَدَّ خَوَابِ سَهْوِي باشد که دل را و چشم را بپوشد و حس ضعیف بکند و منافات علم کند، يُقَالُ: نَامَ الرَّجُلُ نَوْمًا فَهُوَ نَائِمٌ وَ الْجَمْعُ نِيَامٌ، وَ رَجُلٌ نَوْمَةٌ كَثِيرُ النَّوْمِ. و مراد به شهرها، شهرهاست که^۸ اهل آن اصرار کرده باشند بر کفر و اقامت بر معصیت. و اصل «ضحی» مِنْ ضَحَاٍ يَضْحَوْنَ ضَحْوًا إِذَا ظَهَرَ بَشَرُهُ، و مورد آیت مورد امر است به حزم و انبهاه و ترك غفلت آن که ایمن نباشند از عذاب خدای تعالی نه به شب و نه به روز.

آنگه گفت: أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ؛ ایشان از مکر خدای ایمن شده‌اند؟ و مکر خدای عذاب خدای باشد، جز آن است که هر عذابی را مکر نخوانند مگر آن

۱. آج، لب: آمد.

۲. مل: ایشان خفتگان.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. مع، وز: نا؛ چاپ شعرانی (۲۳۱/۵): آیا.

۵. مع، وز: مل، آج، لب: ندارد.

۶. مع، وز: مل، لت: ظرف اعنی.

۷. اساس: یا، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۸. مل، آف، آن: شهرهایی است.

۹. اساس: ضحی، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

عذابی را^۱ که صورت مکر دارد بر سبیل استدراج، کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ^۲، و معنی آن بود که خدای تعالی برای استظهار حجت چندان که بنده گناه بیشتر کند^۳، او را نعمت و تندرستی بیش دهد تا او پندارد که آن خود چنان می باید. آنکه ناگاهی^۴ عذاب فرستد او را و هلاکش کند، و این با مکر مانند. و اصل «مکر» پیچیدگی^۵ بود، و مکار پیچنده^۶ باشد و کارش پوشیده، و مِنْهُ سَأَقُ مَمْكُورَةً، أَيْ مُحْكَمَةً الْخَلْقِ، قَالَ ذُو الرِّمَّةِ^۷:

عَجْزَاءُ مَمْكُورَةٌ خُمْصَانَةٌ قَلِقٌ عَنْهَا الْوِشَاحُ وَ تَمَّ^۸ الْجِسْمُ وَالْقَصَبُ
و خلیل گفت: مَكَرَ الرَّجُلُ إِذَا لَتَفَّ تَذْبِيرُهُ عَلَى مَكْرُوهِ صَاحِبِهِ. فَلَا يَأْمَنُ
مَكَرَ اللَّهِ، از عذاب خدای ایمن نباشند^۹ مگر زیانکاران. و رفع او بر فاعلیت
است، و «الآء» از روی اعراب به مشابه لغو است. اگر گویند^{۱۰}: پیغامبران خدای
از عذاب خدای ایمن باشند و خاسرنه اند، چرا گفت: فَلَا يَأْمَنُ مَكَرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ
الْخَاسِرُونَ؟ جواب گوئیم: يك وجه آن است که ایشان نیز از عذاب خدای ایمن
نباشند^{۱۱} در حق کافران و عاصیان و در حق خود برای آن ایمن باشند که ایشان
چون مأمون الخَطَأُ وَالزَّلْكَلُ باشند و عقاب بر گناه باشد و در حق ایشان گناه صورت
نبندد، از آن جا ایمن باشند. ۱۵

وجه دگر آن که: از عذاب خدای ایمن نباشند بر وجه جهل به حکمت^{۱۲} خدای
إِلَّا غَرَّهَ زِيَانِ كَارَانِ، و امن ایشان از جهل باشد، و امن انبیا و اولیاء از ایمن بکردن خدای
باشد ایشان را چون خدای تعالی ایشان را ایمن بکرد از آن وجه ایمن ببودند^{۱۳}.

۱. مع، وز: عذاب را ۲. سورة اعراف (۷) آیه ۱۸۲.

۳. مع، وز: مل، لت: بیش کند. ۴. آج، لب: ناگاه.

۵. مع، وز: مل: پیختگی؛ آج، لب: پیخته گی. ۶. مع، وز: مل: بیچنده.

۷. مع، وز + شعر. ۸. مل، آف، آن: تم.

۹. اساس: نباشد، با ترجمه به مع، وز تصحیح شد. ۱۰. مع، وز + نه.

۱۱. آج، لب، هم + و. ۱۲. مع، وز: به حکم.

۱۳. مع، وز: شدند.

قَوْلُهُ: **أَوْلَمْ يَهْدِ**، در فاعل «يَهْدِي»^۱ دو قول گفتند: یکی آن که الله مضمَر است در او، و التقدير: **أَوْلَمْ يَهْدِي اللهُ**؛ نه خدای^۲ هدایت کرد [۱۷۶ - ر]، یعنی بیان و آنچه قوت این قول کند، قراءت آن کس است که او «نَهْدِ» خواند به «نون» عَلِيّ مَا ذَكَرَهُ الزَّجَّاجُ، قول دوم آن که: **أَنْ لَوْ نَشَاءُ**، در جای فاعل اوست، و تقدير آن است که: **أَوْلَمْ يَهْدِي لَهُمْ مَشِيئَتُنَا بِإِصَابَةٍ**^۳ **الْمُذْنِبِينَ بِذُنُوبِهِمْ** - نه راه نمود ایشان را آن ۵ که اگر ما خواهیم هلاك كنيم گناهكاران را به گناهشان و تا عبرت و موعظت شوند! حق تعالی گفت: نه خدای تعالی هدایت داد و بیان کرد و باز گفت آنان را که زمین به میراث [بر] ^۴ گرفتند پس هلاك اهلشان از جماعتی^۵ و امتانی که ما ایشان را هلاك کردیم چون: قوم نوح و هود و صالح و شعيب و لوط [که] ^۶ اگر ما خواستیم^۶ ایشان را نیز هلاك کردیم^۷ به گناهی^۸ که کردند و مهر نهادیم^۹ بر ۱۰ دل ایشان تا چیزی نمی شنوند. این حدیثی مستأنف است مَعْطُوف عَلَيّ قَوْلِهِ: **أَصَبْنَاَهُمْ**؛ تا داخل نباشد تحت **مَشِيئَتِنَا** و دلیل بر این آن است که این مستقبل است و آن ماضی، و از حکم عطف [آن] ^{۱۰} است که مَعْطُوف وَفَق مَعْطُوفٌ عَلَيْهِ باشد. دگر آن که اگر عطف کنند^{۱۰}، «نَطْبَعُ» را عَلَيّ أَصَبْنَاَهُمْ لازم آید که این مهر بر دل ایشان و نفی سماع از ایشان از پس هلاك ایشان بود، و این خروج باشد از ۱۵ اجماع و قادح بود در حکمت خدای تعالی، چه مهر بر دل مرده نهادن لایق حکمت نبود و عبث باشد. این تفسیر آیت است بر تقدير اوّل که فاعل «يَهْدِي»

۱. مع، وز، مل، آج، لب، آف، لت: يَهْدِي. ۲. مل + تعالی.

۳. مع، وز، مل، لت: اصابة. ۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۵. مع: جماعتانی.

۶. مع، وز، مل، لت: خواستمانی آج، لب: خواستمی.

۷. مع، وز، مل، لت: کردمانی، که بر اساس مرجع می نماید.

۸. مع، آج، لب، بم، آف: گناهان. ۹. مع، وز، مل: مهر نهادند.

۱۰. اساس: کند، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

خدای باشد - جَلَّ جَلَالُهُ. اما بر قول دوم که فاعل «يَهْدِي» مشبّهت هلاك مستحقان باشد، در کلام محذوفی بود. و «هدایت» به معنی دلالت بود، و آن محذوف مفعول دوم «يَهْدِي» باشد و تقدیر این چنین بود، نه راه نمود^۱ [و] ^۲ دلیل کرد و عبرت گشت آنان را که ایشان زمین به میراث دارند از هلاك شدگان امت سلف،
 ۵ آنگه آن که اگر ما خواستیمی^۳ که ایشان را هلاك کنیم^۴ به گناهانشان^۵ چنان که با امت^۶ پیشین^۷ کردیم، اُغْنَى هدایت کرد و دلیل کرد بر آن که مثل قول و فعل ایشان نباید گفتن [و کردن]^۸ تا هلاك نشوند چون ایشان، محذوف این است، اُغْنَى هدایت کرد و دلیل کرد بر آن که گفتیم، و آنچه گفتیم آن که اگر ما خواستیمی^۳ فاعل است، [و]^۹ بر هر دو قول «نَطَّعُ» کلامی مستأنف باشد^{۱۰} غیر معطوف علی قَوْلِهِ: أَصَبْنَاهُمْ، از آن وجوه که بیان کردیم که مؤدی است با چند فساد، و این قول فَرَاءَ وَ زَجَّاجَ وَ جُبَّابِي وَ بیشتر اهل علم است. و اگر نه چنین گویند، معنی آیت مستقیم نشود.

اما معنی «طبع»^{۱۰} در او دو قول گفتند: یکی حکم به آن که او مذموم است
 ابدأ از آن جا که در معلوم آن است که ابدأ ایمان نیارد^{۱۱} به مثبت کسی که بر دل
 ۱۵ مهر دارد. و «سَمَاع» به معنی قبول باشد، یعنی ایشان هرگز قبول ایمان نکنند
 كَالْمَطْبُوعِ عَلَى قَلْبِهِ، پس این بر سیل حکم باشد به مذمت و ملامت و لعنت^{۱۲}
 ایشان. و غرض قطع طمع رسول بود - عَلَيْهِ السَّلَام - از ایمان ایشان.

۱. مل: نمودیم. ۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. مع، وز، مل، لت: خواستمانی، که بر اساس مرجح می نماید.

۴. مع، وز، مل، لت: هلاك كردمانی، که بر اساس مرجح می نماید.

۵. مع، وز، مل، لت: گناهشان. ۶. مع، وز، مل، لت: آنان.

۷. لت: پیشتر. ۸. اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد.

۹. مل + و. ۱۰. مل: نَطَّعُ.

۱۱. آج، لبه: نیارند. ۱۲. مل: و به لعنت.

- و وجه دوم در معنی «طبع» آن است که: به معنی سِمَت و علامتی باشد بر دلهای ایشان از نشانی و سوادى که فرشتگان بدانند به این^۱ علامت که ایشان ایمان نخواهند آورد،^۲ در لعنت و تبریای ایشان بیفزایند. و این طبع و مهر بر دو وجه که گفتیم مانع^۳ نباشد از ایمان برای آن حکم حاکم تبع^۴ محکوم باشد علی ما هُوَ بِهِ، و محکوم را بر وجهی نکند، و نیز سِمَت^۵ و علامت منع نباشد، بیانش قَوْلُهُ تَعَالَى: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا^۶. و اگر مانع بودی از ایمان، اندک و بسیار را مانع بودی، چون اندک را مانع نیست بسیار را هم مانع نبود. و ابوالقاسم بلخى وجهی گفت در این آیت، و آن آن است که: طبع را تفسیر به طبع [۱۷۶ - پ] زنگار داد،^۷ گفت: خدای تعالی کفر را در دل کافر به زنگار تشبیه کرد که بر روی آینه^۸ و شمشیر باشد، برای آن که تاریک و مظلم بود. و ایمان را به جلای آن تشبیه کرد، برای آن که در او نور و ضیاء است. آنگه آن زنگار را با خود [حوالت کرد، چنان که زیادت ایمان و کفر را با سورت^۹] حوالت کرد فی قَوْلِهِ: زَادَتْهُمْ إِيمَانًا^{۱۱} وَ زَادَتْهُمْ^{۱۲} رِجْسًا...^{۱۳} و این وجهی بودی اگر نه آنستی که ظاهر احتمال نمی کند برای آن که طَبَعَ يَطْبَعُ طَبْعًا لازم باشد، يُقَالُ: طَبَعَ السَّيْفُ أَيْ صَدَى. و در آیت این فعل مسند است به خدای تعالی و ۱۵ این معنی مستقیم نشود و تأویل در آیت نگنجد. دگر طَبَعَ که صَدَى باشد به «علی» تعدیه نکنند او را، و در آیت «علی» است. پس این تأویل درست نیست و فایده آیت تحریض^{۱۴} است آن گروه بازماندگان را بر ایمان و طاعت و تحذیر

۱. مع، وز؛ به آن؛ آج، لب؛ بدین.

۲. مع، وز؛ مل، لت؛ آوردن؛ لب، آف + و.

۳. اساس؛ نافع، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۴. آج، لب، آف؛ طبع.

۵. مع، وز؛ و سِمَت.

۶. سورة نساء (۴) آیه ۱۵۵.

۷. وز؛ بم، آف، آن؛ دارد.

۸. مع، وز؛ مل، آج، لب، بم، آن؛ آینه.

۹. آج، لب، بم، لت؛ با خود.

۱۰. اساس؛ ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۱۱. سورة انفال (۸) آیه ۲.

۱۲. ضبط قرآن کریم؛ فَرَادَتْهُمْ.

۱۳. سورة توبه (۹) آیه ۱۲۵.

۱۴. اساس؛ تعریض، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

کردن ایشان از کفر و معصیت تا مانند آن که به ایشان رسید به ایشان نرسد، و نیز بیان کردن که جماعتی هستند که هرگز ایمان نخواهند آورد [ن] ^۱ به اختیار بد خود، كَالْمَطْبُوعِ عَلَى قَلْبِهِ.

آنگه خدای تعالی گفت: تِلْكَ الْقُرَى؛ این شهرها که ما آن را هلاک کردیم و قصه و اخبار آن با تو بگفتیم، از ^۲ شهرهای قوم نوح و عاد و ثمود و شعیب و لوط و آن قوم که ذکر ایشان در آیت مقدم برفت، آنگه بیان کرد که: آنچه به سر ^۳ ایشان آمد از عذاب پس آن بود که من بر ایشان حجّت گرفتم به بعثت انبیاء - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - و اظهار معجزات بر دست ایشان و بیان ادله و حجج و طریق ^۴ علم، گفت: رسولان ایشان بیّنات و حجج به ایشان بردند، ایشان ایمان نیاوردند به هیچ وجه با آنچه پیش از آن کافر ^۵ شده بودند و تکذیب کرده، یعنی استنکاف و تکبر و ^۶ قَلْتَ تَأْمَلُ و نظر رها نکرد ایشان را که با آنچه کافر بودند از وحدانیت خدای تعالی و آنچه ارکان شرع است ایمان آرند. آنگه گفت: كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ؛ خدای چنین مهر نهاد ^۷ بر دل کافران. از این آیت معلوم می شود که خدای تعالی به مهر و طبع منع نکند کس را ^۸ از ایمان، برای آن که اشارت کرد به اموری که همه ادله و حجج و بیان است و داعی به ایمان، از قصه [هلاک] ^۱ اوایل و فرستادن رسل - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - و آوردن ایشان معجزات و بیّنات را، و آن که ایشان به اختیار بد ^۹ خود ایمان نیاوردند. آنگه گفت: كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ، خدای تعالی مهر چنین نهاد بر دل کافران نه چنان که مجبران گمان بردند که من منع کنم کافران را از ایمان به طبع و مهر. اما اضافه رُسُلُ با ایشان با آن که پیغامبران خدای بودند،

۱. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۲. معج، وز: آن.

۳. معج، وز: پس.

۴. مل: به طریق.

۵. مل: از ایشان کافر.

۶. معج، وز: او مل: از.

۷. معج، وز: مهر نهاد.

۸. معج: کسی را.

۹. معج، آن: برا مل: ندارد.

از آن جاست که چون مُرْسَلٌ إِلَيْهِمْ ایشان بودند و انتفاع و اهتدا به رسولان ایشان را بود، خدای تَعَالَى اضافه کرد^۱ به ایشان، و عرب اضافه کند بِأَذْنِي الْمَلَائِكَةِ، چنان که آن جا که به دو کس چوبی بر خواهند گرفت^۲، هنوز بر نگرفته^۳ آن یکی دیگر^۴ را گوید: خُذْ بِطَرْفِكَ؛ طرف خود بگیر، یعنی طرفی که ملاقی تو است. و قَوْلُهُ: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا، این «لام» برای تأکید نفی است، چنان که بسیار جایها ۵ شرح دادیم.

مجاهد گفت: هم آن معنی دارد که: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَانْهَوا عَنْهُ^۵، یعنی ما ایشان را هلاک نکردیم و إِلَّا دانستیم که هرگز ایمان نیارند^۶. حسن^۷ و جُبَّای گفتند: معنی آن است که کفر ایشان رها نکنند ایشان را که ایمان آرند، و این معنی قول أَخْفَشُ است که گفت: «ما» مصدریّه است، أَيْ لَمْ يُؤْمِنُوا^۸ بَتَكْذِيبِهِمْ، و التَّقْدِيرُ: لِيَتَكْذِبَهُمْ، و این هر دو قول مضطرب است، و^۹ معنی از روی ظاهر آن است که: ایشان تصدیق نکنند آن را که تکذیب کرده بودند [۱۷۷ - ر] پیش از این، و ایمان نیارند به چیزی که کافر بودند از آن پیش، و معنی آن که: بر کفر مصرّ خواهند بود [ن] تا به مردن - و اللهُ أَعْلَمُ.

قَوْلُهُ: وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ، آنکه حق تَعَالَى گفت: ما بیشترین^{۱۰} ایشان را عهدی نیافتیم، یعنی وفا به عهد، چنان که در شاهد آن را که بر عهد ثبات نکند و به عهد وفا نکند گویند: لَا عَهْدَ لَهُ؛ او را عهدی نیست. نفی وفا را نفی عهد خوانند. و مراد به عهد، عهدی است که ایشان با پیغامبران بستند. و «عَهْدٌ» و «عَقْدٌ» و «مِثَاقٌ» و «یَمِينٌ» نظایر باشد، و «وَجِدَانٌ» و «الْقَاءُ» و «ادْرَاكٌ» و «مَصَادِفَةٌ»

۱. معج، وز، مل، لت: اضافه نشان کرد.

۲. معج، وز، لت: بر خواهند گرفتن.

۳. آج، لب + باشند.

۴. آج، لب: دیگری.

۵. سورة انعام (۶) آیه ۲۸.

۶. اساس: نیارد، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۷. معج، وز، مل: حسن بصری.

۸. معج، وز، لم تُؤْمِنُوا.

۹. معج، وز + این.

۱۰. معج، وز، مل، لت: بیشترین.

نظایر باشد. و «مِنْ» فِي قَوْلِهِ: مِنْ عَهْدٍ، تأکید نفی راست، چنانکه نظایر او بسیار^۱ برفت. وَإِنْ وَجَدْنَا، «إِنْ» مخففه است از ثقیله، والتَّقْدِيرُ: إِنَّا^۲ وَجَدْنَا، أَوْ إِنَّهُ وَجَدْنَا، عَلَىٰ إِنَّ الضَّمِيرَ لِللِّسَانِ^۳ وَالْأَمْرُ، و علامت آن که «إِنْ» مخففه از ثقیله «لام» است در خبر او، و ما بیشتر^۴ ایشان را فاسق یافتیم و خارج از فرمان خدای تعالیٰ به ایشان، و کار چنان افتاد که ما بیشتر^۴ ایشان را فاسق یافتیم. و «فِسْق» هم کفر^۵ باشد و هم سایر معاصی. و اصلِ او خُرُوجُ الشَّيْءِ عَنِ الشَّيْءِ باشد، و اگر چه در عرف غالب بر او آن است که مادون کفر را فسق خوانند، و در آیت هر دو رواست. اگر گویند چگونه گفت که: بیشتر را فاسق یافتیم، و ایشان همه فاسق بودند؟ گوییم از این دو جواب است: یکی آن که کافران هم بر دو وجه بودند. بعضی در ملت و کیش خود متدین و متحرّج بودند، و بعضی متهتک و خلیع^۵ العذار^۶، آن که چنان بودند کمتر بودند، و آن که چنین بودند بیشتر بودند. و جواب دوم از او آن است که: حق تعالیٰ اکثر کنایت کرد از همه، چنان که گویند: قَلَّ مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ، و مراد آن باشد که: مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ لَأَ^۷ قَلِيلًا وَ لَأَ^۷ كَثِيرًا، و مِثْلَهُ قَوْلُهُ: قَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ^۸.

آیه ۱۰۳ قَوْلُهُ تَعَالَى: ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ؛ پس بفرستادیم از پس [ایشان]^۹ موسیٰ را به آیات ما به فرعون و اصحابش^{۱۰}، کافر شدند به آن. بنگر چگونه^{۱۱} بود عاقبت مفسدان.

۱. اساس + او بسیار، با توجه به مع، وز زاید می نماید. ۲. مع، وز لست، آن: وَإِنَّا.

۳. مع، وز لست: لِللِّسَانِ. ۴. مع، وز مل، لست: بیشترینه.

۵. مع، وز مل، لست: مخلوع. ۶. اساس: العذاب، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۷. مع، وز: لَأَ. ۸. سورة بقره (۲) آیه ۸۸.

۹. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. ۱۰. مع، وز: اصحابانش پس.

۱۱. مع: که چگونه.

- آیه ۱۰۴ وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ؛ گفت موسی: ای فرعون، من^۲ فرستاده [ام]^۳ از خدای جهانیان.
- آیه ۱۰۵ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ؛ سزاوار بر آن که نگویم بر خدای إلا راستی آوردم به شما حجتی از خدایتان، بفرست با من فرزندان یعقوب را.
- آیه ۱۰۶ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ؛ گفت اگر آورده‌ای حجتی، بیار آن را اگر تو از جمله راست گویانی.
- آیه ۱۰۷ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ؛ بینداخت^۴ عصایش که دیدی^۵ ازدهایی بود ظاهر.
- آیه ۱۰۸ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ؛ و بکشید^۶ دستش که دیدی^۷ آن سپید بود نگرندگان را.
- آیه ۱۰۹ قَالَ الْمَلَأَمِينَ قَوْمِ فِرْعَوْنَ [۱۷۷ - ب] إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ؛ گفتند جماعت از قوم فرعون^۸ این^۸ جادویی است دانا. *کامیون علوم اسلامی*
- آیه ۱۱۰ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ؛ می خواهد که بیرون کند شما را از زمین شما^۹، چه فرمایی^{۱۰}؟
- آیه ۱۱۱ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ؛ گفتند باز دار این را و برادرش را و بفرست در شهرها جمع کنندگان را.
- آیه ۱۱۲ يَا تَوَكَّلْ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ؛ تا به تو آرند هر جادویی دانا را.

۱. مع: و گفت.

۲. مع، وز: لت + رسول و.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. آج، لب: پس بینداخت.

۵. مع، وز: بدیدید.

۶. مع، وز: و بکند.

۷. مع، وز: دیدید.

۸. مع، وز: که.

۹. مع: زمینتان.

۱۰. مع، وز: فرمایید؛ آج، لب: می فرمایید.

۱۱. مع، آج، لب: سخا.

- آیه ۱۱۳ وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ ۱ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ؛ و آمدند
ساحران به فرعون، گفتند ما راست ۲ مزدی ۳ اگر ما غلبه کنیم؟
- آیه ۱۱۴ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ؛ گفت: آری و شما از نزدیکان باشی ۴.
- آیه ۱۱۵ قَالُوا ۵ يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ؛ گفتند ۶ ای موسیٰ
تو بیفگنی و یا ۷ ما باشیم فگندگان.
- آیه ۱۱۶ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ ؛
گفت بیفگنی ۸، چون بیفگندند بفریفتند چشمهای مردمان و بترسانیدند ایشان را
و آوردند جادویی بزرگ.
- آیه ۱۱۷ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ؛ و وحی کردیم
به موسیٰ که بیفگن عصای تو که دیدی آن فرود ۹ می برد آنچه کرده بودند به دروغ.
- آیه ۱۱۸ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ؛ بیفتاد ۱۰ حق و باطل شد [آنچه] ۱۱
ایشان کرده بودند.
- آیه ۱۱۹ فَغَلَبُوا هُنَا لِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ؛ غلبه کردند ایشان را آن جا و بازگردیدند ۱۲
ذلیل و خوار.
- آیه ۱۲۰ وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ؛ و بیفگندند جادوان را سجده کننده.
- آیه ۱۲۱ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ؛ گفتند: ایمان آوردیم به خدای جهانیان.
- آیه ۱۲۲ رَبِّ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ؛ خدای موسیٰ و هارون.

۱. اساس، آج، لب: ائرن، با توجه به معج، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۲. معج، وز: ما را هست؛ آج، لب: ای بدرستی که ما راست هر آینه.

۳. معج: مزدی. ۴. معج، وز: آج، لب: باشید.

۵. اساس، آج، لب: قال، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۶. اساس: گفت، با توجه به معج، وز تصحیح شد. ۷. وز: تا.

۸. معج، وز: آف، آن: بیفگنید. ۹. معج، وز: آج، لب: آف: فرو.

۱۰. معج، وز: بیوفتاد. ۱۱. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۱۲. معج، وز: لت: برگردیدند.

آیه ۱۲۳ قَالَ فِرْعَوْنُ اَمَتُمْ بِهٖ قَبْلَ اَنْ اُذِنَ لَكُمْ اِنَّ هٰذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُتُمْوُهٗ فِی الْمَدِیْنَةِ لِتُخْرِجُوْا مِنْهَا اَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ؛ گفت فرعون ایمان آوردی^۱ به او از پیش آن که دستوری دادم^۲ شما را، این مکاری است که کردی^۳ در شهر تا برون کنی^۴ از این جا اهلش را، زود بدانید^۵.

آیه ۱۲۴ لَا قَطْعَنَ اَیْدِیْكُمْ وَ اَرْجُلِكُمْ مِنْ خِیْلٍ ثُمَّ لَا صَلْبَتِكُمْ اَجْمَعِیْنَ ؛ بر دم دستها تان و پایها تان^۶ از خِیْل، پس بردار کنم شما را جمله^۷.

آیه ۱۲۵ قَالُوْا اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ ؛ گفتند ما با خدای خود می گردیم.

آیه ۱۲۶ وَ مَا تَنْقِمُ مِنْاِ اِلَّا اَنْ اٰمَنَّا بِاٰیٰتِ رَبِّنَا لَمَّا جِئْتَنَا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلٰیْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِیْنَ ؛ چه انکار کردی^۸ از ما اِلَّا آن که ما ایمان آوردیم [به آیات] خدای^۹ چون به ما آمد، خدای ما بزیر^{۱۱} بر ما صبر و جان بردار ما را مسلمان.

قَوْلُهُ - عَزَّ وَ جَلَّ: ثُمَّ بَعَثْنَا^{۱۲} مِنْ بَعْدِهِمْ - الْاٰیةَ، خدای تعالی در این آیت^{۱۳} قصه موسی و فرعون [۱۷۸ - ر] کرده، گفت: پس بفرستادیم. و «ثُمَّ» مهلت و تراخی را باشد، و «بَعَثَ» اصل او برانگیختن^{۱۴} باشد، و این جابه معنی ارسال است. موسی را، این اسمی اعجمی است^{۱۵} لَا یَنْصَرِفُ، از اسباب منع در او سه چیز است: ۱۵ یکی علمیت یکی عجمت یکی «الف» تانیث مقصور. مِنْ بَعْدِهِمْ ؛ از پس ایشان، یعنی از پس نوح و هود و صالح و شعیب و لوط که ذکر ایشان برفت. بِاٰیٰتِنَا «با»

۱. مع، وزه، آج، لب، ایمان آوردید.

۲. مع، وزه، آف، کردید.

۳. مع، آج، لب، آف، لت، بیرون کنید.

۴. مع، آج، لب، چه چیز عیب می کنی تو.

۵. مع، آج، لب، آف، بختاهم.

۶. مع، آج، لب، آف، بختاهم.

۷. مع، آج، لب، آف، بختاهم.

۸. مع، آج، لب، آف، بختاهم.

۹. اساس: ندارد، با توجه به مع، وزه افزوده شد.

۱۰. مع، آج، لب، آف، بختاهم.

۱۱. مع، آج، لب، آف، بختاهم.

۱۲. مع، آج، لب، آف، بختاهم.

۱۳. مع، آج، لب، آف، بختاهم.

۱۴. مع، آج، لب، آف، بختاهم.

۱۵. مع، آج، لب، آف، بختاهم.

به معنی «مَع» است، چنان که: اِشْتَرَيْتُ الدَّارَ بِأَلَاتِهَا، أَيْ مَعَ أَلَاتِهَا - آیات و بَيِّنَاتٍ و حُجَجٍ و دَلَائِلٍ [ما] ^۱. فَظَلَّمُوا بِهَا، أَيْ جَحَدُوا بِهَا و كَفَرُوا. و «ظَلَمَ» این جا به معنی کفر است ^۲ و جحود است، دلیلش «باء»، لِأَيُقَالَ «ظَلَمَ بِهِ» إِنَّمَا يُقَالُ «ظَلَمَهُ»، و لَكِنْ چُون به معنی کفر آمد تعدیه کرد او را به حرفی که کفر و جحود را به آن تعدیه کنند، و مِثْلُهُ قَوْلُهُ: لِلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ^۳، لَا يُقَالُ: أَلَى مِنْهُ به معنی حَلَفَ ^۴، و إِنَّمَا يُقَالُ: أَلَى عَلَيْهِ و لَكِنَّهُ لَمَّا ضَمَّنَهُ مَعْنَى التَّبَرِّيِّ وَالتَّعْدِيَةِ ^۵ عَذَاهُ بِمِنْ.

بعضی دگر گفتند: «با» بمتزله «با» ای آلت است، چنان که ضَرَبَ بِالسَّيْفِ وَ قَطَعَ بِالسِّكِّينِ، یعنی آلت ظلم خود ساختند این آیات را و ظالم شدند از جهت این آیات. و به هر حال باید گفتن که به کفر [به] ^۱ آیات ظالم شدند، پس معنی راجع [باشد] ^۱ با قول اوّل بی ^۶ این همه تعسف. این قول ضعیف است.

بعضی دگر گفتند معنی آن است که: بَدَّلُوا بِهَا، أَيْ بَدَّلُوا الْكُفْرَ بِهَا بَدَلًا مِنْ الْإِيمَانِ، برای آن که ظلم وَضِعَ الشَّيْءُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ باشد در او معنی تبدیل حاصل است، و این قول قریب است. فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ، این «نَظَرَ» به معنی فکر است؛ اندیشه کن و تأمل و بنگر به چشم دل تا عاقبت آن مفسدان به کجا رسید و چگونه بود. و ما با ایشان چه کردیم!

و قَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ، موسی گفت: ای فِرْعَوْنُ! و نام او قابوس بود بر قول اهل کتاب، و وَهَبٌ گفت: نام او ولید بن مُصْعَبٌ بود، و از جُمْلَةِ قِبْطِيَّانِ بُود و عمرش بالای چهارصد سال بود. [و] ^۱ چنان که در اخبار آمد: در این مدت او را تَبی و بیماری نبود، و گفتند: او را به هر ^۷ چهل روز يك بار حاجت بودی، و او را

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. مع، وز، لت: ندارد.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۲۲۶.

۴. مع، وز، مل، لب: خلف.

۵. مع، وز، مل، لب، لت: والتبعيد.

۶. مع: با.

۷. مع، وز: ندارد.

- سُعال و مخاطبی و چیزی نبود، و اگر بودی بر مردم پوشیده داشتی. و بیشتر طعام او موز بودی تا ثقلی^۱ نباشد آن را. و او دعوی خدایی کرد، و آن جماعت به او ایمان آوردند. موسی و هارون را - عَلَیْهِمَا السَّلَام - خدای به ایشان فرستاد، پیامدند و بر در سرای فرعون مدتی مقام کردند. ایشان را راه ندادند به فرعون برای آن که مردمانی^۲ درویش^۳ و خَلَقَ جامه و رَثَّ الهیته^۴ بودند.
- ۵ در خبر است که: موسی - عَلَیْهِ السَّلَام - جامه^۵ پشمین داشت از پلاس و کلاهی^۶ پشمین و رسنی در میان بسته بودی و نعلینی در پای کرده و عصا به دست گرفته، و هارون همچنین. تا یک روز مسخره‌ای بود فرعون را و کس پیش فرعون حدیث ایشان نیارست کردن و گفتن که: دو مرد به این صفت دعوی پیغامبری می‌کنند. این مسخره روزی در میان حدیث گفت: [این حدیث]^۷ هزار بار از آن^۸ منکرتر و ناراست‌تر است که دو مرد گدا^۹ پیامده‌اند بر در این سرای، مدتی است که می‌گردند و می‌گویند: ما پیغامبرانیم^{۱۰}، خدای ما را به فرعون و قومش فرستاده است تا به ما ایمان آرند و تبع ما باشند. فرعون گفت: این چه حدیث است که تو می‌گویی، و^{۱۱} بجد می‌گویی یا به هزل؟ گفت: هزل چه باشد! حقیقت است، و این ساعت که در آمدم^{۱۲} بر در سرای بودند^{۱۳}، مرا گفتند: بگوی فرعون را که ۱۵ مارسلان^{۱۴} خداییم به تو، راه ده ما را به خود.
- فرعون چون این بشنید، بترسید و گونه رویش^{۱۵} بگشت^{۱۶} و گفت: در آری^{۱۷}

۱. معج، وزه، مل، آن: ثقل.

۲. لب: مردمان.

۳. بم، آف: دروش.

۴. اساس: الهیه، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۵. وزه، مل، لت: جامه / جامه‌ای.

۶. لب: کلاه.

۷. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۸. معج، وزه، لت: ندارد.

۹. معج: دو گدا مرد.

۱۰. معج، وزه، مل، لت: ما پیغامبران خداییم.

۱۱. اساس + و: با توجه به معج، وز زاید می‌نماید.

۱۲. اساس: بودم، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۱۳. معج، وز: رسول.

۱۴. معج: رنگش.

۱۵. لب: زرد شد.

۱۶. معج، وزه، مل، لب، آف: در آرید.

- اینان را تا چه مردمانند. کس آمد و ایشان را در سرای برد. چون در آمدند و پیش فرعون بایستادند، فرعون روی به موسی کرد و گفت: مَنْ أَنْتَ؟ تو کیستی؟ گفت: إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ من پیغامبری^۲ فرستاده خدایم به تو که خدای جهانیان است. آنگه میان ایشان [۱۷۸ - پ] آن مناظره رفت که خدای تعالی در سوره الشعراء حکایت کرد از ایشان و چون آن جا رسیدیم گفته شود - إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَ بِهِ الْيَقِينُ. ۵
- فرعون گفت: حقیقت می گویی یا هزل؟ موسی - عَلَيْهِ السَّلَام گفت: حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ، گفت: سزاوار است که من بر خدای جز حق و راستی نگویم. و «حقیق» فعلیل باشد مِنَ الْحَقِّ، و هم به معنی فاعل باشد و هم به معنی مفعول برای آن که حقیق سزاوار بود، و این هر دو معنی در او بود. أَمَا قَوْلُهُ: ۱۰
- عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ، قِيلَ مَحْقُوقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ. و حَقِيقٌ و مَحْقُوقٌ به يك معنی باشد، كَأَنَّهُ حَقٌّ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ، بر این وجه به معنی مفعول باشد. و فراء گفت. «عَلَيَّ» به معنی «با» است، يَقُولُ الْعَرَبُ: جَاءَ فُلَانٌ بِحَالٍ حَسَنَةٍ وَعَلَيَّ حَالٍ حَسَنَةٍ، و عَلَيَّ هَذَا قَوْلُهُ: وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ^۳، أَيْ عَلَيَّ كُلِّ صِرَاطٍ. بر این قول معنی آن باشد که سزاوارم به آن که بر خدای تعالی جز حق و راستی نگویم. گفت دلیل بر این، قراءت اَعْمَش است که خواند: حَقِيقٌ بِأَنْ لَا أَقُولَ، و عبدالله مسعود خواند: حَقِيقٌ أَنْ لَا أَقُولَ. أَبُو عُبَيْدَةَ گفت معنی آن است که: حَرِيصٌ عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ؛ حریصم بر آن که بر خدای جز حق نگویم، و نافع خواند: حَقِيقٌ عَلَيَّ؛ واجب است بر من که بر خدای جز حق نگویم، و ابوعلی فارسی گفت که: «حَقِيقٌ» از حَقٌّ باشد، و حَقٌّ به «عَلَيَّ» تعدیه کنند، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا^۴، و قال: وَ حَقٌّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ^۵. دیگر آن که: «حَقٌّ» به ۲۰

۱. لب + در.

۲. معج، وز، پیغامبرو.

۳. سوره اعراف (۷) آیه ۸۶.

۴. سوره صافات (۳۷) آیه ۳۱.

۵. اساس و همه نسخه بدلها: فَحَقٌّ، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۶. سوره فصلت (۴۱) آیه ۲۵.

معنی وَجَبَ^۱ باشد، و «وَجَبَ» به «عَلَى» تعدیه کنند.

فرعون او را گفت: چه دلیل و حُجَّت داری بر این که می گویی؟ گفت: قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ؛ من از خدای حجتی آورده‌ام به شما، یعنی عَصَا و يَدِ بِيضَاء. فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، [بنی اسرائیل را]^۲ و فرزندان یعقوب را که به بندگی گرفته‌ای با من به بیت‌المقدس فرست. وَهَبْ كُفْرًا سَبَبِ اسْتِعْنَادِ^۳ فرعون ۵
بنی اسرائیل را آن بود که فرعون موسی، فرعون یوسف بود. چون یوسف را وفات آمد و اسباط منقرض شدند و نسل فرعون و خویشان او بسیار شدند^۴، بر بنی اسرائیل غلبه کردند و ایشان را به بندگی گرفتند^۵. خدای تعالی ایشان را از دست فرعون به موسی برهانید. و از آن روز که یوسف - عَلَيْهِ السَّلَام - در مصر شد تا آن روز که موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - در مصر شد، چهارصد سال بود. ۱۰

فرعون موسی را گفت: إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ؛ اگر آیتی آورده‌ای بیار اگر راست می گویی. فَأَلْقِ عَصَاكَ، موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - عصا از دست بیفکند. و اصلي «عَصَا» مِنَ الْعِضْيَانِ الَّذِي هُوَ الْإِمْتِنَاعُ باشد، برای آن که تا چوبی سخت خشک نباشد آن را عصا نکنند از چوب خرما و سنجد و عَوْسَج، قَالَ الشَّاعِرُ:^۶
نَصِفُ السُّيُوفَ وَغَيْرَكُمْ يَعْصِي^۷ بِهَا يَابْنَ الْقُبُونِ وَ ذَاكَ فِعْلُ الصَّيْقِلِ ۱۵
يُقَالُ: عَصِيَ بِالسَّيْفِ إِذَا أَخَذَهُ بِيَدِهِ أَخَذَ الْعَصَاءَ، وَقِيلَ بَلْ يُقَالُ عَصَوْتُهُ بِالْعَصَا وَ عَصَيْتُهُ بِالسَّيْفِ إِذَا ضَرَبْتَهُ بِهِ. و إلقاء عصا در آیت حقیقت است، و در دگر جا^۹ آید به معنی کنایت از ترك سفر، چنان که شاعر گفت:^۸

فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَ اسْتَقَرَّ بِهَا النَّوِيُّ كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِسَابِ الْمُسَافِرِ

۱. اساس: واجب، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۲. مع، وز، مل، لب، استبعاد.

۳. مع، وز، مل: به بنده گرفتند.

۴. اساس: یغصا، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۵. مع: جای؛ وز: جای.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۷. مع، مل، لت: شد.

۸. مع، وز + شعر.

۹. اساس، وز، بم: إذ، با توجه به مع تصحیح شد.

بعضی دگر گفتند: «عَصَا» مشتق نیست از عَصِيَان، برای آن که «الف» [او] منقلب است از «واو»، و «الف» این منقلب است از «یا»، يُقَالُ: عَصِي يَعْصِي عَصِيَانًا وَ مَعْصِيَةً، وَ يُقَالُ: عَصَا وَ عَصَوَانٍ وَ عَصَوْتُهُ بِالْعَصَا، قَالَ الشَّاعِرُ ٢:

فَجَاءَتْ بِنَجِّ الْعَنْكَبُوتِ كَأَنَّهُ عَلَى عَصَوَيْهَا سَابِرِي مُشْبِرِي

۵ و اصل «إلقاء» مِنَ اللَّقَاءِ باشد به معنی اتصال، و «الف» از الت را بود و المعنى

أَزَالَ الْإِتِّصَالَ الَّذِي بَيْنَ ذَلِكَ الْمُلْقَى وَ بَيْنَ يَدَيْهِ [۱۷۹ - ر]. و از وجوه أَفْعَلَ یکی ازالت باشد، كَقَوْلِهِمْ: أَعْجَمْتُ الْكِتَابَ أَزَلْتُ عُجْمَتَهُ وَ عَرَبْتُ مِعْدَنَهُ إِذَا فَسَدَتْ وَ أَعْرَبْتُهَا أَصْلَحْتُهَا، أَيْ أَزَلْتُ فَسَادَهَا. فَإِذَا هِيَ، أَيْنَ رَا «إِذَا» مِفْجَاجَاتٍ كَوَيْنَد، كَقَوْلِهِمْ: فَتَحْتُ الْبَابَ فَإِذَا زَيْدٌ بِالْبَابِ، وَ دَخَلْتُ عَلَى فُلَانٍ فَإِذَا زَيْدٌ عِنْدَهُ. وَ دَر

۱۰ قرآن از این بسیار است. و «تُعْبَان» مار بزرگ باشد. فَرَأَى كَفْتُ: مَارِي بَزْرُگ نَر

باشد، و اصل او مِنْ تَعَبْتُ الْمَاءَ إِذَا فَجَّرْتَهُ وَ انْتَعَبَ الْمَاءُ أَي انْفَجَرَ، وَ الْمَتَعَبُ مَوْضِعُ انْفِجَارِ الْمَاءِ. وَ نَاوِدَانٍ رَا بَرَايِ أَنْ ٣ مَتَعَبٌ خَوَانَد كَهْ أَلْتِ انْفِجَارِ آبِ بُوَد، وَ بَرَايِ أَنْشِ تُعْبَانِ خَوَانَد كَهْ بَهْ مَانَد سِيَلَابِ ٤ رُوَد، قَالَ الشَّاعِرُ ٥:

عَلَى نَهْجِ كَتُّعْبَانِ الْعَرَبِينَ

۱۵ و «مُبِينٌ»؛ بَيْنٌ ظَاهِرٌ مِنْ أَبَانَ الشَّيْءِ إِذَا تَبَيَّنَ وَ ظَهَرَ، يَعْنِي بَر حَقِيقَتِ اَزْدَهَا

شَدُّ ظَاهِرٌ كَهْ مِي دِيدَنَد وَ دَر او شَبَهْتِي نَبُوَد. وَ هَبْ كَفْتُ: چُون فَرَعُونِ مَوْسَى رَا كَفْتُ بِيَار تَا چَه حَجَّتِ دَارِي، اَوْ عَصَا اَز دَسْتِ بِيِنْدَاخْتِ دَر حَالِ اَزْدَهَائِي شَدَّ عَظِيمِ.

عَبْدَاللَّهِ عَبَّاسٌ وَ سُدِّيٌّ كَفْتَنَد: اَزْدَهَائِي بَزْرُگ نَر مَوْي نَاكٌ وَ دَهْنِ بَاز كَرْدَه ٦

وَ يَكُ زَفَرٌ بَر زِيرِ كَوْشِكِ فَرَعُونِ نَهَادَه، وَ دَگَر زَفَرٌ بَر بَسَالَايِ كَوْشِكِ ٨. خَوَاسْتِ تَا

۲۰ كَوْشِكِ رَا بَا هَر كَه دَر او سَتِ فَرُو بَرَد. اَنگَه اَهَنگِ فَرَعُونِ كَرَد. فَرَعُونِ بَگَرِيخْتِ وَ

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. مع، وز، مل: این.

۳. مع، وز، مل: این.

۴. مع، وز، مل: این.

۵. مع، وز، مل: بر کرد.

۶. مع، وز، مل: شرف.

۷. مع، وز، مل: شرف.

در خانه شد و او را حَدَّث افتاد از بیم تا آن روز چهل نوبت بنشست. پس از آن که به چهل روز يك نوبت نشستی و فریاد خواست از موسی و گفت: به حرمت رضاع و تربیت که این را از من دور کنی تا به تو ایمان آرم و بنی اسرائیل را با تو بفرستم و هر چه خواهی بکنم. ثعبان از دگر سوی حمله برد بر مردمان و لشکر. مردم همه بر هم افتادند تا جماعتی بسیار کشته شدند.

۵

چون فرعون بسیار زاری کرد^۱ و فریاد خواست و گفت: یا موسی این را از من بازدار تا ایمان آرم، و هر التماس که کنی به جای آرم، موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - دست کرد و برگرفت آن را عصا شد همچنان که بود. فرعون با جای خود آمد و بنشست و موسی را گفت: آیتی دگر داری؟ گفت: بلی، گفت: بیار. دست در گریبان کرد و از گریبان بیرون آورد سپید^۲ به مانند برف. از او نوری می تافت مانند آفتاب^۳. فرعون گفت: این دست تو است؟ موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - دگر باره دست در گریبان کرد و برون^۴ آورد، نوری از او بتافت تا به عنان آسمان چنان که چشمها را غلبه کرد. فرعون به او نتوانست نگریدن، متحیر فرو ماند. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - دگر باره دست در گریبان کرد و برون^۴ آورد چنان که در اصل خلقت بود.

۱۰

فرعون خواست تا ایمان آورد، هَامَان برخاست و پیش او آمد و گفت: ۱۵ دعوی خدایی کرده ای و عالمی مسخر تواند و تو را می پرستند. به بنده ای ایمان خواهی آوردن تا تَبِع او باشی، این زشت کاری باشد. فرعون گفت: مرا مهلتی^۵ ده تا فردا. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: روا باشد و برگشت و خدای تَعَالَى وحی کرد به موسی که: فرعون را بگوی که اگر [به من]^۶ ایمان آری این مُلک بر تو را کنم و جوانی و قوت با تو دهم. فرعون گفت: يك امروز مرا مهلت ده. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - برفت. هَامَان در آمد. فرعون گفت: یا هَامَان! چه گویی؟ موسی چنین

۲۰

۱. آج: سپیدی؛ لب: سفیدی.

۱. میج، وزه مل: لابه کرد.

۲. میج، وزه مل، آج، لب: بیرون.

۳. میج، وزه مل: می تافت چون شعاع آفتاب.

۴. اساس: ندارد، با توجه به میج، وز افزوده شد.

۵. میج، وزه مل: مهلت.

می گوید، و اگر این چنین باشد کاری عظیم بود. هاما ن گفت: او مردی جادوست روا بود که بکند، اما يك روز که این قوم تو را پرستند به ملك همه دنیا برنیاید و فرعون را از سر آن بر بود^۱ و گفت: حدیث جوانی که گفت با تو دهم، من چاره بسازم که تو جوان شوی و مویت سیاه شود.

۵ آنگه بفرمود تا وَشَمَه بیاوردند و او را بفرمود تا به آن خضاب کرد و مویش سیاه شد. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - بر دگر روز باز آمد، فرعون را یافت موسی سیاه شده، عجب ماند^۲ از آن! خدای تَعَالَى وحی کرد به او که: چه اندیشه کنی، که^۳ این خضابی مزور است. روزی چند برآید برود، همچنان شود که بود. و در بعضی [۱۷۹ - پ] روایات آمد که: چون موسی و هارون از نَزْدِيكِ فرعون برون آمدند، ایشان را باران بگرفت. در راه عَجْزِي^۴ بود، پسرزنی از خویشان مادر موسی^۵. موسی و هارون در سرای او شدند و آن شب آن جا مقام کردند، و هاما ن و لشکر گفتند: چرا اینان را بنگرفتی و محبوس نکردی؟ او کس فرستاد بر اثر ایشان. چون کسان فرعون آن جا آمدند، ایشان خفته بودند و عَجْزِي^۶ بیدار بود، خواست تا ایشان را بیدار کند و بجهاند. عَصَا بَرِ بَالِيْنِ موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - نهاده بود، دگر باره از دها گشت^۷ و آهنگ ایشان کرد. بگریختند و موسی و هارون را رها کردند، و چون بیدار شدند عَجْزِي^۸ ایشان را خبر داد به آنچه رفت، قَوْلُهُ: وَ نَزَعَ يَدَهُ، معنی آن است که دست از گریبان بکشید و برون^۹ کرد، و لکن در کلام محذوفی هست، بیفگند لِدَلَالَةِ الْكَلَامِ عَلَيْهِ، و آن آن است که: نَزَعَ يَدَهُ مِنْ جَيْبِهَا^{۱۰} بَعْدَ

۱. مج، وزه مل، آج، لب: ببرد.

۲. مج، وزه اندیشه کنی در این.

۳. مج، آج، لب: عَجْزِي.

۴. مج، آج، لب: عَجْزِي.

۵. مج، آج، لب: عَجْزِي.

۶. مج، آج، لب: عَجْزِي.

۷. مج، آج، لب: عَجْزِي.

۸. مج، آج، لب: عَجْزِي.

۹. مج، آج، لب: عَجْزِي.

۱۰. مج، آج، لب: عَجْزِي.

[ما] اَدْخَلَهَا فِيهِ، این بیفگند برای آن که دگر جایها به شرحتر از این گفت فی قَوْلِهِ: وَ اَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ^۲، در این آیت «نَزَعَ» گفت^۳ و نَزَعَ بعد ادخال بود، و در آن دگر آیت ادخال گفت، و خروج^۴ بی نَزَعَ نباشد، پس آنچه گفت و کلام^۵ بر آن دلیل کرد از کلام بیفگند.

۵ فَاِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ، «اِذَا» هم مفاجات است که گفتیم، یعنی عقب نَزَعَ و اخراج سپیدی بود^۶ نورانی برای نگرندگان، و این نظر تَقْلِيْبُ الْحَدَقَةِ الصَّحِيْحَةِ نَحْوَ الْمَرْئِيِّ طَلْبًا لِرُؤْيَتِهِ باشد، نگرید[ن]^۷ به چشم باشد^۷ آنچه دیدنی است، و زَجَاجُ گفت: «اِذَا» این جا ظرف مکان است به معنی «هُنَاكَ» و «اِنَّمَّ»، و دگر جایها ظرف زمان باشد، و تقدیر کلام آن است که: فِهِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ هُنَاكَ؛ و در «اِذَا» مفاجات این تاویل می گویند^۸ هر جای.

۱۰ و موسى - عَلَيْهِ السَّلَام - آسمری بود^۹ شدید السَّمْرَةَ، چون دست از گریبان برون^{۱۰} کردی با دگر اندامش نماندی از آن^{۱۱} جا که مُعْجَزُ خَرَقِ عَادَتِ هُوَ که کس بر الوان قادر نیست مگر خدای - عَزَّ وَجَلَّ.

۱۵ قَالَ الْمَلَأِينَ قَوْمٍ فِرْعَوْنَ، آن جماعت اشراف و خواص فرعون چون همامان و جز او گفتند: این مردی ساحر و جادوست^{۱۲} دانا، و تفسیر «مَلَأَ» پیش از این بگفتم. و «قَوْمٌ» جماعتی باشند که به کار مردم قیام کنند و به معاونت او برخیزند، برای این نگویند: قوم الله، و گویند: عِبَادُ الله و حِزْبُ الله، که خدای تَعَالَى را به

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. سوره نمل (۲۷) آیه ۱۲.

۳. آج، لب: نَزَعَ يَدَهُ.

۴. کلمة «خروج» در اساس خط خورده است در حالی که در همه نسخه بدلها هست.

۵. مع، وز: مل: آنچه فحوای کلام.

۶. مع، وز: مل: بودی.

۷. مع، وز: نگریدن تا ببینند.

۸. مع، وز: مل: می گوید.

۹. مع، وز: + و.

۱۰. مع، وز: مل: بیرون.

۱۱. مع، وز: مل: این.

۱۲. مع، وز: ساحری و جادوی است.

قیام و معاونت کس حاجت نیست. و ساحر جادو باشد، و زمانی گفت: حد سحر حیلتی لطیف باشد و در اظهار او^۱ اعجوبه که ایهام معجز افکنند. و آزهري گفت: سحر صرف چیزی باشد از حقیقت خود با غیر آن، و اصل او از^۱ خفا و پوشیدگی باشد. چنان که در سوره البقره بیان کردیم، و مِنْهُ السَّحْرُ لِلرَّيَّةِ وَالسَّحْرُ لِلظُّلْمَةِ. و بعضی دیگر گفتند: سِحْرٍ مِنْ قَوْلِهِمْ: سَحَرَ الْمَطَرُ الْأَرْضَ يَسْحَرُهَا سَحْرًا إِذَا قَلَبَهَا وَ قَلَعَ شَجَرَهَا، قَالَ ذُو الرِّمَّةِ فِي صِفَةِ السَّرَابِ^۲:

وَ سَاحِرَةَ السَّرَابِ مِنَ الْمَوَامِي تَرْقُصُ فِي نَوَاشِرِهَا الْأَرْوَمِ

پس آن را برای آن سحر خواندند و او را ساحر که گفتند: آن کار به خلاف آن است که او می نماید. و عصا به صورت ازدها و آسمر به کون ایض.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ^۳؛ می خواهد که^۴ شما را که جماعت قبطیانی^۵ از زمین مصر بیرون کند به سحر و جادویش. و این برای آن گفتند که او گفت: فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ^۶؛ بنی اسرائیل را با من بفرست. گفتند: لشکر می خواهد، و می خواهد تا جماعتی بسیار [۱۸۰ - ر] را از ما جدا کند و ایشان را لشکر خود سازد و با ایشان بر ما خروج کند.

فَمَاذَا تَأْمُرُونَ؛ [چه فرمایی. موضع «ما» از اعراب محتمل است دو وجه را: یکی رفع چون به معنی الَّذِي باشد، و التقدير: فَمَا الَّذِي تَأْمُرُونَ]^۷ به، و نیز محتمل است نصب را عَلَى تقدير: فَأَيَّ شَيْءٍ تَأْمُرُونَ بِهِ^۱، و در آن که این کلام کیست خلاف کردند. بعضی گفتند: کلام مَلَأَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ است که با یکدیگر گفتند، و این اولیتر و لایقتر است به ظاهر کلام. و قولی دیگر آن که: کلام فرعون است و در کلام فرعون يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ قَوْلٍ مضمَر است.

۱. مع، وزه، مل: ندارد.

۲. مع، وزه، مل + شعر.

۳. سوره شعراء (۲۶) آیه ۳۵.

۴. مع، وزه، مل، لت: تا.

۵. مع، وزه، مل: قبطیانید.

۶. سوره اعراف (۷) آیه ۱۰۵.

۷. اساس: ندارد، با توجه به وزه، مل افزوده شد.

قَالُوا أَرْجِهْ، گفتند آن گروه که مشورت با ایشان برده بودند: باز دار او را و در کار او تأخیری بکن. حَمْزَه و یحیی خواندند: [أَرْجِهْ] ^۱ به سُكُون «ها» بی همزه، و وجه او آن است که در او دو لغت آمد همزه نحو: «أَرْجَات»، و ترك همزه نحو «أَرْجِيْتُ». همزه از أَرْجِيْتُ گرفت بی همزه و «ها» برای استراحت آورد، چنان که در «قَه» و «عَه» آورد. و بصریان خواندند و داجونی از هشام: «أَرْجِيْتُ» مِنْ أَرْجَاءِ الْأَمْرِ أَيْ أَخَّرْتُ بِالْهَمْزَةِ عَلَى وَزْنِ أَفْعَلُهُ. و ابن کثیر و الْحُلْوَانِي عَنْ هِشَامِ هَمَّجِينَ خَوَّانَدَنَد، جز که ایشان وصل کردند «ها» ی مضموم ^۲ را به «واو» ی پس او، ابن ذکوان خواند به کسر [ها] ^۱ بی اشباع: «ارجئه». و ابوجعفر من طریق ابن العلاف و قَالُونَ وَ الْمُسَيَّبِي «أَرْجِهْ» بی همزه به کسر «ها» بی اشباع، و باقی قراء و آن کسانی است و خَلْف و اسماعیل و وَرَث و ابوجعفر من طریق النَّهْرَوَانِي ^{۱۰} به کسر «ها» بی همزه و اشباع و ^۳ به «یاء» ^۴ از پس «ها». و اختلافشان در سورة الشَّعْرَاءِ هم چنین است.

وَ الْأَرْجَاءُ، التَّأخِيرُ وَ هَمْزَه لَغْتِ قَبَسِ اسْتِ وَ دِیْگَرِ عَرَبِ، و ترك همزه لغت تمیم [است] ^۱ و اسد و مرجیان را برای این، خوانند لِتَأخِيرِهِمُ الْوَعِيدَ وَ جَوَازِهِمُ الْعَقْفَ. عبدالله عباس گفت: أَخْرَهُ؛ باز پس دارش، یعنی تَوَقَّفْ کن در کارش، و قتاده گفت: إِخْبِشَهُ؛ باز دارش. و أَخَاهُ؛ برادرش ^۵ یعنی هارون را. وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ؛ و در شهرها بفرست کسان را که مردم را و جادوان را جمع کنند، و «حاشرین» مفعول به است.

يَأْتُوكَ، جواب امر است برای آن مجزوم است - تا بیارند به تو هر جادویی دانا را. کوفیان خواندند: «سَحَار» مگر عاصم علی فَعَالٍ لِتَكْثِيرِ الْفِعْلِ وَالْحِرْفَةِ، و باقی قراء «سَاحِرٍ» علی فاعل. گفتند: رای آن است که در اقطار عالم و شهرها کسان ^۶

۱. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. مع، وز: مضمومه.

۳. مع، وز: لت: او.

۴. مع، وز: لت: یایی.

۵. مع، وز: لت + را.

۶. مع، وز: مل: کسانی.

را بفرستی تا جادوانِ دانا را جمع کنند تا کار موسی بنگرند، اگر سحر است و جادوی جوابش بدهند به سحری که آن را غالب باشد، و اگر سحر نیست و او صادق است رای در حَقِّ او بزنند. گفتند: رای آن است که کودکان را بفرستی به دیهی که در آن جا جادوان بودند تا جادوی بیاموزند، و آن دیه^۱ را «عرما»^۲ خواندند. هفتاد و دو کودک را اختیار کردند، هفتاد از بنی اسرائیل و دو از قبط، و با موسی وعده بکردند^۳ و مهلتی بخواستند و موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - مهلت^۴ بداد. آن کودکان آن جا رفتند و مدتها سحر آموختند تا ساحران تمام شدند. ایشان را با پیش فرعون فرستادند و گفتند: ما اینان را سحری آموختیم که ساحران عالم را غلبه کنند از هر سحری که در زمین باشد، إِلَّا که کارِ سماوی باشد که اینان طاقت آن ندارند. ۱۰

و قولی دیگر آن است که: فرعون کس فرستاد در اقطار جهان تا هر کجا سحری بود او را بیاوردند. چون پیش فرعون آمدند^۵، قصه موسی و عصا با ایشان بگفت. ایشان گفتند: اگر این مرد ساحر است، ممکن نیست که ما را غلبه تواند کرد^۶ و ما او را غالب باشیم، و اگر جادو نیست و کار او سماوی است ما به او^۷ هیچ نتوانیم کرد^۸، و ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ؛ جادوان پیش فرعون آمدند. از جمله جمعهای فاعل یکی «فَعَلَهُ» باشد كَالْحَفَظَةِ وَالسَّفَرَةِ، [۱۸۰ - پ] و الْبَرَّةَ وَالْكَتَبَةَ.

مفسران در عدد سحره^۹ خلاف کردند. مقاتل گفت: هفتاد و دو مرد بودند، هفتاد اسرائیلی و دو قبطی. کلبی گفت: هفتاد مرد بودند، بیرون از دو رئیس که

۱. آج، لب: ده. ۲. تفسیر طبری: «فرما» ضبط کرده است.

۳. معج، وز: وعده بر زدند. ۴. معج: مهلتی.

۵. معج، وز + فرعون. ۶. آج، لب: تواند کردن.

۷. معج، وز: مایان. ۸. معج، وز: کردن.

۹. اساس: سحر، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

- ایشان را بودند، که ایشان دو مرد استاد جلد و زیرک^۱ بودند و کبیر بودند و در دهی مسکن داشتند که آن را «نینوی»^۲ گفتند. چون مرد فرعون آمد و ایشان را خواند، ایشان بیامدند. عطا گفت: ایشان برخاستند^۳ و به سرگور پدر خود شدند و آواز دادند و گفتند: یا اَبانَا؛ ای پدران ما^۴! فرعون ملک قبط، کس فرستاده است ما را می خواند و می گوید: مردی آمده است عصایی دارد که هیچ سنگی و آهنی^۵ و چوبی رها نمی کند الا^۶ فرو می برد. ما پیش او رویم^۷ یا نرویم؟ از آن گور^۸ آوازی آمد که بروی^۹ و جهد کنی^{۱۰} تا او را خفته یابی^{۱۱} آنکه عصای او بدزدی^{۱۲}، اگر ساحر است عصا به دست شما افتد و او از کار باز بماند که ساحر خفته بسخر نتواند کرد، و اگر او خفته عصا با شما قتال^{۱۳} کند او ساحر نیست، پیش او مروی^{۱۴} که او غالب آید شما را.
- ایشان متنگر^{۱۵} بیامدند و حیلت ساختند تا موسی را خفته یافتند و عصا در پیش او به زمین فرو برده^{۱۶}، غنیمت شناختند آمدند تا عصا^{۱۷} برگیرند. عصا ازدها شد و روی^{۱۸} به ایشان نهاد^{۱۹}. ایشان بگریختند و فرعون را گفتند: این مرد جادو نیست، و این قصه^{۲۰} بگفتند و برفتند و اختیار مقابله^{۲۱} موسی نکردند.
- کعب الاخبار گفت: دوازده هزار مرد بودند. سُدّی گفت: سی و اند هزار

۱. وز: استاد رزرگ جلد.
۲. وز: سوی.
۳. اساس: برخواستند، با توجه به ضبط معج، و تصحیح شد.
۴. معج، وز: مل: پدر ما.
۵. مل + همه؛ آج، لب، لت + که.
۶. مل: برویم.
۷. معج: گورها.
۸. معج، وز: آج، لب: جهد کنید.
۹. معج، وز: آج، لب: بدزدید.
۱۰. معج، وز: مل: بیابید؛ آج، لب: یابید.
۱۱. معج، وز: + و کارزار.
۱۲. معج، وز: آج، لب: متفکر.
۱۳. مل، آج، لب: مروید.
۱۴. معج، وز: مل: فروزده.
۱۵. معج، وز: مل + و.
۱۶. معج، وز: مل + و.
۱۷. معج، وز: مل: مقاتله؛ مل: مقاتلت با.
۱۸. معج، وز: مل + و.
۱۹. مل + با او.

مرد بودند. عِکْرِمَه گفت: هفتاد هزار مرد بودند. مُحَمَّدِ بْنِ الْمُتَكِدِرِ گفت: هشتاد هزار مرد بودند، و گفتند قول جامع آن است که: هفتاد هزار مرد بودند که پیش فرعون آمدند از اقطار^۱ جهان. فرعون هفت هزار را برگزید همه ساحر^۲ ماهر، آنگه از ایشان هفتصد را برگزید. آنگه از ایشان هفتاد را برگزید. مقاتل گفت: رئیس ایشان شمعون نام بود. ابن جُرَیج گفت: یُوْحَنَه. عطا گفت: دو برادر بودند، یکی^۳ ناقص نام بود و یکی مداین الصغیر^۴، آنگه فرعون را گفتند: «إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا؛ ما را مزدی خواهد بود»^۵ اگر ما غالب شویم؟ اهل حجاز و حَفْص خواندند: «إِنَّ لَنَا» به يك «الف» عَلَى الْخَبَرِ، و ابن عامر و اهل کوفه خواندند [به دو]^۶ همز^۶ مخفف: «إِنَّ» يك^۷ همزه استفهام و دیگر همزه «إِنَّ»، مگر حَفْص که از کوفیان او چنین نخواند، و رُوْح هم خلاف کرد. و ابو عمرو و رُوَیْس به همزه^۸ اول و کسر دوم خواندند، إِلَّا آن است که ابو عمرو از میان دو همز^۹ «الفی» در آورد: «آ إِنَّ لَنَا» و رُوَیْس این فصل نکند. ابوعلی فارسی^{۱۰} گفت: همزه استفهام این جا بهتر باشد از آن که خبر، برای آن که ایشان قاطع نبودند بر آن که ایشان را مزدی دهند یا ندهند، و در سوره الشُّعْرَا اجماع کردند بر همزه استفهام و گفت: آن^{۱۱} جا نیز که همزه استفهام نیاورد در قراءتِ حجازیان هم تقدیر همزه استفهام باید کرد^{۱۲} [۱۸۱ - ر]، و اگر چه در لفظ نیست - چنان که شاعر گفت: ^{۱۳}

وَأَصْبَحْتُ فِيهِمْ آمِنًا لَا كَمَنْعِرٍ أَتَوْنِي فَقَالُوا مِنْ رَبِيعةٍ أَوْ مُضَرَ

۱. آج، لب: اطراف.

۲. آج، لب: ساحران.

۳. آج، لب + را.

۴. مع، وز، مل: مداین الصغیر بم: مدابر الصغیر.

۵. اساس: نلارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۶. آج، لب: همزه.

۷. مع، وز، مل، لت، لب، بم: یکی.

۸. مع، وز، مل، لت: همز.

۹. مع، وز، مل، آج، لب: همزه.

۱۰. مع، وز، مل: ابوعلی الفارسی.

۱۱. آج، لب، بم: این.

۱۲. مع: کردن.

۱۳. مع، وز + شعر.

و در کلام محذوفی هست، و التَّقْدِير: فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَخْشَوْنَ السَّحْرَةَ فَحَشَرُوهُمْ فَجَاءَ السَّحْرَةَ فِرْعَوْنَ، و لكن بیفکند لِدَلَالَةِ الْكَلَامِ عَلَيْهِ. گفتند: ما را مزدی و پاداشتی^۲ خواهی دادن اگر چنان باشد که ما موسی را غلبه کنیم؟ و این قول سُدِّي و ابوالعباس است، يُقَالُ: جِثُّهُ وَ جِثْتُ إِلَيْهِ. و جِثُّهُ به معنی قَصْدُهُ باشد، و جِثْتُ إِلَيْهِ أَيْ جَعَلْتَهُ غَايَةً لِقَصْدِي. و برای آن «فا» در «قَالُوا» نیاورد که کلام در تقدیر نهاده است که: لَمَّا جَاؤَا عَلَيْهِ قَالُوا.

و «أَجْر» مزد و ثواب باشد به خیر. و «جزأ» پاداشت بود به خیر و شر. و اسم «إِنَّ» چون متأخر شود از خبر «لَام» در [او]^۳ آرند، و اگر باز پس نه افتد^۴، «لَام» در [او]^۳ نیارند. تا جمع نکرده باشند بین عَلَامَتِي التَّأَكِيدِ^۵ و هُمَا إِنَّ وَ اللَّامُ. إِنَّ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ، در «نَحْنُ» دو قول است^۶. یکی آن که: در محل رفع است به آن که: تَأَكِيدُ اسْمَ «كَان» است، و یکی آن که: او را محلی نیست از اعراب، برای آن که او فصل است. بَيْنَ الْمُبْتَدَأِ وَالْخَبَرِ، و غَلْبَةُ اِبْطَالِ مَقَاوِمِ باشد به قوت برای این خدای را غالب^۷ خوانند.

قَالَ نَعَمْ، حکایت قول فرعون است که او گفت: آری شما را بنزدیک من مزد و پاداشت به خیر خواهد بود^۸ و بر سری، از جمله مقربان و نزدیکان من باشی^۹، و پایه شما بنزدیک من رفیع بود و منزلت بلند. و در آیت دلیل است بر آن که فرعون بنده ذلیل^{۱۰} محتاج بود اگر ایشان اندیشه کردند، چه اگر خدای بودی بَزَعْمِهِ او را به سحره حاجت نبودی که آنچه خواستی توانستی^{۱۱} کردن. و نیز در آیت دلیل است بر آن که ساحران دروغ گفتند در آن دعوی که کردند، که ایشان

۱. مع: بگفتند.

۲. وز: پاداشی.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. مع، وز: لت: نیوفتد؛ مل، آج، لب: نیفتد.

۵. آج، لب: علامت التأكيد.

۶. مع، وز، مل، لت: گفتند.

۷. مع، وز، مل، لت + و قاهر.

۸. مع، وز، مل: بودن؛ آج، لب: باشد.

۹. مع، وز، مل، آج، لب: باشید.

۱۰. مل + و.

۱۱. مل، لت: بتوانستی.

قلب اعیان توانند کردن و جبال و عِصی با ماران کردن، چه اگر بر آن^۱ قادر بودندی کوههای زمین بازر کردندی، و فرعون را با سگی کردندی [و ملک او به دست گرفتندی]^۲، حاجت نبودی ایشان را به آنچه گفتندی: **أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا؛** مزدی و محقری بخواستندی از او.

۵ چون سَحْرَه پیامدند و در مقابله^۳ موسی بایستادند، موسی - **عَلَيْهِ السَّلَام** - ایشان را دعوت کرد و با خدای خواند، و از خدای سخن گفت و از مآل و مرجع و ثواب و عقاب. ایشان با یکدیگر نگریدند و گفتند: سخن این مرد به سخن ساحران نماند. و آن روز زینت بود که موعد ایشان بود، و آن عیدی و موسمی بود ایشان را. عبدالله عباس گفت: اول روز بود از سال روز نوروز و اول هفته روز شنبه. ابن زید گفت: این مجمع ایشان را به اسکندریه بود چون موسی عصا بینداخت ازدها شد، دنبال او تا سَحْرَه برسید - و از میان این دو جای مسافتی بعید است. چون سَحْرَه آن عدد که بودند جمع شدند و^۴ فرعون و لشکر به صحرا آمدند^۵ و خلائق عالم از جوانب بر آن میعاد جمع شدند. موسی - **عَلَيْهِ السَّلَام** - می آمد تنها، با او جُز هارون - **عَلَيْهِ السَّلَام** - نبود. در برابر ایشان بایستاد و بر عصا تکیه کرد. موسی - **عَلَيْهِ السَّلَام** - ایشان را در وعظ گرفت و گفت: **وَيَلِكُمْ لَا تَقْتُرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا؛**^۶ بر خدای دروغ فراموشی^۷ که پس بیخ شما بکند به عذاب، و دروغزن خایب و نومید بود.

ایشان گفتند: این نه سخن جادوان است و از آنگه^۸ دو قول شدند، و ذَلِكَ [۱۸۱ - پ] **قَوْلُهُ: فَتَنَّا زَعْوًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى؛**^۹ آنگه آنچه داشتند از

۱. مع، وزه مل: این. ۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. وزه مل، لت: مقابل. ۴. وزه مل: ندارد.

۵. اساس: آمدن، با توجه به وزه مل تصحیح شد. ۶. سوره طه (۲۰) آیه ۶۱.

۷. اساس، بم: فراموشی، با توجه به بم، لت تصحیح شد؛ وزه مل فراموشی.

۸. مل: آنگاه. ۹. سوره طه (۲۰) آیه ۶۲.

جبال و عصا در خبر چنان است^۱ که: بر چهل شتر نهاده بودند، رسنها بود^۲ و عصاهای مار پیکر بکرده^۳ و ازدها پیکر، چوبها مجوف کرده و زیتق در میان آن کرده و رسنها به زیتق آندوده، و آنکه زیر زمین مجوف کرده بودند و در زیر آن آتش بر کرده، و چنان ساختند که وقت چاشتگاه بود عِنْدَ اِرْتِفَاعِ النَّهَارِ تا آفتاب از بالا تابش^۴ و آتش از زیر قوت کرد، آنکه موسی را گفتند: اِمَّا اَنْ تُلْقِيَ وَاِمَّا اَنْ نَّكُونَ نَحْنُ الْمُثْقَلِينَ؛ اول^۵ تو بیفگنی عصای خود یا ما آنچه داریم؟ موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: اَلْقُوا؛ شما بیفگنی آنچه خواهی فکنند^۶.

ایشان آن چهل خروار چوب و رسن که داشتند بیفگندند^۸ - بر این شکل که گفتیم. زیتق را از آن جا که^۹ عادت است با گرمای آفتاب و حرارت آتش ساکن بنماند متحرک شود^{۱۰}، چنان [نمود که می بخواد رفتن]^{۱۱}، به جنبش در آمدند، چنان که بعضی بر بعضی می افتادند. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - بترسید، نه از آن ترسید^{۱۲} که گمان برد که آن را اصلی هست، از آن ترسید که گروهی امعان نظر نکرده باشند، بنگرند گمان برتند که این از جنس آن است، ایشان را^{۱۳} شُبْهَتْ حاصل شود. حق تَعَالَى وحی کرد بدو و گفت: مترس که آنچه ایشان نمودند شبهت است و آنچه با تو است حجت است، و حجت غالب باشد شبهت را به هر حال.

و وحی کرد به موسی که: یا موسی عصا بینداز. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - عصا

۱. آج، لب: حکایت است.

۲. مل + عظیم.

۳. وزه، مل، لت: ندارد.

۴. وزه، مل، آج، لب، لت + کرد.

۵. مل: ای موسی ازل.

۶. وزه، مل، آج، لب: بیفگنید.

۷. وزه: خواهید فگندن.

۸. وزه، مل: بینداختند.

۹. وزه، مل، لت + جریان.

۱۰. آج، لب: شدند.

۱۱. اساس: ندارد، با توجه به وزه مل افزوده شد.

۱۲. وزه: ندارد.

۱۳. آج، لب، بم: است و بعضی را.

ببنداخت^۱. فَاِذَا هِيَ ؛ حالی ازدهایی گشت که هر چه ایشان به يك سال ساخته بودند به يك ساعت^۲ فرو برد. ازدهای سیاه از شتر بُختی مهتر با چهارپای سطر کوتاه و دنبالی دراز، چون با دنیا [ل] نشستی از بالای باره شهر بودی [قدش] ^۳ به سر و گردنی. دنبال بر هیچ چیز^۴ نزد الا پست کرد و [پای] ^۳ بر هیچ چیز نهاد الا خرد کرد. از دهندش آتش^۵ بیرون می آمد و چشمهایش به مانند دو چراغ می افروخت^۶ و از او آتش بیرون می آمد^۷. بر گردن^۸ مویهای دراز داشت برخاسته به مانند نیزه ها^۹. و این عصا^{۱۰} دو سر بود، آن دو سر دو زُفر گشت. این مار را فراخی^{۱۱} دوازده گز بود. در او دندانهای بزرگ سطر. او را آوازی بود از دهن و دَمِشی^{۱۲} از بینی، و به هر آنی از رفتن بر زمین دهن بر نهاد و به يك ساعت^{۱۳} آن چهل خروار چوب و رسن فرو بُرد و زمین ساده کرد از آن، و آهنگ قوم فرعون کرد. ایشان از او بگریختند^{۱۴} و بر هم افتادند تا از آن ازدحام و مدافعت بیست و پنج هزار مرد بمردند. عَلِيٌّ مَا ذَكَرَهُ السُّدِّيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ اسْحَاقَ.

و فرعون به هزیمت برفت^{۱۵} عقل و هوش رمیده، و آن روز چهارصد نوبت اطلاق افتاد او را پس از آن که به چهل روز يك بار عادت داشت که به حاجت بنشستی و چنان شد [که] ^۳ در شبانه روزی [تا] ^۳ به مردن چهل [بار] ^۳ اطلاق می بود^{۱۶} او را.

- | | |
|---|--------------------------------------|
| ۱. مل + در آن وقت. | ۲. وزه آج، لت: ساعته. |
| ۳. اساس: ندارد، با توجه به وزه مل افزوده شد. | ۴. اساس: هیچیز/ هیچ چیز. |
| ۵. وزه مل، لت: آتشی. | ۶. وزه می فروخت. |
| ۷. آج، لب، آف + و. | ۸. مل: گردنش. |
| ۹. اساس: نیزها / نیزه ها. | ۱۰. آج، لب + را. |
| ۱۱. وز + آن. | ۱۲. وزه بم، آف: دمش؛ مل: دمی. |
| ۱۳. وزه به يك ساعته بم، آف: به يك بار. | ۱۴. وزه مل، لت: ایشان گریختن گرفتند. |
| ۱۵. اساس: برفتند، با توجه به وزه مل تصحیح شد. | ۱۶. آج، لب: اطلاق افتاد. |

حَفْصُ خَوَانِدٍ عَنْ عَاصِمٍ: «تَلَقَّفُ» بِتَخْفِيفٍ مِنْ لَقَفْتُ الشَّيْءَ أَلَقَفَهُ لَقْفًا از بنای ثلاثی، و باقی قراء بتشدید مِنَ التَّلَقُّفِ بِرِ وَزَنِ التَّفَعُّلِ. وَ تَلَقَّفَ وَ تَلَقَّمَ وَ التَّلَقَّمَ وَ تَلَهَّمَهُ بِمَعْنَى ابْتَلَعَ^۱ باشد، و آن ابتلاعی باشد به سرعت، چنان که شاعر گفت^۲:

أَنْتَ عَضَا مُوسَى الَّذِي لَمْ تَزَلْ تَلَقَّفُ مَا يَأْفِكُهُ السَّاجِرُ
و دیگری گفت^۳:

إِذَا جَاءَ مُوسَى وَ أَلْقَى الْعَصَا فَقَسَدَ بَطَلُ السَّحَرِ وَ السَّاجِرُ

و گفتند: تَلَقَّفَ، اخذ چیزی باشد در هوا. و در آیت محذوفی هست، و تقدیر آن است [که]^۴: فَأَلْقَى عَصَاهُ فَصَارَتْ تُعْبَانًا. قَوْلُهُ: تَلَقَّفُ مَا يَأْفِكُونَ^۵، و این «إِذَا» مَفَاجَاتِ رَاسِتٍ چنان که شرحش برفت. و «إِفْكَ» چیزی بگردانیدن باشد از وجه خویش^۶. و «إِفْكَ» دروغ باشد، فِعْلٌ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ [۱۸۲ - ر]، كَالنَّقْضِ^۷ وَ النَّقْضِ، و به هر حال معنی آن است که: مَا يَأْفِكُونَ^۸ فيه؛ آنچه به آن اِفْكَ کرده بودند و محلّ اِفْكَ ایشان بود، دون مصدر که فعل ایشان بود که آن عرض باشد و عرض را تَلَقَّفَ صورت نیندد. پس به هر حال تقدیر آن باشد که: مَا يَأْفِكُونَ فِيهِ و بر این محمول باشد، قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ^۹، آی و مَا تَعْمَلُونَ فِيهِ مِنَ الْخَشَبِ وَ الْحَدِيدِ وَ الْحِجَارَةِ الَّتِي تَتَّخِذُونَهَا^{۱۰} آلهةً وَ أَصْنَامًا، که هیچ روایت معنی ندهد جز چنین.

فَوَقَعَ الْحَقُّ؛ حق حاصل آمد، و اصل وقوع سقوط باشد، كَسَوْقُوعِ الطَّائِرِ

۱. اساس، یم: ابتاع؛ آف: اتباع؛ آج، لب: ابتلاع، با توجه به وزه مل تصحیح شد.

۲. وزه مل + شعر. ۳. اساس: ندارد، با توجه به وزه مل افزوده شد.

۴. اساس، یم: یؤفکون، با توجه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۵. وزه مل، لت: خویشتن. ۶. اساس: النقض، با توجه به وزه مل تصحیح شد.

۷. اساس یؤفکون، با توجه به وزه مل تصحیح شد. ۸. سورة صافات (۳۷) آیه ۹۶.

۹. آج، لت: تتخذونها.

وَالْحَائِطِ . وَ بَطَّلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ؛ و آنچه ایشان می کردند به سالیان دراز باطل شد و نیست گشت.

اکنون^۱ متکلمان در آن خلاف کردند که آن جبال و عصا کجا رفت؟ بعضی گفتند: خدای تعالی اجزای فنا بیافرید تا [این به]^۲ آن^۳ فنا فانی شد، و این مذهب آن کس باشد که فنای بعضی جواهر با بقای بعضی روا دارد. و این مذهب درست نیست برای آن که اختصاص فنا به بعضی جواهر دون بعضی محال است، برای آن که اختصاص عرض به حلول باشد، و فنا ضدّ محل است اختصاص به حلول در او صورت نیندد.

و بعضی دگر گفتند: خدای تعالی بقایش بستد تا نیست شد، و این مذهب [نا]^۴ آن باشد که بقاء معنی گویند^۴، و این مذهب هم درست نیست برای آن که «بقا» استمرار وجود باشد به دلیل آن که آن کس که بقا داند استمرار وجود داند، و چیزی دگر از او معقول نباشد جز استمرار وجود.

بعضی دگر گفتند: خدای تعالی آن کون که به او کاین [با]^۵ شد بستاند تا او از کاینی برود^۵، چون^۶ از کاینی برود از وجود برود، که جوهر موجود نباشد الا کاین، و این بر مذهب آنان روا باشد که اُكْوَانٍ لَا يَبْقَى گویند^۷، گویند: خدای تعالی چون کون نیافریند جوهر از وجود بشود و این مذهب درست نشده است.

و سید^۸ را نظر است و بیشتر محققان را در آن که اُكْوَانٍ باقی است یا باقی نیست. آنچه قول^۹ درست است در آن، آن است که خدای تعالی اجزای او مفرق

۱. مل + بدان که. ۲. اساس: ندارد، با توجه به وز، مل الزوده شد.

۳. آج، لب: تا به آن. ۴. اساس: گویند، با توجه به وز، مل تصحیح شد.

۵. مل، لت: شود. ۶. وز: تا.

۷. اساس: نگویند، با توجه به وز، مل تصحیح شد.

۸. مل: و قبلة الموحدين و قدوة المحققين اعلم الهدى ذوالمجددين المرتضى - قدس الله روحه.

۹. مل: اما قولی که.

کرد تا در هوا هباید^۱ چنان که پیدا نبود، و این وجه^۲ از قدوح و اعتراضات دورتر است - وَاللَّهُ أَعْلَمُ.

و حقیقتِ حق و باطل، اند جای بیان کردیم در این کتاب. و «ما» فی قَوْلِهِ: مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، محتمل است دو وجه را، یکی آن که: موصوله باشد به معنی الَّذِي، وَالتَّقْدِيرُ: الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ، و دوم آن که: مصدریه باشد، اُنْ ۵ عَمَلُهُمْ.

فَغَلِبُوا هُنَا لِكَ؛ مغلوب شدند در آن جایگاه. و غلبه ظفر باشد در بُغْيِهِ^۳ و مُرَاد. و برگشتند از آن جا صاغر و ذلیل، مِنَ الصَّغِيرِ وَالصَّغَارِ وَهُمَا الْمَذَلَّةُ، يُقَالُ: صَغُرَ الشَّيْءُ صَغَارًا فَهُوَ صَغِيرٌ وَ صَغُرَ الرَّجُلُ مِنَ الْهَوَانِ وَالذُّلِّ صَغَارًا فَهُوَ صَاغِرٌ، و این از صغر منزلت باشد، و نصب او بر حال باشد. ۱۰

وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ؛ و ساحران را به روی در آوردند^۴. برای آن به لفظِ مَا لَمْ يُسَمَّ فَاعِلُهُ گفت که چون آن بدیدند مالک نبودند و قادر بر خود، از سرعت آن که ایشان به وهلت اول که نظر کردند علم حاصل شد، به روی درآمدند به سجده، پنداشتی که کسی ایشان را به روی در آورد. و وجه دیگر آن است که: چون دلیل دعوت کرد^۵ ایشان را به آن، به مثبت آن بود که دلیل ایشان را به روی ۱۵ در آورد به سجده. و نصب «ساجدین» بر حال باشد.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ، گفتند: ایمان آوردیم به خدای جهانیان. وَرَبِّ؛ چون^۶ به معنی سید باشد^۷ خدای را به او وصف کنند، فِيمَا لَمْ يَزَلْ [۱۸۲-پ] و لَا يَزَالُ. و چون به معنی مالک باشد، در لَا يَزَالُ وصف کنند یا نکنند رُمَانِي گفت: نکنند، و اگر مالک را تفسیر بر قادر دهند به این معنی هم رَبِّ باشد در أَزَلْ و لَا يَزَالُ. ۲۰

۱. مل، لت: باشد.

۲. اساس: وجهی، با توجه به وزن مل تصحیح شد.

۳. وزن مل، لت: باشد بیغیه.

۴. وزن مل، لت: + و.

۵. اساس: بم، آف + که، با توجه به وزن مل زاید می نماید. ۶. مل: خود.

۷. وزن مل، لت: بود.

خدای موسی و هارون. برای آن تخصیص کرد ایشان را به ذکر که [تا]^۱
گمان نبرند که فرعون را خواستند. و وجه دگر برای شرف و اختصاص ایشان، که
ایشان دو پیغامبر دعوت کننده بودند. و اما آن که وجود دو پیغامبر در يك عصر و
بیشتر روا باشد و وجود دو امام روا نباشد، عقل را به این طریقی نیست، و این به
سمع دانند و اجماع، چنان که به سمع دانند که در عهد رسول^۲ - عَلَيْهِ السَّلَام - و از
پس او هیچ پیغامبر نبود. ساحران چون چنان دیدند، به ادنی مایه نظر که کردند،
ایشان را علم حاصل شد که: آن نه از جنس سحر^۳ است، و مانند این در
مقدور بشر نباشد، چه ایشان سالهای بسیار تعاطی سحره^۴ کرده بودند و کیفیت
شناخته^۵، ایشان را علم حاصل شد به آن که آن معجزی^۶ است خارق عادت و او
پیغامبر است و آنچه می گوید راست می گوید. به روی در آمدند و سجده کردند و
گفتند: ما ایمان آوردیم به خدای جهانیان که خدای موسی و هارون است.
و در خبر می آید که: در میان ایشان هفتاد و دو مرد بودند پشت خم شده
از پیری، و علما و بزرگان ایشان بودند، و گفتند ایشان را چهار رئیس بودند:
سابور و عازور و حطحط^۷ و مصفی، و اول ایشان ایمان آوردند پس دیگران
متابعت کردند. فرعون چون آن بدید بر سیبل تجلّد و جبارت^۸ گفت: آمَنْتُمْ بِه قَبْلَ
أَنْ آذَنَ لَكُمْ؛ ایمان آوردی^۹ به موسی پیش از آن که من دستوری دادم شما را. این
مکری است که شما به يك جای ساخته [اید]^{۱۰} در شهر تا اهل این شهر را

۱. اساس: ندارد، با توجه به وز، مل، افزوده شد؛ لت: که ایشان.

۲. وز، مل، ما + ما. ۳. بم، آف؛ سحره.

۴. وز، مل: سحر. ۵. وز، مل، لت: شناختند.

۶. اساس، آج، لب، آن: معجزه، با توجه به وز، مل تصحیح شد.

۷. اساس: حطحط، با توجه به وز، مل تصحیح شد. ۸. وز، مل، لت: جسارت؛ آج، لب: جبارت.

۹. وز، مل، آج، لب، آف، آن: آوردید.

۱۰. اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد.

براندازی^۱، ندانی^۲ که با شما چه خواهد رفت^۳! آنکه گفت: بفرمایم تا شما را دست و پای ببرند از خلاف، یعنی دست راست و پای چپ. و بفرمایم: تا شما را^۴ بر دارها کنند از درختان خُرما.

حَفْص و وَرْش و رُوَيْس خواندند: «أَمْتُمْ بِهِ» به يك همزه عَلَى الْخَبْرِ، باقی

- به دو همزه [بر] استفهام و کوفیان هر دو همزه را تخفیف کردند مگر حَفْص و ۵
رُوح. دیگران به تخفیف اول و تلیسین دوم خوانند^۶. و فرعون این قول بر سیل
تهدید گفت و ایهام بر قوم به آن که هر کس که بی فرمان پادشاه کاری کند،
مستحق زجر و عقوبت باشد^۷. ایشان گفتند: هیچ باک نیست، هر چه خواهی
می کن که ما را حق روشن شد. چون بدید که اصرار کردند و بر نمی گردند، فرمود
تا همه را دستهای راست و پایهای چپ ببرند^۸ و گفتند که: اول کس که این
عقوبت فرمود فرعون بود، این قول عبدالله عباس است.

و اشتقاق «صَلَب» از صَلَابِت گرفته اند، و صَلَب شد و بستن باشد بر

درخت. آنکه فرمود تا همه را بر دارها کردند، یا عجب آن قوم با مداد کافر بودند و
چاشتگاه ساحر بودند، و در اظهار سحر مبالغت می کردند و سوگند می خوردند
به عزت فرعون، و نماز پیشین مؤمن بودند و نماز دیگر شهید بودند و نماز شام به
بهشت بودند.

قَوْلُهُ: وَ مَا تَنْقِمُ، این [نیز]^۹ حکایت قول سحره است که ایشان گفتند فرعون

را که: تو از ما چه منکر دیدی و برای چه بر ما منکری؟ يُقَالُ: نَقِمَ يَنْقِمُ، وَ نَقِمَ
يَنْقِمُ، وَالْأَوَّلُ أَفْصَحُ، وَ النَّقِمَةُ ضِدُّ النِّعْمَةِ. و «انتقام» کینه کشیدن باشد، جز آن

۱. وزه، مل، آج، لب، آف: براندازید.

۲. وزه، مل، لت: خواهد رختن.

۳. آف: شما را تا.

۴. لت: خواندند.

۵. اساس: ندارد، با توجه به وزه، مل افزوده شد.

۶. لت: شود.

۷. هم: ببریدن.

۸. اساس: ندادند با توجه به معج، وزه افزوده شد.

که ما به آیات خدای ایمان آوردیم چون به ما آمدند. آنکه سُخُنْ بِا فرعون منقطع کردند. چون دست و پای بریدن ایشان فرمود و بردار کردن، گفتند: رَبَّنَا خدای ما. أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا؛ صبر بر ما ریز و ما را جان بردار مسلمان، یعنی ما را توفیق ده و الطاف به پای دار^۱ تا بر ایمان ثبات کنیم و مقام تا مرگ به ما آید و ما مؤمن^۲ باشیم.

آیه ۱۲۷ قَوْلُهُ تَعَالَى [۱۸۳ - ر]: وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُنسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَدْرُكَ وَ إِلَهَتِكَ قَالَ سَنَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسَخِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ؛ گفتند^۳ معروفان قوم فرعون که رها می کنی^۴ موسی و قومش را تا تباهی کنند در زمین و رها کنند تو را و خدایان تو را؟ گفت: بکشیم پسرانشان را و زنده مانیم^۵ زنانشان را و ما بر^۶ بالای ایشان غلبه کننده ایم.

آیه ۱۲۸ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ گفت موسی قومش را: یاری خواهی^۷ از خدا و صبر کنی^۸ که زمین خدای راست، به میراث دهد آن را که خواهد از بندگان و انجام پرهیزگاران راست.

آیه ۱۲۹ قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوُّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ؛ گفتند رنجه داشتند ما را^۹ از پیش آن که تو آمدی و از پس آن که تو آمدی، گفت: امید هست که هلاک [کند]^{۱۰} دشمن شما را و خلیفه کند شما را در زمین، بنگرد^{۱۱} تا چگونه می کنی^{۱۲}.

۱. مع، وز، مل، لت، به پای. ۲. اساس: مامون، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۳. آج، لب، آف، و گفتند. ۴. مع، وز، رها کنید؛ بم: مکنی؛ آف: رها مکنید.

۵. آج، لب: زنده بگذاریم؛ لت: زنده داریم. ۶. مع، وز، لت: ندارد.

۷. مع، وز، آف: خواهی. ۸. مع، وز، آف: کنید.

۹. اساس: ندارد، با توجه به آج، لب افزوده شد. ۱۰. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۱۱. اساس: بنگری، با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۱۲. مع، وز، آج، لب، آف: می کنی.

آیه ۱۳۰ وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقِصٍ مِنَ الشَّمْرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ؛

بگرفتیم آل فرعون را به قحطها و نقصانی از میوه‌ها تا باشد که ایشان اندیشه کنند.

آیه ۱۳۱ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ

أَلَّا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ؛ چون آید^۲ به ایشان نیکی،

گفتند: ما راست این، و اگر رسد به ایشان بدی فال بد بر زدند^۳ به موسی و آنان

که با او اند، آلا و فال بد ایشان نزد خداست و لکن بیشتر^۴ ایشان نمی‌دانند.

آیه ۱۳۲ وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ؛ و گفتند هر

گه به ما^۵ آری^۶ از آیتی تا بفریبی به آن ما را، ما تو را باور نداریم.

آیه ۱۳۳ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ

فَأَسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ؛ بفرستادیم بر ایشان آب^۷ و ملخ و شپش^۸ و بزغ و

خون علامتهای جدا کرده، تکبر و بزرگواری کردند و بودند گروهی گناهکاران.

آیه ۱۳۴ وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَىٰ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لِئِن

كَشَفْتَنَا عَنْ الرِّجْزِ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ؛ و چون افتاد بر ایشان

عذاب، گفتند: ای موسی بخوان برای ما خدایت [را]^۹ با آنچه عهد کرد نزدیک تو

اگر بر گشایی از ما عذاب ایمان آریم به تو و بفرستیم با تو بنی اسرائیل را.

آیه ۱۳۵ فَلَمَّا كَشَفْنَا [ب - ۱۸۳] عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغَوَةِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ؛

چون برگشادیم از ایشان عذاب تا به وقتی که ایشان برسیدند به آن که بدیدی^{۱۰}

عهد می‌شکستند.

۱. لت + ما. ۲. لت، آف: آمد.

۳. مع، وز: فال بد زدند؛ آف: فال بد زدند؛ لت: فال بر زدند.

۴. مع، وز: لت: بیشترین.

۵. اساس + ایمان، یا توجه به مع، وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

۶. مع، وز: آرید. ۷. آج، لب: باران.

۸. مع، وز: لت: کره؛ آج، لب: کنه. ۹. اساس: ندارد، یا توجه به مع، وز افزوده شد.

۱۰. مع، وز: دیدند.

آیه ۱۳۶ فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ؛
[کینه کشیدیم از ایشان] ^۱، غرقه کردیم ایشان را در دریا به آن که ایشان به دروغ
داشتند آیات ما را و بودند از آن غافلان ^۲.

آیه ۱۳۷ وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا
فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ
فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَفْرُسُونَ ؛ و به میراث دادیم ^۳ آن قوم را [که] آنان ^۴ [را] ^۱
ضعیف ^۵ گرفته بودند مشرقهای زمین و مغرب آن ^۶، آن که برکت کردیم در آن و
تمام شد سخن خدای تو به نیکوتر ^۷ بر بنی اسرائیل به آن صبر که کردند، و هلاک
کردیم آنچه می کرد فرعون و گروه او و آنچه می کردند از بناها ^۸.

آیه ۱۳۸ وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَمُكِّفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا
يَا مُوسَىٰ اجْعَلْ لَنَا آلِهًا كَمَا لَهُم آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ؛ بگذرانیدیم ^۹ فرزندان
یعقوب را به دریا، آمدند بر گروهی که مقیم بودند در ^{۱۰} بتانی که ایشان را بود،
گفتند ای [موسی] ^{۱۱} کن ما را خدایی چنان که هست ایشان را خدایان ^{۱۱} گفت
شما مردمانی نادانی ^{۱۲}.

آیه ۱۳۹ إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَسَبِّرُونَ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ؛ اینان را هلاک کرده
است آنچه ایشان در آنند و باطل است آنچه می کنند.

آیه ۱۴۰ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَ هُوَ نَزَّلَ كُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ؛ گفت جز خدای
بجویم ^{۱۳} شما را خدایی؟ و او تفضیل داد شما را بر جهانیان.

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. مع، وز، لت: بدادیم.

۳. مع، وز، لت: بدادیم.

۴. مع، وز، لت: بدادیم.

۵. مع، وز، لت: بدادیم.

۶. مع، وز، لت: بدادیم.

۷. مع، وز، لت: بدادیم.

۸. مع، وز، لت: بدادیم.

۹. مع، وز، بم، آف، لت: غافل.

۱۰. مع، وز، لت: ایشان.

۱۱. مع، وز، لت: و مغربهایش.

۱۲. مع، وز، لت: و بلند.

۱۳. مع، وز، لت: بگذرانیدیم.

۱۴. مع، وز، آف، لت: نادانید.

۱۵. مع، وز، آف، لت: نجویم.

آیه ۱۴۱

وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ
يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ؛ و چون برهانیدیم شما را از
آل فرعون تا بر شما می نهند^۱ بدی عذاب و می کشند^۲ پسران^۳ را و زنده رها
می کنند^۴ زنان^۵ را و در این^۶ بلایی بود و امتحانی از خدایتان بزرگ.

قَوْلُهُ: وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنَ قَوْمِ فِرْعَوْنَ - الْآيَةَ. در این آیت خدای تعالی حکایت
[آن]^۷ انکار کرد که قوم فرعون و اشراف و معروفان ایشان کردند بر فرعون و گفتند:
رها خواهی کردن موسی را و قومش را تا در زمین فساد کنند، یعنی دعوت او خلق
را با خلاف^۸ تو و عصیان در تو و ایمان به خدای و عبادت تو [و]^۹ رها کند^{۱۰} تو را
و خدایان تو را. حسن بصری گفت: فرعون - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - بت پرست بود و با آن که
دعوی خدایی کرد بت پرستیدی، پس هم عابد بود و هم معبود، و از این جا
گفت: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى^{۱۱}، یعنی به اضافه بتان.

سُدِّي گفت: او و قوم او پیش از آن که^{۱۲} دعوی خدایی کرد گاو پرستیدندی،
هر کجا گاوی نکو دیدندی گفتندی این خدا [ست]^{۱۳} و او را عبادت کردندی.
گفت: برای میل و دوستی ایشان گاو را، سامری از میان همه حیوانات گوساله
اختیار کرد. زجاج گفت: او اصنامی اختیار کرد برای قومش تا آن را پرستندی^{۱۴}
- تَقَرُّبًا إِلَيْهِ - چنان که بت پرستان گفتند: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا [۱۸۴ - ر] إِلَى اللَّهِ
زُلْفَى...^{۱۵}، و روایت کرد ابوعبیده که حسن بصری را پرسیدند که: فرعون چیزی

۱. مع، وز می دهند.

۲. آج، لب: می کشند.

۳. مع، وز، لت: پسران؛ آج، لب: پسران شما.

۴. آج، لب: زنده می گذاشتند.

۵. مع، وز: زنان؛ آج، لب: زنان شما.

۶. مع، وز، لت: در آن.

۷. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۸. مل: بر خلاف.

۹. مل: کنند.

۱۰. سورة نازعات (۷۹) آیه ۴.

۱۱. مع، وز، مل، آج، لب: پرستیدندی.

۱۲. مع، وز، مل، آج، لب: پرستیدندی.

۱۳. سورة زمر (۳۹) آیه ۳.

پرستیدی^۱؟ گفت: كَانَ يَعْْبُدُ تَيْسًا؛ بزرگ داشت^۲ آن را پرستیدی^۱. و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و بکر بن عبدالله و شعیب و ضحاک و ابن ابی اسحاق خواندند: «و يَذْرُوكَ وَالْهَيْتَكَ^۳»، و این را دو معنی گفتند، یکی آن که: و عِبَادَتَكَ مِنْ قَوْلِهِمْ: إِلَهَ يَأْلَهُ إِلَهَةً، أَيْ عَبَدَ، وَ مِنْهُ الْإِلَهُ الْمُسْتَحِقُّ لِلْعِبَادَةِ تو را رها کند و عبادت [تو]^۴، تو را نپرستد - چنین که دیگران می پرستند - و قولی دگر [آن]^۴ که: مراد به إِلَهَ آفتاب است مِنْ قَوْلِ الشَّاعِرِ^۵:

تَرْوُحُنَا مِنَ الدَّهْنَاءِ قَصْرًا^۶ وَ أَعْجَلْنَا الْإِلَهَةَ أَنْ تَسُوبَنَا

و يُرْوَى أَنْ تَغْيِيًا^۷، اِي الشَّمْسُ و برای [آن]^۴ به او اضافت کرد که آفتاب پرستیدی^۱، فَكَانَتْهُ قَال: وَ يَذْرُوكَ وَ مَعْبُودَكَ. و بعضی دگر گفتند: به «إِلَهَةَ» إِلَه خواست جز که «تا» ای تانیث در او بُود، چنان که ایشان گویند: وَ لَدَّتِي وَ كَوَكْبِي وَ هُوَ أَهْلَةٌ ذَلِكَ قَالَ الرَّاجِزُ^۵:

بِأَمْصَرَ الْحَمْرَاءِ أَنْتَ أُنْزَرْتِي وَ أَنْتَ مَلْجَاتِي وَ أَنْتَ ظَهْرْتِي

فرعون جواب داد که: سَنَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ. اهل حجاز «سَنَقْتُلُ» خواندند به تخفیف مِنْ الْقَتْلِ، و باقی قراء به تشدید مِنْ التَّقْتِيلِ لِكَثْرَةِ الْفِعْلِ، و برای آن که قوت موسی عَلَيْهِ السَّلَام - دیده بود و علو کلمه او دانسته که^۸ به او چیزی نتواند کردن، گفت: هم با سر آن کار شویم که به اول می کردیم از کشتن پسران بنی اسرائیل و رها کردن دختران، چه آن سالها که او را خبر دادند که در این سال مولودی آید که ملک تو بر دست تو^۹ بشود.^{۱۰} او بفرمود تا کودکان نرینه را می کشتند^{۱۱} - چنان که قصه آن

۱. مع، وز، مل، لت، آج، لب: پرستیدی.

۲. مع، وز، بزی بزرگ داشت؛ مل، بم: بزی نر داشت.

۳. وز، مل، آج، لب: إِلَهَيْتَكَ.

۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، مل وز افزوده شد.

۵. مع، وز، مل + شعر.

۶. آج: عَصْرًا.

۷. اساس، آن: یغیا، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۸. مع، وز، مل: دانست که.

۹. مل، آج، لب، لت: دست او.

۱۰. آج، لب: برود.

۱۱. مع، وز، مل: می کشتند.

برفت - و برای آن زنان را گفت رها کنیم این جا تا کسانی باشند که ایشان را خدمت کنند، و ایشان از شر ایشان ایمن باشند که زنان را شوکت کارزار نباشد. **وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ**؛ و ما از بالای ایشان قاهر و غالبیم و ایشان ذلیل و اسیر ما اند.

قوم موسی با موسی این شکایت کردند، موسی گفت قومش را: **إِسْتَعِينُوا**

- ۵ **بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا**؛ از خدای یاری خواهی^۱ و صبر کنی^۲ و پناه با او دهی^۳. و «استعانت» طلب معونت باشد، و این را «سین» طلب گویند. و «صبر» **حَبْسُ النَّفْسِ عَلَى مَا تَكَرَّرَ** باشد، و خلاف او **جَزَعٌ** باشد، **قَالَ الشَّاعِرُ**^۴:

فَإِن تَصْبِرًا فَالصَّبْرُ خَيْرٌ مَّقْبَةٌ وَإِن تَجَزَعًا فَالْأَمْرُ مَا تَرِيَانِ

إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ، بعضی گفتند^۵: زمین مصر است و حمل او کردن بر عموم

- ۱۰ اولیتر [باشد]^۶. زمین خدای راست به میراث، به آن کس دهد که خواهد از بندگان. و **إِرْثٌ** و **مِيرَاثٌ** جعل **الشَّيْءِ لِلْخَلْفِ بَعْدَ السَّلْفِ** باشد، آنچه از مرده باز ماند به زنده [مستحق]^۶ آن را **إِرْثٌ** و **مِيرَاثٌ** و **ثُرَاثٌ** خوانند، و در جز این جای استعمال کنند بر سییل مجاز **كَقَوْلِهِ**^۷ - **عَلَيْهِ السَّلَامُ** - **الْعُلَمَاءُ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ**، و به معنی تعقیب استعمال کنند، **كَقَوْلِهِمْ**: **أَوْرَثَهُ أَكْلَ الطَّيْنِ صُفْرَةَ اللَّوْنِ**، **أَيَّ أَعْقَبَهُ**. و «ایراث» به میراث رها کردن باشد. و در معنی آیت دو قول گفتند: یکی تسلیت و ۱۵ دلخوشی دادن ایشان بر آن که دنیا بر کس بنماند^۸ که از شأن او انقلاب و انتقال است - چنان که پوشیده نیست - و شعرا در او بسیار گفتند، **مِنْهَا**^۹:

وَ حَسْبُكَ قَوْلُ النَّاسِ فِيمَا رَأَيْتَهُ^۹ لَقَدْ كَانَ هَذَا مَرَّةً لِفُلَانٍ

۱. مع، وزه، مل، آج، لب، آن، آف: خواهد.

۳. مع، وزه، مل، آج، لب، آن، آف: دهید.

۴. مع، وزه، مل + شعر.

۵. مل، لت + مراد.

۷. اساس، آف: کقولهم، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۸. اساس: نماند، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۹. مع، وزه، ملکنه.

۲. مع، وزه، مل، آج، لب، آن، آف: کنید.

۴. مع، وزه، مل + شعر.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

و قولی دگر آن که: ایشان را وعده داد بر قطع و طمع افگند که زمین مصر و ملک فرعون ایشان را خواهد بود [ن] ^۱ بَوَعِدَ ^۲ مِنَ اللَّهِ لَهُ بِذَلِكَ. و مشیت ارادتی باشد در ایقاع ^۳ فعل [علی] ^۱ وَجِهٍ دُونَ [۱۸۴ - پ] وَجِهٍ.. وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ و انجام پرهیزگاران را باشد برای آن که ایشان با ثواب خدای شوند.

۵ قوم موسی بر سبیل توجع و تآلم گفتند: اَوَذِبْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا، أَيُّ مُوسَى يَا ^۴ نَبِيَّ اللَّهِ، دانی که اینان ما را رنجور داشتند پیش از آمدن تو و نیز پس از آن که تو بیامدی. چون در هر دو حال ما را در رنج می باید بود ^۵، آخر فرق چیست میان حضور و غیبت تو ^۶:

چون با تو و بی تو می ^۷ به غم باید زیست پس فرق میان وصل و هجران تو چیست
۱۰ و «أَذَى» رنجی ^۸ باشد که به تلف نفس نرسد، و ایدای ایشان قوم موسی را آن بود که وَهَبَ گفت: قوم فرعون بنی اسرائیل را بنده گرفته بودند. ایشان را کارهای گران فرمودندی ^۹ چون سنگ کندن از کوه و نقل کردن، و بنای کوشکها ^{۱۰} و سراها کردن و انواع حِرَف ^{۱۱} صناعات از گلی گری و آهنگری و درودگری و خشت زدن، و آن کس که نتوانستی کرد ^{۱۲} و ضعیف بودی، او را ضریبه ای ^{۱۳} بر ^{۱۴} نهاده بودندی که در ماه و در روز بدادی، و اگر تأخیر کردی و ندادی او را بزدندی و بازداشتندی و جفا کردندی. و زنان را نیز دوکُثْرَشْتَن و جامه بافتن و درزی کردن ^{۱۵} فرمودندی و کارهایی که لایق ایشان بودی. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - ایشان را دلخوشی

۱. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. مع، وز، مل، لت، وقوع.

۵. مع، وز، مل، لت: بودن.

۷. مع، وز، مل، لت: چون بی تو و با توام.

۹. مع، وز، مل: فرمودند؛ بم، آف: فرمودی.

۱۱. مع، وز، مل، لت + و.

۱۳. اساس: ضریبه، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۱۵. مع، وز، لت: در زیان کردن، مل: خیطاطی کردن.

۲. اساس: به وعده، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۴. آج، لب: ندارد.

۶. مع + شعرة؛ وز، مل + بیت.

۸. اساس: رنج، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۱۰. مع، وز، مل، لت: و بناها و کوشکها.

۱۲. مع، وز، مل، لت: کردن.

۱۴. مل + سر.

داد وگفت: عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ؛ امید است که خدای تعالی دشمن [شما] را هلاک کند و شما را در زمین خلیفه کند.

ابوعلی گفت: خدای تعالی ایشان را خلیفه کرد در زمین مصر از پس موسی، آنگه بیت المقدس بگشاد برای ایشان بر دست یوشع بن نون.^۲ آنگه در روزگار داوود دگر شهرها بگشاد برای ایشان و در عهد سلیمان ملک زمین به ایشان داد، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ يَسْتَخْلِفُكُمْ^۳ فِي الْأَرْضِ، آنگه گفت: خدای تعالی با شما این بکند و امتحان کند شما را تا خود چه خواهی کرد.^۴ خدای تعالی فرعون را هلاک و ملک مصر به ایشان داد. ایشان به شکر آن گوساله پرستیدن پیش گرفتند - چنان که قصه او بیاید^۵ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ^۶.

- ۱۰ آنگه حق تعالی آغاز بلیت قوم فرعون حکایت می کند و می گوید: وَ لَقَدْ أَخَذْنَا مَا بَغَرْتُم بِدَرَسْتِي آلَ فِرْعَوْنَ رَا بَه سَالِهَائِي قَحَط. «لام» تأکید راست، و «قَدْ» لِتَقْرِيْبِ الْمَاضِي مِنَ الْحَالِ، چنان که کسی را بینی که منتظر رکوب امیر باشد گویی: قَدَرَكِبَ الْأَمِيرُ، یعنی این ساعت بر نشست. و آل مرد^۷ خاصگان او باشند^۸ که يُوْوَلُّ أَمْرَهُمْ إِلَيْهِ. و گفته اند: آل از اهل خاصتر است، لِهَذَا يُقَالُ: أَهْلُ الْبَلَدِ، وَ لَا يُقَالُ آلُ الْبَلَدِ. و «سِنِينَ» جمع سنه باشد و به سنه کنایت کنند از قحط و این را به کثرت استعمال مخصوص کردند به سال قحط تا از او فعل برگرفتند، فَقَالُوا: أَسْنَتَ الْقَوْمِ إِذَا دَخَلُوا فِي [السَّنَةِ، أَيْ فِي]^۱ الْقَحْطِ، قَالَ الشَّاعِرُ:^۹
- عَمَرُوا الْعُلَى هَشَمَ الشَّرِيدَ لِقَوْمِهِ وَ رِجَالَ مَكَّةَ مُسْتَيْثُونَ عِجَافًا

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. ۲. مع، وزه لت: یوشع بن التون.

۳. اساس، مل، آج، لب: يَسْتَخْلِفُكُمْ، با توجه به مع، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۴. مع، وزه، مل، لت: خواهید کردن. ۵. مل + به جای خویش.

۶. مل + وحده العزیز. ۷. مل: مردم.

۸. مع، وزه، آف، آن: باشد.

۹. مع، وزه + شعر.

فَرَّاءٌ كَفَّتْ: سَنِينٌ، يَعْنِي سَالِيٌّ مِنْ سَالِيٍّ قَمْحُ طَنَّاكٍ، يَقُولُ الْعَرَبُ: وَجَدْنَا
الْبِلَادَ سَنِينًا، أَيْ جُدُوبًا، قَالَ^۱:

وَأَسْوَءُ اللَّسَامِ بِكُلِّ أَرْضٍ تُجْحِفُهَا الْجَوَائِحُ وَالسَّنُونُ
وَقَالَ آخَرًا:

كَسَانُ النَّاسِ إِذْ فَقَدُوا عَلِيًّا نَعَامٌ جَالٌ فِي بَلَدِ سِنِينَا [۱۸۵ - ر]

۵ و اهل حجاز و قیس علی هجائین گفتند و در حال رفع به «واو» و در
حال نصب و جرّ به «یا» بر نهاد جمع سلامت، و بعضی بنو تمیم در احوال ثلثه^۲
به «یا» گفتند، قَالُوا مَضَتْ عَلَيْنَا سَنِينٌ، أَيْ قَحْطٌ. و بنو عامر صرف کردند او را و
گفتند: أَقَمْنَا عِنْدَهُ سَنِينًا كَثِيرًا^۳، و کسائی گفت: لَا بُدَّ عَلَيَّ هِجَائِيْنَ وَ فَتْحِ النَّوْنِ
۱۰ باید که این نوع^۴ جمع است، كَقَلْبَةٍ وَ قُلَيْنَ وَ كُرَّةٍ وَ كُرَيْنَ وَ عِزَّةٍ وَ عِزَيْنَ گفت، و
بعضی عرب اعراف بر «نون» افگندند و چنان ساختند که «نون» از اصل کلمت
است، فَقَالَ شَاعِرُهُمْ: ۵

سِنِينِي كُلُّهَا قَسَيْتُ حُزْنًا أَقْسُ مَعَ الصُّلَادِمَةِ الذُّكُورِ
وَقَالَ آخَرٌ: ۵

۱۵ وَ لَقَدْ وَ لَدَتْ بَنِينَ^۶ صِدْقِ صَادَةٍ^۷ وَ لَأَنْتَ بَعْدَ اللَّهِ كُنْتَ السَّيِّدَا

«نون» جمع با اضافه بی آورده است از این وجه که گفتیم. وَ نَقِصٍ مِنَ
الْقَمْرَاتِ؛ و نیز امتحان کردیم ایشان را به نقصان میوه ها تا باشد که ایشان اندیشه
کنند.

قَتَادَةَ كَفَّتْ: قَحْطٌ وَ سِنُونٌ فِي بَادِيَةِ وَ أَهْلِ مَوَاشِيٍّ بُوْدٌ وَ نَقْضَانِ مِيوَةٍ^۸ فِي

۱. مع، وزه، مل + شعر.

۲. مع، وزه، مل: فی احوال الثلاثة.

۳. مع، وزه، مل، لت: كثيرة.

۴. مل، آف، لت: نون.

۵. مع، وزه، مل + شعر.

۶. آج، لت: سنين.

۷. مل، لت: سادة.

۸. آج، لب: میوهها.

شهرها، و کَعْبُ الْأَخْبَارِ گفت: روزگاری^۱ در آید بر مردمان که درخت^۲ خرمای بزرگ يك خرما آرد^۳.

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ ؛ چون نعمتی و خصی و سعی به ایشان رسیدی، گفتندی: لَنَا هَذِهِ ؛ این خود ما راست و حق ماست بر حسب عادت یا به استحقاقی که خود را اعتقاد کردند به جهل، و اگر ایشان را سالی بدرسیدی از قحط و تنگی و بیماری و وبا و آفت، گفتندی [ی]^۵: به سُومِ موسی است و قومش. و تَطْيِيرٌ تَشَامٌ باشد بِزَجْرِ الطَّيْرِ، و عرب را عادت باشد که به مرغ ببرد [که]^۵ یا بانگ کند و یا بر درختی نشیند، تَفَأَلَ و تَشَامٌ کنند، به سانح تَفَأَلَ کنند و به بارح تَشَامٌ [کنند]^۵ که آن از راست در آید و این از چپ^۶، قَالَ الْكُمَيْتُ^۷:

۱۰ وَ لَا أَنَا مِمَّنْ يَرْجُرُ الطَّيْرَ هَمُّهُ أَضْحَاحُ غُرَابٍ أَمْ تَعْرَضُ نَعْلَبُ
وَلَا السَّانِحَاتُ الْبَارِحَاتُ عَيْبَةُ أَمْرٌ سَلِيمٌ الْقَرْنِ أَمْ مَرٌّ أَعْضَبُ
وَقَالَ آخَرُ^۷:

زَجَرْتُ لَهَا طَيْرَ الشِّمَالِ فَبَانَ يَكُنْ هَوَاكُ الَّذِي تَهْوَى^۸ بِصِبْكَ اجْتِنَابُهَا
وَقَالَ آخَرُ^۷:

۱۵ فَقُلْتُ غُرَابٌ^۹ لَا اغْتِرَابَ مِنَ النَّوَى وَ بَانَ لَيْتِي ذِي الْعِيَاةِ وَالرَّجْسِ
وَقَالَ آخَرُ فِي مَعْنَاهُ^۷:

بُنَادِي^{۱۰} الطَّائِرَاتِ بَيْنَ سَلْمَى عَلَى غُصَّيْنِ مِنْ غَرَبٍ وَ بُسَانِ
فَكَانَ الْبُسَانُ أَنْ بَانَ سَلْمَى وَ فِي الْغَرَبِ اغْتِرَابٌ غَيْرُ دَانِ

۱. مع: روزی.

۲. مع، وزه، مل، لت: درختی.

۳. مل: آورد قوله تعالی.

۴. اساس و همه نسخه بدلها بجز مل، لت: و لَنَا، یا توجیه به ضبط قرآن مجید زاید می نماید.

۵. اساس: ندارد؛ با توجیه به مع، وزه افزوده شد.

۶. مل + در آید.

۷. مع، وزه، مل + شعر.

۸. مع، وزه، لت، آن: بهوی.

۹. مع، وزه لا اغتراب.

۱۰. مع، وزه، مل: تنادی.

- أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ، أَيْ فَالَهُمْ وَزَجْرُهُمْ وَخَيْرُهُمْ وَشَرُّهُمْ وَنَفْعُهُمْ وَ
 ضَرُّهُمْ، و خیر و شر ایشان و نفع و ضرر ایشان بنزدیک خداست. اگر عقل
 دارندی خیر از خدای^۱ خواستند [ی] ^۲ و استدفاع شر از او کردند. و بعضی
 دگر گفتند: «طائر» به معنی نصیب^۳ آمده است و معنی آن که حظ و نصیب^۴
 ایشان از خیر و شر بنزدیک خداست. ازهری و زجاج گفتند: مراد به «طائر»
 عذاب است، یعنی عذاب و عقوبت ایشان که ایشان آن را به شوم می‌دارند
 بنزدیک خداست و لکن بیشتر^۴ ایشان نمی‌دانند، و حسن بصری خواند: أَلَا إِنَّمَا
 طَيْرُهُمْ، بی «الف» و معنی یکی است، يُقَالُ: جَرَى طَيْرُهُ بِخَيْرٍ أَوْ بِشَرٍّ، وَقَالَ وَ
 كَذَلِكَ الطَّيْرُ تَجْرِي^۵ بِسُعُودٍ أَوْ نُحُوسٍ، و بعضی عرب گفتند: «طیر» جمع طائر
 باشد، مثل تاجر و تجر و راکب و زکب.
 ۱۰
- آنکه گفت حق تعالی حکایت کرد از ایشان - اعنی قوم فرعون - که: هر گه
 [که] آیتی آری به ما و معجزه و دلالتی تا ما را به آن مسحور [۱۸۵ - پ]
 و مخدوع کنی و بفریبی، ما به تو ایمان نیاریم و تو را باور نداریم، کوفیان گفتند:
 مَهْمَا [ما] بوده است، «ما»ی اول «ما»ی مجازات است، و «ما»ی دوم
 «ما»ی زیادت. «ما»ی اول نَحْوُ قَوْلِهِمْ: مَا تَصْنَعُ أَصْنَعُ، و «ما»ی دوم چون [ن] ^۲ ما
 ۱۵ در اِذْمًا وَحَيْثُمَا وَمَتَى مَا^۶ شده که کلمات شرط‌اند، وَ الْمَعْنَى مَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ، و
 بصریان گفتند: اصل او «ما»ی مجازات است، «مه» با او ترکیب کردند و معنی
 «مه» «كُفَّ» باشد، معنی آن که: كُفَّ عَمَّا تَقُولُ وَ اِمْتَنِعْ فَإِنَّهُ مَا تَصْنَعُ أَصْنَعُ، و این
 اولیتر است برای آن که کلام با او بر ظاهر است و در او معنی مبالغت است. و
 ۲۰ «تَأْتِنَا» مجزوم است به «مَهْمَا» و جواب او «فا» است.

۱. مل + عَزَّ وَجَلَّ. ۲. اساس: ندارد، یا توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. اساس: نصیب، یا توجه به مع، مل تصحیح شد. ۴. مع، وز: بیشترین.

۵. مع، وز: تجری. ۶. متى ما / متینما.

فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ؛ آنکه حق تعالی بیان آیاتی کرد که خدای تعالی به معجزه موسی بر فرعون و قوم او افکند. عبدالله عباس گفت: اولش طوفان بود، و طوفان سیلی باشد عام که به عموم همه زمین یا بیشتر بگیرد و اشتقاق او از «طَوْف» و گردیدن باشد، و گفته‌اند: مصدر است كَالرُّجْحَانِ وَالنَّقْضَانِ. و أخفش گفت: اسم جمع است و واحدش طُوفَانَةٌ باشد.

۵

مفسران خلاف کردند در معنی. ضحاک گفت از عبدالله عباس که: آن غرق است. مجاهد گفت: مرگ بود، و روایتی دیگر از عبدالله عباس که گفت: فرمانی بود از خدای تعالی که بر ایشان بگشت، و قَالَ الرَّاعِي^۱:

نُضْحِي إِذَا الْعَيْشُ أَذْرَكْنَا نِكَائِيهَا حَرَقَاءَ يَغْنَادُهَا الطُّوفَانُ وَالرُّوْدُ

- ۱۰ و أَبُو عُبَيْدَةَ گفت: طوفان چون در آب گویند آبی و سیلی عظیم باشد، و چون در مرگ گویند مرگی سخت باشد. و «قُمَّل»^۲، مجاهد و قتاده گفتند: مراد ملخ خرد است، و روایتی دیگر آن است که «قُمَّل» شیشه^۳ سیاه باشد که در گندم افتد. ابن زید گفت: «قُمَّل» بر اغیث باشد؛ کیک. سَعِيدُ جُبَيْرٍ و حسن بصری گفتند: جانوری سیاه بود خرد. عطاء خراسانی گفت: شیش^۴ بود. حسن بصری «قُمَّل» خواند به فتح «قاف» و سکون «میم». أَبُو عُبَيْدَةَ و أخفش گفتند: نوعی دگر بود از نازک که شتر را بود^۵ و آن را حَمْنَانٌ گویند^۶، و قَالَ الْأَعْمَشِيُّ^۱:

قَوْمٌ يُغَالِجُ قُمَّلًا أَبْنَاءَهُمْ و سَلَايَلًا أُجْدًا و بَابًا مُوَصَّدًا

ابو العالیه گفت: خدای تعالی این قُمَّل را مسلط کرد بر چهارپایان ایشان تا از پای بیفتادند و هیچ کار نتوانستند کردن. بعضی گفتند: مورچه خرد

۱. مج، وز + شعر.

۲. ضبط قرآن مجید: وَالْقُمَّلُ؛ اساس + و، با توجه به مج، وز زاید می‌نماید.

۳. مج، وز؛ لت: میشه. ۴. لت: شیش.

۵. مج: نوعی بود در کرهه که در شتر بوده؛ وز؛ لت: نوعی بود از کرهه که در شتر بود.

۶. مج، وز؛ مل: خوانند.

بود، قَالَ الشَّاعِرُ^۱:

أَرْسَلَ الدَّرَّ وَالْجَرَادَ عَلَيْهِمْ وَعَذَاباً قَآءَلَكْتَهُمْ دُمُوراً
وَالضَّفَادِعَ، جمع ضِفْدَعٌ باشد، حیوانی است در آب آن را به فارسی^۲ بَرَزْ
گویند. وَالذَّمُّ؛ و خون. آیاتِ مَقْصَلَاتٍ، نصبِ او بر حال است، مِنْ قَوْلِهِ: قَاَرْسَلْنَا.

۵ اما کیفیت نزول این آیات و وصفِ آن: عبدالله عباس و سعید جبیر و قتاده

و محمد بن اسحاق بن یسار روایت کردند. و حدیث بعضی در بعضی داخل
است. که: چون سَحْرَه ایمان آوردند و فرعون از آن جا برگشت مقهور و مغلوب با
آن همه إِلَّا كُفْر و اصرار بر کفر و بر معصیت بنیفرزودند، خدای تَعَالَى ایشان را
امتحان کرد به قحط و نقصان ثمرات در سالهای پیاپی^۳. چون موسی - عَلَيْهِ السَّلَام -

ایشان را معالجه کرد به این چهار آیت که: «عصا» بود و «ید بیضاء» و «قحط» و

۱۰ «نقصان میوه» - و ایشان هیچ متنبه نشدند - موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - دعا کرد^۴، گفت:

بار خدایا آیتی نمای اینان^۵ را که بر اینان نغمتی باشد و قوم مرا پندی باشد، و آنان

را که پس مَاءٌ باشند عبرتی باشد و آیتی. خدای تَعَالَى طوفان فرستاد بر ایشان، و

آن آبی بود از آسمان [۱۸۶-ر] که^۶ بیامد و در خانه های^۸ ایشان [افتاد]^۹ چنان

۱۵ که ایشان در میان آب بودند در خانه ها^۸ تا به زانو و بر ایشان غلبه کرد و طعام و

شراب و متاع بر ایشان تباه شد^{۱۰}. و خانه های^۸ اسرائیلیان با خانه های^۸ قبطیان

آمیخته بود دیوار با دیوار و درها بر هم گشاده، در خانه اسرائیلی^{۱۱} از آن آب يك

قطره نبود، و سرای^{۱۲} قبطی^{۱۳} فرو می آمد به آب و بناها خراب می شد، تا

۱. مع، وز + شعر.

۲. مع، وز: پارس.

۳. مع، وز: سالها بستانی.

۴. آج، لب: ایشان را دعا کرد.

۵. آج، لب: ایشان.

۶. آج، لب + را.

۷. مع، وز: آبی بود که از آسمان.

۸. اساس: خانها/ خانه های.

۹. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۱۰. آج، لب: کرد.

۱۱. مع، وز: لت: اسرائیلیان.

۱۲. لت: و به سرای.

۱۳. مع، وز: مل، لت: قبطیان.

چندان آب پدید آمد که به سینهٔ ایشان برسد و نیز در باغها و زمینهای ایشان افتاد تا کشت نتوانستند کردن. این حال بر ایشان مسلط شد، هفت روز از شبه تا شبه. به استغاثت و فریاد بر موسی آمدند^۱، گفتند: دعا کن خدایت را تا این عذاب از ما بردارد تا ما ایمان آریم و طاعت تو داریم و بنی اسرائیل [را]^۲ با تو بفرستیم.

۵

موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - دعا کرد، خدای تعالی آن طوفان برداشت. ایمان نیاوردند و بنی اسرائیل را دست پنداشتند^۳، و از آن که بودند بتر شدند. خدای تعالی آن سال خصیبی و گیاهی داد^۴ ایشان را که مثل آن ندیده بودند، و کشت و میوه و زرع و ربیع بسیار پدید آمد. ایشان گفتند: این آن است که ما تمنا می کردیم و آنچه ما پنداشتیم که عذاب است آن خود نعمت و رحمت بود بر ما، و اگر از این پسر باران نیاید بر ما نگزاید^۵ ما را.

۱۰

چون يك ماه بر این [بر]^۶ آمد و ایشان در نعمت و عافیت پیوند و در کفران نعمت بیفزودند، خدای تعالی ملخ فرستاد ایشان را در افتاد و جملهٔ زرع و میوه و گیاه و برگ و درخت ایشان بخورد و از دشت و صحرا و باغها و خانه‌های^۷ ایشان افتاد^۸ و درها و دارها و چوبها و آهنها و جامه‌های^۹ ایشان می خورد و خانه‌هایشان^{۱۰} فرو افتاد، و پنداشتی که چندان که بیش می خوردند^{۱۱} هیچ سیر نمی شدند^{۱۲}. و از آن ملخ یکی درخانهٔ اسرائیلی نرفت و ایشان را نرنجانید. به نفیر بر موسی آمدند و تضرع کردند و گفتند: زینهار^{۱۳} یا موسی خدایت

۱۵

۱. میج، وز، مل، لت + و. ۲. اساس: ندارد، با توجه به میج، وز افزوده شد.

۳. میج، وز، آف: بنه داشتند. ۴. آج، لب، بم، آف: می داد.

۵. اساس، مل، آج، لب، بم، آف: نگراید؛ با توجه به میج، وز تصحیح شد.

۶. میج، وز، باغها با خانه‌های. ۷. میج، وز: فتاد.

۸. اساس: جامهای / جامه‌های. ۹. اساس: خانهایشان / خانه‌هایشان.

۱۰. میج، وز، لت: می خوردند. ۱۱. میج، وز، نمی شوند.

۱۲. میج، وز، مل، آج، لب: زینهار.

- را دعا کن تا^۱ این بلا از ما بردارد که ما به هر حال از این بار^۲ ایمان آریم و فرمان تو کنیم و دست از بنی اسرائیل بداریم. و عهد و میثاق و پیمان کردند.
- موسیٰ - عَلَيْهِ السَّلَام - دعا کرد، خدای تَعَالَى آن برداشت از ایشان - پس از آن که هفت روز مقام کرد با ایشان از شنبه تا شنبه، و گفتند: موسیٰ - عَلَيْهِ السَّلَام -
- به دعا کردن به صحرا برون شد. چون دعا بکرد، به عصا اشارت کرد به مشرق و ۵ مغرب^۳، آن ملخ از آن جا که آمده بودند بازگشتند و پراگنده شدند چنان که یکی نماندند^۴ آن جا. چون ملخ برفت، اینان بیامدند به زرعها و باغهای خود آمدند بقایای^۵ اندک مانده بود، گفتند: مصلحت در آن باشد که^۶ بر این که^۷ مانده است فَنَاعَت کنیم و تَرَجِّی^۸ روزگار کنیم و دین خود نگاه داریم و رها نکنیم، و به آن عهد نیز وفا نکردند و با سر کار^۹ خود رفتند. ۱۰
- يَكْ مَآه بَرِ اِيْن بَگَظْشْت و اِيْشَان اَن فَرَامُوش كَرْدَنْد، خَدَاي تَعَالَى قُمَّل فَرَسْتَاد بَر اِيْشَان، و كَيْفِيَّتِ حَالِ اَن بُوْد كِه خَدَاي تَعَالَى مُوسَى رَا كَفْت: اَز مِصْر بِه دَر شُو بِه دَهِي اَز دَهِيْهَائِ مِصْر كِه اَن رَا عَيْنُ الشَّمْسِ خَوَانَنْد، اَن جَا پُشْتِه اِي اسْت رِيْگ رَوَان، اَن جَا دَعَا كَنْ و عَصَا بَرِ اَن پُشْتِه زَنْ تَا مَن اِيْتِي دَگَر بَاَز نَعَايِم.
- موسىٰ به آن جا آمد و دعا کرد و عصا بر آن پشته ریگ [روان]^{۱۰} زد، خدای تَعَالَى ۱۵ با قُمَّل کرد. از آن جا برخاستند^{۱۱} و در آن بقایای زرع و کشت و میوه ایشان افتادند^{۱۲} و جمله بخوردند چنان که پوست زمین باز کردند، و آنگه در ایشان [گرفتند]^{۱۳} و در جامه و اندام ایشان افتادند و ایشان را می کشتند و ایذا می کردند

۱. آج، لب: که.

۲. مع، وز: توبه؛ آج، لب: پس.

۳. مع، وز: و به مغرب.

۴. مع، وز: لت: نماند.

۵. آج، لب: و باغها بقایا.

۶. آج، لب: مصلحت آن است که.

۷. مع، وز: لت: بر این چه.

۸. آج، لب، بم: برخی.

۹. مع، وز: مل، لت: کارهای.

۱۰. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۱۱. اساس، آج، لب، لت: برخاستند، با توجه به ضبط مع، وز تصحیح شد.

۱۲. مع، وز: مل: افتاد.

و در طعام و شراب ایشان می افتادند، و هرچه بنهادندی که با سر آن [۱۸۶ - پ] شدند پر شده بودی^۱ از قُمَّل. باستادند^۲ و میان سراها^۳ ستونها برکشیدند و به گج و به صاروج^۴ بکردند و طعام و شراب بر بالای آن نهادند که به وقت حاجت فروگرفتندی پر^۵ قُمَّل شده بودی.

- ۵ قَتاده گفت: «قُمَّل» شیشه گندم^۶ بود، در گندم ایشان فتاد مغز آن بخوردی و پرداختی، بیامدی و در ایشان فتادی و در طعام ایشان، تا یکی از ایشان ده جریب گندم^۷ به آسیا^۸ و^۹ بردی که^۹ سه قفیز باز آوردی. و آنگه در ایشان و اندام و جامه ایشان افتاد و ایشان را می گزید و ایذا می کرد تا هر موی که بر سر و اندام ایشان بود بخورد و ابروها^{۱۰} و مژه چشمشان^{۱۱} نماند و خواب و قرار از ایشان بازداشت. بیامدند و فریادخواستند از موسی و ضججه^{۱۲} و فزع کردند و سوگند[ان]^{۱۳}
- ۱۰ گران خوردند که از این پس عهد تباه نکنیم و ایمان آریم و بنی اسرائیل را دست بداریم^{۱۴} و مراد تو حاصل کنیم.

- موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - دگر باره دعا کرد. خدای تَعَالَى آفِتِ قُمَّلِ از ایشان برداشت^{۱۵}. پس از آن که به هفت روز بمانده بود بر ایشان از شنبه تا شنبه، چون بلا از ایشان دور شد، گفتند: ما هرگز [از]^{۱۳} این جادوگر آدمی ندیدیم^{۱۶}، سنگ و ریگ و چوب با حیوان می کند! به عزت فرعون که ما به او هرگز ایمان نیاریم. خدای تَعَالَى ایشان را يك ماه دیگر فرو گذاشت، آنگه ضفادع بر ایشان گماشت

۱. مع: پر شده بودندی.
 ۲. مع، وز، مل: باستادند.
 ۳. مع، وز، سرای.
 ۴. مع، وز، مل: به صهروح بگرفتند.
 ۵. مع، وز بر آن، مل، لت: پر از.
 ۶. مع، وز، سبشه گندم.
 ۷. مع، وز، جرب گندم.
 ۸. همه نسخه بدلها بجزیم: آسیا.
 ۹. مع، وز، مل، لت: برده بودی که.
 ۱۰. مع، وز، مل، لت: ابروهاشان.
 ۱۱. مع، وز، مل، لت: چشمهاشان؛ آج، لب: چشمانشان. ۱۲. مع: صیحه؛ یم، آف: جزع.
 ۱۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.
 ۱۴. آج، لب: دوست از بنی اسرائیل بداریم.
 ۱۵. آن، لت: بازداشت.
 ۱۶. آج، لب: گفتند ای جادو هرگز ما تو را نمی دیدیم.

[و آن جمع ضفدع باشد. حیوانی معروف است که در آب^۱ بانگ دارد]^۲ و آن را به پارسی بزغ گویند. همه سرای و خانه و جای ایشان از آن پُر شد، در طعام و شراب هیچ چیز را دست بر نهادند و الا در آن جا ضفدع^۳ بود، در خان^۴ و سفره و کوزه آب و هر آناء که در او چیزی بود یا نبود تا چنان مسلط شد که یکی از ایشان چون حدیث کردی یکی از آن ضفادع بجستی و در دهنش شدی، و چون دیگر پختندی دیگر از آن پُر شدی. چون مرد بختی چندان از آن بر اندام و پشت و پهلوی او جمع بودی که اگر خواستی که از این پهلو بر آن پهلو گردد نتوانستی، و اگر کاسه خوردی^۵ در پیش نهادی و اگر آرد سرشتی یا دیگر پختی از آن پُر شدی.

عبدالله عباس گفتی: ضفدع، بیابانی بود، به حُسنِ طاعتِ ایشان خدای را در آل فرعون. [خدای تعالی]^۶ آن را آبی کرد و با آبِ اَلْفُ داد. چون حال چنین بود به رنج عظیم افتادند و دگر باره به فریاد^۷ پیش موسی آمدند و بگریستند و جزع کردند و سوگندان مغلظ^۸ یاد کردند که این نوبت خلاف نکنیم. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - دعا کرد و خدای تَعَالَى کشف کرد پس از آن که يك هفته در آن بودند از شنبه تا شنبه، يك ماه دیگر بر آمد و ایشان از آن کافرتر و طاغی تر بودند^۹، خدای تَعَالَى خون بر ایشان گماشت^{۱۰} تا آب رود نیل و جمله آبها اشان^{۱۱} خون شد خونِ صرف و جمله^{۱۲} آب چاهها خون شد خونی تازه^{۱۳} سرخ.

به فرعون آمدند و گفتند: ما را از این نوبت محنت عظیمتر است، ما را

۱. وزه لنت + باشد و از آب.

۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، لنت افزوده شد.

۳. مع، وزه مل، لنت: ضفادع.

۴. مع، وزه مل: خوان.

۵. مع، وزه خوردنی.

۶. مع، وزه + آمدند و.

۷. مع، وزه مل، لب، لنت، آن: مغلظ.

۸. آج، لب: شدند.

۹. مل: بگماشت.

۱۰. مع، وزه مل، آج، لب، آف، لنت، آن: آبهای ایشان.

۱۱. مل: و همه.

۱۲. مل + تازه و.

شربه‌ای^۱ آب نیست و الاً خون شد. ما از تشنگی می‌میریم و خون نمی‌شاید خورد[ن]^۲ فرعون گفت: آن^۳ سحر است که او کرده است. گفتند: سحر چه باشد که ما و اسرائیلیان از رود نیل آب می‌گیریم^۴! آنچه در اناء و سبوی ماست خون است و آنچه در^۵ اناء ایشان است آب است! ایشان آب می‌خورند و ما خون.

- ۵ چون کار برایشان سخت شد، زنان همسایه از قبطیان بیامدندی و شربتی آب خواستندی از اسرائیلیان. ایشان از سبوی خود آب به ایشان دادندی، آب صافی پاکیزه تا در سبوی اسرائیلی بود[ی]^۶ آب بودی، چون به کوزه قبطی رسیدی خون شدی. ایشان متحیر بماندند[۱۸۷ - ر]. با فرعون می‌شدند. فرعون کس فرستاد، قوم اسرائیلیان را حاضر کرد و انائی بساختند دو جره^۷، تا از يك^۸ جانب اسرائیلی آب خورد و از يك^۹ جانب قبطی. از يك^{۱۰} جای تا هر دو آب می‌خورند آنچه اسرائیلی خوردی آب بودی آنچه به دهن قبطی رسیدی خون بودی. زن قبطی بیامد[ی]^{۱۱} و زن اسرائیلی را گفت: از دهن خود شربتی آب در دهن من کن. او آب از دهن خود در دهن او کردی خون شدی. آب رود نیل چون به زرع بنی اسرائیل شدی آب بودی، چون قبطی از او به دست یا به سبو^{۱۲} برگرفتی خون بودی.
- ۱۵ فرعون - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - چنان تشنه شد که پوست درخت تر بیاوردندی تا او از آن جا آبی بمکد^{۱۳}. آن آب در دهن او خون شدی. هفت روز بر این حالت^{۱۴} بماند که هیچ طعام و شراب نخوردند الاً خون.
- زید أسلم گفت: آن^{۱۵} خون که خدای برایشان مسلط کرد خون بینی بود که

۱. مل، لت: شربتی؛ آف، آن: شربت.

۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. مع، وز: مل: این.

۴. مل: برمی‌گیریم.

۵. مع، وز: مل + کوزه و.

۶. آن: جوره.

۷. آن: پکی.

۸. مل، لت: سبوی.

۹. مل، لت، آن: بمی‌کیدی.

۱۰. مع، وز: مل، لت، آن: حال.

۱۱. لت: این.

بر ایشان مستولی شد. در هیچ حال^۱ از اوقات طعام و شراب و خواب و بیداری بازنه استاد^۲. و قول اول قَوْلِ عَامَّةٍ مَفْتَرَانِ است. و معروفتر آن است. چون به فریاد آمدند، موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - دعا کرد و خدای^۳ آن^۴ برگرفت، ایشان وفا نکردند.

۵ نَوْفِ الْيَكَالِي كُفَّت: موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - بعد از آن که سحره را غلبه کرد بیست سال با فرعون بماند و مقاسات می کرد او را و اظهار آیات می کرد، این که خدای تَعَالَى در این آیت بیان فرمود - و ما شرح دادیم - و از ایشان کودکی ایمان نیاورد. فَاسْتَكْبَرُوا^۵؛ تَكَبَّرَ و تَجَبَّرَ کردند، و ایشان گروهی بودند مجرمان^۶ گناهکاران.

۱۰ وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ؛ چون عذاب بر ایشان افتاد. و «لَمَّا» در معنی ظرف زمان ماضی باشد، و «إِذَا» ظرف زمان مستقبل. و نیز^۷ «رِجْزٌ» عذاب است فی قَوْلِ الْحَسَنِ و قَتَادَةَ^۸ و مجاهد و ابن زید.

سَعِيدٌ جُبَيْرٌ كُفَّت: طاعون بود. و آن عذاب ششم بود، و آن چنان بود که چون خدای تَعَالَى این آیات که ذکر کرد از: طوفان و جَرَادٌ و قُمَّلٌ و ضَفَادِعٌ و خون، این پنج آیت و علامت پیاپی^۹ بفرستاد و ایشان هیچ بهتر نشدند. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: خدای تَعَالَى عذابی و طاعونی خواهد فرستاد [ن]^{۱۰} بر قبطیان می فرماید اسرائیلیان را که: گوسپندی^{۱۱} بکشی^{۱۲} و درهای سرای خود به

۱. مل: وقت؛ آف: حالی.

۲. معج، وزه، آج، لب، آف، لت: نه ایستاد.

۳. معج، وزه مل + تعالی.

۴. اساس + سر، با توجه به معج، وز زاید می نماید؛ آن + بلا از سر.

۵. اساس + فی الأَرْضِ، با توجه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید زاید می نماید.

۶. آج، لب + و.

۷. لب، آن: هر.

۸. اساس، آج، لب، آف، آن: القتاده، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۹. لت: پشتاپشت.

۱۰. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۱۱. آج، لب، آف، لت، آن: گوسپندی.

۱۲. معج، وزه مل، آج، لب: بکشید.

آن خون ملطّخ کنی^۲. ایشان همچنان کردند.

قبطیان گفتند: چرا چنین می کنی^۳؟ گفتند: خدای تعالی عذابی خواهد فرستاد^۴. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - ما را گفت چنین کنی^۵، گفتند: خدای شما شما را به آن^۶ بازشناسد. گفتند: ما را چنین فرموده اند، این به فرمان خدا و پیغامبر می کنیم. بر دگر روز برخاستند^۷ هفتاد هزار آدمی از قوم فرعون به طاعون بمرده بودند چنان که دفن نتوانستند کردن^۸.

و اصل «رَجَز» مِیل باشد، و مِنْهُ قَوْلُهُ: وَالرَّجَزَ فَاهْجُرْ^۹، أَى عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ، برای آن که آن میل باشد از حق. «وَالرَّجَزُ» از تَعَاشُ فِي رِجْلِ النَّاقَةِ، «وَالرَّجَزُ» نَوْعٌ مِنَ السَّيْرِ السَّرِيعِ^{۱۰}، و قِيلَ: الرَّجَزُ الرَّجُلُ الْقَصِيرُ، و مِنْهُ سُمِّيَ بَحْرُ الرَّجَزِ فِي الشَّعْرِ لِقَصَرِهِ، و قِيلَ: لِشَبْهِهِ بِذَلِكَ النَّوْعِ مِنَ السَّيْرِ وَالرَّجَازَةُ مَا يُعَدَّلُ بِهِ الْحِمْلُ إِذَا مَالَ وَهِيَ أَيْضاً صُوفٌ أَحْمَرٌ يُزَيَّنُ بِهِ الْهُودَجُ.

قَالُوا؛ گفتند، یعنی قبطیان موسی را - عَلَيْهِ السَّلَام - اذْعُ لِنَارِكَ؛ بخوان برای ما خدایت را. بِمَا عَاهَدَ عِنْدَكَ. أَبُو الْعَالِيَةِ گفت: [به] آنچه تو را وصیت کرد. عطا گفت: با آنچه تو را خبر داد. مُؤَرَّجٌ گفت: با آنچه تو را اعلام داد. سعید جُبَيْرٌ و مُجَاهِدٌ و ابن مُحَيِّصَنٌ «رَجَز» خواندند به ضَمِّ [۱۸۷-پ] «را» و هُمَا لُغَتَانِ، كَالْعُضْوِ وَالْعُضْوِ، یعنی دعا کن برای ما به دعواتی که خدای تو را آموخته است. لَيْتُنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجَزَ، این «لام» جواب قسمی مُضْمَرٌ است، كَأَنَّهُمْ قَالُوا: حَقًّا لَيْتُنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجَزَ، أَوْ حَقِّي كَذَا، به فلان قسم که اگر این عذاب و محنت را از ما کشف

۱. آج، لب: بدان.

۲. معج، وز، مل، آف، آن: کنید.

۳. معج، وز، آج، لب، آف، آن: می کنید.

۴. لت: فرستادن.

۵. معج، وز، آج، لب، آف: کنید.

۶. معج، وز، مل، لت: به این.

۷. اساس، آج، لب، بم، آن: برخاستند، با توجه به ضبط معج، وز تصحیح شد.

۸. آف: نتوانستند کردن.

۹. سورة مَذَرٌ (۷۴) آیه ۵.

۱۰. در معجم دو معنی اخیر برای این لغت دیده نشد. ۱۱. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

- کنی و برداری به تو ایمان آریم و تو را تصدیق کنیم و بنی اسرائیل را با تو بفرستیم. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - می خواست تا بنی اسرائیل را از چنگ و عذاب ایشان برهاند. چون موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - دعا کرد و خدای اجابت کرد و عذاب از ایشان برداشت، إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ؛ که دیدی ایشان عقیب آن عهد می شکستند^۱، و إِذَا^۲ مفاجات است که شرح دادیم، و زجاج گفت: معنی او هُنَاكَ باشد، ظرف زمان است که در جای ظرف مکان استعمال می کنند عَلَى التَّوَشُّعِ. و قَوْلُهُ: إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْفُؤُوهُ، یعنی تا به وقت عذاب ایشان از غرقى که وقت زده بودیم. و «نَكَثَ» نقض عهد باشد تَشْبِيهاً بِنَكَثِ الْغَزْلِ، و آن تاب باز دادن ریسمان باشد، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: كَأَنِّي نَقَضْتُ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا^۲، وَ النِّكَثُ الْغَزْلُ الْمَنْقُوضُ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَام - لَا مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ: إِنَّكَ سَتَقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ^۳. ۱۰
- فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ، حق تعالی گفت: چون چنین کردند من از ایشان انتقام بکشیدم به آن که ایشان را در دریا غرق کردم. و «إِنْتِقَام» کینه کشیدن باشد، و «يَم» دریا بود.
- قَالَ ذُو الرُّمَّةِ^۳:
 دَاوِيَّةٌ وَ دُجَى لَيْلٍ كَسَانَهُمَا
 يَمٌ تَرَاظَنُ فِي خَافَاتِهِ الرُّومُ
- و قصه غرق فرعون و قومش رفته است طرفی، و باقی گفته شود در سوره یونس - إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. بِأَنَّهُمْ؛ «بَا» مجازات راست، چنان که: فَعَلْتُ بِكَ كَذَا بِمَا فَعَلْتَ، یعنی بِجَزَاءِ مَا فَعَلْتَ وَ بِعَوَاضٍ^۴ مَا فَعَلْتَ، و «أَنَّ» مَعَ اسْمِهَا وَ خَبَرِهَا فِي مَوْضِعِ الْمَصْدَرِ، وَ الْمَعْنَى أَعْرِفْنَا هُمْ بِتَكْذِيبِهِمْ بِأَيَاتِنَا؛ به دروغ داشتن آیات ما را و غفلت ایشان از آن، و آن که از آن بی خبر بودند و علم به آن حاصل نکردند. ۱۵
- و در ضمیر «عَنْهَا» خلاف کردند، بعضی گفتند: راجع است به آیات، یعنی غافل بودند از تفکر و تأمل در آیات، و بعضی گفتند: از نقت، یعنی از
- ۲۰

۱. مع، وز، لت: می شکافتند.

۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶.

۳. مع، وز + شعر.

۴. مع، وز: بعضی.

- حلول نعمت به ایشان رُجوعاً إِلَى قَوْلِهِ: فَانْتَقَمْنَا، و قول اوّل قریبتر است.
- آنگه گفت: **وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ**، گفت: پس از آن که فرعون و قومش را در دریا هلاک کرده بودیم، میراث ایشان و آنچه از ایشان باز ماند به قوم بنی اسرائیل دادیم که در زمین مستضعف بودند و ضعیف و درمانده بودند از دست فرعون و قومش که ایشان را بندگی گرفته بودند^۱ و مقهور و ذلیل کرده به بیگاری، و پاره بر ایشان، و کشتن فرزندان ایشان، و انواع مذلت که ذکر آن برفت - میبارق و مغارب زمین به ایشان دادیم. گفتند: جانب شرقی خواست و جانب غربی. حسن بصری گفت: به جانب شرقی مصر خواست و به جانب غربی شام. [و زَجَّاج گفت: مراد نه موسی است، مراد سلیمان است که او از بنی اسرائیل بود و بر مشارق و مغارب زمین پادشاه شد]^۲ و برای آن به لفظ میراث گفت که بازمانده آن هلاک شدگان بودند از عمالقه و فراعنه. **وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ**؛ و تمام شد کلمه نیکوتر از خدای تو^۳ بر بنی اسرائیل به آن صبر که کردند، یعنی آن وعده که داد که من زمین به میراث به شما می دهم **فِي قَوْلِهِ: وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ**^۴.
- و «حُسْنَى» تانیث أحسن باشد، و او صفت کلمه است، و بعضی [۱۸۸ - را] دگر از مفسران گفتند: مراد به «کلمه» نعمت است، یعنی نعمت خدای تَعَالَى بر بنی اسرائیل تمام شد به هلاک فرعون و قومش. و قَوْلِهِ: **بِمَا صَبَرُوا**^۵، «با» مجازات راست و «ما» مصدریه است، یعنی بِصَبْرِهِمْ. **وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ**؛ و دمار برآوردیم از آنچه فرعون و قومش می کردند از بناها و هلاک کردیم آن را. و «دَمَار» هلاک بود، **وَ مِنْهُ قَوْلُهُ: قُدِّمِرْ كُلُّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا**^۶، هر چه ایشان به عمرهای

۱. مج، وزه، مل، لت: بنده گرفته بودند؛ آج، لب: به بندگی گرفته بودند.

۲. اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. ۳. مل: خدای تَعَالَى خدای تو.

۴. سوره قصص (۲۸) آیه ۵. ۵. اساس + و، با توجه به مج، وز زاید می نماید.

۶. سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۵.

دراز کرده بودند از همه چیزها، به يك ساعت^۱ دَمار برآوردیم.

وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ؛ و آن بناهای رفیع که می کردند از قصور و دُور^۲. و أَصْلُ
 الْعَرْشِ الرَّفِيعُ^۳، و مِنْهُ الْعَرْشُ لِلْسَّرِيرِ الرَّفِيعِ وَالْمُلْكِ الْعَظِيمِ، وگفتند: آنچه ایشان
 می بستند از چفتها^۴ و چمنها^۵ و در باغها نزهت را، و مِنْهُ الْعَرْشُ [بلان] مرغان را
 ۵ از این جا عریش خوانند که چون چفته^۷ بود،^۸ و روا بود که از جهت ارتفاع او را عریش^۹
 خوانند، و أَبُو عُبَيْدَةَ گفت: عریش بنا باشد، و مِنْهُ عُرُوشُ مَكَّةَ، أَيْ أُنْبِيَّتُهَا. و ابن عامر
 و ابوبکر و عاصم^{۱۰} خواندند^{۱۱}: «يَعْرِشُونَ» بِضَمِّ الرَّاءِ، و باقی قرآء، «يَعْرِشُونَ»
 بِكَسْرِ الرَّاءِ، وَ هُمَا الْعَتَانِ يُقَالُ: عَرَشَ يَعْرِشُ، وَ يَعْرِشُ، كَبَطَّشَ يَبْطِشُ وَيَبْطِشُ.
 وَ جَاوَزْنَا بَيْتِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ، حق تعالی در این آیت از بلاد و نکادت
 ۱۰ و جهالت بنی اسرائیل حکایت کرد، و آنکه خدای تعالی پس از آن که این همه
 نعمتها کرد با ایشان و ایشان بر کنار دریا گرفتار شدند و فرعون از پی ایشان برفت
 با لشکرهای گران و^{۱۲} ایشان را راه گریز^{۱۳} نبود که دریا در پیش بود و قوت
 مقاومت فرعون نه، که لشکر او بی کرانه بود، فروماندند و گفتند: یا موسی تدبیر ما
 چیست؟ خدای تعالی گفت: [یا]^{۱۴} موسی عصا بر [این]^{۱۵} دریا زن. عصا بر
 ۱۵ دریا زد، دوازده راه خشک در دریا پدید آمد تا هر سبطی به راهی فرو شدند چنان
 که گرد سم اسپان ایشان از میان دریا در هوا می رفت^{۱۶}. در میان دریا بر موسی

۱. مع، وز، مل، لت؛ ما به يك ساعته.

۲. مع، وز، مل: دور.

۳. مل، آج، لب: الرفیع.

۴. اساس: چفتها؛ با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۵. لت: خیمها / خیمهها.

۶. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد؛ مل، لت: بالان.

۷. اساس: چفت، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۸. مع، وز، مل: باشد.

۹. اساس: عریش، با توجه به وز، لت تصحیح شد؛ مع: عرایش.

۱۰. مع، وز، مل، لت: ابوبکر عن عاصم.

۱۱. مع، وز، لت: خوانند.

۱۲. آج، لب: که.

۱۳. مع، وز، لت: گریز؛ مل: گریزی.

۱۴. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد؛ آج، لب: موسی را.

۱۵. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.

۱۶. مل: می شد.

تحکم کردند که: یا موسیٰ ما چه دانسیم که حال برادران و خویشان ما چیست که ما ایشان را نمی‌بینیم؟ موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - دعا کرد تا آن آب که به شکل دیوار بود طاق طاق شد تا آنان که به آن^۱ طرف بودند می‌نگریدند و این گروه را که به این طرف بودند می‌دیدند.

- ۵ چون اینان همه از دریا برآمدند و فرعون و قومش در دریا حاصل شدند، خدای تعالی بفرمود تا آن طاقهای آب بر هم زدند و دریا به آب مطبق شد و ایشان جمله غرق شدند. چون برآمدند، گفتند: یا موسی ما چه ایمن باشیم که فرعون هلاک نشد^۲ بجست یا او را برهانیدند و فردا با ما گردد. خدای تعالی فرعون را با چهارصد من آهن سلاح که با خود^۳ داشت بر سر آب آورد تا ایشان بدیدند او را.
- ۱۰ این همه آیات و نعمت خدای دیده^۴، چون برآمدند بر کنار دریا گروهی را دیدند بت پرستان، بتان در پیش نهاده آن را سجده می‌کردند، موسی را گفتند: یا موسی، ما را نیز خدایی پیدا کن چنان که ایشان را خدایانند، و [وَجَاوَزْنَا] و^۵ بگذرانیدیم^۶ بنی اسرائیل را به دریا، يُقَالُ: جَاوَزْتُ بِفُلَانٍ مَكَانًا كَذَا فَتَجَاوَزَ. «بَحْر» مفعول اول است و «بنی اسرائیل» مفعول دوم. فَأَتَوْا! آمدند بر گروهی^۷ که ایشان عکوف و اقبال کرده بودند بر بتانی که ایشان را بودند^۸ گفتند: یا موسی ما را نیز خدایی کن چنان که ایشان را هست [۱۸۸ - پ].

- حمزه و کسایی و خَلْف خواندند: «يَعْكُفُونَ» به كَسْرِ «كاف»، و باقی قراء «يَعْكُفُونَ» به ضَمِّ «كاف»، و این دو لغت است، مِثْل: يَفْسُقُونَ و يَفْسُقُونَ. و اشتقاق و اصل «بَحْر» از سعت و فراخی باشد، و مِنْهُ الْبَحْرُ الَّذِي هُوَ الشَّقُّ، وَ مِنْهُ الْبَحِيرَةُ لِلشَّقَّةِ الْمَشْقُوقَةِ الْأَذْنِ. و «صَنَمٌ» آن باشد از بتان که مصوّر باشد، و

۱. مع: این.

۲. مع، وز: نشده باشد آن + یا.

۳. مع، وزه مل، لت: بر خود.

۴. آج، لب: خدای که بدیدند.

۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۶. اساس: بگذرانیدیم، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۷. مل + عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ.

۸. مل + قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا.

«وَتُنَّ» آن که نامصوّر باشد^۱.

موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: شما جاهل و نادان مردمانی^۲. در خبر است

که: يك روز جهودی امیرالمؤمنین علی را گفت: مَا دَفْتُم نَبِيَّكُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ؛

پیغامبرتان را دفن نکردی^۳ تا به خلاف نکردی،^۳ بر سبیل طعن [گفت]^۴.

۵ امیرالمؤمنین - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ؛ ما از او خلاف کردیم در او

خلاف نکردیم، یعنی در تفسیر کلام او خلاف کردیم نه در نبوت او، وَ لَكِنْ مَا

جَفَّتْ أَقْدَامُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ . اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمُ إِلَهَةٌ ، و لَكِنْ

پای شما از آب دریا خشک نشده پیغامبرتان را گفتی^۵: ما را خدایی کن چنان که

بت پرستان را خدایان اند، فَكَأَنَّمَا أَلْقَمَ حَجَرًا؛ پنداشتی سنگی^۶ در دهن او کوفتند^۷.

۱۰ إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُم فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ، این حکایت قول موسی

است که خدای تعالی خبر داد که او به جواب ایشان کرد، گفت: اینان آنچه

می کنند و در میان آنند از بت پرستیدن^۸ در معرض هلاک است. و «مُتَّبِعُونَ» مُهْلِكٌ

باشد مِنَ الثَّبَارِ وَ هُوَ الْهَلَاكُ ، و باطل است آنچه می کنند.

قَالَ أَغْيِرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا ، گفت ایشان را که: من برای شما جز خدای که

۱۵ آفریدگار و منعم شماست خدایی دگر طلب کنم! به لفظ استفهام [است]^۹ و

معنی تقریب و انکار، و بعضی نحویان گفتند تقدیر آن است که: أَبْغِي لَكُمْ إِلَهًا، و

حرف جرّ بیفکنند چنان که فِي قَوْلِهِ: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ^۹، أَي مِنْ قَوْمِهِ . و

نصب «غَيْرَ» بر مفعول به است. و بعضی دگر گفتند: «بَغِي» متعدی باشد به دو

مفعول، يُقَالُ: بَغَاهُ الْخَيْرَ، كَقَوْلِهِمْ: أَعْطَاهُ الْخَيْرَ . و «طلب» متعدی به يك مفعول

۱. مل + قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ نَجْهَلُونَ .

۲. معج، وز، مل، آف: مردمانند.

۳. معج، وز، مل، آج، لب، آف: نکردید.

۴. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۵. معج، وز، لت، آج، لب، آف: گفتید.

۶. معج، وز، مل: سنگ.

۷. آج، لب، لت: گرفتند.

۸. اساس: پرستیدند، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۹. سورة اعراف (۷) آیه ۱۵۵ .

باشد، و قول اول درست‌تر است. و در نصب «إِلَها» دو وجه است: یکی آن که حال باشد. دوم آن که مفعول به باشد و «غَيْرًا» را نصب بر حال باشد لِأَنَّهُ صِفَةٌ مُتَقَدِّمَةٌ^۱ عَلَى الْمُوصُوفِ، و صفت چون بر موصوف متقدم باشد^۲ نصب کنند او را بر حال، كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:^۳

۵
وَلِعِزَّةٍ مُّوَحِّشًا طَلَّلَ قَدِيمٍ
وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ و او شما را تفضیل داد^۴ بر مردمان روزگارتان
به آیاتی و نعمتها^۵ که داد شما را.

معمر روایت کرد از زهری از ابو واقد اللیثی که گفت: با رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بودم^۶ پیش غزاة حُنَينَ به درختی سدر^۷ بگذشتم^۸ بزرگ سبز نیکو جماعتی گفتند یا رسول الله! «إِجْعَلْ لَنَا هَذِهِ ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لِلْكَفَّارِ ذَاتَ أَنْوَاطٍ»؛^۹
این درخت ما را بذات انواط کن چنان که کافران را ذات انواطی هست، و کافران را درختی بود سدر پر شاخ که آن جا مقام کردند و سلاحهای خود از آن جا در آویختندی، مِنَ النَّوْطِ، وَالنَّوْطُ: التَّغْلِيْقُ، يُقَالُ نَاطَةٌ بِكَذَا إِذَا عُلِّقَتْ فَهُوَ مَنْوُطٌ. رسول - عَلَيْهِ السَّلَامُ - گفت: الله اکبر! این چنان است که بنی اسرائیل موسی را گفتند:
۱۰
إِجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ إِلَهَةٌ [۱۸۹ - ر] وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَرْكَبُنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ؛ به آن خدای که جان [من]^{۱۰} به امر اوست که شما بر سنت آنان بروی^{۱۱}
که پیش شما بودند؛

وَإِذْ أَنْجَبْنَاكُمْ، اهل شام خواندند: وَإِذْ أَنْجَاكُمْ، عَلَى الْحَبْرِ مِنَ الْغَايِبِ، و

۱. آج، لب، مقدمه.
۲. معج، وزه، مل: شود.
۳. معج، وزه، مل + شعر.
۴. آج، لب، بم: تفضیل داد شما را.
۵. معج، وزه، مل، لت: نعمت‌های.
۶. معج، وزه، مل، لت: با رسول علیه السلام بودیم.
۷. آن: بیدن.
۸. اساس: بگذشتم؛ وزه، مل: به درختی بگذشتم.
۹. اساس، آج، لب، آن، آف: انوات، که چون معنای محصلی نداشت با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
۱۰. اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.
۱۱. معج، وزه، مل، آف، آن: بروید.

باقی قراء به لفظ خبر^۱ از خود «أَنْجَيْنَاكُمْ» و تفسیر این در سوره البقرة رفته است جز که اشارتی کنیم^۲. حق تعالی گفت: یادکنی^۳ نعمتهای من چون برهانیدیم شما را از آل فرعون که بر شما می نهادند، مِنَ السَّوْمِ. وَالسَّوْمُ: التَّكْلِيفُ، يُقَالُ: سَامَهُ حَسْفًا، أَيْ كَلَّفَهُ ظُلْمًا. سُوءَ الْعَذَابِ؛ عذاب بد از استعباد و استخدام و آنچه شرح دادیم. يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ؛ می کشتند^۴ پسرانتان را. نافع خواند تنها: يُقْتَلُونَ، بتخفیف از بناء ثلاثی، مِنْ قَتَلَ يُقْتَلُ. و باقی قراء بتشدید مِنَ التَّقْتِيلِ لِتَكْثِيرِ الْفِعْلِ، مِنْ كَثْرَةِ الْمَقْتُولِينَ؛ و زنان شما را یعنی دختران را زنده رها می کردند. وَ فِي ذَلِكُمْ؛ و در این معنی که رفت و اشارت به او کرده شده^۵ بلایی و نعمتی هست عظیم از خدای شما. و بلا، ابتلا باشد و ابتلا و امتحان هم به نعمت باشد و هم به شدت^۶.

آیه ۱۴۲ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنَمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ؛ و وعده دادیم موسی را سی شب و تمام کردیم آن را به ده^۷، تمام شد وقت زدن خدای^۸ چهل شب و گفت موسی برادرش هارون [را]^۹، خلیفه من باش در قوم من و صلاح کار بند و پی مدار راه فساد کنندگان^{۱۰} را.

آیه ۱۴۳ وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ بُنْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ؛ و چون موسی آمد به میقات^{۱۱} و سخن گفت با او خدا، گفت: بار خدایا باز نمای

۱. مع، وز، بر لفظ جزا.

۲. مع، وز، گفتیم.

۳. مع، وز، مل، آف: کنید.

۴. وز، می کشتند.

۵. مع، وز، مل، لت: به او افتاد.

۶. مل + و لله أعلم بالصواب.

۷. مع، وز + شب، آج، لب + دیگر.

۸. مع، وز، لت + او.

۹. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

۱۰. آج، لب: تباهاکاران.

۱۱. آج، لب: وقت تعیین کرده؛ مع، وز + ما.

مرا تا بنگرم به تو. گفت: نبینی مرا، و لکن در نگر به کوه^۱، اگر بایستد^۲ به جای خود پس بینی مرا. چون ظاهر شد نور خدا کوه را بکرد آن را پاره پاره و بیفتاد^۳ موسی بیهوش. چون با هوش آمد^۴، گفت: منزهی تو توبه کردم به تو^۵ و من نخستین مؤمنانم.

آیه ۱۴۴ قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ؛ گفت ای موسی! من برگزیدم تو را بر مردمان به پیغامهای من و به سخن من، بگیر آنچه دادم تو را و باش از جمله شاکران.

آیه ۱۴۵ وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ؛ و بنوشتیم برای او در لوحها از هر چیزی پندی و جدا کردنی هر چیزی را، بگیر آن را بنیرو و بفرمای قومت را تا فرا گیرند به نیکوترین آن، باز نمایم شما را سرای فاسقان.

آیه ۱۴۶ سَأَصْرِفُ [ب - ۱۸۹] عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ؛ برگردانم^۶ از آیتهای خود آنان را که تکبر کنند در زمین بناحق، و اگر ببینند هر آیتی ایمان نیارند به آن، و اگر ببینند ره راست، نگیرند آن را راه. و اگر ببینند ره نادانی، گیرند آن را راهی. این به آن است که اینان به دروغ می دارند^۷ آیات ما را، و بودند از آن غافلان.

آیه ۱۴۷ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ و آنان که بدروغ دارند^۷ آیات ما را و آمدن با سرای بازپسین، باطل شد عملهای ایشان پاداشت کنند ایشان را الا آنچه کرده باشند؟

۱. مع، وزه لت: در کوه؛ آج، لب + سوی کوه.

۲. مع، وزه باسند.

۳. مع، وزه لت: بیفتاد.

۴. آج، لب: بهوش باز آمد.

۵. مع، وزه لت: با تو.

۶. اساس به صورت: «برگردانیم» هم خوانده می شود.

۷. مع، وزه دروغ داشته.

آیه ۱۴۸ وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ؛ و گرفتند قوم موسی از پس او از حلی^۱ شان^۱ گوساله تنی که او را آوازی بود، نمی بینند که او سخن نمی گوید^۲ و نمی نماید ایشان را راهی که گرفتند و بودند بی دادکاران.

آیه ۱۴۹ وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ چون در افتادند در دستهاشان و دیدند که ایشان گمراه شدند، گفتند: اگر نبخشاید ما را خدای ما و نیامرزد ما را، باشیم از جمله زیان کاران.

آیه ۱۵۰ وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَّفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تَشْعُرُونَ بِمِ الْأَعْدَاءِ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ و چون باز آمد موسی با قومش خشمناک^۳ اندوهگین^۳، گفت: بد خلیفتی کردی^۴ مرا از پس من شتاب زدگی کردی^۴ فرمان خدایتان را؟ و بینداخت لوحها را و بگرفت سر برادرش، می کشید او را به خود. گفت ای پسر مادر من^۵! قوم مرا ضعیف کردند و خواستند که مرا بکشند^۶ شاد مکن به من دشمنان را و مکن مرا با گروه ستمکاران^۷.

آیه ۱۵۱ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ گفت: خدای من بیامرزد مرا و برادر مرا و درآر ما را^۸ در رحمت خود و تو بخشاینده ترین بخشاینده گانی.

آیه ۱۵۲ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

۱. اساس: حلیت آن، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۲. مع، وز، لت + با ایشان.

۳. مع، وز، لت: دژم.

۴. کردی / کردید.

۵. مع، وز، لت: ای برادر من.

۶. مع، وز، لت: بس نماند که بکشند مرا.

۷. مع، وز، لت: بیادکاران.

۸. مع، وز، لت: در بر ما را.

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ؛ آنان که گرفتند گوساله، برسد به ایشان خشمی از خدایشان و خواری در زندگانی دنیا و همچنین پاداشت^۱ دهیم دروغزنان را.

آیه ۱۵۳ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و آنان که کردند بدیها پس توبه کردند از پس آن و ایمان آوردند، خدای تو از پس آن آمرزنده و بخشاینده است [۱۹۰ - ر.]

قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً، «مواعده» وعده باشد از میان دو کس. و بیان کردیم که وعده خبری باشد متضمن خیر و سرور که مُخْبِرٌ لَهُ متوقع باشد آن را در مستقبل ایام. اگر گویند: چرا «ثَلَاثِينَ» گفت، «يَوْمًا» نگفت؟ جواب [آن]^۲ است که گوئیم: حساب عرب بر هلال باشد و أهْلَهُ در شب پیدا شود تا دانند که این سی روز ماهی است از ماههای عرب. اگر گویند: چرا «ثَلَاثِينَ» و «عَشْرًا» گفت و «أَرْبَعِينَ» نگفت به يك بار؟ گوئیم از این چند جواب است: یکی آن که مراد خدای تَعَالَى يك ماه درست بود مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ، بر تتابع و ده روز بر سری از^۳ ماهی دگر، و گفته اند: این سی روز ذُو الْقَعْدَةِ^۴ بود و آن ده روز تمامی عشر ذی الْحِجَّة، و این قول عبدالله عَبَّاس است و مجاهد و ابن جُرَيْج و مسروق و بیشتر مفسران.

جواب دوم آن است که: خدای تَعَالَى خود او را چهل روز وعده داد از^۵ اصل چنان که در سورة البقرة گفت: «وَإِذْ^۶ وَاعِدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً^۷، جز که این جا مَبْعُضُ کرد و آنکه فَذَلِكَ جمله بیاورد، گفت: فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، این

۱. آج، آف: پاداشت.

۲. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۳. آج، لب: ذی القعدة.

۴. آن: روز از سر.

۵. اساس: ندارد، با توجه به مل و ضبط قرآن مجید افزوده شد.

۶. معج، وز، مل، لت: در.

۷. سورة بقره (۲) آیه ۵۱.

قول حسن بصری است.

جواب سه دیگر^۱ از آن آن است که: خدای تعالی او را در این سی روز روزه فرمود، [او] ^۲ روزه بداشت در آن ده روز عباداتی دیگر و اورادی دیگر فرمود او را، آن ده روز برای آن جدا کرد که عبادت آن جدا بود.

۵ جواب چهارم از این آن است که: حق تعالی این یک ماه سی روز فرمود، آنکه آن عشر که ^۳ عشر ذی الحجه است تخصیص فرمودند که ^۴ برای تفضیل و شرف او را، و از شرف او آن که توریث در آن عشر آمد.

جواب پنجم از او آن است که: موسی را - علیه السلام - روزه فرمودند^۵ در این سی روز. چون موسی - علیه السلام - سی روز روزه داشته بود، بوی دهن او به حسب عادت متغیر شد^۶. اندیشه کرد که به مناجات می روم، نباید تا بوی دهن من چنین باشد! مسواک بر گرفت و دهن پاک کرد. و گفته اند: پوست درختی خوشبوی بخایید تا آن رایحه منقطع شد. فرشتگان آمدند و گفتند: ما از دهن تو بوی خوش می شنیدیم چون بوی مشک، اکنون بر خویشتن تباه کردی. جبریل آمد و گفت: چرا چنین کردی؟ ندانستی که بوی دهن روزه دار بنزدیک خدای تعالی از بوی مشک خوشتر باشد؟ ^۷ إِنَّ خُلُوفَ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ، حق تعالی گفت: اکنون ده روز دگر^۷ روزه دار تا دهنت همان بوی گیرد^۸، و گفتند: سبب فتنه قوم، آن بود.

جواب ششم [از او]^۲ آن است که باقر - علیه السلام - گفت: موسی - علیه السلام - به سی روز وعده داد تا بر ایشان آسان آید، آنکه چهل روز برفت و

۱. بم، آن: سیم؛ آف: سیوم.

۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. مل، لت: عشر را که.

۴. آج، لب: فرموده است که.

۵. لت: فرمود.

۶. لت: شده، آن: شده بود.

۷. مع، وز، مل، لت: دیگر.

۸. مع: گردد.

در این خلفی و کذبی نباشد^۱ برای آن که سی داخل بود^۲ تحت چهل، چون چهل روز برود سی روز رفته باشد و زیاده^۳ عَلَیْهِ^۳.

جواب هفتم از او آن است که ما بیان کردیم که: الفاظ قرآن لطف است و چنان که فهم معنی و استفادت به او از جمله الطاف است، حق تَعَالَى دانست که آنچه گفت مثلاً: اَلَمْ، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ^۴، مکلفان را در آن^۵ [از] لطف آن است که اگر گفتی: اَلَمْ، هَذَا الْقُرْآنُ لَا شَكَّ فِيهِ بَيَانٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، آن لطف نبودی مَعَ اتِّفَاقِ الْمَعْنَى. پس چون چنین است، خدای تَعَالَى از لطف و مصلحت در آن که چهل به دو بار فرماید موسی را، آن لطف شناخت که اگر به يك بار گفتی^۶ آن لطف نبودی. و نیز چون با رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - حکایت فرمود، همچنین برای مصلحت^۷ دینی کرد که در تفصیل بود که اگر [بر] جمله^۸ گفتی آن مصلحت نبودی، و این [۱۹۰ - پ] جوابی است شافی و شامل بسیار مواضع را و از همه جوابها بهتر و شاملتر فایده را - وَاللَّهِ^۹ أَعْلَمُ بِمَا آزَادَ.

و «لَيْلَةٌ» در هر دو جانصب او بر تمیز است، و برای آن «عشر» گفت که «لیله» و «الیالی» مؤثث است. آنکه حکایت قول موسی کرد که چون به مناجات خواست رفتن چه وصایت کرد برادر را و چگونه خلیفه کرد، گفت^{۱۰}: موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت^{۱۱} برادرش را^{۱۲} هارون را^{۱۳} خلیفه من باش در قوم. ای عجب موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - سی روز تا^{۱۴} غایت چهل روز می برود^{۱۵}، بر آن که^{۱۶} زود باز آید هارون را به

۱. مل: نبود.

۲. آج، لب + در.

۳. مع، وز، مل + و.

۴. سورة بقره (۲) آیه ۱ و ۲.

۵. مع، وز، مل، لت: در این.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۷. مل: بودی.

۸. مع، وز، مل، لت: مصلحتی.

۹. مع، وز + تعالی.

۱۰. آف، لت: ندارد.

۱۱. مل، آج، لب، آن: ندارد.

۱۲. مع، وز، آج، لب: ندارد.

۱۳. مل: ندارد + گفت.

۱۴. آن: یا.

۱۵. بم، آف: برد.

۱۶. مل، لت: تا.

خلیفتی به جای خود می‌نشانند^۱ و می‌گویند خلیفه من باش در قوم^۲، و او را وصایت می‌کند بِالصَّالِحِ وَ تَرْكُ الْإِفْسَادِ. رسول ما - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - از دار دنیا رخت به جوار ایزدی برد بکلی چنان که دانست که رجوعش نخواهد بود [ن]^۳ با دنیا خلیفتی فرانداشت^۴ بر اُمت و وصایتی نکرد او را! اینت سرسری کاری که کار نبوت و شریعت [او]^۳ بود. ۵

اما وصایت او هارون را بِقَوْلِهِ: وَ أَصْلَحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ، با آن که دانست که او جز آن نکند، چنان بود که در مثل گفتند: أَرْسِلْ حَكِيمًا وَ لَا تُوصِهِ^۵؛ رسولی حکیم فرست^۶ و وصیتش مکن^۷. دگر آن که: آنچه تکلیف او بود این بود که این بگوید و هارون بشنود، و اگر چه ناگفته همان بودی لِعِضْمَتِهِ تا ثواب باشد هر دو را كَقَوْلِهِ تَعَالَى: قَالَ^۹ رَبِّ اخْكُم بِالْحَقِّ. و ابوعلی گفت: این نوبت که موسی - عليه السلام - رفت آن هفتاد مرد بودند که ایشان را موسی برگزیده بود تا کلام خدا بشنوند و جواب سؤال رؤیت.

قَوْلُهُ: وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا، حَقَّ تَعَالَى در این آیت حکایت^{۱۰} آن کرد که: موسی - عليه السلام - به میقات خدای رفت با آن هفتاد مرد گزیده. در تفسیر است که: چون خدای تعالی فرعون را غرقه کرد، موسی را وعده داده بود که او را کتابی دهد تا حجتی باشد ایشان را و شرفی و ذکری در میان ایشان و اعقاب ایشان. چون وقت آمد قوم تقاضا کردند، خدای تعالی این^{۱۱} توریّت به موسی فرستاد. ۱۵

۱. لت: بمی‌نشانند.

۲. معج، وزه لب، لت: قوم.

۳. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۴. معج، وزه لت: فرو نداشت.

۵. معج، وزه مل: و اوصیه بم، آف، آن: و لا توصیه.

۶. معج، وزه مل، لت: با آن که رسولی حکیم فرستی.

۷. معج، وزه مل: کن.

۸. مل: آن.

۹. سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۱۲. در اساس: قُلْ، و لکن طبق قرائت مشهور «قال» در متن آمد.

۱۰. مل: بیان.

۱۱. معج، وزه مل: ندارد.

ایشان آن بشنیدند، گفتند: ما چه دانیم که این کلام توست یا کلام بعضی بشر یا کلام جز شما یا کلام خدای؟ ما را باید تا آن^۱ جا که میعاد و میقات و مناجات توست حاضر باشیم و این کلام از خدای بشنویم. موسی - علیه السلام - گفت: بار خدایا، تو عالمتری به آنچه اینان می گویند. حق تعالی گفت: روا باشد. بیار ایشان^۲ را تا کلام من بشنوند.

۵

موسی - علیه السلام - بنی اسرائیل را گفت: خدای تعالی دستوری داد که آن کس که خواهد از شما با من بیاید [و کلام خدای بشنود]^۳، و ایشان^۴ ششصد هزار^۵ مرد بودند، مردان تمام که پیران پیر و نوریسیدگان در آن شمار نبودند. موسی - علیه السلام - از ایشان هفتاد هزار^۶ اختیار کرد، آنگه [از ایشان]^۷ هفت هزار، آنگه [از ایشان]^۸ هفتصد، آنگه از ایشان هفتاد و ذلک قوله: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا^۹، و ایشان را برگرفت و با خود به کوه طور برد^{۱۰} موسی - علیه السلام - غسل بکرد^{۱۱} و جامه پاکیزه در پوشید.

۱۰

و هب گفت: موسی را - علیه السلام - در هفتاد حجاب بردند، و این هفتاد مرد را و رای حجاب بداشتند. خدای تعالی وحی کرد به موسی - علیه السلام - به کلماتی و کلامی که ذکر آن بیاید بعد از این فی قوله تعالی: وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَنْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً^{۱۲} - الآية. چون ایشان این بشنیدند، و خدای آنچه وحی خواست کرد [ن]^{۱۳} بر موسی - علیه السلام - وحی کرد، و موسی از حجاب برون آمد، گفت ایشان را: کلام [۱۹۱ - ر] خدای شنیدی^{۱۴}؟ گفتند: کلامی شنیدیم و

۱۵

۲. مع، وز، مل: اینان.

۱. آج، لب: که آن.

۴. اساس: آن، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۶. مع، وز، مل، لت + مرد.

۵. مع، وز: سیصد هزار.

۸. مع، وز + و.

۷. سورة اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

۱۰. سورة اعراف (۷) آیه ۱۴۵.

۹. اساس: کرد، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۱۱. مع، وز، مل: شنیدید.

ندانیم تا کلام خدای بود یا نه! جز که چیزی شنیدیم و ما را هنوز آن شك حاصل است که بود، و این شك ما زایل نشود جز که خدای را به معاینه ببینیم^۱. تو از خدای در خواه تا خود را معاینه به ما نماید. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: [از خدای بترسید که این نشاید گفتن، گفتند: چاره نیست موسی. - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت:]^۲ ۵

بار خدایا می دانی تا اینان چه می گویند؟ و ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً^۳، و قَوْلُهُ تَعَالَى: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً^۴.

حق تَعَالَى گفت: بگو آنچه ایشان می خواهند. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ؛ بار خدایا بنمای تا به تو نگرم! جواب آمد از قِبَل رَبِّ الْعِزَّة: لَنْ تَرِنِي؛ تو نبینی مرا هرگز. وَ لَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ؛ و لکن در کوه نگر، و آن کوهی بود که از آن بزرگتر کوه^۵ نبود در مَدین، آن را زُبیر گفتند عَلَى قَوْلِ السُّدِّي. و آن آن بود که گفت: چون خدای تَعَالَى گفت من تجلی خواهم کرد [ن] بر بعضی کوهها. همه کوهها سر بر آوردند، مگر کوه زُبیر که سر فرو برد و گفت: مرا محل آن نباشد که خدای تَعَالَى تجلی نور خود بر من فکند^۶. حق تَعَالَى گفت: به عزت من که^۷ جز بر تو نیفکنم به تواضعت - و این عَلَى طَرِيقِ التَّمثِيلِ ۱۵

باشد. اگر این کوه بر جای خود بماند تو مرا بینی، آنکه تجلی فرمود.

و در معنی «تجلی» خلاف کردند. عبدالله عَبَّاس گفت: ظَهَرَ نُورُهُ لِلْجَبَلِ؛ نور او بر کوه طور پیدا شد. ضحاک گفت: حق تَعَالَى بفرمود تا از آن حجابها چندان نور بتافت که [از]^۸ بینی گاوی^۸ برون آید. عبدالله سلام و كَعْبُ الْأَخْبَارِ

۱. مع، وز، مل: ببینیم به معاینه.

۲. اساس: ندارد، یا توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳.

۴. سوره بقره (۲) آیه ۵۵.

۵. لت: کوهی.

۶. اساس: کنت، یا توجه به مع، وز نصحیح شد.

۷. لت: من خدای که.

۸. مع، وز، لت: گاف؛ بم: تنی گاوی.

روایت کردند که: چندانی نور عرش پیدا کرد که به سوراخ سوزن می برود. و اینان^۱ به لفظ عظمت گفتند. سدّی گفت: به مقدار سرانگشتی، و مراد انگشت کهین. و رفع کرد این روایت به آنس از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - که او این آیت می خواند، آنگه انگشت مهین بر بند انگشت کهین نهاد و گفت: این مقدار نور خدای تَعَالَى تجلی فرمود بر کوه، کوه به زمین فرو شد.

۵

حسن بصری روایت کرد که: خدای تَعَالَى وحی کرد به کوه^۲ که تو طاقت رؤیت من نداری^۳. کوه به زمین فرو شد و موسی در او می نگرید تا هیچ نماند. این اقوال همه عَلَى حَذْفِ الْمُضَافِ وَإِقَامَةِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ مَقَامَهُ، أَعْنِي تَجَلَّى رَبُّهُ، أَيْ نُورُ رَبِّهِ. و «تَجَلَّى» به معنی ظَهَرَ، و قیل: معناه تَجَلَّى رَبُّهُ لِأَهْلِ الْجَبَلِ، هم^۴ بر این طریقه حذف مضاف و اقامت مضاف إِلَيْهِ به جای او، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَسُئِلَ الْقُرَيْبَةَ^۵. و بر این قول «تجلی» مضاف باشد با نام خدای، و لکن تجلی [به] برهان و دلیل باشد، برای آن که آنچه به دلیل واضح روشن شود، جاری مجرای ضروری و مدرکات باشد، نبینی که شاعر چه گونه می گوید^۶:

تَجَلَّى لَنَا بِالمُشْرِفِيَةِ وَالْقَنَا وَقَدْ كَانَ عَنِ الْأَيْسِنَةِ نَائِبًا

و مراد شاعر آن است که تدبیر امر کارزار بر او دلیل کرد و راه نمود [مردم را]^۶

۱۵

که او مدبّر آن کارزار است با آن که او غایب بود، نبینی که گفت: او از وقع سنانها دور بود، پس مراد به «تجلی» در بیت ظهور به دلیل است بر تدبیر و رای او.

بعضی دیگر گفتند تاویل آیت آن است که: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ بِالْجَبَلِ

لِمُوسَى، برای آن که عرب حروف صفات^۸ را به جای یکدیگر بدارند^۹، و معنی آن

۱. مع، وز و این.

۲. آج، لب، کوهی.

۳. مع، وز داری.

۴. اساس: لاهلهم، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۵. سورة يوسف (۱۲) آیه ۸۲.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۷. مع، وز مل + شعر.

۸. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۲۷۳/۵): اضافت.

۹. اساس: براند، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

باشد که: **ظَهَرَ بِالْجَبَلِ، أَيْ أَظْهَرَ فِي الْجَبَلِ آيَةً وَ هُوَ ذَكُّهُ لِمُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام -**
دَلَّتْ عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى لَا يُرَى بِالْأَبْصَارِ وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الرُّؤْيَةُ. خدای تعالی تجلی
 کرد به کوه^۱ برای موسی، یعنی در کوه آیتی پیدا کرد که موسی به آن آیت بدانست
 که رؤیت بصر بر خدای^۲ روان باشد.

۵ **و قَوْلُهُ^۳: جَعَلَهُ ذَكَاً، وَ «الذَّكُّ» أَبْلَغُ مِنَ الدَّقِّ^۴؛** کوه را پست کرد
 [۱۹۱-پ]. بعضی گفتند: [به زمین فرو شد]^۵ چنان که برفت، و بعضی دگر
 گفتند: ریگ روان شد، و این قول عطیة العوفی است. کلبی گفت: پاره پاره کرد تا
 کوههای کوچک شد.

آنس مالک روایت کند از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - در این آیت که او گفت:
 ۱۰ چون خدای تعالی تجلی کرد به کوه، به شش پاره شد شش کوه^۶، سه به مدینه،
 افتاد: **أُحُدٌ وَ وِرْقَانٌ وَ رَضْوَى،** و سه به مکه افتاد: **ثَوْرٌ وَ ثَبِيرٌ وَ حِرَى.** و اهل کوفه
 خواندند مگر عاصم: **«جَعَلَهُ ذَكَاً»** به مد علی و زین فعلاء، و در **سُورَةُ الْكَهْفِ،**
 عاصم نیز موافقت کرد و تفسیر آن باشد که: **جَعَلَهُ أَرْضاً ذَكَاً،** **أَيْ مَلْسَاءً،** و قیل:
شَبَّهَهُ بِالنَّاقَةِ الذَّكَاةِ وَ هِيَ الْمَقْطُوعُ السَّنَامُ؛ چون شتری کوهان بریده شد^۷. و **الذَّكُّ**
 ۱۵ **الدَّقُّ، وَ الذَّكُّ الْمُسْتَوِي مِنَ الْأَرْضِ.**

زجاج گفت: **ذَكَاً: أَيْ مَذْكُوكاً؛** آن را کوفته و پست کرده، عبدالله عباس
 گفت: **خَاكٌ** شد، و برخی^۸ دگر گفتند: **«ذَكُّ»** به معنی **ذَاكٌ** است مصدر به معنی
 فاعل، **أَيْ يَدُّكَ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ يَدُّقُهُ،** **قَالَ الْأَغْلَبُ^۹:**

هَلْ غَيْرُ غَارٍ ذَكٌّ غَاراً فَأَنْهَدَمَ

۱. مل: به موسی و به کوه.
 ۲. مل + تعالی.
 ۳. اساس + و، با توجه به مع، وز زاید می نماید.
 ۴. مع، وز: من الذك.
 ۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.
 ۶. آج، لب + شد.
 ۷. مع: بریده شده؛ مل: بریده باشد.
 ۸. مع، وز: مل: بهری.
 ۹. مع، وز: مل + شعر.

و قَالَ حُمَيْدٌ:

يَدُكَ أَرْكَانَ الْجِبَالِ هَزْمُهُ يَخْطُرُ بِالْبَيْضِ الرَّقَاقِ بُهْمُهُ

و بیشتر مفسران بر آنند که آن را ریگ روان کرد تا در جهان می رود تا به قیامت و بر جای قرار نگیرد.

- ۵ قَوْلُهُ: وَ خَرَّ مُوسَى صَبِقًا؛ موسی بیفتاد بی هوش. بیشتر^۱ بر این اند^۲، و قتاده گفت: مَيْتًا؛ بمرد، و این قول درست نیست برای ظاهر قرآن که حق تعالی گفت: فَلَمَّا أَفَاقَ؛ چون با هوش آمد، و این مَعْشَى عَلَيْهِ را گویند، و اگر مرده بودی گفتی: فَلَمَّا أُحْيِيَ.

کلبی گفت: این سؤال روز پنج شنبه بود - روز عرفه - موسی را - علیه السلام -

- ۱۰ روز آدینه که عید نحر بود توریت دادند. وَ هَبْ كَفْت: چو[ن]^۳ موسی - علیه السلام - سؤال رؤیت کرد، خدای تعالی ابری و ضبابی فرستاد با رعد و برق و صواعق تا گرد آن کوه در آمد. فرشتگان آسمانها را گفت: بروی^۴ و بر موسی اعتراض کنی^۵ تا چرا این سؤال کرد. فرشتگان روی به موسی نهادند از چهار سوی کوه تا از جانب چهار فرسنگ بگرفتند. اول فرشتگان آسمان دنیا آمدند بر صورت گاوین و رزا^۶، دهن ایشان به تسبیح و تهلیل می دمید به آوازهای چون آواز رعد^۷.

- ۱۵ آنگه فرشتگان آسمان دوم آمدند بر صورت شیران، ایشان را جَلْبَه بود و آوازی^۸ عظیم بود به تسبیح و تهلیل. موسی - علیه السلام - بترسید و لرزه بر اندام او افتاد و هر موی که بر اندام او بود برخاست از ترس و گفت: بار خدایا استقالت کردم و پشیمان شدم، مرا از این احوال به کرم برهان. خَبْر^۹ فرشتگان و رئیسشان

۱. مع، وز + مفسران.

۲. مع، وز: برآند.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. مع، وز: مل: بروید.

۵. مع، وز: مل، آج، لب: کتید.

۶. مل: ووز.

۷. مع، وز: مل + سخت.

۸. مع، وز: مل: جلبه ای و آوازی.

۹. مع، وز: مل: بترسید و اندام او لرزیدن گرفت.

۱۰. لب: خبر.

گفت^۱: یا موسی صبر کن! پس زود به جزع آمدی آن کس که آن خواهد که تو خواستی ازین صابرتر باشد، تو هنوز چه دیده‌ای از بسیاری اندک دیده^۲.
 آنکه فرشتگان آسمان سیم^۳ فرود آمدند بر صورت کرکسان، آواز ایشان به تسبیح و تهلیل بلند شده چنان که نزدیک بود که کوه بَدَرَد، گفتی^۴ درفش آتشند به رنگ آتش بودند.

۵

آنکه فرشتگان آسمان چهارم فرود آمدند و ایشان با هیچ جانور نماندند، به مانند درفش آتش بودند، به رنگ آتش بودند و به خلقت برف بودند، و آواز به تسبیح و تهلیل برگشاده بیش از فرشتگان پیشین^۵.

آنکه فرشتگان آسمان پنجم [فرود]^۶ آمدند بر هفت لون. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - نتوانست که در ایشان [نگرد]^۶. از شدت خوف بر جای بماند^۸ گریستن گرفت و اندامش مرتعش شد، هم خَبر فرشتگان گفت: مَكَانَكَ: بر جای باش [۱۹۲- ر] تا چیزی بینی که طاقت نداری.

۱۰

آنکه فرشتگان [آسمان]^۹ ششم آمدند^۹ و خدای ایشان را گفت: بروی^{۱۰} و بر آن بنده اعتراض کنی^{۱۱} که خواست که مرا ببیند. ایشان آمدند بر صورتی و خلقتی عجیب، در دست هر یکی درختی از آتش چند درخت خرما، و لباس ایشان چون درفش آتش. هر که تسبیح کردند این همه فرشتگان جواب دادندی، و تسبیح ایشان این بود [که می گفتند]^۶: سُبُوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْعِزَّةِ اَبَدًا لَا يَمُوتُ.

۱۵

موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - به^{۱۲} خوف از حدّ بگذشت و زیبان برگشاد با ایشان

۱. آج، لب، بم: گفتند.

۲. بم: دیده‌ای.

۳. مع، وز: سهام؛ مل: سیوم.

۴. مع، وز: گویی.

۵. مل: پیشتر.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۷. مع، وز: این از.

۸. مع: نماند.

۹. مل: فرود آمدند.

۱۰. مع، وز: آج، لب: بروید.

۱۱. مع، وز: آج، لب: کنید.

۱۲. آج، لب: را.

به تسبیح و گفت: بار خدایا بندهات را^۱ - پسر عمران را - فراموش مکن و با خود رها مکن! بار خدایا ندانم که من از این میدان جان به کناره برم یا نه؟ بار خدایا! اگر بروم بسوزم و اگر بایستم بمیرم! رئیس فرشتگان گفت: یا موسی صبر کن آن را که خواستی، همانا خوفت بغایت رسید و دلت را قرار نماند.

- ۵ آنکه حق تعالی فرشتگان آسمان هفتم را گفت: حجاب برداری^۲ و اندکی از نور عرش من به موسی نمایی^۳. ایشان حجاب برداشتند و آن نور عرش - ماشاء الله - به موسی نمودند. چون بر کوه تافت، کوه پاره پاره شد و خاک گشت و هر سنگی و درختی که پیرامن او بود پست گشت از عظمت آن اندکی نور عرش، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا. و موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - بیفتاد^۴ و بی هوش شد، پنداشتی که روح ندارد^۵. و فرشتگان آواز به تسبیح و تهلیل بلند کردند، و حق تعالی آن سنگی که موسی بر آن بود برداشت و بلند کرد تا موسی سوخته نشود، و صاعقه^۷ آمد از آسمان آتشی عظیم و آن هفتاد کس را که این خواسته بودند بسوخت، و خدای تعالی به لطف و^۸ رحمت موسی را دریافت. چون باهوش^۹ آمد، گفت: بار خدایا، توبه کردم و ایمان از سر گرفتم و بدانستم که کس تو را نبیند، و هر که نور تو بیند و فرشتگان [تو را]^{۱۰}، دلش در بر بنماند، فَمَا أَعْظَمَكَ وَ أَعْظَمَ مَلَائِكَتَكَ ؛ چه بزرگواری تو و چه بزرگانند فرشتگان تو. أَنْتَ رَبُّ الْأَرْبَابِ وَ إِلَهُ الْأَلِهَةِ وَ مَلِكُ الْمُلُوكِ لَا يَغْدِي لَكَ شَيْءٌ وَ لَا يَقُومُ لَكَ شَيْءٌ رَبِّ تُبْتُ إِلَيْكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

این خبر، امام اصحاب حدیث ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم

۱. آج، لب: بندهات موسی علیه السلام.

۲. مع، وزه، مل، آج، لب: بردارید.

۳. مع، وزه، مل، آج، لب: نمایید.

۴. مع، وزه، مل، لث: بیوفتاد.

۵. مع، وزه، پنداشتی که روح از تنش برفت.

۶. مل: بوده بود.

۷. مل: صاعقه ای.

۸. مع، وزه، مل: و به.

۹. مل: باهوش.

۱۰. اساس: ندارد، با توجه به مع، وزه افزوده شد.

الثَّغَلْبِيَّ آورد در کتاب الْعَرَائِسِ فِي الْمَجَالِسِ وَ يَوَاقِيتِ التَّيْجَانِ فِي قِصَصِ الْقُرْآنِ،
 و من برای آن آوردم که خبری غریب است و در او حجت است ما را: اول آن که
 او مُثَبِّتِ رُؤْيَتِ است و آن که سؤال رؤیت را چندین تهویل و تعظیم نهاد. ای
 عجب موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - از سر امتحان نه از سر ایمان، نه از قبل خود بل از
 ۵ زبان آن گروه نادان سؤال رؤیت کرد، جواب به نص قرآن: لَنْ تُرْيِيَنِي آمِدًا، و حال بر
 این جمله که شرح رفت. و موسی بی هوش^۱ بیفتاد از احوال و کوه بر جای نماند تا
 سفیان گفت: جَعَلَهُ دَكَاً. حَقَّ تَعَالَى کوه پاره پاره کرد و از جای برداشت و در دریا
 انداخت، هنوز فرو می شود تا به روز قیامت خواهد شد [ن]^۲ و آن جماعت
 مقرران به صاعقه بسوختند، ندانم تا آن جا که دیدار حقیقی باشد که^۳ بیند و که
 ۱۰ تواند و که بماند، یا نیز پس از این همه که زهره دارد که این سخن بر زبان راند؟
 اَيُّ سُبْحَانَ اللَّهِ! اندیشه نکنی که تسبیح فرشتگان آسمانها در چنین حال نه
 دلیل تنزیه و تقدیس او کند، از آن که چشم بینندگان او را دریابد و به او^۴ برسد! و
 اگر گویی: آن^۵ در خبر است، گوئیم^۶: در خبر تو است از اثر تو است در دفتر
 تو است، تسبیح موسی در قرآن است [۱۹۲ - پ]، باری سُبْحَانَكَ تُبِّتُ إِلَيْكَ،
 ۱۵ این تنزیه به چه درخور است آن^۷ جا؟

یعنی زن نداری و فرزند نگیری و با کس نمایی و ظلم نکنی، آن^۷ جا این
 لایق نیست، معنی جز این نباشد تا سخن متناسب شود که [تو]^۲ منزهی از آن که
 چشم بینندگان و ادراک مُدْرِكَانِ و حاسمه بصر و دیدار دیده سر به تو رسد. اَنْتَ
 كَمَا اَنْتَ عَلَى نَفْسِكَ فِي كِتَابِكَ الْمُنزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ و اِمَامِ الْاَكْبَرِ
 مُحَمَّدِ الْمُخْتَارِ، لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ^۸ هم در این کتاب آورد.

۱. مل + شد و. ۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. اساس: کی، با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۴. مل: و در او.

۵. مل: این. ۶. آج، آف، آن: گوئیم.

۷. مع، وز، مل: این. ۸. سوره انعام (۶) آیه ۱۰۳.

واقدي گفت: چون موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - بی هوش بیفتاد، آن فرشتگان آسمانها گفتند: مَا لِابْنِ عِمْرَانَ وَ سُؤَالِ الرُّؤْيَةِ ؛ [پسر عمران تو را با سؤال رویت چه کار]؟^۱

- گر آفتد دل نه اختیار است تو را با آن که نه کارست چه کار است تو را
- ۵ همانا اگر دستورش^۲ بودی در خلال آن احوال بگفتی که دانستم که این تمنای محال خود کار کسی بود که کارش نبود هم در این کتاب آورد در تفسیرش که چون موسی - علیه السلام - بیفتاد^۳ بی هوش آن فرشتگان می آمدند و لگد در او می زدند و می گفتند: يَا ابْنَ النِّسَاءِ الْحَبِیْضِ اطْمَعْتَ فِي رُؤْيَةِ رَبِّ الْعِزَّةِ ؛ ای پسر زنان حیض رسیده طمعت^۴ داشتی تا خدای عزیز را ببینی؟ و این خبر اگر چه بنزد ما واهی و ضعیف است چو^۵ از گفته مخالف است برای آن آوردم تا بر او حجّت باشد اگر خطاب فرشتگان با چو^۶ موسی پیغامبری کریمی کلیمی مقربی نجیبی^۷ نَجِیِّ زَكِيٍّ این باشد که شنیدی با آن که او حاکی^۸ بود - وَ لَيْسَ عَلَيَّ الْحَاكِي حَرْجٌ . پس جواب آن کس که از میان جان و صمیم اعتقاد و عقد ضمیر گوید چه بود؟^۹ اگر شکایت حکایتی تا آن جا برسد^{۱۰} که می شنوی، تا^{۱۱} نکایت خواجه تا کجا خواهد رسید^{۱۱}؟
- ۱۵

اگر گویند: این آیت دلیل جواز رؤیت می کند از آن جا که موسی - علیه السلام - از خدای بخواست و اگر محال بودی - چنان که شما گفتی،

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد؛ مع + لیت؛ مل + شعر.

۲. مع، وز، آن: دستورش؛ مل: دستوری.

۳. مع، وز، مل، آج، لب، آف، آن: طمع.

۴. مع، وز، مل، لت: محبّی.

۵. مع، وز، مل، آف، آن: حاکی.

۶. مع، وز، مل، آف، آن: برسد.

۷. اساس، آج، لب، بم، آف، با، با توجه به مع، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۸. مع، وز، مل، لت: رسیدن.

موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - از آن بزرگتر است که سؤال محال کند. نبینی که از او نکو نیاید که از خدای در خواهد تا اتخاذ صاحبه و وَلَد کند یا زن کند و فرزند آرد و بخشید و ظلم کند! اگر این محال [بودی] ^۱ همچنان نیکو نیامدی در عقل و شرع، گوییم از این چند جواب است. یکی آن که این سؤال نه موسی کرد ^۲ از تلقاء نفس خود، بل سؤال قوم بود چنان که قرآن بدان ناطق است، و در اخبار مشروح از جمله آیتها که دلیل این قول است، قَوْلُهُ: يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً ^۳. و قَوْلُهُ: وَ قَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً ^۴ دگر آن که صاعقه ایشان را گرفت فی قَوْلِهِ: فَأَخَذْنَاهُمُ الصَّاعِقَةَ يَظْلِمُهُمْ ^۵، و قَوْلِهِ: فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ ^۵، و قَوْلِهِ: أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا ^۵، این معنی حوالت باسفیهان کرد و مانند این بسیار است و چون سؤال قوم باشد به او تمسکی نبود مخالف را.

اگر گویند اگر سؤال قوم بودی نگفتی: أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ، و نه جواب او را آمدی لَنْ تَرِنِي، گوییم: چنین عادت باشد که آن که سفیر قومی باشد چون با پادشاهی خطاب کند از خود گوید و اگر شفاعت کند منت بر خود گیرد و بگوید این منت بر من است و تو این نعمت [۱۹۳ - رأ] با من می کنی و تو در من نگر و مانند این الفاظ، برای آن که ایشان را آن قدر نباشد که ذکر ایشان کنند و این ظاهر است. اگر گویند: بر این قاعده شاید که مستحیلات خواهد از زبان قوم چون تجسیم و نزول و صعود و مانند آن ^۷، گوییم از این دو جواب است: یکی آن که روا باشد که خواهد چون داند که در جواب که از قبل او - تَعَالَىٰ ^۸ - صادر شود

۱. اساس: ندارد، از معج افزوده شد.

۲. معج، وز + و.

۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳.

۴. سوره بقره (۲) آیه ۵۵.

۵. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

۶. معج: زفان.

۷. معج، وزه لت: این.

۸. مل: خدای تعالی.

- لطف خواهد بود^۱ بعضی مکلفان را و حَسْمِ مَادَّةٍ شَبِهَتْ فِتْنَادًا^۲.
- و از جمله وجوه که در [جواب]^۳ سؤال اول گفتند در اصل مسأله یکی این است که موسی - عَلَیْهِ السَّلَام - این سؤال کرد از خدای تَعَالَى با آن که دانست که این بر خدای محال است و لکن چون دانست که به جواب او شبهت برنخیزد و حَسْمِ مَادَّةٍ شَبِهَتْ در جوابی باشد که از قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ بُود سؤال کرد و غرض^۴ ۵ جنس صُدُورِ الْجَوَابِ عَنَّهُ - تَعَالَى .
- و بیان این آن است که در اخبار آمد که بنی اسرائیل گفتند یا موسی: از خدای پیرس تا او بخشید^۵ یا نه؟ موسی گفت: بروی^۶ و محال مگویی^۷ که خواب بر خدای تَعَالَى روا نباشد، گفتند: تو پیرس تا چه جواب آید. موسی گفت: بار خدایا! دانی چه می گویند؟ حق تَعَالَى وحی کرد به موسی و گفت: این سایلان را ۱۰ بر خود حاضر کند و^۸ دو قدح پر آب کن و بر دست گیر تا ایشان را این حال روشن شود. موسی - عَلَیْهِ السَّلَام - همچنین کرد که يك ساعت بود خواب بر او غالب شد دستش بر هم آمد^۹ قدحها بشکست و آب ریخت از خواب در آمد قدحها^{۱۰} شکسته بود و آب ریخته. جبریل^{۱۱} آمد و گفت: خدای می گوید اگر ۱۵ من بخشیم آسمان و زمین که نگه دارد، که تو دو قدح نگه نمی توانی داشت^{۱۲} !
- ایشان را شفا حاصل شد و شبهت زایل.

جواب دیگر از سؤال دوم آن است که فرق است میان سؤال رؤیت و سؤال تجسّم^{۱۳} و صاحبه و ولد، برای آن که علم به صحت سمع ممکن بود با جواز

۱. مع، وز، مل، لت: بودن.
۲. مع، وز، مل، لت: فتنادن.
۳. اساس: ندارد، از مع افزوده شد.
۴. مع، وز، مل: غرضش.
۵. مل: خسید.
۶. مع، وز، مل، آن، آف: پرورد.
۷. مع، وز، مل، آج، لب، آن، آف: مگوید.
۸. مع، وز، مل، لت + تو.
۹. مل: بر هم افتاد.
۱۰. مع، وز، مل، لت: قدح.
۱۱. مل + علیه السّلام.
۱۲. مع، وز، مل، لت: تو دو قدح نمی توانی داشتن.
۱۳. مع، وز، تجسّم، مل: تجسیم.

رویتی که اقتضای تشبیه و تجسیم نکند و با آن خبرها^۱ و شک در آن صحت سمع درست نباشد. پس سؤال از آن^۲ نشاید تا کند برای آن که جواب شافی نبود چون بداند که او صادق است در اقوالش و کذب و قبح در اقوال او و افعال او روا نباشد. پس این فرق است میان سؤال رویت بر وجهی که اقتضای تشبیه نکند از خبرهای دگر که اقتضای تشبیه و تجسیم کند.^۳ ۵

و جواب سیوم^۴ در اصل مسأله آن است که: مراد به رویت علم ضروری است چنان که ابراهیم - علیه السلام - گفت: رَبِّ ارِنِي كَيْفَ تُخَيِّمُ الْمَوْتَىٰ ۝۵، اَيُّ اَعْلِمُنِي ذٰلِكَ عَلٰى وَجْهِ لَا يَتَخَالَجُ فِيْهِ شَكٌّ.

و رویت به معنی علم شایع است در قرآن و کلام عرب، قَالَ اللهُ: اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِيلِ ۙ اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَعَادِ ۙ۷، اَلَمْ تَرَ اِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ۙ۸، اَلَمْ تَرَ اِلَىٰ الْمَلَاِئِمِ مِنْ بَنِي اِسْرَائِيْلَ ۙ۹، اِلَىٰ مَا لَا يُحْصٰى كَثْرَةً، قَالَ الشَّاعِرُ: ۱۰

رَأَيْتُ اللهُ اِذْ سَمِّيَ زَارًا ۙ وَ اَسْكَنَهُمْ بِمَكَّةَ قَاطِنِيْنَا
خدای تعالی جواب داد که آن معرفتی است که در دنیا با تکلیف، حکمت
مانع باشد از آن، بر آن وجه مرا در دنیا بدانی، و جز به دلیل به معرفت من راه
نباشد. این جوابهاست از سؤال ایشان. ۱۵

اما آیه جز آن که در او شبهه نیست بر اثبات رویت، در او چند دلیل است بر نفی رویت. مِنْهَا قَوْلُهُ: لَنْ تَرَانِي، و «لَنْ» نفی مستقبل را باشد برای آن که افعال

۱. مع، مل: چیزها. ۲. مع، وز: پس از آن سؤال؛ آف: پس سؤال از ایشان.

۳. تمام عبارت اخیر در مع و وز چنین است: بر وجهی که اقتضای تشبیه و تجسیم کند.

۴. مع، وز: لت: معام آج، بم، آن: سیم.

۵. سورة بقره (۲) آیه ۲۶۰.

۶. سورة فيل (۱۰۵) آیه ۱.

۷. سورة فجر (۸۹) آیه ۶.

۸. سورة فرقان (۲۵) آیه ۳۵.

۹. سورة بقره (۲) آیه ۲۴۶.

۱۰. مع، وز: مل + شعر.

- منقسم است به اقسام زمان: ماضی و حال و استقبال [۱۹۳ - پ].
- و برای هر یکی حرفی نهادند عرب که نفی آن فعل به او کنند «ما» نفی ماضی راست و کَذَلِكَ «لَمْ» و «لَا» نفی حال راست و «لَنْ» نفی مستقبل را به اتفاق اهل لغت. و چون قیامت مستقبل است حال نیست و ماضی، لابد باید تا نفی متناول بود او را، و اِلَّا کلمه از فایده بشود. آنگه باز آیند و گویند: ۵ چگونه گفتمی که «لَنْ» نفی مستقبل را باشد^۱ و خدای تَعَالَى می گوید: وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ^۲؛ ایشان هرگز تمنای مرگ نکنند و آنگه در قیامت تمنای مرگ می کنند فی قَوْلِهِ تَعَالَى حِكَايَةَ عَنْهُمْ: وَ نَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ^۳؛ ای مالک بگو تا خدای تو جان مرا بردهارد^۴. پس تمنای مرگ کنند در قیامت با آن که خدای تَعَالَى نفی کرد از ایشان. این معنی به «لَنْ» چرا نشاید ۱۰ که آیت رویت همچنین باشد، گوئیم: اگر آیت تمنای ما را با ظاهر رها کردند همچنین گفتمی^۵، و لکن قرینه مخصص^۶ است این جا، و آن قَوْلُهُ: بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ^۲، گفت با آنچه ایشان کرده اند هرگز تمنای مرگ نکنند ترس آن را که آن جا شوند که ایشان را بر اعمال جزا کنند پس برای این قرینه تخصیص عموم وقت کردیم. به دنیا دون آخرت^۸، و در آیت رویت این مخصص^۷ ۱۵ نیست.

دگر آن که از کجا که آنان که این گویند: وَ نَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ، این جماعت باشند که خدای خبر داد از ایشان که تمنای مرگ نکنند! چرا نشاید که جز ایشان گروهی دگر باشند! این جماعت^۹ مخصوص بودند از

۲. سورة بقره (۲) آیه ۹۵.

۱. مع، وزه مل: نفی مستقبل راست.

۴. آج، لب، لت + و.

۳. سورة زخرف (۴۴) آیه ۷۷.

۶. مع، وزه مل، لت: گفتمانی.

۵. مع، وزه مل + در.

۸. مل: و از آخرت.

۷. مع، وزه مخصوص.

۹. مع، وزه لت: چه این جماعتی.

جهودان و آن جماعتی کافران و مشرکان‌اند. نبینی که خدای تعالی در عقب آیت گفت: **أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ**^۱؟ و این اعتقاد جهودان نباشد که خدای سِر ایشان نشنود^۲ و راز^۳ دل ایشان نداند.

دلیل دگر از آیت بر نفی رؤیت قَوْلُهُ تَعَالَى: **وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرِيْنِي**^۴، وجه استدلال از او آن است که خدای تعالی گفت: در کوه نگر اگر بر جای بماند مرا بینی و الا نبینی، و معلوم است که کوه بر جای نماند بل پاره پاره شد^۵ و متلاشی شد و به يك روایت به زمینی فروشد و به هیچ حال بر جای نماند چنان که بیان کرده شد و هرامری که معلق بکنند^۶ به شرطی، موقوف باشد وجود و عدمش بر آن شرط. اگر شرط حاصل شود مشروط حاصل شود و اگر شرط حاصل نشود مشروط حاصل نشود، تا فرق باشد میان مطلق و مشروط. ۱۰ و طریقی دیگر در این وجه آن است که خدای تعالی نفی قرار کرد از کوه در حالی که مضطرب و متدکدک^۷ بود برای آن که نشاید که نفسی سکون کند در حالی که ساکن باشد در وجه این کلام معنی ندارد، پس از روی قسمت متردد جز این نماند که اگر کوه ساکن شود در حال اضطراب و حرکت^۸.

و بیان این آن است که از دو وجه بیرون نیست: یا^۹ آن خواست که **كَانَ اسْتَقَرَّ الْجَبَلُ مَكَانَهُ فِي خَالٍ**^{۱۰} **تَدَكَّدُكَ**، اگر گویند: اول خواست، نه کلام حکیم باشد که گوید اگر ساکن در حال سکون که سکون خود حاصل بود و شرط^{۱۱} جز در مستقبل نشود. از روی قسمت متردد این نماند^{۱۲} که اگر قرار گیرد در حال

۱. سورة زخرف (۴۳) آیه ۸۰.

۲. مل: بشنود.

۳. معج، وز: راه.

۴. معج، وز، مل، لت + و.

۵. معج، وز، مل، لت: گشت.

۶. معج، وز: نکنند.

۷. آج، لب: متدکدک.

۸. لت + و سکون او در حال تحرك محال باشد.

۹. معج، وز، مل: تا.

۱۰. معج، وز، مل + استقراره.

۱۱. معج، وز، آج، لب: مشروط.

۱۲. چاپ شعرانی: بماند.

تزلزل و تَدَكْدُكُ^۱ و آن محال است که جسمی هم ساکن باشد هم متحرک. پس هر چه بر او موقوف کنند و به او تعلق کنند هم محال باشد و این روشن است بِحَمْدِ اللَّهِ و سکون او در حال تحرُّکِ محال باشد، پس آنچه به او تعلق کنند هم محال باشد. ای عجب هر صحیحی که تعلق کنند [۱۹۴ - ر] به محال محال باشد چون محال به محال تعلق کنند چه شود، حق تَعَالَى گفت: **وَلَا يَدْخُلُونَ ۵ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ**^۲؛ کافران به بهشت نشوند تا شتری به سوراخ سوزنی بنشود، دخول جَنَّتِ از کافر مستحیل نیست عَقْلًا چون به محالی بازبست محال باشد رویت قدیم تَعَالَى محال است از آن جا که نه جسم است و نه لون و نه صفت اجسام و الوان است، چون به محال^۳ باز بندند صحیح خواهد شد؟

۱۰

دلیل سدیگر از این آیت قَوْلُهُ تَعَالَى: **فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ ۱۰ مُوسَىٰ صَعِقًا**؛ چون خدای تَعَالَى تجلی کرد و نور او یا امر او بر کوه فتاد کوه پاره پاره شد و موسی بی هوش بیفتاد، و بر قولی بمورد. اگر به ظهور کمتر جزوی از نور عرش او این بیاشد، همانا به ظهور او چشمها را - تَعَالَى عُلُوًّا كَبِيرًا - خلایق و بهشت و دوزخ نیست شود.

۱۵

دلیل دیگر قَوْلُهُ: **سُبْحَانَكَ**، برای آن که تنزیه خدای عقیب این گفتار الا از این نباشد دون سایر مطاعن تا سخن متناسب بود.

دلیل دیگر قول موسی - عَلَيْهِ السَّلَام: **ثُبْتُ إِلَيْكَ**، اگر رویت او و اعتقاد آن ایمان است، پس موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - از ایمان چگونه توبه کرد، و توبه موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - احسن احوالها آن باشد که حمل کنند آن را بر فزع با خدای تَعَالَى با ۲۰ خشوع و استکانت از چیزی که ترک^۴ اُولَى، و توبه همه پیغامبران بر این وجه باشد، با آن که بنزدیک جمله اُمَّتِ توبه ایشان از صغیره باشد یا از کبیره، و مثبتان رویت

۱. مع، وز: تَدَكْدُكُش.

۲. سورة اعراف (۷) آیه ۴۰.

۳. مل: محالی.

۴. اساس: ترک، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

کبیره روا ندارند^۱، و توبه عقیب این معنی محمول نبود^۲ إلا بر [او]^۳ دون سایر معاصی، پس به هر حال یا کبیره باشد این سؤال [رؤیت]^۴ یا صغیره تا توبه از او درست آید. و بنزدیک ایشان و بنزدیک ما از فعلی بود که ترك آن اولیتر بود، و آنچه از باب اعتقاد و دیانت باشد باتفاق به خلاف این باشد و توبه از او کفر بود.

۵ دلیل دیگر از این آیت قوله: **وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ**؛ و من اول مؤمنانم. تفسیر چنین^۵ دادند عامه مفسران^۶ این را از عبدالله عباس و حسن بصری و قتاده و مجاهد و ابن زید و غیر هم که: من اول مؤمنانم از قوم خود به آن که هیچ خلق^۷ تو را نخواهد دید [ن]^۸.

دلیلی دیگر از این قصه گرفتن صاعقه آنان را که رؤیت، ایشان خواسته بودند بر حقیقت اگر آنان که شك بودند در جواز رؤیت سؤال کردند تا بدانند که رؤیت بر او روا هست یا نه^۹ مستحق آتش صاعقه شدند آنان که در اعتقاد قاطع باشند بر آن که او مدرک است به حاسه بصر، همانا مستحق ثواب نباشند^۹. این وجوهی است در استدلال از آیت بر آن که خدای تعالی مدرک نیست به حاسه بصر.

۱۵ جُنید را پرسیدند که: چگونه گفت موسی من اول مؤمنانم و پیش^{۱۰} او مؤمنان بودند؟ گفت: مرادش آن بود که چو آن کس^{۱۱} که سؤال رؤیت کرد من بودم و پیش از من کس نکرده بود، اول کسی که ایمان آورد بعد از سؤال و سماع

۱. اساس، و همه نسخه بدلها بجز لت: دارند، با توجه به لت تصحیح شد.

۲. آج، لب + و.

۳. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد؛ چاپ شعرانی (۵ / ۲۸۰): إلا بر سؤال رؤیت.

۴. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. ۵. معج، وز، مل: چنان.

۶. اساس + که؛ با توجه به معج، وز، مل زاید می نماید. ۷. معج، وز: خلقی.

۸. مل، لت: رؤیت روا هست بر او یا نیست. ۹. آن: همانا مستحق آتش دوزخ باشند.

۱۰. آج، لب، لت، آن + از.

۱۱. معج، وز، مل، لت: چون اول کس؛ آج، لب: چو اول آن کس.

الجواب به آن که خدای تعالی را نتوان دید [ن] ^۱ منم.

عبدالله عباس گفت: چون موسی به کوه طور شد به میقات، حق تعالی او را گفت: به چه ^۲ آمده‌ای و چه می‌جویی ^۳؟ گفت: به طلب هدی آمده‌ام. حق تعالی گفت: یافتی ای موسی آنکه موسی گفت: بارخدایا از بندگان که را دوستر ^۴ داری؟ گفت: آن که مرا یار دارد و فراموش نکند. گفت: بارخدایا، کدام بنده ^۵ تو قاضی‌تر است ^۵؟ [گفت] ^۱: آن که حکم به حق کند و متابعت هوا نکند. گفت: بارخدایا، کدام بنده تو عالم‌تر است؟ گفت: آن که علم مردمان با علم خود اضافه کند به تعلم ^۶، کلمتی شنود که او را به هدی راه نماید و از هلاک برگرداند.

- ۱۰ عبدالله مسعود گفت: چون خدای تعالی موسی را نزدیک کرد ^۷، او برنگرید ^۸ بنده‌ای را دید در میانه عرش، گفت: بار خدایا آن ^۹ بنده [۱۹۴ - پ] کیست؟ گفت: بنده‌ای که مردمان را ^{۱۰} حسد نبرد با آنچه خدای ^{۱۱} به ایشان دهد، و نیکوکار است به مادر و پدر، سخن چینی نکند. گفت: بار خدایا گناهان من گذشته ^{۱۲} و آمده ^{۱۳} و آنچه در میان آن است بیامرزد و آنچه تو از من به دانی از من. بار خدایا! پناه با تو می‌دهم از وسوسه نفس و از سوء عمل ^{۱۴}. حق تعالی گفت: ۱۵ کفایت کردند ^{۱۵} تو را آن، گفت: بار خدایا کدام عمل دوستر ^{۱۶} داری [گفت] ^۱:

۱. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.
 ۲. آج، لب + کار.
 ۳. مع، وز؛ چه می‌خواهی.
 ۴. مع، وز؛ مل، آف، لت: دوست‌تر.
 ۵. آج، لب: قاضی‌تست.
 ۶. مع، وز؛ مل، آج، لب: به تعلیم.
 ۷. مع، وز؛ مل: بگرد؛ آف، آن: نزدیک کرد.
 ۸. مل: برگردید.
 ۹. مع، وز؛ مل: این.
 ۱۰. مل: که بر مردمان.
 ۱۱. مل، آج، لب + تعالی.
 ۱۲. همه نسخه‌ها: گذشته.
 ۱۳. مع، وز؛ مل، لت: آینده.
 ۱۴. مع، وز؛ مل، لت: عملم، که بر اساس مرجع می‌نماید.
 ۱۵. لت: کرد.
 ۱۶. مع، وز؛ مل: دوست‌تر.

آن که بنده مرا یاد دارد و فراموش نکند. گفت: بارخدایا از بندگان تو کدام نیکو عملتر^۱ باشد، گفت: آن که زبانش دروغزن نباشد و دلش فاجر نباشد، و فرجش زانی نباشد، مؤمنی باشد نیکو خوی. گفت: بارخدایا کدام بنده تو بد عملتر باشد؟ گفت: فاجر^۲ بدخوی^۳، به روز بطلال باشد و به شب مردار.

قَوْلُهُ: قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي، حَقَّ تَعَالَى ۵
گفت این آیت حکایت آن کرد که موسی را گفت^۴ چون از مناجات فارغ شده^۵ گفت^۶ خدای تعالی موسی را گفت: من تو را برگزیدم به رسالات و پیغامهای خود بر مردمان، و تو را تخصیص کردم از همه خلقتان جهان در تحمل رسالت و ادای آن به خلقتان.

اهل مدینه و روح خواندند: «بِرِسَالَاتِي^۷ عَلَى التَّوْحِيدِ، باقی قُرْآنِ
«بِرِسَالَاتِي» عَلَى الْجَمْعِ. فَخُذْ مَا أُتَيْتُكَ؛ بستان آنچه به تو دادم و از جمله
شاکران باش بر آن، یعنی توریّت و شریعت و بیان کرد. آنچه در او بود^۸، و این
آیت بر سبیل منت فرمود خدای تعالی بر موسی.

عبدالله عباس روایت کرد از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - که^۹ گفت: چون خدای
تَعَالَى موسی را الواح داد، او در الواح نگرید و گفت: بار خدایا کرامتی دادی مرا
۱۵ که کس را ندادی پیش از من. خدای تعالی گفت: إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ
بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا أُتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ، آنچه تو را^{۱۰} دادم بستان
و نگاه دار بچند و محافظت و چنان ساز که بر دوستی محمد با پیش من آیی.
موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: بار خدایا محمد کیست؟ گفت: احمد

۱. مع، وز: کدام عمل نیکوتر.

۲. مع، وز: لث: فاجری.

۳. مع، وز: لث: بدخوی.

۴. مل + یا موسی.

۵. مل: شوی.

۶. مل + بار خدایا چه می فرمایی.

۷. مع، لث: برسالاتی.

۸. مع، وز: مل، لث: و بیان که در او بود.

۹. مل + او.

۱۰. مل: فرانو.

است آن که من نام او بر عرش خود نقش کرده‌ام پیش از آن که آسمان و زمین
آفریدم به دو هزار سال، [او] پیغامبر من است و صفی و حبیب من است و
گزیده من از خلقان من، و او را دوستر^۲ دارم از جمله خلقان و جمله فرشتگان.
موسی گفت: بار خدایا چون محمد بنزدیک تو این منزلت دارد هیچ اُمت هستند^۳
از اُمت او فاضلتر؟ حق تعالی گفت: یا موسی، فضل اُمت او بر دیگر اُمتان چنان
است که فضل من بر خلقانم.

موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: بار خدایا کاشکی^۴ تا من ایشان را بدیدمی!
گفت: یا موسی تو ایشان را نبینی، و اگر خواهی که آواز ایشان بشنوی من تو را
بشنوام. گفت: بار خدایا خواهم. حق تعالی گفت: یا اُمت احمد^۵. جواب
دادند از اصلاب آبا و ارحام اُمهات و گفتند: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ
لَكَ وَالْمُلْكَ لَأَشْرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ. آنکه حق تعالی گفت: ای اُمت محمد^۶! إِنَّ رَحْمَتِي
سَبَقَتْ غَضَبِي؛ رحمت من سابق شد خشم مرا و عفو من عقاب مرا، بدادم شما را
پیش از آن که از من خواستی^۷، و اجابت کردم پیش از آن که مرا بخواندی^۸، و
بیامرزیدم شما را پیش از آن که در من عاصی شدی^۹. هر که روز قیامت آید و
گواهی دهد که من یکی‌ام و محمد بنده و رسول من است، به بهشت شود اگر چه
گناهان او از کف دریا بیش باشد، و ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ
نَادَيْنَا^{۱۰} - الآية.

سعید بن عبدالرحمن المعافری گفت [۱۹۵ - ر] از پدرش که: کعب
الأخبار روزی خبری را دید از اخبار جهودان که می‌گریست، گفت: چرا

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. مع، وز، لت: دوست‌تر.

۳. لت: هست.

۴. مع، وز: کاشک.

۵. مل، آج، لب: محمد.

۶. مل، آج، لب، لت: احمد.

۷. مع، وز، آج، لب: خواستید.

۸. مع، وز، آج، لب: بخواندید.

۹. مع، وز، آج، لب: شدید.

۱۰. سورة قصص (۲۸) آیه ۴۶.

می‌گیری؟ گفت: بعضی کار[ها]^۱ یاد آمد مرا، کَعْبُ گفت: به آن خدای که تو را آفرید، اگر من تو را بگویم که چرا می‌گیری و تو دانی که چنان است با من راست بگویی^۲؟ گفت: آری. گفت: به خدای بر تو در توریت یافتی که موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت من در کتاب خود ذکر اُمّتی می‌یابم که بهترین اُمّتان باشند^۳، امر^۴ معروف کنند و نهی^۵ منکر کنند و به کتابهای اول و آخر ایمان دارند و با اهل ضلالت قتال کنند تا با دَجَالِ اُغور قتال کنند. بار خدایا ایشان را از اُمّت من کن^۶. حق تَعَالیٰ گفت: ایشان^۷ اُمّت احمداند، خَبِر گفت: همچنین است.

[کعب]^۸ گفت: می‌یابی در توریت که موسی گفت: بار خدایا من ذکر جماعتی می‌یابم که ایشان حمد تو کنند و مراقبت آفتاب کنند برای اوقات نماز، و چون بر کاری عزم کنند گویند: فُلَانُ کار بکنیم - اِنْ شَاءَ اللهُ. بار خدایا ایشان را از اُمّت من کن. حق تَعَالیٰ گفت: ایشان اُمّت محمداند^۹. خَبِر گفت: همچنین است. کَعْبُ گفت: می‌یابی در توریت که موسی گفت بار خدایا من ذکر اُمّتی می‌یابم که ایشان صدقات و کفارات بخورند و روا باشد ایشان را و اُمّتان را صدقات و قربات خود بنهادندی تا آتش بسوختی، و موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - از صدقات، بندگان و پرستاران خریدی و آزاد کردی و آنچه بماندی چاهی قعیر^{۱۰} بکندی و در آن جا انداختی تا راجع نشود با آن که داده بودندی، و این اُمّت مستجیب باشند و مستجاب باشند و شافع و مشفوع باشند. بار خدایا ایشان را از اُمّت من کن! حق تَعَالیٰ گفت: ایشان اُمّت محمداند. خَبِر گفت: همچنین است. کَعْبُ گفت: می‌یابی در توریت که اُمّتی باشند که چون بر بلندی شوند

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.
 ۲. مع، وز، مل، لب، لت: بگوی.
 ۳. آج، لب + که.
 ۴. مل + به.
 ۵. مل + از.
 ۶. مل: از ائمتان من گردان.
 ۷. مع، وز + از.
 ۸. اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد.
 ۹. آج، لب: احمداند.
 ۱۰. مل، آج، لب: قعیر.

تکبیر کنند، و چون به نشیبی فرو شوند حمد خدای کنند، خاک طهور ایشان باشد و زمین مسجد ایشان، هر کجا باشند از جنابت به خاک طهارت کنند چون آب نیابند، و روز قیامت **أَعْرُ مُحَجَّلٌ** باشند از آثار وضو. بار خدایا ایشان را اُمت من کن. گفت: ایشان اُمت احمداند.

- ۵ گفت: بار خدایا در توریت صفت قومی می‌یابم که چون همت کنند [به] طاعتی ایشان [را] هنوز ناکرده یکی را یکی بنویسند. چون بکنند یکی را ده بنویسند تا به هفتصد^۲ چون همت کنند به سیتی و نکنند چیزی بر ایشان بنویسند. چون بکنند، یکی را یکی بنویسند. بار خدایا ایشان را [از] اُمت من کن، گفت: ایشان اُمت محمداند^۳.
- ۱۰ گفت: بار خدایا در توریت صفت قومی می‌یابم که ایشان اُمت مرحومه باشند ضعیفان باشند، کتاب به میراث بگیرند، بعضی از ایشان **ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ** باشند و بهری مقصد، و بهری سابق **بِالْخَيْرَاتِ** و جمله ایشان مرحوم باشند. ایشان را از اُمت من کن. گفت: ایشان اُمت محمداند.
- گفت: بار خدایا در کتاب قومی را می‌یابم که مُصحفهای ایشان دلهاشان باشد. لباس اهل بهشت پوشند، در نماز صف کشند در مسجدها^۴ چون صفهای فرشتگان. آواز ایشان در مساجد به تسبیح و تهلیل چون دَوِی نحل باشد. از ایشان کس به دوزخ نرود^۵ که آن جا بماند همیشه ایشان را از اُمت من کن. گفت: ایشان اُمت احمداند.
- چون موسی - **عَلَيْهِ السَّلَام** - عجب بماند از چیزهایی که خدای نهاده بود اُمت محمد را، گفت: بار خدایا پس مرا از اُمت محمد کن. خدای تَعَالَى این سه آیت داد او را: **قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلَامِي - إِلَى**

۱. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. مع، وز، مل، آن: هفصد؛ آج، لب: نهصد.

۳. مع، وز، احمداند.

۴. آج، لب: مسجد.

۵. مع، وز، مل، لت: شود.

قَوْلِهِ: سَأُورِثُكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ. این دو آیت است، و آیت سدیگر^۱: وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ^۲. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - دل خوش گشت.

قَوْلُهُ تَعَالَى: وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ الْآيَةَ [۱۹۵ - پ]، حق تعالی در این آیت

بر سبیل منت گشت: ما بنوشتیم^۳ در الواح برای موسی موعظتی و پندی. ابن جریر

گفت: الواح موسی از زمرد بود. ربیع آنس گفت: از^۴ تگرگ بود، بعضی دیگر گفتند:

خدای تعالی جبریل را فرمود تا از عدن بیاورد. کلبی گفت: از یاقوت سرخ بود. وهب

گفت: از سنگی سخت بود که خدای تعالی نرم بکرد برای او تا ببرد به دست خود و

بشکافت به انگشتان خود، و موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - صریر قلم آن^۵ می شنید که بر لوح

می رفت به کلمات عشر، و این در اول ذوالقعدة بود و طول الواح بر طول موسی بود.

مُقاتل گفت: کتابت الواح چون نقش نگین بود^۶. ربیع آنس گفت: تورات

چندان بود که بار هفتاد شتر، یک جزو او^۷ به یک سال توانستندی خواند [ن]^۸، و

کسی نبود^۹ که جمله بر خواندی إلا موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - و یوشع و عزیر و عیسی.

حسن بصری گفت این آیت که: وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ

تَفْصِيلاً، در تورات هزار آیت است.

وَهَب و مُقاتل گفتند: از آنچه در الواح بود آن^{۱۰} بود که: إِنِّي أَنَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ

الرَّحِيمُ. هیچ چیز را به انباز من مکنید در آسمان و زمین که آن همه خلق من است

و راه مزنی^{۱۱} و سوگند به دروغ مخوری^{۱۲} به نام من، که هر که او سوگند دروغ خورد

به نام من او را تزکیه نکنم. و خون ناحق مکنید، و زنا مکنی^{۱۳} و در مادر و پدر

۱. مل: سیوم؛ آج، لب، آن: دیگر.

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹.

۳. آج، لب: بنویسیم.

۴. لت: آواز.

۵. معج، وز، مل، لت: ندارد.

۶. آج، لب + و

۷. مل، آج، لب، بم، آف، آن: يك خروان

۸. اساس: ندارد، یا توجه به معج، وز افزوده شد.

۹. آج، لب: نبود.

۱۰. معج، وز، لت: این.

۱۱. معج، وز، مل: مزیند.

۱۲. معج، وز، مل: مخورید.

۱۳. معج، وز، مل: مکتید.

عاق و عاصی مشوید.

- جماعت دگر مفسران گفتند: معظم آیات الواح این بود و مدار هر شریعت بر این است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ الْعَزِيزِ الْقَهَّارِ لِعَبْدِهِ وَرَسُولِهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ سَبَّخْنِي وَقَدِّسْنِي لِأَلِلَّهِ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي وَلَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَاشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ أُخِيكَ^۱ حَيَوَةُ طَيِّبَةٌ؛ تسييح و تقدیس من کن،^۵ خدایی نیست جز من، و شرك میار به من چیزی، و شكر من کن و شكر مادر و پدر که بازگشت با من است تا زندگانی خوش دهم تو را، و خون ناحق مریز که بر تو حرام کرده ام و إلا آسمان و زمین بر تو تنگ شود، و به نام من سوگند به دروغ مخور که من توفیق ندهم آن را که^۲ مرا و نام مرا تعظیم نکنند، و گواهی مده إلا با آنچه گوشت شنیده باشد و چشمت دیده و دلت دانسته که فردای قیامت^{۱۰} اهل گواهی را بدارم و ایشان را از گواهی بپرسم، و بر مردمان حسد مبر^۳ به فضلی که من ایشان را داده ام و روزی، که حاسد غدو نعمت من باشد و گرفتار^۴ در نعمت من، و زنا مکن و دزدی مکن تا روی رحمت از تو بازنگیرم و در آسمانها بر تو نبندم، و برای جز من ذبح مکن که هیچ قربان از زمین بر آسمان نشود که به نام من کشته نباشند و با زن همسایه غدر مکن^۵ که مقتی عظیم است بنزدیک من، و به مردمان آن خواه که به خودخواهی. این نسخه ده آیت است که در الواح بود و خدای تعالی این خصال جمع کرد و^۶ در هژده آیت از سورة بنی اسرائیل نهاد فی قوله: وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا^۷ - إِلَىٰ قَوْلِهِ: ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ^۸. آنکه جمع کرد این را در سه آیت از سورة أنعام فی قوله:

۱. اساس: اخیك، با توجه به مع تصحیح شد.

۲. آج، لب + او.

۳. آج، لب: مبرید.

۴. اساس: گرفتار، با توجه به مع، و تصحیح شد.

۵. آج، لب: مکتید.

۶. مع، و زه، مل، لت: ندارد.

۷. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۳.

۸. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۹.

۹. مع، و زه، مل: در.

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ^۱ - إِلَى قَوْلِهِ: ذَلِكَ لَكُمْ وَصِيَّتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ^۲.
 مَوْعِظَةً، مصدر باشد بِمَعْنَى الْوَعِظِ. وَ تَفْصِيلاً [۱۹۶ - ر] لِكُلِّ شَيْءٍ؛ وَ
 تفصیل هر چیزی از حلال و حرام و حدود و احکام. فَخَذُّهَا بِقُوَّةٍ؛ بستان آن را
 بِقُوَّةٍ. مُقَاتِلِ گفتم: بِجِدِّ وَ مُوَاطَّئَةٍ. ضَحَّاكَ گفتم: بِطَاعَةٍ، وَ قَبِلَ: بِجِدِّ وَ
 اجتهاد، وَ قَبِلَ: بِصِحَّةٍ وَ عَزِيمَةٍ، بجد تمام و اجتهاد بلیغ و عزم درست، چه اگر
 ۵ عزمش مصمم نبود در عمل فایز باشد.

وَأَمْرٌ قَوْمَكَ؛ وَ بفرمای قومت را تا نکوتر [ینه]^۳ آن فراگیرند^۴ یعنی کار
 بندند، یعنی نکوترین آنچه ایشان را فرمودند در آن از^۵ فرایض و سنن حلالش
 حلال دارند و حرامش حرام دارند. إِبْنُ كَيْسَانَ گفتم: یعنی او امرش را کار بندند
 ۱۰ و از نواهی اجتناب کنند. بَعْضَى أَهْلِ مَعَانِي گفتمند: أَحْسَنُ صِلَةٍ است، یعنی
 جمله آن بگیرند^۶. قَطْرُبُ گفتم: أَحْسَنُ به معنی «حَسَن» است و همه^۷ حسن بود،
 چنان که گفتم: وَ لَدِكُمْ اللهُ أَكْبَرُ^۸. حُسَيْنُ بْنُ الْقَضَلِ گفتم: یعنی چون کلمتی را^۹
 باید محتمل معانی و وجوه را حمل کنند عَلَى أَحْسَنِ الْوُجُوهِ، بَعْضَى گفتمند مراد
 آن است که: در توریت هم فریضه است و هم سنّت، أَخَذَ بِالْأَحْسَنِ^{۱۰} آن باشد که
 ۱۵ جمع کند میان فریضه و سنّت هم سنّت و هم فریضه به کار دارد^{۱۱}.

سَأُورِيكُمْ دَاوَالَفَاسِقِينَ؛ با شما نمایم سرای فاسقان. مورد آیت مورد^{۱۲}
 وعیدست، چنان که [یکی]^{۱۳} از ما گوید [من]^{۱۴} با تو نمایم آنچه تو مستحقّ آنی،

۱. سورة انعام (۶) آية ۱۵۱.

۲. سورة انعام (۶) آية ۱۵۳.

۳. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. مع، وز: ها گیرند.

۵. مع، وز: ندارد.

۶. مع، وز: نگرند.

۷. مع: هم.

۸. سورة عنكبوت (۲۹) آية ۴۵.

۹. مع، وز مل، لت: ندارد.

۱۰. مع، وز: أَخَذْنَا بِالْأَحْسَنِ.

۱۱. مع، وز مل، لت: ا به کار دارد را ندارد؛ آج، لب: به کار آرد.

۱۲. وز مل: ندارد.

و من با تو بگویم، و من با تو کار دارم، و آنچه مانند این باشد از الفاظ، و [این] ^۱ کنایت باشد از تهدید و وعید. و قَوْلُهُ: دَارَ الْفَاسِقِينَ، یعنی دوزخ، و اگر حمل کنند بر حقیقت اولیتر باشد برای آن که دوزخ از جمله دیدنی و نمودنی باشد. مُجَاهِدُ گفت: یعنی مصیر و مآب ^۲ فاسقان.

- ۵ قَتَادَةُ گفت: مراد آن است که شما را به شام برم و منازل و مساکن آن کافران و فاسقان با شما نمایم تا بدانی ^۳ که با ایشان چه رفت عبرت گیری ^۴ و مثل آن نکنی ^۵. عَطِيَّةٌ عَوْفِيٌّ گفت: با شما نمایم سرای فرعون و قومش در مصر. عبدالله عَبَّاسٌ خواند: «سَأُورِثُكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ»؛ به میراث به شما دهم سرای فاسقان. أَبُو الْعَالِيَةِ گفت: خدای تَعَالَى حجاب برداشت تا ^۶ موسی مصر بدید.
- ۱۰ سُدِّيٌّ گفت: دارالفاسقین مَصَارِعُ ایشان است. کَلْبِيُّ گفت: سرای فاسقان آن ^۷ دیار عاد و ثمود است که ایشان بر آن گزر می کردند ^۸ در سفرهاشان. ابن کَیْسَانَ گفت: مراد آن است که بیان کنم مرجع و مصیر ایشان، و گفتند: دَارَ الْفَاسِقِينَ دَوْرَانِشَان ^۹ خواست بر سر آب. حَقُّ تَعَالَى فرمان داد تا آب آن قوم فرعون را بر سر آورد و ایشان بر سر آب می گردیدند. به «دار» ^{۱۰}، دَوْرَانِ ایشان خواست که بنی اسرائیل می دیدند و بدان اعتبار می گرفتند.

۱۵

قَوْلُهُ تَعَالَى: سَأُصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، حَقُّ تَعَالَى گفت: برگردانم از آیات خود آنان را که تکبر کنند در زمین به ناحق. در معنی «صرف» از آیات چند قول گفتند: رُمَانِيٌّ وَجُبَّائِيٌّ گفتند: معنی آن است که من صرف کنم از خیر آیات خود از عَزِّ و کرامت که ایشان را کسب رفعت و ثنا کند

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. اساس: مأوی، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۳. مل، آج، لب: بدانید.

۴. مع، وز، مل، آج، لب: گیرید.

۵. مع، وز، مل، آف: نکتید؛ آج، لب: مکنید.

۶. مع، وز: با.

۷. مع، وز: از.

۸. مع، وز، مل، آج، لب، بم، آن، لت: گذر می کردند.

۹. مل، آج، لب، بم، آف، لت، آن: دَوْرِ ایشان.

۱۰. مع، وز: مدار.

در دنیا و آخرت، یا صرف کنم ایشان را از ثواب آنان که در آیت تأمل و نظر کرده باشند، و این طریقه علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه باشد. این وجهی است در تأویل آیت.

وجهی دگر آن که: یعنی حکم کنم به انصراف ایشان چون منصرف^۱ شوند، چون ایشان برگردند من باز گویم و آشکارا [۱۹۶ - پ] کنم که ایشان برگشتند، چنان که گفت: **ثُمَّ انصرفوا صرف الله قلوبهم**^۲.

وجه سدیگر آن است که: منع کنم ایشان را از آیاتی که من فرستادم در توریت و انجیل و قرآن تا افساد آن نکنند و تغییر و تبدیل نکنند، نبینی که این آیت عقیب^۳ آن گفت که در پیش گفته بود: **وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ**^۴.

وجه چهارم آن است که: آیات و معجزات و دلالات^۴ و حجج باز نمایم ایشان از آن برگردند، چنان که یکی از ما گوید: ^۵ من فلان را متحیر کنم^۵، یعنی از او سوال کنم که نداند و متحیر مانند، و فلان را بخیل بکنم یعنی از او چیزی بخواهم تا ندهد بخیل باشد، و فلان را قطع کنم در مناظره یعنی سخنی گویم که عند آن منقطع شود.^{۱۵}

وجه^۶ پنجم آن است که: چون ایشان تمرد کردند و عصیان نمودند بعد قیام **الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ وَ ظُهُورِ الْحَقِّ لَهُمْ**، و حاضر آمدند و لفظ گفتندی تا مردم را منع کنند از سماع قرآن به انشاد شعر و ذکر سمر، چنان که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد: **وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا بِهِ**^۸، خدای تعالی ایشان را منع کرد از حضور، آنکه منع ایشان را از حضور صرف عن الآیات خواند

۱. آج، لب: منصرف. ۲. سوره توبه (۹) آیه ۱۲۷.

۳. اساس: عقب، با توجه به مع، مل تصحیح شد. ۴. مع، وز، مل، لت: دلایل.

۵. اساس: گویند، با توجه به مع، وز تصحیح شد. ۶. مل: گردانم.

۷. مع، وز، مل، لت: و وجه. ۸. سوره فصلت (۴۱) آیه ۲۶.

برای آن که غرض صرف مکیده ایشان بود از آیات.

و وجه ششم آن است که: **سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ**؛ من آیات و معجزات برگردانم از آنان که ایشان متکبر باشند در زمین به ناحق و با ایشان نمایم تا استهزاء نکنند بر آن، و از باب مقلوب باشد، چنان که عرب گوید:

۵ **إِسْتَوَى الْعُودُ عَلَى الْحِزْبَاءِ، وَ مَعْنَى أَنْ اسْتَوَى الْحِزْبَاءُ عَلَى الْعُودِ، وَ عَرَضْتُ النَّاقَةَ عَلَى الْمَاءِ وَإِنَّمَا يُعْرَضُ الْمَاءُ عَلَى النَّاقَةِ، وَ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:**^۱

كَانَتْ فَرِيضَةً مَا تَقُولُ كَمَا كُنَّا السَّرِيَاءُ فَرِيضَةَ الرَّجْمِ

أَيُّ كَمَا كَانَ الرَّجْمُ فَرِيضَةَ الزَّيْنَاءِ، وَ كَقَوْلِ الْآخَرِ:^۲

حَسَرْتُ كَفِيَّ عَنِ السَّرْبَالِ أَخِذَةً فَرْدًا يَخْرُ عَلَى أَيْدِي الْمُفْدِينَا^۳

۱۰ **أَيُّ حَسَرْتُ السَّرْبَالَ عَنْ كَفِيٍّ، وَ مِثْلُهُ [این] بسیار است.**

و وجه هفتم در او آن است که: این عبارت است از وعده خدای تعالی به هلاک ایشان بر سبیل بشارت موسی [را]^۴ و قوم او^۵ را از مؤمنان و این متضمن باشد دو وعده را: یکی اظهار آیاتی و بیناتی که در بصیرت ایشان بیفزاید، و یکی هلاک آن^۶ ظالمان، و چون هلاک شده باشند مصروف باشند از آیات به هر حال، و^۷ این حکایت است از اهلاک^۸ ایشان از این وجه که گفتیم، بیانش: **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، وَ «ذَلِكَ»** اشارت به صرف است، و ایشان به تکذیب آیات او مستحق هلاک شوند و مستحق عقاب^۹.

اگر گویند: چگونه گفت آنان که در زمین تکبر کنند به ناحق، و این با آن

۱. مع، وز، مل + شعر.

۲. مع، وز + شعر.

۳. اساس، مع، وز؛ المفیدینا؛ لت: المفیدینا؛ با توجه به آج تصحیح شد.

۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۵. اساس + و قوم او، با توجه به مع، وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

۶. مع، وز، مل، لت: این.

۷. مع، وز، مل، لت: پس.

۸. مع، وز، مل، لت: از هلاک.

۹. مع، وز، مل، لت + شوند.

مانند که تکبری بود که به حق بود، گوئیم^۱ از این دو جواب است: یکی آن که تکبر بر دو وجه باشد یکی به حق و یکی به ناحق. فَمَا تَكْبَرُ بِهِ حَقٌّ، تکبر مؤمنان و متقیان باشد و تنزه^۲ ایشان از دنیا^۳ و مآثم^۴، و این تکبر به معنی تَحَرُّجٌ و تَأْتَمُّمٌ باشد و [به]^۵ معنی خویشتن داری و آن که^۶ خویشتن از آن بزرگ دارند که خود را به آن آلوده کنند [۱۹۷ - ر] يَقُولُ: أَنَا أَتَكَبَّرُ عَنْ كَذَا وَ أَتَعَظَّمُ وَ أَتَنَزَّهُ وَ أَتَحَرِّجُ وَ أَتَأْتَمُّمُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ، أَي أَكْبَرُ نَفْسِي عَنْهُ.

و جواب دیگر آن که: این تأکید است آن را و صفتی لازم تا باز نماید که تکبر جز به ناحق نباشد، چنان که گفت: وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ^۷، و گفت: وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ^۸، و کلام در این طریقه به استقصا برفت و استشهادات به اشعار و نیز کلام قَلَا وَجْهَ لِلْإِعَادَةِ.

آنکه وصف کرد ایشان را به اصرار بر کفر تا قطع طمع رسول کند از ایمان ایشان تا دل عزیز در بند آن ندارد که أَلْيَأْسُ إِحْدَى الرَّاحَتَيْنِ، گفت: وَ إِنُّ يَرَوْنَا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا؛ اگر هر آیت و معجزه که ممکن باشد بینند هم ایمان نیارند. آنکه گفت: از این بترند اگر سیل رشد و صلاح بینند آن را به راه خود نگیرند^۹.

حمزه و کسائی و خَلْفٌ خواندند: «سبیل الرشد» به دو فتحه، و باقی قُرَاءٌ خواندند: «رشد»^{۱۰} به ضم «را» و سکون «شین»، و هُمَا لُغَتَانِ كَالْبُخْلِ وَالْبَحْلِ وَالسُّقْمِ وَالسَّقَمِ وَالْحُزْنَ وَالْحَزْنَ. و اگر ره جهل و عمایت بینند آن را متابعت کنند و ره خود گیرند.

اگر گویند: رؤیت در آیت به معنی ادراك بصر است یا به معنی علم،

۱. اساس: گوئیم، یا توجه به مع، وز تصحیح شد.

۲. وز، مل: دنیا.

۳. اساس: و اما اثم، یا توجه به مع، وز تصحیح شد.

۴. اساس: ندارد، یا توجه به مع، وز افزوده شد.

۵. مع، وز، مل، لب: و آنکه، لت: و از آنکه.

۶. اساس: سوره بقره (۲) آیه ۶۱.

۷. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۷.

۸. مع، وز: نگیرند.

۹. مع، وز: رشد.

و اگر رؤیت اول را که رؤیت سبیل رشد است حمل کنند بر رؤیت بصر از آن که حمل کنند^۱ سبیل رشد را بر آیات و بیّنات و حجج و دلائل، رؤیت دوم را حمل باید کرد [ن]^۲ بر علم، برای آن که «سَبِيلَ الْغَيِّ» مذاهب و اعتقادات باشد، و آن کس که بداند که آن^۳ مذهب و اعتقاد باطل است اختیار آن نکند با علم به آن که عقلا این اختیار نکنند، گوییم از این سه جواب است: یکی آن که هر دو رؤیت،^۵ رؤیت بصر باشد و مراد به «سبیل رشد» دلائل و معجزات باشد که مؤذی بود با طریق حق، و مراد به «سبیل غی» مخاریق بود که مبطل [ن]^۲ آن را شبهت سازند، چنان که سحره فرعون کردند. پس بر این وجه هر دو رؤیت از بصر باشد و این شبهت مجال ندارد.

۱۰ و جواب دوم آن است که: هر دو رؤیت به معنی علم باشد، الا آن است که علم متناول نباشد حقی و درستی آن را و بطلان و فساد این^۴ را چنان که بسیار مردمان مذهبهای حق دانند و شنیده باشند و اگر چه اعتقاد نکنند که آن حق است، و مذهبهای باطل دانند و اگر چه اعتقاد نکنند که آن باطل است. نه مخالفان حق بسیاری از مذاهب اهل حق دانند و لکن اعتقاد کرده باشند که آن باطل است، و مذهبهای باطل خود دانند و لکن اعتقاد کرده باشند که آن حق^{۱۵} است به شبهتی که ایشان را پیش آمده باشد و امعان^۵ نظر نکرده باشند چون بر این وجه حمل کنند سؤال ساقط شود.

و جواب سیم^۶ از او آن است که: «رؤیت» به معنی علم است، و ایشان عالم اند به حقی حق و بطلان باطل و لکن جحود می کنند با علم که حاصل است ایشان را برای حب ریاست و طمع حُطام دنیا، چنان که بسیار کس کردند^{۲۰}

۱. آج، لب + به. ۲. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۳. معج، وزه مل: این. ۴. معج، وزه مل: آن.

۵. اساس: انعام، با توجه به معج، وزه مل تصحیح شد.

۶. معج، وزه آج، لب: سیوم.

و می‌کنند و خدای تعالی حکایت کرد از جهودان: وَيَكْتُمُونَ^۱ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ^۲.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، «ذَلِكَ» محتمل است که اشارت باشد باحدِ شیشین، اما به صرف چنانستی که^۳ حق تعالی گفت: من این صرف برای آن کردم که ایشان آیات مرا تکذیب کردند و به دروغ داشتند، یعنی آن بر سبیل عقوبت کردم با ایشان [۱۹۷ - پ].

و آنکه صرف محمول بر خذلان و حرمان کرد^۴ مِنْ زِيَادَةِ الْأَلْطَافِ عُقُوبَةً لَهُمْ عَلَى الْكُفْرِ الْمُتَقَدِّمِ. دگر آن که اشارت باشد به اتخاذ «سبیل غی» و ترک اتخاذ سبیل رشد. آنکه باز نمود که: سبب آن که ایشان [ره حق نمی‌سپرند و آن را راه خود نمی‌گیرند و ره باطل و غی و ضلالت می‌روند، و آن را راه خود می‌گیرند آن است که ایشان]^۵ به آیات من مکذّب اند و دروغ می‌دارند.

اگر گویند: چون مراد به آیات معجزات و دلایل باشد، تکذیب در او نشود که حقیقت^۶ تکذیب در اخبار باشد، گوئیم از این دو جواب است: یکی آن که تکذیب گویند در مذاهب و اعتقادات، نبینی که گویند: فَلَا يُكَذِّبُ^۷ بِكَذَا إِذَا كَانَ يَعْتَقِدُ بَطْلَانَهُ، و حقیقت او آن باشد که كَانَ قَائِلًا و مُخْبِرًا أَخْبَرَهُ بِذَلِكَ وَ بِأَنَّهُ حَقٌّ فَكَذَّبَهُ.

و دگر آن که: روا باشد که آیات محمول باشد عَلَى الْكُتُبِ الْمُنَزَّلَةِ، و در آن جا اخبار باشد از گذشته^۸ و آینده و تکذیب بر جای خود باشد. وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ؛ و ایشان از آن غافل بودند.

۱. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها؛ ضبط قرآن مجید: لَيَكْتُمُونَ.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۴۶. ۳. اساس: چنان نستی که، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۴. مع، وز، مل: صرف محمول بود عَلَى السَّخْذِلَانِ وَالْحِرْمَانِ.

۵. اساس: افتادگی دارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. ۶. اساس: صفت، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۷. مع، وز: تکذیب؛ مل: مکذّب. ۸. همه نسخه بدلها: گذشته.

اگر گویند: چه معنی دارد ذمّ خدای ایشان را بر غفلت، و غفلت بر مذهب شما سهوی باشد که منافات علم ضروری کند و بر ساهی تکلیف نباشد، چگونه ذمّ کنند او را؟ جواب آن است که گوئیم: مراد به سهو این جا مجاز است نه حقیقت، و این بر سبیل تشبیه است اعراض^۱ و عدول ایشان را از آیات خدای تعالی و تأمل در آن و انتفاع به آن، حال ایشان با حال کسی ماند که ساهی و غافل باشد. این اسم بر ایشان اطلاق کرد چنان که گفت: **صُمُّ بِكُمْ عُمَى**^۲، چنان که **مرد کُند را گوئیم: او مرده است، و نادان را گوئیم: خر است - وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ**.

قَوْلُهُ: وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ، حق تعالی در

این آیت گفت: آنان که تکذیب کنند و آیات من به دروغ دارند و به قیامت و به ثواب و عقاب ایمان ندارند. و پیش از این بیان کردیم که حقیقت «لِقَاءِ» و «التقاء» و «ملاقات»، مقابله است یا مقاربه، چنان که **إِلْتَقَى الْجَمْعَانِ وَ تَلَاقَتِ الْفِئَتَانِ**^۳، و به پارسی چنین گویند که: دو لشکر بر یکدیگر آمدند، آنگه بر توسع در ادراک بصر استعمال می کنند.

و در آیت، مراد حصول و حضور است، یعنی آنان که ایمان ندارند به آن که به قیامت خواهند آمد^۴ و آن جا حاضر خواهند شد^۵. **حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ**؛ اعمال ایشان باطل و مُحْبَط باشد. و مراد به احباط آن است که عمل ایشان واقع نباشد بر وجهی که بر او ثوابی باشد برای آن که بر خلاف مأمور کرده باشند، آنان را که به احباط گویند لابد است از آن که تفسیر آیت بر این وجه کنند، برای آن که

۱. اساس: اعتراض، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۲. اساس: آج، لب، بم، آف، آن + **فَهُمْ لِأَيْبُصِرُونَ**؛ سورة بقره (۲) آیه ۱۸.

۳. مع، وز + ما. ۴. اساس: الفئتان، با توجه به آج تصحیح شد.

۵. مل، لت: آمدن.

۶. مل: شدن.

اتفاق است ما را با ایشان که کافران را هیچ عملی واقع نباشد تا به چیزی از معصیت مُخَبَط شود. چون چنین است هر کجا احباط باشد در قرآن محمول بود بر این وجه، چه این ^۱ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ است و تفسیر قرآن بر وجه مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ کردن اولیتر باشد از آن که بر مُخْتَلَفٌ فِيهِ.

۵ آنگه بر سبیل تقریب و تنبیه گفت ^۲: کس با ایشان چیزی کرد إِلَّا به واجب و استحقاق به جزا و پاداشت ^۳ عمل ایشان؟ و آن جزا بود جز بر حَسَب و وفق ^۴ کردار ایشان ^۵ بر سبیل عدل نه بر سبیل ظلم.

قَوْلُهُ: وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خَلِيَّتِهِمْ عِجْلًا، حمزه و کسائی خواندند: «مِنْ خَلِيَّتِهِمْ» به کسر «ح»، و باقی قُرْآن به ضم «ح» و یعقوب خواند: «مِنْ خَلِيَّتِهِمْ» به فتح «ح» و سکون «لام». و خَلَى اسم جنس باشد واقع بر قلیل و کثیر و آن که «خَلَى» خواند به ضم گفت جمع «خَلَى» باشد کَثُودَى و نَذَى. و آن که «خَلَى» خواند به کسر اتباع کرد کسر ^۶ را به کسر [۱۹۸ - ر]، اغنی برای کسر «لام»، «ح» را مکسور کرد. و هم جمع خَلَى باشد کَقْوَس و قِيسَى.

۱۰ اهل سیر گفتند: چون موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - از مصر برون ^۷ خواست آمدن ^۸ با بنی اسرائیل ایشان را عیدی بود، به آن عید خواستند رفتن ^۹، به قبطیان آمدند و جمله خَلَى ایشان به عاریت بخواستند ^{۱۰} و این معنی بسیار کردند به حکم آن که مختلط ^{۱۱} [بودند] ^{۱۲} با ایشان. خَلَى خود به عاریت به ایشان دادند. ایشان از

۱. آف + غیر. ۲. مل + فوله قَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.

۳. آف: پاداش.

۴. اساس، معج، وز، آج، لب، بم، آف، آن: وقف، با توجه به مل، لت تصحیح شد.

۵. اساس، معج، وز، مل، آج، لب، بم، آف، آن: کرد از ایشان؛ لت: کرد از ایشان.

۶. معج، وز، مل: کسر. ۷. معج، وز، مل، آج: بیرون.

۸. مل: شدن. ۹. مل: بیرون رفتن.

۱۰. اساس: خواستند، با توجه به معج، وز تصحیح شد. ۱۱. اساس: محیط، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۱۲. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

- شهر برون آمدند در شب و برفتند و شهر را^۱ رها کردند - چنان که قصه آن برفت.
- فرعون از پس ایشان برفت و غرق شد و حُلّی به^۲ ایشان بماند. چون موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - به میقات خدای رفت به مناجات، سامری ایشان را گفت: این حَلّیها^۳ به من آری^۴ تا من برای شما چیزی سازم که شما به آن شاد شوی^۵. و این سامری منافق بود و زرگر بود و به زیّ زهاد رفتی و در بنی اسرائیل قبولی داشت. ایشان [آن]^۶ ۵ حَلّی بیاوردند و به او^۷ دادند و او از آن^۸ گوساله زرّین ساخت و به استادی و چابکی چنان ساخت که مخارق گلوی او چنان بود که چون باد در زیر او دمیدندی از دهن او آوازی بیامدی که خُوار را مانستی^۹ - بانگ گاو را - چنان که مزامیر و سِراع ساخته اند که اختلاف آواز ایشان از اختلاف مخارق و مجاری آن است که آوازی به خلاف آوازی نای است، و آن را بیاورد بر مَهَب^{۱۰} باد بنهاد در روز باد، و چنان نهاد که چون باد به زیر او در شدی به دهن او برون^{۱۱} آمدی آواز گاو را مانستی^۹ چون خُواری حاصل شدی. این قول رُمانی و جُپایی و بلخی و جماعتی محققان است.
- و حسن بصری و جماعتی دیگر از مفسران گفتند: خَاك سَمِ اسْبِ جَبْرِیل برداشت و در او انداخت گوساله شد از گوشت و خون، و او را خُواری پدید آمد و آوازی، و قصه این تمامی در سوره طه گفته شود - اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى وَ بِهِ التَّقَى. ۱۵
- «اِتَّخَاذًا» افتعال بود از اخذ، و اصل او اِتَّخَذَ بوده است جز که همزه با «یا» کرده اند^{۱۲} و در «تا» ادغام کرده^{۱۳}، و قوله: مِنْ بَعْدِهِ، اُنْ مِنْ بَعْدِ خُرُوجِهِ اِلَى الْمِيْقَاتِ؛ پس آن که به میقات خدای رفت.

۱. میج، وزه، مل، لت: ندارد.

۲. میج، وزه، مل، لت: در دست.

۳. میج، وزه + را.

۴. میج، وزه، مل، آج: آرید.

۵. میج، وزه، مل، لب، آف: شوید.

۶. اساس: ندارد، با توجه به میج، وزه افزوده شد.

۷. مل: و به سامری.

۸. مل + حلیها.

۹. میج، وزه، مل، لت: مانندی.

۱۰. آن: در جهت.

۱۱. میج، وزه، مل، آج، لب، لت: بیرون.

۱۲. لت: کردند.

۱۳. مل، لت: کردند.

«عَجَل» بچه گاو^۲ باشد: جَسَدُهُ یعنی جسدی بلا روح؛ تنی بود بی جان. برای آن^۳ گفت و بر اطلاق نگفت «عَجَل»^۴ تا ایهام نیفکنند که سامری عَجَل تواند کرد[ن]^۵ که آن را تن و جان بود. لَهُ خُوَارٌ، و «خُوَار» بانگ گاو [باشد و اصوات و اسقام باشد^۶ بر بنای فُعال باشد كَالنَّبَاحِ وَالصَّرَاحِ وَالنُّهَافِ وَالْبُعَارِ وَالرُّغَاءِ، و فی الْأَمْرَاضِ]^۵ كَالصُّدَاعِ وَالرُّكَامِ وَالْفُوقِ وَغَيْرِ ذَلِكَ.

و گفتند: يك بانگ کرد و دیگر نکرد. و گفتند: هر وقت بانگی^۷ کردی و لکن نجیبیدی و این محمول باشد عَلَى الْقَوْلَيْنِ: بر قول آن که مهب باد گفت، گفت: هر وقت که باد آمدی و در او رفتی و ساز آن راست بودی^۸ بانگ کردی، و آن که از خالكِ اثر جبریل گفت، گفت: همان يك بار بانگ کرد.

آنکه حق تَعَالَى بر سبیل تنبیه و تقریر گفت: أَلَمْ يَرَوْا! نمی بینند که با ایشان سخن نمی گوید و ایشان را هدایت نمی کند به راهی که ایشان به راه^۹ خود گرفته اند، برای آن که جماد است^{۱۰}، و آن که جماد باشد این نتواند کرد، صلاحیت الهیت ندارد بل صلاحیت عبودیت ندارد. وَ كَانُوا ظَالِمِينَ؛ و ایشان ظالم بودند در آنچه کردند، یعنی وضع عبادت کردند نه به موضع خود تا ظالم نفس خود بودند به جلب اضرار عقاب به خویشان به عبادت عَجَل.

وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ؛ چون^{۱۱} ایشان را از دست در افگندند، و این عبارتی است و کنایتی از پشیمانی بر سبیل مبالغت، عرب گوید^{۱۲} پشیمانی^{۱۳} را

- | | |
|--|---|
| ۱. مع، وزه، لت: عَجَلًا. | ۲. آن: گاو بچه. |
| ۳. اساس + که، با توجه به مع، وز زاید می نماید. | ۴. مع، وزه، مل، لت: عَجَلْ نگفت. |
| ۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. | ۶. مل، لت: بیشتر. |
| ۷. مع، وزه، مل، لت: بانگ. | ۸. اساس + و، با توجه به مع، وز زاید می نماید. |
| ۹. آج: برای. | ۱۰. مع: جماد باشد. |
| ۱۱. مع، لت: چو. | ۱۲. اساس: گوینده، با توجه به مع، وز تصحیح شد. |
| ۱۳. لت: پشیمان؛ آج: در پشیمانی. | |

که سُقِطَ فِي يَدِهِ وَ أُسْقِطَ [۱۹۸ - پ] فِي يَدِهِ؛ پنداری^۱ که آنچه مضرت او در آن است در دست او نهادند، چون بدانند که آنچه کرد^۲ بد بود پشیمان شود، و این از جمله کنایات ملیح است، و نیز در جای خجالت مستعمل باشد. و به زبان^۳ ما نیز چون کسی پشیمان و خجسته شود از کاری، گوید: [من]^۴ از دست در افتادم که آن دیدم، و در حَقِّ^۵ ایشان هر دو بود: هم پشیمانی هم خجالت.

۵

وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا، این «رؤیت» به معنی علم است، و بدانستند که گمراه شدند به عبادتِ عَجَلِ پس از آن که موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - باز آمد و ایشان را معلوم شد که آن تلبیس^۶ سامری کرد بر ایشان، آنگه از سر پشیمانی گفتند: لَيْسَ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبَّنَا؛ اگر خدای ما بر ما رحمت نکند و ما را بنیامرزد^۷، ما از جمله زیان کاران باشیم.

۱۰

حسن بصری گفت: جمله گوساله پرست شدند مگر هارون - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت^۸ به^۹ دلیل آن که موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - خود را دعا کرد و هارون را، فِي قَوْلِهِ: قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ ادْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ^{۱۰}، و اگر مؤمنی دگر بودی آن جا او را با خود و با هارون شریک کردی در دعا.

۱۵

اهل کوفه خواندند الا عاصم: لَيْسَ لَمْ تَرْحَمْنَا رَبَّنَا، به «تا»ی خطاب و نصب «رَبَّنَا» علی تقدیر: يَا رَبَّنَا.

وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا؛ چون موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - باز آمد و آن حال دید^{۱۱}، دلتنگ شد و خشم گرفت، و گفتند: خدای تعالی او را آن جا

۱. آج، لب: پندارید. ۲. مع، وز، مل، لت: کردند.

۳. اساس: زمان، با توجه به مع، وز نصحیح شد. ۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۵. مع، وز، و بناحق. ۶. مع، وز، مل، لت: تلبیسی است که.

۷. مل + وَ يَغْفِرُ لَنَا لَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ. ۸. مع: ندارد.

۹. مل: بدان. ۱۰. سورة اعراف (۷) آیه ۱۵۱.

۱۱. آج، لب: بدید.

خبر داد که سامری چه کرد.

۵ ابودرداء^۱ گفت: «أَسَفٌ» منزلی^۲ است و رای غضب سخت^۳ از غضب. عبدالله عباس و سُذی گفتند^۴: أسف حزن باشد [حسن بصری گفت: حزن باشد]^۵ با غضب. به يك جای روی در ایشان نهاد و ایشان را به زبان ملامت گفت: بِشَسْمَا^۶ خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي؛ بد کردی^۷ از پس من، یعنی [پس خروج من به طور، يُقَالُ: خَلَفَهُ بِمَا سَرَّهُ وَ بِمَا أَسَاءَهُ، أَي فَعَلَ ذَلِكَ خَلْفَهُ وَ كَفَتَهُ: معنی آن است که بد خلیفتی کردی از پس من، یعنی]^۸ باز گذاشتگان^۹ بودی^{۱۰} ما را^{۱۱}. أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ؛ تعجیل کردی^{۱۱}، یعنی سبق بُردی^{۱۲} فرمان خدای را و از پیش او^{۱۳} بشدی^{۱۴} و نافرمانی کردی^{۱۵}؟

۱۰ جُبَّابِي گفت: تعجیل کردی^{۱۵} وعده خدای را که شما را داده بود به خیرات و ثواب، يُقَالُ: عَجَلْتُهُ إِذَا سَبَقْتَهُ وَ أَعْجَلْتُهُ إِذَا حَشِنْتَهُ، وَ «عَجَلَهُ» فِعْلُ الشَّيْءِ قَبْلَ وَقْتِهِ باشد، و «سَرَعْتُ» فِعْلُ الشَّيْءِ فِي اقْتِرَابِ وَقْتِهِ، برای آن عجله مذموم است و سرعت محمود.

۱۵ وَ أَلْقَى الْأَلْوَاخَ؛ و الواحی که در دست داشت بینداخت تا شکسته شد بعضی از او. و گفته اند: توریّت هفت شُعب بود سته اسباع از او برفت و شُبعی بماند، و این درست نیست. وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ؛ و سر برادر در کنار گرفت و او را در

۱. مع، وز، مل، لت: ابوالدرداء.

۲. آج، لب: منزلی.

۳. مع، وز، لب، آف، آن، لت: سخت تر.

۴. آج، لب: عبدالله عباس گفت و سُذی.

۵. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۶. مع، آج، لب: بِشَسْمَا.

۷. آف: کردید.

۸. مع، وز، آج، لب، بم، آف، آن: باز گذاشتگان؛ مل: باز گذاشتگانی.

۹. مع، وز، مل: مرا.

۱۰. مل: بودید.

۱۱. مل، آف: بردید.

۱۲. مل، آف: کردید.

۱۳. مل، آف: شدید.

۱۴. مع، وز، مل، لت: آن.

۱۵. مل، آف: کردید.

- برگرفت بر حسب عادت آن که دو برادر چهل روز یکدیگر را ندیده باشند.
- و قول آنان که حمل این بر آن کردند که او سر و محاسن هارون [بگرفت]^۱
- از سر غضب بر وجه استخفاف درست نیست، برای آن که این فعل سفیهان و بی‌خردان باشد و موسی - علیه السلام - دانست که هارون را در آن جرمی نیست.
- ۵ **أَمَّا قَوْلُهُ فِي سُورَةِ طه: لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي**^۲، چون آن جارسیم گفته شود - **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**. آنچه در این آیت هست هم این است که سر برادر بگرفت و او را در خود کشید، و این بر تعظیم و معانقه حمل کردن اولی^۳ باشد از آن که بر استخفاف و اهانت و جفا، چه به^۴ پیغامبران^۵ خدای این لایق بود^۶ دون آن، و او را برسید و گفت: برادر! **یا**^۷ به این قوم جهال چه کردی و چون بودی؟ گفت: **یا ابْنَ أُمِّ**^۸ ای پسر مادر من! یعنی ای برادر من.
- ۱۰ حمزه و کسانی و ابوبکر و ابن عامر خواندند: «**يَا ابْنَ أُمِّ**» به کسر «میم»، و باقی قراء خواندند: «**يَا ابْنَ أُمِّ**» به فتح «میم». [۱۹۹ - ر] آن که به کسر خواند، گفت: [اصل او] **يَا ابْنَ أُمِّي** بوده است، «یا» بیفکنند و اکتفا کرد به کسره از او. و آن که به فتح خواند، «یا» را بدل کرد به «الف» برای آن که این نداست^۹ بر وجه استغاثت، و لغت بعضی عرب آن است که: ایشان از «یا» ای اضافت «الف» بدل کنند گویند: **يَا عَلَّامَا** و **يَا أَخَا**، بمعنی **يَا عَلَّامِي** و **يَا أَخِي**، و **عَلَى هَذَا قَوْلُهُ: يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ^{۱۰} و: يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ^{۱۱}**، و قال:

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. سوره طه (۲۰) آیه ۹۴.

۳. مع، وز، مل، لت: اولیتر.

۴. بم، آف: برا آن: از آج، لب: ندارد.

۵. آج، لب + را.

۶. آج، لب: نباشد.

۷. مع: برادر را؛ مل: ای برادر.

۸. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها؛ ضبط قرآن مجید: **قَالَ ابْنُ أُمِّ**.

۹. مع: ندایست؛ وز: ندای است؛ لت: ندایی است.

۱۰. اساس: یعنی، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۱۱. سوره مائده (۵) آیه ۳۱.

۱۲. سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶.

يَا بِنَّةُ^۱ عَمَّا لَا تُلُومِي وَاهْبِجِي^۲

و بعضی دیگر گفتند: مرکب کرد آن را و بنا کرد بر فتح، کَحْمَسَةَ عَشْرَ،
گفت: ای برادر بدان که این قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک بود که مرا بکشند ائى
سُبْحَانَ اللَّهِ! اگر در حیات^۳ موسی با هارون در غیبت چهل روز این کردند، این
همه استضعاف و بیم کشتن بود و او خلیفه موسی بود و وزیر او بر قومش، اگر
با هارون رسول از پس وفات او این و مانند این کنند چه عجب باشد. فَلَا تُشْمِتُ
بِئِي الْأَعْدَاءِ؛ دشمنان را به من شاد مکن^۴، یعنی این فعلی که می کنی از تقریب و
ترحیب، و غرض تو تعظیم من است و تو درخشی از اینان، از این معنی کم کن
که ایشان از بعد فهم و قَلت فطنت ندانند که این که تو می کنی تعظیم است،
پندارند استخفاف است، شماتت کنند.

در شاذّ مجاهد خواند و حُمَيْد الْأَعْرَجُ: فَلَا تُشْمِتُ بِي الْأَعْدَاءِ، بر فعل لازم
مِنْ شِمْتٍ يَشْمِتُ از فعل ثلاثی، و رفع «أَعْدَاءِ»، یعنی چنان مساز که دشمنان به
من شماتت کنند، و این نهی مغایبه باشد چنان که لَا يَخْرُجُ زَيْدٌ؛ نباید تا زید
بشود. وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، و مرا با قوم ظالمان - که ایشان در این
خوض کردند و رضا دادند - مکن، و این بر من تجنی^۵ مکن که من از پس تو
نیامدم^۶ و تو را خبر نکردم که صلاح نبود که ایشان با حضور من گوساله پرست
شدند، در غیبت من همانا بدتر کردند^۷ و عذر به این خواست که: إِنِّي خَشِيتُ
أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي^۸.

چون موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - براءت ساحت هارون بدانست از تقصیر،

۱. کذا در اساس و همه نسخه بدلها ضبط لسان العرب ذیل (عم): يَا بِنَّةٌ.

۲. اساس: واسحی؛ با توجه به مل، لت و مأخذ شعری تصحیح شد.

۳. اساس و همه نسخه بدلها: حیوة / حیات. ۴. معج، وزه مل، لت: خرم مکن.

۵. معج، لت: تجسنى؛ چاپ شعرانی (۲۹۲/۵): بحثی. ۶. اساس، لب، بم: بیامدم، با توجه به معج، و تصحیح شد.

۷. معج، وزه لت: پترکردندی. ۸. سوره طه (۲۰) آیه ۹۴.

گفت: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي؛ بار خدایا مرا بیامرز و برادر مرا. وَ ادْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ؛ و ما را در رحمت خود بر. و سؤال ایشان مغفرت را نه [از] ^۱ برای گناهی ^۲ باشد، بل بر سبیل انقطاع با خدای تَعَالَى و خضوع با او تا بدان تحصیل ثواب و رفعت درجه کنند، و گفتند: این دعا بر سری ^۳ خود را و برادر را برای آن کرد تا بدانند که آن که ^۴ با هارون کرد «مِنْ أَخَذِهِ ^۵ بِرَأْسِهِ وَ جَسَدِهِ إِلَيْهِ ^۶»، نه بر سبیل استخفاف و ^۵ غضب بود که آن کس که با کسی چنان معامله کند، عقیب آن او را چنین دعا نکند؛ و ما را در تحت رحمت خود آر و تو رحیمتر از همه رحیمانی.

آنگه گفت: إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ، گفت: آنان که گوساله معبود خود گرفتند و آن را پرستیدند، برسد به ایشان خشمی از خدای و مذلتی و خواری. و این «سین» استقبال است که فعل حال را از مستقبل جدا ^{۱۰} کند، چون این «سین» باشد فعل خاص بود ^۷ به استقبال، يُقَالُ: نَأَى كَذَا وَ لِحَقَّهُ وَ أَصَابَهُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ. و «ذَلَّتْ» ذَلَّ باشد و این مقصور نیست بر ایشان تنها، بل هر که این دروغ گوید بر من هم [این] ^۱ جزا یابد از غضب و مذلت و خشم و خواری.

أَبُو قَلَابَةَ گفت: این جزای هر دروغزنی است بر خدای تَعَالَى تا به روز ^{۱۵} قیامت. و مالک بن آنس گفت: هیچ مبتدع نباشد و الا از بالای سر خود مذلتی یابد.

آنگه گفت: وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا، چون وعیدی سخت بگفت گناهکاران و ظالمان و دروغزنان را، خواست [۱۹۹-ب] که باز ^{۲۰} نماید که در توبه بر ایشان بسته نیست. اگر چه بدکردار باشند، چون توبه کنند از

۱. اساس؛ ندارد، با توجه به لت افزوده شد.

۲. معج، وزن نه برای گناهی.

۳. آج، لب؛ بر سر.

۴. مل؛ آنچه.

۵. آف؛ اخذ.

۶. ضبط قرآن مجید چنین است: وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ.

۷. آج، لب؛ باشد.

کفر یا از گناه و با سرِ ایمان و طاعت شوند، خدی تَعَالَى غفور و رحیم است، آمرزنده و بخشاینده است.

و «سَيِّئَات» جمع سَيِّئَةٌ^۱ باشد و آن خصلتی باشد یُسُوءٌ صَاحِبَهَا؛ خداوندش را اندوهناک کند. و نَقِیض او حَسَنه باشد. و حقیقت توبه گفته ایم، و اصل او در لغت رجوع باشد. و قَوْلُهُ: مِنْ بَعْدِهَا، این ضمیر راجع است باسَيِّئَات. ۵
اگر گویند: چگونه گفت که توبه کنند و ایمان آرند - و توبه این جا ایمان است برای آن که در عَبْدَةٌ عَجَلٌ آمد؟ جواب گوئیم: اگر چه آیت در حَقِّ ایشان است، حکم مقصور نیست بر ایشان، بل شامل است جمله کَفَّار و فَسَّاق را چون از کفر ایمان آرند و از فسق توبه کنند. و اگر مراد ایشان اند، پس چه منع است که ایشان را برون عبادت عَجَلٌ گناهان دگر^۲ باشد که نه معصوم اند، تا ایمان از کفر باشد و توبه از معاصی.

جواب سیم^۳ از او آن است که: اگر هر دو یکی است از روی معنی، چون لفظ مختلف می شود روا باشد، چنان که گفت^۴:
وَ هِنْدٌ أَتَى مِنْ دُونِهَا النَّأْيُ وَالْبُعْدُ

بعضی دگر گفتند: ثَابُوا مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَ آمَنُوا بِالتَّوْبَةِ، یعنی ایمان آرند به آن که توبه نافع است و سود خواهد داشت. و گفتند: برای آن لفظ ایمان و توبه جدا کرد که توبه ایشان نه به لفظ بود نه به دل، بل به کشتن بود. ایمان آوردند و تیغ برداشتند و در يك دگر نهادند در ضبابی^۵ و ظلمتی که پدید آمد آن جا - چنان که برفت. چون روشن شد، هفتاد هزار مرد کشته شده بود^۶. پس ایمان به دل بود و توبه به قتل. چون چنین باشد، تکرار نباشد - وَ اللهُ أَعْلَمُ بِمُرَادِهِ. ۲۰

۱. آف: ندارد. ۲. معج، وز، مل، لت: دیگر.

۳. معج، وز، سه ام، مل، آج، لب: سیوم؛ لت: سوم.

۴. مل + شعر.

۵. وز: ضبابی. ۶. معج، وز: کشته بودند؛ مل: کشته شده بودند.

آیه ۱۵۴ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَ فِي نُسخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ؛ چون خاموش شد از موسی خشم، فرا گرفت^۱ الواح و در نسخه آن بیانی بود و رحمتی آنان را که از خدای [شان]^۲ ترسند^۳.

آیه ۱۵۵ وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِيَّائِي أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَ لِيُنَّا فَاعْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ؛ برگزید موسی از قومش هفتاد مرد را از برای میقات مرا^۴ و چون بگرفت ایشان را از زمین لرزه، گفت: بار خدایا اگر خواستی هلاک کردی ایشان را از پیش این و مرا^۵ هلاک می کنی ما را با آنچه کردند بی خردان از ما؟ نیست این الا آزمایش تو، گمراه کنی به آن آن را که خواهی و راه دهی^۶ آن را که خواهی، تو خداوند مایی، بیامرز ما را و ببخشای بر ما و تو بهترین آمرزندگان^۷

آیه ۱۵۶ وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا [۲۰۰ - ر] إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ؛ و بنویس از برای ما در این دنیا^۸ نیکویی و در آخرت^۹، ما با تو گریختیمی^{۱۰}. گفت عذاب من بر سانم به آن که خواهم، و رحمت من فراخ است بر همه چیز، بنویسم برای آنان که پرهیزگار باشند و بدهند

۱. مع، وز: لت؛ ها گرفت.

۲. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. مع، وز: ترسیدند.

۴. مع، وز: ما.

۵. مع، وز: + و.

۶. وز: راه نمایی؛ آج، لب: راهی نمایی؛ لت: راهی نمایی.

۷. وز: لت: آمرزگانی.

۸. مع، وز: لت: سرای نزدیکتر؛ آج، لب: جهان.

۹. مع، وز: لت؛ و در سرای یازپسین.

۱۰. وز: ما گریختیم با تو؛ مع: ما که بخشیم با تو؛ آج، لب: بدرستی که ما بازگشتیم سوی طاعت تو.

زکات و آنان که ایشان به آیات ما ایمان آرند^۱.

آیه ۱۵۷

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ
وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ
عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ
عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ؛ آنان که پیروی
کنند پیغامبر بزرگوار اُمی را^۲ آن که می یابند او را نوشته بنزدیک ایشان در توریت و
انجیل بفرماید^۳ ایشان را به نیکویی و نهی کند^۴ ایشان را از منکر، و حلال می کند
بر ایشان^۵ چیزهای پاک و حرام می کند بر ایشان چیزهای پلید و فرو نهد^۶ از ایشان
بار گرانشان و آن بندها که بود بر ایشان آنان که بگرویدند به او و حرمت داشتند
او را و یاری دادند او را و پی گیری کردند آن نور را که فرو فرستادند به او، ایشان
ظفر یافتگانند.

آیه ۱۵۸

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ؛ بگو ای مردمان من فرستاده خدا ام به شما
جمله، آن که او راست پادشاهی آسمانها و زمین، نیست خدایی مگر او، زنده کند
و بمیراند. ایمان آری^۷ به خدا و پیغامبرش بزرگوار اُمی^۸ آن که ایمان آرد^۹ به خدا و
سخنهای او^{۱۰}، پی او گیری^{۱۱} تا همانا شماره یابی^{۱۲}.

۱. مع، وز: به آیتهای من بگروند.

۲. اساس: مرا، با توجه به مع، وز تصحیح شد؛ آج، لب: آن پیغامبر نانویسنده.

۳. مع، آج، لب، لت: می فرماید.

۴. مع، وز: و باز دارد؛ لت: و باز می دارد.

۵. مع، وز: لت: برای ایشان.

۶. مع، وز: فرو می نهد.

۷. مع، وز: آج، لب، آف: آرید.

۸. مع، وز: پیغمبر او آن پیغمبر نانویسنده.

۹. مع، وز: آج، لب: ایمان دارد.

۱۰. مع، وز: آج، لب + و.

۱۱. مع، وز: آج، لب، آف: پی گیری او را.

۱۲. مع، وز: آف: ره یابید.

آیه ۱۵۹ وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ اُمَّةٌ يَهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَ يَبْعُدُوْنَ عَنْ قَوْمِ مُوسَىٰ كِرۡهِيًّا هَسْتَنَد كِه رِه نِمَايِنَد بِه حَقِّ وَ بِه اَن دَاد دِهِنَد.

آیه ۱۶۰ وَ قَطَعْنَا لَهُم مِّنَ الْجِبَالِ اَصْبَابًا وَ اَوَّحْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ اِذْ اَسْتَسْقِيَهُ قَوْمَهُ اَنْ اَضْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اَنْتَىٰ عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنۡسَاۤءٍ مَّشْرَبَهُمْ وَ ظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَ اَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰنَ وَ السَّلۡوٰى [۲۰۰- پ] كَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُوْنَا وَ لٰكِنْ كَانُوْا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ؛ وَ گروه گروه بگردیم ایشان را دوازده سبط اُمتانی، و وحی کردیم به موسی چون آب خواستند از او قوم او که بزَن عصات^۱ بر سنگ، بر دمید^۲ از آن دوازده چشمه، دانستند هر مردمی^۳ آب خورش خود، و سایه افگندیم بر ایشان ابر را و بفرستادیم بر ایشان ترنگین^۴ و مرغ بریان کرده^۵. بخوری^۶ از خوشهای^۷ آنچه روزی کنم^۸ شما را، و ظلم نکردند بر ما و لکن بر خود ستم کردند.

آیه ۱۶۱ وَ اِذْ قَبِلَ لَهُمۡ اَسْكُنُوْا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كَلُوْا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيۡئَاتِكُمْ سَنَزِيۡدُ الْمُحْسِنِيْنَ ؛ چون گویند ایشان را بنشین^۹ در این شهر و بخوری^{۱۰} از آن، آن^{۱۱} جا که خواهی^{۱۲} و بگویی^{۱۳} این کلمه و در شوی^{۱۴} به در سجده کننده، بیامرزم^{۱۵} شما را گناهاتان^{۱۶}، بیفزایم^{۱۷} نیکوکاران را.

۱. آج، لب: عصای تو؛ لت: عصابت.

۲. آج، لب: روان شد.

۳. اساس: مردی، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۴. آج، لب: ترنجبین؛ آف: ترانگین.

۵. آج، لب: ترنجبین و سمانه را.

۶. مع، وز: آج، لب: بخورید.

۷. وز: خوش بوهای؛ آج، لب: حلالها؛ لت: خوشبها.

۸. مع، وز: آنچه ما روزی کردیم.

۹. آج، لب: چون گفته شد مر.

۱۰. آج، لب: بنشینید.

۱۱. مع، وز: هر.

۱۲. مع، وز: آج، لب: خواهید.

۱۳. مع، وز: آج، لب: بگویید.

۱۴. مع، وز: آف: در شوید؛ آج، لب: و در آید از در.

۱۵. مع، وز: لت: بیامرزم.

۱۶. مع، وز: گناهان؛ آج، لب: گناهان شما؛ لت: گناهتان.

۱۷. آج، لب: زیادت گردانم؛ لت: بیفزایم.

آیه ۱۶۲ قَبَدَلِ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قَبِلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ؛ بدل کردند^۱ آنان که ستم کردند از ایشان گفتاری جز آن که گفتند ایشان را بفرستادیم^۲ برایشان عذابی از آسمان به آن ظلم که کردند.

آیه ۱۶۳ وَ سَأَلْتَهُمْ^۳ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِثَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ؛ و پرسش ایشان را از [آن]^۴ ده که^۵ بود حاضر دریا^۶ چون نافرمانی کردند در شنبه [چون]^۴ به ایشان آمدندی^۷ ماهیان [ایشان]^۴ روز شنبه شان راه برگرفته و^۸ روزی که شنبه نکردند^۹ نیامدندی^۹ به ایشان، چنین آزمودیم [ایشان را]^۴ به آنچه کردند از فسق و نافرمانی.

قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ - الآية، حق تعالی بر سبیل توسع و تجوز سکون غضب را سکوت نام نهاد و اگر چه خشم کن^۱ سخن نگوید، برای آن که مردم خشم رسیده در حال فوریت خشم که خشم او می جوشد، پنداری خشم او سخن می گوید از آنچه در دل و نفس اوست. چون فوریت به جای کلام بود، سکوت به جای سکون بگفت، و این از لطیف^{۱۱} تشبیه است. و سکون و سکوت از يك وادی است مِنْ حَيْثُ الْمَعْنَى وَ مِنْ حَيْثُ الْمُقَارَبَةِ، برای آن که «تاء» قریب المخرج [است]^۴ به «نون» و سکوت تسکین آلت کلام باشد. چون خشم موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - ساکن شد، آن الواح بیفکنده بر گرفت.

۱. آج، لب: تغییر کردند.

۲. آج، لب: پس فرستادیم.

۳. آج، لب: بهم، آف، لت: و اسأَلْتَهُمْ.

۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۵. مع: دبه که آج، لب: شهر که.

۶. آج، لب: نزدیک دریا.

۷. آف: آمدند؛ لت: آمدی.

۸. وزه لت + آن.

۹. آج، لب: نمی آمد؛ لت: نیامدی.

۱۰. مع، وز آن، لت: ندارد.

۱۱. لت: و این لطف.

الواح برای آن بینداخت که از قوم در خشم شده بود، و او را الواح برای قوم می‌بایست. چون ایشان را دید که پشت بر مسلمانی کرده بودند و روی به عبادت عجل آورده، از خشم ایشان^۱ الواح بر زمین زد. چون ساکن شد از آن خشم، الواح برگرفت.

۵ وَفِي نُسخَتِهَا، «واو» حال راست و در نُسخة الواح هدی بود، یعنی بیان و رحمت^۲، معنی آن که^۳ هر چه آن را^۴ کار بستی به رحمت^۵ نزدیک شدی، و این بیان و رحمت آنان را بود که خدای [تعالی ترسند]^۶ [۲۰۱-ر].

نحویان خلاف کردند در دخول «لام» که چرا «لام» در او شد با آن که فعل متعدی است، يُقال: رَهَبْتُهُ إِذَا خِفْتَهُ، قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَءِآيَاتِي فَارْهَبُونِ^۷. کِسَائِي

گفت: چون فعل با پس افتاد ضعیف شد از آن که در مفعول عمل کند استعانت کند به حرف جرّ، چنان که گفت: إِنْ كُنتُمْ لِلرَّيَّةِ يَا تَعْبُرُونَ^۸.

قولی دگر آن است که: این «لام» اختصاص است، یعنی رَهَبْتُهُمْ كَأَنْتَ لِرَبِّهِمْ لِغَيْرِهِ، چنان که هُوَ أَخُو لَهُ وَأَبٌ لَهُ. عیسی بن عمر گفت: هَذَا كَقَوْلِهِ: رَدَفَ لَكُمْ^۹، وَالْأَصْلُ رَدَفَكُمْ، وَكَقَوْلِهِ: لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ^{۱۰}. قُطْرُب

گفت معنی آن است که: مِنْ رَبِّهِمْ مِنْ أَجْلِ رَبِّهِمْ؛ ترس ایشان برای خداست، چنان که را جز گفت^{۱۱}:

تَسْمَعُ لِلْجَزَعِ إِذَا اسْتُحْبِرَا لِلْمَاءِ فِي أَجْوَانِهَا خَرِيرًا
وَإِخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ، «إِخْتِيَارٌ» متعدی باشد به يك مفعول، بیشتر نه، و به

۱. لت: آن.

۲. مع، وز + لت + به.

۳. مل: یعنی آن که.

۴. مل: هر که او را.

۵. مل + خدای تعالی.

۶. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۷. سورة بقره (۲) آیه ۴۰.

۸. سورة يوسف (۱۲) آیه ۴۳.

۹. سورة نعل (۲۷) آیه ۷۲.

۱۰. سورة سبأ (۳۴) آیه ۲۴.

۱۱. مع، وز + شعر.

دگر مفعول حرف جرّ باید او را. حق تعالی گفت: برگزید موسی قومش را هفتاد مرد را، و تقدیر آن است که: مِنْ قَوْمِهِ، و لکن چون حرف جرّ بیفکنند، فعل به او رسید در او عمل کرد منصوب شد، وَ قَالَ الْفَرَزْدَقُ^۱:

و مِمَّا الَّذِي اخْتِيرَ الرَّجَالَ سَمَاحَةً
أَي مِنَ الرَّجَالَ، وَ قَالَ آخَرُ^۲:

۵

فَقُلْتُ لَهَا اخْتَرَهَا قَلُوصاً سَمِينَةً
وَ نَاباً^۳ عَلَيْهَا مِثْلَ نَابِكَ فِي الْحَيَا

ای اختَرَمِنْهَا. کوفیان گفتند: برای عدم خافض منصوب شد، و این طریقه معتمد نیست. و روا باشد که «قَوْمَهُ» مَفْعُولٌ بِهِ باشد و «سَبْعِينَ» بَدَلُ الْبَعْضِ مِنَ الْكُلِّ، چنان که: رَأَيْتُ الْقَوْمَ نُثْنِيهِمْ، و «لَامٌ» متعلق است به اختیار، يُقَالُ: اخْتَرْتُهُ لِكَذَا.

مفسران خلاف کردند در سبب اختیار موسی این هفتاد [مرد]^۴ را سُذِّي گفت: سبب آن بود که خدای تعالی گفت گروهی را بیار با خود تا عذر خواهند از عبادت عَجَل که قومت کردند. او هفتاد مرد را بر گزید، و این قول نیک نیست برای آن که عادت نباشد که آن را که به جای او گناه کرده باشند^۵ استدعا کند که به عذر من آی^۶. آنکه چون به استدعا بخواند و بیایند، ایشان را بگیرد و عقوبت کند.

سُذِّي گفت: چون آمدند تا بایست که عذر کنند، گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ

۱۵

حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً^۸؛ ما تو را باور نداریم تا خدای را معاینه ببینیم^۹. حق تعالی گفت: اگر به گناهشان^{۱۰} مهلت دادم و عقوبت تعجیل نکردم، به عذرشان مهلت نخواهم داد^{۱۱} و جز عقوبت مُعَجَّل نخواهد بود^{۱۲}. صاعقه فرستاد، آتشی از

۱. اساس: لیسمع، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۲. اساس: باباً، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۳. مع: عذر آرند.

۴. مل: آیند؛ شاید بتوان خواند: آیی / آید.

۵. مع: وز به بینیم / ببینیم.

۶. مع: وز، لت: نخواهم داد؛ مل: نخواهم دادمی.

۷. مع، وز + شعر.

۸. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۹. کذا: در اساس وهمه نسخه‌بدها بجز مل؛ مل: گناه کردن.

۱۰. سوره بقره (۲) آیه ۵۵.

۱۱. مل: به گناهان شما؛ آج، لب: به گناهانشان.

۱۲. مع، وز، مل، لت: نخواهد بودن.

آسمان، و هر هفتاد را بسوخت. مُجَاهِد گفت: ایشان را برای تمام وعده اختیار کرد. وَهَب گفت: جماعتی از بنی اسرائیل گفتند ما را باور نیست که خدای با تو بی واسطه سخن می گوید، و اگر چنین بودی همانا تو بنماندی زنده که هیچ آدمی طاقت ندارد که کلام او بشنود. و اگر چنین است، ما را با خود ببر تا ما بشنویم که خدای با تو سخن گوید. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - این هفتاد مرد را برگزید تا کلام خدای بشنوند. چون بشنیدند^۱ گفتند: ما چه ایمن باشیم که این کلام خداست یا کلام شیطان؛ ما تو را باور نداریم تا خدای را معاینه نبینیم^۲. آتشی بیامد و همه را بسوخت. کلثبی گفت: هفتاد پسر بودند. أَبُو سَعِيد [۲۰۱ - پ] الرَّقَاشِي گفت: چهل ساله بودند هر یکی از ایشان.

- ۱۰ بعضی دگر گفتند: خدای تَعَالَى گفت از هر سبطی شش کس را برگزین. چون اختیار کرد هفتاد و دو مرد برآمدند به عدد. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: هفتاد می باید، دو بنشین^۳. مُشَاحَت کردند و هر کسی گفت: ما از آن نباشیم که بنشینیم، تا موسی گفت: هر که بیاید^۴ به فرمان من و هر که بنشیند به فرمان من بنشیند، او را ثواب باشد^۵ بیش از آن که آن را که بیاید. یُوْشَع بن نُون و کَالِب بن یُوْفَنَّا گفتند: ما بنشستیم، باقی برفتند و آن محال بگفتند و به حَقِّ خود برسیدند.
- ۱۵ فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ ، «رَجْفَه» زمین لرز^۶ باشد؛ چون بگرفت ایشان را رَجْفَه. مُحَمَّد بن اسحاق و سُدِّي گفتند: سبب این بود که موسی در حجاب شد و ایشان را ابری بیامد و بپوشید و خدای تَعَالَى با موسی به سخن گفتن آمد از امر و نهی و وعظ و زجر و ایشان می شنیدند. چو^۷ موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - بیرون آمد، گفت: چگونه شنودی^۸ کلام خدای؟ گفتند: ما تو را باور نداریم تا خدای را نبینیم،
- ۲۰

۱. آج، لب: بشنودند. ۲. مل، آف: ببینیم.

۳. مع، وزه آج، لب، آف: بنشینید. ۴. مع، وزه: نیاید.

۵. مع، وزه: نیاید به فرمان من و بنشیند او را ثواب باشد. ۶. مع، مل، لت: لرزه.

۷. مل، آج، لب، آف، آن: شنودید. ۸. همه نسخه بدلها: چون.

خدای تعالیٰ زلزله بر آن^۱ کوه افگند. چون ایشان این سخن گفتند^۲ هر هفتاد بر جای بمردند.

عبدالله عباس گفت: موسی - علیه السلام - این هفتاد مرد را برگزید تا با موسی دعا کنند. ایشان گفتند: بار خدایا ما را چیزی ده که کس را نداده‌ای
 ۵ حق تعالیٰ این دعا را^۳ کاره بود ایشان را رَجْفَه و ضَاعِقَه فرستاد، و این قول اگر درست باشد، سبب رَجْفَه و هَلَاکَه نه این باشد، بل ایشان به کفر خود مستحق آن بوده باشند، جز که عند این^۴ خدای عذاب فرستاده بود.

و قولی دیگر آن است که: در بعضی^۵ روایات از امیرالمؤمنین^۶ روایت کردند که سبب آن بود که ایشان حوالت کردند بر موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - که تو هارون را بکشته‌ای، و آن آن بود که: موسی و هارون و پسران هارون شَبِیر و شَبْر - می‌رفتند به دامن کوهی. هارون بخفت آن جا و خدای تعالیٰ او را وفات داد. چون موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - بدید که هارون را فرمان خدای رسید، او را آن جا بشست و دفن کرد و باز آمد. بنی اسرائیل گفتند: هارون را چه کردی؟ گفت: با جوار رحمت ایزدی شد. گفتند: هارون را بپردی و بکشتی و باز آمدی، و بنی اسرائیل هارون را دوستر^۷ از موسی داشتندی موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: بیایی^۸ تا من دعا کنم
 ۱۰ تا خدای او را زنده کند تا بگوید که من او را نکشتم. گفتند: ما همه نتوانیم آمدن^۹ گفت: گروهی را اختیار کنی^{۱۰}. گفتند: تو اختیار کن. او هفتاد مرد اختیار کرد و با خود ببرد از آنان که این حواله کرده بودند بر موسی - عَلَيْهِ السَّلَام -

۱. مع، وز، مل، لت: در آن.

۲. اساس: گفتن، با توجه به مع، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۳. مع، وز: ندارد. ۴. آج، لب: جز که این عند این.

۵. همه نسخه بدلها: بعضی. ۶. مل + علی بن ابی طالب - علیه السلام.

۷. مع، وز: دوست تر. ۸. آج، لب، مل، آف، آن: بیایید.

۹. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. ۱۰. مل، آج، لب: کنید.

و بیامدند به سر گورِ هارون آمدند^۱. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - دعا کرد، خدای هارون را زنده کرد. موسی گفت: ای برادر تو را من کشتیم؟ گفت: مَعَاذَ اللَّهِ، من به مرگی خود مردم. ایشان خجل گشتند. خدای تَعَالَى رَجْفَه فرستاد و صاعقه، همه بر جای بمردند.

۵ اما آنچه درست است از این اقوال و قول عامه مفسران و راویان و اهل علم است آن است که: سبب رَجْفَه و صاعقه سؤال رؤیت بود، و رَجْفَه آن است که گفت: جَعَلَهُ دَكَاةً^۲.

و روایتی دیگر از عبدالله عباس آن است که: سبب رَجْفَه آن بود که ایشان نهی نکردند بنی اسرائیل را از عبادت عِجَل، و اگر چه راضی نبودند^۳. قَتاده و ابن جُرَیج و محمد بن کَعْب گفتند: سبب آن بود [۲۰۲ - ر] که ایشان مفارقت نکردند از بنی اسرائیل چون دیدند که ایشان به عبادتِ عِجَل مشغول شدند.

و هُب گفت: این رَجْفَه مرگ و هلاک نبود، و لکن آن بود که چون ایشان به میقات رفتند با موسی، از هَوْل و هیبت آن مقام ارتعاشی بر ایشان پدید آمد که نزدیک آن بود که مفاصل ایشان از یکدیگر جدا شود. چون موسی - عَلَيْهِ السَّلَام -

۱۵ آن دید، دعا و تَضَرُّع کرد تا خدای تَعَالَى دلهای ایشان بر جای بداشت و ایشان را آرام داد، و آن ترس و ارتعاش از ایشان برگرفت تا ایشان ساکن شدند و کلام خدای بشنیدند، برای این گفت: رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِيَّايَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا، أَي عِبَادَةَ الْعِجَل.

سُدِّي گفت: آن هفتاد کس از آنان بودند که در اتِّخَاذِ عِجَل، جِد نموده بودند، و موسی دانست که^۴ ایشان را اختیار کرد چون به میقات شد، خدای تَعَالَى صاعقه فرستاد و ایشان را هلاک کرد. موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: بار خدایا^۵

۱. آج، لب، بم، آف، آن: ندارد.

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳.

۳. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.

۴. مع، وز: بدانست؛ لت: ندانست.

۵. مع، وز: لت + من.

چگونه با میان بنی اسرائیل روم و هفتاد^۱ مرد از خیار^۲ ایشان با من بیامدند، و اکنون یکی نمانده است. ایشان^۱ مرا کی باور دارند و بر من چه اعتماد کنند پس از این؟ خدای تعالی گفت: دعا کن تا زنده کنم ایشان را. موسی دعا کرد، خدای تعالی ایشان را زنده کرد تا با موسی بازگشتند.

۵ قَوْلُهُ: أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلْنَا^۳ السُّفَهَاءُ مِنَّا، مُبَرَّدٌ گفست: صورت استفهام است و مراد استعطاف و استرحام است، یعنی ما را هلاک مکن به فضل و کرمت به گناهی که سفیهان قوم ما کردند، و موسی دانست که خدای از آن عادلتر است که کسی را به گناه دیگری بگیرد، و لکن این جاری مجزی قول عیسی است که گفست: إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ^۴ - الآية.

۱۰ إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ؛ این نیست الا امتحان و ابتلاء تو که با مکلفان کنی در باب تشدید تکلیف و تعبّد به صبر کردن به آنچه فرستادی از رَجْفَهُ و صاعقه بر آن قوم از سبب سؤال رویت تا^۵ عقوبتی باشد ایشان را و اعتباری باشد جز ایشان را، و مِثْلُهُ قَوْلُهُ: أَوْلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ^۶، یعنی به امراض و اسقام در سالی یک دو بار ایشان را فتنه کنم، یعنی امتحان و آزمایش: وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: أَلَمْ أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ^۷.

عبدالله عباس گفست: إِنْ هِيَ إِلَّا عَذَابُكَ؛ این نیست الا عذاب تو، [و خدای تعالی عذاب را فتنه خواند، فی قَوْلِهِ: يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ^۸، ائى يُعَذَّبُونَ نیست این الا عذاب تو]^۱ ایشان را بر کفرشان و معصیتشان و عبادت عجل و

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. آج، لب، آف، لت: اختیار.

۳. اساس، آن: فَعَلُوا، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۴. سورة مائده (۵) آیه ۱۱۸.

۵. اساس: ما (بی نقطه) مع، وز، مل، آج، لب، آف، آن: یا، با توجه به لت تصحیح شد.

۶. سورة توبه (۹) آیه ۱۲۶.

۷. سورة عنکبوت (۲۹) آیه ۱ تا ۳.

۸. سورة ذاریات (۵۱) آیه ۱۳.

سؤال رویت. و «فِتنه» به معنی کشف آمد، قَالَ الْمُسَيَّبُ بْنُ عَلَسٍ^۱:

إِذْ تَسْتَبِيكَ بِأَضْلَتِي نَسَاعِمٍ قَامَتْ لِتَسْفِتِنَهُ بِغَيْرِ قِنَاعٍ
أَنْ لِي تَكْشِفُهُ. و [برای] آن کشف را «فِتنه» خواند که اصل فتنه اختبار^۳
باشد، و «اختبار» اداء به کشف کند، و کشف عند اختبار باشد به نام اویش^۴
بخوانند.^۵

۵

تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ، یعنی خذلان کنی آن را که خواهی، تا صبر نکند ثواب
صابران را نیابد، این جایش^۶ خذلان باشد و آن جایش^۷ حرمان. وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ،
یا به عکس^۸ مِنْ ذَلِكَ، آن را که خواهی که به آن فتنه و اختبار هدایت کنی با الطاف
و توفیق و تثبیت. أَنْتَ وَ لِيُنَا؛ تو یار و ناصر مایی و اَوْلَىٰ كُلِّ أَحَدٍ بِنَا. فَأَغْفِرْ لَنَا؛
بیمارز ما را و رحمت کن [۲۰۲ - پ] بر ما و تو بهترین آمرزندگان^۹.

۱۰

وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً؛ بنویس برای ما در این سرای نزدیکتر^{۱۰}
که آن را دنیای خوانی^{۱۱} نیکویی، و نیز در آخرت، و معنی «کتب» تحقیق و ایجاب
است، یعنی حَقِّقْ لَنَا وَ اَوْجِبْ لَنَا. عرب مردم مسافر را گوید: كَتَبَ اللهُ عَلَيْكَ السَّلَامَةَ.
وَ فِي الْآخِرَةِ؛ و نیز در آخرت، و مِثْلُهُ قَوْلُهُ: رَبَّنَا اِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ

۱۵

فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ^{۱۱}، مراد به حَسَنَةُ دُنْيَا نعمت است و تن درستی و آنچه انواع راحت
و مسرت باشد. و گفته اند: مراد به آن توفیق بر عمل صالح است تا^{۱۳} همه حسنه
کند هیچ سَيِّئَةٍ نکند و حَسَنَةُ آخِرَتِ ثواب و^{۱۴} نعيم بهشت است. اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ،
أَنْ تُبْنَا؛ ما توبه کردیم و با تو گریختیم. این قول عبدالله عباس و سعید جبیر و

۱. اساس: عیس، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۲. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. اساس: اختیار؛ با توجه به مل، لت تصحیح شد.

۴. مع، وز، مل، لت: اوش.

۵. مع، وز، مل، لت: برخوانند.

۶. مع، وز، مل، لت: این جاش.

۷. مع، وز، مل، لت: آنجاش.

۸. مع، وز، مل، لت: تَشَاءُ، بِالْعَكْسِ.

۹. اساس: آمرزنده گانی / آمرزندگان.

۱۰. مع، وز، مل، آج، لب: نزدیک.

۱۱. مل: بخوانی؛ آج، لب: می خوانند.

۱۲. سورة بقره (۲) آیه ۲۰۱.

۱۳. اساس: یا، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۱۴. مع: ندارد.

ابراهیم و قتاده و مجاهد است.

و اصل او از رجوع باشد، يُقَالُ: هَادَ إِلَيْهِ إِذَا رَجَعَ، و أَبُو وَجْرَةَ السَّعْدِيُّ
خواند در شاذ: «هَذَا»، يُقَالُ: هَادَ يَهُودٌ وَيَهِيدُ لُغْتَانِ، قَالَ الشَّاعِرُ^۱:

قَدْ عَلِمَتْ [سَلْمَى]^۲ وَ جَارَاتِهَا إِنِّي مِنَ الذَّنْبِ لَهَا هَانِدٌ
أَي تَائِبٌ إِلَيْهَا وَيُقَالُ: [هَادًا]^۳ إِلَيْهِ إِذَا مَالَ إِلَيْهِ. وَالتَّهْوِيدُ التَّمَكُّتُ وَالتَّرَفُّقُ
فِي السَّيْرِ، وَ تَوْبٌ مُهَوِّدٌ أَي مُرْفَعٌ، وَ يَهُودٌ مِنْ هَذَا مَعْنَى هَيْجٌ نَبَاشِدٌ بَرَأَى أَنْ كَه
يهودی منسوب است با «يَهُودًا» أَحَدُ أَوْلَادِ يَعْقُوبَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ لَكِنْ عَرَبٌ
«ذال» را با «دال»^۴ کردند.

قَالَ^۵؛ گفتم، یعنی خدای تعالی: عَذَابِي؛ عَذَابِي؛ عَذَابٌ مِنْ أَسْتِ^۵، آن برسانم به
آن کس که خواهم از بندگانم. و «عَذَابِي» محلّی او رفع است بر خبر مبتدای^۶
محذوف، و التَّقْدِيرُ: ذَلِكَ عَذَابِي، و روا باشد که اشارت به «ذَلِكَ» مضمّر به فتنه
باشد، یعنی آن فتنه که در آیت مقدّم برفت عذاب من است تا به آن رسانم که من
خواهم. و حسن [بصری]^۷ و ابن السَّمَيْقِيعِ در شاذ خواندند: «أَسَاءَ^۷» به «سین»،
بر فعل ماضی، یعنی عذاب خود به آن رسانم که بدی کند مِنَ الْإِسَاءَةِ.

وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ^۸، این جمله^۸ است از مبتدا و خبر و به تقدیر
محذوفی^۹ حاجت نیست؛ و رحمت من فراخ است بر همه چیزی و عام است و
شامل همه چیز را. و حسن و قتاده گفتند: یعنی رحمت من عام است در دنیا بر
مؤمن و کافر و برّ و فاجر، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ^{۱۰}: الرَّحْمَنُ^{۱۱}، و خاص است در آخرت بر

۱. معج، وز + شعر. ۲. اساس: ندارد، یا توجه به معج، وز افزوده شد.

۳. اساس: ذال، یا توجه به معج، وز تصحیح شد. ۴. مل + عذابی.

۵. مل + أُصِيبُ بِهِ مِنْ أَسَاءَةٍ. ۶. معج، وز، مل، لت: ابتدای.

۷. معج، وز، مل، لت: مِنْ أَسَاءَةٍ. ۸. لت: جمله ای.

۹. اساس: حذف، یا توجه به معج، وز تصحیح شد. ۱۰. مل + تَعَالَى.

۱۱. سوره فاتحه (۱) آیه ۱ و بیش از ۵۰ مورد در دیگر سوره ها.

مؤمنان، و ذَلِكَ قَوْلُهُ: الرَّحِيمِ^۱. عَطِيَّةُ الْعَوْفِيِّ گفت: واسع است بر همه کس، جز که به واجب، الا به متقیان نرسد^۲، اَلَا تَرَىٰ اِلَىٰ قَوْلِهِ^۱: فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ، اَوْ^۳ فَسَأَوْجِبُهَا، و این برای آن است که خدای تعالی در دنیا کافران را به برکت مؤمنان روزی می دهد^۴ و به طفیل مؤمنان^۵ عذاب از ایشان^۶ صرف می کند. ایشان به منزلت کسانی اند که به روشنایی چراغ کسی بنشینند^۷، فردا به قیامت مؤمنان به جانبی بروند و نور و روشنایی و رحمت با ایشان برود، کافر بماند [۲۰۳ - ر] در ضلال و عذاب و شقاوت و ظلمت.

أَبُو زَوْقٍ گفت: مراد آن جزو رحمت است که در دنیا قسمت کرده است میان خلایق که همه عطف^۸ و شفقت و مهربانی^۹ از آن رحمت است. ابن زید گفت: رَحْمَتِي وَ سِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فِي التَّوْرَةِ، و بعضی دگر گفتند: لفظ عام است و معنی خاص.

عبدالله عباس و قتاده و ابن جریر گفتند چون این آیت آمد، ابلیس^{۱۰} طمع در رحمت کرد، گفت: من نیز شیء ام و چیزی ام، خدای تعالی گفت: گو طمع بردار تو و هر که طریقه تو دارد که این رحمت برای متقیان است.

فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ، جهودان و ترسایان گفتند: چو^{۱۱} قاعده این است که رحمت خدای به آن کس [می] رسد که او متقی است و از معاصی اجتناب کند و زکات دهد و به آیات خدای مؤمن باشد، ما چنینیم، رحمت به ما رسد. حق تعالی گفت: گو طمع

۱. سوره فاتحه (۱) آیه ۱ و بیش از ۹۰ مورد در سوره ها. ۲. مل، لب، بم: برسد.

۳. همه نسخه بدلها: ائی. ۴. معج: روزی رسد.

۵. اساس: ندارد؛ با توجه به معج، وز افزوده شد. مل: طفیل ایشان.

۶. مل: از کافران. ۷. مل + و.

۸. اساس + و رحمت، با توجه به معج و دیگر نسخ بدلها زاید می نماید.

۹. همه نسخه بدلها: مهربانی و شفقت. ۱۰. مل + عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ.

۱۱. مل، آج، لب: چون. ۱۲. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

برداری^۱ که این را تخصیص^۲ دگر به دنبال است.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ؛ به آنان رسد که متابعت این پیغامبر اُمّی کنند، یعنی محمّد - عَلَيْهِ السَّلَام -^۳. چون چنین بود، همه اُمت طمع^۴ رحمت کردند. خدای^۵ گفت: این را تخصیصی^۶ دگر هست که رسیدن رحمت بر آن موقوف است، و آن متابعت آن مرد است که در آخر آیت او را «نور» خواند، فی قوله: وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ، یعنی عَلِيّ بن ابی طالب - عَلِيّ ما جاء في تفسیر أهل البيت و أخبارهم.

اگر گویند: در حقّ «نور» گفت «أُنزِلَ» و این به قرآن لایق باشد نه به «علی»، گوئیم جواب از این لفظ «مَعَ» است که گفت: با اوش فرو فرستادند چنان که علی نه از آسمان مُنزَل است، رسول نیز مُنزَل نیست از آسمان. پس هر چه مخالف در حق رسول گوید و اِنزَال او، ما در حقّ علی بگوئیم. و نه همه اِنزال از آسمان باشد. آنچه از زمین نجد به زمین غُور آید آن را اِنزال گویند، و رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - از زمین نجد و مکه فرستاده است، و آن زمینی [است]^۷ از [همه]^۷ عالم افراشته تر و رفیعتر، برای آن عالیه خوانند آن را چون رسول - عليه السَّلَام - از این زمین مبعوث است و زمین بلند است، و آنچه جز آن است به اضافت با آن غُور است. حکم امیرالمؤمنین علی^۸ هم این است برای آن که از يَك وَكَر^۹ و آشیانه اند و از يَك قبيله و يَك بطن اند و از يَك زمین و يَك شهراند، بل از يَك خانه اند و از يَك نسب تا از میان ایشان جز يَك پدر مختلف نمی شود.

دگر آن که روا بود که معنی آن باشد که: أُنزِلَ مَعَهُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ

۱. مل، آج، لب: بردارید.

۲. مع، وز، لت: تخصیصی.

۳. مع، وز، لت: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۴. لت + در.

۵. مل: خدای تعالی.

۶. اساس: تخصیص، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۷. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۸. مل: علی بن ابی طالب.

۹. آف، آن: يَك گروه.

إِلَىٰ أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ، بیانش آن خبر که روایت کردند روایت ثقات که: چون رسول^۱ عَلَیْهِ السَّلَامُ - در آن بیماری که^۲ وفاتش رسید^۳، در میان آن بیماری روزی گفت: **أَدْعُوا إِلَيَّ قَرِيبِي**؛ قرین مرا به من خوانی^۴. عایشه گفت: پدر مرا می خواهد، او را بخواند چون بیامد و بنشست و رسول در او نگرید و^۵ گفت: **أَدْعُوا إِلَيَّ قَرِيبِي**؛ قرین مرا به من خوانی^۴. حَفْصَةُ گفت: پدر مرا می خواهد. برفتند و او را بخواندند. چون در آمد، رسول - علیه السَّلَامُ - هم این^۶ سخن گفت. **أُم سَلَمَةَ** گفت: **وَاللَّهِ مَا عَنِي [۲۰۳-۲۰۴]** **إِلَّا عَلِيًّا**؛ به خدای که جز علی را نخواست. برفتند و او را بخواندند و جماعتی بسیار از صحابه حاضر بودند، چون او را بدید گفت: **هَذَا قَرِيبِي [فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ كَانَ قَرِيبِي]**^۷ **فِي ظَهْرِ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ وَ كَانَ قَرِيبِي فِي ظَهْرِ نُوحٍ فِي السَّفِينَةِ وَ كَانَ قَرِيبِي فِي ظَهْرِ إِبْرَاهِيمَ حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ وَ هَذَا قَرِيبِي فِي ظَهْرِ إِسْمَاعِيلَ حِينَ أُضْحِجَ لِلذَّبْحِ ثُمَّ لَمَّا نَزَلَ نَسَقِلُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَىٰ أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ إِلَىٰ أَنْ صِرْنَا^۸ إِلَىٰ ظَهْرِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَسَمَ اللَّهُ تَعَالَىٰ ذَلِكَ النُّورَ وَ التُّنْفُفَةَ نِصْفَيْنِ فَبَعَلَ نِصْفَهُ فِي عَبْدِ اللَّهِ فَجِثُّ مِنْهُ وَ نِصْفَهُ فِي أَبِي طَالِبٍ فَجَاءَ مِنْهُ عَلِيٌّ**، گفت: این قرین من است در دنیا و^۹ آخرت، قرین من بود در صُلب آدم چون آدم در بهشت بود، و قرین من بود در صُلب نوح چون نوح در کشتی بود، و قرین من بود در صُلب ابراهیم چون او را به آتش انداختند، و قرین من بود در صُلب اسماعیل چون او را برای ذبح بخوابانیدند. آنکه همچنین می گردیدیم از اصلاب طاهرین به ارحام طاهرات تا به صُلب عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رسیدیم، آنکه حق تعالی آن آب را و نور را که ما را از او آفرید به دو^{۱۰} قسمت کرد، یک نیمه

۱. لت + را.

۲. مع، وز، مل: ندارد.

۳. لت: رسول را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بیماری وفات رسید. ۴. مع، وز، مل، آج، لب: خوانید.

۵. مع، وز، آج، لب: ندارد. ۶. مع، وز، هم از این.

۷. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۸. اساس: ضربنا؛ مع، وز، مل: ضربنا؛ هم، آف: صیرنا، با توجه به ضبط آج و لت تصحیح شد.

۹. آج، لب: و در. ۱۰. اساس: ند، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

از آن به عبدالله داد [ازا]^۱ او من آدمم، و يك نيمه به ابوطالب دادو از او على آمد.
 آنكه او را پيش خواند و با او سرآي]^۱ دراز گفت و زبان در دهن او كرد،
 چون مرغ كه بچه را زقه كند او را زقه^۲ [می]^۱ كرد. چون باز پس آمد، گفتند: ما ذا
 عَهْدَ إِلَيْكَ؟ گفت: عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَتَحَ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ؛ مرا هزار
 در علم آموخت^۳ كه از^۴ هر در مرا هزار در گشاد، و از اين جاست كه در مفاخرت
 می گوید^۵:

أَنَا لِلْحَرْبِ^۶ إِلَيْهَا وَبِنَفْسِي أَنْقَيْتُهَا^۷ نِعْمَةً مِنْ خَالِقِ الْعَرْشِ بِهَا قَدْ حَصَّنِيهَا
 وَلِيَّ السُّبُقَةَ فِي الْإِسْلَامِ طِفْلاً وَوَجِيهاً وَلِيَّ الْقُرْبَةَ إِنْ قَامَ شَرِيفٌ يَتَمِّمُهَا
 وَلِيَّ الْفَخْرَ عَلَى النَّاسِ بِفَاطِمَ^۸ وَبَنِيهَا ثُمَّ فَخْرِي بِرَسُولِ اللَّهِ إِذْ زَوَّجَنِيهَا
 لِي وَوَقَاتٍ^۹ يَبْدُرُ يَوْمَ حُزَارِ النَّاسِ فِيهَا وَبِأَخِي وَحُنَيْنٍ ثُمَّ صَوَّلَاتٍ تَلِيهَا^{۱۰}

زَقْنِي بِالْعِلْمِ زَقَا فِيهِ قَدْ صِرْتُ فَقِيهاً

في ابيات آخر. نَوْفُ الْيَكَالِي كُفْتُ: چون موسى - عليه السلام - آن هفتاد
 مرد را به ميقات برد، خدای تعالی کرامت موسى را گفت: من زمین به مسجد و
 ظهور اينان کنم، اگر خواهند تا هر كجا كه رسند كه آب نباشد تيمم كنند، و بر هر
 زمین كه رسند نماز كنند الا به طهارت جای يا گرماوه يا گورستان. و سكينه در دل
 اينان^{۱۱} نهم و چنان سازم كه شما توريت می خوانی^{۱۲} از ظَهْرٍ^{۱۳} دل تا خوار
 شود^{۱۴} بر شما از مردان و زنان و كودكان. گفتند: يا موسى ما نخواهيم! ما را آب

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. مع، وز، مل، لت، بيا موخت.

۵. مع، وز + شعر.

۷. مع، وز، آن: انقبتها.

۹. مع، وز، وقفات؛ آج، لب، وقفات؛ آن: وقفات.

۱۱. آج، لب: ايشان.

۱۳. مل: ظهور.

۲. اساس: دوقه، با توجه به مع، وز تصحيح شد.

۴. مع، وز، مل، لت: ندارد.

۶. آج: لِلْفَخْرِ.

۸. اساس: بِفَاطِمَ، با توجه به آج، لب تصحيح شد.

۱۰. اساس: بيلها؛ با توجه به مع، وز تصحيح شد.

۱۲. مل، آج، لب: می خوانيد.

۱۴. مع، وز: خوار باشد.

- باید در طهوره و نماز جز در کُنِشْت نکنیم، و سکینه در تابوت [باید] ^۱ تا باشد که ما آن بر نتوانیم گرفتن، و توریت جز در کتاب ^۲ نخواهیم تا خوانیم. خدای تعالی این نعمت از ایشان بگردانید و به این اُمت داد و گفت:
- فَسَأَكْتُبُهَا ^۳ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ - اِلَى قَوْلِهِ: هُمْ الْمُفْلِحُونَ، خدای تعالی گفت: من این اُمت محمد را نهادم ^۴. موسی گفت: ایشان را اُمت من کن. گفت: ^۵ ایشان اُمت محمد باشند گفت: بار خدایا، مرا از ایشان کن. گفت: یا موسی، تو ایشان را در نیابی. گفت: بار خدایا ^۵، من آدم با وفد بنی اسرائیل، وفادت دگران را باشد. حق تعالی [۲۰۴ - ر] به تسلی موسی این آیت فرستاد: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ ^۶، حق تعالی گفت: فَسَأَكْتُبُهَا ^۷، من این رحمت نصیب جماعتی خواهم کرد [ن] ^۱ که ایشان از من بترسند و از معاصی من اجتناب کنند و ^{۱۰} زکات مال بدهند و به آیات من ایمان آرند و تصدیق کنند و متابعت و پسروی کنند این پیغامبر اُمی را.
- علما خلاف کردند در معنی «اُمی» ^۸. عبدالله عباس گفت: آن ^۸ اُمی پیغامبر ماست که اُمی است بر اصل ولادت مادر مانده، ننویسد و نخواند و شمار نگیرد.
- قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَخْطُ بِمِمْبِكَ ^۹، و رسول ^{۱۵} - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: اِنَا اُمَّةٌ اُمِيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَ لَا نُحَاسِبُ .
- بعضی دگر گفتند: منسوب است با اُمت خود و «تا» که بیفگندند از

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. اساس: کنار، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۳. اساس: فَسَأَجْعَلُهَا، با توجه به مل، لت و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۴. آج، لب: دادم.

۵. اساس + با، با توجه به مع، وز زاید می نماید.

۶. سورة اعراف (۷) آیه ۱۵۹.

۷. اساس و همه نسخه بدلها: فَسَأَجْعَلُهَا، با توجه به قرینه مربوط به این آیه در سطور فوق و ضبط قرآن مجید

تصحیح شد.

۹. سورة عنکبوت (۲۹) آیه ۴۸.

۸. مل: ندارد.

تغییرات نسب است، چنان که [بیفگندند] ^۱ فی مکی و مدنی و کوفی و بصری. بعضی دگر گفتند: برای آن که منسوب است با أم القری که مکه است.

الذی یجدونه ؛ آن که می یابند نام او در توریت و انجیل نوشته. و این کتابها بنزدیک ما کس نیاورد و ما را بر آن اطلاع نبود. از صفت او آن است که ^۲ امر معروف کند و نهی منکر کند ^۳ و طیبات و چیزهای پاکیزه برایشان حلال کند و چیزهای پلید برایشان حرام کند. وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ ؛ و بار گران و تکلیفهای دشخوار از ایشان فرو نهد. ابن عامر تنها خواند. «أَصَارَهُمْ» أَى أَنْقَالَهُمْ بر جمع، [و هُوَ جَمْعٌ] ^۴ إِصْرٌ، وَالْإِصْرُ الثَّقَلُ.

عطاء بن یسار گفت: عبدالله بن عمرو بن العاص را دیدم، او را گفتم: مرا خبر ده از صفت رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - در توریت، گفت: أَجَلٌ وَ اللهُ که او در توریت مذکور است و موصوف چنان که در قرآن. در توریت هست به لغت ایشان آنچه معنی این است: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ^۵، وَ حِزْرًا لِلْأُمِّيِّينَ ^۶ أَنْتَ عَبْدِي وَ رَسُولِي سَمَّيْتُكَ الْمُتَوَكَّلَ لَسْتَ بِفِظٍّ وَ لَا غَلِيظٍ وَ لَا صَخَابٍ فِي الْأَسْوَاقِ؛ ای پیغامبر ما تو را بفرستادیم گواه بر خلقان و بشارت دهنده و ترساننده و حرزی و معقلی امیان را - یعنی اُمت خود را - تو بنده منی و رسول منی، تو را متوکل نام نهادم.

در دگر آیت هست در صفت او: فِظٌّ وَ بَدَخَوِي وَ سَطْبِرٌ ^۷ دل نباشد و بانگ دارنده در بازارها، و اهل بدی را به بدی جزا نکند و لکن عفو کند و درگذارد، و ما او را با جوار رحمت نیاریم تا دین کثر را به او راست نکنیم به آن که اهل روزگارش بگویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، بگشاییم ^۸ به او دلهای بسته و چشمهای

۱. اساس: ندارد؛ مع، وز: نیفگند؛ لت: بیفگند، با توجه به مل افزوده شد.

۲. مل + یا مَرُّهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَيْمُ عَنِ الْمُنْكَرِ. ۳. مل: ندارد + وَ يُجَلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ.

۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. ۵. سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۵.

۶. مع، وز: لِلْأُمِّيِّينَ. ۷. مل: سَطْبِر.

۸. مع، وز: بگشا.

نابینا و گوشهای کر.

- عطا گفت: از آن پس كَعْبُ الْأَخْبَارِ را دیدم، گفتم^۱: خبر ده مرا به صفت رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - در توریت. هم این گفت^۲ حرفی کم نگفت^۳، جز که کعب بیفزود و به لغت ایشان گفت: قُلُوبًا^۴ غُلُوفِيَا^۵ وَ آذَانًا صُمُومِيَا^۶ وَ أَعْيُنًا عُمُومِيَا^۷، و گفت: مولد او به مکه باشد و هجرت او به طابه^۸ باشد و ملک او به شام باشد و ۵ اُمت او حمادان^۹ و حمد کنندگان باشند، بر همه حال شکر خدای کنند و دست و پای خود را وضو کنند و جامه از ساق بگیرند و ساق برهنه کنند تا نیمه پاکیزگی را، مراقبت آفتاب کنند برای نماز، و هر کجا نماز در یابد ایشان را آن جا نماز کنند، صفی ایشان در نماز چنان باشد که صفی ایشان در قتال، آنگه بر خوانند: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانْتَهُم بَنِيَان مَرَّضُوص^{۱۰}.
- ۱۰ و راوی خبر گوید [۲۰۴ - پ] که: أبا مَالِكٍ را پرسیدم از صفت رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - در توریت - و او مردی بود که علم توریت دانست - گفت: صفی او در کتاب بنی هارون که مُبَدَّلٌ وَ مُغَيَّرٌ نیست این است که: احمد از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم باشد، و او آخر پیغامبران است، و او پیغامبر عربی است
- ۱۵ دین ابراهیم دارد و ازار در میان^{۱۱} بندد و اطراف خود بشوید، در چشم او سرخی باشد. از میان دو کتف او مهر نبوت باشد مانند سر پاورنجن^{۱۲}، دراز دراز نباشد و کوتاه کوتاه نباشد. گلیم در پوشد و به اندک قناعت کند، و بر خر نشیند و در

۱. آج، لب + که. ۲. معج، وزه، مل، لت + که + آن + و.

۳. معج، وزه، مل، لت: حرفی کم نکتم.

۴. اساس: ملوما؛ آج، لب: قلونا، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۵. اساس: علومنا؛ آج، لب: علوفنا و مل: قلوبنا؛ با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۶. معج، وزه صومیا؛ مل، لت: صومیا. ۷. معج، وزه، مل، لت، آف: عومیا.

۸. مل: طیه. ۹. آج، لب: حامدان.

۱۰. سوره صف (۶۱) آیه ۴. ۱۱. آج، لب + خود.

۱۲. آج، لب: پاورنجن.

بازار رود و خداوند حرب [و قتل]^۱ و سَبی و غارت باشد. تیغ بر دوش نهد. به هیچ کس باک ندارد که با او ملاقات کند. با او نمازی باشد که اگر با قوم نوح بودی به طوفان هلاک نشدندی و اگر در عاد بودی به باد هلاک نشد [ند] ای، و اگر در ثمود بودی به صیحه هلاک نشدندی.

۵ مولدش به^۲ مکه باشد و منشأش هم آن جا باشد و ابتدای نبوتش هم آن جا باشد، و سرای هجرتش به یثرب باشد میان حرّه^۳ و نخله و سببخه اُمّی باشد چیزی ننویسد. و حمّاد باشد کثیرالحمّد، بر همه حال شکر خدای کند در شدت و رخا. ملکش به شام باشد، صاحب او از فرشتگان^۴ جبرئیل باشد. از قوم خود رنج بسیار بیند [و]^۱ او را زجر و جبه عظیم کنند، آنگه او را بر ایشان دست دهند^۵ تا ایشان را چنان بدرود که کشت دروند^۶. او را وَقَعَاتی باشد به یثرب، بهری او را [و]^۱ بهری بر او، و لکن عاقبت او را باشد. جماعتی با او باشند که به مرگ شتابنده تر باشند از آن که آب از سر کوه آید. دلهای ایشان دفترهاشان باشد. قربانشان خونها باشد، شیران^۷ روز باشند و زاهدان شب، ترس او دشمن را بر يك ماهه^۸ راه از او می رود، تولّای کارزار^۹ کند به نفس خود تا مجروحش بکنند^{۱۰}، شُرطَه ندارد و خَرَس ندارد، امر کند به معروف - یعنی به ایمان، و نهی کند از^{۱۱} منکر - یعنی از شرک.

و در اخبار است که در توریت نوشته است: پیغامبری را بدارم^{۱۲} در ایشان مانند تو که موسی^{۱۳} و کلام خود در دهن او نهم. هر چه او را وصیت کنم بگوید

۱. اساس: ندارد؛ با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. لت: حبره.

۳. لت: نهند.

۴. اساس: دشمنان؛ با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۵. لت: کالزار.

۶. مل: آف؛ به.

۷. مل: موسی هشت؛ لت: موسایی.

۸. مع، وز: ندارد.

۹. آج، لب + و

۱۰. مع: دروید.

۱۱. مع، وز: مل، آن: راه.

۱۲. مع، وز: مل: نکند.

۱۳. آج، لب، آف: برآرم.

با اُمّت. اما پسر پرستار را - یعنی رسول ما [را]^۱ که از فرزندان اسماعیل هاجر است بر او برکت کردم سخت سخت، [و]^۱ او دوازده بزرگ^۲ بزاید، و او را برای اُمّتی بزرگ بازپس دارم. و در انجیل نام او - عَلَيْهِ السَّلَام - فارقلیط است. در انجیل است که بشارت می‌دهم شما را به فارقلیط چند جایگاه^۳. او چون برون آید، اهل عالم را مقید کند و به جمله حق قیام نماید و به کارهای عظیم و اخبار غیب خبر دهد و مدح کند مرا و برای من گواهی^۴ دهد.

۵ **يَا مُرْهُمُ بِالْمَعْرُوفِ**؛ امر معروف کند اُمّت را، گفته‌اند: معروف ایمان است و مُنْكَر شُرْكَ، و گفته‌اند: معروف هر چیز^۵ است که در شرع اسلام شناسند، و منکر بر عکس این، آنچه [در شریعت]^۱ در نشناسند.

۱۰ عطا گفت: **يَا مُرْهُمُ بِالْمَعْرُوفِ** بِخَلْعِ الْأَنْدَادِ وَ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ صَلَٰةِ الْأَرْحَامِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ عَنِ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ وَ قَطْعِ الْأَرْحَامِ. و معروف هر فعلی باشد که صحت او شناسند اما به عقل و اما به شرع، و مُنْكَر بر عکس این. **وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ**، آن طعامها که حرام کردند در جاهلیت [۲۰۵ - ر] از: بحیره و سائبه و وصیله و حُم، بر ایشان حلال کند و خبایث و پلیدیها از خون و مردار و گوشت خوک برایشان حرام کند.

۱۵ **وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ**، عبدالله عباس و حسن و ضحاک و سُدَيّ گفتند: یعنی عهدها^۶ که در توریت برایشان نهادند. **وَ الْأِصْرَ الْعَهْدِ**، و قتاده و ابن زید گفتند: یعنی ائقال^۷ و تکلیفهای گران که [بر ایشان بود از نماز پنجاه^۸ و روزه همه سال^۹. **وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ**، هم کنایت است از تکالیف شاق و

۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۲. مل + بزرگ.

۳. مع، وز، لت: جایگاهها.

۴. مع، وز، مل، لت: گواهی.

۵. مع، وز، مل، لت: چیزی.

۶. لت: عهدهای.

۷. مع، وز، مل، لت: ائقالی.

۸. مل: پنجه.

۹. مل، لت: نیمه سال.

عهدهای گران که در^۱ گردن ایشان بود و آن را تشبیه کرد به اغلال که بر گردن نهند، و آن بر گردن بارگران باشد و محیط باشد به گردن چنان که شاعر گفت^۲:

و لَسْتُ^۳ كَعَهْدِ الدَّارِ يَا أُمَّ مَالِكٍ وَ لَكِنْ أَحَاطَتْ بِالرِّقَابِ السَّلَاسِلُ
وَ عَادَ الْفَتَى كَالْكَهْلِ لَيْسَ بِقَائِلٍ سِوَى الْعَدْلِ شَيْئًا فَاسْتَرَاحَ الْعَوَازِلُ

۵ این بیتها مردی می گوید که او را با زنی عهدی بود پیش از مسلمانی، چون مرد مسلمان شد و بندهای شرعی و اوامر و نواهی بشناخت، او را می گوید: آن عهد که ما در آن سرای کردیم بر جای نیست ای اُم مالک، و لکن سلسله ها به گردن ما محیط شد، یعنی اوامر و نواهی شرع [و] آن را سلاسل می خوانند بر تشبیه لِإِحَاطَتِهِ بِالرِّقَابِ.

۱۰ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ؛ آنان که ایمان آوردند به او، یعنی به رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - و او را تعزیر^۴ و توقیر کردند و حرمت داشتند و نصر کردند و متابعت کردند آن نور را که با او فرود آمد، یعنی قرآن عَلَى آخِذِ الْقَوْلَيْنِ.

و قولی دیگر آن که گفتیم^۵ و روا باشد که این الفاظ اگر چه ماضی است، مراد مستقبل باشد تا معنی این بود که آنان که به او ایمان آرند^۶ و او را حرمت دارند و نصرت کنند و متابعت قرآن و امام کنند. أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ ایشان رستگاران و ظفر یافتگان باشند و دست بردگان به ثواب خدای تَعَالَى. فلاح [فوز]^۱ و ظفر باشد و فلاح نیز بقا باشد.

آنگه رسول را گفت یا محمد بگو که: إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا؛ من به

۱. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. ۲. معج، وز + شعر.

۳. معج، وز، لت: ولیست، تفسیر قرطبی (۳۰۱/۷): فَكَيْسٍ.

۴. اساس، معج، وز، مل، لت: تعزیر، با توجه به آج، لب تصحیح شد.

۵. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۳۰۷/۵) + اَعْنَى عَلِيٍّ بَنِ ابِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام.

۶. اساس: آوردند، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

شما همه رسول و پیغام گزارم^۱ از خدای^۲ که مُلک آسمان و زمین او راست و بجز او خدایی نیست در آسمان و زمین که قادر است بر اِحیا و اِماتت، و اِحیا و اِماتت کند، یعنی قادر است بر خلق حیات و ابطال او از آن وجه که درست باشد از نقص^۳ بنیه^۴ یا خلق موت بر مذهب آن کس که موت^۵ معنی گوید.

- ۵ فَأَمِنُوا؛ ایمان آری به خدای تَعَالَى و پیغامبرش، آن پیغامبر اُمّی که او به خدای ایمان دارد و به کلمات او. قَتاده گفت: یعنی کلام و آیات او. مُجَاهِد و سُدّی گفتند: مراد عیسی مریم است، و متابعت کنی او را تا همانا مهتدی شوی^۶.
- وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ، أَمَى جَمَاعَةٌ؛ از قوم موسی - گفت - جماعتی هستند که به حق راه نمایند و بحق عدل و انصاف کنند. عبدالله عَبَّاس گفت و سُدّی:
- ۱۰ ایشان گروهی اند و رای صین^۷؛ از پس شهرهای چین. باقر - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت ایشان از پس زمین ریگانند^۸ هیچ تغییر و تبدیل نکردند، و خلاف کردند در آن که دعوت رسول ما با ایشان رسیده است یا نه؛ بعضی گفتند نرسیده است بعضی گفتند رسیده و ایشان به رسول ما - عَلَيْهِ السَّلَام - ایمان دارند.
- و خبری آوردند از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - که او گفت شب [۲۰۵ - پ]
- ۱۵ معراج که مرا به آسمان بردند مرا گزر^۹ بر ایشان بود. جبرئیل با من^{۱۰} بود ایشان با من سخن گفتند و من با ایشان سخن گفتم. جبرئیل گفت: شما دانی^{۱۱} که با که سخن می گویی^{۱۲}؟ گفتند: نه. گفت: این محمّد است پیغامبر آخر الزّمان، محمّد نبی اُمّی، ایمان آری به او. ایشان ایمان آوردند و گفتند: موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - ما

۱. آج، لب، بم، آن، آف: گزارم.

۲. معج، وزه، لت: پیغام گزار خدایم.

۳. معج، وزه، نقیض.

۴. معج، وزه، مل: بنیه.

۵. معج، وزه، ندارد.

۶. معج، وزه، آج، لب، آف: شوید.

۷. آج، لب، آن: چین.

۸. مل: از پس پر بکنند.

۹. کذا: در اساس؛ همه نسخه بدلها: گذر.

۱۰. معج: با ما.

۱۱. معج، وزه، آج، مل، لب، آن، آف: دانید.

۱۲. همه نسخه بدلها بجز لت: می گوید.

را وصیت کرده است که هر که از شما «احمد» را دریابد از منش سلام برسانی^۱. رسول - علیه السلام - گفت: سلام بر موسی باد. آنگه گفت ایشان را ده سورت قرآن بیاموختم و از شرع^۲ جز نماز و زکات نیامده بود. ایشان را نماز بیاموختم و زکات، و از شنبه منع کردم و بر آدینه حثّ کردم. سُدی گفت: جماعتی اند که میان ما و ایشان جویی از انگین هست.

ابن جریر گفت چون اسباط بنی اسرائیل دست به معصیت دراز کردند و پیغامبران را می کشتند و در زمین فساد می کردند، سبطی از^۳ ایشان گفتند: بارخدا یا ما از اینان نه ایم و به فعل اینان راضی نه ایم از میان ما و اینان جدا کن. خدای تعالی ایشان را راه داد در زمین تا برفتند يك سال و نیم^۴ می رفتند تا به وری چین^۵ افتادند. ایشان آن جا مقام کردند و مسلمانان اند و روی به قبله ما دارند.

کلبی و ربیع و ضحاک و عطا گفتند: این قومی اند از اهل غرب^۶ بر زمینی افتاده اند از پس شهرهای چین بر جویی که بر ریگی^۷ می رود آن را او داف^۸ خوانند و مال ایشان مشاع باشد میان ایشان هیچ کس منع نکند درویشی را و محتاجی را از آنچه خواهد که بردارد. به شب باران آید ایشان را و به روز آفتاب و ایشان آن جا کشت و برز کنند^۹، کس از ما به ایشان نرسد و از ایشان کس به ما نرسید و ایشان بر حق اند، و بعضی گفتند: يَهْدُونَ، اَي يَهْتَدُونَ؟ راه یافتگان اند و بر راه^{۱۰} استقامت^{۱۱} و راستی اند و بر آن کار کنند و عدل و انصاف یکدگر دهند.

۱. همه نسخه بدلها بجز بم و لت: برسانی.

۲. مع، وز، مل، لت + من.

۳. مع، وز، مل، لت: از جمله.

۴. مع، وز، و هم.

۵. مع، وز، صین.

۶. همه نسخه بدلها بجز لت: عرب.

۷. مع، وز، بر جویی که نزدیک.

۸. آف: داف؛ لت: اودان.

۹. آج، لب، لت: بذر کنند.

۱۰. مع، لت: ره.

۱۱. اساس، آن: استقامت خوانده می شود، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

وَقَطَعْنَا لَهُم مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ سِبْطًا مِّنْ قَبْلِهَا لَمَّا أَسْلَمُوا ۚ وَذَرَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْغَيْبِ لَمَّا هَمَّوْا بِمَعَادِ بْنِ إِسْرَائِيلَ أَن يَدْعُوا بِهِمْ وَيَقُولُوا وَرِثْنَا آلَ إِسْرَائِيلَ ۚ فَكَلَّمْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ بِرَبِّهِمْ وَأَنبَأَهُم بِالَّذِي هُمْ يُوعَدُونَ ۚ

- وَأَنْتَ بَرِيءٌ مِّنْ قَبَائِلِهِمُ الْعَشِيرِ ۚ وَإِنْ تُرِيدُوا كُفْلَهُمْ فَكُلُّهُمْ عَشْرُ أَنْبَاطٍ ۚ وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا نَحْنُ مُبَشِّرُونَ ۚ
- ۵ همچنان که شاعر در این بیت بطن را به جای قبیله نهاد، اگر گویند چگونه گفت: اسباطاً أمماً بر جمع، و از حقّ او توحید است برای آن که از ده تا نود و نه موخداً منصوب باشد بر تمییز؟ گویم، از او چند جواب است: یکی آن که نصب او بر تمییز نیست، بل بدل است از اثنتی عشرة، و علی ذلك قوله: وَلِئُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ^۸، و از حقّ او اگر نه بدل بودی اضافه بودی و توحید.

- ۱۰ جواب دگر^۹ از او آن است که: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التّقدیر: وَقَطَعْنَا لَهُم مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ سِبْطًا مِّنْ قَبْلِهَا لَمَّا أَسْلَمُوا ۚ وَذَرَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْغَيْبِ لَمَّا هَمَّوْا بِمَعَادِ بْنِ إِسْرَائِيلَ أَن يَدْعُوا بِهِمْ وَيَقُولُوا وَرِثْنَا آلَ إِسْرَائِيلَ ۚ فَكَلَّمْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ بِرَبِّهِمْ وَأَنبَأَهُم بِالَّذِي هُمْ يُوعَدُونَ ۚ

- ۱۵ و جواب سیم^{۱۰} آن است که: جمع برای آن در جای واحد نهاد که هر یکی را از ایشان اسباطی کرد، چنان که گویی: عِنْدِي عِشْرُونَ دَرَاهِمًا، بر تأویل آن که هر قسمتی از آن دراهم است بر جمع چنان، که کثیر گفت:

عَلِيٌّ وَالثَّلَاثَةُ مِنْ بَنِيهِ هُمُ الْأَسْبَاطُ لَيْسَ بِهِمْ خَفَاءٌ
فَسِبْطٌ سِبْطٌ أَيْمَسَانٌ وَبِرِّ

۱. مل، لت + ما.
۲. مل: اسباط.
۳. آج، لب: ندارد.
۴. مع، وز، مل، لت: نهاده است.
۵. مع، وز + شعر.
۶. مع، لت، آج: بری.
۷. مل + و.
۸. سوره كهف (۱۸) آیه ۲۵.
۹. مع، وز، مل: دیگر.
۱۰. مع، وز، معام، مل، آف: سیوم، لت: سوز.

جَعَلَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ سَبْطًا حَتَّىٰ قَالَ هُمْ الْأَسْبَاطُ.

جواب چهارم از او آن است که: این صفت^۱ موصوف^۲ محذوف باشد
 اَثْنَتِي عَشْرَةَ فِرْقَةً ثُمَّ، وَصَفَهُمْ فَقَالَ: أَسْبَاطًا أُمَّمًا، واصل کلمه مِنَ السَّبْوَطَةِ وَهِيَ
 السُّهُولَةُ باشد، مِنْ قَوْلِهِمْ: شَعْرٌ سَبِطٌ أَي مُسْتَرَسِلٌ. پنداری جماعتی [بودند]^۳ که
 هر سبطی از ایشان بر سهولت و مسامحت می رفتند، و گفته اند: اشتقاق او از
 سَبِطٌ است و آن نوعی است از درخت آن پدر^۴ اعلی را به مثبت درخت کرده
 است که فرزندان چو^۵ اغصان و شاخها از او با دید^۶ آمده اند. و برای آن دوازده
 نهاد ایشان را که [از]^۷ دوازده فرزند یعقوب بودند. و برای آن جدا کرد ایشان را که
 رُتَبَتِ ایشان مختلف بود تا فاضل از مفضل پیدا شود، كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَ
 جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا^۸ - الْآيَةُ.

وَ أَوْ حَيْنًا إِلَىٰ مُوسَىٰ - الْآيَةُ؛ و وحی کردیم به موسی چون قوم او از او آب
 خواستند. و این «سین» طلب را باشد، و گفتیم او را: [که]^۹ عصا را بر این سنگ
 زن. عطا گفت: سنگی مخصوص بود چهار سوی، از هر جانبی سه چشمه
 می آمد برای هر سبطی چشمه ای تا ایشان را با یکدیگر خلاف نبود^{۱۰}، و چنان
 می آمد که بر روی زمین می رفت و قطره ای از این با آن مختلط نمی شد. و انبجاس
 و انفجار یکی^{۱۱} باشد و آن گشاده شدن آب^{۱۲} باشد از چشمه. و برای آن تانیث
 کرد که «عین» مؤنث است لفظاً^{۱۳} حَمَلًا عَلَىٰ عَيْنِ الْجَارِحَةِ.

و ابو عمرو بن العلاء فرقی کرد میان او^{۱۴} و انفجار، و گفت: «انبجاس»

۱. اساس: جمله؛ با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۲. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۳. مل: چون.

۴. اساس: آن، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۵. اساس: آن، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۶. مل: میان انبجاس.

۷. اساس: جمله؛ با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۸. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

۹. مل: چون.

۱۰. اساس: آن، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۱۱. اساس: آن، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۱۲. مل: میان انبجاس.

۱۳. سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

۱۴. مع، وز + یکی.

۱۵. مع، وز مل، لت: مؤنث اللفظ است.

چون عرقی باشد^۱ و «انفجار» سیلان باشد. اما تا جمع کنند میان ایشان آن است که عطا گفت: چون موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - عصا بر سنگ زد، از او مانند عرقی پیدا شدی آنکه زیادت می گشتی بتدریج تا جویی^۲ آب روان شدی.

قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ، اَنْى كُلُّ سَبِيْطٍ؛ هر سبط^۳ بشناختی که مشرب او

- ۵ و چشمه او کدام است تا با دیگری او را اختلاط و خصومت نبودی، و تفسیر مثل این آیت^۴ در سورة البقره رفته است. وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الغَمَامَ؛ ما ابر را سایه بان ایشان کردیم، یعنی در تیه تا ایشان را از گرمای آفتاب آسایش داد. و مَنْ و سَلَوٰى بر ایشان فرو فرستادیم - چنان که ذکر او برفت - و آن هم قصه تیه است.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ، اَنْى قُلْنَا لَهُمْ؛ گفتیم ایشان را که: بخوری^۵ از

- ۱۰ این روزیهای پاک که ما دادیم شما را حلال. وَ مَا ظَلَمُونَا؛ و ایشان به کفر و ظلم بر ما ظلم نکردند، و لکن بر خود [۲۰۶ - پ] ظلم کردند. و «ظلم» در کلام عرب هم نقصان بود هم اسراف، اما از نقصان قوله تعالى: وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا^۶، اَنْى لَمْ تَنْقُصْ. و اما از اسراف قولهم: ظَلَمَ الوَادِي اِذَا بَلَغَ المَاءُ مَوْضِعًا لَمْ يَكُنْ يَبْلُغُهُ قَبْلَ ذَلِكَ، قَالَ الشَّاعِرُ اَنْشَدَهُ الفَرَّاءُ^۷:

- ۱۵ يَكْسَادُ يَطْلَعُ ظَلَمًا تُمْ يَمْنَعُهُ عَلَى السَّوَاهِقِ فَالْوَادِي بِهٍ شَرِقُ

و بر این قاعده کلمه از اضداد باشد. و بعضی دگر گفتند به دو معنی باشد؛ به معنی نُقْصَانٌ وَ وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، و مِنْهُ قَوْلُهُمْ: اَظْلَمُ مِنَ الْحَيَّةِ، برای آن که سوراخ یربوع به ظلم بگیرد، و قَوْلُهُمْ: اَظْلَمُ مِنَ الشَّيْبِ، محتمل است هم نقصان را و هم وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ را چون با وقت^۸ باشد.

۱. مع، وزه مل، لست: بود.

۲. مع، وزه تا چون.

۳. مل: سبطی.

۴. مع، وزه + و قصه این + مل + و این قصه.

۵. مع، وزه مل، آج، لب: بخورید.

۶. سورة كهف (۱۸) آیه ۳۳.

۷. مع، وزه مل + شعر.

۸. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها چاپ شعرانی (۵/ ۳۱۰): یافت / به آفت.

- وَإِذْ قَبِلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ؛ یاد کن ای محمد چون گفتند اسباط بنی اسرائیل را که بنشینید^۱ در این شهر. بعضی مفسران گفتند: بیت المقدس بود. بعضی دگر گفتند: زمین شام بود و این برفته است، و از آن جا که خواهی می خوری و استغفار می کنی و می گویی: اَللّٰهُمَّ اِخْطِطْ مِنْ خَطَايَانَا. و به در این شهر که در شوی ساجد در شوی، یعنی چون به در شهر در شوی سجده شکری کنی تا گناهاتان^۲ بپارزد. اهل مدینه و ابن عامر خواندند: تُغْفَرُ بِهِ «تا» و ضَمٌّ، علی الفعل المجهول؛ تا بپارزد. و اهل مدینه و یعقوب علی جمع السَّلَامَةِ و رفع التَّاء فِي خَطِيئَاتِكُمْ^۳ [بر مفعول مالم يُسَمَّ فاعله، و ابن عامر خواند: خَطِيئَتِكُمْ بر واحد مرفوع هم به این علت. و ابوعمر و خواند خطایاکم]^۴ بر جمع تکسیر و باقی قرء «نَغْفِرُ» خواندند به «نون» عَلَيَّ اِضَافَةَ الْفِعْلِ اِلَى اللّٰهِ خَطِيئَتِكُمْ. بِالْكَسْرِ، عَلَيَّ الْمَفْعُولُ بِهِ: وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ، معنی این است که ما بیفزاییم نیکوکاران را نعمت و فضل، جز که مفعول دوم بیفکنند از او.
- فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ؛ بدل کردند ظالمان از ایشان. «مِنْ» روا باشد که تبیین باشد و روا بود که تبعیض^۵ بود. قَوْلًا؛ سخنی جز آن که ایشان را گفته بودند، یعنی ایشان را گفته بودند بر طریق استغفار بگویی: حَطَّةً، ایشان گفتند: حِطَّةً به استهزا. و قولی دگر آن است که ایشان را توبه و استغفار فرمودند. قولی^۶ گفتند دلیل اصرار کرد. فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا، أَيَّ عَذَابًا؛ ما فرو فرستادیم برایشان عذابی از آسمان به آن ظلم که کردند یعنی به جزا و بدل آن^۷.
- وَسَأَلْنَاهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ، حق تعالی گفت: پیرس ای محمد از این جهودان مدینه، سؤال تقریر و توبیخ نه سؤال استفادت از احوال آن

۱. مع، وزه مل، آج، لب، بنشینید.

۲. مع، وزه آف، لت: گناهاتان؛ مل، آج، لب: گناهان.

۳. مع، وزه آن: خطایاتکم.

۴. اساس، هم: افتادگی دارد، از مع افزوده شد.

۵. مل + وا.

۶. آج، لب، هم، آن + دیگر.

۷. مع، وزه مل، لت + قوله.

دیه^۱ که بر کنار دریا بود، یعنی احوال مردمان آن ده^۲ کَمَا قَالَ: وَشَلِّ الْقَرْيَةَ^۳ نَبِينِي^۴ که گفت: إِذْ يَغْدُونَ فِي السَّبْتِ؛ چون روز شنبه تعذی می کردند. مفسران خلاف کردند در نام آن شهر. عِکْرَمَه گفت از عبدالله عباس که آن شهر «أَيْلَه»^۵ بود از میان مَدَين بود و طور.

- ۵ عَلِيّ بن طلحه گفت از عبدالله عباس که: آن شهری بود میان مصر و مَدَين بر کنار دریا، آن را «أَيْلَه»^۶ گفتند. ابن زید گفت: آن دیه^۷ را مُعَى^۸ گفتند میان مَدَين و عَيْنُونَا^۹. وَ زُهْرَى گفت: شهر طَبْرِيَه بود. إِذْ يَغْدُونَ فِي السَّبْتِ، چون تعذی کردند در شنبه و از فرمان خدای تَعَالَى تجاوز کردند و ابن نَهِيك^{۱۰} در شَاذْ خواند: «إِذْ يَغْدُونَ» به ضَمّ [یا]^{۱۱} و کسر «عین» و تثقیل «دال» مِنْ الْأَعْدَادِ، یعنی چون [۲۰۷-] رَأَتْ می ساختند^{۱۲} می نهادند ماهی گرفتن را^{۱۳} در روز شنبه^{۱۴}. ابن السَّمِيقِ در شَاذْ خواند: «فِي الْأَسْبَابِ» علی الجمع؛ در روزهای شنبه.
- ۱۰ إِذْ تَأْتِيهِمْ حَيْثَانُهُمْ؛ چون آمد به ایشان ماهیان شان. «حَيْثَان»^{۱۵} جمع حُوت باشد و اصل در حوت ماهی بزرگ باشد، آنکه عام شد تا جمله ماهی را «حُوت» و «نُون» خواندند. يَوْمَ سَيِّئِهِمْ، نصب او بر ظَرْفِ است؛ شُرْعَةً أَيْ ظَاهِرَةً عَلَى الْمَاءِ؛ بر سر آب ظاهر. ونصب [او]^{۱۱} بر حال است [و]^{۱۱} ضَحَاكَ گفت: شُرْعَةً أَيْ مُتَّبَاعَةً؛ پیایی. وَ يَوْمَ لَا يَسْتَوُونَ لَا تَأْتِيهِمْ؛ و آن روز که شنبه نکردند نیامدندی^{۱۶}، يُقَالُ:

۱. مع، وزه لث: ده.
۲. وزه این دیه.
۳. سورة يوسف (۱۲) آیه ۸۲.
۴. مع، وزه مل، آج، لب، لث: نه بینی.
۵. مع، وزه لث: ایکه.
۶. مل: ایله.
۷. مل: ده.
۸. مع، وزه مل، آج، لب: معنی.
۹. اساس: عیونا، با توجه به مع، وز تصحیح شد.
۱۰. مع، وزه مل، لث: ابونهیك.
۱۱. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.
۱۲. مع، وزه مل، لث: می بچاردند.
۱۳. لث + فی السَّبْتِ.
۱۴. مع، وز + فی السَّبْتِ در روز شنبه.
۱۵. مع، وزه مل، لث: ندارد.
۱۶. اساس: نیامدندی، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

سَبَبَتْ يَسْبِطُ إِذَا فَعَلَ السَّبَبَتْ وَ جَعَلَ يَوْمَهُ سَبَبًا وَ عَمِلَ فِيهِ مَا يُعْمَلُ فِي السَّبَبِ.
 و حسن بصری خواند در شاذ: «لَا يُسَبِّتُونَ» مِنَ الْأَسْبَابِ، مِنْ قَوْلِهِمْ
 أَسْبَبْنَا أَيْ دَخَلْنَا فِي السَّبَبِ وَ أَجْمَعْنَا دَخَلْنَا فِي الْجُمُعَةِ وَ جَمَعْنَا حَضَرْنَا الْجُمُعَةَ.
 فَرَأَى كَقَوْلِهِمْ عَرَبٌ كَقَوْلِهِمْ: أَتَرَانَا أَشْهَرْنَا مُنْذَلَمٌ نَلْتَقِ، أَيْ مَرَّ بِنَا شَهْرًا. كَذَلِكَ نَبَلُّوهُمْ بِمَا
 ۵ كَانُوا يَفْسُقُونَ؛ هَمَّجِنِينَ بِيَازِمَائِمِ أَيشَانِ رَا بَهْ أَنْ فَسَقَ كَهْ كَرَدَنَدِ، يَعْنِي تَكْلِيفَ
 بِرَايشَانِ سَخْتِ كَنِيمِ.

محمد بن الحسن گفت: از حسین فضل پرسیدم که هیچ حلالی می‌یابی
 که الا بر وجه قوت به مردم نرسید و بیامد به ایشان اندک اندک و حرام که^۲ برایشان
 عام و فایض شد^۳؟ گفت بلی قَوْلُهُ: إِذْ تَأْتِيهِمْ حِينَانُهُمْ يَوْمَ سَبَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ
 ۱۰ لَا يُسَبِّتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ.

عِكرمه گفت: روزی در نزدك عبدالله عباس شدم، او را دیدم مُصحف در
 کنار و می‌گریست. گفتم: ای پسر عم رسول چرا می‌گری؟ گفت: از این آیات^۴
 که می‌خوانم در سورت اعراف^۵. گفتم: آن آیات^۶ کدام است؟ گفت این آیات.
 آنکه گفت: آیه شناسی؟ گفتم آری. گفت: بدان که به آن شهر^۷ جماعتی
 ۱۵ جهودان بودند در عهد داوود - عَلَيْهِ السَّلَام - که برایشان صید ماهی حرام کرده بودند
 روز شنبه، و سبب آن بود که جهودان را تعظیم روز آدینه فرمودند و عبادت در او،
 چنان که شما را فرموده‌اند. خلاف کردند و آن روز به شنبه بدل کردند، خدای
 تَعَالَى ایشان را امتحان کرد به صید ماهی در روز شنبه به آنچه کردند از تبدیل
 آدینه به شنبه، و ذَلِكَ قَوْلُهُ: كَذَلِكَ نَبَلُّوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ، خدای تَعَالَى گفت:
 ۲۰ چون خلاف کردی^۸ فرمان مرا، من این روز بر شما حرام کردم و شما را فرمودم به

۱. مل: الْجُمُعَات. ۲. اساس: کرد، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۳. مع، وز، مل، لت: فایض و بسیار درآمد. ۴. اساس: آیت، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

۵. مع، وز، مل: سوره الأعراف. ۶. مع، وز، گفت و مل: گفت.

۷. مع، وز، مل: در. ۸. همه نسخه بدلها بجز بم: کردید.

تعظیم این روز، هر که این روز معصیت کند و جز به طاعت مشغول باشد او را عذاب کنم، و ایشان را نهی کرد از آن که روز شنبه ماهی گیرند. چون روز شنبه بودی، چندان^۱ ماهی پدید آمدی بر روی آب بزرگ و^۲ نیکو و^۳ فربه با شکمها چون شکمهای شتران^۴ آبستن، و بر یکدیگر می افتادندی از بسیاری چنان که روی آب پوشیدندی. ایشان آن می دیدند [ی]^۵ و زهره نداشتندی که یکی را تعرض رسانند.^۵

و چون شنبه بگذشتی^۶ يك ماهی روی نمودی در طول هفته تا دیگر^۷ روز شنبه آمدی ماهیان همچنان انبوه شدند. روزگاری بر این برآمد، شیطان ایشان را وسواس کرد و گفت: ای بیچارگان بی تدبیران، شما را نهی از روز شنبه کرده اند. پیرامن این دریا حوضها و جایگاهها^۸ بکنی و آب دریا^۹ را راه^{۱۰} بدو^{۱۱} کنی^{۱۲} روز آدینه تا ماهیان در آن حوضها و جایها^{۱۳} شوند^{۱۴} روز شنبه، آنگه به آخر روز راه ببندی^{۱۵} بر ایشان تا باز پس نتوانند شد [ن]^{۱۶}، آنگه روز يك شنبه بگیری^{۱۶}. ایشان^{۱۷} گفتند: این چاره ای لطیف است. همچنان کردند، روز [۲۰۷-پ] آدینه حوضها پر آب کردند و روز شنبه پر از ماهی شد^{۱۸}، و آخر روز راه بگرفتند و روز يك شنبه همه را بگرفتند^{۱۹}، این معنی پیشه کردند و بر دست گرفتند.

- | | |
|--|--|
| ۱. مع، وز، مل، لت: چندان. | ۲. مع، وز، مل، لت: ندارد. |
| ۳. مل: شتر. | ۴. اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. |
| ۵. مع، وز، مل، لت: تعرض کنند. | ۶. اساس: بگزشتی، با توجه به مع، وز تصحیح شد. |
| ۷. مع، وز، مل، لت: تا دیگر باره. | ۸. مع، وز: جایها؛ مل: چاهها؛ لت: جویها. |
| ۹. مع، وز: ندارد. | ۱۰. مع، وز: ره. |
| ۱۱. مل: بدان؛ اساس دو بالای کلمه افزوده است: راه، با توجه به مع، وز زاید می نماید. | |
| ۱۲. مع، وز، مل، آج، لب: کنید. | ۱۳. مل: چاهها. |
| ۱۴. مل: روند. | ۱۵. مع، وز، مل، آج، لب، آف، آن: ببندید. |
| ۱۶. مع، مل، آج، لب: بگیرید. | ۱۷. آج، لب، لت + را. |
| ۱۸. اساس + و؛ یا توجه به مع وز زاید می نماید. | ۱۹. مل + و. |

ابن زید گفت: ایشان را روز شنبه ماهی به این صفت بیامدی و در
 دگر روزها یکی روی نمودی، ایشان را ماهی آرزو آمد. مردی پیامد^۱ روز شنبه
 و ماهی بگرفت و رسی^۲ در دنبال او بست دراز و بر کنار دریا میخی بکوفت
 و رسن^۳ در آن میخ بست و ماهی را در آب کرد بر دگر^۴ روز پیامد^۵ روز يك شنبه^۵
 و آن ماهی را بگرفت و به خانه^۶ برد و بریان کسرد. همسایه از سرای او بوی
 ماهی شنید، گفت: یا فلان، از سرای تو بوی ماهی می آید، نباید که ماهی گرفته
 باشی؟ گفت: [نه، و]^۷ این بوی نه از سرای من است. مرد همسایه در رفت
 و بدید و دلتنگ شد و گفت: ای مرد از خدای ترسی^۸ که این حرام کرده است،
 و او را وعظ کرد. او نشید و يك دو روز انتظار عذاب می کرد. چون خدای تعالی
 ۱۰ مُعَاجِلَه نکرده، مرد دلیر شد. بر دگر شنبه دو ماهی بگرفت و به رسن بیست،
 چنان که بگفتیم^۹ روز يك شنبه بگرفت. چون عذاب نیامد، با مردمان بگفت
 [و]^{۱۰} مردم همه به^{۱۱} این کار شدند و خویشان به^{۱۱} این کار دادند و بر ماهی
 گرفتن شنبه دلیر شدند و ماهی بسیار گرفتند و خوردند و یخنی کردند
 و فروختند و مالهای عظیم از آن جمع کردند، و در آن شهر هفتاد هزار مرد بودند
 ۱۵ به سه فرقه شدند: گروهی کاره بودند و نهی کردند، و گروهی ظالم بودند و
 تعدی کردند و گوش با آن نکردند، و گروهی آن بودند که آن ناهیان را گفتند:
 لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا، چنان که خدای تعالی
 گفت: وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ - الْآيَةُ، این مردمان که کاره معصیت بودند و ناهمی
 منکر، این ظالمان را گفتند: ما با شما در این شهر نباشیم، این شهر با ما

۱. معج، وز: بیامدی.

۲. آج، لب، بم + دراز.

۳. اساس: گرد، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۴. اساس: نیامد، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

۵. اساس + آمد، با توجه به معج، وز زاید می نماید.

۶. معج، وز: با خانه.

۷. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

۸. معج، وز: مل: بترس امل: از خدای نمی ترسی، بترس ای مرد.

۹. معج، وز: گفتیم آج، لب: گفته شد.

۱۰. لت: با.

بیخشی^۱، شهر ببخشیدند و به دو قسمت کردند^۲ و دیواری بلند بر نهادند و در جدا کردند و گفتند: ما یقین دانیم که خدای عذاب فرستد^۳ تا باری ما از شما جدا باشیم. چون مدتی بر این بر آمد و ایشان الا اصرار نیفزودند، خدای تعالی ایشان را عذاب فرستاد و همه را خوک و بوزینه گردانید^۴.

- ۵ روزی که این مصلحان برخاستند از آن نیمه شهر هیچ آوازی و حتی^۵ نشنیدند و کس^۶ برون نیامد و در نگشاد عجب داشتند، گفتند: این مردمان دوش به یک بار مست بودند و امروز هیچ^۷ بیدار نشدند. چون روز نیک برآمد نردبانها فرا دیوار^۸ نهادند و فرو نگریدند همه اهل آن نیمه^۹ شهر خوک و بوزینه^{۱۰} شده بودند. قتاده گفت: جوانان بوزینه^{۱۰} شدند و پیران خوک. این مردمان در آن شهر شدند آنان را که خویشان و آشنایانی^{۱۱} بودند ایشان می شناختند و اینان نمی شناختند. ۱۰ ایشان می آمدند و روی^{۱۲} در اینان می مالیدند و می گریستند^{۱۳} و اینان می گفتند: نگفتیم^{۱۴} شما را که مکنی^{۱۵}، که عذاب خدای به شما رسد؟ ایشان به سر اشارت می کردند. سه روز همچنان بودند^{۱۶} آنکه بمردند، و هر مسخی چنین باشد.

آیه ۱۶۴ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ [۲۰۸ - ر] أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ؛ چون گفتند گروهی از ایشان چرا پند می دهی گروهی را که خدای هلاک کننده ایشان است یا عذاب

۱. مج، وز، آج، لب، آف: ببخشید؛ مل: قسمت کنید. ۲. مل: قسم کردند.

۳. مج، وز، لب: فرستاد. ۴. مج، وز، مل: بوزنه گردانید.

۵. لب: حتی. ۶. مج، وز، مل: کسی.

۷. مج، وز، آج، لب: ندارد. ۸. مج، وز، نردبانها به دیوارها باز؛ بم، آف: فراد دیوارها.

۹. آج، لب، بم، آف، لت: ندارد. ۱۰. مج، وز، مل: بوزنه.

۱۱. مج، وز، مل، آج، لب، بم، آف: آشنایان. ۱۲. مج، وز، مل: و خویشان.

۱۳. همه نسخه بدلها بجز لت: می گریستند. ۱۴. مج، وز، ما گفتیم؛ مل: نه ما بگفتیم.

۱۵. مل + و این طریقه عصیان و شیوة فسق و فجور ترک گیرید. ۱۶. مج، وز، مل: بود.

کننده ایشان عذابی سخت، گفتند بر سبیل عذر با خدایتان و تا همانا پرخیزند^۱.
 آیه ۱۶۵ قَلَمًا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ أَنْجَبْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا
 بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ؛ چون فراموش کردند^۲ آنچه یاد دادند ایشان را به
 آن، برهانیدیم آنان را که نهی کردند از بدی و بگرفتیم آنان را که ظلم کردند به
 عذابی سخت به آن فسق که کردند.

آیه ۱۶۶ قَلَمًا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ؛ چون طغیان کردند
 از آنچه نهی کردند ایشان را از آن، گفتیم ایشان را باشی بوزینه گان^۳ دور کرده.

آیه ۱۶۷ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ
 رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و چون آگاه کرد خدای تو بفرستد بر اینان
 تا روز قیامت کسی را که تکلیف کند ایشان را عذاب بد، خدای تو زود عقوبت
 است و او آمرزنده و بخشاینده است.

آیه ۱۶۸ وَ قَطَعْنَا هُمْ فِي الْأَرْضِ أَمْمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ
 بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ و پیراگندیم ایشان را در زمین اُمتانی، از
 ایشان^۴ نیکان و از ایشان فرود آن و بیازمودیم ایشان را به نیکوییها^۵ و بدیها تا
 همانا ایشان باز آیند.

آیه ۱۶۹ فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ وَ رِثُوا الْكِتَابَ يَا خُدُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَ يَقُولُونَ
 سَيُفْقَرُ لَنَا وَ إِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَا خُدُوهُ أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا
 عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَالذَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛
 بماندند از پس ایشان جماعتی^۶ که به میراث گرفتند^۷ کتاب می گرفتند مال این

۱. همه نسخه بدلهای بجز بم: پرهیزید.

۲. معج، وز: نهی کردند.

۳. معج، وز: بوزنگان.

۴. بم، آف + به.

۵. معج، وز: به نیکوها.

۶. اساس، بم، آف، آن: درعی، با توجه به دیگر نسخه بدلهای تصحیح شد.

۷. معج، وز: برگرفتند.

دنیا و می گفتند بیامرزیدند ما را و اگر به ایشان آید مالی مانند آن فراگیرند آن را، نه فراگرفتند^۱ بر ایشان عهد تورات را که نگویند بر خدا مگر راستی و درس کنند آنچه در اوست و سرای باز پسین بهتر باشد آنان را که بپرهیزند؟ خرد ندارید شما؟

آیه ۱۷۰ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ؛ و آنان که در آویختند به کتاب و نماز به پای داشتند، ما ضایع نکنیم مزد نیکی کنان^۲.

قوله: وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ، این تمامی قصه اصحاب السبب است. حق تعالی گفت: یاد کن ای محمد چون گفتند گروهی از ایشان، یعنی از اصحاب السبب، چرا پند می دهی قومی را که خدای تعالی ایشان را هلاک خواهد کرد یا عذاب خواهد کرد. ایشان را عذابی سخت^۱ گفتند این جماعت و اعظان که امر معروف و نهی منکر می کردند که مَعْدِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ؛ ما عذر برانگیخته باشیم بنزدیک خدای تعالی با ایشان. و رفع او بر خبر مبتدای است^۳ محذوف، والتقدير: مَوْعِظَتُنَا مَعْدِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهِمْ.

۱۵ حَفْصٌ خَوَّانِدٌ نَمْنٌ عَاصِمٌ [۲۰۸ - پ] تنها: مَعْدِرَةٌ به نصب علی أَنَّهُ مَفْعُولٌ لَهُ، و از حق او آن است که جواب «لِمَ» را بشاید چنان که گویی: ضَرَبْتُ زَيْدًا، تو را^۴ گویند: لِمَ ضَرَبْتَهُ؟ گویی: تأدیباً لَهُ، و تا باشد که ایشان از این معصیت بپرهیزند.

مفسران خلاف کردند که این گروه که این گفتند که: لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا، ایشان نجات یافتند یا نه هلاک شدند! گروهی برآوردند که: هلاک شدند برای آن که این [بر] ^۵ سبیل تهکم گفتند و نهی کردند ناهیان را از نهی منکر و برایشان انکار

۱. معج، وز: نه ها گرفتند. ۲. معج، وز: نیک کنان! نیکو کنندگان.

۳. معج، وز: ابتدای است. ۴. معج، وز: آن را.

۵. اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

کردند بِقَوْلِهِمْ: لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا، و گروهی گفتند: ^۱ از جمله ناجیان بودند و این سخن از سر اعتقاد گفتند و برای آن گفتند که دانستند که ایشان بر کفر مُصِرَّانَد. و این قول موافق ظاهر است و بیشتر مفسران بر اینند ^۲. و نیز یمان بن الزبیر گفت: «نَجَّيْتَ الطَّائِفَتَيْنِ» دو گروه نجات یافتند، یعنی ناهیان و آنان که گفتند لِمَ تَعْظُونَ.

عکرمه گفت عبدالله عباس گفت: لَيْتَ شِعْرِي؛ کاشکی دانستمی ^۳ که خدای با آن گروه سدیگر چه کرد!؟ من گفتم: جُعِلْتُ فِدَاكَ، نباید که این بر تو مشتبه باشد، نبینی که ایشان کاره‌اند آن را و می‌گویند خدای را اینان را عذاب خواهد کرد ^۴، و این قول مؤمنان موحدان باشد. و چندان با او می‌گفتم که معلوم شد او را که ایشان ناجی شدند، حُلَّة ^۵ بیاورد و در من پوشید.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا، هم قصه ایشان است گفت چون فراموش کردند آنچه ایشان را یاد دادند، یعنی اصحاب سبت از عذاب من و از نهی صید ماهی در روز شنبه، برهانیدم ^۶ آنان را که نهی منکر می‌کردند و ظالمان را بگرفتم ^۷ به عذابی سخت.

قُرَاء در این لفظ خلاف کردند، اهل مدینه خواندند: «بیس» به «باء» مکسوره و اسکان «یا» علی فعل، و ابن عامر خواند همچنین، جز آن که او «یا» را همزه کرد و ابوبکر عن عاصم خواند: «بیتس» علی وزن فِعْلٍ كَصَيْقَلٍ وَ نَيْرٍ، قَالَ الشَّاعِرُ ^۸:

كِلَاهُمَا كَانَ رَيْسًا بَيْتَسًا . يَضْرِبُ فِي الْهَيْجَاءِ مِنْهُ الْقَوْنَسَا
و بعضی قرآی بصره خواندند: بَيْسٍ عَلِيٍّ وَ زَيْنِ فَعِلٍ كَحَذِيرٍ ^۹، و باقی قرآی

۱. مع، وزه مل + نه.

۲. مع، وزه برآند.

۳. مع: کاشک ما دانستمی؛ وزه: کاشک ما دانستمی.

۴. مع، وزه و می‌گویند خدای اینان را عذاب خواهد کرد.

۵. مع، وزه: حله‌ای.

۶. مع، وزه مل: برهانیدیم.

۷. مع، وزه مل: بگرفتم.

۸. مع، وزه مل + شعر.

۹. مع: کحذیر.

خواندند: بئیس، علی وزن فعیل ائی شدید، قال^۱:

أَشَعْتُ غَيْرُ حَسَنِ اللَّبُوسِ^۲ بِأَقِ عَلِيٍّ عَيْشٍ لَسَهُ بَيْسٍ

و حسن بصری خواند: بِعَذَابٍ بِشَسْ به کسر «با» و فتح «سین» علی تقدیر^۳ العذاب. مجاهد خواند^۴: بِعَذَابٍ بَائِسٍ، علی فاعل. نصر بن عاصم خواند: بئیس بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ «با» مجازات راست و «ما» مصدری است ای ۵
بِفَسِقِهِمْ.

فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا نُهِوا عَنْهُ؛ چون عتو و طغیان کردند و عصیان، وَعَتَا إِذَا عَصَا و «عاتی» بلیغتر از «عاصی» باشد، و هُوَ مُتَمَرِّدٌ شَدِيدُ اللَّجَاجِ باشد در معصیت چون خلاف کردند آن را که ایشان را از آن نهی کردند و ارتکاب آن^۵ منهی کردند^۶، گفتیم ایشان را: شوی^۷ بوزینه گانی^۸. خاسئین، آئی صاغیرین؛ ذلیل و خوار و ۱۰
رانده.

راوی خبر گوید سعید جبیر که: موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - مردی را دید روز شبیه با کله که آلت ماهی گیران باشد، بفرمود تا او را بگیرند و بکشند و آن به فرمان خدای بوده باشد. ابوروق گفت: خاسئ آن باشد که سخن نتواند گفت^۹.
مؤرج گفت: رانده، چنان که سگ را رانند. مقاتل گفت: هفت روز بمانند پس ۱۵
بمردند و بیشتر مفسران [۲۰۹ - ر] برآند که سه روز بمانند^{۱۰}.

قَوْلُهُ: وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ؛ یاد کن ای محمد چون اعلام کرد خدای تو، و عرب گوید: تَعَلَّمْ به معنی اعلم، قَالَ الشَّاعِرُ^۱:

تَعَلَّمْ أَنَّ خَيْرَ النَّاسِ خَيْبًا عَلِيٌّ جَفَسَ الْهَبَاءَ لَا يَرِيمُ

۱. مع، وز، مل + شعر.

۲. چاپ شعرانی (۵ / ۳۱۶): غَيْرُ حَسَنِ اللَّبُوسِ.

۳. مع، وز + بش.

۴. آف: گفت.

۵. مع، وز، مل + ما.

۶. مع، وز، مل + ما.

۷. مع، وز، مل، آج، لب: شوی.

۸. مع، وز، بوزنگان.

۹. مع، وز، مل: گفتن.

۱۰. مع: بیشتر مفسران گویند بمانند سه روز.

- و زجاج گفت: تَأَذَّنَ اِي تَأَلَّى وَ حَلَفَ، سوگند خورد خدای تو. عبدالله عباس گفت: قَالَ رَبُّكَ؛ گفت خدای تو، مجاهد گفت: أَمَرَ رَبُّكَ؛ فرمود خدای تو. عطا گفت: حَكَمَ رَبُّكَ. قَطَرَبِ رَبُّكَ؛ وَعَدَ رَبُّكَ؛ وعده داد خدای تو.
- لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ؛ که برایشان گمارد و مسلط کند برایشان. مَنْ يَسُوهُمْ؛ کسی را که بر ایشان نهد عذاب بد و آن رسول است - عليه السلام - که ایشان را رنجور و معذب داشت به قتل و سبی و جلا و جزیت و ضمان کرد که این عذاب تا قیامت بر ایشان^۲ بماند و در این وعید که ایشان را کرد بشارت مؤمنان بود که ملت و شرع رسول ما تا قیامت پاینده خواهد بود^۳ آنکه گفت: خدای تو ای محمد سریع العقاب است، کافران را که مستحق عقاب^۴ باشند. و او غفور و رحیم است بر مؤمنان که مستحق رحمت و مغفرت باشند تا او برایشان تفضل کند.
- و قَطَعْنَا هُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّماً، آنکه گفت: من بنی اسرائیل را مفترق بکردم در زمین. أُمَّماً؛ جماعتی. و نصب او بر حال است. آنکه تفضیل^۵ داد آن جماعات را گفت: مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ؛ از ایشان بعضی صالحان و نیکان بودند.
- مجاهد و عطا گفتند: صالحان جهودان آنان بودند که به عیسی - عَلَيْهِ السَّلَام - و به محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - ایمان آوردند. کلبی گفت: صالحانشان^۶ آنان اند^۷ که از ورای جوی اوداف اند^۸، که ذکر ایشان برفت. وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ؛ و از ایشان بعضی فرود این اند و کم از این اند یعنی کافران^۹ و فاسق اند. وَ بَلَّوْنَا هُمْ؛ بیازمودیم ایشان را به حسنات یعنی به تندرستی و دست فراخی و بسیار نعمتی. و سَبَّاتٍ، یعنی قحط و بیماری و تنگدستی و حرمان و

۱. اساس، هم، آف، آن: «عبارت کسی را که» بر آیه مقدم آورده اند، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۲. برایشان / برایشان؛ آف: بر آنان.

۳. مع، وز: مل: بودن.

۴. مع: عذاب.

۵. وز: تفضل.

۶. آف: صالحان.

۷. مع: آنان بودند.

۸. آج، لب: کافرانند.

۹. مع، وز: او دامند؛ آن: او داق اند.

آنچه مانند این باد که از قِبَلِ خدای تَعَالَى بود^۱. آنگه بیان کرد که غرض در این امتحان و ابتلا چیست، گفت: لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ تا باشد که رجوع کنند و با حق آیند و با سرِ امثال فرمان او شوند. اگر گویند چگونه گفت: لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، و ایشان هرگز بر حق نبودند؟ گوییم از این دو جواب است: یکی آن که مرد مبطل چون مصرّ باشد بر باطل باز آید، لامحال رجوعش با حق باشد. و جواب ۵ دیگر آن که: كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَىٰ فِطْرَةٍ؛ همه کس را برای فطرت ولادت باشد، چون از آن برود باز آمدنش با آن رجوع باشد.

قَوْلُهُ: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ، حق تَعَالَى گفت: از پس ایشان جماعتی بماندند تا خلف، یعنی فرزندان ایشان و عِوَضَ را خَلْفٌ گویند و آن که از پس کسی از او باز ماند از فرزند و جز او او را خَلْفٌ گویند چون صالح باشد و خَلْفٌ گویند چون طالح باشد، يُقَالُ: فُلَانٌ خَلَفٌ صِدْقٍ مِنْ أَبِيهِ وَ خَلْفٌ سَوْءٍ وَالْخَلْفُ الَّذِي يَبْقَى فِي السِّقَاءِ مِنَ اللَّبَنِ الْفَاسِدِ، وَمِنْهُ خُلُوفٌ فَمِ الصَّائِمِ، قال لَبِيدٌ^۲:
ذَهَبَ الَّذِينَ يُعَاشِرُ فِي أَكْثَابِهِمْ
وَ بَقِيَتْ فِي خَلْفِ كَجَلْدِ الْأَجْرَبِ
و خَلْفٌ در مدح اندک باشد از جمله آن قول حَسَنٌ ثابت است^۲:

لَنَا الْقَدَمُ الْأُولَىٰ إِلَيْكَ وَ خَلْفُنَا لِأَوْلِيَانَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ نَابِعٌ
مجاهد گفت: مراد ترسایانند که از پس جهودان بودند. دیگر مفسران گفتند: مراد جماعتی جهودان اند^۳ بد [۲۰۹ - پ] سیرت بد طریقت که آیند^۴ از پس آن گروه اوایل. وَ رَثُوا الْكِتَابَ، به میراث برداشتند کتاب را یعنی تورات را. يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَى؛ فرامی گرفتند^۵ مال دنیا را به رشوت بر احکام و حکم به خلاف راستی می کردند و مال دنیا^۶ برای آن عرض خواند که مانند^۷ ناپاینده ۲۰

۱. مع، وز + تعالی.

۲. مع، وز، مل + شعر.

۳. مع، آج، لب: جماعتی اند از جهودان.

۴. مع، وز، مل، لت: آمدند.

۵. مع، وز، لت، مل: ها می گرفتند.

۶. مل، لت + را.

۷. مع، وز، مل، لت: مانند عرض.

باشد. و برای آن این جا «ادنی» گفت و دیگر جایها^۱ دنیا که آن جا به صفت سرای کرد و آن مؤنث بود و این جا به صفت مذکری کرد، ای الْمَنْزِلِ الْأَدْنَى وَ الْمَحَلِّ الْأَدْنَى. آنکه باز نمود که^۲ این که می کنند تمنای مغفرت و آمرزش می کنند و می گویند: سَيُغْفَرُ لَنَا؛ بیامرزند ما را، یعنی خدای با ما این مناقشه نکند و ما را بیامرزد^۳.

۵

آنکه بیان کرد که مُصْرَانِد و پشیمان نه اند، گفت: اگر عَرَضِي دیگر از این جنس یعنی از متاع^۴ دنیا به ایشان آید^۵ و ایشان از آن متمکن آیند^۶ بستانند و مبالغت نکنند و مراد از این عَرَض رشوت بر احکام است بر قول عبدالله عباس و حسن و سعید جُبیر و مجاهد و قتاده و سُدی. و حسن بصری گفت: لَا يُشْبِعُهُمْ شَيْءٌ، معنی آن است که ایشان به هیچ چیز سیر نمی شوند. أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ، نه میثاق و عهد توریت برایشان گرفته اند که بر خدای تَعَالَى إِلَّا حَقِّ نگویند یعنی آن که گفتند: سَيُغْفَرُ لَنَا، بناحق بی علم گفتند، و برای آن میثاق کتاب گفت و ادلّه عقل نگفت تا اعلام کند ما را که در کتاب ایشان بر ایشان حجت گرفته است.

۱۰

و دَرَسُوا مَا فِيهِ؛ و نیز عهد گرفته ایم برایشان که درس کنند آن را که در کتاب است یعنی در توریت تا در^۷ حال مجدد باشد ایشان را و اوامر و نواهی بر یاد ایشان بود. و درس تکرار چیز باشد يك بار پس از دیگر^۸ تا برخواننده مندرس شود، و منه: دَرُسُ الرَّسْمِ وَالْمَنْزِلِ، لِأَنَّهُ يَنْدَرِسُ بِمُرُورِ الْأَيَّامِ عَلَيْهِ، وَ هُوَ تَكَرُّرُهَا. آنکه گفت: ایشان خیر و صلاح خود نمی شناسند.

۱۵

۲. لت + با؛ وز + به.

۱. معج: جایگاهها.

۴. معج، وز: امتناع.

۳. معج، وز: بیاورد.

۶. معج، وز، مل: ممکن شوند و.

۵. معج، وز: به ایشان اند.

۸. معج، وز: پس او دیگر بار.

۷. معج، وز: آج، لب، لت + هر.

۹. آج، لب، لت: نشود.

وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ؛ و سرای بازپسین بهتر است آنان را که از خدای بترسند و پرهیزکار باشند اگر عقل کاربندند و اندیشه کنند بدانند که ثواب آخرت و نعیم ابد ایشان را به باشد از این حُطام و عَرَضِ فانی که آن را ثباتی و بقایی نباشد و باز آن را وبالی و عقابی به دنبال باشد.

۵ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ اینان خرد کار نمی‌بندند؟

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ؛ ابوبکر خواند عَنْ عَصَمٍ: «يُمَسِّكُونَ» به تسکین المیم مِنَ الْإِمْسَاكِ، و باقی «يُمَسِّكُونَ» بتشدید مِنَ التَّمْسِيكِ^۱. آنچه گفت^۲: آنان که به کتاب تمسک کنند و دست در کتاب آویزند. بعضی گفتند: مراد به کتاب توریث است و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد برای آن که آنچه به او تعلیق کرد^۳ من ترك إضاعة أجر المصلحين عام است، و نیز نماز به پای دارند و اگر چه اقامت نماز داخل باشد [۲۱۰ - ر] در تحت تمسک^۴ کتاب، چه کتاب مشتمل باشد بر آن و جز آن، این را تخصیص کرد به ذکر برای شرف و منزلت او را از شرع لِقَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَوْضِعُ الصَّلَاةِ مِنَ الدِّينِ كَمَوْضِعِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ.

۱۵ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ؛ ما رنج نکوکاران^۵ ضایع نکنیم، و این جمله در محلّ خبر مبتداست که «الَّذِينَ» است، و چون خبر مبتدا جمله اسمی باشد آن را لا بُد «فا» باید، نَحْوُ قَوْلِهِ: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ^۶، و إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ لِتَضَمُّنِ الْكَلَامِ مَعْنَى الشَّرْطِ وَالْجَزَاءِ، و این جا برای آن «فا» نیاورد که متضمّن^۷ نیست معنی شرط را، نَحْوُ قَوْلِهِ: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ

۱. اساس، آف، بم، لت: تمسک، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۲. معج، وز + و. ۳. آج، لب، آف: تعلق گیرد.

۴. معج، وز + به. ۵. معج، وز. آج، لب: نیکوکاران.

۶. سورة بقره (۲) آیه ۲۷۴. ۷. آن: مضمّن.

رَبِّهِمْ^۱، «فا» نیاورد برای این وجه را^۲ که گفتیم «ان» آورد فی قَوْلِهِ: اِنَّا لَا نُضِيعُ
 اَجْرَ الْمُصْلِحِينَ، و هَذَا مَذْهَبُ الْكُوفِيِّينَ، و بعضی نحویان گفتند: خبر مبتدای
 محذوف است و «اِنَّا» در جای تعلیل است، و خبر برای آن بیفکند که تعلیل به
 جای او بنهاد، و التَّقْدِيرُ: وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ و اَقَامُوا الصَّلَاةَ فَاِنَّا نُجَازِيهِمْ
 بِذَلِكَ لِاِنَّا لَا نُضِيعُ اَجْرَ الْمُصْلِحِينَ، و قول اول موافق ظاهر است — وَاللَّهُ وَلِيُّ
 التَّوْفِيقِ^۳.

تَمَّ الْجُزْءُ الثَّامِنُ مِنَ التَّفْسِيرِ وَ يَتْلُوهُ فِي التَّاسِعِ ،
 قَوْلُهُ: وَاِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ^۴ - الْآيَةُ^۵.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱. سورة بقره (۲) آیه ۲۶۲.
۲. مع: ندارد.
۳. مع، وز + وَهُوَ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.
۴. سورة اعراف (۷) آیه ۱۷۱.
۵. مع، وز + اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ اَجْمَعِينَ آج + فی خامس عشر شهر ربيع الثاني سنة
 سبع وَاَرْبَعِينَ وَ تِسْعِيَّةً؛ لب + به تاريخ شهر ربيع الثاني ۱۰۷۰.

فهارس



مرکز تحقیق و کامیونیز علوم اسلامی

- ۴۵۸ واژه نامه
- ۴۹۴ فهرست نامهای خاص
- ۵۰۶ فهرست مکانها
- ۵۰۸ فهرست اقوام، قبایل، طوایف، فرق
- ۵۱۱ فهرست کتابها
- ۵۱۲ فهرست کلمات مشکول
- ۵۱۳ فهرست احادیث و اقوال پیامبر (ص) و ائمه (ع)
- ۵۱۵ فهرست امثال عربی
- ۵۱۶ فهرست امثال فارسی
- ۵۱۷ فهرست اشعار عربی
- ۵۳۸ فهرست اشعار فارسی

واژه‌نامه

الف	آ
اباحت ۱۹، ۵۵، ۵۶، ۶۳، ۶۷، ۱۴۹	آتش (درخت-) ۳۸۰
ابا کردن ۲۵۶	آجال ۱۶۱
ابتدا کردن ۹۴، ۱۶۲، ۱۷۱	آجل ۵۶
ابتلا کردن ۱۱۸، ۴۲۴	آخریان ۱۸۹، ۲۸۳
ابتلاع ۳۳۷	آدینه (روز-) ۱۷۴، ۳۷۹، ۴۳۸
ابطال ۴۳۷	آراسته (سُخَن-) ۷
اتباع ۲۴، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۸۹، ۲۰۸،	آس کردن ۱۵۷
۲۸۱	آفت ۱۶۷
اتباع کردن ۸۵	آفتاب: خورشید ۱۰۳
اتیان ۱۰۶	آمر ۱۹
اجابت کردن ۱۴۳، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۲،	آمرزگار ۱۰۰
۲۷۵	آمرزندگان ۴۱۵، ۴۲۵
اجبار کردن ۷	آن تان ۷۸
اجتناب کردن ۸۸، ۹۱، ۹۶، ۱۸۰، ۱۸۱،	آواز آمدن ۲۴۳
۲۴۹، ۳۰۸، ۳۹۸، ۴۳۱	آواز برداشتن ۲۲۳
اجماع کردن ۳۳۲	آواز دادن ۲۶۰
اجنبی ۸۱	آواز کردن ۳۸۱
اجوبه ۳۰۰	آهنگ کردن ۲۷۹
أخبار ۱۰، ۲۳، ۳۹۳	آیس ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۷۰، ۳۰۴

۳۱۹،۳۰۶	احیاط ۴۰۶،۴۰۵،۱۹۳،۱۰
ازدحام ۳۳۶	احتجاج ۱۱۴
از سر (فرعون را از سر آن کار بریود) ۲۰۹،	احتجاج کردن ۸۲
۴۰۹،۳۲۶،۲۶۹	احتراز ۸۸
ازشان / از ایشان ۱۷۲	احتراز کردن ۱۳۶،۹۰
از فرود - ۱۶۲،۱۲۰	احراق ۲۰۷
ازدها ۳۳۶،۳۲۶،۳۲۴،۳۱۷	احیا ۳
اسباط ۴۴۲،۴۳۸	اُخت ۱۸۸
اسباع ۴۱۰	اِختبار ۴۲۵،۳۰۷
اسب (شُم) - ۴۰۷	اختراع ۲۲۰
اسبان (شُم) - ۳۶۴	اختلاف کردن ۲۴۳
استادن ۲۶۰	اختیار کردن ۴۲۲
استبعاد ۱۰۱	اِخلاف ۱۸۷
استحالت ۱۹۱	اِحوال ۲۵۸
استحسان کردن ۲۹۱،۹۴	ادا (سِرِسالَت) ۲۵۱
استحقاق ۲۵۴	ادخال ۳۲۷
استحلال ۲۴	اَدَلَه ۱۰۶،۳۹
استخفاف کردن بر کسی - ۱۰۷	اَرَاك (درخْت) - ۲۶۶
استدعا کردن ۲۸۸	ارتداد ۱۳۹
استدفاع کردن ۳۵۲	ارتعاش ۴۲۳
استدلال کردن ۱۴۰	اَرْذَاج ۲۰
استرحام ۴۲۷	ازاحت ۴۶،۲۹،۲۵
استرشاد ۱۳۰	اِزار ۴۳۳
استسقاء ۲۵۹	از پس ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۴۵، ۱۴۶
استعانت کردن ۴۱۹، ۱۶۸	۱۷۱، ۲۳۷، ۲۷۱، ۳۱۱، ۳۱۶
استعباد ۳۶۸	۳۱۹، ۳۴۰، ۳۴۹، ۴۴۸، ۴۵۳
استعلام ۱۳۰	از پیش ۷۸، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۴۵، ۱۴۶

اشقر (اسب -) ۲۸۴	استعداد ۳۲۳
اصحاب معارف ۱۵	استفانت ۴۱۱، ۳۵۵
اصرار کردن ۱۴۱، ۳۱	استفراق ۱۱۴
اصلاب ۳۹۳	استفغار کردن ۴۴۲
اصلع ۲۴۵	استقصا ۴۰۲
اصنام ۳۴۵، ۲۱۷، ۲۴	استکانت ۳۸۹، ۳۰۱، ۲۲۱، ۱۵۹
اصهار ۲۵۸	استکبار کردن ۱۸۱
اضافت کردن ۳۱۵	استکثار کردن ۴۰
إضرار ۴۰۸	استمتاع ۴۱
إضلال ۲۹۵، ۱۶۷، ۴۰، ۳۲	استنطاق ۲۶۹
اضلال کردن ۱۴۲، ۳۱، ۲۲	استنکار ۱۸۵
اطباق کردن ۱۷۰	استکاف ۳۱۴، ۲۸۷
اطلاق ۲۵۴	استهزاء کردن ۴۰۱
اظهار کردن ۲۵۹، ۱۵۹	استیصال ۳۰۳
إعادة کردن ۱۴۱	اسراف کردن ۱۶۳
اعاده کردن ۱۲۴	اسراف کننده ۲۳۹
أغباء ۲۴۷	اسقاط کردن ۴۲
اعتدا کردن ۲۲	اسقام ۴۲۴، ۴۰۸
اعتذار ۱۴۲	اسلاف ۱۸۷، ۱۳۷
اعتراض کردن ۳۸۰، ۳۷۹، ۱۳۹	أسماء ۲۵۴
اعتراف دادن ۲۳۵، ۱۵۸	أسمر ۳۲۷
اعتقاد (صمیم -) ۳۸۳	اشارت کردن ۳۶۸، ۳۵۶، ۲۸۲، ۲۷۲
اعتقاد کردن ۲۹۷	اشان / ایشان ۳۵۸
أصجوبه ۳۲۸	اشتران ۲۶۲
إعذار ۲۷۱، ۸۳	اشتغال ۲۱۲
اعذار کردن ۴۵	إشراط ۱۰۵
اعراض کردن ۲۷۰	اشراف ۲۵۱

اعراض نمودن ۹۸	إلتباس ۹
اعقاب ۳۷۴	الجأ ۱۰۶
اعلی (پدر-) ۴۴۰	الحاح کردن ۲۷۱
أعنى ۳۸، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۴۹، ۲۵۷	الغاز ۱۰
اعیان ۳۳۴	إلف دادن ۳۵۸
اغراء ۱۶۷، ۱۴۵	الفا کردن ۱۵۵، ۸
أغْرَ مُحْتَجِل ۳۹۵	الواح ۳۹۶
اغصان ۶۳	الوان ۳۲۷
اغلال ۴۳۶	إلهه ۳۴۶
إغوا ۴۰	الهیّت ۳۱، ۲۵۴
اغواء ۱۶۷، ۱۴۵	امانت ۴۴۷
اغواء کردن ۱۴۳	إماله ۱۸۶
اغوا کردن ۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶	امثال ۱۴، ۸۲، ۸۳، ۱۴۹، ۴۵۳
افراشته تر ۴۲۸	امتناع کردن ۲۷۸
افساد / فساد ۴۰۰	امرد ۲۸۸
إفلاس ۸۷	امسالك رمق ۱۹
اقتدا کردن ۱۸۸	امسالك کردن ۷۱
اقتراح ۱۰۱، ۲۸۲	امعان ۳۳۵
اقتراح کردن ۳، ۲۷۲	امعان نظر ۸۵
اقتراف ۲۳	املا کردن ۱۱۳
اقتضا کردن ۱۳۳، ۱۴۹، ۳۰۰، ۳۸۶	إملاق ۸۷
أقدار ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۲	امهال کردن ۱۴۱، ۱۴۲
اقران ۲۹۰	امهال خواستن ۱۴۲
اقطار ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲	أمی (پیامبر-) ۴۲۸
اکرام کردن ۲۵۸	امین ۲۵۱
اکراه کردن ۱۶۹، ۲۹۲، ۳۰۰	إناء ۸، ۳۵۸، ۳۵۹
أکیاس ۲۵۴	انباز (با من انباز گفت) ۳۱

انگبین ۴۳۸	انباز ۳۸، ۷۹، ۳۹۶
انگشتر ۲۶۱	انباز آرندگان ۱۸
انواط (ذات-) ۳۶۷	انبازان ۳۷، ۵۱
اوایل (قوم-) ۱۸۹	انباز گرفتن ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۵، ۱۶۳، ۱۷۹
اوئان ۷۱، ۲۱۷، ۲۷۳	انبجاس ۴۴۰
اوراد ۳۷۲	انتباه ۳۱، ۲۵۸، ۳۰۹
اوش (با اوش فرو فرستادند) ۴۲۸	انتظار کردن (من نیز انتظار می کنم نزول
اؤل: يك شنبه ۲۷۹	عذاب را به شما) ۱۱۰، ۲۵۵
اولیتر ۲۴، ۱۱۷، ۱۷۴	انتفاع ۱۷۷، ۲۳۳، ۲۳۴
اولینیان ۱۸۹	انتفاع گرفتن ۲۹۴
اهتدا ۳۱۵	انتقال کردن ۲۸۲
اهلاك کردن ۱۲۰	انتقام کشیدن ۲۶۳
اهل بدعت ۱۰۷	انتهاك کردن ۲۷۹
اهل شبها ۱۰۷	اندا ۱۷۱
اهل ضلالت ۱۰۷	آنڈبار ۱۵۸
أهواء ۹۳	اندرز کردن ۶۱، ۷۰
اهوال ۳۷۹، ۳۸۲	انديشه کردن ۹۱، ۹۸، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۴۴،
آهون: دوشنبه ۲۷۹	۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۸۷، ۲۳۴،
ایذا ۳۴۸	۳۲۶، ۳۳۳، ۳۵۰، ۳۷۲، ۳۸۲،
ایذا کردن ۳۵۶، ۳۵۷	۴۵۵
ایشا / ایشان ۴۵۲	انذار کردن ۴۵
ایصال ۳۹	انزجار ۲۳۳
ایعاد ۱۲۸	آنزله کردن ۹۷
ایقاب کردن ۲۹۱	انشاد ۴۰۰
ایقاع ۱۷۰	انقطاع ۲۸۷
اینت ۱۵۸	انقطاع کردن ۱۵۹
ایهام افتادن ۲۱۵	انقیاد کردن ۱۸۰

باز خوردن ۲۷۴، ۲۷۳	ایهام کردن ۱۵۲
باز داشتن ۲۹۵، ۲۵۹، ۲۴۰	
باز شناختن ۳۶۱	ب
باز کردن ۲۹۲	با / به ۴۱۴، ۳۳۰
باز گرفتن ۲۷۵، ۲۵۶، ۲۲۳	با پس افتادن ۴۱۹
باز گزاردن ۴۲	با حکم (خدای تو با حکم است) ۳۵
باز گزاشته‌گان ۴۱۰	با دست آوردن ۲۷۹
باز ماندن ۲۱۱	با د عقیم ۲۶۳
باز نمودن ۲۴۲	با دیه ۳۵۰
بازستان ۲۹۶، ۲۹۵	باز: سنگینی ۱۶۸
با سرِ کاری رفتن ۳۵۶، ۲۴۴	بازانیدن ۲۴۰
با سرِ کاری شدن ۱۰۴، ۱۰۳	بار برگرفتن ۲۷۲
باغی ۲۴۴، ۱۱۱	بارح ۳۵۱
بانگ دارنده ۴۳۲	بار نهادن ۲۷۲
بانگ داشتن ۳۵۸	باز آمدن ۴۰۹، ۳۸۷، ۲۷۴، ۲۴۱
بانگ کردن ۴۰۸، ۲۷۹	باز استاندن ۲۹۵
باور داشتن ۴۲۴، ۴۲۰	باز بردن ۱۳
باهر (معجزی-) ۴	باز پس آمدن ۴۳۰
باهره ۵	باز پس افتادن ۳۳۳
باهوش آمدن ۳۷۹	باز پس ایستادن ۱۶۳
بیارانیدن ۲۹۰	باز پس داشتن ۳۲۹
بتخانه ۵۷	باز پس رفتن ۲۸۲
بجده ۳۲۱	باز پسین ۱۸۹، ۱۸۸
بحیره ۴۳۵، ۱۷۶، ۶۹، ۵۴	باز پسین (سرای-) ۴۵۵، ۳۶۹
بُختی ۳۳۶، ۲۷۲، ۲۶۳، ۶۸	باز پسینان ۱۸۲
بخل کردن ۱۴۶	باز پوشیدن ۱۶۱
بدایت ۱۱۶	باز خواندن ۲۸۴

برعادت ۱۰۳، ۱۰۲	بدسگار / بدسگار ۱۸
برکت: ثبات ۳۰۸	بدل کردن ۱۳، ۳۹، ۱۱۲، ۳۰۴، ۳۰۷
برکت کردن ۴۳۵	۴۴۲، ۴۱۸
برکردن (پشت-) ۲۸۴	بدوی ۲۸۹
بر کرده (آتش-) ۳۳۵	بر: نزد ۱۰۳، ۲۴۳، ۳۵۵
بر کشیدن: بیرون آوردن ۱۶۷	بر ۲۶۴، ۴۲۶
برگرفتن ۱۷۴، ۲۶۲، ۲۷۳، ۳۱۱، ۳۳۱	بر آمدن ۴۴، ۱۰۵، ۱۵۱، ۱۵۷، ۲۶۰
۳۷۵، ۳۷۲، ۳۶۰، ۳۵۹	۲۷۶، ۲۸۳، ۳۵۸، ۳۶۵، ۴۴۵
برگرفته (راه-) ۴۱۸	۴۴۷
برگشادن ۳۴۳، ۳۸۰	برآهیختن ۲۷۸
برگماردن ۳۵	براهت (-ساحت) ۴۱۲، ۱۱۴
برگماشتن ۲۴۴	برآید: بگذرد ۳۲۶
بر مثال ۲۵۲	براطلاق ۱۷۸، ۱۸۰، ۴۰۸
برنشتن ۳۴۹	براغیث ۳۵۳
برنهادن ۳۵۸	برانگیختن ۳۵
برون آمدن ۲۱۵، ۲۴۴، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۲۶	بر بودن ۱۵۱، ۲۶۳
۴۰۷، ۳۷۶	بر توان نشستن ۱۰۵
برون آوردن ۴۲، ۸۰، ۱۷۶، ۳۲۵	برخ / برخی ۱۸۱
برون رفتن ۲۴۳	برخاستن ۳۲۵، ۳۳۱
برون کردن ۲۳۹، ۲۹۷، ۳۱۹، ۳۲۷	برخواندن ۸۷
برهم آمدن (دستش-) ۳۸۵	برخورداری ۱۲۴
برهم افتادن ۳۲۵، ۳۳۶	برز کردن ۴۳۸
بریان کرده ۴۱۷	برزگری ۱۵۶
بزرگ شکم ۲۷۲	برمسبیل - ۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۵۳، ۲۶۱
بزرگواری نمودن ۱۶۴	بر سری ۴، ۳۳۳، ۴۱۳
بزغ ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۵۸	بر شیواندن ۱۵۶
بزهکار ۲۲	برص ۲۸۳

به بالای: به اندازه ۲۵۲	بَسَطَتْ ۲۵۲
به بندگی گرفتن ۳۶۳، ۳۲۳	بسیار موی ۲۷۲
به جزع آمدن ۳۸۰	بَصْر (حاشه) ۳۹۰
به خود باز ایستادن ۲۲۱	بصری ۴۳۲
به دروغ داشتن ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۹، ۳۰۸	بَطَّ ۷۲
۳۶۲، ۳۶۹، ۴۰۴، ۴۰۵	بَطَّال ۳۹۲
به راست داشتن ۲۷۲	بَطَّرَ ۲۱۲، ۳۰۷
به رنج افتادن ۲۷۴، ۳۵۸	بطلان کردن ۵
به روی در آوردن ۳۳۹	بطن ۲۸۰
به سر آمدن ۲۶۴، ۲۷۱	بطی ۲۴۲
به سر کردن ۲۲۲	بعث ۱۴۲، ۱۴۶
به شرحتر: کاملتر ۳۲۷	بعث کردن ۱۴۱
به عاریت خواستن ۴۰۶	بعث و نشور ۳، ۲۱۶
به عقب: به دنبال ۲۷۲	بغی ۷۴
به فتنه آوردن ۱۶۲، ۱۶۶	بقا ۲۵۳
به فریاد آمدن ۳۶۰	بکا کردن ۱۰۳
به قوت (به قوت بجنبانیدی) ۲۵۲	بلاغت ۷۷
به کار کسی باز آمدن: پیروی کردن ۱۰۷	بلاوه گر ۲۶۶
به کسی پناه گرفتن ۱۵۹	بَلَد ۲۷۰
به متابت ۲۷	بلیت ۳۴۹
به معاینه ۳۷۶	بنگار (سخن) ۷
به میراث برداشتن ۴۵۳	بنوا اعمام ۲۴۴
به میراث دادن ۳۴۲، ۳۴۴	بنیامرزد ۴۰۹
به میراث داشتن ۳۱۲	بنی عم ۲۴۴
به میراث گرفتن ۳۰۴، ۴۴۸	بودمانی ۷۹
بهترین ۱۲۵	بوزینه ۲۶۳، ۴۴۷
بهجت ۱۳۰	بوزینه گان ۴۴۸، ۴۵۱

پدر: آدم(ع) ۱۶۷	بیتوته ۳۰۹
پرداختن ۳۵۷	بیختن ۲۸
پرستیدن ۲۱۷	بیخته گی ح ۳۱۰
پروردیدن ۲۶۴	بیخ زدن ۲۳۳
پریان ۱	بیداد کار ۱۲۰
پس - ۲۴۱، ۲۷۷، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۵۴	بیداد کاران ۱۸۴، ۳۷۰
پست شدن: نابود شدن ۲۷۶	بی راه شدن ۳۸
پست کردن ۲۶۱، ۳۳۶، ۳۷۸	بیشترین ۳۱۵
پس زوی کردن ۲	بیشترین ۳۴۳
پسروی کردن ۷۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۲۴۱، ۴۳۱	بیشه ۲۹۳
پشک ۷۳	بیعت کردن ۲۸۳، ۲۸۴
پشمین (کلاه-) ۳۲۱	بیعت گرفتن ۲۸۳
پلاس ۳۲۱	بی کرانه ۳۶۴
پناه دادن ۲۸۰	بیت ۲۵۵
پوشیدگی ۲۱۴	بیوفتاد ۳۶۹
پی - ۱۱۶	
پی بر پی کسی نهادن ۶۷	پ
پیچنده ۳۱۰	پاداشت ۲۳، ۶۲، ۹۹، ۱۸۱، ۳۳۳، ۴۰۶
پیختگی ۳۱۰	پاداشت دادن ۹۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۴۹،
پی داشتن ۳۶۸	۳۷۱
پیرامن ۲۴۴، ۲۶۵	پاداشت کردن ۳۸، ۳۶۹
پیروی کردن ۶۶	پاداش دادن ۷۹
پیش - ۱۸۷، ۳۳۲، ۳۶۷	پارسی (زبان-) ۳۵۸، ۴۰۵
پیش: مقابل ۳۲۲	پارسی زبان ۱۹۲
پیشوایان ۱۸۸	پاورنجن ۴۳۳
پیشی گرفتن ۳۵	پایندان ۴
پیشینگان ۱۸۲، ۱۸۹	پختن (دیگ-) ۳۵۸

پیغامبر ۲۷۰	تجنی کردن ۴۱۲
پیغام گزار ۴۳۷	تجهیل ۷۰
پیغام گزاردن (پیغامهای خدای تعالی به شما می گزارم) ۳۰۴، ۲۵۱	تحدید ۲۰۸
پی کردن ۲۶۹، ۲۳۹	تحدیر ۳۱۳، ۲۴۸
پیل ۷۲	تحدیر کردن ۲۴۹
پیمانان ۲۹۳	تحریر ۲۴۸
پیمودن ۲۹۳، ۲۴۰	تحریم ۲۱۱
	تحریم کردن ۱۷۷
	تحکم ۸۰
	تحکم کردن ۳۶۵
ت	تخصیص فرمودن ۳۷۲
تائب ۱۰۴	تخصیص کردن ۱۱۳، ۹۰، ۸۸، ۷۱، ۷۰
تاب باز دادن ۳۶۲	۱۱۴، ۱۲۸، ۱۷۷، ۳۴۰، ۳۹۲
تازیانه ۲۹۱	۴۵۵
تأخیر کردن ۱۴۳، ۱۴۲	تخطئه ۷۰
تأسف خوردن ۲۷۶	تخطی کردن ۱۸۶
تأنی ۲۱۸	تخلیت ۲۷
تأویل ۲۱۲	تخلیص ۲۵۵
تأویل کردن ۱۵۰، ۱۲	تخلیه کردن ۶
تباه شدن ۲۲۳	تخویف ۲۷۱
تباه کردن ۳۷۲، ۲۲۳	تخیب ۱۴۴
تباهی کردن ۲۱۴	تدبر کردن ۳۹
تبع ۳۲۵، ۳۲۱، ۱۳۹	تذکر کردن ۳۹
تجبر کردن ۳۶۰	تذکیر کردن ۲۹۵، ۲۱۸
تجسیم ۳۸۶، ۳۸۴	تراخی ۳۱۹
تجلد ۳۴۰	ترازو ۴۸
تجلی فرمودن ۳۷۶	ترجی ۳۵۶، ۳۰۷
تجلی کردن ۳۸۹، ۳۷۸، ۳۷۶	

تعرّض رساندن ۴۴۵	ترحیب ۴۱۲، ۱۹۱
تعرّض کردن ۸۹	ترغیب ۳۰۸، ۲۴۸، ۱۹
تعریض کردن ۱۴۲	ترغیب کردن ۲۴۹، ۷۵
تعزیت ۳۰۴	ترفع نمودن ۱۹۰
تعزیر ۴۳۶، ۲۹۱	ترنگین ۴۱۷
تعسف ۳۲۰، ۲۱۶، ۱۲۷	ترهیب ۱۲۸
تعظیم (سجده) ۱۳۶	ترهیب کردن ۷۵
تعظیم کردن ۲۵۷، ۱۴۳	تزکیه کردن ۳۹۶
تعلل کردن ۸۲	تزهد ۱۴۹، ۷۵
تعلیق کردن ۲۹۹، ۲۹۴، ۱۹۲، ۱۴۲	تزین ۲۶
۴۵۵، ۳۸۹	تزین کردن ۴۱
تعلیل ۲۵۰، ۱۷۳	تسیح کردن ۳۹۷، ۳۱۰
تعمیه ۱۰	تسلیت ۳۰۴
تغلیب ۲۹۷، ۱۶۶، ۴۴	تسلیه ۷
تغییر کردن ۱۳	تشم کردن ۳۵۱
تغال کردن ۱۵۱	تشیه کردن ۲۳۳
تفسیر دادن ۲۸۹، ۱۱۸، ۶۵، ۵۵، ۴۵	تصحیف ۷۴
تفصیل دادن ۸۶	تصدیق کردن ۳۶۲، ۳۱۵
تفصیل کردن ۱۷۷	تصریح کردن ۱۱۷
تفضل ۱۴۹، ۱۱۲، ۱۰۹	تضرع کردن ۴۲۳، ۳۵۵، ۳۰۶، ۲۷۲
تفضل کردن ۴۵۲	تضلیل کردن ۱۰۷
تفضیل دادن ۴۵۲، ۳۶۷، ۳۴۴، ۱۱۷	تظیر ۳۵۱
تفضیل کردن ۹۵	تعاطی ۳۴۰
تفویض ۳۰۱، ۱۱۴	تعجیل فرمودن ۱۴۲
تقرب ۱۱۴	تعجیل کردن ۴۲۰، ۴۱۰، ۱۱۸
تقریر ۱۱۵، ۲۵	تعذی کردن ۴۴۶، ۴۴۳، ۱۷۵، ۶۵، ۲۲
تقرین ۱۱۴، ۱۰۰، ۸۰، ۶۸، ۴۱، ۹	تعذیه کردن ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۱۳

تعمنا کردن ۱۵۳، ۲۱۷، ۳۵۵، ۳۸۷، ۴۵۴	۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۸۷، ۲۵۱
تنافی ۱۰۹	۴۴۲، ۳۶۶
تناول ۱۳۵، ۱۴۹	تقوا (لباس) ۱۶۶
تناول کردن ۱۵۱، ۱۵۳	تکاتف ۶۳
تنبیه کردن ۲۱۸	تکبیر کردن ۱۲۱، ۱۴۰، ۲۳۸، ۳۴۳
تنزیه ۱۱۴	۴۰۱، ۳۹۹، ۳۶۹
توبه کردن ۲۱۸	تکبیر نمودن ۱۹۰
توبه نصوح ۱۰۴	تکبیر کردن ۳۹۵
توییح ۱۳۰، ۱۳۱	تکذیب ۲۵۰
توجع ۳۴۸	تکذیب کردن ۸۰، ۸۱، ۲۴۹
توسع ۱۱۳، ۱۳۸	تکفیر کردن ۱۰۷
توطئه ۲۶۷	تلیس ۴۰۹
توفیر کردن ۴۲	تلیس کردن ۱۵۰، ۱۵۳
توقع کردن ۹، ۱۰۰	تلخیص ۳۰۰
توقیر کردن ۴۳۶	تلقاء (نفس) ۳۸۴
تولا کردن ۲۷۷	تلفین کردن ۲۵۸
تولیت ۴۳	تمام خلق ۲۳۳
تونگر / توانگر ۳۰۷	تمتع کردن ۴۰
تهدید ۱۰۹	تمثیل ۳۷۶
تهدید کردن ۲۴۴، ۲۹۵	تمسك ۲۹
تهگم ۸۴، ۲۰۸، ۴۴۹	تمسك کردن ۴۵، ۵۵، ۹۷، ۱۵۲، ۱۷۴
تهلیل ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱	۴۵۵
تهلیل کردن ۲۲۱	تمکن ۴۹
تهویل ۳۸۲	تمکن کردن ۳۰۰
تیمم کردن ۴۳۰	تمکین ۲۹، ۲۵
تیه ۴۴۱	تمکین فرمودن ۳۲
	تمکین کردن ۱۲۱، ۱۳۵، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۹۱

جبری (مذهب) - ۱۶۹	
جبل ۲۶۸	ث
جبه ۴۳۴	ثبات کردن ۲۳۳
جنوم ۲۷	ثعبان ۳۲۴، ۳۲۵
جمعود کردن ۱۳۴	ثقل ۳۲۱
جدال کردن ۲۴	ثقات (روایات) - ۴۲۹
جدل ۲۵۴	ثقل ۱۳۳
جدل کردن ۲۳۷	ثمار ۶۵
جراد ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۶۰	ثواب ۲۵۳
جره ۳۵۹	
جرّی ۷۲	ج
جزع کردن ۱۰۳، ۳۵۸	جادو / جادوگر ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹
جَلَبَه ۳۷۹	۳۳۱
جَلَد ۳۳۱	جادوان / جادوگران ۳۱۸، ۳۳۰، ۳۳۴
جن ۴۱	جادوی / جادوگری ۳۳۰
جنابیدن ۲۲۲	جامشان / جامه شان ۱۶۷
جنون ۲۴۷	جامه / جامه ای ۳۲۱
جهاز ۱۶۵	جامه پوش ۱۶۶
جهانندن ۳۲۶	جان ۱۱۶
جهد کردن ۳۳۱	جان برداشتن: کشتن ۱۸۱، ۱۸۶، ۳۴۲
	جایز الخطا ۱۸۰
	جایگاه ۴۳۵
چ	جایگیر شدن ۲۳۳
چابکی ۴۰۷	جبار: سه شنبه ۲۷۹
چاشتگاه ۲۸۱، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۳۵، ۳۴۱	جبارت ۳۴۰
چربو ۱۷۴	جبر ۲۹، ۸۰، ۸۲، ۱۱۵، ۱۴۴
چره کردن ۲۷۴	جبر کردن ۴، ۵، ۳۰۰
چریدن ۲۶۸	

حذر کردن ۹۳	چشمِ دل ۳۲۰
خَرَج ۳۲، ۲۲	چفت ۳۶۴
حرز ۴۳۲	چفته ۳۶۴، ۶۲، ۶۰
خَرَس ۴۳۴	چند ۳۸۰
خِرَف ۳۴۸	چندان ۲۶۱
حرمان ۴۵۲، ۴۰۴	چنگال ۷۲
حرمت داشتن ۴۳۶	
حریر ۲۶۳	ح
خزاز ۸۰	حاذق ۱۷۵
خزرن دروغ ۸۰	حاشه ۳۸۲
خزم ۳۰۹	حاشا ۲۷۵
خزَن ۲۶۸	حاصل شدن ۳۸۵، ۳۶۵
حسد کردن ۷	حام ۴۳۵، ۱۷۶، ۵۴
خشم (ساده) ۳۸۵	حایض ۲۸۳
حسنه ۱۴۵، ۱۱۱	حبال ۳۳۸، ۳۳۵، ۳۳۴
حسیب تر ۲۷۱، ۲۵۶	خبر ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۸۰، ۳۷۹
خشر ۳	خَیَل ۲۴۲
خشر کردن ۲۹۲، ۴۰	حبوب ۲۳
خُطام دنیا ۴۰۳	حَتّ کردن ۴۳۸
خَطِّ ۱۵۹	حجّت ۲۵۵
خَطْر ۵۶، ۵۵	حجّت رسیده ۷۶
خَطِّ نفس ۱۵۰	حجّت گرفتن ۳۱۴
خظیره ۲۶۱، ۶۲	خُجج ۲۱۶
خفص ۴۰	خَجَر ۲۶۶، ۲۱
خفد ۲۷۶	خجر کردن ۹۰
حقیق / حقیقت ۳۲۲	خَدَث ۳۲۵
خَکَم ۹	خدرث ۲۵۳، ۱۰

خازنان ۱۹۱، ۲۶۱	حکیم: خداوند ۱۴۹
خاصه (مردان-) ۲۴۶	حلم (نخفت-) ۲۵۱
خافض ۴۲۰	خُله ۴۵۰
خان ۳۵۸	حلی ۳۷۰
خان و مان ۲۶۲	حلی ۴۰۶
خان‌های / خانه‌های ۳۵۴	خَم ۳۰۲
خایب ۳۳۴	حمّاد ۴۳۴
خایه ۲۶۴	حمّادان ۴۳۳
خاییدن ۳۷۲	حمایت کردن ۲۷۷
خجمل گشتن ۴۲۳	حمد کردن ۳۹۵، ۳۹۴
خداوندان مراتب ۲۰۹	حمل کردن ۱۰
خَدم ۵۴	خَمنان ۳۵۳
خدیعت ۲۷	حمولة: شتر بزرگ ۶۵
خذلان ۳۱، ۳۲	حمیده ۱۹۱
خذلان کردن ۴۲۵	خَمیم ۱۹۱
خُرد (مورچه-) ۳۵۳	خنوط ۲۸۱
خُرد کردن ۲۶۲، ۳۳۶	حوالت کردن ۱۴۴، ۲۴۷، ۲۷۵، ۴۲۲
خُرض: گوشواره ۱۵	حواله کردن ۴۲۲
خرق عادت ۱۰۱، ۳۲۷	خوض کردن ۴۱۲
خرما ۲۶۲	خَبَر وجود ۱۳۶
خروج کردن ۳۲۸	حیلت ساختن ۳۳۱
خَریص ۱۵	
خسار ۲۴۶	
خسارت ۲۱۷	
خسیدن ۱۰۳	
خسف ۱۰۵	
خسف کردن ۲۶۳	
	خ
	خائف شدن ۱۰۳
	خاتم الأوصیاء ۱۱۶
	خارق عادت ۳، ۳۴۰
	خازن / خازنان ۱۹۱

خوار ۴۰۸، ۴۰۷، ۲۷۴	خشت زدن ۳۴۸
خوارگاه / قرارگاه ح ۱۲۴	خشم کن ۴۱۸
خورد (کاسه ـ) ۳۵۸	خِصَب ۳۵۵، ۳۵۱
خورد کردن ۱۵۷	خصومت ۲۵۴
خوشها ۴۱۷	خصومت کردن ۱۸
خوك ۲۶۳	خضاب کردن ۳۲۶، ۲۸۴
خيار ۴۲۴	خطاب الملوک ۱۲۹
	خطبه کردن ۲۸۵
د	خطبیت ۱۴۲
دابر ۲۵۵	خطیب ۶۹
داد کردن ۷۷	خطیب الانبیاء ۲۹۳
دار (ـ ملاقات) ۳۵۵، ۴۵	خفص (سجود ـ) ۱۷۱
دار دنیا ۳۷۴	خلاف کردن ۱۶۴، ۱۶۵، ۳۳۲، ۳۵۳
داستان دادن / داد دادن ۱۳۳	۴۴۹، ۴۴۴، ۴۳۱، ۴۲۰، ۴۱۹، ۳۶۶
داف ۴۳۸، ۴۵۲	خلاف ۲۵۲
دَبَار: چهارشنبه ۲۷۹	خُلد (بهشت ـ) ۱۴۸
دَجَال أعور ۳۹۴	خُلِف ۳۷۳
در آمدن (شب ـ) ۳۲۱، ۲۷۶	خَلَق جامه ۳۲۱
در آویختن ۴۴۹، ۳۶۷	خلوق ۲۸۰
درافتادن ۳۷۰	خلیفت ۳۷۴
درافگندن ۴۰۸	خلیفتان ۱۰۰
در پس ـ ۲۷۸	خلیفه ۲۵۲
در پوشیدن ۴۳۳، ۱۷۵	خمر خواره ۲۶۳
درختا / درختان ۲۱۰	خنزیر ۷۱
درخور ـ ۳۸۲	خواب بر کسی افگندن ۲۳۳
در رفتن: داخل شدن ۱۹۱	خواتم ۱۱۶
درزی کردن ۳۴۸	خواجه ۲۵۴

دعات ۱۸۸	درس کردن ۴۵۴
دعوی کردن ۳۳۳	درشدن ۱۸۵، ۴۰۷، ۴۱۷، ۴۴۲
دفتر ۱۵۸، ۳۸۲	درفش (- آتش) ۳۸۰
دقیامت / در قیامت ۱۷۶	در کسی عاصی شدن ۲۷۴
دل تنگ کردن ۱۲۵	درگذرندگان ۱۷
دلخوشی دادن ۳۴۸	درگذشتن ۱۰۲
دلیر شدن ۲۸۸	در نگرستن به - ۳۶۹
دلیری کردن ۱۵۳	درودگر ۲۴۲
دلیل الخطاب ۷۲	درودگری ۳۴۸، ۱۵۶
دلیل کردن ۵، ۶، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ۴۵، ۴۷، ۸۲، ۸۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۳۱۲، ۳۲۷، ۳۷۷	درودن ۶۰
دمار بر آوردن ۳۶۳، ۳۶۴	دروعظ گرفتن ۳۳۴
دماغ ۲۳۳	دروغ بافتن ۱، ۳۳۴، ۲۴۱
دمش: دمیدن ۳۳۶	دروغ داشتن ۶۲، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۱۶۴، ۱۸۲، ۲۴۲، ۲۵۶، ۳۰۵، ۳۰۶
دمیم الخلق ۲۴۲	دروغزن ۷۵، ۸۲، ۲۹۵، ۳۳۴، ۳۹۲، ۴۱۳
دنبال: دم ۳۳۶، ۴۴۶	دروغزنان ۲۵۱، ۳۷۱
دوال (- بافته) ۱۶۹	دروغگویان ۲۳۶
دوزخ ۲۰۵	دروغ نهادن بر - ۲۹۷
دور ۳۶۴	درویدن ۱۵۷
دور عهد ۲۳۳	درویشی ۳۰۶
دوستر/ دوست تر ۴۲۲	دست (او را برایشان دست دواند) ۴۳۴
دولك رشتن ۳۴۸	دست بردگان ۴۳۶
دون - ۱۱۳، ۱۳۷، ۱۷۷، ۲۸۷، ۲۹۱	دستوری ۱۰۲، ۱۰۳
دون ۲۲۱	دستوری خواستن ۲۱۹
دوی (- نحل) ۳۹۵	دستوری دادن ۳۱۹، ۳۴۰، ۳۷۵
دهر ۲۶۴	دشخوار ۲۸۵، ۴۳۲
دیو ۱۲۳، ۱۶۲	دشخوار آمدن ۸۵

دیوار بست ۶۲	رتبت ۱۴
دیوان ۱۸، ۲۴، ۱۶۸	رثَ الهیته ۳۲۱
دیه: ده ۱۸، ۳۶، ۲۸۹، ۳۳۰، ۴۴۳	رَجَز ۲۵۳
	رجس ۲۹، ۳۳، ۲۵۳
ذ	رجف ۴۲۳
ذات جمال ۲۷۴	رَجْفَه ۲۷۰، ۳۰۱، ۴۲۱، ۴۲۴
ذبایع ۲۴	رجم کردن ۲۹۰
ذبح کردن ۳۹۷	رَجِم ۶۹، ۲۶۳
ذبیحه ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۱۱۳	رخا ۴۳۴
ذم ۱۵۰	رخت ۳۷۴
ذم کردن ۴۰۵	ردا ۱۶۶
ذوات المحافر ۷۲	رَزَا (درخت) ۶۲
ذوات المخبل ۷۳	رُستاق ۲۸۹
ذوالمکر ۲۶	رسن ۳۲۱، ۳۳۶
	رُشد ۲۵۰
ر	رُشك ۲۹۲
راست گوی ۱۱۰	رصد کردن ۲۸۵
راست گیر ۱۲۴	رضاع ۳۲۵
راستی کردن ۱۶۲	رعد (آواز) ۳۷۹
راستیگر ۶۲	رُغن ۲۵۲
راستی گر ۱۲۴	رفعت دادن ۱۱۷
راه دان ۲۶	رفع کردن ۱۰۴، ۳۷۷
راه زدن ۲۹۵	رفیع الدرجه ۱۱۷
راه یابندگان ۲، ۳۸	رمال ۲۵۶
راه یافتگان ۱۶۲، ۴۳۸	رُمل عالیج ۲۵۶
رایحه ۳۷۲	رنجه داشتن ۲۵۶، ۲۸۷
رباخواره ۲۶۳	روان (ریگ) ۳۵۶، ۳۷۸، ۳۷۹

زمرّد ۳۹۶	رودگان/ رودگان ۷۳
زمین لرزه ۲۳۹	رودگان ۶۲
زنگار ۳۱۳	رها کردن ۲۱۲
زود عقوبت ۴۴۸	رهط ۲۶۰
زود/ زیر ۱۸۳	رهگذار ۱۶۸
زهاد ۱۶۶	ریاضت کردن ۲۳۳
زیر ۱، ۲، ۱۸، ۲۰۸، ۴۰۷	ریختن (خدا یا صبر بر ما ریز) ۳۴۲
زیادت کردن ۲۳۵	ربع ۳۵۵
زیانکاران ۳۰۵	
زیانکاری ۲۱۷	ز
زیق ۳۳۵	زاد: توشه ۸۷
زینت: جامه ۱۷۴	زایل ۳۰
زینهار ۳۵۵	زایل شدن ۳۸۵، ۳۷۶
	زایل کردن ۱۳۰
	زبان در دهان کسی کردن ۴۳۰
سائبه ۴۳۵	زجر ۳۵۱
سابق شدن ۳۹۳	زخرف ۷
سادات ۲۶۹	زده (وقت) ۳۶۲، ۱۰۲، ۹۰
ساده کردن (زمین ساده کرد از آن) ۳۳۶	زرد (شاخ) ۲۸۲
ساز: برگ و توشه ۱۷۳	زوع ۳۵۶
ساعقه / صاعقه ۳۸۱	زُرقت ۲۰۸
ساقط ۱۱، ۱۴۰	زّین (گوساله) ۴۰۷
ساکینُ القار ۱۴۸	زشتکاری ۳۲۵
ساکن شدن (خشم) ۴۱۸	زفر ۳۳۶، ۳۲۴
سانع ۳۵۱	زقه کردن ۴۳۰
ساهی ۴۰۵	زلزله ۲۷۰
سایه ۵۴، ۶۹	زمام ۲۶۱، ۲۷۲

سرای (- فاسقان) ۳۶۹	سایلان ۳۸۵
سرای آخرت ۳۹	سایه بان ۴۴۱
سرای باز پسین ۲	سب ۴۳۴
سرای سلام ۳۵	سباج ۷۲، ۲۵۲
سرای سلامت ۳۹	سببخه (زمین-) ۲۳۳
سُرخ (رزی-) ۱۰۴	سبط ۳۶۴، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۳۸، ۴۳۹
سرخ (یاقوت-) ۳۹۶	سُبع (هفت-) ۴۱۰
سرسری ۳۷۴	سبق بردن ۲۳۹، ۲۸۶، ۴۱۰
سرشن (آرد-) ۳۵۸	سبکسار ۲۵۱
سرسک: پشه ۱۳۳	سبکساری ۲۳۶
سرفرو بردن ۳۷۶	سبک کردن (نماز-) ۱۰۳
سرکشیدن (طغیان کردن) ۲۷۰	سبو ۳۵۹
سُریانی ۲۹۳	سبیل ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴
سریع العقاب ۱۱۸، ۴۵۲	سپید / سفید ۲۶۰
سَطبر ۳۳۶	سپیدروی ج ۸ / ۲۰۵
سَطبر دل ۴۳۲	سجده کردن ۳۶۵
سُغال ۳۲۱	سَحره ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۶۰
سِعت ۳۵۱، ۳۶۵	سَختر / سَختر ۴۱۰
سِفاعت ۵۹، ۲۵۱	سَختن ۱۲۰
سِفله ۱۸۸	سُخَریت ۸۰، ۸۱، ۲۰۹
سِفلی ۱۳۴	سدر (درخت) ۲۶۶
سِفیه ۲۵۱	سَدَر مق ۲۱
سِفیهان ۴۲۴	سَدَنه ۵۴
سُقَم ۱۱۸	سدیگر ۳۹۶، ۴۵۰
سکینه ۴۳۰، ۴۳۱	سرا ۳۲۶
سگالیدن ۱۹، ۳۰۹	سراخ / سوراخ ۱۸۲
سَلامل ۴۳۶	سُرادات ۱۰۳

سیوم ۴۸، ۵۴، ۶۶، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۶،	سلام ۳۹
۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۸،	سَلَف ۱۸۷، ۳۱۲
۱۴۳، ۱۷۳، ۲۴۷، ۳۸۰، ۳۸۶	سماع کردن ۲۵۸، ۲۴۳
	سماوی ۳۳۰
ش	سَم خِیاط ۱۹۱
شاخ کشیدن ۲۳۳	سمر ۴۰۰
شادکامی ۲۱۰	سنان ۳۷۷
شادمانه ۱۸۰	سنجد (درخت) ۳۲۳
شادمانه شدن ۴۱، ۲۶۰	سنگ ۲۹۳
شاذ ۱۱۴	سِنون ۳۵۰
شارق ۳۶۳	سواء ۱۴
شافی ۳۷۳، ۳۸۶	سوگندان ۳۵۸، ۳۵۷
شاق (تکالیف) ۲۳۵	سوگند خوردن ۲۰۵، ۲۰۹، ۳۹۷
شاک، شاکان ۱۱، ۳۹۰	سَنوم ۱۷۳، ۱۴۴
شاکر نعمت ۲۳۴	سه ام ۴۸، ۵۴، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۷،
شایب ۲۴۸	۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۴۷،
شایستن ۲۲۱	۳۸۰، ۲۹۹، ۲۸۱
شایع گشتن ۲۵۶	سه دیگر ۳۷۲
شبهت ۳۸۵	سَهْل ۲۴۲
شیخون ۱۲۸	سَهْمَناک (وادی) ۲۲۱
شپشه ۳۵۷	سَبَات ۱۳۳
شتر ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۹	سَبَه ۱۱۰، ۱۴۵، ۴۲۵
شتران ۲۶۱، ۲۶۷	سیدان ۴۱
شتر بچه ۲۷۲	سیلان ۴۴۱
شَدَا ۳۴۱	سیم ۴، ۴۲، ۴۸، ۵۴، ۸۹، ۱۰۲، ۱۱۲،
شدید السمره ۳۲۷	۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴،
شدید المِحَنَة ۱۶۷	۱۷۳، ۲۸۰، ۳۸۰، ۴۱۴، ۴۳۹

شُرابه ۳۵۹	صُداء ۲۵۶
شُرابع ۱۱۳، ۱۲	صُدُر (شرح صُدُر او کُنم) ۱۷۳، ۳۱
شُریت ۳۵۹	صُدُق ۲۶۴، ۲۵۱
شُرطه ۴۳۴	صِرْف (خونِ -) ۳۵۸
شُرک آوردن ۱۶۹، ۷۷	صِرْف کردن ۳۹۹، ۲۶۷
شُرُعب ۲۷۳	صِریر (قلم) ۳۹۶
شُفاعت کردن ۱۱۹	صِعوبت ۳۳
شُقاوت ۴۲۷، ۱۸۶	صِفادِع ۳۵۷
شُکافته سُم ۷۲	صِلاحیت داشتن ۱۶۴
شُماتت کردن ۴۱۲	صُلب ۴۲۹
شُوب ۱۷۱	صُمود ۲۵۶
شُوره (زمینِ -) ۲۳۴، ۲۳۳	صُناعات ۳۴۸
شُوم ۳۵۱	صُواب (ره -) ۲۵۰
شُیاز: شنبه ۲۷۹	صُواعق ۳۷۹
شُیاطین ۲۴	صُور ۱۰۶، ۱۰۵
شُیوع ۱۰۶	صُوف ۱۶۶
	صِیانت کردن ۸۹
	صِیحِه ۴۳۴، ۲۸۲، ۲۷۰
ص	
صارِف ۱۳۸	ض
صاروج ۳۵۷	ضال ۲۲، ۱۵
صاع ۶۵	ضایع کردن ۴۵۵
صاعق ۴۲۳	ضَباب ۴۱۴، ۳۷۹
صاعقه ۴۲۴، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۲۰	ضجِه کردن ۳۵۷
صالح ۱۰۴	ضرب (در لغت بر دو ضرب است) ۲۲۵
صَبیر (نام گیاهی) ۲۸۱	ضریبِه ۳۴۸
صحایف ۱۳۲	ضَفادِع ۳۶۰
صحیفه ۱۸۶	

	ضفدع: قورباغه ۳۵۸، ۳۵۴،
ظ	ضلال ۱۰، ۱۴۴، ۱۷۳، ۲۴۶
ظان ۱۴	ضمان ۳۹
ظرفاء ۲۵۲	ضمان کردن ۴۵۲
ظفر ۷۳	ضم کردن ۹۸
ظفر دادن ۲۲۹	ضمیر (عقید) ۳۸۳
ظفر یافتن ۲۳۷، ۲۵۳، ۲۸۵	ضیق ۳۲، ۳۵، ۱۱۸، ۱۷۳
ظفر یافتگان ۱۲۰، ۱۳۴، ۲۳۶	
ظنهر - ۴۳۰	ط
	طاعت کسی داشتن ۱۵
ع	طاعون ۳۶۰، ۳۶۱
عاجز کنان ۳۶	طاغی تر ۲۴۴، ۳۵۸
عاجل ۵۶، ۲۳۴	طاغی شدن ۲۷۱
عادی: ظالم ۷۱	طاق طاق ۳۶۵
عاصی شدن ۲۳۹، ۳۹۳، ۳۹۷	طالع ۱۰۴
عاق ۳۹۷	طرب کردن ۱۳۱
عالم الذات ۱۱۸، ۱۲۹	طرد ۱۴۸
عالم الغیب ۱۳۱	طرفی ۱۰۶
عالیه (زمین) ۴۲۸	طُرّه ۴۵
عبارت کردن ۱۵۶	طریقت ۲۱۲
عبث ۳۹، ۳۱۱	طغیان کردن ۲۸۲
عتاب ۱۵۸	طفیل ۴۲۷
عتاب کردن ۱۶۹	طهارت جای ۴۳۰
عتو ۴۵۱	طهور ۳۹۵، ۴۳۰
عتو کردن ۲۷۰	طواف کردن ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴
عجایز ۲۹۰	طوع ۶
عجیب آمدن ۲۳۷	

عجب داشتن ۲۵۱، ۲۴۹، ۲۳۵	عجب ۷۵، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۸
عَجَل ۴۲۴، ۴۲۳، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۴، ۴۰۹	۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۴
عجمه ۲۶۷	۲۷۱، ۱۸۹، ۱۵۹
عجوز ۳۲۶	عَقْر ۲۶۹، ۲۶۸
عجیج کردن ۲۸۸	عقوبت ۲۷، ۳۱، ۳۴۱، ۴۲۴
عجین کردن ۱۵۷	عقوبت کردن ۷۵، ۱۸۱، ۴۲۰
عدل (مذهب) ۱۱۵	عقول ۱۱۴
عدول کردن ۹۸، ۲۱۶	عقیب ۷۴، ۱۰۶، ۳۶۲، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۰
عدن ۳۹۶	۴۱۳
عُدّه ۱۷۳	عقیم ۲۶۱
عذاب ۲۳۷	عکوف ۳۶۵
عذر خواستن ۱۰۴	عَلَق ۱۵۲، ۳۴۶
عربیت ۲۶۸، ۲۶۷	علوی ۱۳۴
عرض کردن ۲۷۵	عَم ۲۶۴
عَرَفه (روز) ۳۷۹	عمالیق ۲۵۷
عَرُوبه: آدینه ۲۷۹، ۲۸۰	عَمایت ۴۰۲
عروق ۱۶۸	عنان ۲۷۹، ۳۲۵
عربش ۳۶۴	عِنْد ۶، ۲۰، ۳۱، ۱۰۰، ۱۳۱، ۱۴۱، ۲۳۳
عَساق ۱۹۱	۴۲۵، ۴۲۲
عُشْرَاء ۲۷۲	عنف ۱۰۷
عشیره ۱۱۰، ۲۵۷	عن قریب ۱۰۶
عُصا ۳۲۳	عورت پوش ۱۶۶، ۱۶۹
عظیم ۳۷۹	عورت گشاده ۱۶۹
عظیم الجثّه ۱۳۳	عهد: ایمان ۳۱۵
عظیم الرطوبه ۲۱۰	عهد کردن ۲۷۲
عظیم المؤمنه ۱۶۷	عیال ۶۴
عقاب ۱۱، ۱۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۷۰، ۷۴	عیب کردن ۱۵، ۸۲، ۱۵۸

فایت ۲۷۷،۴۲	
فایض ۴۴۴	غ
فتاح ۳۰۱	غابران ۲۸۹
فتوری ۲۶۴	غاوی ۱۴۷
فَج ۲۷۳	غاویان ۱۴۴
فدیه دادن ۲۶۰	غبور ۲۹۰
فرا یافتن ۲۱۷،۱۸۱	غدر خواستن ۲۷۸
فرا بافند ۶۱	غدر کردن ۳۹۷،۲۸۳،۲۷۸
فراپیش شدن ۱۶۳	غُرنا ۲۸۷
فراخ کردن ۱۹	غرس ۱۰۵
فراخی ۳۳۶	غُرقات ۲۱۰
فراداشتن ۳۷۴	غرقه کردن ۲۷۴،۲۳۶
فراز کردن ۱۰۴	غزه کردن ۳۶
فرا گرفتن ۴۵۳،۴۴۹،۴۱۵،۲۸۳،۱۶۳	غریب: شگفت ۳۸۲
فروش: شتر کوچک ۶۵	غلات ۶۵
فرفتن / فریفتن ۱	غموم ۳۲
فرقت ۱۰۸،۱۰۷	غنا ۲۵۹،۲۵۸
فرمان یافتن ۲۶۵	غوات ۵۴
فرو آمدن ۲۵۴	غوایت ۱۴۴
فرو یافتن ۱۸۵	غوص ۲۵۰
فرو بردن (بادر توبه فرو برد) ۳۳۶،۳۲۴،۱۰۴	غی ۴۰۴
فروختن ۲۷۰	
فرو آمدن ۲۸۰،۲۷۶،۲۵۸،۱۷۶،۱۵۴	ف
۳۸۰،۲۸۷،۲۸۷،۲۸۱	فاجر ۴۲۶
فرو آوردن ۳۰۲،۲۵۸	فاحشه کردن ۱۶۹
فرو بردن ۳۳۱،۳۱۸	فاش شدن ۲۵۶
فروزدن ۲۹۶	فال زدن ۳۴۳

قادح ۳۱۱	فروشیدن: غروب کردن ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۴،
قار ۲۸۱	۳۹۵، ۳۸۲، ۳۷۸، ۳۷۷، ۱۴۰
قاسی (دل-) ۲۳۳	فرو فرستادن ۷۹، ۹۶، ۱۱۹، ۴۴۱، ۴۴۲،
قایلان (مذهب-) ۱۷۰	فروکردن ۱۹۱
قایم مقام ۱۱۶، ۲۵۲	فروگذاشتگان ۱۲۲
قبایح ۸۳، ۱۴۹	فروگذاشتن ۱۲۳، ۳۵۷
قبض ارواح ۱۰۱	فروماندگی ۲۰۹
قبض روح ۱۸۶	فروماندن ۲۱۰
قبضه (- قدرت) ۴۹، ۸۷	فرونگریستن ۴۴۷
قبولی ۴۰۷	فرو نهادن ۴۳۲
قُبّه ۲۵۲	فربه ۵۴، ۵۵، ۱۸۵
قبیل / قبیله ۱۶۷	فزع ۱۰۳، ۳۸۹
قتال کردن ۳۳۱، ۳۹۴	فزع کردن ۳۵۷
قحط ناک ۳۵۰	فساد کردن ۲۲۳، ۲۹۴، ۲۹۶
قذح ۳۸۵	فسوس ۲۱۱
قذوح ۳۳۹	فسوس و بازی ۲۱۱
قدیم تعالی ۱۶، ۱۳۹، ۱۴۹	فصیل ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۲
قزاء ۱۱۴	فضایح ۸۳
قزابة النسب ۲۲۵	فضایل ۲۵۲
قزاح ۱۵۶	فضیله ۲۵۲
قزارگاه / قرارگاه ۱۲۴	فطنت ۴۱۲
قزارگاه ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۲۴	فظّ ۴۳۲
قربات ۳۹۴	فکنندگان ۳۱۸
قرب المسافة ۲۲۵	فورت ۴۱۸
قربیب ۲۵۱	
قرن ۱۷۹	ق
قرئ ۲۸۹	قابل (نقیض دابر باشد) ۲۵۵

کراهت ۲۵۴	قصاص ۲۶۳
کرایم ۲۵۲	قصاص کردن ۲۹۲
کرکس ۳۸۰، ۲۶۴	قصر ۲۶۹
کرکان ۲۶۴	قصور ۳۶۴
کزدم ۱۸۹	قضه کردن ۳۰۶، ۱۲۰، ۹۳، ۴۵
کزی ۲۹۵، ۲۴۰	قضه کننده ۳۶
کسی را رسیدن (مرا رسد که فرمان دهم)	قعود ۱۴۶
۲۲۱	قعبیر (چاه-) ۳۹۴
کشی / کشید ۱۱۳	قفیز: پیمانہ و رطل ۳۵۷
کفایت کردن ۲۷۷	قلس: رسن کشتی ۱۹۱
کُفر ۲۵۰	قلوبا (از صفات حضرت رسول (ص)) ۴۳۳
کُفّه ۱۳۳	قتل ۳۶۰، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۳
کلمت ۸۶	قوت (خداوندان-) ۲۷۱
کله: آلت ماهیگیری ۴۵۱	قهر کردن ۳، ۲۵۶، ۲۹۷، ۲۹۹
کَمْتَرَك ۱۱۰	قیام ساعة ۴۸، ۱۰۵
کمینه ۱۱۱	
کنایت ۲۵۰	ك
کُند (مرد-) ۴۰۵	کاره ۱۴۹، ۲۴۱، ۲۹۷، ۴۲۲، ۴۴۶، ۴۵۰
کُنِشت ۴۳۱	کاشف ۱۱۲
کوچکان ۶۰	کامن ۳۰۳
کوشک ۳۲۴، ۲۶۹	کپی ۷۲
کوشکها ۲۶۸، ۲۱۰	کُتاب ۲۸۳
کوفته (کوه-) ۳۷۸	کتم عدم ۱۳۶
کوهان بریده (شتر-) ۳۷۸	کُتیب ۲۶۵
کهبین (انگشت-) ۳۷۷	کُتیب کردن ۱۶۸، ۳۵۸، ۳۶۱
کید کردن ۱۸	کد ۱۵۶
کینه کشیدن ۳۴۳، ۳۴۱	کذب ۲۵۱

گمان مندان ۲	
گواهی / گواهی ۴۳۵	گ
گور ۴۲۳	گاوار ۲۶۱
گوسپندان ۲۴۳	گذرکردن ۲۶۱
گوسپند ۶۸، ۲۷۴	گران: سنگین ۳۴۸، ۳۵۷، ۴۳۵، ۴۳۶
گوش دارندگان ۲۳۷	گرانباز ۱۳۴
گوش داشتن ۲۳۷، ۲۱۶	گردانیدیمی ۷۶
گونه (-رویش) ۳۲۱	گردندگان ۸
گویندگان (مذهب-) ۳۱	گرسنگی: باسأء ۳۰۶
	گرفت ۱۵۱، ۱۷۳، ۱۸۸، ۲۷۲، ۲۷۵، ۳۰۸
ل	گرمآوه ۴۳۰
لاحق ۲۶۳	گرمگاه ۱۲۰، ۱۲۸
لُبْد ۲۶۴	گریبان ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷
لحوق کردن ۱۸۷	گریختن با ۱۱۴، ۱۵۹، ۳۰۶
لطف کردن ۲۱۵	گز (هشتاد-) ۲۵۲، ۲۷۴، ۳۳۶
لمحه ۲۱۸	گزاردن ۱۲۱
لواط ۲۸۷	گزارش دادن (تُفَضِّل) ۱۶۳
لواطه کردن ۲۹۱	گزایدن ۳۵۵
لوح محفوظ ۱۸۶	گزر/ گذر ۳۹۹، ۴۳۷
لون ۳۸۰	گذشتن / گذشتن ۴۴۵
لُهو بازی ۲۱۱، ۲۶۳	گذشته / گذشته ۴۰۴
	گزند کردن ۱۵۵
م	گشتنگاه ۱۳۹
مادز حوا(ع) ۱۶۷	گلگیری ۳۴۸
مادیان ۱۰۵	گلیم ۴۳۳
مار پیکر ۳۳۵	گماشته ۲۶۹
مارماهی ۷۲	گمان بردن ۱۴

مانستن ۴۰۷	متآذب ۲۳۳
ماننده ۴۵۳، ۶۰	متالم ۱۹۰
ماهر ۳۳۲	متابع ۱۰۵
ماء الحيوان ۲۳۳	متجاوز الحد ۲۸۷
مآب ۳۹۹	متحیر ماندن ۳۵۹، ۳۲۵
مآل ۳۳۴، ۱۱۵	متردد ۳۸۸، ۱۱۴
مؤتد ۱۸۱	متردیه ۷۰
مأخوذ ۲۵۳	مترعرع ۲۷۷
مؤدی شدن ۲۹۲	مترفعان ۲۹۷
مأکول ۱۷۶	متسع ۱۴۵
مأوی ۴۱	متطهر ۲۸۸
مباحات ۱۹	متعبد کردن ۳۰۰، ۲۹۹
مباح کردن ۱۵۵	متعقب ۲۵۴
مبافی / مباحفید ۳۳۴	متغیر شدن ۳۷۲
مبالات کردن ۴۵۴	منفشی ۱۳۶
مبتدع ۴۱۳	متقارب ۱۰۶
مبرت ۵۲	متقارب المعنی ۲۱۸
مبطل ۴۵۳	متکبران ۲۹۷
مبعض کردن ۳۱۸	متکلمان ۱۳
متابع ۲۴۲	متلاحق ۱۸۸
متابعان ۴۵	متلاشی شدن ۳۸۸
متابعت ۴۱	مثل زدن ۲۳۳
متابعت کردن ۸۵، ۸۰، ۷۸، ۶۷، ۲۲، ۸۵	متمرد ۲۳
۹۳، ۹۶، ۱۲۶، ۱۴۷، ۲۷۱	متمردان ۱۲۸
۳۰۱، ۳۴۰، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۶	متمتع شدن ۴۱
۴۲۷	متمکن ۴۵۴
متاع ۴۵۴	متناول ۳۸۷

مخت ۳۵۸	متنکر ۳۳۱
مخادنت ۸۸	متواری ۲۷۶
مخارق ۴۰۷	متوکل ۴۳۲
مخاریق ۴۰۳	متولی ۳۹
مخاطی ۳۲۱	متولی کردن ۴۳
مخالطه کردن ۱۱۱	متهتک ۳۱۶
مخبر ۸۲، ۷۹	متهجد ۱۰۳
مخبران ۳۰۷	مثبت ۳۸۲
مختصر ۲۴	مجادله ۲۴
مختلط شدن ۴۰۶، ۲۴۴	مجاوزت کردن ۲۲
مخدوع کردن ۳۵۲	مُجیر ۳۴
مختصر ۳۸۷	مجمع شدن ۲۹۱
مخطی ۲۵۴، ۱۷۷، ۱۳۹	مجّد کردن ۲۸۳
مخلب ۷۲	مجوّف ۳۳۵
مخلّد ۱۵۲	مجهود ۲۵۶
مخیر ۳۰۰، ۲۹۱، ۱۷۱	مجیب ۱۴۷
مذ ۶۴	مجابات ۲۹۶
مُد ۶۵	مجاّبه کردن ۷۹
مدافعت ۳۳۶	محاظ ۲۹۵
مدافعه کردن ۲۹۲	محال گفتن ۳۸۵
مدحور ۱۵۶	محبّت کردن ۱۴۶
مدّس ۱۷۴	مُحَبّط ۴۰۶، ۴۰۵، ۲۲۱
مدنی ۱۱۹	محتال ۱۶۷
مدّین ۳۰۳	محصن ۲۹۱
مذلت ۲۹	محظور ۵۶
مذلت کردن ۱۵۹	محقّر ۳۳۴
مذمت کردن ۱۴۰، ۵۵	محمول ۱۰۶

مسخر کردن ۲۲۰	مراودت کردن ۲۷۸
مسخره: دلقك ۳۲۱	مربوب ۱۱۴، ۱۱۵
مسرّت ۲۱۰	مرتد ۱۰
مصرف (مردمان-) ۲۸۷	مرتعش ۳۸۰
مصفوح ۷۰	مَرَكه ۷
مسلط کردن ۳۵۹، ۴۵۲	مُرْتَل ۳۱۵
مستی ۲۵۴	مرکوز ۲۱۱
مُسه (زن-) ۲۷۴	مرید ۱۹، ۵
مسواك ۳۷۲	مزامیر ۴۰۷
مشاحت کردن ۴۲۱	مزور ۳۲۶
مشاع ۴۳۸	مُزَيّف ۲۱۰
مشغول شدن ۱۰۴	مزین کردن ۵۳
مشفرع ۳۹۴	مسام ۱۹۲
مصانع ۲۵۶	مسامحت ۴۴۰
مصوب ۷۰	مستانف ۳۱۱، ۳۱۲
مصحف ۳۹۵، ۴۴۴	مستانی ۶۵
مصرّ (کافر-) ۷۰، ۲۶، ۴۵۴	مستجيب ۳۹۴
مصراع ۱۰۴	مستحيل ۲۹۹
مصر بودن ۳۱۵	مستحيلات ۳۸۴
مصرّح ۲۱	مُسْتَخَفّ ۱۹۰
مضاعفه ۱۱۱	مستقصی ۱۳۶، ۱۴۳
مضطر ۲۱	مستکبران ۲۶۹
مضطر شدن ۷۱	مستمك ۲۹
مطاع ۱۴	مستولی شدن ۲۱۴، ۳۶۰
مطاعن ۳۸۹	مستهزئى ۸۱
مطبق شدن ۳۶۵	مسحور ۳۵۲
مطرب ۲۶۳	مسخ ۴۴۷

مغلوب شدن ۳۳۹	مطربه (کنیزک) ۲۵۸
مُنوی ۱۴۷	مطرّد ۱۳، ۳۴
مُنیث ۲۶۰	مطلّع بودن ۲۷۶
مفاتیحه کردن ۳۰۱	مظنون ۱۴
مفارقت کردن ۸۵، ۱۰۶، ۴۲۳	معادات کردن ۷
مفاصل ۴۲۳	معارف ۲۱۱
مفتون کردن ۱۶۶	معاش ۱۳۵
مفرد (سنگی) ۲۷۲	معاقت ۴۲
مفرّق کردن ۴۵۲	معانقه ۴۱۱
مفصل کردن ۳۹	معاونت ۳۲۷
مقابله کردن ۳۳۱	معاونت کردن ۱۰۷
مقاربه ۱۰۹	معامله کردن ۲۸۷
مقاسات کردن ۳۶۰	معاینه ۳، ۴، ۴۲۰
مقالت ۲۵۴	معتاد ۲۸۸
مقام کردن ۲۴۴، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۸۳، ۳۰۳	معتمد ۲۵۵
۳۲۱، ۳۲۶، ۳۵۶، ۳۶۷، ۴۳۸	معجز ۲۶۷
مقبحات ۱۵۸	مُعَجَّل ۴۲۰
مقتدایان ۱۲۶	معدّب ۴۵۲
مقترحات ۳	معدور داشتن ۱۵۸
مقترحان ۳۸۲	مَعْقِل ۴۳۲
مقرآمدن ۱۳۱، ۱۵۹	معلق کردن ۳۸۸
مقرب گرداندن ۱۴۶	معلوم (وقت) ۱۴۲
مقرر کردن ۱۴۶	معمران ۲۹۰
مقصود ۲۶۹	معین ۱۴۲
مُقَعَد ۲۸۱	مغارب ۳۶۳
مقید ۴۳۵	مغری ۱۴۲
مکابلات ۱۵۸	مغلفه ۳۵۸

مکافات کردن ۸، ۱۱۰	مناقشه ۸۳
مکذّب ۸۱، ۸۲، ۴۰۴	مناقشه کردن ۴۵۴
مکذّبان ۱۲۵، ۱۹۱	مناکحه کردن ۲۴۴
مکر کردن ۱۸، ۱۵۸	منتقض شدن ۱۴۹
مکشی / مکشید / نکشید ۸۸	منت نهادن ۹۵، ۱۱۶، ۱۶۶
مکلفان ۱۲۹، ۲۴۲، ۲۲۴	منخنقه ۷۰
مکئل ۱۰۴	مندرس ۴۵۴
مکت ۴۹	مندوب ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۵۹
مکی ۱۰۹، ۱۱۹، ۴۳۲	منزل ۱۰، ۴۲۸
مکیال ۹۰، ۲۹۳	منسوخ کردن ۶۴، ۷۴، ۱۱۶
ملاقی ۳۱۵	منسیان ۲۱۲
ملاطت کردن ۸۰، ۱۴۰، ۱۴۷، ۲۵۱	منشی ۸۳
ملاهی ۲۱۱	منع کردن ۲۹۴
ملجأ ۶، ۱۰۵، ۱۰۶	منقر ۱۴۹
ملجئه ۱۰۶	منقطع ۱۰۶
ملسا ۲۶۷	منقطع شدن ۳۷۲
ملطخ کردن ۳۶۱	منکوح ۱۷۶
ملغا ۳۰۱	منّ و سلوی ۴۴۱
مگردی / مگردید، نگردید ۷۷	منیع ۲۷۵
ملیح (کنایات) ۴۰۹	مواقعہ کردن ۲۸۳
مماثلت ۱۸۸	موالات ۴۳
ممزوج کردن ۲۷۷	موجیه (اعمال) ۱۱۱
ممکن کردن ۱۳۴	موحد ۲۷۰
مملو ۲۴۵	موز ۳۲۱
منادی ۲۶۳	موسع ۱۴۲
مناظره کردن ۶۹، ۷۹	موقوذه ۷۰
منافی ۸، ۶	موقوف کردن ۳۸۹

ناگرویدگان ۱۸	مُونِس: پنجشنبه ۲۷۹، ۲۸۰
نامصوّر ۳۶۶	موی ناك ۳۲۴
نامه ۱۸۶	مُهَان ۱۵۴، ۱۹۰
نامهٔ عمل ۱۳۰	مهت ۴۰۷، ۴۰۸
نامه‌ها/ نامه‌ها ۲۵۸	مهتدی ۹۷، ۱۷۳
ناودان ۳۲۴	مهتدی شدن ۴۳۷
ناهیان ۴۴۶	مهتر ۲۶۲
نحر ۲۰، ۷۰، ۲۶۸، ۳۷۹	مهر نهادن ۳۱۱
نحیف ۱۳۳	مهلت دادن ۳۲۵، ۴۲۰
نبا کردن ۱۵۸، ۲۰۶، ۲۶۳	مهمان‌داری کردن ۲۵۸
ندب ۱۴۰، ۱۴۹	مُهمل ۱۳
نرم شدن ۲۱۱	مهین: خوار ۱۰۳، ۳۷۷
نرینه (كودك) ۲۷۵، ۳۴۶	میانجیان ۱
نزدیکتر ۴۲۵	می برود ۳۷۳
نزق ۵۹	میعاد ۳۳۴
نزول ۲۵۳	میقات ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۵، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۳۰
نَسب ۲۴۹، ۲۵۰	میان: کمر ۳۲۱
نسخ ۱۲	
نسیان ۲۰	ن
نسیب تر ۲۵۶، ۲۷۱	نا امین ۲۵۱
نسیم ۲۶۲	ناپاینده ۴۵۳
نشیب ۲۵۵	ناجی ۱۰۸
نص ۴۵، ۷۰، ۳۸۲	نازد ۳۵۳
نصاب ۶۵	ناسك: عابد ۱۱۴
نطیحه ۷۰	ناقه ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷
نظاره ۲۴۳	۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴
نعره زدن ۲۶۱	ناگامی/ ناگام ۳۱۰

نه استاد ۳۶۰	نعلین ۳۲۱، ۱۵۵
نه بندند/ نبتند ۱۳۹	نعمت کردن ۷
نهنده ۳۸	نعیم ۲۵۳
نهی کردن ۱۵۸، ۲۷۳	نفاذ ۱۷۹
نی ۲۴۳	نفع ۲۳۳
نیک مردی ۲۱۱	نفع صور ۱۰۵
نیکرو (سوار) ۱۰۴	نقیر ۳۵۵
نیوشیدن ۱۱۳	نقش کردن ۳۹۳
	نقمت ۳۹۷، ۳۶۲، ۳۵۴
و	نقبض ۲۵۵، ۲۱۷
وادی ۲۷۲، ۲۶۲، ۴۱	نکایت ۳۸۳
واربا ۲۳۷	نکبات ۳۰۶
واسع ۳۰۱	نکوترینه ۳۹۸
وبا ۳۵۱	نکوروی ۲۴۳
وبال ۱۱۵، ۲۷	نگاریدن ۱۲۱
ویر ۷۲	نگاشتن ۱۳۷
وفاق ۲۰۹	نگرندگان ۳۲۷، ۳۱۷
وجه مبالغه ۳۰۳	نگین (نقش) ۳۹۶
ودیعت نهادن ۱۸	نماز پیشین ۳۴۱
ورای ۱۰۴	نماز دیگر ۳۴۱
ورزا (گاوان) ۳۷۹	نماز کردن ۱۰۳، ۱۷۱، ۲۷۲، ۴۳۰، ۴۳۳
وسق ۶۵	نماز کنان ۱۰۳
وشمه ۳۲۶	نوامی ۲۴۹
وسواس کردن ۴۴۵	نویت (چهل) ۳۲۵
وصایت کردن ۳۷۳، ۳۷۴	نوجه کردن ۳۰۳
وصیله ۵۴، ۴۳۵	نورسیدگان ۳۷۵
وصیت کردن ۳۶۱	نومید کردن ۱۴۴



هرآن ۳۳۶	وضیع الدرجه ۱۱۷
هزل ۱۸۵، ۳۲۱، ۳۲۲	وعد، وعید ۱۲
هزیمت ۳۳۶	وعدہ دادن ۲۳۷
همبازان ۳۷	وعدہ کردن ۲۳۹
هقت کردن ۳۹۵	وعظ ۲۵۲
همچند ۹۹، ۲۷۳	وعظ کردن ۱۶۶، ۴۴۶
هم نسب ۲۰۱	وعید ۲۲، ۲۸، ۱۰۹، ۱۴۹
هموم ۳۲	وعید کردن ۱۵
همیشگان ۱۲۳	وفات آمدن ۲۸۲
هوان ۲۹، ۱۹۰	وفات دادن ۴۲۲
هوت ۲۵۵، ۲۶۲	وفد ۲۵۷، ۲۶۰
هول ۱۰۳	وقت ۳۷۴
هیبت ۴۲۳	وقت زدن (تمام شد) ۳۶۸
	وقعات ۴۳۴
	وکر: آشیانه ۴۲۸
	ولی ۳۵، ۳۹، ۱۲۶
	وهلت ۳۳۹
	ویران شدن ۲۷۱
	هـ
	هاتف ۲۶۰
	هبا ۳۳۹
	هتبار ۲۵۶
	هوب ۲۲۷
	هبوط کردن ۱۴۰
	هدایت دادن ۱۱۲
	هدی ۳۴
یاس ۲۷۰	
یایی / یایید ۳۳۱	
یاد کرد ۱۲۰	
یاد کردن ۲۳۵	
یارستن ۱۵۳	
یازیدن در چیزی ۱۸۷	
یشرب ۲۹۳	
یغنی ۴۴۶	
ید بیضا ۳۲۳	
یراع ۲۴۳، ۴۰۷	
یربوع ۴۴۱	

فهرست نامهای خاص

ابن الأخشاد ← ابن الأخشاد	آدم (ع) ۴۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲،
ابن السَّمِيق ۴۲۶.	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱،
ابن العلاف ۳۲۹.	۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰،
ابن جُريج ۳، ۴۱، ۷۳، ۱۶۵، ۱۹۰، ۳۳۲،	۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰،
۳۷۱، ۳۹۶، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۸.	۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۹،
ابن ذُکوان ۱۶۱، ۳۲۹.	۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۴۲۹،
ابن راعية الكلاب (لقب ابن ملجم) ۲۸۳.	
ابن زید ۴، ۸، ۲۲، ۷۳، ۸۹، ۱۴۴، ۱۴۷،	
۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۶،	
۲۹۵، ۳۰۷، ۳۳۴، ۳۵۳، ۳۶۰،	
۳۹۰، ۴۲۷، ۴۳۵، ۴۴۶.	
ابن عامر ۴، ۱۰، ۲۱، ۴۷، ۵۲، ۵۸، ۶۳،	
۶۷، ۹۲، ۱۱۳، ۱۶۵، ۲۸۷،	
۳۶۴، ۴۱۱، ۴۳۲، ۴۴۲، ۴۵۰.	
ابن عباس ۲۰۷.	
ابن قلیح ۶۷.	
ابن کثیر ۲۱، ۳۲، ۳۳، ۵۸، ۶۷، ۹۱، ۹۲،	
۲۲۵، ۳۲۹.	
ابن کسان ۲۶۲، ۳۹۸، ۳۹۹.	
ابن مُخِیصن ۳۶۱.	
	الف
	ابامالك ۴۳۳.
	أبان بن تغلب ۱۰۷.
	ابراهيم (ع) ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۱۳، ۲۸۶،
	۲۸۷، ۳۸۶، ۴۲۹، ۴۳۳.
	ابراهيم (مفسر) ۶۴، ۱۴۵، ۴۲۶.
	ابليس ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،
	۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰،
	۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۷،
	۲۴۳، ۲۸۷.
	ابن ابی اسحاق ۳۴۶.
	ابن الأخشاد ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۶۰.

- ابن مسعود ۲۰۷ . ابوحنیفه ۲۹۱ .
ابن ملجم ۲۸۴ . ابوخلیف ۲۹۰ .
ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی ۳۸۱ . ابودرداء ۴۱۰ .
ابو الأحوص مالک بن عرف ۶۹ . ابو ذؤیب ۶۸ .
ابو الجوزاء ۲۱۱ . ابوذر الغفاری ۱۱۰، ۲۰۹ .
ابو الصّحی ۱۲۴ . ابو رغال ۲۸۲ .
ابو الطفیل عامر بن وائله ۲۶۵ . ابو زؤق ۱۷۴، ۴۲۷، ۴۵۱ .
ابوالعالیه ۱۶۰، ۱۷۲، ۳۰۲، ۳۵۳، ۳۶۱ . ابو زید ۴ .
۳۹۹ . ابو سعید الرقاشی ۴۲۱ .
ابو العباس ۳۳۳ . ابو صالح ۱۲۴، ۱۶۰، ۱۸۶ .
ابوالقاسم بلخی ۹، ۴۱، ۴۵، ۷۲، ۱۳۳ . ابوطالب (ع) ۴۳۰ .
۱۴۴، ۱۴۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۱۳ . ابو عبدالرحمن السلمی ۵۳ .
۴۰۷ . ابو عبدالله البلخی ۳۰۳ .
ابوالهدّیل ۱۶۸ . ابو عیدہ ۴، ۲۴، ۹۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۳۴۵ .
ابو امامه الباهلی ۱۱۹، ۲۶۳ . ۳۶۴، ۳۵۳ .
ابوبکر ۲۲، ۳۳، ۴۹، ۲۹۱، ۳۶۴، ۴۱۱ . ابو عثمان المازنی ۶۷، ۶۸ .
۴۵۵، ۴۵۰ . ابو علی ۵، ۶۲، ۸۵، ۱۱۴، ۱۴۰، ۱۵۲ .
ابوبکر (راوی) ۱۸۹ . ۱۶۹، ۲۱۶، ۲۱۸، ۳۴۹، ۳۷۴ .
ابوبکر بن الأخشاد ۱۶۸ . ابو علی الجبّایی ۷۲، ۱۳۳، ۱۴۳ .
ابوثقیف ۲۸۲ . ابو علی فارسی ۴، ۳۲۲، ۳۳۲ .
ابوشور ۲۳ . ابو عمرو ۲۱، ۶۷، ۱۹۰، ۲۴۸، ۲۸۷ .
ابوجاد ۳۰۳ . ۳۳۲ .
ابوجعفر ۴، ۲۴۵، ۳۲۹ . ابو عمرو بن العلاء ۱۳۸، ۱۶۵، ۲۶۶ .
ابوجعفر باقر (ع) ۲۵ . ۲۸۹، ۴۴۰ .
ابوجهل ۲۵، ۲۶ . ابو قلابه ۴۱۳ .
ابوحمزه الثمالی ۲۵۲ . ابو میخزب ۲۰۷ .
۹۳، ۹۵ . ابو مسلم ۹۳، ۹۵ .

ابوموسى اشعري ٢٧٤.

ابوواقد الليثي ٣٦٧.

ابو وجره السعدي ٤٢٦.

ابو هذب ٢٨٠.

ابو هريره ١٠٢، ١٠٧، ١٩٠.

ابو يوسف ٢٩١.

أبي كعب ١٠٤، ١٠٥، ١١٩.

احمد ← محمد (ص)

أخطل ٢٧٠.

ب

باعمرؤ (باعمرؤ) ١٠٨.

باقر (ع) ٨، ٦٤، ٨٦، ٨٨، ١٠٧، ١٤٥،

١٧٤، ١٩٠، ٢٥٢، ٣٧٢.

براه بن عازب ١٠٥.

بكر بن عبدالله ٣٤٦.

بلخي ← ابوالقاسم بلخي

ث

أخفش ٦٧، ١٣٧، ٢٢٤، ٢٨٦، ٣١٥، ٣٥٣.

ادريس النسي بن مهلايل بن برد بن قيثان بن

انوش بن شيث بن آدم (ع) ٢٤٢.

أزهري (الأزهري) ٢٣٤، ٣٢٨، ٣٥٢.

اسحاق (مفسر) ٢٥٠.

اسماعيل (ع) ← اسماعيل بن ابراهيم ← ثوري ٢٣.

اسماعيل هاجر ٢٦٦، ٤٢٩، ٤٣٣،

٤٣٥.

ج

جابر بن زيد ٦٤.

جابر بن عبدالله انصاري ١٧١، ٢٨١.

جانليق ١٠٧، ١٠٨.

جالينوس ١٧٦.

جُبَيِّ ٢٢، ٣٩، ٤٣، ٤٥، ٤٩، ١١٣،

١٣٦، ١٤٤، ١٤٥، ١٥٠، ١٦٠،

١٦٦، ٢٠٧، ٣٠١، ٣١٥، ٣٩٩،

٤٠٧، ٤١٠.

جبريل ١٠٣، ١٠٤، ٢٩٦، ٣٧٢، ٣٨٥،

٣٩٦، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤٣٤، ٤٣٧.

اسماعيل (راوي) ٣٢٩.

اعشى (الاعشى) ١٥١، ٢٢٧، ٣٥٣.

أعمش ١٣٥، ٣٢٢.

أمرؤ القيس ٢٢٥، ٣٠٤.

أُمّ سلمة ٤٢٩.

أُمّ غنم ٢٧٨.

أُمّ مالك ٤٣٦.

امير المؤمنين ← علي بن ابي طالب (ع)

أمية بن أبي الصلت ١٤٧.

انس (انس مالك) ٢٢، ٣٧٧، ٣٧٨.

- جریر طبری ۲۷۰، ۴۵
 جعفر بن ابی طالب ۲۰۹
 جعفر بن مبشر ۱۵۰
 جَلَهْمَة بن الخبیری ۲۵۹، ۲۵۷
 جُنْدَع بن عمرو بن جَوَاش ۲۷۳، ۲۷۲
 جُنید ۳۹۰
 حسین بن علیّ المغربی ۱۶۶
 حطحط ۳۴۰
 حطّی ۳۰۳
 حَفْص ۱۰، ۲۱، ۲۸۷، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۹
 حَفْصه ۴۲۹
 حَكَم ۱۴۵
 حمزه ← حمزه عبدالمطلب
 حمزه عبدالمطلب ۲۶، ۴۹، ۹۲، ۱۰۱
 ۱۰۶، ۱۶۱، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۲۶
 ۳۲۹، ۳۶۵، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۱
 حُمَید ۳۷۹
 حُمَید الاعرج ۴۱۲
 حوّا (ع) ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۷
 حاتم ← حاتم طای
 حاتم طای ۱۶، ۶۴، ۳۰۳
 حام ۲۵۰
 حباب ۲۷۳
 حذیفه بن أسید ۱۰۵
 حسن ← حسن بصری
 حسن بصری ۴، ۷، ۱۰، ۲۳، ۲۴، ۲۵
 ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۹، ۵۲، ۵۳
 ۵۵، ۶۴، ۶۵، ۷۳، ۸۵، ۹۵
 ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶
 ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۲
 ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۶
 ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۱۹
 ۲۳۳، ۲۵۱، ۲۶۸، ۲۸۸، ۲۹۰
 ۲۹۱، ۳۱۵، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۵۳
 ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۹۰
 ۳۹۶، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۲۶
 ۴۳۵، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۵۴
 حسین بن الفضل ۲۵۰، ۳۹۸، ۴۴۴
- خ
 خارجه ۱۳۵
 خالد ولید ۲۹۱
 خَلْجان ۲۶۲
 خَلْف ۱۶۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۲۶
 ۳۲۹، ۳۶۵، ۴۰۲
 خلیل ۳۱۰، ۲۲۴
 خنساء (الخنساء) ۱۶
 د
 دابة الارض ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵
 داجونی ۶۷، ۳۲۹

زُؤاب بن عمرو بن لیبد ۲۷۳.	داورد ۲۳، ۳۴۹، ۴۴۴.
زجاج ۹، ۱۶، ۲۵، ۳۹، ۴۱، ۴۹، ۵۴،	دؤاد بن عمرو ۲۷۴.
۵۹، ۷۳، ۸۶، ۹۳، ۹۶، ۱۰۷،	دجال ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵.
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۴۶،	
۱۵۲، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۹۷، ۳۲۷،	ذ
۳۴۵، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۸،	ذریعه بنت سلق ۲۸۱.
۴۵۲، ۴۳۹.	ذوالرمه ۶۸، ۳۶۲.
زُغورا ۲۸۹.	ذوالنور ۲۶.
زُهَری ۶۴، ۲۹۱، ۳۶۷.	ذوالنون مصری ۱۶۸.
زید بن آشلم / زید اسلم ۶۴، ۳۵۹.	
زید بن علی ۱۶۵.	ر
	راعی (الزاعی) ۳۵۳.
س	رؤبیه ۵۴، ۱۵۱، ۳۰۳.
سابور ۳۴۰.	رأس الجالوت ۱۰۷.
سائق / قُدار بن سالف	زیبج آنس ۲۲، ۶۴، ۶۶، ۹۴، ۱۳۷، ۱۷۱،
سام ۲۵۰.	۴۳۸، ۳۹۶، ۱۸۶.
سامری ۳۴۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰.	رشیدسه هارون الرشید
سُدی / السُّدی ۸، ۲۲، ۳۹، ۴۱، ۵۲، ۵۳،	رقیم ۳۰۳.
۵۷، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۸۸، ۸۹،	رمانی ۱۷، ۴۱، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۶۰،
۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۵،	۲۱۰، ۲۴۹، ۲۵۲، ۳۲۸، ۳۳۹.
۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۶۰،	۴۰۷، ۳۹۹.
۱۶۵، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۲،	رُوح ۴۰، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۹۲.
۲۳۳، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۷،	رُویس ۳۳۲، ۳۴۱.
۲۹۵، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۳،	رُیاب بن صمعر ۲۷۳.
۳۳۶، ۳۴۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۹۹،	
۴۱۰، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۳۵،	ز
۴۳۷، ۴۳۸، ۴۵۴.	زاذان ۱۰۷، ۱۰۸.

- سَعْفَص ۳۰۳. شعیب بن میکیل بن یسجر بن مدین بن ابراهیم ۲۹۳.
سعید بن عبدالرحمن المغافری ۳۹۳. شعیب بن یوب ۲۹۳.
سَعِيد جُبَيْر ۶۴، ۷۲، ۷۳، ۱۱۳، ۱۸۶، شعیب بن یوبه بن مدین بن ابراهیم ۲۹۳.
۱۹۱، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۳۵۳، الشَّعَاخ ۱۱۶.
۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۱، ۴۲۵، ۴۵۱، شَمْعُون ۳۳۲.
۴۵۴.
سفیان ← سفیان ثوری. شهاب بن خلیفه بن فحلات بن لیید ۲۷۳.
سفیان ثوری ۱۱۱، ۳۸۲. شهر بن حوشب ۲۷۸.
سلمان ۲۰۹. شیث (ع) ۲۴۲، ۲۴۴.
سَلْمَى ۱۶۵. شیخ ابوجعفر الطوسی ۱۶۸.
سلیمان (ع) ۳۴۹، ۳۶۳.
سَمِیر ۳۰۳.
سُوَید بن عامر ۱۵۸. صاحب الزمان ۱۰۵، ۱۱۶.
سَبَّوْیه ۱۲، ۶۳، ۶۷، ۸۴، ۱۲۹، ۱۶۵، صادق (ع) ۶۸، ۱۱۷، ۲۰۹.
۲۲۴، ۱۸۶. صالح بن عبید بن آصف بن ماشع بن عبید
سید مرتضی علم الهدی ۵۶، ح ۱۴۰. بن جادر بن ثمود (ع) ۲۳۸، ۲۳۹،
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱،
۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶،
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳،
۳۱۹، ۲۸۴.
ش
شافعی ۲۹۱. صدوف ← صدوف بنت المحیا صدوف
شَبْر ۴۲۲. بنت المحیا ۲۷۴، ۲۷۵.
شَبِیر ۴۲۲. صتتم بن هراوة بن سعد الفطریف ۲۷۴.
شَعْبَى ۲۳، ۸۹، ۱۲۴، ۳۴۶.
شعیب (ع) ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۹۳، ۲۹۴،
۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹،
۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۹.

ض

ضَحَّاك ۶۴، ۶۶، ۸۸، ۸۹، ۱۱۳، ۱۶۵،
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۶، ۲۴۴، ۲۵۰.

١٦٥، ١٦٦، ١٧٠، ١٦٦، ١٦٥، ١٧٥،	٣٤٦، ٣٥٣، ٣٧٦، ٣٩٨، ٤٣٥،
١٧٦، ١٨٦، ١٩٢، ٢٠٩، ٢١١،	٤٣٨.
٢٣٣، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٥٢،	
٢٩١، ٣٠١، ٣٠٧، ٣٢٤، ٣٢٩،	ط
٣٣٤، ٣٤١، ٣٤٦، ٣٥٢، ٣٥٤،	طاووس ٦٤.
٣٥٨، ٣٧١، ٣٧٦، ٣٧٨، ٣٩٠،	طبرى ١٣٨.
٣٩٢، ٣٩٩، ٤١٠، ٤٢٢، ٤٢٣،	طرّفه ٧٣.
٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٧، ٤٣١، ٤٣٥،	
٤٤٤، ٤٥٠، ٤٥٤.	ع
عبدالله عمر ٦٤، ١٠٥، ١١٠.	عاد ← لقمان بن عاد
عبدالله مسعود ٦٥، ٩٤، ١٠٢، ١٨٩،	عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح (ع)
١٩٢، ٣٢٢، ٣٤٦.	٢٥٠، ٢٦٠.
عبدالمطلب ٤٢٩.	عازور ٣٤٠.
عبدالمملك مروان ٢٩٠.	عاصم ٢١، ٦٣، ١٨٩، ٢٢٥، ٣٢٩، ٣٣٧،
عُبَيْد بن عُمَيْر ١٣٢.	٣٦٤، ٣٧٨، ٤٠٩، ٤٤٩، ٤٥٥.
عثمان عفان ١٦٦.	عائشه ٤٢٩.
العجاج ١٣١.	عبدالرحمن الاعرج ١٠٢، ١٣٥.
عُروة بن الزبير ١٦٦.	عبدالرحمن بن سابط ٢٦٦.
عزير ٣٩٦.	عبدالرحمن ملجم ٢٨٣، ٢٨٤.
عطاء عطا الخراساني	عبدالله (ع) ٤٣٠.
عطا الخراساني ٢٤، ٦٤، ٣٣١، ٣٣٢،	عبدالله بن عمرو بن العاص ٤٣٢.
٣٥٣، ٣٦١، ٤٢٣، ٤٣٥، ٤٣٨،	عبدالله سلام ٣٧٦.
٤٤٠، ٤٤١، ٤٥٢.	عبدالله عباس ٤، ٨، ١٩، ٢٤، ٢٥، ٣٨،
عطاء بن السائب ٢٦٦.	٤٠، ٤٤، ٤٩، ٥٢، ٥٥، ٦٢، ٦٤،
عطاء بن يسار ٤٣٢.	٦٥، ٦٦، ٧٢، ٧٣، ٨٨، ١٠٢،
عطاردي ١٦٥.	١١٠، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٩، ١٣٧،
عطيه ← عطيه عوفى	١٣٩، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٧، ١٥٥،

- عطیة عوفی ۶۴، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۸۶، ۳۷۸،
 ۳۹۹.
 عقیل بن ضد بن عاد الاکبر ۲۵۷.
 عِکْرِمَه ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۱۰۲، ۱۹۱، ۱۹۲،
 ۲۹۱، ۳۳۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۰.
 علی بن ابی طالب (ع) ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۰۵، ۲۰۶،
 ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۶۶،
 ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۲،
 ۳۶۲، ۳۶۶، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰.
 علی بن ابی طلحه ۱۲۴.
 علی بن حسین واقِد ۱۷۵.
 عمار یاسر ۲۵.
 عمران ۳۸۱.
 عمران شَداد ۳۰۳.
 عمر بن شعیب ۲۶۱.
 عمرو بن شعیبه ۲۰۵.
 عمرو بن کلما ۳۰۲.
 عمَلیق بن لاؤد بن سام بن نوح ۲۵۷.
 عَثْرَه ۶۶.
 عُنیزه بنت غنیم ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸.
 عیسیٰ (ع) ۳، ۷۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۳۰،
 ۳۹۶، ۴۲۴، ۴۳۷، ۴۵۲.
 عیسیٰ بن عمر ۴۱۹.
 عیسیٰ بن مریم ← عیسیٰ (ع)
- فسراء ۱۶، ۴۱، ۵۴، ۹۴، ۱۲۵، ۱۳۸،
 ۱۷۲، ۲۳۴، ۳۰۱، ۳۲۲، ۳۲۴،
 ۳۵۰، ۴۴۴.
 الفرزدق ۱۲۷، ۱۹۲، ۴۲۰.
 فرعون ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰،
 ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵،
 ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳،
 ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲،
 ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۳،
 ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳،
 ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۹۹، ۴۰۳.
 فضیل بن عبدالملک ۱۰۷.
- ق
- قَابوس ۳۲۰.
 قابیل ۲۴۲، ۲۴۴.
 قاضی تنوخی ۱۷۴.
 قالون ۳۲۹.
 قبال ۲۷۷.
 قَتاده ۴، ۷، ۱۳، ۲۲، ۲۴، ۴۰، ۴۳، ۵۲،
 ۵۵، ۵۷، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۹۵،
 ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۵،
 ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۷۱،
 ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۶، ۲۱۶، ۲۳۳،
 ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۵۰، ۳۵۴،
 ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۷۹، ۳۹۰، ۳۹۹،
 ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۵، ۴۳۷.
- فارقلیط ۴۳۵.

۴۵۲، ۴۳۸، ۴۲۱، ۳۹۹، ۳۷۹	۴۵۴، ۴۴۷
کَلَمَن ۳۰۳	قُدَار ← قُدَار بن سَالِف
الکَمِيَت ۳۵۱	قُدَار بن سَالِف ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۴
ل	قُرْبَت ۳۰۳
لِيَد ۳۰۳، ۴۵۳	قَطَام ۲۸۴، ۲۷۷
لِقْمَان ← لِقْمَان بن عَاد	قُطْرِب ← قُطْرِب بن المَسْتَبِير ۱۶۵، ۲۹۹، ۳۹۸، ۴۱۹، ۴۵۲
لِقْمَان بن عَاد ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵	فَيْس ۳۲۹، ۳۵۰
لُقَيْم بن هَزِيل (لُقَيْم بن هَزَال) ۲۵۷، ۲۶۰	قَيْل ← قَيْل بن عَنَز
لُوط (ع) ← لُوط بن هَارَان بن تَارِيخ ۲۳۹، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۹	قَيْل بن عَنَز ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴
م	قَيْنُوش بنت رَاكِيْل بن فَحْوَيْل بن أُخْشُوخ ۲۴۲
مَار (در دَايْمَان آدَم و حَوَا) ۱۵۵	ك
مَالِك بن أَنَس ۴۱۳	كَالِب بن يُوْفَنَا ۴۲۱
مَالِك دِيْنَار ۱۶۷	كُتَيْب ۴۳۹
مَاجُوح ۱۰۵	كَيْسِي ۴۹، ۵۱، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۵
مُؤَرِّج ۲۵۱، ۳۶۱، ۴۵۱	۲۸۷، ۳۲۹، ۳۵۰، ۳۶۵، ۴۰۲
مُبَرَّد ۴۲۴	۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۹
المُتَكَمِّل ۵۵	كَعْب ← كَعْب الأَخْبَار
مُجَاهِد ۴، ۷، ۲۲، ۳۳، ۴۰، ۵۳، ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۸۹، ۹۴، ۱۰۷	كَعْبُ الأَخْبَار ۲۷۱، ۲۷۷، ۳۳۱، ۳۵۱، ۳۷۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۳۳
۱۱۳، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۵	كَلْبِدَة بنت الحَدْرِي ۲۵۷
۱۴۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰	كَلْبِي ۸۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۸۸، ۳۳۰، ۳۷۸
۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۱۶	
۲۱۸، ۲۳۳، ۳۱۵، ۳۶۰، ۳۶۱	

المُسَيَّبِي ۳۲۹.	۳۷۱، ۳۹۰، ۳۹۹، ۴۱۲، ۴۲۱.
مصراع ۲۷۷.	۴۲۶، ۴۳۷، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳.
مصراع ← مصراع بن مهرج	۴۵۴.
مصراع بن مهرج ۲۷۵، ۲۷۸.	محمد (ص) ۴۰، ۴۹، ۵۵، ۸۰، ۸۲، ۸۴.
مصنعي ۳۴۰.	۸۶، ۸۷، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳.
مُعَاذِ جَبَل ۱۰۴.	۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۸۶، ۲۹۱.
معاوية بن بكر (معاوية) ۲۵۷، ۲۵۸.	۳۹۲، ۳۹۳، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۳۶.
۲۶۳، ۲۵۹.	۴۳۷، ۴۴۲، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲.
مُعَبِدُ الْجُهَنِي ۱۶۵.	محمد بن اسحاق ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۶۵.
معروف بن سويد ۱۱۰.	۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۴.
معلی بن زياد ۲۸۴.	۲۸۷، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۳۶، ۴۲۱.
معمر ۳۶۷.	محمد بن اسحاق بن يسار ۳۵۴.
مغربي ۹۴، ۴۵.	محمد بن الحسن ۴۴۴.
مُقَاتِل ۳۳۰، ۲۵۲، ۲۱۰، ۱۸۹، ۶۴.	محمد بن الحنفية ۶۴.
۴۵۱، ۳۹۸، ۳۹۶.	محمد بن المنكدر ۳۳۲.
مقاتل حيان ۱۰۲، ۳۰۷.	محمد بن قيس ۱۵۵، ۱۶۰.
مقداد ۲۰۹.	محمد بن كعب ← محمد بن كعب القرظي
ملجم ← ابن ملجم	محمد بن كعب القرظي ۱۲۴، ۱۷۲، ۴۲۳.
ملكا ۲۷۷.	محمد بن مروان ۳۰۲.
ملك الموت ۱۸۶.	محمود وزاق ۱۵۸.
موسى (ع) ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۹۴، ۹۵.	مداين الصغیر ۳۳۲.
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸.	مَدِينِ بْنِ اِبْرَاهِيمِ خَلِيلِ الرَّحْمَانِ ۲۹۲.
۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵.	مَرْثَدُ بْنُ سَعْدِ بْنِ حَفْصِ بْنِ عُفَيْرِ بْنِ ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۳.
۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴.	۲۶۴، ۲۶۵.
۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴.	مرثا ۲۸۹.
۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۳.	مَسْرُوقِ ۳۷۱.
۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰.	المُسَيَّبِ بْنِ عَلَسِ ۴۲۵.

	۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶
و	۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴
واقدی ۳۸۳.	۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱
وَرَش ۳۲۹، ۳۴۱.	۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۴
وصيله ۱۷۶.	۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۰۹
وليد بن المغيرة ۲۰۸.	۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۱
وليد بن مَصَب ← فرعون	۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۱
وَقَب ۲۵۲، ۲۷۱، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴.	۴۳۷، ۴۳۸، ۴۰۰، ۴۴۱، ۴۵۱.
۳۴۸، ۳۷۵، ۳۹۶، ۴۲۱، ۴۲۳.	موسى / موسى ای ۲۳۴.
	مَهْدَد ۲۶۱.
هـ	ن
هارون (ع) ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۴.	نابغه (النَّابِغَة) ۲۶۵، ۲۶۶.
۳۴۰، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۰۹.	نافع ۴، ۲۱، ۱۳۵، ۱۷۶، ۳۲۲، ۳۶۸.
۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۳.	ناقص ۳۳۲.
هارون الرشيد ۱۷۵.	نصر بن عاصم ۴۵۱.
هامان ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷.	نصوح ۱۰۴.
الهذلي ۱۵۳.	نصر بن شمیل ۲۲۵.
هذيله بنت بكر ۲۶۳.	نظام ۱۵۰.
هشام ۶۷، ۳۲۹.	نفيل ۲۸۰.
هود (ع) ۲۳۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴.	نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ ← نوح
۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱.	(ع)
۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۱۹.	نوح (ع) ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷.
هود بن سلفح بن ارفخشذ بن سام بن نوح ←	۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۸۶، ۳۱۹.
هود (ع)	۴۲۹، ۴۳۴.
هود شميب ۲۶۶.	نوف الیکالی ۳۶۰، ۴۳۰.
هوز ۳۰۳.	النهرواني ۳۲۹.

یعقوب (مفسر) ۱۲، ۷۵، ۹۲، ۱۰۹، ۱۶۱،	
۴۴۲، ۴۰۶	ی
یعلی بن حکیم ۱۵۲	یافت ۲۵۰
یمان بن الزیان ۴۵۰	یا جوج ۱۰۵
یوخته ۳۳۲	یحییٰ (مفسر) ۳۲۹
یوسف (ع) ۳۲۳	یحییٰ بن ابی کثیر ۱۵۲
یوشع ← یوشع بن نون	یحییٰ بن معاذ ۱۶۷
یوشع بن نون ۳۴۹، ۳۹۶، ۴۲۱	یحییٰ بن یغمّر ۸۹
یونس (ع) ۳۶۲	یعقوب (ع) ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۴۴، ۴۲۶، ۴۴۰



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست مکانها

حزّه ۴۳۴	ابوقبیس (کوه-) ۶۴
جرى ۳۷۸	أحد (کوه-) ۴۳۰، ۳۷۸، ۱۷۵
حَضْرَ مَوْت ۲۵۶، ۱۹۰	أخفاف ۲۵۶
جِمْص ۲۹۰	اردن ۲۸۷
حُخَيْن ۴۳۰، ۳۶۷	اسکندریه ۳۳۴
دَهْناء ۲۵۶	أُم الْقُرَى ۴۲۲
رَضْوَى ۳۷۸	أَيْلَه ۴۴۴
رُكْن ۲۶۶	بابل ۲۸۷
رَمْلَة ۲۸۱	بَدْر ۴۳۰، ۲۴۵
زُبَيْر (کوه-) ۳۷۶	بَرْهَوْت ۱۹۰
زَمَزَم ۲۶۶	بَصْرَه ۴۵۰
سَبْخَة أُمَى ۴۳۴	بیت الحرام ۲۵۷
سَجِّين ۱۹۰	بیت المقدس ۴۴۲، ۳۴۹، ۳۲۳
سَدُوم ۲۸۶	تَبُوك ۲۸۲
سَرای سلام ۳۹	تَبِیر ۳۷۸
شام ۴۳۳، ۲۸۷، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۶۶	تُور ۳۷۸
۴۴۲، ۴۳۴	جزیره عرب ۱۰۵
صالح (مسجد-) ۲۷۶	چین ۴۳۸، ۴۳۷
صنو (کوه-) ۲۷۸	حجاز ۲۸۱، ۲۶۶
طابه ۴۳۳	حجر (صحرای-) ۲۸۲، ۲۷۳

۲۳۴، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۲۸	طور (کوه) - ۳۷۶، ۳۷۵
مَدین ۳۷۶، ۲۹۳، ۲۴۰	عرش ۱۰۲
مدینه ۷۰، ۶۴	عرما ۳۳۰
مصر ۳۵۶، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۲۸، ۳۲۳	عمان ۲۵۶
۴۰۶، ۳۹۹، ۳۶۳	عَيْنُ الشَّمْسِ ۳۵۶
نجد (زمین) - ۴۲۸	عَوْر (زمین) - ۴۲۸
نخله ۴۳۴	فارس ۲۴
نهر وان ۲۸۵	فلسطین ۲۸۷، ۲۸۱
نیل (رود) - ۳۵۹	قاره (کوه) - ۲۷۸
نینوی ۳۱۱	کعبه ۲۸۵
وادی القرى ۲۸۱، ۲۶۶	کوفه ۲۸۳
وَرِقَان ۳۷۸	مدینه ۳۷۸
یرین ۲۵۶	مقام ۲۶۶
یثرب ۴۳۴	مکه ۷۰، ۶۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰
یمن ۲۵۶	۲۶۳، ۲۶۶، ۲۸۲، ۲۸۹، ۳۷۸

فهرست اقوام، قبایل، طوایف، فرق

اهل بدر ۱۱۰	آل فرعون ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۶۸
اهل بصره ۶۳، ۶۷، ۱۱۹	اسد ۳۲۹
اهل تواریخ ۲۵۶	اسرائیلی ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۹
اهل توحید ۲۹	اسرائیلیان ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۰
اهل جاهلیت ۱۷۶	اصحاب الایکه ۲۹۲، ۲۹۳
اهل جبیل ۲۴۳	اصحاب اعراف ۲۰۷
اهل الجمل ۲۵۱	اصحاب حدیث ۳۸۱
اهل حجاز ۳۳۲، ۳۵۰	اصحاب السبب ۴۴۹
اهل دنیا ۱۰۳	اصحاب سبت ۴۵۰
اهل دین (آنان که با او بودند از اهل دین او)	اصحاب معارف ۱۷۰
۲۵۵	أمت احمد - أمت محمد (ص) ۳۹۳-۳۹۵
اهل زمین ۱۱۶	أمت رسول (ع) ۱۱۶
اهل سدوم ۲۸۶، ۲۸۷	أمت عیسی (ع) ۱۰۸
اهل سهل ۲۴۳	أمت محمد (ص) ۱۰۸، ۱۱۶، ۳۹۳
اهل سیر ۲۹۳، ۴۰۶	۴۳۱، ۳۹۵، ۳۹۴
اهل شام ۳۶۷	أمت مصطفی (ع) ۱۰۸
اهل صفین ۲۵۱	أمت موسی (ع) ۱۰۷، ۱۰۸
اهل عدل ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴	انسیان ۴۰
اهل علم ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۱، ۴۲۳	انصاریان ۲۴۵
اهل عمان ۳۰۱	اهل آسمان ۱۰۳

اهل غرب ۲۳۸	بنی عامر ۱۶۹، ۱۷۳
اهل کتاب ۱۰، ۱۳، ۲۳، ۹۶، ۳۲۰	ترسا ۱۷۵، ۱۷۶
اهل کوفه ۱۱۳، ۱۱۹، ۳۷۸، ۴۰۹	ترسیان ۱۰، ۷۴، ۹۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۸۸
اهل حجاز ۸۴	ترسای ۹۳
اهل مدین ۳۰۲	تمیم ۸۴، ۳۲۹
اهل مدینه ۳۲، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۶۵، ۲۸۷	ثمود (قوم) ۲۳۸، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲
۳۹۲، ۴۴۲، ۴۵۰	
اهل نحو ۱۳	۳۱۴، ۳۹۹، ۴۳۴
اهل معانی ۹۵، ۳۹۸	جنیان ۴۰، ۴۱
اهل نهروان ۲۰۱	جهود ۳۶۶
اهل مواشی ۳۵۰	جهودان ۱۰، ۲۴، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۹۶، ۱۰۷
بنی اسرائیل ۱۳۷، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۸	۱۰۸، ۱۸۸، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۳
۳۳۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸	۴۰۴، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵۲، ۴۵۳
۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۵	جهودی ۹۳
۳۶۷، ۳۷۵، ۳۸۵، ۳۹۷، ۴۰۶	حجازیان ۳۳۲
۴۰۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴	حشویان ۱۵۰
۴۳۱، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۲	حَضْرَمَوْت ۲۶۵، ۲۶۶
بنی اسماعیل ۴۳۹	حَضْرَمِی ۲۶۶
بت پرستان ۸۵، ۳۴۵، ۳۶۵، ۳۶۶	حِمْیَر ۲۵۱
بصریان ۳۲۹، ۳۵۲	شعیب (قوم) ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۹۳، ۲۹۶
بنو تمیم ۳۵۰	۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۴
بنو عامر ۱۷۴، ۲۵۰	شیاطین ۴۰
بنو غنم ۲۸۰	صالح (قوم) ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۷۴، ۲۷۷
بنو قبیله ۲۴۴	۲۸۲، ۲۸۴، ۳۱۱
بنو اللوذیه ۲۶۰	عساد (قوم) ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۶
بنی آدم ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸	۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵
بنی اسحاق ۴۳۹	۲۶۸، ۲۷۱، ۳۱۴، ۳۹۹، ۴۳۴

قوم هود ۲۳۶، ۳۱۱	عجم ۲۸۶
کوفیان ۱۲، ۲۲، ۹۱، ۱۱۳، ۲۸۷، ۳۰۴، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۵۲، ۴۲۰	عرب ۵۵، ۶۸، ۸۸، ۹۶، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۷۱، ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۱۵، ۳۲۹، ۳۵۱، ۳۵۲
گبرکی ۹۳	۳۷۷، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۰۱، ۴۰۸
لوط (قوم) ۲۳۹، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲	۴۲۵، ۴۲۶، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۵۱
مجبران ۸۰، ۸۳، ۱۴۴، ۱۶۹، ۳۱۴	عمالقه ۲۵۷، ۳۶۳
مجبره ۲۹، ۸۰، ۱۱۵، ۱۷۰، ۲۱۷، ۲۴۹	فراعنه ۳۶۳
۲۹۸	فرعون (قوم) ۳۲۸، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳
مدنیان ۲۴	۳۹۹، ۳۶۵
مذهب ابوحنیفه ۲۳	فرقه ناجیه ۱۰۸
مذهب شافعی ۲۳	قبط ۳۳۰، ۳۳۱
مرجیان ۳۲۹	قبطی ۳۳۰، ۳۵۴، ۳۵۹
مسلمانان ۱۰۸، ۱۷۴	قبطیان ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۰
مشرکان ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۷۰	۴۰۶، ۳۶۱
۳۸۸، ۲۵۷، ۱۸۸	قوم بنی اسرائیل ۳۶۳
معتزله ۱۵۰، ۱۵۹	قوم لوط ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۱۴
منافقان ۲۰۷	قوم موسی ۳۲۲، ۳۴۷، ۳۴۸، ۴۱۷، ۴۳۷
نحویان ۱۲۵، ۱۳۵، ۳۶۶، ۴۱۹، ۴۵۶	قوم نوح ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۵۲، ۳۱۱، ۳۱۴
نوح (قوم) ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸	۴۳۴
هود (قوم) ۲۶۱، ۲۶۳	
یهودی ۴۲۶	

فهرست کتابها

انجيل ١٠، ٩٦، ١٠٨، ٤٠٠، ٤٣٢، ٤٣٥	قرآن ١٠، ١١، ٣٤، ٣٨، ٤٠، ٧٠، ٧٨،
کتاب بنی هارون ٤٣٣	٩٥، ٩٦، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٢،
توریت ١٠، ١١، ١٣، ٧٨، ٩٦، ١٠٨،	١٤٠، ١٥٨، ١٦٠، ٢٤٨، ٢٨٧،
٣٧٢، ٣٧٤، ٣٧٩، ٣٩٢، ٣٩٤،	٣٠٢، ٣٢٤، ٣٧٣، ٣٧٩، ٣٨٢،
٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٨، ٤٠٠، ٤١٠،	٣٨٤، ٣٨٦، ٤٠٠، ٤٠٦، ٤٢٨،
٤١٦، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣،	٤٣٢، ٤٣٦، ٤٣٨،
٤٣٥، ٤٥٣، ٤٥٥	کتاب: قرآن ١١، ١٢٥، ١٥٨، ١٧٥، ١٧٦،
تفسیر اهل البيت ٤٢٨	١٨٦
دفتر: قرآن ١١٩	یواقیت التیجان فی قصص القرآن ٣٨٢
العرايس فی المجالس ٣٨٢	

فهرست کلمات مشکول

بیازی ۸۴

دازی ۸۴

بخوزی ۶۰، ۶۶، ۱۷۵

بودنی ۶۱



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست احاديث و اقوال پیامبر (ص) و ائمه (ع)

العلماء ورثة الانبياء ٣٤٧	ابدأ بمن تعول ٦٤
عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابِ الْعِلْمِ فَتَحَ لِي مِنْ كُلِّ ... ٤٣٠	أَخْفُوا الشَّوَارِبَ وَ اعْفُوا اللَّحَى ٣٠٧
فزت و ربّ الكعبة ٢٨٥	إِنَّ اللَّهَ يَسْأَلُ كُلُّ أَحَدٍ ... ١٣٠
فما اعظمك و اعظم ملائكتك ٣٨١	إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسَبُ ٤٣١
لَا أُرَاكَ تَفَى بِمَا قَلْتَ ٢٨٤	أَنْتَ رَبُّ الطَّارِبِابِ وَ إِلَهَ الْإِلَهَةِ وَ مَلِكَ الْمَلُوكِ ٣٨١
لَا تَنْفَعُوا مِنَ الْمَيْتِ بِأَهَابٍ وَ لَا عَصَبٍ ٧٢	أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَيَّ نَفْسَكَ فِي كِتَابِكَ
لَا مَرْحَبًا بِالنَّفْسِ الْخَيْبَةِ الَّتِي كَانَتْ ... ١٩١	الْمَنْزِلَ عَلَيَّ نَيْتِكَ ... ٣٨٢
لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا لَا حُدَى خِصَالٍ	إِنَّ خُلُوفَ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمَسْكِ ٣٧٢
اربع كفر بعد ايمان ٨٨	إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي ٣٩٣
لَيْتَكَ اللَّهُمَّ لَيْتَكَ ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ ... ٣٩٣	إِنْ لِكُلِّ شَيْءٍ زِينَةٌ وَ زِينَةُ الصَّلَاةِ رَفْعُ الْيَدَيْنِ ١٧٤
لَعَنَ اللَّهُ مَنْ رَأَى قَوْمًا إِذَا أَتَوْكَ فِي حَلَالِهِمْ ... ١٠٧	بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سَتَا طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ غَرْبِهَا ١٠١
مَا يَحْبِسُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا مِنْ فَوْقِهَا بَدَمٍ ٢٨٤	تَنْخَعُ يَا شَقِيقَ عَاقِرِ النَّاقَةِ ٢٨٣
مَرْحَبًا بِالنَّفْسِ الطَّيِّبَةِ الَّتِي كَسَانَتْ فِي الْجَسَدِ ... ١٩١	الْحَسَنَةُ عَشْرًا وَ أَزِيدُ وَالسَّيِّئَةُ وَاحِدًا ... ١١٠
المعدة بيت الادواء و الحمية رأس كل دواء ١٧٦	رَبِّ زِدْ أُمَّتِي ... ١١١
من عمل عمل قوم لوط فانتلوا الفاعل	الزَّكَاةُ فَسَحَتْ كُلَّ صَدَقَةٍ ٦٤
	سَبَّحَ قَدُوسَ رَبِّ الْعِزَّةِ أَبَدًا لَا يَمُوتُ ٣٨٠

القهار... ٣٩٧	والمفعول ٢٩١
يا رأس الجالوت... ١٠٧	المنكر و لأخرنا كالمنكر لاؤلنا ١١٧
يا على اتدرى من اشقي الاولين و الاخرين	هذا قرينى فى الدنيا والاخرة كان قرينى... ٤٢٩
٢٨٣	هذا كتاب من الله الملك المبتار العزيز



مركز تحقيقات كالمبيوتر علوم اسلامى

امثال عربى

كُلُّ شاةٍ برجلها متناط ١١٥
لهم الكثرة ولهم الحملة ٥٠
اليأس احدى الرّاحتين ٤٠٢



مركز تحقيقات كالمبيوتر علوم اسلامى

ارسل حكيمًا ولا توصيه ٣٧٤
دينى، دينُ الملائكة ١١٣
طلب الحلال جهاد ١٥٨
الكفر ملّة واحدة ٨٥

امثال فارسی

سر همه سرمایه هاتن و جان باشد ۱۳۴
من از دست در افتادم ۴۰۹



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست اشعار عربی

- لا صبح صالح فینا عزیزا و ما عدلوا بصاحبهم ذؤابا
 هر آینه صالح در میان ما عزیز می گشت و آنان ذؤاب را با صالح برابر نمی کردند. (۲۷۳)
- عزیز نمود کلهم جمیعاً فهمم بأن یجیب ولو اجابا
 ذؤاب بزرگ تمام افراد قوم نمود بود و خواست [دعوت] را اجابت کند که اگر اجابت کرده بود... (۲۷۳)
- و کانت عصبة من آل عمرو الی دین النبی دعوا شهابا
 گروهی از خاندان عمرو، شهاب را به دین پیامبر [صالح] دعوت کردند. (۲۷۳)
- ولکن الفسوة من ال حجر تسولوا بعد رشدهم ریابا
 لکن گمراهان خاندان حجر پس از هدایت، ریاب را دوست خود گرفتند. (۲۷۳)
- فرجی الخیر و انتظری ایابی اذا ما القارظ العنزى آبا
 امید خیر بدار و منتظر بازگشت من باش، تا وقتی که جوینده عنزی مازو باز گردد. (۱۹۲)
- تروحننا من الدهناء قصرا واعجلنا الهمة ان ترویا
 در مدت کوتاهی از «دهنا» باز گشتیم پیش از آن که آفتاب غروب کند. (۳۴۶)
- اختسرت رمادا رمادا لا یقی من ال عباد احدا
 [ابر] خاکستری رنگ و هلاک کننده ای را برگزیدی که از خاندان عاد، کسی را باقی نخواهد گذارد. (۲۶۰)
- قوم یعالج قملا ابتاهم و سلاسلأجدأ و باباً مؤصدا
 گروهی که فرزندان آنان کنه را از شتر می گیرند و با زنجیرهای محکم و در بسته سروکار دارند. (۳۵۳)
- لا تنجز الوعدان و صدت وإن اعطیت اعطیت تسافهسا نکدا
 اگر وعده کنی به وعده خود وفا نمی کنی و اگر چیزی بدهی، بسیار اندک و کم ارزش است. (۲۳۴)
- لا والدا یتبرک و لا ولدا الا جعلتهم همسدا
 نه پدر را رها می کند و نه فرزند را جز این که آنها را نابود می کند. (۲۶۰)

- ولقد ولدت بنين صدق صارة و لانت بعسدا الله كنت التبيدا
 فرزندان راستگو و شجاعی به دنیا آوردی و تو پس از خدای سرور و بزرگی. (۳۵۰)
- رعتد اشهررا و خلا عليها فظسار النى فيها و استفارا
 چند ماه از آن علف چرید و بدان بسنده کرد تا این که بر اثر آن پیه برآورد و فربه شد. (۹۵)
- له السويل ان امسى و لا أم هاشم قریب ولا البباسة ابنة بشكرا
 وای بر او اگر شب شود، در حالی که نه ام هاشم نزد او باشد و نه بسبسه دخت بشکر. (۲۲۵)
- ارسل الذرّ و الجراد عليهم و عذابا فساهلكهم دمورا
 مورچگان و ملخها را بر آنها فرستاد و همچنین عذاب را که آنها را هلاکت کرده و
 برانداخت. (۳۵۴)
- تسمع للججرع اذا استجبررا للماء فى اجوافها خسريرا
 از فروبردن آب به گلو، وقتی برای آنان گوارا شود، در شکمشان صدایی می شنوی. (۴۱۹)
- كلاهما كان رئيسا بئسا يضرب فى الهيجا منه القونسا
 هر دوی آنها سرکردگان شجاعی بودند که در جنگ بر سر او می زدند. (۴۵۰)
- كمشفر الناب تلوك العرشا
 لبان شتر گیاهان پست و کوتاه را می خورند. (۶۶)
- اورثنى حمولة و فرشا امشها فى كل يوم مئسا
 حیوانات بارکش و گوسفند برایم به ارث گذاشتی که هر روز آنها را نوازش می کنم. (۶۶)
- الخمير و اللحم التمين احبه والزعفران فقد ایت مردعا
 شراب و گوشت فربه را دوست دارم و نیز زعفران را که با بوی خوش آن، شب را به روز می آورم. (۲۷)
- ان الاحامرة الثلاثة اهلكت مالي و كنت بهن قدما مولعا
 سه چیز سرخ رنگ ثروتم را تباه کرد و من از قدیم شیفته آنها بودم. (۲۷)
- يا حار همدان من همت يرنى من مؤمن او منافق قبلا
 ای حارث همدانی! هر که بمیرد مرا رویاروی می بیند، خواه مؤمن باشد و خواه منافق. (۲۰۶)
- اقول للنار حين توقف لد عرض ذريه لا تقرى السرحلا
 وقتی تو را در عرصه قیامت برپا دارند، به آتش گویم او را رها کن و به این مرد نزدیک مشو. (۲۰۶)
- ذريه لا تقرى به ان له جل بحبل الوصى متملا
 او را رها کن و به وی نزدیک مشو که ریسمان او به ریسمان وصی پیامبر پیوسته است. (۲۰۶)

- يعرفني طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا
چشم او مرا می شناسد و من هم او را از طریق ویژگی، نام و کردارش می شناسم. (۲۰۶)
- و انت عند الصراط معترضی فلا تخف عشرة ولا زلا
تو در صراط با من روبه رو می شوی و از لغزش و افتادن بیم مدار ... (۲۰۶)
- و حالفتم ظني من دونهم حلفا والله اعلم مسا كنتا لهم خولا
قبیله طی با آنان پیمان محکمی بسته است و خدا می داند که ما بردگان آنان نیستیم. (۱۶)
- يذكر نيك حين العجول و نوح الحمامة تدعو هديلا
نالۀ زن فرزند مرده، مرا به یاد تو می اندازد و آواز کبوتری که سوزناک می خواند. (۹۱)
- و قد قالت قتيبة اذ رائتي و اذ لا تعمد الحنساء ذاما
قتیبه به من گفت، وقتی مرا دید و زین خوش صورت بی عیبجویی نیست. (۱۴۷)
- ففتح وفدكم من وفد قوم و لا لقوا التحية والسلاما
زشت باد صورت فرستادگان شما از میان فرستادگان قوم و کسی بر آنان تحیت و درود نگوید. (۲۵۸)
- من العطش الشديد فليس نرجوا به الشيخ الكبير و لا الغلاما
از فرط تشنگی، پس نه به پیران امید داریم و نه جوانان. (۲۵۸)
- فيستقى ارض عادا ان عادا فد امسوا ما يبينون الكلاما
تا سرزمین عاد را سیراب کند، زیرا عاد چنان شده اند که توان سخن گفتن ندارند. (۲۵۸)
- و ريشي منكم و هوای معكم و ان كانت زيارتكم اماما
هرچه دارم از شما و میل دل من با شماست هر چند گاه گاهی به زیارتتان می آیم. (۱۶۵)
- و انتم هنتسسا فيمسا اشمعيتم نهادكم و ليلكم التماما
و شما در این جا، شب و روزتان را به امیال نفسانی سپری می کنید. (۲۵۸)
- الأيسا قبل و يحك قم قههيم لعل الله يصبحنا غماما
ای قبل! وای بر تو، برخیز و دعا کن شاید که خداوند برای ما ابری فرستد. (۲۵۸)
- و ان الوحش تاتيه جهسارا ولا تخشى لعادي سهامما
حیوان بیابانی آشکارا نزد آنها می آیند و از تیر آنان نمی ترسند. (۲۵۸)
- فمن يلق خيرا بحمد الناس امره و من يغولا بعدم على الغنى لانما
هر که ثروت به دست آورد، مردم او را ستایش می کنند و هر که وفادار گردد، بدون سرزنش کننده نخواهد بود. (۱۴۴)

فلما كشفن اللبى عنه مسحه باطراف طفل زان غيلا موثما
وقتی چُل را از آن [اسب] برداشتند، با سرانگشتان نرم که آرنج خال کوبیده شده را زینت بخشیده
بود بر آن کشیدند. (۱۶۴)

فما صبحت و الليل لى ملبس و اصبحت الارض بحر اطما
چراغ برافروختم در حالی که شب مرا فروپوشانده بود و زمین در تاریکی همچون دریای پرمی نمود. (۱۳۲)
و قال لا بليس رب العباد اخرج دحيرا لعينا مذموما
پروردگار بندگان به ابلیس گفت: طردشده، ملعون و نکوهش گردیده بیرون رو. (۱۴۷)
انى كائى ارى من لا حياء له و لا امانة وسط الناس عرباتا
من چنان می بینم او را که نه شرم دارد و نه امانت و در میان مردم برهنه است. (۱۶۵)

حسرت كفى عن السربال احذة فردا بخزر على ايدى المفذينا
پیراهنم را از دستم کنار زدم، در حالی که بگانه مردی را گرفته بودم که روی دست فدیة دهندگان
می افتاد [= اسیر بود]. (۴۰۱)

كان الناس اذ فقدوا عليا نعام جسال فى بلاد سنينا
وقتی مردم علی (ع) را از دست دادند، بسان شتر مرغانی بودند که در سالهای قحطی در زمین
پراکنده می شوند. (۳۵۰)

رايت الله اذ سمى نبي نزارا و اسكنهم بمكة قاطنينا
دانستم که خدا نزار را نزار نامید و آنان را در مکه سکونت داد که در آن جا بمانند. (۳۸۶)
كانوا بعيدا فكنت املهم حتى اذا ما تقاربوا غدروا
تا دور بودند در آرزوی آنها بودیم و چون نزدیک آمدند خیانت کردند. (۲۲۴)

و بؤت فى صميم معشرها فتم فى قومها ميوها
او در میان قوم خود جای دارد و منزلگاه او در قوم خود اوست. (۲۶۸)

زجرت لها طير الشمال فان يكن هواك الذى تهوى يصبك اجتنابها
من از مرغی که از سمت چپ می آید فال بد زدم که اگر خواسته تو با معشوق هم یکی باشد تو
از او جدا می شوی. (۳۵۱)

اذا هبت الارواح من نحو جانب به ال مى هاج شوقى هبويها
وقتی بادهای از سوی بوزد که خاندان میه در آن جا باشند، وزش این بادهای شوق مرا بر می انگیزد.
(۲۲۶)

و عادية تلقى الثياب كأنهما تيسوس ظباء محصها و انبشارها
گروه پیشاهنگ لشکر که جامه از تن برمی افکنند، همچون آهوان نر، پای بر زمین می‌کوبند و
می‌دوند. (۶۸)

تمرّ على ما تستمر و قد شفت غلائل هذى النفس منها صدورها
می‌گذرد آن‌طور که ادامه دارد، درحالی که کینه خود را گرفته و سینه خود را شفا بخشیده است. (۵۲)
و قاسمها بالله جهدا لانتم الذ من التلوى اذا ما نشورها
سوگند خورد به خداوند که شما از غسل لذیذترید وقتی آن را از کندو بر می‌گیریم. (۱۵۳)

اذا ما علاها راكب الضيف لم يزل يرى نعجة فى مرتع و يثيرها
وقتی بر کناره کوه برآید، پیوسته گاوی وحشی در چراگاه بیند و آن را بشوراند. (۶۸)

مولعة خنساء ليست بنعجة تدمن اجواف المياه و قيرها
رنگارنگ و پهن بینی و از آن گاوها نیست که مدام با گله و چوپان به آب باز گردد. (۶۸)

ابنى حنيفة أحكموا سفها
آیا فرزندان حنیفه که کم خرد بودند حکم راندند؟ (۲۹۶)

تذكرت ارضابها اهلهها من اخوالها و من اعمالها
یاد سرزمینی را کردم که بستگان، یعنی دایهها و عموهای او در آن جا هستند. (۹۱)

و ائى لقاوم مقاروم لم يكن جرير و لا مولى جرير يقومها
من در جاهایی ایستادم که نه جریر در آن ایستاده است و نه بزرگتر و سرور او. (۱۳۵)

صحبتك اذ عيني عليها غشاوة فلما انجلت قطعت نفسي اذيمها
وقتی با تو همراه شدم که بر چشمم پرده بود و چون پرده به يك سو رفت بریدم و خود را مذمت
کردم. (۱۴۷)

و هبت له ریح الجنوب و احيت له ريذة يحيى الممات نسيمها
باد جنوب بر آن وزید و زنده شد برای او نسیمی که وزش آن مرده را زنده می‌کرد. (۲۲۶)

زقنى بالعلم زقا فيه قد صرت فقيها
او علم را به دهان من گذاشت و بر اثر آن من فقیه شدم. (۴۳۰)

ولى البقة فى الاسلام طفلا و وجبها ولى القرية ان قام شريف بنتمها
من در حالی که کودکی آبرومند و مورد توجه بودم به اسلام پیشی گرفتم و اگر کسی به
خویشاوندی پیامبر مباحات کند، آن کس منم. (۳۴۰)

ولى الفخر على الناس بفاطم و بنیها ثم فخرى برسول الله زوجینها
من به زهرا و فرزندانش بر همه مردم فخر می‌کنم و نیز به پیامبر خدا که او را به همسری من در
آورد. (۴۳۰)

أنا للحرب اليها و بنفسی اتقیها نعمة من خالق العرش بها قد خصنيها
من در جنگ خود را به او نسبت می‌دهم و از او نگهداری می‌کنم. او نعمتی است از سوی
آفریننده عرش که مرا بدان اختصاص داده است. (۴۳۰)

فنفست عن سبيسه حتى تنفسا و قلت له لا تخش شيئا و راثبا
دو سوراخ بینی او را گشودم تا این که نفس کشید و به وی گفتم مترس از چیزی پشت سر من.
(۱۹۲)

تجلنى لنا بالمشرفية والقنا و قد كان عن وقع الاسنة نائبا
با شمشیر و نیزه خود را بر ما نمایانید، در حالی که او از ضربه نیزه‌ها بدور بود. (۳۷۷)

فقلت لها اخترها فلو صا سمينة و نابا عليها مثل نابك في الحيا
به او گفتم ناقه‌های فربه برگزین و نیز شتر ماده‌ی سالخورده که مانند شتر خودت باشد در فراخی
سال و بسیاری گیاه. (۴۲۰)

ينته بعصبة من مالبا اخشى ركيبا او رجلا صادبا
با صرف مقداری از مال خود آن را بتا کردم و از سواران و پیادگان تجاوز کننده می‌ترسیدم.
(۶۸)

لنا صنم يقال له صمود يقابله صداء و الهباء
ما بتی داشتیم به نام صمود و دیگر صدا و هبا. (۲۶۵)

انما الميت من يعيش كتيبا كاسفا باله قليل الرجاء
همانا مرده کسی است که به سختی، اندوهگین و ناامید زندگی کند (۲۵)

فنفسى و ابتساي و ام و لى لى نفس نينا هود فداء
خودم و دو دخترم و مادر فرزندانم فدای پیامبر ما هود باد. (۲۶۵)

و انى سوف الحق آل هود واخوته اذا جن المساء
من بزودی به خاندان هود و برادران او می‌پیوندم، آنگاه که شب فرا رسد. (۲۶۵)

تري التفيه به عن كل محكمة زيغ و فيه الى التشبيه اصفاء
مردی بی خرد را بینی که از هر سخن حق اعراض کند و به متشابه گوش فرا دهد. (۸)

- علیٰ والثلاثة من بنیسه هم الاسباط لیس بهم خفاء
 علی و سه تن از پسران او اسباطند و این، پوشیده نیست. (۴۳۹)
- من الرّب المهیمن اذ عصوه و ما تغنی النصیحة و الشفاء
 از پروردگار غالب و قاهر که نافرمانی او کردند و نصیحت و علاج به حال آنها سودی ندارد. (۲۶۵)
- لکفرهم برّتهم جهارا علی آثار عبادهم العفاء
 به سبب کفر آشکار آنان به پروردگارشان، نشانه ها و آثار آنها محو شد. (۲۶۵)
- فابصره الذین له انسابوا و ادرك من یکذب به الشفاء
 کسانی که به او بازگشتند، بینا شدند و کسانی که او را تکذیب کردند، بدبختی به سراغ آنها آمد. (۲۶۵)
- فسبط سبط ایمان و بسرّ و سبط غیثه کربلاء
 اوسبط است، سبط ایمان و نیکی و نیز سبطی که کربلا او را در خود پنهان کرده است. (۴۳۹)
- عصت عباد رسولهم فاسوا عطا شاما تبلّهم السماء
 قوم عاد، پیامبر خود را نافرمانی کردند و از تشنگی هلاک شدند و آسمان بر آنها نبارید. (۲۶۵)
- ربّ ثساو یمل منه الثواء
 چه بسا باشند متزلی که ماندن او ملالت آور است. (۴۱)
- الانزع الاله خلوم عاد فانّ قلوبهم قفر هوا
 خدا عقل را از عاد گرفت، زیرا دل‌هایشان خالی و باثر است. (۲۶۵)
- لیس من مات فاستراح بمیت اتمسا المیت میت الاحیاء
 کسی می میرد و راحت می شود، مرده نیست همانا مرده کسی است که در زندگی مرده باشد. (۲۴)
- انانا و القلوب مصمّات علی ظلم و قد ذهب الضیاء
 او در حالی نزد ما آمد که دلها بر اثر تاریکی بسته شده و روشنایی رفته بود. (۲۶۵)
- فانک سوف تحلم او تناهی اذا ما شبت او شاب الغراب
 تو خردمند خواهی شد و کاهل خواهی گشت، وقتی پیر شوی و یا کلاغ سفید گردد. (۱۹۲)
- عجزاء مکورة خمصانه قلق عنها الوشاح و تمّ الجسم و القصب
 بزرگ سرین، استوار اندام، باریک میان که کمربند مرصع بر میان او می لغزد و اندام و استخوان بندی او کامل است. (۳۱۰)

ولا التسانحات البارحات عشية أمر سليم القرن ام مراعضب
و نه مرضی که شامگاهان از دست چپ آید یا از دست راست و یا آهویی بگذرد که شاخش
سالم باشد یا شکسته. (۳۵۱)

نری قصد الممران فیهم کانه تذرع خرصان بسایدی الشواطب
شکسته‌های نیزه آنان را می‌بینی، همچون خرده‌های شاخه خرما در دست زنان بوریا باف. (۱۵)
ولا انما مقن یزجر الطیر همه اصباح غراب ام تعرض ثعلب
من از آنان نیستم که پرنده بر اراده ام تأثیر گذارد، کلاغ بانگ زند و یا رویا می‌فرا پیش آید.
(۳۵۱)

لسدن بهز الكف یعسل متسه فیه کما عسل الطریق الثعلب
[آن نیزه] چنان نرم است که چون با دست به جنباتی پشت آن می‌لرزد، چنان که روباه در راه رفتن.
(۱۴۵)

کائی اذا اسمی لا ظفر طائرا مع النجم فی جوف السماء بصوب
گویی وقتی می‌کوشم تا به پرنده‌ای دست یابم، با ستارگان در فضای آسمان فرود می‌آیم. (۱۴۵)
لئن تکن الايام احسن مرة الی فقد عادت لهن ذنوب
اگر روزگار يك بار به من خوبی کرده، باری گناه و بد رفتاری بسیار نموده است. (۲۹۷)
اذا شباب الغراب اتیت اهلی و صار القار کاللبن الحلیب
چون کلاغ سیاه سفید شود و قیر همانند شیر، من به خانه برگردم. (۱۹۲)

الاحی الله بنی السمعات عمروین یربوع لثام الثبات
خداوند نامبارک کند فرزندان سعات را که عمروین ربوع است، و از مردم لثیمند. (۲۵۴)
لیسوا باعفاف و لا اکیات
آنان نه عفت دارند و نه کیاست. (۲۵۴)

فقال یجر البسرد لو ان نفسه یقال له خذها بکفیک خرت
پس برخاست و بُرد خود را می‌کشید و اگر به او گفته می‌شد که آن را به دست خود نگهدار،
نمی‌توانست و می‌افتاد. (۲۸۸)

واشعث یشهی النجوم قلت له ارتجل اذا ما النجوم اعرضت و اسبکرت
به شفته مویی که سخت مشتاق خواب بود گفتم، کوچ کن وقتی که ستارگان پیدا شوند و
درخشنده و فروزان گردند. (۲۸۸)

كلمون هذ ركنی هلكه وسط المحلّه سيّد القوم اتاه الحنّف نار وسط ظلّة
كلمون مرا شکست. هلاکت او در میان منزلگاه بود. سرورم قوم مُرد و آتشی در سایبان افتاد.

(۳۰۳)

فالأرض معقنا و كانت أمنا فيها معايشنا و منها نخرج
زمین پناه گاه ماست و جای امن ما و در آن زندگی ما تأمین می شود و از آن بیرون می آیم.

(۱۳۹)

كانّ اصوات من ايفالهنّ بنا اواخر الميس اصوات الفراريج
گویی صدای آخر چوب پالان شتران، که ما را تند می بردند، صدای جوجگان است. (۵۳)

السم خير من ركب المطايا وانسدى العالمين بطون راح
آیا شما بهترین کسانی نیستید که سوار مرکوب می شوید و دستان شما از همه مردم جهان
بخشنده تراند. (۱۳۱)

انّ التّاحة و المرّوة ضننا قبرا بمرور على الطّريق الواضح
بخشش و مردانگی در قبری نهفته اند در مرو و در راه روشن. (۲۲۵)

ليك يزيّد ضارح لخصومة و محتبظ مما تطيح الطّوايح
باید برای یزید گریه کنند آن که به سبب دشمنی ذلیل گشته و از مصائب روزگار حیران شده
است. (۵۳)

انّی لارجو ان تموت الرّيح فاقعد اليوم و استريح
امیدوارم باد آرام بگیرد و من امروز بنشینم و استراحت کنم. (۲۲۷)

و انه لن تسروا فيها ضحى غدكم الا الرّقيم يمشی بين امجساد
شما چاشت فردا را نخواهید دید مگر سگ شما رفیم که در میان تلها راه می رود. (۳۰۲)

يا قوم انّ شعيبا مرسل فادروا عنكم سميرا و عمران بن شداد
ای قوم، براستی شعیب پیامبر است پس سمیرا و عمران بن شداد را رها کنید. (۳۰۲)

قد علمت سلمی و جاراتها انّی من الذّنوب لها هائد
سلمی و همسایگان او دانند که من از هر گناه به سوی او بازگشتم. (۴۲۶)

نصل الذّنوب الى الذّنوب و تربعی درك الجنان بها و فوز العابد
پیوسته گناه می کنی و با این حال امیدواری که به بهشت بروی و به رستگاری شخص عابد

(۱۵۸)

دست یابی.

اضحت قفارا و اضحى اهلها احتملوا^۱ اخنى عليها الذى اخنى على لبد
سرای محبوب باثر و بی اهل ماند و مردم آن کوچ کردند و همان روزگار که کرس لقمان را
هلاک کرد، آن دیار را هم خراب کرد. (۲۶۵)

و نسيت ان الله اخسرج آدمسا^۲ منها الى الدنيا بترك واحد
فراموش کردی که خدا آدم را از بهشت به دنیا آورد، آن هم به سبب ترك يك امر . (۱۵۸)
و قد علنتى دراة بادی بادی و رثیة تنهض فى تشدد
موی سپید در آغاز بر سر من نشست و گسیختگی در مفاصل و زانوی من سخت گردید. (۵۱)
كل بين حرة مصيرهم قتل و ان اكثروا من العدد
سرانجام فرزندان هر زن آزادی کاهش است اگر چه در شماره بسیار باشند. (۱۴۰)

متك نفسك ضلّة فابحتها سبل الرجاء و هنّ غير قواصد
هوای نفس تو را به گمراهی انداخته است و تو هم راههای امید را برای او مباح کردی، در حالی
که این راهها راههای معتدل و عاری از افراط و تفریط نیست. (۱۵۸)

و هند اتى من دونها النّاي و البعد
و هند از نزد خودش دوری کرد. (۴۱۴)

ان يغبطوا بهبطوا و ان امروا يومنا فهم للفناء و النّقد
اگر به مقامی رسند که رشك برده شود، پست خواهند شد و اگر روزی فرمان روایی به آنها دهند
برای نیستی و نابودی خواهد بود. (۱۴۰)

واعط ما اعطيه طيبا لا خير فى المنكود و النّاسك
چون چیزی بدهی از آنچه پاك است بده زیرا در بخشش مال نامرغوب و کم، خیری نیست.
(۲۳۴)

الى حمام سراع وارد التمد
به سوی کبوترانی که شتابان خود را به آب می رسانند. (۲۶۶)

اتأمسرسا لتترك دين رفسد و رمل و آل ضدّ و العبود
آیا ما را امر می کنی که دین رفسد، زمل، آل ضدّ و عبود را رها کنیم. (۲۵۹)

اما ترينى حيوۃ الشيب من كبر كالنسر ارجف و الانسان مهدود
آیا فرتوتی را در زندگی پیران نمی بینی همانند کرس که در هنگام جان دادن می لرزد و انسان که
در هم کوبیده می شود. (۲۷۰)

نضحی اذا العیش ادرکنا نکایتها خرقاء یعتادها الطوفان و الرود
هرگاه سختی در زندگی خویش بیابیم، گرمای چاشنگاه را در بیابان دوری می گذرانیم که پیوسته
طوفان و باد در آن جا می وزد. (۳۵۳)

و غنیت دهرنا قبل مجری داحس لو کان للنفس اللجوج خلود
روزگاری پیش از آن که داحس را بنازند زندگی کردم و ای کاش این نفس لجوج ماندنی بود.
(۳۰۳)

ای ابا سعد! تو از قبیله ای هستی صاحب کرم و مادرت از قوم ثمود است. (۲۵۹)

و تتسرك دین آباء کرام ذوی رأی و تتبع دین هسود
و دین پدران بزرگوار را رها سازیم که همگی صاحب رأی بودند و از دین هود پیروی کنیم؟
(۲۵۹)

یا ناظرا نرنو بعینی راقدا و مشاهدا للأمر غیر مشاهد
ای نگاه کننده‌ای که با چشمان خواب آلود خیره شده‌ای و چیزی را تماشا می کنی که درست
نمی بینی. (۱۵۸)

فاننا لن نطبعک مسا بقیننا و لسننا فاعلین لما نرید
تا باقی هستیم هرگز از تو فرمانی نمی بریم و آنچه را تو می خواهی انجام نمی دهیم. (۲۵۹)

عشیه لا غفراء منک قریبة فتد نسو و لا غفراء منک بعید
در شبی که غفراء نه نزدیکت دوست که تو هم به نزدش روی و نه دور است. (۲۲۴)

کفی حزنا انی مقیم ببلدة اخلائی عتی بارحون بعید
اندوه من همین بس که در جایی اقامت دارم که دوستانم از من جدا و دورند. (۲۲۴)

أؤمل ان اعیش و ان یومی لأؤل او لاهون او جبار
آرزو دارم که زنده بمانم، اما روز مرگ من یکی از روزهای هفته خواهد بود: اول یا اهون و یا
جبار. (۲۷۹)

و لا ینجی من الغمسات الی بسراکاء القتال او الفرار
از سختیها چیزی انسان را نجات نمی دهد مگر پایداری در میدان جنگ و یا فرار. (۲۲۱)

و هل ینجی من الغمسات الی بسراکاء القتال او الفرار
آیا از سختیها چیزی انسان را نجات می دهد، جز پایداری در میدان جنگ و یا فرار؟ (۹۶)

هينون لينسون ايسار ذوويسر مَوَّاس مَكْرَمَة ابْنَاء ايسار
خوشخوی، نرم و آسانگیر و توانگرانند صاحبان بخشش و فرزندان آسانگیر. (۳۲)
وَلَوْلَا اَنْ يَقَالَ صَبَا نَصِيبٌ لَقُلْتُ بِنَفْسِي النَّشَا الصَّفْصَارُ
اگر ترس آن نبود که گویند نصیب بچه کی می‌کند، هرآینه می‌گفتم جانم فدای کودکان
کوچک.

او التايي دبار او فيومي بمونس او عسروية او شيار
یا تایی دبار و یا روز مرگ من در مونس، یا عروبه و یا شیار خواهد بود (نام روزهای هفته). (۴۸)
(۲۷۹)

و ابي الذي فتح البلاد بسيفه فاذلها لبني ابيان الغابير
پدر من کسی است که شهرها را با شمشیر خود گشود و آنها را زیر فرمان فرزندان ابان که در
گذشته‌اند در آورد. (۲۹۰)

بلى نحن كنا اهلها فابادنا صرروف الليالي و الجدد العواثر
آری، ما اهل آن جا بودیم و گردش روزگار و بخت لغزنده ما را نابود کرد. (۳۰۴)
فقلت غراب اغترب من النوى و بسان لبين ذى العبافة والزجر
من فال بد زدم و گفتم غراب، غربت و دوری است از خانه و دیار و بان برای جدایی. این است
تفأل و پیش بینی. (۳۵۱)

انت عصا موسى الذي لم تسزل تلقف مسا يافكه الساحر
تو آن عصای موسی هستی که پیوسته آنچه را جادوگر می‌ساخت، می‌بلعیدی. (۳۳۷)
اذا جاء مسوسى والقى العصا فقد بطل السحر و الساحر
وقتی موسی آمد و عصایش را انداخت، جادو و جادوگر باطل شد. (۳۳۷)

يسا عجبا للميت النساء
شگفتا از مرده زنده! (۲۲۷)

و ان قسريشا كلها عشر ابطن و انت برى من قبائلها العشر
تمام افراد قریش ده قبیله‌اند و تو از هیچ کدام این قبایل ده گانه نمی‌باشی. (۴۳۹)
سلام و ماء الله بالحسن يافعا له سيمياء لا يشق على البصر
پسری که در آغاز رشد، خداوند به او زیبایی بخشید، سیمایی دارد که دیدن آن ناخوشایند
نیست. (۲۰۶)

و اصبحت فيهم آمنا لا كمعشر اتوني فقالوا من ربيعة او مضر
من در میان آنان در امنیت بسر بردم، نه مانند گروهی که نزد من آمدند و گفتند از قبیله ربيعة ای
و یا مضر. (۳۳۲)

كان المدام و صوب الفمسم و ریح الخزامی و نشر القطر
گویی [دندانهای معشوقه] در خوشی چون شراب، و ریزش ابر، بوی گیاه خزامی و بوی چوب
عود است. (۲۲۶)

فما رقد الولدان حتى رايته على البكر يمر به ساق و حافر
هنوز بچه ها نخوابیده بودند که او را دیدم بر شتر بگری سوار است و با ساق و قدم بر پهلوی این
حیوان می زند. (۷۳)

فالقت عصاها و استقر بها النوى كما قرعنا بالاياب المسافر
عصایش را انداخت و در خانه و منزل استقرار یافت، چنان که مسافر به وطن بازگردد و چشمش
روشن شود. (۳۲۳)

فما زادنا بغيا على ذى قرابة غنانا و لا ازرى باحسابنا الفقر
نه ثروت ما را واداشت که بر خویشاوندان ستم کنیم و نه ناداری به شرف گوهر ما را عیب و
نقصی وارد ساخت. (۳۰۳)

كان لم يكن بين الحجون الى الصفا انيس و لم يسمر بمكة سامر
گویا هرگز میان حجون و صفا انس گیرنده ای نبود و هیچ کس در مکه شب نشینی نکرد. (۳۰۴)

الى الله كل الامر فى كل خلقه و ليس الى المخلوق شىء من الامر
فرمان همه امور، در تمامی آفریدگان در دست خداست و به آفریده هیچ امری واگذار نشده
است. (۲۲۱)

فبت مرتقبا و العین ساهرة كان نسومي على الليل معجور
من تا بامداد نگران بودم و چشم روی هم گذاشتم، گویی در آن شب، خواب بر من حرام بود.
(۵۵)

سنى كلها قاسيت حزنا اقاس مع الصلادمة الذكور
در همه سالها رنج بردم و اندوه مرا با شیران نر می سنجیدند. (۳۵۰)

غنيا زمانا للتصملك والفتى فكلأ سفاناه بكأسيهما الدهر
مدتها با فقر و ثروت ماندیم و روزگارا این هر دو جام را به ما نوشانید. (۳۰۳)

- و هل يصلح العطار ما افسد الدهر
 آیا عطار آنچه را روزگار تباه کرده، اصلاح می‌کند؟ (۱۳۱)
- حفوا من بعد اقلال و كانوا زمانا ليس عندهم بعير
 ثروتشان بسیار شد پس از تنگ دستی و زمانی بود که آنان شتری هم نداشتند. (۳۰۷)
- اشعث غيبر حسن اللبوس باق على عيش له بئس
 مردی ژولیده که لباس خوب ندارد و در سختی زندگی می‌کند. (۴۵۱)
- حنت الى النخلة القصوى فقلت لها حجر حرام الا تلك الدهاريس
 او بدان درخت خرما که بسیار دور بود میل کرد، به او گفتم آن حرام و ممنوع است و این خفت و خواری است. (۵۵)
- اذ تستييك باصليتي نهاعم قامت لتفتنه بغير قنصاع
 چون او می‌خواست تو را اسیر عشق خود سازد، برخاست که آن را آشکار سازد بدون پرده. (۴۲۵)
- لنا القدم الاولى اليك و خلفنا لاؤلنا في طاعة الله نابع
 طائفه نخست به سوی تو پیشی گرفتند و بازماندگان ما در طاعت خدا پیرو طائفه نخستین اند. (۴۵۳)
- فغبرت بعدهم بعيش ناصب و اخال انى ناصب مستبوع
 پس از آنان با زندگی دشوار ماندم و گمان دارم که به آنها ملحق شوم و دیگران را نیز به دنبال خود آورم. (۲۹۰)
- و منا الذى اختير الرجال سماحة و جسودا اذا هبّ الرّيح الرّعاع
 از میان ما مردانی برگزیده شدند در جود و سخاوت، هنگامی که بادهای سخت می‌وزید. (۴۲۰)
- ربّ من انضجت غبطا صدره قد تمنى لي موتا لم يطع
 ای بسا کسی که سینه او را از خشم به جوش آوردم و او مرگ برای من آرزو کرد که پذیرفته نشد. (۱۴)
- يصيهم و يخطيني المنايا و اخلف في ربوع عن ربوع
 مرگ به آنها می‌رسد و از من می‌گذرد و من در منزلها به جای آنان می‌نشینم. (۱۱۶)
- عمرو العلى هشم الشريد لقومه و رجال مكة مستون عجاف
 عمروالعلی برای قوم خود ثرید ساخت، در حالی که مردم مکه قحطزده و لاغر شده بودند. (۳۴۹)

- اعطوا هنيئة تحذوها ثمانية مافي عطائهم من ولا سرف
صد شتر بخشیدند که هشت بنده آنها را می‌راندند و در عطای آنان منت و تقصیر وجود ندارد.
(۶۵)
- اعيا اقتسراف الكذب المقروف تقسوى التقى و عفة العفيف
از کار بیانداخت ساختن دروغ، تقوای مرد پرهیزگار و عفت پارسا را.
(۹)
- قد استوى بشر على العراق من غير سيف و دم مهراق
بشر بر عراق مستولی گشت، بدون شمشیر و ریخته شدن خون.
(۲۱۹)
- فجاءت بنسج العنكبوت كانه على عصوبها سابرى مشرق
آورد همانند بافته عنكبوت و بر دو چوب دو طرف آن دلو گویی پارچه سابری فاسد و پاره پاره شده است.
(۳۲۴)
- يكاد يطلع ظلمنا ثم يمنعه اعلى الشواهد فالوادی به شرق
نزدیک بود سیل از اندازه بیرون رود، آنگاه بلندی کوهها مانع آن شد و رودخانه از آب سیل پرگشت گویی گلوش بسته شد.
(۴۴۱)
- وسوس يدعو مخلصا رب الفلق سبرا و قد اؤن تاوین العقق
آهسته و از روی اخلاص می‌خوانند پروردگار روشنی بامداد را و شکم از بار سنگین آماس کرده بود.
(۱۵۱)
- نطيف به شد النهار ظمينة طويلة انقاء الیسدين سحوق
برگرد آن سرا و در گرمای روز می‌گردد شتر سوار دراز بازو و تندرو.
(۸۹)
- اشدد حيازيمك للموت فان الموت لاقيك و لا تجزع من الموت اذا حل بواديك
مهیای مرگ باش، زیرا مرگ به دیدارت می‌آید و از مرگ اندوهگین مباش هرگاه به ناحیه ات فرود آید.
(۲۸۴)
- تذکرت لیلی حين لات اذکارها و قد حنى الاصلاب ضلاً بتضلال
وقتی لیل را یاد کردم که یاد او سود ندارد، در حالی که پشتها را خم کرده و یاد او بیهوده است. (۹۱)
- و حتى یؤوب القار ضلان كلاهما و ینشر فی القنلى کلب لوائل
تا زمانی که جویندگان ما زود باز گردند و کشتگان دو قبیله کلب و وائل زنده شوند. (۲۹۹)
- ان لا مثالکم یا قومنا قتل
ای قوم، ما کشتندگان امثال شما هستیم.
(۲۲۷)

و حوینا الفسرش من انعامکم والحمولات و ربّات الحجل
گرفتیم چهارپایان خرد و بارکشها و زنان حجله نشین را. (۶۶)

تسمع للمحلی وسواسا اذا انصرفت کما استعسان بریح عشرف زجل
از زیور او صدای آهسته ای می شنوی، وقتی خود را می بیچاند، چنان که گیاه عشرف باد را به
یاری بخواند. (۱۵۱)

و عاد الفتی کالکهل لیس بقائل سوی العذل شیئا فاستراح العواذل
مرد جوان مانند سالخورده گشت که غیر از ملامت سخنی نگوید و ملامت کنندگان آسوده
شد. (۴۳۶)

ولست کعهد الدار یا ام مالک و لکن احاطت بالرتاب السلاسل
من آن مرد نیستم که عهد را وفا کنم ای مادر مالک و لکن زنجیرها به گردنهای پیچیده شد. (۴۳۶)
فی فتیة کسوف الهند قد علموا ان هـالک کل من یحفی و یتعل
جوانانی تازه روی مانند شمشیر هندی که دانسته اند هر پابره‌نه و نعل پوشیده هلاک خواهد شد. (۴۶)
فلئن فلّت هـذیل شباه لبما کان هـذیل یفل
پس اگر قبیله هذیل حدت و تیزی او را کند کردند، این در مقابل آن است که او هم قبیله هذیل
را کند کرده بود. (۱۴۳)

تصف التیوف و غیرکم بعضی بها یابن القیسون و ذاک فعل الصیقل
تو به خوبی شمشیرها را وصف می کنی و دیگران با این شمشیرها از پذیرش ذلت امتناع می کنند
ای کسی که فرزند آهنگرانی، این کار تو کار جلاد هنده شمشیر است. (۳۲۳)

یقسولون لا نهلك اسما و تحمل
می گویند از غصه هلاک مشو و صبر کن. (۳۰۴)

شـربیت الاثم حتی ضلّ عقلی کذاک الاثم یذهب بالعقول
باده نوشیدم تا عقلم گمراه شد و این چنین می کند باده با عقلها (۱۷۸)

ما ان رابنسا مثلهنّ لمعشر مسود الرؤس فوالح و فیول
مانند آن شتران ندیدیم برای گروهی که سرهایشان سیاه باشد خواه شتران دو کوهانه و خواه
فیلها. (۱۳۸)

و شبتوا علی المجد و شسابوا واکتهل
آنان جوانی را به بزرگواری سپری کردند و نیز پیری و میانسالی را. (۹۴)

كالتيس في امعوزة المثزِيل

همچون بز نو در میان بزهای پراکنده. (۶۷)

لو غيركم علق الزبير بحبله اذى الجوار الى بنى العوام

اگر زبیر به غیر شما پناه برده بود حق پناهندگی را نسبت به فرزندان عوام (پدر زبیر) ادا می کرد و از زبیر حمایت می نمود. (۹۷)

اذا تم امر دننا نقصه نوقع زوالا اذا قيل تم

هر کار که به انجام رسید نقص او نزدیک است. وقتی گویند کامل شد نگران زوال آن باش. (۱۵۷)

كانت فريضة ما يقول كما كان الرنماء فريضة الرجم

حکم سخن او حکم زنا است که سنگسار کردن باشد. (۴۰۱)

فلم ارمهرا ساقه ذو ساحة كمهر قطام من فصيح و اعجم

در میان مردم خوش بیان و الکن، هیچ مرد سخاوتمندی را ندیدم که بسان کابین قطام کابین دهد. (۲۸۵)

فلا مهر اغلى من على وان علا ولا فتك الا دون فتك بسن ملجم

هیچ مهری هر چند زیاد باشد گرانتر از علی نیست و هیچ تروری نیست جز این که پائین تر از ترور این ملجم است. (۲۸۵)

ما راعنى الا حمسولسة اهلها وسط الديار نصف حب الخمخم

مرا بیم نداد مگر شتران بارکش خویشاوندان آن زن که در میان خانه دانه گیاه خمخم می خوردند. (۶۶)

هل غير غار دك غارا فانهدم

آیا لشکر بسیار را جز با لشکر بسیار می توان کوبید و منهدم کرد. (۳۷۸)

و كان دعا قوميه دعوة هلم الى امركم قد صرم

قوم خود را فراخوانده بود که بیاید بر سر کارتان که قطعی و معین شده است. (۸۴)

حلاوة دنياك مسومة فسلا ناكل الشهد الا بسم

شیرینی این جهانیت به زهر آلوده است پس هرگز شهد نخوری مگر با زهر. (۱۵۷)

عهدى به شد النهار كاتما خصب اللبان و رأسه بالمعظم

آشنایی من با او هنگام بالا آمدن روز بود، وقتی که گویا گردن و سر او را با گیاه عظم (وسمه) رنگ کرده اند. (۸۹)

ثلاثة آلاف وعبد و قينة و قتل على بالحمام المصمم
سه هزار درهم و يك برده و يك كنيزك و نیز كشتن علی با شمشیر بران. (۲۸۵)
عرفت المتسای و عرفت منها مطايا القدر كالحدهء الجشوم
جای جدایی او را شناختم و نیز سنگهای ديك پایه را که همانند مرغان سنگ خواره بر زمین
نشسته بودند. (۲۷۰)

و ساحرة التراب من المواي ترقص في نواشزها الاروم
باران براندازنده سراب است از بیابانها، و نشانهای قدیم در قسمت های برآمده بیابانها لرزان به
نظر می آیند. (۳۲۸)

داوية و دجى ليل كأنهما
بیابان پهناور و تاریکی شب با هم گویی دریایی است که رومیان در گراگرد آن سخن
می گویند. (۳۶۲)

ولكننا يعرض التيف منا بأسوق عافيات الشحم كوم
می گزد و می برد شمشیر ما ساق شتران فریه و بزرگ کوهان را. (۳۰۷)

همومك بسالعيش مقرونه فلا تقطع العيش الأبهم
زندگی است با اندوه مقرون است پس زندگی را نمی گذرانی مگر با اندوه (۱۵۷)
تعلم ان خير الناس حيا على جفر الهيساء لا يریم
بدان که بهترین مردم آن زنده ای است که بر جفر الهیاء در گذشت و باز نمی گردد. (۴۵۱)

ینادی الطائران بین سلمی علی فصنين من غرب و بسان
آن دو پرنده خیر از جدایی سلمی می دهند و این دو بر دو شاخه دو درخت غرب و بان
نشسته اند. (۳۵۱)

و الخیر و الشر مقرونان فی قرن بكل ذلمك يساتيك الجديدان
نیکی و بدی در يك طناب بسته اند شب و روز هر دو را با هم پیش تو آورند. (۱۵۸)

و اذا وضعت أباك فی میزانهم رجحسوا عليك و شلت فی المیزان
وقتی پدرت را در ترازوی آنان گذاشتم آنها بر تو سنگینی کردند و کفه تو سبک شد. (۱۳۴)
و حسبك قول الناس لیما رایته لقد كان هذا مرة لفلان
همین سخن مردم در پند و عبرت تو بس که در هر چه بتگری گویند این وقتی از آن فلانی
بود. (۳۴۷)

فَسَيُـدِي ان لَم يَغْثِ سَبَانِي كَمَا سَيُ آدَمَ مِنْ جَنَانِ
اگر مولایم به فریادم نرسد، او مرا اسیر خواهد کرد، چنان که آدم را در بهشت اسیر کرد. (۱۶۸)
فَانْ تَصْبِرَا فَالْصَّبْرُ خَيْرٌ مَغْبَاهِ وَاِنْ تَجَزَعَا فَالْاَمْرُ مَا تَرِيَانِ
اگر شکیبایی کنید، عاقبت آن بهتر است و اگر بی تابی کنید، کار همان است که می بینید.

(۳۴۷)

وَاَمْوَالُ اللَّثَامِ بِكُلِّ اَرْضٍ تَجْحَفُهَا الْجَوَانِحُ وَالسَّنُونُ
در هر جایی اموال مردم پست را آفات و فحطی از بین می برد. (۳۵۰)
وَاِنْ مَذَلْتَ رَجُلِي دَعْوَتِكَ اَشَقِي بِدَعْوَاكَ مِنْ مَذَلِّ بَهَا فَتَهْوِنُ
اگر پایم بی حس شود تو را فرا می خوانم و با خواندن تو از بی حتی شفا می یابم و درد من سبک می شود. (۱۲۹)

عَلَى نَهْجِ كَنْعَبَانَ الْعَرِينِ
بر راهی می رود همچون مار بزرگ که در نیزار ساکن است. (۳۲۴)

كَانَ غَرْمَتَهُ اِذْ تَجَنَّبَهُ سِرٌّ صِنَاعِ فِي اَدِيمِ تَكَلْبَهُ
شکن پوست درشت آن اسب که یدک می کشیدی، بسان تسمه زن صنعتگر است در چرمی که تسمه دیگری را آن زن به آن چرم وصل می کند (در صورتی که آن تسمه اول کوتاه بوده و به وسیله تسمه دوم آن را دراز می نماید). (۱۵۴)

فَرَزَجَتْهَا بِمَرْجَاةٍ زَجَّ الْقَلْبُ وُصَّ اَبِي مَرْزَادَةَ
او را باین نیزه طعن زدیم چنان که ابومزاده شتران را می زند. (۵۲)

قَلَّ لِمَنْ سَادَ ثُمَّ سَادَ اَبَسُوهُ ثُمَّ قَدَّ سَادَ قَبْلَ ذَلِكَ جَدَّهُ
بگو به کسی که خودش سرور شد، آنگاه پدرش و پیش از آن هم جدش سرور بود. (۹۴)

بِاَزَاءِ الْحَسَسُوْضِ اَوْ عَقْرِهِ
نزدیک محل آب ریختن و نوشیدن آب از حوض. (۲۶۹)

بِشَابْتِ الوَطِيءِ شَدِيدِ وَطَسِهِ لَوَلِمَ يَجْتَنِي جَتَّتِهِ اِحْبَسَهُ
با گام سنگین که او را لگدمال کرد اگر او بر من در نیامده بود من نزد او می رفتم تا زندانی اش کنم. (۲۶۲)

لَمْ يَبْقِ اِلَّا الْخَلْجَانُ نَفْسَهُ مَالِكٍ مِنْ يَوْمِ دَهَانِي اَمْسَهُ
جز خلجان چیزی باقی نماند چه روزی است که روز قبل آن بر من به عنوان مصیبت وارد شد. (۲۶۲)

ابن جسوده لالبخل و استعجلت به نعم من فتى لا يمنع الجسود نائله
جود او از بخل امتناع کرد و بزودی جواب آری داد، جوانمردی که سخاوت او نعمتهایش در بند
نگاه نمی‌دارد. (۱۳۸)

اليوم يبدوا بعضه او كله و ما بددا منه فلا احله
امروز بعض آن آشکار شود و یا همه آن و آنچه پیدا شود، آن را حلال نکنم. (۱۶۹)

سألت ربيعة من خيرها ابائتم اما فقالوا لمه
از ربیعه پرسیدم چه کسی از لحاظ پدر و مادر بهترین آنهاست، گفتند برای چه. (۱۳۷)

يسدك ارکان الجبال هزمه يخطر بساليض الرقاق بهمه
صدای آن پایه های کوهها را در هم می‌کوبد و دلیران او با شمشیرهای رقیق با ناز و عجب راه
می‌روند در صف جنگ. (۳۷۹)

يا مضر الحمراء انت اسرتي و انت ملجأتی و انت ظهرتي
ای مضر حمراء، تو خانواده من و نیز پناهگاه و پشتوانه من هستی. (۳۴۶)

اريد حياته و يريد قتلي عذيرك من خليلك من مرادی
من زندگی او را می‌خواهم و او کشتنم را، عذرخواه خود را در باره دوست مرادی خود بیاور
(کسی را که معذور دارد ترا در باره دوست مرادی تو). (۲۸۴)

أني اري غيمسة يا قوم قد طلعت تدعوا بصوت علي ظمءة الوادي
ای قوم! من ابری می‌بینم که بر آمده است و بر بالای آن وادی بانگ می‌زند. (۳۰۲)

الأ بنسوا السوداء المهتدي
مگر فرزندان لودی که هدایت یافته‌اند. (۲۶۰)

كم عمه لك يا جرير و خالة فدعاء قد حليت علي عشاري
چه بسیار عمه و خاله تو ای جریر که دست و پای آنها کج بود و ماده شتران مرا می‌دوشیدند. (۱۲۷)

و جسارة البيت لها حجرتي
خانه از این همسایه خانه است. (۵۵)

القسيسوم اعلم ان جفتسه تغدو غداة الریح او تسري
مردم می‌دانند که کاسه او در هنگام باد و سرمای صبح و شام در گردش است [در صبح و شام
به مردم غذا می‌دهد]. (۱۶)

- و انحبطت عینسأه من فرط الأسی
 دو چشم او از فرط اندوه فرو افتاد. (۳۰۴)
- یسأبنة عمأ لا تلومی و اهجمی
 ای دختر عمو! مرا سرزنش مکن و پهلویم بخواب. (۴۱۲)
- ایض لا یسرهب الهزال و لا یقطع رحمأ و لا یخون الی
 سپید رویی است که از لاغرری نمی ترسد و قطع صلۀ رحم نمی کند و در نعمت خیانت
 نمی ورزد. (۲۵۳)
- و قد کسأنت نسأئهم بخیر فقد أمتت نسأئهم غیأمی
 زنان آنان که در بهترین وضعیت بودند، اکنون بیوه شده اند. (۲۵۸)
- و لا أراه حیث مآ یرانی و عنسد مآ انسأه لا ینسانی
 در جایی که او مرا می بیند من او را نمی بینم و در وقتی که من او را فراموش می کنم او مرا
 فراموش نمی کند. (۱۶۸)
- ألا أبلغ أبأ عصم رسولأ فأنی عن فتأحتکم غنی
 به ابوعاصم پیامی بفرست که من از حکم شما بی نیازم. (۳۰۱)
- رأوأ عرشی تلأم جئانبسأه فلقمسأ ان تلأم افردونی
 دیدند که تخت من از دو سوی رخنه یافته و چون رخنه یافت آنان مرا تنها گذارند. (۲۲۰)
- فألأار منی قریب غیر نأزحة لکن نفسی مآ کأادت نواتینی
 خانه نزدیک است و دور نیست، لکن دل من اطاعت و موافقت نمی کند. (۲۲۴)

فهرست اشعار فارسی

گر آنسده دل نه اختیار است تو را با آن که نه کارست چه کارست تو را
(۳۸۳)

چون با تو و بی تو می به غم باید ریست پس فرق میان وصل و هجران تو چیست
(۳۴۸)

که پادزهر زهر است چو افزون شود از اندازه خسویش بیرون شود
(۱۷۵)



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

جمعداری اموال
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی